هوالعلیم

نور ملکوت حج

گردآوری شده از آثار و بیانات
عارف کامل، حضرت علامه آیت الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
و حضرت آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّهما

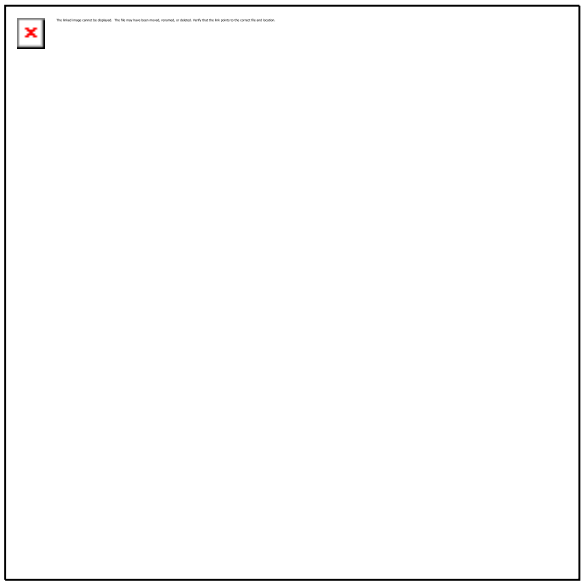
The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

مقدمه

فریضهٔ حج، از ارکان بنیادین دین مبین اسلام و تجلّی‌گاه عمیق‌ترین مفاهیم عبودیّت و توحید است. این سفر روحانی، صرفاً مجموعه‌ای از اعمال ظاهری نیست، بلکه دریایی از اسرار و معارف الهی را در خود نهفته دارد که وصول به آن، جز با بصیرت قلبی و راهنمایی اولیای الهی میسّر نمی‌گردد.

مقالهٔ حاضر که برگرفته از آثار گران‌سنگ عالم ربّانی، عارف کامل، حضرت علامه آیت الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی و حضرت آیةالله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی ـ قدّس الله سرّهما ـ می‌باشد، تلاشی برای گشودن دریچه‌ای به‌سوی این معارف عمیق و تبیین ابعاد باطنی و ملکوتی حج است. این دو عالم ربّانی، با نگاهی نافذ و برگرفته از مکتب اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام و تعالیم عرفای الهی، به شرح و بسط اهمّیت حج، معنای صحیح استطاعت، اسرار مناسک و لزوم توجه به باطن اعمال و بیان برخی از احکام و آداب آن پرداخته‌اند.

در این مجموعه، خوانندهٔ محترم با دیدگاهی عمیق و متفاوت مواجه خواهد شد که حج را نه فقط یک تکلیف ظاهری، بلکه یک تحوّل اساسی در نفس و روح، و سلوکی عملی به‌سوی پروردگار متعال می‌داند. تأکید بر انقطاع از غیر خدا، اهمّیت حضور قلب، تسلیم در برابر رضای الهی و درک حقیقت ولایت به‌عنوان روح و جوهرهٔ اعمال، از جمله مباحث محوری این اثر است.

هدف از گردآوری این مطالب، بالا بردن سطح بینش و معرفت افراد نسبت به این فریضهٔ مهم می‌باشد تا زائر بیت‌الله‌الحرام، همراه با تفکر و تأمل در فلسفهٔ هر یک از مناسک، با بصیرتی افزون و قلبی آگاه، از این مأدبهٔ الهی بهره‌مند گشته و به شهود منافع معنوی و روحانی حج نائل آید. امید است که این اثر، چراغ راه سالکان کوی دوست و مشتاقان زیارت بیت‌الله‌الحرام قرار گیرد و آنان را در ادراک حقیقت نورانی حج و وصول به مراتب قرب الهی یاری رساند.

و ما تَوفیقنا إلّا بِاللهِ عَلَیهِ تَوَکَّلنا و إلَیهِ ننیب

مجمع تحقیق مکتب وحی

فصل اول: اهمّيت حَجّة الإسلام

بخش اول: اهمّیت مسئلهٔ حج در شرع و دیدگاه اهل‌عرفان نسبت به آن

أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم
بسم الله الرّحمٰن الرّحیم
و صلّی الله علیٰ محمّدٍ و آلِهِ الطّاهرین
و لعنةُ اللهِ علیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآن إلیٰ قیامِ یَومِ الدّین
و لا حَولَ و لا قوّةَ إلّا بِاللهِ العَلیِّ العَظیم

آیهٔ شریفهٔ قرآن کریم در باب حج

قالَ اللهُ الحکیمُ فی کتابِهِ الکَریم:
﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ * لِّيَشۡهَدُواْ مَنَٰفِعَ لَهُمۡ وَيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۖ فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡبَآئِسَ ٱلۡفَقِيرَ * ثُمَّ لۡيَقۡضُواْ تَفَثَهُمۡ وَلۡيُوفُواْ نُذُورَهُمۡ وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ﴾.[1]

ندای ملکوتی حضرت ابراهیم علیه السّلام برای حج

"در روایت است که چون ابراهیم کعبه را بنا کرد بر فراز کوه أبوقُبیس[2] آمد و مردم را به حج خواند، هر

---

[1] سوره حج (۲۲) آیه ۲۷ ـ ۲۹. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:
«و ندا کن و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج! تا به‌سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به‌جهت بُعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند * تا بدین وسیله منافع دنیوی و اُخروی خود را مشاهده کنند و بیابند؛ و خداوند را در روزهای معلوم (عید قربان و سه روز پس از آن) بر آنچه خداوند به ایشان از گوشت بَهیمهٔ الأنعام (شتر و گاو و گوسفند) روزی کرده است بخوانند و یاد کنند؛ و از آنها به مردم فقیر و گرسنه طعام دهند * و سپس (از احرام بیرون آمده) از آلودگی‌ها و چرک‌ها خارج شوند (ناخن گیرند و موی سر بِستَرند) و نذرهای خود را وفا کنند و باید که گرداگرد خانهٔ قدیمی (بیت‌الله‌الحرام) طواف کنند.»

[2] أبوقُبیس، کوهی در مکّهٔ مکرّمه در جانب شرقی مسجدالحرام روبه‌روی رکن حجرالأسود است که خورشید از فراز آن بر مسجدالحرام می‌تابد و دارای ویژگی‌های خاصّی است:
نخستین کوهی که خداوند آفریده. أخبار مکّة، ازرقی، ج ۱، ص ۳۲.
نزدیک‌ترین کوه به کعبه. الجامع اللّطیف، ص ۲۹۸.
محلّ فرود آمدن حضرت آدم و حوّا از بهشت و مَدفن حضرت آدم بنا به نقلی. تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۵ و ۶؛ تاریخ الطّبری، ج ۱، ص ۱۶۱.
حجرالأسود را در طوفان نوح در خود به امانت گرفت که حضرت ابراهیم علیه السّلام هنگام تجدید بنای کعبه، آن را از این کوه برگرفت و در جایگاه خود قرار داد. تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۲۷.
در هنگام شقّ القمر، نیمی از ماه بر فراز این کوه و نیمی بر بالای کوه قُعَیقِعان دیده شد. دلائل النّبوّة، ابونعیم، ج ۱، ص ۲۸۰.
واقع شدن صفا در دامنهٔ این کوه. معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۱.
محل زادگاه پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که قبلاً محلّ خانهٔ عبدالله بن عبدالمطّلب بوده در شرق کعبه و متصل به دامنهٔ

کس صدای او را شنید ـ گرچه در أصلاب پدران بود ـ و ندای او را لبّیک گفت، به حج مشرّف می‌شود. افرادی که یک بار لبّیک گفتند یک بار، و افرادی که دو بار لبّیک گفتند دو بار، و هم‌چنین برود بالا به تعداد لبّیک‌های گفته شده، موفّق به حج و زیارت بیت‌الله‌الحرام خواهند شد.[1]

معلوم است که این ندای ابراهیم نیز ملکوتی است نه مُلکی، وإلاّ در أصلاب پدران شنیده نمی‌شد، و لبّیک‌ها نیز ملکوتی است. و بنابراین هر کس اجابت کند موفّق به حج می‌گردد، وإلاّ لبّیک‌های ظاهری ملازمه‌ای با تشرّف ندارد."[2]

کلام مرحوم علامه طهرانی در باب تأثیر نَفَس حضرت ابراهیم

"مرحوم علامه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند:

تمام افرادی که از زمان حضرت ابراهیم (و حتی قبل از آن! چون مسئله، مسئلهٔ قبل و بعد نیست) تا روز قیامت به مکّه می‌روند، به‌خاطر همان یک نَفَس حضرت ابراهیم است در آن موقعی که می‌خواست به فلسطین برگردد و آن دعاها را کرد.[3]

و هر کس به مکّه مشرّف شود، معلوم است که به اجابت رفته است! این اجابت است که الآن دارد شما را می‌برد و اگر ندای حضرت ابراهیم نبود، شما خودتان را هم می‌کشتید امسال نمی‌رفتید! بلکه آن ندا باعث شد که نفوس و قلوب را حرکت بدهد و همه را به آنجا بکشاند. به‌قول مرحوم آقا که می‌فرمودند:

حضرت ابراهیم یک دَم درویشی به همهٔ خلائق زد! و نَفَس درویش حق است.

اینکه می‌گویند نفس درویش حق است، راجع به همین است. حضرت ابراهیم آمد و این حرکت را به‌وجود آورد و باید همه به‌دنبال او بروند."[4]

توصیف امیرالمؤمنین علیه السّلام از فریضهٔ حج و خانهٔ خدا

"امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغة دربارهٔ فریضهٔ حج و علت و فلسفهٔ شرعی و فقهی آن، چنین می‌فرماید:

فَرَضَ عَلَيكُم حَجَّ بَيتِهِ الحرامِ الّذي جَعَلَهُ قِبلَةً لِلأنامِ، يَرِدونَهُ وُرودَ الأنعامِ، و يَألَهونَ إلَيهِ وُلوهَ الحَمامِ. جَعَلَهُ سُبحانَهُ عَلامةً لِتَواضُعِهِم لِعَظَمَتِهِ و إذعانِهِم لِعِزَّتِهِ. وَ اختارَ مِن خَلقِهِ سُمّاعًا أجابوا إلَيهِ دَعوَتَهُ، و صَدَّقوا كَلِمَتَهُ، و وَقَفُوا مَواقِفَ أنبيائِهِ، و تَشَبَّهوا بِمَلائِكَتِهِ المُطيفينَ بِعَرشِهِ، يُحرِزونَ الأرباحَ فى مَتجَرِ عِبادَتِهِ، و يَتَبادَرونَ عندَ مَوعِدِ مَغفِرَتِهِ. جَعَلَهُ سُبحانَهُ و تَعالىٰ لِلإسلامِ

کوه أبوقبیس می‌باشد. رحلة ابن‌جبیر، ص ۱۲۵ و ۱۲۶. (محقق)

[1] مأخوذ از: تفسیر العیّاشی، ج ۲، ص ۲۳۲؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۹؛ الدّر المنثور، ج ۴، ص ۳۵۴؛ الجعفریّات، ص ۶۳.

[2] معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۷. (علامه طهرانی)

[3] رجوع شود به سوره ابراهیم (۱۴) آیات ۳۵ ـ ۴۱؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰.

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، طرح مبانی، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

عَلَمًا، و العائِذينَ[1] حَرَمًا. فَرَضَ حَجَّهُ و أوجَبَ حَقَّهُ، و كَتَبَ عَلَيكُم وِفادَتَهُ؛ فَقالَ سُبحانَهُ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾[2].[3]

«خدای متعال حجّ بیت خودش را بر شما واجب فرمود؛ خانه‌ای که او را قبلهٔ خلائق قرار داد تا همانند دستجات و توده‌های متراکم أحشام به‌سمت او روی آورند و همانند کبوتران که به‌سوی لانه‌های خود روی می‌آورند این مکان را محلّ عبادت و پرستش خود قرار دهند. خدای متعال این خانه را نشانهٔ تواضع بندگانش در قبال مقام عظمت و کبریائیّتش و اقرار به عزّت و وحدانیّت در وجود و آثار وجود و جلوات وجود قرار داده است.

از میان مردم شنوندگانی را برگزید که دعوت او را لبّیک گفته اجابت نمایند، و گفتار او را راست پنداشته تصدیق بنمایند، و در جایگاه انبیا و پیامبران او مسکن گزینند، و خود را به مثال و شمایل ملائکه‌ای که گرداگرد عرش پروردگار در گردش و طواف‌اند در آورند، تا در سرای تجارت و بازار معاملات به رستگاری ابدی و انتفاع از برکات و آثار عبودیّت نائل آیند و به میعاد غفران و بخشش الهی از یکدیگر سبقت بجویند.

خدای سبحان خانهٔ خود را پرچم برافراشته و سرفراز اسلام قرار داد، و برای روی‌آورندگان و مُلتَجِئین به آن مکان، حرم امن خود مقرّر فرمود. پس حج را واجب نموده و حقّ او را الزام فرمود، پس بر شما حتم نمود که بار خود را در آنجا فرود آورید و آن مکان را محلّ ورود و نزول خود قرار دهید؛ چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿خدای متعال حجّ خانهٔ خود را بر مردم واجب نمود؛ کسانی که بتوانند در صورت استطاعت به آن دیار حرکت نمایند. و کسانی که از این حکم محتوم الهی تمرّد ورزند و کفران حقوق الهی را بنمایند، پس خداوند به‌تحقیق از مردم بی‌نیاز خواهد بود.﴾»

مبعوث شدن تارک حج بر دین یهودیّت یا نصرانیّت و حکایاتی در این باب

اهمّیت فریضهٔ حج به حدّی است که طبق روایات متعدّده، خداوند تارک حج را در صورت استطاعت و تمکّن از حج، از شریعت خاتم انبیا صلّی الله علیه و آله و سلّم خارج نموده، یا بر دین یهودیّت و یا نصرانیّت مبعوث خواهد نمود.

شیخ صدوق ـ رحمة الله علیه ـ در کتاب الفقیه با إسناد خود از امام صادق علیه السّلام از اجدادشان روایت می‌کند:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در ضمن وصیّتی به امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

یاعَلِیُّ! کَفَرَ بِاللهِ العَظیمِ مِن هَذِهِ الأُمَّةِ عَشَرَةٌ:...و مَن وَجَدَ سَعَةً فَماتَ و لَم یَحُجَّ...؛ یاعَلِیُّ! تارِکُ الحَجِّ و هو مُستَطیعٌ، کافِرٌ؛ یَقولُ اللهُ تَبارَکَ و تَعالیٰ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾.[4]**یا عَلِیُّ! مَن سَوَّفَ الحَجَّ حتّیٰ یَموتَ، بَعَثَهُ اللهُ یَومَ القِیامَةِ یَهودِیًّا أو نَصرانِیًّا.**[5]

---

[1] خ.ل: **لِلعائذین.**

[2] سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹۷.

[3] نهج البلاغة (عبده)، ج ۱، ص ۲۷.

[4] سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹۷.

[5] من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۶ و ۳۶۸.

«یا علی! ده گروه از این امّت به خدای عزّ و جلّ کافر شدند، (آنگاه یک‌یک آنها را بر می‌شمرند تا می‌رسند به تارک حج): و از جملهٔ آنان کسی است که خداوند به او مُکنت و قدرت بر ادای حج را اعطاء نموده ولی از انجام آن سر باز زده و از دنیا رفته است...؛ ای علی! کسی که حج را ترک کند درحالی‌که استطاعت بر إتیان آن داشته باشد او کافر است. خدای متعال می‌فرماید: ﴿از جانب خداوند برعهدهٔ افراد مستطیع فرض و واجب است که حجّ خانهٔ او را بجای آورند. و کسی که کفران نموده سر باز زند، پس به‌درستی‌که خداوند از چنین افرادی بی‌نیاز خواهد بود.﴾ یا علی! کسی که حج را به تأخیر اندازد تا اینکه مرگ او را فرا گیرد، خداوند او را در روز قیامت، یهودی یا نصرانی مبعوث خواهد نمود.»"[1]

حکایت اول

"مرحوم آیة الحقّ و الیقین، فقیه معظّم و یکی از اساتید حقیر در اخلاق و عرفان، آقای حاج شیخ جواد انصاری همدانی، داستان عجیب و شگفت‌انگیزی دربارهٔ عدم اسلام مُسوّفین[2] حج بیان کردند که برای حفظ و ضبط آن در اینجا ثبت می‌کنم، با آنکه از زمان نقل آن برای حقیر متجاوز از سی سال می‌گذرد. فرمودند:

یکی از تجّار معروف و مشهور همدان که به صلاح و تقوا مشهور و معروف بود، به‌واسطهٔ عارضهٔ مرضِ سکتهٔ قلبی فوت کرد و فوت نابه‌هنگام او اثر شدیدی در ارحام و بازماندگان و دوستان او گذاشت. شبانه جنازهٔ او را به قبرستان آوردند تا فردا مراسم تغسیل و تکفین و تدفین را انجام دهند؛ و آوردن جنائز در وقت شب به قبرستان درصورتی‌که میّت در شب فوت کرده باشد امر رائجی است، و چه‌بسا در همان شب هم غسل و کفن نموده و دفن می‌کنند.
چون جنازه را گذاشتند و رفتند، مأمورینِ سؤال برای بازپرسی آمدند و گفتند: می‌خواهی از دین نصاریٰ باشی و یا از یهود؟ تو از دین اسلام نیستی و بر این معیار از تو پرسش نخواهد شد.
او فریاد برآورد: من مسلمانم، من اسلام دارم، من یهودی و نصرانی نیستم!
گفتند: چون تو مرد متمکّنی بودی و استطاعت از حج را داشته‌ای و حجّ بجای نیاورده مُرده‌ای، بر دین اسلام نمرده‌ای؛ إن شِئتَ یَهودیًّا و إن شِئتَ نَصرانیًّا.
او گفت: سوگند به خدا من مسلمانم و اعمالم چنین و چنان بوده است، نماز می‌خوانده‌ام، وجوهات اموال خود را می‌داده‌ام، به فقرا و مستمندان مساعدت می‌کرده‌ام و دربارهٔ خلق خدا ترحّم می‌نموده‌ام.
گفتند: اینها به‌جای خود؛ ولی چون حج بجا نیاورده‌ای، خداوند متعال تو را از زمرهٔ مسلمین به‌حساب نمی‌آورد؛ و هر کس مستطیع باشد و حج نکند، عاقبتِ امر او همین‌طور خواهد بود.
آنها شروع کردند به عذاب نمودن که این بیچاره فریاد کشید: ای امام حسین! آخر این‌همه من مجالس روضه‌خوانی تشکیل می‌دادم و این‌همه در عزای شما شرکت می‌کردم، آیا سزاوار است که مرا در این موقع تنها و غریب بگذارید؟!
در این‌حال فوراً حضرت سیدالشهدا علیه السّلام حاضر شدند و گفتند: درست است آنچه می‌گویی؛ ولی چون عمداً حجّ واجب را به تأخیر انداخته‌ای تا مرگ گریبانت را گرفته است، فلهذا در حکم خدا و سنّت الهیّه چنین جاری شده است که بر آیین اسلام نمیری! و من فقط برای تو یک کار می‌توانم بکنم و آن این است که شفاعت در نزد خدا کنم تا به تو عمر دهد و حجّ خودت را انجام دهی، آن‌وقت به دین اسلام خواهی مُرد. حضرت فرمودند: من اینک شفاعت کردم و خداوند سی سال به تو عمر داد؛ حَجّت را بجای بیاور!
آن مرد می‌گوید: من چشمان خود را باز کردم، دیدم در قبرستانِ تاریک تنها هستم و فقط یک

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۵. (آیةالله طهرانی)

[2] کسانی که پیوسته کاری را به تأخیر می‌اندازند. (محقق)

قاری قرآن بر بالای سر نشسته و قرآن تلاوت می‌کند؛ او همین‌که خواست وحشت کند گفتم: مترس، من زنده هستم! اقوام و ارحام و فرزندان آمدند، و حیات ما برای آنها آن‌قدر لذّت‌بخش بود که قابل توصیف نیست.
من آمادهٔ تهیّهٔ مقدّمات حجّ بیت‌الله‌الحرام شدم، هنوز سر سال نرسیده بود که موسم حج شد و من با کاروان از همدان به راه افتادیم. در بیرون دروازهٔ شهر که بسیاری به بدرقهٔ ما آمده بودند و ارحام و فرزندان من گریه می‌کردند و نگران حال من بودند که شاید نتوانم از عهدهٔ حج برآیم و از دنیا بروم، (چون مسافرت به حج در آن سَنَوات و اوقاتی که با شتر می‌رفتند بسیار مشکل بود و چه بسیار از حاجیان در راه می‌مردند.) من‌که تا آن زمان قضیهٔ شفاعت حضرت امام حسین علیه السّلام و داستان تعذیب نکیرَیْن و عدم اسلام مُسوّفِ حج را برای کسی بازگو نکرده بودم و پیوسته مترصّد بودم تا ببینم چه می‌شود، آیا من موفّق به حج می‌شوم یا نه؟ در آن‌وقت فرزندان را به دور خود جمع کردم و مطلب را برای ایشان گفتم؛ و گفتم که: مطمئن باشید من به سلامت برمی‌گردم و بیست‌ونُه سال دیگر هم عمر می‌کنم.
و همین‌طور هم شد؛ او به سلامت برگشت و پس از سی سال از مرگِ اول رحلت کرد. و چون مُرد او را در خواب دیدند با لباس حاجیان، و عمامه و کلاه خاصّی که حاجیان به سر داشتند؛ (چون در آن زمان، تجّار و سایر اصنافی که به حج می‌رفتند، پس از حج تا آخر عمر همان کلاه و دستار را بر سر می‌گذاشتند.) او در خواب گفت: لله الحمد من را به آیین اسلام بازپرسی و سؤال کردند و اینک هیچ‌گونه ناراحتی ندارم و در کمال خوشی و آسایش به‌سر می‌برم؛ من از برکت امام حسین علیه السّلام عمرم طولانی شد و حجّم قبول شد و ثواب سی سال طاعت و بندگی حضرت حق جلّ و علا بر اعمالم افزوده شد.“[1]

حکایت دوم

”خود بنده پیرمردی را دیدم که هنگام وفات می‌گفت: «نصرانیّاً، نصرانیّاً!» این را می‌گفت و مُرد. گفتند این شخص ـ که فامیل ما هم بود ـ حج انجام نداده بوده است.

حکایت سوم

یکی دیگر از دوستان نقل می‌کرد:

خود من یکی از افرادی که آن موقع در بازار طهران بود و کار می‌کرد را دیدم که هر سال حج انجام می‌دهد. گفتم: بابا، چرا این‌قدر حج انجام می‌دهی؟! گفت: قضیهٔ من این است که حج بر من واجب شده بود، اما نرفتم و مبتلا به سکته شدم. در موقع مردن دیدم زن و بچه‌های من دارند بر سرشان می‌زنند، ملائکه آمدند و به من گفتند: چون حج انجام نداده‌ای جان تو را بر نحلهٔ اسلام نمی‌گیریم، یا یهودیّت را انتخاب کن یا نصرانیّت را! من گفتم: هیچ‌کدام را انتخاب نمی‌کنم! و هرچه گفتند، گفتم من انتخاب نمی‌کنم!
تا اینکه ظاهراً به‌واسطهٔ شفاعت حضرت زهرا سلام الله علیها به او مهلت می‌دهند ـ چون در منزلش روضه داشت و فاطمیّه می‌گرفت ـ و حضرت می‌فرمایند: به او چند سال مهلت بدهید تا برود! لذا من دوباره برگشتم و حالا هر سال می‌روم؛ یعنی نه‌تنها آن سال به هر جان‌کندنی بود رفتم و حج را انجام دادم، بلکه هر سال می‌روم.

وضعیت این شخص باز یک خُرده بهتر از قبلی بوده است.

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲۲. (علامه طهرانی)

حکایت چهارم

هم‌چنین یکی از بستگان ما مورد دیگری را نقل می‌کرد و می‌گفت:

خود من بالای جنازه‌ای بودم که هنگام وفات و احتضار مدام تکرار می‌کرد: «یهودیّاً، نصرانیّاً! یهودی، نصرانی!» و اصلاً به وضع خودش شاعر نبود؛ مدام این دو جمله را می‌گفت و بعد هم فوت کرد. این شخص حج انجام نداده بود.

خود شخص ناقل که مُعمّم و سنّش حدود هفتاد سال و از معاریف ـ یعنی از افراد معروف و مشهور ـ است، برای بنده نقل کرد و الآن هست. خیلی از این موارد وجود دارد و اتفاقاً قضیه‌ای است که شهادت شُهود بر این مسئله دلالت دارد."[1]

حکایت پنجم

"مسئلهٔ حج خیلی مسئلهٔ مهمّی است و خلاصه یک سرّی در این مسئله نهفته است که اگر شخصی بتواند برود ولی نرود، کأنّ مسلمان از دنیا نرفته است! این‌قدر مسئله مهم است.

یک موردی در فامیل دور ما اتفاق افتاده بود که هنگام فوت یک نفر، خود افرادی که دور و برِ او بودند دیدند که آن شخص رو کرد به آنها و گفت:

الآن ملائکه به من می‌گویند: یهودی بمیر یا نصرانی بمیر! من کدام را انتخاب کنم؟!

آن فرد حج نرفته بود! التفات می‌کنید؟ اینها و این مطالبی که ائمه برای ما بیان کرده‌اند شوخی نیست؛ اینها واقعیت است و خواسته‌اند ما را در آن جنبهٔ تکوین و تشریع ـ در هر دو ـ وارد کنند و نگذارند که عمر را بر تباهی و به خسران بگذرانیم.

شخصی که متمتّع است باید حج را انجام بدهد و برود،[2] حتی در بعضی از فتاوا ذکر شده است: افرادی که مستطیع هستند نباید به آن یک حج اکتفا کنند.[3] و همیشه باید حرم الهی را از حاجی پر نگه داشت و هیچ‌کس نمی‌تواند و حق ندارد حتی برای یک لحظه مسیر حج را ببندد و درب حج را مسدود کند! باید همیشه حج مفتوح و برای مسلمین باز باشد، و حتی حاکم اسلامی وظیفه دارد که اگر افراد به حج نمی‌روند پول بدهد و افراد را به حج بفرستد تا اینکه همیشه حج دارای افراد زائر و افرادی که از مکان‌های بعیده به آنجا می‌آیند،

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ ادامهٔ بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۳. (آیةالله طهرانی)

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۷ ـ ۱۵.

[3] علل الشّرائع، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰۵؛ مستمسک العروة الوثقی، حکیم، ج ۱۰، ص ۵.

باشد[1].[2] قضیه، خیلی قضیهٔ مهمّی است.“[3]

استحباب مؤکّد حج برای افراد متمکّن در هر سال

”در بعضی از روایات وارد است که حج برای افراد متمکّن در هر سال استحباب مؤکّد دارد؛[4] و گرچه وجوب آن برای همهٔ افراد فقط یک بار در طول عمر است،[5] ولی آیهٔ شریفهٔ ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾[6] را شامل تمام افراد متمکّن از حج در هر سال دانسته‌اند.[7]

مرحوم کلینی در کتاب کافی از أبی‌جَرِیر قمّی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

الحجُّ فَرضٌ علىٰ أهلِ الجِدَةِ فی کُلِّ عامٍ؛[8] ”حج واجب است بر افراد متمکّن در هر سال.“

و در روایت دیگر از علیّ بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت می‌کند که حضرت فرمود:

إنّ اللهَ عزّ و جلّ فَرَضَ الحجَّ علىٰ أهلِ الجِدَةِ فی کُلِّ عامٍ، و ذٰلِکَ قَولُهُ عزّ و جلّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۸۰ (آیةالله طهرانی):

«حتی ما نسبت به زیارت رسول خدا هم این روایت را داریم؛ یعنی در ذیل همان روایتی که مربوط به حج است، روایت مربوط به زیارت پیغمبر هم هست و این خیلی مسئله را برای یک فقیه روشن می‌کند که حجّ بدون زیارت پیغمبر معنا ندارد، بلکه باید توأم با این زیارت بشود.

امام علیه السّلام برای زیارت حکم وجوب می‌کند، درحالتی‌که ما در قرآن نداریم که مثلاً: لِلهِ عَلَی النّاسِ زیارةُ النّبیّ مَنِ استَطاعَ إلَیهِ سَبیلاً! این مسئله نشان‌دهندهٔ این است که همان ملاکی که در مورد حج نسبت به خود فرد و مسائل اجتماعی هست، همان ملاک در زیارت قبر نبیّ هم وجود دارد، در زیارةُ الحسین هم وجود دارد، در زیارةُ الرّضا هم وجود دارد، همین‌طور در سایر ائمه هم آن ملاک وجود دارد. اینجا است که فقیه نسبت به کیفیت لحاظ مسائل در ارتباط با این موضوعات، یک فهم سِعی پیدا می‌کند.»

* الکافی، ج ۴، ص ۲۷۲:

الکافی، ج ۴، ص ۲۷۲:

«عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیهِ السّلام قال: **لَو أنّ النّاسَ تَرَکوا الحجَّ لَکانَ عَلَی الوالی أن یُجبِرَهُم علىٰ ذٰلِکَ و عَلَی المُقامِ عِندَهُ، و لو تَرَکوا زیارَةَ النّبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم لَکانَ عَلَی الوالی أن یُجبِرَهُم علىٰ ذٰلِکَ و عَلَی المُقامِ عِندَهُ، فَإن لَم یَکُن لهم أموالٌ أنفَقَ عَلَیهِم مِن بَیتِ مالِ المُسلِمینَ.**»

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۲۰ ـ ۲۴.

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۱۲۳ ـ ۱۳۵.

[5] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۱۹ و ۲۰.

[6] سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹۷.

[7] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۱۶ ـ ۱۸.

[8] الکافی، ج ۴، ص ۲۶۶.

حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عن ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾[1]؛ قال: قُلتُ: فَمَن لم يَحُجَّ مِنّا فَقَد كَفَرَ؟ قال: **لا، وَلـكِن مَن قال: لَيسَ هذا هكَذا، فَقَد كَفَرَ.**[2]

«خداوند حج را بر افراد مستطیع و متمکّن در هر سال واجب نمود به‌دلیل گفتارش در قرآن کریم: ﴿بر افراد متمکّن از جانب خداوند تکلیف است که به حج بروند؛ و کسی که کفر بورزد، به‌درستی‌که خداوند بی‌نیاز از او و امثال او خواهد بود.﴾
راوی می‌گوید: عرض کردم: پس کسی که از ما به حج نرود کافر است؟
حضرت فرمودند: نه، بلکه مقصود کسانی هستند که کلام خدا را انکار می‌کنند و می‌گویند این‌طور نیست.»

البته باید توجه کرد که مقصود از فرض و وجوب در این روایات برای افرادی که یک بار به حج توفیق یافتند الزام مُوبِق و واجبی که بر ترکش عقاب مترتّب است نیست، بلکه شدّت اهتمام و نهایت استحباب است که می‌توان گفت: نزدیک به لزوم و وجوب می‌رسد، نه‌اینکه تحقیقاً همان وجوبِ در قبال استحباب و حرمت باشد.

وظیفهٔ حاکم مسلمین در اهتمام به اقامهٔ فریضهٔ حج و تسهیل در امور آن

جالب توجه و دقّت اینکه: به‌جهت نهایت اهتمام شارع مقدّس به اقامهٔ فریضهٔ حج و شدّت عنایت ویژهٔ او به این تکلیف الهی و مَأدبهٔ روحانی، بر حاکم مسلمین و ولیّ امور واجب است که نهایت اهتمام را به اقامهٔ این مشعر الهی مبذول دارد و نگذارد که خانهٔ خدا از ورود وُفود حجّاج و زائران خالی و بی‌رونق بماند، و تمام سعی و تلاش خود را بر إحیا و شکوه این فریضهٔ ویژهٔ الهی به‌کار بندد، و جلوی موانع حرکت زائران الهی را به حریم امن و بیت‌الله‌الحرام بگیرد و موانع طریق را از سر راه بردارد، و هر کسی را که به استطاعت و تمکّن از إتیان این تکلیف عظیم الهی می‌رسد برای رسیدن به مقصود و مطلوب و تسهیل امور یاری رساند.

و اگر افرادی تمکّن از انجام مناسک را جدای از طریق و مسیر متعارف دارند تشویق نماید و صرفاً به ارسال عدهٔ معدود از طریق متعارف و رسمی بسنده نکند. و اگر بعضی برای جهتی از جهات در مسیر حرکت آنان سنگ‌اندازی و مانع‌تراشی می‌کنند، ممانعت کند و راه وفود به حرم الهی را بر روی آنها نبندد و اختیار بذل مال و انتخاب طریق را برعهدهٔ خود افراد قرار دهد.[3]

چه‌اینکه استطاعت حدّ و مرز ندارد و اگر شخصی بتواند برای ادای حجّ واجب حتی میلیون‌ها صرف

---

[1] سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹۷.

[2] الکافی، ج ۴، ص ۲۶۵.

[3] الکافی، ج ۴، ص ۲۷۲:
«عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قال: **لَو أنّ النّاسَ تَرَکوا الحجَّ لَکانَ عَلَی الوالی أن یُجبِرَهُم علیٰ ذٰلِکَ و عَلَی المُقامِ عِندَهُ، و لو تَرَکوا زیارَةَ النّبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم لَکانَ عَلَی الوالی أن یُجبِرَهُم علیٰ ذٰلِکَ و عَلَی المُقامِ عِندَهُ، فَإن لَم یَکُن لهم أموالٌ أنفَقَ عَلَیهِم مِن بَیتِ مالِ المُسلِمینَ.**»

کند، حرام است که حتی یک سال حجّ خود را به‌تأخیر اندازد، و باید لَدَی الاستِطاعَةِ و التّمکُّن، فی الفَور به این فریضهٔ عظمای الهی اقدام نماید[1] و صرفاً به ثبت‌نام و مَشی در طریق متعارف رسمی اکتفا نکند، که در صورت تأخیر و مسامحه مشمول روایات سابق‌الذّکر خواهد شد.[2]

و حاکم اسلام نیز باید نهایت کوشش خود را جهت ارسال این‌گونه افراد مبذول دارد تا مبادا خدای‌ناکرده این فریضهٔ مهم از مستطیعین و متمکّنینِ به حج فوت گردد، که چه‌بسا با تحقّق فوت غیر متوقّع، حسرت انجام این فریضه برای آنها باقی بماند.

روایتی در باب الزام مردم به حج توسط امام در صورت تعطیلی آن

مرحوم کلینی با سند خود از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند:

لَو عَطَّلَ النّاسُ الحجَّ لَوَجَبَ عَلَی الإمامِ أن یُجبِرَهُم عَلَی الحجِّ إن شائوا و إن أبَوا؛ فَإنّ هَذا البَیتِ إنّما وُضِعَ لِلحَجّ.[3]

«اگر مردم حج را کنار بگذارند و اهتمام شایسته به انجام آن نشان ندهند، بر حاکم اسلامی واجب است افرادی را الزام کند و به حج بفرستد، چه‌اینکه با رضا و رغبت توأم نباشد؛ به‌درستی‌که این خانه براساس مناسک حج بنا نهاده شده است.»

تکلیف الهی بر اساس طاقت افراد علت وجوب یک بارهٔ حج

و همین‌طور برای افراد مستطیع که قدرت بر إتیان به حج را در سال‌های پس از حجّ واجب دارند، باید

---

[1] ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۲۵۶:

«از جمله وظائف ولیّ فقیه، ایجاد وزارت حج است؛ چون حج یکی از ارکان اسلام می‌باشد. و این مطلب بدیهی است که نمی‌شود مردمِ یک مملکتی مسلمان باشند و وزارت حج نداشته باشند. وزارت حج باید مستقل باشد، نه در تحتِ وزارت کشور و یا وزارت اوقاف.»

[2] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۳۱، تعلیقه (آیةالله طهرانی):

«مرحوم آقای بیات به حقیر فرمودند:

من مستطیع و واجبُ الحج شده بودم ولی به‌واسطهٔ عارضهٔ کسالت مرحوم انصاری از اقدام به تهیهٔ مقدّمات تعلّل می‌ورزیدم، تا اینکه روزی این مطلب را با والد شما آقای حاج سید محمدحسین طهرانی در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: چون واجب الحج و مستطیع شده‌ای نمی‌توانی مسامحه کنی و یا منصرف شوی.
عرض کردم: اصلاً پایم یارای حرکت به‌صوب عراق و حجاز را ندارد، فرمودند: هیچ راهی برای درنگ و انصراف وجود ندارد، إن‌شاءالله خداوند کمک می‌نماید.
من طبق دستور والد شما عمل نمودم و به‌سمت کرمانشاه حرکت کردم و هنگامی که به گردنهٔ اسدآباد رسیدیم دیدم روح مرحوم انصاری به صورت کبوتری از شهر همدان حرکت کرد و به‌سمت من آمد، و هنگامی که به من رسید با لبخند به من فرمود: خداحافظ، ما رفتیم!

ایشان فرمودند:

فقط خدا می‌داند که در این سفر چه بر من گذشت!»

[3] الکافی، ج ۴، ص ۲۷۲.

راه و مسیر حرکت به مکّه دائماً باز باشد و هیچ‌گونه ضیق و محدودیّتی و انحصاری به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه برای انجام این تکلیف وجود نداشته باشد.

احمد بن محمد برقی در کتاب شریف محاسن از هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند:

ما كَلَّفَ اللهُ العِبادَ إلّا ما يُطيقونَ؛ إنّما كَلَّفَهُم فى اليَومِ و اللَّيلَةِ خَمسَ صَلَواتٍ... و كَلَّفَهُم حِجّةً واحِدةً و هُم يُطيقونَ أكثَرَ مِن ذٰلِكَ....[1]

«خدای متعال تکلیف الزامی و وجوبی را براساس قدرت و استطاعت و طاقت افراد تشریع می‌کند؛ چه‌اینکه جهت ادای نماز، پنج نوبت را واجب فرمود... و همین‌طور یک بار انجام فریضهٔ حج را واجب کرد درحالی‌که آنها استطاعت و طاقت بیش از این را دارند.»

همین‌طور در وسائل الشّیعه از شیخ صدوق در کتاب علل الشّرایع؛ و هم‌چنین عیون أخبار الرّضا از امام رضا علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

إنّما أُمِروا بِحَجّةٍ واحِدَةٍ لا أكثَرَ مِن ذٰلِكَ، لِأنّ اللهَ وَضَعَ الفَرائِضَ علىٰ أدنَى القوّةِ؛ كَما قال: ﴿فَمَا ٱسْتَيْسَرَ مِنَ ٱلْهَدْيِ﴾؛[2] **يَعنى شاةً، ليَسَعَ القَوِىَّ و الضّعيفَ. و كَذٰلِكَ سائِرُ الفَرائِضِ إنّما وُضِعَت علىٰ أدنَى القَومِ قوّةً؛ فَكانَ مِن تِلكَ الفَرائِضِ الحجُّ المَفروضُ واحِدًا، ثُمّ رَغَّبَ بَعدُ أهلَ القوّةِ بِقَدْرِ طاقَتِهِم؛**[3]

«علت وجوب فریضهٔ حج، یک بار نه بیشتر این است که: خداوند همیشه فرائض و واجبات خود را براساس توان و طاقت کمترین افراد از مکلّفین قرار داده است؛ همچنان‌که در قرآن می‌فرماید: ﴿آن قربانی را که میسّر و هموار است جهت ذبح در مِنا انتخاب کنید﴾ که مقصود گوسفند است، تا قوی و ثروتمند و ضعیف و فقیر هر دو بتوانند آن را تحصیل نمایند. و همین‌طور است سایر احکام که براساس توان و طاقت ضعیف‌ترین از مکلّفین بنا نهاده شده است؛ و از این جمله، حج یک بار در همهٔ عمر واجب است. آنگاه خدای متعال ترغیب فرمود آن کسانی را که استطاعت و تمکّن انجام بیش از یک بار را دارند به مقدار طاقت و تمکّنشان.»

از این روایت شریفه استفاده می‌شود: افرادی که می‌توانند با بذل مال و تمکّن مالی و صحّت بدنی و رفع موانع طریق به حج‌های متعدّد در سال‌های متعدّد موفّق شوند، نباید خود را از این نعمت عظمای الهی محروم نمایند و صرفاً به انجام آن مناسک به یک بار اکتفا کنند؛ بلکه باید بدانند هرچه بیشتر به این سفر الهی و روحانی بپردازند، از آثارِ اعمال و بواطنِ افعال آن نصیب بیشتری می‌یابند و از فیوضات مترشّحه از مقام ولایت کبری که در این مراسم بر زائرین بیت‌الله‌الحرام ساری و جاری می‌گردد بیشتر متنعّم و بهره‌مند خواهند شد، و از آبشخوار عنایات لا یَتناهای الهی که خاصّ طائفین و عاکفین در حرم شریف و خانهٔ قدسی خود قرار داده است بیشتر مستفیض خواهند گشت.

---

[1] المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۶.

[2] سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.

[3] وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۱۹، به نقل از عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۲۰ و علل الشّرائع، ج ۱، ص ۲۷۳.

سیرهٔ پیامبران و ائمه معصومین در تکرار حج و تحمّل رنج و تعب آن

جایی که پیامبران[1] عظام الهی و زُعَمای دین حنیف، ائمهٔ معصومین علیهم السّلام کراراً و مراراً بدین جایگاه قدم گذارده و با رنج بسیار و تعب شدید، خود را مهیّای ضیافت این بزم الهی می‌نمودند[2] ـ تا جایی که طبق بعضی از اخبار امام مجتبی علیه السّلام بیست‌وپنج بار به این سفر الهی مشرّف شدند که اکثر آنها را با پای پیاده از مدینه تا مکّه مبادرت می‌نمود،[3] و سایر ائمه علیهم السّلام همچون حضرت سجاد زین‌العابدین[4] و موسی بن جعفر علیهم السّلام با پای پیاده در بین مکّه و مدینه مشاهده شده بودند[5] ـ دیگر ما را چه سزد که نسبت به ارج و ارزش این جایگاه رفیع‌المنزله و مواقف شریفه گفتگو و تردید بنماییم، و صرفاً به‌عنوان یک تکلیف ظاهری و حکم نه‌چندان پر محتوای شرعی به آن بنگریم، و به انتظار آن بنشینیم که مال باد آورده‌ای از راه برسد و پس از قضای جمیع حوائج زندگی از منزل و مغازه و ماشین و اسباب و ادوات و رفع تمام ما یحتاج و غیر

---

[1] امام شناسی، ج ۶، ص ۲۶ (علامه طهرانی):

«در کافی با سند خود از حضرت صادق علیه السّلام آورده است که:

رسول خدا بیست حجّ بجای آورده‌اند

و در علل الشّرائع با سند خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که چون سلیمان بن مِهران خدمت آن حضرت عرض کرد: چند حج رسول خدا بجای آورده‌اند؟

حضرت در پاسخ گفتند:

بیست حج در پنهانی و مخفیانه، و چون در هر نوبت از حج، از مَأزِمَین** عبور می‌کرد پیاده می‌شد و بول می‌کرد.

سلیمان می‌گوید: گفتم به چه علت در مَأزِمَین پیاده می‌شد و بول می‌کرد؟!

حضرت گفتند:

به‌جهت‌آنکه آنجا اوّلین مکانی بود که بت‌پرستی رواج یافت، و از سنگ کوه آنجا قطعه‌ای را برداشته، و بُتِ هُبَل را تراشیده بودند، همان بُتی که علیّ بن أبی‌طالب آن را از بام کعبه به زیر انداخت در وقت ظهور اسلام و علوّ قدرت رسول‌الله؛ و پیغمبر خدا امر کردند که آن را در زیر در ورودی باب بنی‌شیبه دفن کردند، تا چون مردم داخل می‌شوند، آن را در زیر قدم خود بگیرند؛ و از این‌رو است که دخول از باب بنی‌شیبه مستحب شده است**»

* الکافی، ج ۴، ص ۲۴۵.

** «مَأزِم» راه باریک و تنگ بین دو کوه را گویند، و از همین جهت موضعی را که بین عرفات و مشعر است و راه باریک می‌شود مَأزِمَین گویند.

*** علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۵۰.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۱۲۳ ـ ۱۳۲.

[3] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

[4] الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۴.

[5] قرب الإسناد، ص ۲۹۹.

ما یحتاج، آنگاه اگر حالی و مَجالی بود و راه هم هموار و سایر موانع عادی مرتفع، اقدام به انجام آن با هزار اشکال و گله و شکایت بنماییم."[1]

"از علیّ بن ابراهیم از پدرش روایت است که:

علیّ بن الحسین علیه السّلام پیاده حج می‌کرد و مسافت فی‌ما بین مدینه و مکّه را در بیست روز و شب می‌پیمود.[2،3]

"از أبی‌اسامه عن أبی‌عبدالله علیه السّلام روایت است که:

حضرت امام حسن در سالی پیاده به مکّه حرکت کردند؛ پاهای آن حضرت ورم کرد. بعضی از بندگان آن حضرت گفتند: اگر سوار شوی این ورم ساکن می‌گردد. حضرت فرمود: ابداً! ولیکن در این منزل که می‌رسیم مرد سیاهی به تو رو می‌آورد و با او روغنی است؛ آن روغن را بخر و هرچه خواهد بده، و در معامله مماکسه منما.
بندهٔ آن حضرت عرض کرد: مادر و پدرم فدای تو! ما تا به‌حال در این راه به منزلی وارد نشده‌ایم که کسی دوا داشته باشد. حضرت فرمود: بلی، الآن در جلوی تو از یک منزل هم کمتر آن سیاه را ملاقات خواهی نمود.
پس یک میل دیگر حرکت کردند، ناگهان مرد سیاه پدیدار شد. حضرت به غلام فرمود: نزد این مرد برو، روغن بگیر و پولش را بده.
مرد سیاه گفت: ای غلام! این روغن را برای که می‌خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی! گفت: مرا با خود به‌سوی او ببر.
(إلیٰ أن قال:) مرد سیاه به حضرت عرض کرد: من غلام شما هستم، پول نمی‌خواهم، ولکن دعا کن در حق من که خدا فرزند پسری سالم به من عنایت کند که دوست‌دار شما اهل‌بیت باشد؛ من الآن که آمدم عیالم درد زاییدنش گرفته بود.
حضرت فرمود: الآن برو به‌سوی منزلت، خداوند به تو یک پسر عنایت کرده است صحیح و سالم، و او از شیعیان ما خواهد بود.[4،5]

تعجب از عدم تشرّف برخی علما به حج به بهانهٔ عدم استطاعت

"و از اینجا معلوم می‌شود: اینکه از بعضی علما نقل شده که موفّق به تشرّف بیت‌الله نشده‌اند و به بهانهٔ عدم استطاعت، خود را از این نعمت عظمای الهی محروم کرده‌اند تا اینکه از دنیا رفته‌اند،[6] چقدر موجب تعجب و استبعاد است! آیا اینان با وجود این‌همه از آشنایان و ارادتمندان و افرادی که قطعاً می‌توانستند و راغب به بذل مال و تحصیل مقدّمات سفر حج برای آنها بودند، چطور به خود اجازه دادند که خود را از انجام این فریضهٔ

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۷ ـ ۱۵۳. (آیةالله طهرانی)

[2] الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۴. در اینجا روایت از ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۲۱۱ نقل شده است که به‌تبع آن راویِ روایت را «علیّ بن ابراهیم» ذکر نموده‌اند، اما در خود الإرشاد که منبع اوّلی این روایت می‌باشد «ابراهیم بن علی» ضبط شده است. (محقق)

[3] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۶، تعلیقه، به نقل از ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۲۱۱. (علامه طهرانی)

[4] الکافی، ج ۱، ص ۴۶۳؛ الخرائج، ج ۱، ص ۲۳۹.

[5] انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹. (علامه طهرانی)

[6] جامع فضل و فضیلت، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

فوق‌العاده مهم و حیاتی در تربیت و تعالیِ نفس و استفاده از برکات و انوار نفوس قدسی اولیای الهی و دعوت حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام محروم نمایند؟![1] اینان که برای سفر به کشورهای خارج و صرف مبالغ هنگفت جهت مداوای امراض عادی جسمانی هیچ‌گونه تردیدی به خود راه نمی‌دهند، چطور با این مسئلهٔ حیاتی به این سهولت و بی‌اهتمامی برخورد نمودند؟ و چه‌بسا این عمل را به حساب زهد بسیار و گریز از توجه به دنیا و قطع علائق آن به‌حساب آورده و می‌آورند؟!"[2]

لزوم عمل مجتهد به فریضهٔ حج پیش از فتوا به وجوب آن

"اگر مجتهدی در احساس وحدت تکلیف، به نقطهٔ شهود و درک رسیده باشد پیش از آنکه حکم به وجوب حج در صورت استطاعت بدهد، خود به این فریضهٔ عظمای شریعت عمل می‌نماید و به فیضِ سعادت تحقّقِ حقایق نورانی حج در نفس خویش نائل می‌گردد، نه‌اینکه در اواخر عمر با افتخار و مباهات به افراد بگوید:

من در تمام مدت عمر به مرحلهٔ استطاعت نرسیدم و لذا توفیق انجام حج را پیدا ننمودم!!

تصوّر این‌گونه افراد از فریضهٔ حج، جز انجام یک تکلیف عادی رُبات‌گونه و وظیفهٔ سازمانی و اداری نمی‌باشد که می‌توان با بهانه و حِیَل مختلفه از انجام آن، سَر باز زد. این افراد اگر ذرّه‌ای از رمز و راز این تکلیف، و آثار عجیب آن بر نفس اطلاع داشتند، و می‌دانستند که به چه لحاظ و منظوری در احادیث وارد شده است که به فردِ تارک حج هنگام موت گفته می‌شود: «یا بر دین یهود بمیرد یا بر دین مسیحیّت!»[3] دیگر این‌گونه تسامح و تساهل در ابلاغ و القاء آن بر مردم روا نمی‌داشتند."[4]

خصوصیت و اثر هر یک از احکام در کمال وجودی انسان

"مجتهد باید به این نکته برسد ـ وإلاّ مجتهد نخواهد بود! ـ که: هر کدام از احکام و تکالیف که از ناحیهٔ

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۱۲ (آیةالله طهرانی):
«یکی از موارد استطاعت حج، بذل مال و راحله است؛* یعنی مرکب و آن مئونهٔ سفر توسط شخصی به انسان بذل بشود. بذل مال و راحله موجب استطاعت حج است و شرعاً حرام است بر کسی که به او بذل مال و راحله شده است، آن را مُستَرد و رفض کند و قبول نکند؛ شرعاً حرام است و اگر انجام نداد، تارک حج محسوب می‌شود.»
* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۳۹ ـ ۴۳.

[2] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۳. (آیةالله طهرانی)

[3] الکافی، ج ۴، ص ۲۶۸:
«عن ذَریحٍ المُحارِبیّ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قال: **مَن ماتَ و لَم یَحُجَّ حَجّةَ الإسلامِ لَم یَمنَعهُ مِن ذٰلِکَ حاجَةٌ تُجحِفُ بِهِ أو مَرَضٌ لا یُطیقُ فیهِ الحجَّ أو سُلطانٌ یَمنَعُهُ فَلیَمُت یَهودیًّا أو نَصرانیًّا.**»

[4] فقاهت در تشیّع، ص ۱۰۵. (آیةالله طهرانی)

پروردگار توسط رسول اکرم برای افراد جعل و وضع شده است، دارای خصوصیّت و ویژگی و اثری است که در راستای کمال وجودی و تربیت نفس و فعلیّت استعدادِ نهفتهٔ بشری به‌کار می‌رود؛ و إهمال در تشخیص و یا خدای‌نکرده ابلاغ آن، موجب از دست رفتن آن اثر و بالنّتیجه عدم وصول به فعلیّت و ناپخته و خام بودن انسان هنگام خروج از این دنیا و حرکت به‌سوی عالم آخرت خواهد بود. و باید در موقف حساب و بازخواست نسبت به إهمال در این مسئله پاسخ‌گو باشد، تا چه رسد به تبعاتی که برای مقلّدین او پیش خواهد آمد.

انتقاد از برخی فتاوا برای اسقاط استطاعت حج و عدم فهم حکمت آن

آن فردی که تصوّر می‌کند قدرت استنباط در او محقق شده، و فتوا به سقوط استطاعت حج قبل از حلول ماه شوّال به‌واسطهٔ برخی از حِیَل و بذل و بخشش‌های صوری و ظاهری برای خروج اموال از تملّک فرد مستطیع می‌دهد، هیچ بویی از استنباط و اجتهاد نبرده که هیچ، اصلاً قدرت فهم و تشخیص حکمت و فلسفهٔ تشریع این فریضهٔ خطیرهٔ الهی را نخواهد داشت![1]

---

[1] آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۳۴۲، (آیةالله طهرانی):

«می‌گویند: أشهُر حج، شوّال و ذی‌العقده و ذی‌الحجّه است من شنیده‌ام که بعضی‌ها پول حج پیدا می‌کنند و یک روز قبل از شوّال آن را به پسرشان می‌بخشند که بگویند ما مستطیع برای حج نیستیم! یعنی‌چه که مستطیع نیستم! أشهر حج به معنای شرط وجوب نیست، بلکه به معنای شرط واجب است؛ یعنی در این ماه‌ها شما نمی‌توانید این پول را در موارد مفید دیگر صرف کنید. تعلّقِ استطاعت، شرط وجوب به‌نحو اطلاق است.

﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ﴾،** یعنی هر کس مستطیع شد باید به حج برود. اگر شما ده ماه قبل از حج مستطیع شدید، نمی‌توانید این مال را خرج کنید؛ باید نگه دارید و با آن به حج بروید. منتها شارع به شما فُرجه می دهد که اگر یک مورد ضروری پیش آمد، آن پول را خرج کنید؛ نه‌اینکه بردارید و با پولتان یک ماشین برای زید بخرید، یک موتور هم برای عَمرو بخرید، یک چیز دیگری هم برای خالد بخرید و...؛ نه‌خیر، استطاعت به‌نحو اطلاق، خودش مُنجِّز برای حج است؛ لذا در أشهر حج اگر برای انسان موارد مفیدی از مخارج عادی به‌وجود بیاید، دیگر در آنجا نباید به آن پول دست بزند؛ اما شارع اجازه داده است که تا قبل از آن أشهر، این مخارج [ضروری] را انجام بدهد.

و لذا سابقاً بسیاری از افراد بودند که حرکتشان به‌سوی مکّه چهار، پنج و یا شش ماه طول می‌کشید. خانهٔ همه که در مدینه نبود؛ یک نفر آن‌طرف دنیا بود، یک نفر این طرف دنیا بود؛ با هواپیما و موشک که نمی‌آمدند. از رجب یا شعبان راه می‌افتادند، پیاده یا با الاغ و کجاوه می‌آمدند تا موقع حج بشود. این شخص که نمی‌تواند بگوید: فقط در موقع أشهر حج نمی‌توانم خرج کنم.

الآن اشتباهی که فقها در اینجا مرتکب شده اند، این است که أشهر حج را شرط برای وجوب می‌دانند؛*** درحالی‌که شرط برای واجب است. یعنی در موقعی که ماه حج حلول کرد، دیگر آن استطاعت مُنجَّز می‌شود. نه‌اینکه استطاعتی نبوده است؛ بلکه استطاعت بوده است، ولی شارع به انسان اجازه می‌دهد که آن پول را در موارد ضروری خرج کند. ولی در موقع حج، دیگر فقط باید این مال را به حج اختصاص بدهد. تازه این عنوان مُشیر است، نه عنوان استقلال؛ و نسبت به افرادی است که می‌خواهند در ماه شوّال و ذی‌القعده حرکت کنند، نه نسبت به افرادی که از زمان گذشته باید تهیّؤ برای حرکت و زاد و راحله و امثال‌ذلک را داشته باشند.»

و چه اختلاف و تفاوت فاحشی است بین او و بین مجتهدی که می‌گوید:

اگر انسان بتواند با پای پیاده و خوردن غذایی که نیرو و توان انجام مناسک را تأمین کند ـ هر چند

سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۵، (آیةالله طهرانی):

«أشهر حج ربطی به استطاعت ندارد؛ أشهر حج زمان تعلّق تکلیف به خروج إلَی الحجّ است نه زمان اصل تحقّق موضوع برای وجوب حج.»

سایت مکتب وحی، دروس، قواعد فقهیّه، جلسه ۵۴، (آیةالله طهرانی):

«در بعضی از جاها این استطاعت تنها به أشهر حج ربط ندارد؛ مثلاً آن کسی که می‌خواهد از چین ـ آن هم در آن زمان و با الاغ ـ به مکّه برود، هشت ماه در راه است؛ لذا معنا ندارد بگوییم استطاعت در أشهر حج پیدا می‌شود.

در أشهر حج قضیهٔ استطاعت فعلی می‌شود، اما تحصیل استطاعت برای أشهر حج، لِکُلِّ شَخصٍ حکمٌ خاصٌ یَختَصُّ به؛ و در اینجا موارد خاصّی دارد. بنابراین تحصیل استطاعت این است که انسان باید از اول سال شروع به جمع کردن کند و کنار بگذارد تا اینکه در أشهر حج حرکت کند به‌سمت مکّه؛ و اگر از بلاد نائیه است باید قبل از أشهر حج از آنجا حرکت کند.

و لذا ما می‌بینیم این أشهر حجّی که در روایات آمده است ناظر به همین امکنهٔ قریبه است؛ یعنی مکان‌های قریب و جاهای نزدیک. اما شخصی که در بلاد دور است و لازمهٔ آن بلاد، هفت یا هشت ماه راه رفتن است، اگر در اول آن هفت ماه تفریط کند، حج بر ذمّه‌اش است گرچه هنوز أشهر حج نیامده است.»

سایت مکتب وحی، دروس، اصول، جلسه ۲۱۰، (آیةالله طهرانی):

«یادم است یک بنده‌خدایی از دوستان آقا (علامه طهرانی) برای آن سال مستطیع شده بود. البتّه از رفقا نبود. به آقا می‌گفت:

آقا، من دیدم اگر بخواهد ماه شوّال بشود، مستطیع هستم و باید به مکّه بروم؛ لذا ما هم در ماه رمضان یک افطاری دادیم و از استطاعت در آمدیم.

آقا گفتند:

نه آقا! شما اشتباه کردید و این پول را نمی‌بایستی بدهید.

چون مسئلهٔ استطاعت این نیست که در خصوص شوّال باشد، بلکه در شوّال مُنجَّز می‌شود. کسی که می‌داند تا زمان حج استطاعت برای او پیدا می‌شود، اگر نمی‌تواند بعداً این استطاعت را تحصیل کند، باید این مالی که الآن به‌دست آورده را برای مکّه‌اش نگه دارد و آن را خرج نکند.»

* وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۲۷۱ ـ ۲۷۴.

** سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹۷.

*** المعتمد فی شرح المناسک، آیةالله خویی، ج ۳، ص ۶۵، به نقل از محقق نائینی.

نان و زیتون باشد ـ واجب است به حج برود و این فریضه را از دست ندهد!!![1]"[2]

رویگردانی از اهل‌بیت سبب بی‌توجهی به فریضهٔ حج

"در زیارت ائمهٔ بقیع می‌خوانیم:

وَقَد وَفَدتُ إلَیکُم إذ رَغِبَ عَنکُم أهلُ الدّنیا وَ اتَّخَذوا آیاتِ الله هُزُوًا و استَکبَروا عَنها.[3]

معنای **«رَغِبَ عَنکُم أهلُ الدّنیا»** همین است دیگر! رغبت از اهل‌بیت انسان را به جایی می‌رساند که وقتی برای حج به او بذل مال می‌کنند، می‌گوید: «بروید ادله و روایات را نگاه کنید و ببینید آیا مفرّی هست که ما نرویم؟!» و بعد هم تا آخر عمر نمی‌رود! یا اینکه امام صادق می‌فرماید:

إنِ استَطَعتَ أن تَأکُلَ الخُبزَ و المِلحَ، فَافعَل کُلَّ سَنَةٍ؛[4] «نه یک دفعه، بلکه کُلَّ سَنَةٍ بلند شو برو!»

بنابراین جناب آقای فلان و فلان و افرادی از این قبیل، گیرم بر اینکه بر شما به‌واسطهٔ آن استطاعت کذایی حَجّة الإسلام واجب نبود، آیا شما به‌عنوان استحباب هم نمی‌توانستید بروید؟ هان؟! گیرم که به اندازهٔ یک میلیون و دَه ملیون و یک میلیارد دلار پولِ أیاب و ذهاب ـ آن‌هم حدّاقل برای ده پانزده نفر ـ بذل نکردند

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۵:
«عن أبی‌بَصیرٍ عن أبی‌عبدِالله علیه السّلام، قال: قلتُ له: قَولُ الله عزّ و جلّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾. قال: **"یخرُجُ یَمشی إن لم یکُن عِندَهُ شَیءٌ!"** قُلتُ: لا یقدِرُ عَلَی المَشیِ. قال: **"یَمشی و یَرکَبُ!"** قُلتُ: لَا یقدِرُ عَلیٰ ذَلِکَ. قال: **"یَخدُمُ القَومَ و یَخرُجُ مَعهُم!"**» ترجمه:
«أبی‌بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام راجع به آیهٔ شریفهٔ ﴿از جانب خداوند برعهدهٔ افراد مستطیع فرض و واجب است که حجّ خانهٔ او را بجای آورند.﴾ پرسیدم، فرمود: "اگر مرکبی ندارد، از منزل خارج شده و پیاده برود!" عرض کردم: قدرت پیاده رفتن را ندارد. فرمود: "مقداری پیاده و مقداری سواره برود!" عرض کردم: توان آن را نیز ندارد. فرمود: "خدمت قوم را کند و با آنان خارج شود!"» (محقق)

الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶:
«عن عُذافِرٍ، قال: قال أبو عبدِالله علیه السّلام: **"ما یَمنَعُکَ مِن الحجِّ فی کُلِّ سَنَةٍ؟"** قُلتُ: جُعِلتُ فِداکَ، العیالُ! قال: فَقالَ علیه السّلام: **"إذا مِتَّ فَمَن لِعیالِکَ؟! أطعِم عیالَکَ الخَلَّ و الزَّیتَ، و حُجَّ بِهِم کُلَّ سَنَةٍ!"**» ترجمه:
«عُذافِر می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: "چه چیزی مانع تو می‌شود از اینکه هر سال حج را بجای بیاوری؟" عرض کردم: فدایت شوم، عیال (زن و فرزند)! فرمود: "وقتی از دنیا بروی چه کسی متکفّل امور عیالت می‌شود؟! غذای خانواده‌ات را سرکه و روغن قرار بده و هر سال با آنان حج انجام بده!"» (محقق)

[2] فقاهت در تشیّع، ص ۳۱ و ۳۲. (آیة‌الله طهرانی)

[3] الکافی، ج ۴، ص ۵۵۹، با قدری اختلاف.

[4] تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۲:
«عَن عیسَی بنِ أبی‌مَنصورٍ قالَ: قالَ لی جَعفَرُ بنُ محمّدٍ علَیهِمَا السّلام: **یا عیسیٰ، إنِ استَطَعتَ أن تَأکُلَ الخُبزَ و المِلحَ و تَحُجَّ فی کُلِّ سَنَةٍ فافعَل.**»

تا آن استطاعت حاصل شود؛ خیلی خب، اما همین بذل عادی کردند که شما بروید و به این مقدار هم استطاعت حاصل می‌شود! آیا با وجود این‌همه روایات رفتن به حجّ مستحب این‌قدر ارزش نداشت؟! بعد هم هر وقت مستطیع شدید، حَجّة الإسلام را انجام بدهید! چرا تا آخر عمر مکّه نرفتید؟! چرا؟! چرا خودتان را از این نعمت و فیض عظمیٰ محروم کردید و به دیگران هم این‌چنین یاد می‌دهید و دیگران را هم محروم می‌کنید؟! **«ضَلّوا و أضَلّوا»**[1] هر دو؛ هم **ضَلّوا** و هم **أضَلّوا**! خب بلند می‌شدید به‌عنوان استحباب به مکّه می‌رفتید، چه اشکال دارد؟ مگر شما نماز مستحب و نافله نمی‌خوانید؟ مگر شما انفاقات مستحب نمی‌کنید؟ این‌همه استحبابات داریم؛ گرچه مستطیع نیستید، ولی به‌عنوان استحباب بلند می‌شوید می‌روید. این روایات را شما ندیدید؟ بلکه دیدید! اما چرا عمل نکردید؟ مسئله این است: **«إذ رَغِبَ عَنكُم أهلُ الدّنيا...»**

وقتی کسی از مکتب اهل‌بیت دور شد، خدا او را به خودش واگذار می‌کند و دیگر آن حکم و آن اصالت و واقعیت برای او جلوه ندارد؛ کم رنگ می‌شود و دیگر اهمّیت عبادت برای او تجلّی نمی‌کند! مثل نان و دوغ خوردن و پنیر را با گردو خوردن می‌ماند؛ در همین‌حدّها! می‌گوید: «بله! مستحب است!» پنیر را با گردو می‌خورید[2] یا مثلاً مستحب است انسان وقتی وارد بیت‌الخَلا می‌شود پای چپ را بگذارد و در وقت خروج هم پای راست را بیرون بگذارد.[3] استحباب حج هم در همین حد است!

ولی آن کسی که دلش باز و روشن است، او می‌داند که چه سرّی در این مسئله نهفته است و چه اکسیری در اینجا هست که امام صادق علیه السّلام این‌طور دارند توصیه و تحریک می‌کنند. حضرت می‌فرماید: «اگر شده به زن و بچه ات خلّ و زیت بده و آنها رابه مکّه ببر!»[4] حضرت دیگر چطور بگوید؟ یعنی دیگر به چه زبانی بگوید؟!"[5]

اختلاف دیدگاه اهل ظاهر و اهل عرفان در مورد تکالیف الهی

"علت مهمّ این اختلاف، اختلاف دیدگاه‌ها و افق‌های معرفت و شهود است.

دیدگاه اول، دیدگاه اهل ظاهر است که عمل به این تکالیف را صرفاً نوعی اطاعت از مولا در امور دنیوی

---

[1] مسند أبی‌یعلی، ج ۱۰، ص ۲۴۰:
«عَن سَعيدِ بنِ المُسيّبِ عن أبی‌هُرَيرَةَ قالَ: قالَ رسولُ اللهِ صلّی الله عليه [و آله] و سلّم: **"تَعمَلُ هَذِهِ الأمّةُ بُرهَةً بِكِتابِ اللهِ ثُمّ تَعمَلُ بُرهَةً بِسُنّةِ رَسولِ اللهِ ثُمّ تَعمَلُ بِالرّأيِ فإذا عَمِلوا بِالرّأيِ فَقَد ضَلّوا و أضَلّوا**.»

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۳۴۰.

[3] رجوع شود به الرّوضة البهيّة، ج ۱، ص ۶۴؛ العروة الوثقی (مؤسّسة الأعلمی)، ج ۱، ص ۱۷۸.

[4] الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶.

[5] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۱۷. (آیةالله طهرانی)

و ظاهری، و انجام یک مسئولیّت و به‌پایان رساندن یک وظیفه بدون توجه به مسائل باطنی و حقایق پشت‌پرده و آثار و تأثیرات درونی و روحی مترتّب بر آن می‌داند؛ و در دیدگاه دوم، انجام این تکالیف به‌عنوان داروی حیاتی و غذای روح برای تهذیب و تربیت نفس جهت حیاتی ابدی و سعادتی جاودانه تلقّی می‌شود."[1]

عبادت، نیاز انسان به دارو و غذا برای رشد معنوی

"ما باید این قضیه را بدانیم که عبادت، عبارت است از احتیاج انسان به دارو و غذا برای رشد؛ همان‌طوری‌که بدن نیاز به دارو و غذا دارد و وقتی شما گرسنه می‌شوید لازم نیست کسی شما را به غذا دعوت کند، بلکه خودتان بلند می‌شوید و با سر پایین می‌آیید و سر سفره می‌نشیند، همین‌طور مسئلهٔ عبادت مانند مسئلهٔ دارو و غذا است! باید این مسئله را بدانیم.

البته در روایات هم نسبت به این مسئله آمده است. موقعی که می‌خواست نماز ظهر یا... بشود، پیغمبر می‌فرمودند: **«أرِحنی یا بِلالُ؛**[2] بیا من را از کثرات و ارتباطات بیرون بیاور و آن غذای معنوی و روحی را با صدای اذان خودت به من بده!» وقتی که موقع نماز می‌ایستیم، باید متوجه این قضیه باشیم که الآن وقت خوردن دارو و غذا است و الآن وقت ارتباط است؛ ارتباطی که برای انسان ضروری است و باید این ارتباط را برقرار کند و اگر برقرار نکند، از کیسه‌اش رفته است. اگر ما این معنا را بفهمیم، آن‌وقت نسبت به حج چه نظری پیدا می‌کنیم؟!"[3]

تکالیف دینی، دارویی برای بیماری‌های روح

"این نشان می‌دهد که درک ما از احکام و تکالیف و معارف دین چقدر و تا چه حد است! وقتی که تکلیفی برای انسان می‌آید، این تکلیف دارویی است که بیمار باید در وقت خودش آن را مصرف کند؛ و اگر مصرف نکند، آن قسمت قضیه و مسئله لنگ است! مطلب این است. اینکه آدم هیچ چیزی احساس نمی‌کند، دلیل بر نبودن نیست؛ بله، آدم بی‌هوش هم چیزی احساس نمی‌کند! یا اگر پای شخصی را بی‌حس کنند و چاقو بزنند و پایش را قطع کنند، اصلاً نمی‌فهمد چاقو به کجا خورده است! احساس نکردن، دلیل بر نبودن و دلیل بر اثر و تأثیر نیست.

بنده (آیةالله سید محمدمحسن طهرانی) در آن تذییلاتی که بر رسالهٔ اجتهاد و تقلیدِ مرحوم آقا نوشتم، بیان کردم که وظیفهٔ مرجع، تربیت و تزکیهٔ مقلّدین و ارتقای آنها از سطح عادی بشری به مقام قُرب و توحید

---

[1] فقاهت در تشیّع، ص ۳۳. (آیةالله طهرانی)

[2] علل الدّارقطنی، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، با قدری اختلاف.

[3] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۴. (آیةالله طهرانی)

است، این وظیفهٔ مرجع است.[1] توجه می‌کنید چه مسئولیت عظیمی است؟"[2]

استحبابِ دعا برای تشرّف به حج

"[امام سجاد علیه السّلام در بخشی از دعای ابوحمزهٔ ثمالی می‌فرمایند:]

وارزُقنا حَجَّ بَیتِکَ و زیارَةَ قَبرِ نَبیّکَ صَلَواتُکَ و رَحمَتُکَ و مَغفرتُکَ و رِضوانُکَ علَیهِ و علیٰ أهلِ بَیتِهِ، إنّکَ قَریبٌ مُجیب.[3]

«ما را روزی کن که قصد کنیم و بیاییم خانهٔ تو را زیارت کنیم و حج انجام بدهیم و زیارت قبر پیغمبرت را بجا بیاوریم، که صلوات و رحمت و مغفرت و رضوان تو بر آن پیغمبر و بر اهل‌بیت آن پیغمبر باشد!
تو هم خیلی نزدیکی و اجابت می‌کنی و حرف ما را گوش می‌کنی؛ این دعای ما را هم مستجاب کن که حج را انجام بدهیم!»

مستحب است که انسان همیشه از خداوند علیّ أعلیٰ تقاضا کند برای حج.[4] حج خیلی عبادت خوبی است، خیلی خوب است! و مستحبّ مؤکّد است که انسان هر سال حج کند[5] و یک عملی است که واقعاً عوض می‌کند؛ افرادی که حج نکرده‌اند نمی‌دانند، اما افرادی که حج کرده‌اند اینها می‌دانند که حج انسان را اصلاً عوض

---

[1] رجوع شود به رسالهٔ اجتهاد و تقلید، ص ۳۴۵؛ فقاهت در تشیّع، ص ۱۰۹.
[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۱۵۹. (آیةالله طهرانی)
[3] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۵۸۷، فرازی از دعای ابوحمزهٔ ثمالی.
[4] رجوع شود به مصباح المتهجّد، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۸۳؛ الإقبال، ج ۱، ص ۷۸ و ۷۹ و ۸۷ و ۱۰۳ و ۱۰۵ و ۱۴۴ و ۱۶۳ و ۱۷۲.
[5] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۱۳۳ ـ ۱۳۵.

می‌کند!"[1][2]

دعای شب قدر و تقاضای حجّ بیت‌الله از خداوند

«من همین پریشب [طبقهٔ] بالا بودم و داشتم دعای [وارده] در شب‌های قدر را می‌خواندم. حضرت در امشب می‌فرماید:

اللَهمّ اجْعَلْ فیما تَقضی و تُقَدِّرُ مِنَ الأمرِ المَحتومِ و فیما تَفْرُقُ مِنَ الأمرِ الحَکیمِ فی لَیلَةِ القَدرِ، و فی القَضاءِ الَّذی لا یُرَدّ و لا یُبَدَّلُ؛

بعد حضرت می‌فرماید:

أن تَکتُبَنی مِن حُجّاجِ بَیتِکَ الحَرامِ، المَبرورِ حجُّهُم، المَشکورِ سعیُهُم، المَغفورِ ذُنوبُهُم، المُکَفَّرِ عَنهُم سَیِّئاتُهُم.[3]

---

[1] شرح فقراتی از دعای ابوحمزهٔ ثمالی، ج ۱، ص ۲۶۶ (علامه طهرانی):

«یکی از این همشیره‌های ما خیلی مقدّس و بر یک طریق خاص و... بود؛ چند سال پیش، وقتی می‌خواستیم مکّه برویم رفتیم خدمت ایشان و گفتیم که: شما هم امسال بیایید برویم مکّه! گفت: "نه! این مکّه‌ای که مردم می‌روند، مکّه نیست؛ تجارت و سیاحت است! من می‌خواهم مکّه‌ای بروم که خداپسند باشد!" از این حرف‌ها. گفتم: خُب حالا شما آن‌طوری‌که می‌خواهی بیا برویم! گفت: "من با این خصوصیّات و با فلان و... نمی‌توانم؛ حالا دیگر مُد شده است همهٔ مردم آقاها با خانم‌هایشان می‌روند مکّه!" خلاصه، محکم بود، که اصلاً [حاضر به آمدن نمی‌شد!] باز این‌قدر صحبت کردیم و یواش‌یواش و ملایم، از این‌طرف و آن‌طرف، عیناً مانند ماهی‌گیرهایی که می‌خواهند ماهی بگیرند. می‌گویند: **"إنّ مِنَ البَیانِ لَسِحراً."*** تا اینکه او یک خُرده نرم‌تر شد. بعد از مقدّمات و...؛ حالا اینها عکس می‌خواهند. گفت: "عکس؟! مگر من عکس می‌اندازم! مکّه که نباید با عکس باشد!" گفتیم: ما از شما آن‌طور عکس که نمی‌خواهند! چادر سرت می‌کنی و می‌کشی روی صورت خودت، می‌روی پیش یک عکّاس زن و عکس می‌اندازی! اینها فقط یک مستمسکی می‌خواهند آنجا بچسبانند؛ این‌که عکس نیست! این هم اشکال ندارد.

خلاصه ما به هزار وسیله یک‌هم‌چنین عکسی از ایشان بردیم و گذرنامه‌شان را گرفتند و با هم رفتیم. رفت آنجا، طوافی کرد و سعی‌ای و منظره‌ای و دادی و بیدادی و لبّیکی و عجیب و عجیب! وقتی او می‌آمد در مسجدالحرام دیگر نمی‌خواست بیرون بیاید؛ هیچ، هیچ!

ما برگشتیم ولی او دیگر از یکی دو ماه که مانده بود به موسم حج، دیوانه شده بود و او را حرص برداشته بود! گفتیم: چه شده است آقا؟! تو که می‌گفتی این حج زیارت نیست؛ سیاحت و تجارت و گردش است و...! گفت: "نه، آقا! این‌طورها نیست! یک حساب‌های دیگر است!" خب خدا إن‌شاءالله باز مجدّداً قسمت کند.»

* من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۳۲:

«بعضی از انواع سخن، چنان در افادهٔ معنا و تسخیر افهام مخاطبان، با فنون بلاغت و استعمالِ مجازات و انواع استعارات مؤثّر است که می‌توان آنها را از اقسام سِحر نامید.»

[2] شرح فقراتی از دعای ابوحمزهٔ ثمالی، ج ۱، ص ۲۶۵. (علامه طهرانی)

[3] الإقبال، ج ۱، ص ۳۴۸. ترجمه:

«بارإلها، قرار بده در آنچه به امر حتمی‌ات حکم می‌کنی و مقدّر می‌نمایی، و در آنچه از امر محکم و ثابتت در شب قدر به قضای تفصیلی می‌رسانی، از حکم ثابتی که بازگشت نپذیرد و تغییر نکند؛ که مرا امسال از حاجیان خانهٔ محترم خود بنویسی؛ آنان که

من می‌گویم چه داستانی در قضیهٔ مکّه است که امام در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند که حجّ بیت‌الله را نصیب من کن؟! خب این شب قدر است؛ یعنی دعایی است که برای شب قدر است. این قضیه و مسئلهٔ حج چیست که این‌قدر [حضرت به آن توجه دارند]؟! امام علیه السّلام اوّل‌مسئله‌ای که مطرح می‌کند، حج است؛ بعد می‌گوید که مثلاً: «رزق را چه کن و دعاها را مستجاب کن و...» ولی اولین مطلبی که حضرت روی آن دست می‌گذارند، حجّ بیت‌الله‌الحرام است.

انتقاد از دیدگاه سطحی برخی از علما نسبت به حج

آخر در این حج چه دیدند؟! همین چیزی که ما دیدیم؟! که آن شخص ـ اسمش را نمی‌برم ـ در یک مجلسی، در سنّ نودسالگی، وقتی دارد می‌میرد، افتخار می‌کند: "من در این مدت مستطیع نشدم که حج بجا بیاورم!"[1] چه کسی؟ یک عالم و یک فقیه، مثلاً! آدم می‌تواند به او فقیه بگوید؟! فقیه یعنی کسی که فقه [به جانش نشسته باشد]! آیا این تا حالا این دعای شب قدر را نخوانده است؟! هر سال که حدّاقل سه دفعه شب قدر و این دعا را داریم؛ البته در جای دیگر هم می‌شود آن را خواند. پس او چه برداشتی از حج دارد که تازه افتخار می‌کند: "ما مثلاً خیلی زاهد و عابد هستیم و پول جمع نکردیم که به مکّه برویم!" و حالا با افتخار می‌گوید: "ما دیگر توفیق پیدا نکردیم و مستطیع نشدیم!" کسی که هزار تا مرید دارد و هر کدام از آنها دستش را بگیرند، او را می‌برند و...؛ اما با این دید دارد نگاه می‌کند.

اما امام معصوم در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند تا امسال توفیق زیارت بیت‌الله را پیدا بکند، با اینکه ده دفعه هم رفته است! امام مجتبی بیست و چهار یا بیست و پنج مرتبه حج مشرّف شدند و اکثر این موارد از مدینه تا مکّه پیاده بوده است؛ درحالتی‌که مَواشی و شتران و اسب‌های حضرت در جلو بار می‌بردند و اینها هم می‌توانستند سوار بشوند؛ حرکت می‌کردند و می‌رفتند. حضرت این راه را پیاده می‌رفته است![2]

آدم همیشه باید فکر کند که آیا اینها ـ نَعوذُ بالله ـ بی‌کار بودند؟! ما وقتی می‌خواهیم به مکّه برویم، می‌گوییم: برای ما در بیزینس کلاس طیّاره جا بگیر، راحت‌تر است! که این دو ساعتی که به خود زحمت می‌دهیم، یک قدری این کمر مبارک و شکم مبارک و لِنگ‌های مبارکه ـ برای اعضای جفت بدن، تأنیث می‌آید ـ راحت‌تر باشد و یک وقتی خدای‌ناکرده کوچک‌ترین فشاری وارد نشود.

بعد می‌بینیم امام مجتبی اکثرِ [این سفرها را پیاده رفته‌اند]؛ یا موسی بن جعفر را در بیابان می‌بینند اما نمی‌شناسند؛ ـ جریانش مفصّل است ـ شقیق بلخی می‌بیند یک کسی دارد راه می‌رود که لباسش لباس اهل

حجّشان پذیرفته و سَعیشان مورد رضایت توست، و گناهانشان را بخشیده و زشتی‌هایشان را پوشیده و محو نموده‌ای.» (محقق)

[1] جامع فضل و فضیلت، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

[2] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

اعراض از اهل دنیا است، می‌گوید: «این صوفی است، بروم نصیحتش کنم!» بعد متوجه می‌شود که این موسی بن جعفر است که دارد این راه را همین‌طور پیاده می‌رود![1] اینها ـ نَعوذُ بالله، نَعوذُ بِالله ـ بی‌کار بودند؟! روی تفنّن و سفر و تفرّج و... این کارها را انجام می‌دادند؟! چه می‌دیدند؟ واقعاً در این مسائل چه می‌دیدند؟! خب مگر اسب و شتر نداشتند؟! خیلی هم داشتند! چه حرکتی می‌کردند؟! آن‌وقت ببینید این مکّه‌ای که [این‌قدر مهم است، برخی چقدر ساده به آن می‌نگرند.]

نقد سخن قائلین به عدم حج رفتن امام حسن عسگری علیه السّلام

یک دفعه من جایی در بین علما بودم و صحبت این بود که امام عسگری علیه السّلام حج انجام نداده‌اند، چون ایشان محصور بوده‌اند. خب، شما از کجا داری این حرف را می‌زنی؟! می‌گفتند: "چون ایشان محصور بوده‌اند حج انجام نداده‌اند." یعنی تو امام را مثل خودت فرض کرده‌ای که اگر درهای این دیوار را قفل بکنند حبس می‌شود؟! قضیه همین است؟!

دلیل اول: وجود روایت از امام عسکری در مکّه

اوّلاً: از امام عسگری علیه السّلام روایت داریم که در مکّه از آن حضرت راجع به یک حکم شرعی سؤال کردند و آن حضرت جواب دادند.[2] امام عسگری برای عمره به مکّه نمی‌روند، اگر بخواهند بروند برای حج می‌روند؛ البته عمره هم اشکال ندارد و آن هم مستحب است،[3] ولی برحسب عادت برای حج می‌روند. این روایت دلیل بر این است که این حرف‌هایی که بین عوام است [صحیح نیست]؛ خیلی هم زیاد است، همه می‌گویند و من هم می‌گویم که جایی شنیده‌ام؛ حتی افراد اهل اطلاع می‌گفتند! یکی هم صحبتی کرد: "اگر کسی نذر کند که حجّش را برای امام عسگری انجام بدهد، خدا این نذرش را قبول می‌کند؛ چون حضرت حج انجام نداده‌اند. و این برای امام عسگری، پدر امام زمان است و اصلاً حساب چیز دیگر است! کسی برای پدر امام زمان نذر کند که حج انجام بدهد، حتماً قبول می‌شود." و خود او هم می‌گفت: "اتفاقاً من این را تجربه کرده‌ام و موفّق هم شده‌ام."

خب آن به نیّت تو مربوط است و به واقع کاری ندارد؛ حضرت دیده‌اند نیّت تو این است، گفته‌اند: خیلی خب، این را هم مستجابش کنیم!

---

[1] دلائل الإمامة، ص ۳۱۷ ـ ۳۱۹.

[2] عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۳۵: «حَدَّثَنا الحسَنُ بنُ عليّ بنِ محمّدِ بنِ عليّ بنِ موسَى بنِ جعفرٍ، أبو السيّدِ المَحجوبِ إمامُ عَصرِه، بِمكّةَ....»

[3] وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۹۸ ـ ۳۱۵.

دلیل دوم: محدود نبودن تصرّفات امام به تضییقات ظاهری

ثانیاً: چرا امام نمی‌تواند حج انجام بدهد؟ چرا؟! از کجا معلوم هر سال هم امام عسگری به حج نرفته باشند؟! چه دلیلی دارد؟! مگر حتماً وقتی که می‌روند باید خودشان را به همه نشان بدهند؟! نه، امام حج انجام می‌دهد و یک نفر هم امام را نمی‌بیند! چه اشکال دارد؟! هیچ‌کس نمی‌بیند! یا اینکه ببینند، اما نیامده‌اند نقل کنند. ما هیچ دلیلی نداریم که حضرت انجام نداده است و هیچ دلیلی هم نداریم که حضرت باید فقط به همین مسئلهٔ ظاهر و تضییقاتی که حکومتِ جور برای ایشان ایجاد کرده است، عمل کند. در عین‌اینکه امام در [حصر] است و همه هم می‌بینند، حضرت در [مکّه] هم دارند حج انجام می‌دهند، چه اشکال دارد؟! این قضایا در خیلی از موارد دیده شده است.

مگر امام سجاد علیه السّلام روز سیزدهم به کربلا نیامدند؟ چگونه آمدند؟! نه زنجیر داشتند، نه در غل و زنجیر بودند، در هیچ چیزی نبودند؛ فقط مردم دیدند که یک جوانی با لباس سفید و گرد و خاک دارد می‌آید؛ چون مانده بودند چه کنند، سرهای شهدا را بریده و جدا کرده بودند و نمی‌دانستند کی به کیست! حضرت آمدند و فرمودند: "این را اینجا دفن کنید، آن را اینجا دفن کنید!" امام حسین را تعیین کردند، حضرت ابوالفضل را تعیین کردند، همه را تعیین کردند و بعد برگشتند.[1]

مرحوم آقا می‌گفتند:

> یک روز اصحاب آمده بودند و امام باقر علیه السّلام هم در مجلس نشسته بودند، بعد یک‌دفعه جابر بن یزید جُعفی می‌آید و کناری می‌نشیند و گوش می‌دهد. یکی رو می‌کند به امام باقر و می‌گوید: «یا ابن‌رسول‌الله، دیشب ما از بیانات جناب جابر چه استفاده‌ها کردیم! در منزل ما بود و مجلسی بود.» دیگری می‌گوید: «عجب! جابر دیشب خانهٔ ما بود!» گفت: «چه ساعتی؟» مثلاً گفت: «دو ساعت از غروب [گذشته]!» سومی می‌گوید: «دارید چه می‌گویید؟! [جابر در منزل ما بوده است]!» خلاصه، پنج شش نفر [مدّعی شدند که جابر دیشب نزد آنها بوده است]؛ حضرت رو کردند به جابر و فرمودند: «دیگر از این کارها نکن!»[2] دیگر از این شیطنت‌ها نکن و بنشین سر جایت و راحت باش؛ مردم تحمّل ندارند؛ وإلاّ [اگر تحمّل] باشد، [چه اشکال دارد که] بیاید!

مثل‌اینکه من هم این را جایی دیده‌ام، ولی از ایشان بارها شنیده‌ام. جابر بن یزید جعفی از آن [اصحاب] خاص و از آن سلمان‌های [زمان] بوده است؛ حالا یا سلمان و یا در ردیف‌های آنها.[3]

آن موقع‌هایی که ما [درس و] بحث داشتیم، یک دفعه راجع به این قضیه که ممکن است روح به غیر از این بدن هم تعلّق بگیرد، صحبت می‌کردیم؛ بعد یکی از همین طلاب و رفقایی که آنجا بودند، سؤال کردند:

---

[1] رجوع شود به مقتل الحسین علیه السّلام، مقرّم، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

[2] رجوع شود به رجال الکشّی، ص ۱۹۷.

[3] رجوع شود به الاختصاص، ص ۲۱۶.

حالا روح به کدام‌یک از این دو بدن تعلّق دارد؟ به اوّلی یا به دوّمی؟ چون حالا دو تا شد!

من گفتم: شما چند تا دست داری؟

گفت: دو تا!

گفتم: تعلّقت به کدام بیشتر است؟

فکری کرد و گفت: هر دو مساوی!

گفتم: این هم همان است، هر دو یکی است و تفاوت نمی‌کند.

خلاصه، امام عسگری علیه السّلام هم از این مطالب و مسائل داشتند.“[1]

حج، تغییری اساسی در نفس و روح

”مرحوم آقا و همین‌طور بزرگان و بالأخص ائمه علیهم السّلام نسبت به مسئلهٔ حج، خیلی با نظر خاصّی می‌نگریستند و قضیهٔ حج را یک تغییر اساسی در نفس و روح و مَنِش و کردار تلقّی می‌کردند، و گویا برای حج جدای از سایر عبادات حساب خاصّ خود آن را باز می‌کردند. و تعبیری که از حج می‌آوردند با تعبیر سایر افراد تفاوت داشت و آن تحریک و عامل و داعی و سبب برای فریضهٔ حج را یک قدری وسیع‌تر و عمیق‌تر از سایر مطالبی که مطرح شده است می‌دانستند.[2]

تفسیری متفاوت از «تخلیة السّرب»

این‌طور در یاد و در ذهنم هست که وقتی ایشان در بیمارستان لبّافی‌نژاد بودند و چشم ایشان را عمل می‌کردند و ما در خدمت ایشان بودیم، یک مسئله و مطلبی راجع به حج مطرح شد. گرچه تا به‌حال این مسئله را به‌طور عام مطرح نکرده‌ام و یا اگر کسی هم از ایشان سؤال می‌کرد، چه‌بسا مانند سایر افراد پاسخ می‌دادند؛ ولی ایشان خیلی عجیب یک مسئله‌ای را فرمودند و نظرشان این بود:

> آن‌قدر این فریضهٔ حج مهم است و آن‌قدر برای رشد و تحوّل انسان اثر حیاتی دارد که حتی اگر در مسیر احتمال خطر جانی هم برود، ارزش این را دارد که انسان به‌سمت مکّه و کعبه حرکت کند!

یعنی تخلیهٔ السِّرْب[3] که یکی از شرایط حج است[4] به یک نحو دیگری در صحبت‌های ایشان مطرح می‌شد و آمادگی راه [در نظر ایشان] به شکل دیگری بود، و کأنّ آن جنبهٔ ولایی و نورانیّت حج و آن استیلاء

---

[1] آموزه‌های ولایت، ج ۳، ص ۱۸۲ ـ ۱۸۷. (آیة‌الله طهرانی)

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۷ ـ ۱۶۱؛ روح مجرّد، ص ۱۴۱ ـ ۱۴۷؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۵ ـ ۱۶۱.

[3] باز بودن و ایمن بودن مسیر به‌گونه‌ای که مانعی از رسیدن به مقصد در آن نباشد. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۵ و ۶. (محقق)

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۳۴ ـ ۳۶.

حج بر شرایط وجودی انسان می‌آمد و غلبه می‌کرد و این جهات دست‌وپاگیر را از میان برمی‌داشت.

دأب علامه طهرانی در سؤال از حجّ افراد هنگام عقد و اهمیت دادن به آن

تعبیرات ایشان نسبت به این قضیه خیلی تعبیرات عمیقی بود. دأب ایشان بر این بود که وقتی عقدی خوانده می‌شد، راجع به حجّ افراد هم سؤال می‌کردند که مثلاً پدر عروس‌خانم یا پدر داماد به حج مشرّف شده‌اند یا نه؟ اگر آنها می‌گفتند مشرّف شده‌ایم، ایشان حتماً اسم "حاج" را هم هنگام قرائت خطبه می‌آوردند؛ و اگر می‌گفتند به حج مشرّف نشده‌ایم دعا می‌کردند که هرچه زودتر این توفیق پیدا شود و از این نعمت محروم نشوند؛ و اگر شخصی متمکّن بود و مشرّف نشده بود، کاملاً آثار ملالت و اکراه در چهرهٔ ایشان مشخّص می‌شد که اصلاً از این شخص بدشان می‌آمد، و با یک اکراهی عقد این شخصی را که متمکّن بوده اما اهمال کرده و نرفته است، می‌خواندند و خطبهٔ عقد را جاری می‌کردند.

من یادم است که در مجلس عقدی، یک نفر بود که بسیار هم متمکّن بود اما گفته بود که من مقلّد فلان آقا ـ یک نفر از آقایان که فعلاً از دنیا رفته است ـ بودم و ایشان به من اجازه داده‌اند که صبر کنم. ایشان عصبانی شدند و گفتند:

> ایشان که سهل است، پدر جدّ او هم نمی‌تواند و یک‌هم‌چنین حقّی ندارد که این حرف را به شما بزند!

خیلی برای ما عجیب بود که ایشان در یک‌هم‌چنین وضع و موقعیّتی این حرف را بزنند! خلاصه، خیلی مسئلهٔ عجیبی بود. چه کسی یک‌هم‌چنین حقّی دارد که به شما بگوید حج را انجام ندهید؟! مسئلهٔ حج مسئلهٔ ساده‌ای نیست.

و کسی که متمتّع از انجام فریضهٔ حج است نباید صبر کند و اسم بنویسد و طبق همان شرایط عادی [منتظر بماند؛ بلکه] اگر صد ملیون هم [نیاز باشد که] بدهد باید بدهد و به حج برود! مگر اینکه نتواند و یا برای او میسور نباشد که با شرایط غیر عادی ـ از همین وسایل ظاهری ـ به حج مشرّف شود. مسئله، مسئلهٔ سهلی نیست و خیلی مسئلهٔ حیاتی است.»[1]

سفر از دورترین نقاط با سختی برای انجام حج، نشانهٔ اهمّیت آن

«این چه عامل و نیازی بوده که خدا نگفته است به‌جای حج نماز بخوانید، روزه بگیرید، خمس بپردازید، زکات بپردازید، انفاق کنید، صلهٔ رحم کنید؟! خُب خدا می‌گفت به‌جای حج این کارها را انجام بدهید! در اینکه باید از یک مکان دور و دورترین نقطهٔ زمین ـ فرض کنید وسط قارهٔ امریکا و یا شهرهایی که درست

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

مقابل مکّه هستند و می‌شود به دو سمت نماز خواند[1] ـ از آنجا بلند شوید و با بَلَم و قایق به مکّه بیایید، چه نکته‌ای هست؟ اینکه عرض می‌کنم شوخی نیست! با قایق، نه با هواپیمای ۷۴۷! باید با قایق بلند شوید و از آنجا برای انجام این مسئله بیایید.

آیا مطلب همین مسئلهٔ عادی است؟ می‌گوییم: دیگر چون خدا گفته است! مثل بقیّهٔ چیزهایی که خدا گفته است، این هم روی آن! یا به قول بعضی: این حرف‌ها را بعضی‌ها درآورده‌اند! آیا یک مسئلهٔ عادی است؟ یا اینکه نه، این قسم که خداوند در قرآن می‌فرماید: ای بندهٔ ما ابراهیم، ندا در دِه که این ندایت تا روز قیامت به گوش همهٔ عالمیان برسد؛[2] هر کسی تا زمان ظهور حضرت مهدی، بعد از ظهور، رجعت و بازگشت ائمه و تا روز قیامت در این دنیا می‌آید، باید به اینجا بیاید! یعنی چه؟ یعنی تکامل انسان در این دنیا به ارتباط و تعلّق روحی او به این مناسک و اعمالی است که می‌خواهد اینجا انجام بدهد. این مسئله است. اگر کسی به مکّه نرود، ناقص از دنیا می‌رود و آن باری را که برعهدهٔ او است به مقصد نمی‌رساند.[3]»[4]

احساس نیاز انبیا و ائمه علیهم السّلام به حج

"رفقا بدانید که اینجا جایی است که انبیا بعد از رسیدن به نبوّتشان تازه احساس نیاز به اینجا کردند، فَکَیفَ به ما! چرا پیغمبر اکرم به مکّه مشرّف می‌شد؟ چرا امام زمان علیه السّلام هر سال به مکّه مشرّف می‌شود؟ ما خیال می‌کنیم امام زمان همین‌طوری و به‌عنوان یک کار عادی می‌رود! چرا هر سال مشرّف می‌شود؟

حضور امام زمان علیه السّلام در تمام اماکن حج و انجام اعمال آن

حضرت هر سال به مکّه مشرف می‌شوند و در همهٔ اماکن حضور دارند؛[5] یعنی وقتی رفقا دارند در مکّه طواف می‌کنند بدانند که یکی از آنها امام زمان است که دارد طواف می‌کند! وقتی در عرفات هستید بدانید که یکی از افراد در عرفات امام زمان است! متوجه باشید! منتها صلاح نمی‌بیند خودش را نشان بدهد؛ البته شاید هم به همه نشان بدهد! اتفاقاً داریم که حضرت خودش را در عرفات به همه نشان می‌دهد؛ ولی صلاح بر

---

[1] نقطهٔ مقابل کعبه، دقیقاً در اقیانوس افریقای جنوبی حدود صد کیلومتری شهر ریو دو ژانیرو یکی از شهرهای کشور برزیل در قارهٔ امریکای جنوبی می‌باشد. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این بحث فقهی، رجوع شود به نرم‌افزار کیمیای سعادت، جبر و اختیار، قضا و قدر، درس هفتم، ص ۲۲۲، تعلیقه. (محقق)

[2] سوره حج (۲۲) آیه ۲۷: ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾.

[3] رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۸۸ ـ ۲۹۱.

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[5] رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

شناسایی و معرفت نیست.[1] حضرت در مِنا حضور دارد، سنگ می‌زند، رمی می‌کند، قربانی می‌کند و همهٔ کارها را انجام می‌دهد؛ چرا؟ حضرت بی‌کار است؟! کار حضرت در این دنیا که از همهٔ ما بیشتر است! تمام عالم مُلک و ملکوت و ملائکه دارد به فکر و تدبیر حضرت می‌گردد.

امام حسن مجتبی در زمان حیات خود بیست‌وپنج بار از مدینه به مکّه آمد و اکثر این مسافرت‌ها با پای پیاده بود. بین مکّه و مدینه هفتاد یا هشتاد فرسخ فاصله است اما اکثر آن با پای پیاده بود؛ درحالی‌که مرکب‌های حضرت در جلو حرکت می‌کردند، نه‌اینکه حضرت مرکب نداشتند.[2] امام حسن بعد از رسیدن به امامت چه احساسی داشت؟ امام که از پیغمبران هم بالاتر است![3] البته حضرت رسول مقام امامت هم داشتند.[4] امام حسن چه احساسی داشت که بیست‌وپنج بار[حج] رفت و اکثر آن هم پیاده رفت؟[5] چه احساسی داشت؟ بی‌کار بود؟ یا اینکه نه، تازه امام بعد از رسیدن به امامت می‌فهمد که اینجا چه خبر است و می‌بیند که اینجا قضیه چیست! آن چیزی را که امام می‌فهمد، صد هزار سال ما نمی‌فهمیم! ما به اندازهٔ درک خودمان می‌فهمیم.

تفاوت درک ما و درک امام علیه السّلام از فریضهٔ حج

ما به اندازهٔ درک خودمان می‌فهمیم و گیج و حیران می‌شویم، حال کَیفَ به [فهم و ادراکی که امام دارد]؛ چرا؟ چون عنایت و لطف پروردگار حدّ و حصر ندارد؛ برای ما یک طور تقسیم می‌کند، برای امام یک طور دیگر. هر دو یک‌جا می‌رویم، هر دو دوْر کعبه می‌رویم و عرفات می‌رویم و مِنا می‌رویم و مشعر می‌رویم، اما آنچه به ما می‌خورَد یک چیز است و آنچه به امام زمان می‌خورد چیز دیگر است؛ لذا او هم همین‌جا می‌آید و نمی‌گوید: من بی‌نیاز هستم و من که ولایتم تمام [عالم را گرفته است] مستغنی هستم! تازه تمام فیض‌هایی که به همه می‌رسد به‌خاطر حضرت است؛ یعنی از دریچهٔ حضرت رد می‌شود و آن نور خاص با همان خصوصیّت

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰:
«و روىَ عن محمدِ بنِ عُثمانَ العَمریّ ـ رَضیَ اللهُ عَنه ـ أنّهُ قال: واللهِ إنّ صاحِبَ هَذا الأمرِ لَیَحضُرُ المَوسِمَ کُلَّ سَنَةٍ یَرَی النّاسَ و یَعرِفُهُم و یَرَونَهُ و لا یَعرِفونَه.»

[2] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

[3] رجوع شود به بصائر الدّرجات، ص ۷۰ ـ ۷۵ و ۲۲۷ ـ ۲۳۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۶۶ ـ ۲۷۹.

[4] رجوع شود به علل الشّرائع، ج ۱، ص ۱۷۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۰.

[5] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۱۰۱ (آیةالله طهرانی):
«حالِ موسی بن جعفر و امام مجتبی علیهم السّلام در آن موقعی که پیاده می‌رفتند این بود که می‌خواستند جنبهٔ عبودیّت بیشتر را اعمال کنند نه ضررِ بر خود را! حال عبودیّت فرق می‌کند تا سختی بر خود؛ دو حال است: آن حالی که انسان سوار بر مرکب بشود و برود یک حال است، و حالی هم که انسان پیاده برود یک حال است.»

به هر کسی بر طبق آن مقداری که سعه دارد و ملتفت است و غافل نیست، به همان مقدار می‌رسد.“[1]

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

بخش دوم: تبیین معنای صحیح استطاعت

اشتباه عموم در فهم معنای شرعی استطاعت

"یکی از اشتباهات بسیار مهمّی که الآن در فقه می‌شود این است که ما در مسئلهٔ استطاعت آن‌طوری‌که باید و شاید به مفهوم شرعی و به مصداق شرعی آن نرسیده‌ایم! ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ﴾[1] می‌دانید یعنی چه؟ تعهّدی است که خداوند از مردم و هر کسی که مستطیع بشود گرفته است که باید به مکّه برود! حالا ما مستطیع را چه معنا می‌کنیم؟ می‌گوییم: اگر پول باد آورده‌ای به‌دست آوردی، همهٔ خرج‌هایت را کردی، زندگی‌ات را به رفاه گذراندی، به هر مسائلی که خواستی رسیدی، هر گردشی که خواستی کردی، به آن‌طرف دنیا رفتی، تمام مسائل را برای خودت فراهم کردی، جهازیهٔ همهٔ دخترها را گرفتی، پول برای ازدواج همهٔ پسرها فراهم کردی و برای آنها هم وسائل گرفتی، اگر در آن تَه قضیه یک چیزی زیاد ماند و آن‌هم تا موقع أشهر حج که شهر شوّال است، دری به تخته نخورد و این پول هم صرف نشد، آن‌موقع حج واجب می‌شود! آقا، مسئله این‌طور نیست."[2]

بررسی و تبیین معنای استطاعت

"از آیات قرآن استفاده می‌شود که مقصود از استطاعت برای حج، قوّه و قدرت بر رفتن است؛ این قوّه و قدرت بر رفتن هم طبعاً معلوم است:

اول: انسان باید به‌نحوی برود که بتواند در آن رفتن زنده بماند؛ کسی که می‌خواهد برود، آب و هوا که نمی‌تواند بخورد! باید یک غذا و قُوتی داشته باشد که در طول سفر بتواند از آن ارتزاق کند.

دوم: باید صحّت و سلامتی داشته باشد تا شرط برای إتیان در او حصول پیدا کند.

سوم: باید تخلیهٔ سِرب باشد؛ یعنی راه مناسب و امن باشد و امان وجود داشته باشد تا اینکه بتواند برود؛ چون تمام اینها موانع هستند. و این هم یک مسئله و مطلب عادی است که کسی که می‌خواهد از جایی به جای دیگر برود، اگر راه امن نباشد و امان وجود نداشته باشد، طبعاً به مقصد نخواهد رسید؛ پس شرط مهم همان مسئلهٔ تخلیهٔ سرب است."[3]

---

[1] سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹۷.

[2] عنوان بصری، ج ۶، ص ۵۴۴. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ استطاعت در حج، جلسه ۶ (آیةالله طهرانی):
«پانزده، بیست روایت داریم که تمام آنها می‌گویند: «زاد و راحله» و هیچ‌کدام از آنها تخلیهٔ سرب را نمی‌گویند! ولی سه تا روایت داریم که تخلیهٔ سرب هم باید باشد این سه روایت برای چیست؟ به‌خاطر این است که آقا، تخلیهٔ سرب یک امر بدیهی است و گفتن ندارد که حالا من بگویم: حتماً سرب هم باید تخلیه داشته باشد! هر بچه‌ای هم می‌فهمد که بالأخره باید راه باز باشد و

چهارم: این است که راحله داشته باشد. وقتی مسافت، مسافت بعیدی است انسان این مسافت را معمولاً با راحله و مَرکب طی می‌کند و نمی‌تواند مسافت‌های دور را را پیاده طی کند؛ چه‌اینکه در طول زمان هم دأب و دَیدَن[1] افراد و عقلا و سیرهٔ عقلایی بر این مسئله بوده است.

استطاعت عرفی و عادی، مدّ نظر آیه: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾

حال شارع در اینجا می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾؛[2] «کسی که راه و سبیل برای او هموار است و می‌تواند این راه راحت طی بکند، این شخص باید این راه را برود و این حرکت را انجام بدهد.»

این استطاعت همان استطاعت عرفی و عادی است که یک شخصی برای رفتن به جایی انجام می‌دهد. حال در این استطاعت آیا شرط است که حتماً زاد جدایی داشته باشد؟ یا اینکه نه، می‌داند اگر در ضمن این کاروان حرکت کند، آن زاد او هم حاصل می‌شود؛ می‌بیند گرچه الآن در اینجا زاد بالفعل ندارد، ولی بالقوّة و الاستعداد که دارد! یا اینکه این راحله برای او حاصل می‌شود و بالأخره یکی می‌گوید بیا تو هم روی اسب یا شتر من بنشین و تو را هم سوار می‌کنیم؛ طبعاً این راحله را هم در اینجا دارد و این‌طور نیست که حتماً [باید راحلهٔ جدایی] وجود داشته باشد.

پس این ﴿مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾ یعنی همان قدرت بر رفتن. و از آن‌طرف این مطلب یک مطلب بدیهی است که وقتی عیال انسان بالنسبه به او واجب‌النّفقه است، چطور ممکن است که این عیال

نمی‌توان از راه بسته رفت؛ ما که کبوتر نیستیم تا بال بزنیم و از مرز رد شویم! اگر مرز بسته باشد، طبعاً آدم نمی‌تواند برود و بعد هم او را می‌گیرند و می‌گویند: «آقا، داری قاچاقی می‌روی و داری چه می‌کنی!» یا اگر وسیله نباشد و یا مثلاً سُلطات جلوگیری کنند ـ من‌باب‌مثال خود عربستان مرز را ببندد ـ آدم از کجا می‌خواهد وارد بشود؟ آدم که نمی‌تواند زیرزمینی نَقْب** بزند! باید از یکی از آن حدود و مرزها برود.

این مسئله است که ذهنیّتی برای ما پیدا نشود که ما مطلب را نسبت به قضیهٔ تخلیهٔ سرب خیلی گشاد بگیریم و بگوییم: «حالا اسم می‌نویسند و تا ده سال دیگر نوبت ما می‌شود، لذا دیگر تخلیهٔ سرب در اینجا نیست و کار دیگری نمی‌توانیم بکنیم؛ چون راه بسته است! لذا تا نُه سال دیگر باید صبر بکنیم!» شاید در این نه سال مُردی یا هزار تا مسئله پیش آمد! اگر نداری که هیچ و این مسئله به زاد و راحله برمی‌گردد؛ اما اگر داری واجب است در قضیهٔ تخلیهٔ سرب راه دیگری را انتخاب کنی! اگر پاسپورتت را می‌گیرند، بگیرند؛ به زندانت هم می‌اندازند، بیندازند! حج واجب است.»

* وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۳۳ ـ ۴۴.

** تونل، دالان، سوراخ. (محقق)

[1] سیره، روش، سنّت. (محقق)

[2] سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹۷.

را همین‌طور بدون نفقه یله و رها و ترک کند و به حج برود، درحالتی‌که آنها نفقه ندارند؟! طبعاً معلوم می‌شود که در این‌صورت استطاعت ندارد؛ یعنی عقلا این فرد را بر یک‌هم‌چنین عملی مذمّت می‌کنند و می‌گویند: «تو که در اینجا زاد برای قوت عیال نداری، چرا رفتی و عیال تو به زحمت و اذیّت افتادند؟» ببینید، این قضیه یک مسئلهٔ عرفی و عادی است و حال شارع هم آمده در اینجا تأکید کرده است. بنابراین، قضیهٔ استطاعت در مورد حج مانند سایر موضوعات عرفیّه یک امر مُخترَع مِن ناحیةِ الشّارع نیست؛ بلکه یک موضوعی از موضوعات عرفی است، منتها شارع هم آمده بیان کرده است."[1]

تفسیر استطاعت در روایات ائمه علیهم السّلام

"بناءًعلیٰ‌هذا استطاعت در روایات تفسیر شده است به: الزّادُ و الرّاحلة، تخليةُ السِّرْب، الصّحّةُ فی البَدن، العافية، زيادةُ المَؤونةِ فی الرّجوع، قوتُ الأهلِ و العِيال، و كذالک.[2] اینها مواردی است که ائمه علیهم السّلام در روایات نسبت به استطاعت فرموده‌اند.

همان‌طوری‌که خدمت رفقا عرض شد، همهٔ اینها یک معنای طبیعی و عرفی بوده و خارج از عرف نیست. یعنی طبیعی است که آن کسی که می‌خواهد به سفر برود، باید زاد و راحله داشته باشد؛ یا اینکه طبیعی است که وقتی انسان می‌خواهد به سفر برود، باید تخلیهٔ سرب باشد و اگر راه بسته و مسدود باشد، طبعاً سفر او هم مختل می‌شود. لذا این مسئله چیزی نیست که امام علیه السّلام بگوید یا نگوید!"[3]

معنای استطاعت در آیات دیگر قرآن

"آیات قرآن هم بر همین مسئله حکایت می‌کند: ﴿قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّکَ إِنَّکَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرًا﴾؛[4] یعنی نمی‌توانی و توان و قدرت نداری! یا: ﴿يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ إِنِ ٱسۡتَطَعۡتُمۡ أَن تَنفُذُواْ مِنۡ أَقۡطَارِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ فَٱنفُذُواْ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلۡطَٰنٖ﴾[5] و امثال‌ذلک؛ که خود کلمهٔ استطاعت در آیات قرآن به یک معنا است و یک معنا بیشتر ندارد، و آن عبارت است از قدرت: القدرةُ علَی العَمَل، القدرةُ علَی الإتيان، القدرةُ علَی الفِعل؛ و همه به یک معنا است.

منتها این قدرت در موارد مختلف تفاوت می‌کند؛ استطاعت بر مسافرت به صحّت و سلامت و زاد و توشه است، استطاعت بر کتابت به قدرت بر تألیف است، استطاعت بر تدریس به قدرت بر بیان است، استطاعت

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۲. (آیةالله طهرانی)

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۳۳ ـ ۴۴.

[3] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ واجب مطلق و مشروط، جلسه ۳۰. (آیةالله طهرانی)

[4] سوره کهف (۱۸) آیه ۷۵.

[5] سوره رحمن (۵۵) آیه ۳۳.

بر تحصیل به قدرت بر علم است، استطاعت بر تبلیغ به قدرت بر تنفیذ است، و هر کدام از استطاعت‌ها جای خودش را دارد؛ ولی خود استطاعت به یک معنا است و یک معنا بیشتر نیست و آن عبارت است از قدرت. این معنا یک معنای ارتکازی است که ما باید آن را در ذهن داشته باشیم.“[1]

شبهه‌ای در باب استطاعت و پاسخ به آن

”فقط یک شبهه‌ای هست که: اگر استطاعت، استطاعت عادی باشد دیگر ذکرش در اینجا چه معنا دارد؟ پس معلوم می‌شود که در اینجا منظور از استطاعت چیز دیگری است و مصداق استطاعت در این آیه غیر از آن مُتفاهَم عرفی است؛ وإلاّ خدا می‌گفت: «لِلهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیتِ؛ حج را باید انجام بدهی!»

این شبهه دفع می‌شود به اینکه اگر خداوند این استطاعت را در اینجا ذکر نمی‌کرد، شاید شبههٔ وجوب حج بأیّ‌نحوکان مطرح می‌شد؛ مثل وجوب صلات بأیّ‌نحوکان! یعنی با این عبارت ﴿وَلِلَّهِ﴾ و ﴿عَلَى﴾ ـ یعنی این مسئله بر گُرده و رقبه است ـ و با این تأکیدات، این شبهه بود که ولو شخص متسکّعاً و با عدم امنیت طریق باید این را انجام بدهد! چطور اینکه بعضی‌ها هم نسبت به این مسئله فتوا داده‌اند.“[2]

تأکید شارع بر استطاعت عرفی و شباهت وجوب حج به سایر سفرها از این جهت

”لذا در اینجا شارع این ﴿ٱسۡتَطَاعَ﴾ را آورده است برای‌اینکه بگوید: نه، این استطاعت همان استطاعت عرفی است؛ یعنی وجوب حج، مثل سایر سفرها می‌ماند. چطور اینکه انسان در سایر سفرها اقدام می‌کند و با همان شرایط، مراعات تخلیهٔ سِرب و امنیت و صحّت و قوت عیال و امثال‌ذلک را می‌کند، اینجا هم همین‌طور است. در سایر سفرها کسی عیال و زن و بچه‌اش را همین‌طور رها نمی‌کند تا اینها گرسنه بمانند و بعد بخواهد به مسافرت برود! نه، مردم وقتی می‌خواهند یک هفته یا پانزده روز یا یک ماه به مسافرت بروند، اول [مراعات این مسائل را می‌کنند]؛ در قدیم وقتی به مسافرت می‌رفتند، ما یَحتاج منزل را می‌آوردند و برای عیالشان ذخیره می‌کردند یا به آنها پول و اموالی می‌دادند برای‌اینکه بروند و ما یحتاج را تهیه کنند؛ یا اینکه می‌رفتند آن مسائل را انجام می‌دادند. وقتی به مسافرت می‌رفتند، همین‌طوری که نمی‌رفتند! لذا قوت عیال و اینها هم در اینجا همین‌طور است. ما می‌بینیم در روایات آن متفاهم عرفی از استطاعت همین مسئله است.“[3]

عدم وجود شروط اضافی در آیهٔ استطاعت و فلسفهٔ آن

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ واجب مطلق و مشروط، جلسه ۳۰. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ استطاعت در حج، جلسه ۳. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ استطاعت در حج، جلسه ۳. (آیةالله طهرانی)

"در این آیه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾[1] نه مسئلهٔ تحصیل زاد مطرح شده است، نه تحصیل راحله، نه تخلیهٔ السِّرب و نه امثال‌ذلک؛ هیچ چیزی در اینجا مطرح نشده است. ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾، تمام شد! در اینجا یک آیه هم بیشتر نداریم. با این‌همه تأکیدات می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ و بعد هم می‌فرماید: ﴿مَنِ ٱسۡتَطَاعَ﴾؛ یعنی کسی که بتواند راهی به‌سوی مکّه و ادای این فریضهٔ الهی پیدا کند. در آن زاد نیست، راحله نیست، رفع موانع نیست، کاروان و مرکب و قافله نیست؛ هیچ چیز در اینجا نیست و وجود ندارد.

این خیلی مسئلهٔ مهمّی است و اینکه می‌خواهم خدمتتان عرض کنم، از آن رموز استنباط است. وقتی که یک مجتهد ـ چون مکلّف عامّی مقلّد است و آن مسکین کاری ندارد و جز اینکه از فتوای مجتهد خویش اطاعت کند، کاری از دستش برنمی‌آید ـ به این آیه نگاه می‌کند، اوّلاً بلا اوّل برای رفتن به حج چه چیزی در نظرش می‌آید؟ هواپیمای ۷۴۷ بیزینس‌کلاس در نظرش می‌آید یا وصول به مکّه و ادای این فریضه؟ ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾؛ ﴿مَنِ ٱسۡتَطَاعَ﴾ یعنی هرکه می‌تواند؛ «می‌تواند» یعنی چه؟ یعنی می‌تواند و توانستن یعنی همین. به‌عنوان‌مثال من تشنه هستم، دست دارم و بلند می‌شوم این آب را می‌خورم؛ این یک معنای توانستن است. توانستن دوم یعنی یکی دیگر بلند شود و آب را در دهان من بگذارد؛ این هم یک توانستن است. حال اگر فرض کنید قرار بر این باشد که یکی بیاید آب را به دهان من بگذارد و یکی دیگر هم در آن را باز کند و...؛ بعد هم بگوییم: نه آقا، اصلاً منظور از توانستن همین است و الآن که آقا دارند بحث می‌فرمایند، نباید دستشان به‌طرف کاری برود؛ چون زحمت مضاعف به‌وجود می‌آید! این حرف‌ها چیست؟! این حرف‌ها همه کشک و پشم است. توجه می‌کنید؟ ﴿مَنِ ٱسۡتَطَاعَ﴾ یعنی اگر می‌توانی این آب را بخوری، بردار بخور؛ دیگر چه مشکلی داری؟! تمام شد! این یک آیه.

تفسیر آیه: ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾

سراغ آیات دیگر می‌آییم. وقتی که به آیات قرآن نگاه می‌کنیم، یک‌دفعه می‌بینیم یک آیهٔ دیگر در اینجا آمده که عجیب است! این آیه می‌فرماید:

﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾.[2]

---

[1] سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹۷. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۶:
«خدای متعال حجّ خانهٔ خود را بر مردم واجب نمود؛ کسانی که بتوانند در صورت استطاعت به آن دیار حرکت نمایند.»

[2] سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:

﴿يَأۡتُوكَ رِجَالٗا﴾ یعنی با پا بیاید. ﴿ضَامِرٖ﴾ هم یک چهارپا و الاغِ کج و لنگ و لاغر و در رفته‌ای است که می‌لنگد و اگر به مکّه برسد شاید غزل خداحافظی‌اش را بخواند! این را می‌گویند: ضامر.[1] آیا خدا در این آیه با ما شوخی کرده یا دارد جدّی صحبت می‌کند؟ آیهٔ قرآن، وحی است و در وحی هم حرف نیست و نمی‌توانیم بگوییم که استنباط أبی‌بصیر و محمد بن مسلم و سکونی و از این حرف‌ها است. آیهٔ قرآن است و یک واو و فاء هم این‌طرف و آن‌طرف نیست و اگر این‌طرف و آن‌طرف بشود، آیه عوض می‌شود.

برداشت اشتباه از معنای استطاعت

تا این حرف به گوش شما می‌رسد: ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ﴾، بینَکُم و بینَ الله چه تصویری و چه واقعیتی و چه نقشی از این واجب و این عبادت و نُسک در ذهن شما تجلّی

«و ندا کن و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج! تا به‌سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به‌جهت بُعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند.»

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ ادامهٔ بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۴ (آیةالله طهرانی):

«ضامر دو جور معنا شده است:

اول: شتر نحیفی که قدرت بر مشی ندارد و لنگان‌لنگان است؛ چطور اینکه در روایات هم داریم: **"ولو علىٰ حِمارٍ أجدعَ أبتَرَ مَقطوعِ الذَّنَب"**** یعنی اصلاً قابل عرضه نیست و به هر کیفیّتی قابل حرکت نیست؛ یعنی از نقطه‌نظر قیمت سوقیّه أدنَی‌المراتب است.

دوم: یا اینکه منظور از ضامر شتر نحیف چالاکی است که فقط بیاید؛*** یعنی هر دو شقّ هست: هم باید رجالاً بلند شود بیاید که این قسمت پایین پایین است؛ و هم سریع و تند بیاید تا بتواند بیابان‌ها را طی کند که قسمت بالای بالای آن است.

بنابراین خود این آیه در اینجا صراحت دارد بر اینکه حجّی که حضرت ابراهیم آن را تشریع کرده است، حج رجالاً و با پای پیاده بوده است، نه با شتر و مرکب و این چیزها؛ و بأیّ‌نحوکان باید انجام بشود. لذا در همین مسئلهٔ استطاعت عقلیّه و استطاعت وجودیّه صراحت دارد.»

* سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

** المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۶:

«عَن أبی‌بَصیرٍ قال: قُلتُ لِأبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام: رَجُلٌ کان لَهُ مالٌ فَذَهَبَ ثُمَّ عُرِضَ عَلَیهِ الحَجُّ فَاستَحیا، فَقالَ: **"مَن عُرِضَ عَلَیهِ الحَجُّ فاستَحیا و لو عَلَی حِمارٍ أجدَعَ مَقطوعِ الذَّنَبِ فَهوَ مِمَّن یَستَطیعُ الحَجّ."**»

الکافی، ج ۴، ص ۲۶۶:

«عن الحَلَبیِّ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام فی قَولِ اللهِ عزَّ وَ جلَّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾ قال: ما السَّبیلُ؟ قال: **"أن یَکونَ لَهُ ما یَحُجُّ بِهِ!"** قال: قُلتُ: مَن‌عُرِضَ عَلَیهِ ما یَحُجُّ بِهِ فَاستَحیا مِن ذَلِکَ أ هو مِمَّن یَستَطیعُ إلَیهِ سَبیلًا؟ قال: **"نَعَم، ما شَأنُهُ أن یَستَحیِیَ و لو یَحُجُّ علىٰ حِمارٍ أجدَعَ أبتَرَ؛ فَإن کان یُطیقُ أن یَمشیَ بَعضًا و یَرکَبَ بَعضًا فَلیَحُجَّ."**»

*** مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۱۲:

«الضّامِرُ مِنَ الفَرَس: الخَفیفُ اللَّحمُ مِنَ الأعمالِ لا مِنَ الهَزال.»

می‌کند؟ آیا این تصویر می‌آید که هفت نفر باشند تا یکی زیر بغل آقا را بگیرد و یکی هم این طرف را بگیرد و یکی هم ساک آقا را بگیرد که یک‌وقت دست آقا سنگین نشود؟! چون این آقایانی که این‌طرف و آن‌طرف می‌روند، خیلی کسر شأنشان است که کیفشان را دست بگیرند و آن را دست این و آن می‌دهند تا بیاورند؛ مگر اینکه کیفی باشد که حتماً باید خودش دست بگیرد.

آیا این قسم حج رفتن است که شش نفر عقب و شصت نفر جلو را بگیرد؟! تازه بعد هم می‌گویند ما مستطیع نشده‌ایم تا به مکّه برویم! تو مستطیع نشده‌ای؟! آیا تو نمی‌توانستی آن عمامه‌ات را سرت بگذاری و عصایت را دستت بگیری و تنها راه بیفتی و به حج بروی؟! آیا تو در تمام عمر نود ساله‌ات مستطیع نشدی؟! آیا تو این آیهٔ قرآن را که ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا﴾ نخواندی؟! خواندی، اما نفهمیدی! چرا؟ چون روحت با روح قرآن اقتران نداشت و به قرآن به‌عنوان رُبات و به‌عنوان کتابی نگاه می‌کردی که فقط در مجالس فاتحه و ختم و برای انتقال منزل‌به‌منزل و عروسی و این مسائل مورد تبرّک قرار می‌دهند! نیامدی به این قرآن نگاه کنی و ببینی این آیات به خود تو نازل شده است.

وقتی که قرآن را باز می‌کنی و می‌بینی: ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ﴾، یعنی تو، همین تویی که الآن باز کرده‌ای و داری می‌خوانی! خدا می‌گوید دارم با تو حرف می‌زنم و خطاب من تو هستی؛ همین تویی که باز کرده‌ای؛ توی زید بن ارقم، توی محمد بن فلان، توی تقی بن کذا؛ همین تو! همین تویی که داری الآن می‌خوانی و خیال می‌کنی و می‌گویی حالا یک مقداری به‌عنوان تبرّک و تیمّن بخوانیم تا در روز قیامت مشمول روایت **"اقْرَأ و ارْقَ"**[1] بشویم! برای همین تو من دارم این آیهٔ قرآن را در اینجا نازل می‌کنم.

حال اگر این دو آیهٔ قرآن از طرف خدا برای انسان نیامده بلکه از طرف یک حاکم یا فردی که انسان اطاعت او را واجب می‌داند آمده بود، که: آقا، شما به این نحو از اینجا به فلان‌جا حرکت کن، آن‌وقت شما چه قضاوتی می‌کردید؟ آیا دنبال یک مرسدس بنز مدل کذا می‌گشتید تا سوارش شوید و از اینجا به کشور یا شهر دیگر بروید؟ یا اینکه نه، اگر شده آن و اگر نشده یک ماشین دیگر؟! اگر نشده یک وانت‌بار، اگر نشده یک الاغ، اگر نشده پیاده![2] مگر الآن پیاده این‌طرف و آن‌طرف نمی‌روند؟ چرا کسی حرف نمی‌زند؟ یک پرچم هم دستشان

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ ادامهٔ بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۵:
«روایت دیگری هم از امام صادق علیه السّلام است که راجع به آیهٔ واجب حج: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾ می‌فرماید:
يَخرُجُ و يَمشي إن لَم يَكُن عِندَهُ ؛ "اگر راحله نداشته باشد باید پیاده برود."
قُلتُ: لا يَقدِرُ عَلَى المَشيِ؛ [راوی می‌گوید: عرض کردم: توان پیاده رفتن ندارد!]
ببینید! حضرت اول نگفت که سوار رُکوب بشود، بلکه از همان اول گفت پیاده برود. اتفاقاً حضرت در اینجا از این دنده افتاده

می‌گیرند و در مراسم‌هایی از یک شهر به جای دیگر می‌روند و خیلی هم تشویق و ترغیب می‌شوند! چرا راجع به مکّه یک‌هم‌چنین حرف و قضیه‌ای نیست؟ چرا؟! درحالتی‌که خدا می‌گوید: ﴿رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ﴾؛ نه ماشین و فلان وسیلهٔ کذا![1]

است و در اینجا قضیه را برعکس بیان کرده است؛ حضرت می‌فرماید: "پیاده برود." بعد آن‌طرف می‌گوید: "پیاده نمی‌تواند." حضرت می‌فرماید:

يَمشِي و يَركَبُ؛ "بعضی از آن را سوار شود."

برعکس آن چیزی که ما می‌گوییم!

قُلتُ: لا يَقدِرُ عَلَى ذَلِكَ، أعنِي المَشيَ؛ "نمی‌تواند پیاده بیاید و بعد سوار شود."

قالَ: **يَخدُمُ القَومَ و يَخرُجُ مَعَهُم** "برود خدمت بکند تا آنها هم سوار مرکبش بکنند."

یعنی پیاده نرود، بلکه او را هم سوار کنند. مثلاً برای آنها آب بیاورد یا لباس‌هایشان را بشوید یا کار دیگری کند؛ باید اینها را انجام بدهد. این مربوط به راحله.

شما در این‌صورت در همین روایت زاد را هم می‌فهمد و قضیهٔ زاد هم روشن می‌شود.

بنابراین، وقتی که امام علیه السّلام می‌فرماید: منظور از ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾ این است که مَشیاً برود و اگر مشیاً نتوانست، يَمشِي و يَركَبُ بَعضاً برود و اگر این دو تا را هم نتوانست، طوری برود که سوار بشود؛ یعنی بالأخره باید برود! یعنی حضرت در این روایت می‌خواهد بفرماید که آقا، بیخود نیایی بگویی که فلان و این حرف‌ها! بلکه باید حج را به هر نحوی بروی؛ اگر می‌توانی، پیاده! نمی‌توانی، يَمشِي و يَركَبُ! نمی‌توانی، يَخدُمُ القَومَ و يَركَبُ! به هر قسمی باید بروی.

دیگر امام علیه السّلام با چه بیانی بگوید که حج واجب مطلق است؟! دیگر چطور بگوید؟! اگر امام علیه السّلام بخواهد بگوید این حج واجب مطلق است و بأیّ‌نحوٍ باید رفت، دیگر با این بیانی که در این روایت هست چگونه می‌تواند بهتر و صریح‌تر از این، مسئله را بیان کند؟! با اینکه حضرت می‌فرماید: **"هو واجبٌ علىٰ أدنَى القَوم"**** دیگر چطور می‌تواند بیان کند و این‌طور تفسیر کند؟!»

* تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰:

«عن أبي‌بَصيرٍ قالَ: قُلتُ لأبي‌عَبدِاللهِ عليه السّلام: قَولُ اللهِ عزَّ وَ جلَّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾ قالَ: **"يَخرُجُ و يَمشِي إن لَم يَكُن عِندَهُ."** قُلتُ: لا يَقدِرُ عَلَى المَشيِ، قالَ: **"يَمشِي و يَركَبُ."** قُلتُ: لا يَقدِرُ علىٰ ذَلِكَ، أعنِي المَشي، قالَ: **"يَخدُمُ القَومَ و يَخرُجُ مَعَهُم."**»

** عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۹۰:

«**... وَ عِلّةُ فَرضِ الحَجِّ مَرَّةً واحِدَةً لِأنَّ اللهَ عزَّ وَ جلَّ وَضَعَ الفَرائِضَ علىٰ أدنَى القَومِ قوَّةً، فَمِن تِلكَ الفَرائِضِ الحَجُّ المَفروضُ واحِدٌ؛ ثُمَّ رَغَّبَ أهلَ القوَّةِ علىٰ قَدرِ طاقَتِهِم...**»

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ استطاعت در حج، جلسه ۱۳:

«همین مسئله در زمان سابق هم بود ولی کم‌کم تغییر پیدا کرد؛ یعنی تا همین اواخر قبل از اینکه ماشین بیاید، بسیاری از کاروان‌ها که به حج می‌رفتند، افراد پیاده با آنها می‌رفتند. مگر ما در تواریخ و در حکایات نمی‌خوانیم؟ از یک کاروانی که به حج می‌رفت، ثُلث کاروان پیاده بود؛ می‌رفتند و حَجّة الإسلام را انجام می‌دادند. طبعاً حال داشتند و مثل حالا این‌قدر دنگ و فنگ و چک و سفته نداشتند! بلند می‌شوند می‌رفتند و درعین‌حال هم خدمت می‌کردند. یعنی همین مبنا را ما در کتب می‌خوانیم که مثلاً فلان کاروان

مقایسهٔ حج با سایر اعمال عبادی

اگر اوّلاً بلا اوّل به این آیه نگاه کنید چه تصوّری می‌آید؟ این تصوّر می‌آید که حج از نماز هم واجب‌تر است! چون ما حتی راجع به نماز با این عبارت و کیفیت نداریم[1]. بله، داریم:

از اصفهان حرکت یا از خراسان به‌سمت مکّه راه افتاد و چقدر از آن پیاده بودند و خدمت می‌کردند. گربه که برای رضای خدا موش نمی‌گیرد، همهٔ اینها به‌خاطر حجّة الإسلام بوده است، اینها می‌گفتند: با ما بیا [و کارهای ما را انجام بده] و درعین‌حال هم حج انجام می‌دهی.

معروف است که می‌گویند: در سابق وقتی می‌خواستند حرکت کنند، چاووشی‌ها می‌گفتند: "هرکه دارد هوس کرب‌وبلا بسم‌الله!" یک‌دفعه طرف کرکره‌اش را پایین می‌کشید و راه می‌افتاد و به یکی هم می‌گفت: برو به زن و بچه‌ام بگو ما رفتیم! آن‌هم پیاده، نه‌اینکه سوار چیزی بشوند؛ همه پیاده حرکت می‌کردند. یعنی یک‌هم‌چنین مسئله‌ای داریم و هست.

خدا رحمت کند، ما مادر بزرگی ما داشتیم که این قضیه را به یاد داشت و می‌گفت:

> اتفاق می‌افتاد که ما از همین طهران یک‌مرتبه صدای چاووش می‌شنیدیم و بسیاری از افراد از جمله افراد فامیل خود ما پیاده راه می‌افتادند. یعنی نه الاغی داشتند نه...؛ اما تا می‌دیدند کاروان دارد می‌رود، دیگر منتظر اینکه اسب و مرکبی تهیه کنند نبودند، همین‌طوری راه می‌افتادند. و مسئلهٔ حج هم به همین کیفیت بود.

و خود ایشان که اهل کاشان بودند، از پدرشان نقل می‌کردند:

> اصلاً در آنجا هر سال چند ماه قبل از حج رسم بود که چاووشی می‌آمد و از چند روز قبل شروع می‌کرد در محلّات راجع به حج خواندن، و آن کسانی که آمادگی داشتند پیاده راه می‌افتادند.

یعنی اصلاً حج این‌طوری بوده است و خیلی از مردم که حاجی شدند این‌طوری حاجی شدند و مرکب نداشتند؛ منتها مثلاً زاد و پولش را بر می‌داشت و یا اینکه به‌عنوان خادم بود و افراد می‌آمدند. مثلاً شخصی یا تاجری به یک نفر می‌گفت: اگر بیایی کارهای ما را بکنی، ما تو را هم به حج می‌بریم! نظایر یک‌هم‌چنین مسائلی بوده است.»

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ ادامهٔ بحث استطاعت در حج، جلسه ۷۹:

«در ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾[1] مسئلهٔ ناس آمده است. در سایر تکلیف‌ها داریم که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾؛[2] "ای کسانی که ایمان آوردید [بر شما روزه نوشته شده است!]" یعنی مخاطب به شرط ایمان به رسالت نبوی و ایمان به توحید و ایمان به اسلام، ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾. یا: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا﴾؛[3] "مسئله صلات بر مؤمنین است." در اینجا هم شرط ایمان است، یعنی هر کسی که خود را ملتزم به ایمان کرده است باید صلات را بخواند.

ولی در این آیه می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾؛ "بر مردم است!" ببینید، یک مقداری جنبهٔ ان سِعی شده است و مسئلهٔ ایمان در اینجا مطرح نیست؛ نمی‌گوید: یا أیّها الّذینَ آمَنوا یَجِبُ علیکُمُ الحجُّ! یا: و لِلهِ عَلَی المؤمنینَ حِجُّ البَیتِ مَنِ استَطاعَ إلیه سبیلاً! بلکه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ گفته شده است، یعنی مردم.

این می‌رساند که اصلاً مسئلهٔ حج یک مسئلهٔ مفروغٌ عنه[4] است برای هم؛ مردم؛ نه‌اینکه در اینجا باید لحاظ ایمان باشد. منتها چون در اینجا شرط برای اطاعت از رسول‌الله، تسلیم به اوامر او است، طبعاً خواهی‌نخواهی مسئله منحصر در مسلمین می‌شود، نه در سایر [مِلَل] از یهود و نصاری؛ وإلاّ آنها هم نسبت به این قضیه شامل می‌شوند.

نکتهٔ بلاغی و ادبی که در اینجا هست این است که به‌جای مؤمنین و مسلمین و متّقین و مثلاً به‌جای "یا أیّها الّذینَ اتّقَوا" و "یا أیّها الّذینَ آمَنوا" و "یا أیّها الّذینَ أسلَموا" و امثال‌ذلک، "ناس" در اینجا آمده است؛ ناسِ بدون قید ایمان، بدون قید تقوا، بدون قید اسلام. ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ یعنی این مسئله در اینجا یک جنبهٔ عمومی مفروغٌ عنه دارد.

الصَّلاةُ خَيرُ مَوضوعٍ...؛[1] إن قُبِلَت قُبِلَ ما سِواها و إن رُدَّت رُدَّ ما سِواها.[2]

انسان هرجا باشد نماز را می‌خواند! اگر آب گیر آمد بخوان و اگر نبود، دستت را بزن روی خاک و تیمّم کن؛ اگر آن را هم پیدا نکردی، دستت را بزن روی فرش! مگر روایت نداریم:

لذا یکی از مسائلی که مجتهد باید در نظر بگیرد و برای رسیدن به ملاک احکام خیلی به‌درد می‌خورد و خیلی نکتهٔ دقیقی است، این است که بداند آن خطاب شارع در مقام القاء بیان، آیا عام است یا از اول خاص است؟ یعنی آن‌که از اول و اوّلاً بلا اوّل متبادر به ذهن می‌شود، این است که خطاب روی عدهٔ خاصّی رفته و آن‌وقت بعد سراغ روایات و امثال‌ذلک می‌رویم، یا اینکه خطاب از اول روی جنبهٔ عام رفته است؟»

۱) سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹۷.

۲) سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳.

۳) سوره نساء (۴) آیه ۱۰۳.

۴) چیزی که از آن فراغت حاصل شده و به پایان رسیده و جای بحث و گفتگو نیست، مسلّم، بدیهی، انکارناپذیر. (محقق)

سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ ادامهٔ بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۰:

««در مورد حج یک‌دفعه می‌بینیم لسان قرآن عوض می‌شود و ﴿ٱلنَّاسِ﴾ می‌آید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ﴾؛ ﴿وَلِلَّهِ﴾ یعنی از ناحیهٔ پروردگار بودن و اختصاص به پروردگار داشتن. لامِ آن، لام اختصاص است؛ یعنی: لَهُ و هذِهِ المَسألَةِ تَتَعلّقُ بِه و تَختَصُّ بِه و صادِرَةٌ مِنه. "لَهُ عَلَيکَ" یعنی: از ناحیهٔ اوست بر توی مخاطب و مکلّف، چه چیزی؟ ﴿حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ﴾.

آیا ما در اینجا صرفاً وجوب را می‌فهمیم؟ یعنی یک مجتهد وقتی که می‌خواهد به این آیه نظر کند و نسبت به مسئلهٔ حج نظر و فتوا بدهد، آیا یک وجوب عادی مانند سایر واجبات می‌فهمد؟ بله، واجب در هر حال الزامی است و درست است، ولی خود واجب هم مراتب دارد؛ مثل حرمت در تکالیف می‌ماند که آن‌هم الزامی است، ولی حرمت قتل نفس محترمه کجا و حرمت شرب خمر کجا! یا حرمت قضای نماز کجا و حرمت آبروی مؤمن و هتک عِرض مؤمن کجا! ارتباطی به همدیگر ندارند.

درست مانند الآن که برای ما اصلاً هیچ ارزشی ندارد و به‌راحتی مثل آب خوردن هتک حرمت و عرض و آبروی افراد می‌کنیم و بلکه واجب‌تر از هر واجبی است! یعنی نه‌تنها حرام بدل به حلال شده، بلکه حلال هم واجب شده است! اصلاً چیز عجیبی شده است.

لذا این کجا و آن کجا؟ درحالتی‌که نماز قضا می‌شود و بعداً انجام می‌دهی نمازت را می‌خوانی و فوقش هم گریه می‌کنی و یک الغوث و توبه هم انجام می‌دهی؛ ولی اگر یک هتک حرمت مؤمن را کردی، چطور می‌خواهی پاسخ بدهی؟! اگر دل یک مؤمن را شکستی و آبروی او را بردی و او را در میان اجتماع سرافکنده کردی، آن‌وقت این چوب دارد و آنجا توبه بی توبه! چنان چوب می‌آید ـ و چوب خدا هم صدا ندارد ـ که وقتی بخورد، چنان خورده است که طرف خوابیده و دیگر پا نمی‌شود! لذا این کجا و آن کجا.

بنابراین محرّمات هم در طبقه‌بندی و دسته‌بندی قرار دارند و خودشان مراتب شدّت و ضعف دارند. برحسب آن ملاکات و مفاسدی که بر تتابع محرّمات و موضوعات تعلّق می‌گیرد، در مرتبه و دسته‌بندی قرار دارند. در اینجا می‌بینیم این آیه می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾؛ یعنی از ناحیهٔ پروردگار برعهدهٔ مردم قرار داده شده است.»

[1] مکارم الأخلاق، ص ۴۷۲.

[2] فلاح السّائل، ص ۱۲۷.

شب موقعی که داری می‌خوابی و متوجه می‌شوی که وضو نداری و رفتن برای وضو برایت مشکل است یا خواب از سرت می‌رود، دستت را بزن روی همان بساط و بستر و تیمّم کن تا با طهارت خوابیده باشی![1]

چون گاهی اوقات اگر انسان بخواهد بلند شود، اصلاً خواب از سرش می‌رود! این‌قدر تسهیل قائل شده‌اند و می‌گویند: با طهارت و با این کیفیت راحت بخواب. یا اینکه تا دیدی هوا سرد است و نمی‌توانی از اینجا به جای دیگر بروی و وضو بگیری یا مشکل است، وضو نمی‌خواهد، بلکه همین الآن تیمّم کن و همان‌جا نماز بخوان![2] این‌قدر راحت گفته‌اند می‌توانی نماز بخوانی.

اما راجع به حج می‌گوید: ﴿من كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾؛ از آن‌طرف دنیا باید با پای خودت یا بر خرِ لنگ بیایی؛ خر لنگی که معلوم نیست تو را به مقصد می‌رساند یا نمی‌رساند! وقتی که این‌طور است، آیا انسان نمی‌گوید که این چه قضیه و چه نُسک و چه فریضه‌ای است که این‌قدر راجع به آن تأکید شده است؟ آن‌وقت چطور ممکن است یک مجتهد با تصوّر یک‌هم‌چنین قضیه‌ای بگوید حج واجب مشروط است؟! چطور ممکن است؟! اصلاً مگر می‌شود تصوّر کرد؟! بلکه اطلاقش از هر مطلقی بیشتر است و حتی از نماز و روزه و کذا أشدُّ إطلاقًا است! درست شد؟ این می‌شود آیه.

اینجاست که مسئله خیلی دقیق می‌شود و این‌طور نیست که همین‌طور کشکی فتوی بده و برو! مسئله حساب و کتاب دارد و انسان نمی‌تواند راحت فتوی بدهد. وقتی مجتهد این مسئله را [ادراک] کرد، آن‌وقت باید بگوید که قرآن این است. حال زبان وحی کیست؟ زبان وحی فقط چهارده نفر هستند، بروید سراغ آنها. آنها چه برداشتی از این دو آیهٔ قرآن کرده‌اند؟ آن چهارده معصوم از این دو آیهٔ قرآن ـ یکی ﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ﴾ و یکی هم ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ﴾ ـ چه برداشتی کرده‌اند؟ باید برویم سراغ آنها. وقتی روایات را نگاه می‌کنیم می‌بینیم مثل همان برداشتی است که خود ما کردیم؛ منتها آنها با یک زبان دیگر و با یک بیان دیگر می‌فرمایند: «منظور زاد و راحله است.»[3] زاد چیست؟ چلوکباب و خوراک قرقاول است؟! ـ إن‌شاءالله خدا قسمت ما هم کند، همان‌طور که قسمت خیلی‌ها می‌کند ـ یا اینکه نه آقا، امام صادق می‌فرمایند: «اگر نان و زیت داری به بچه‌هایت بده و برو!»[4] می‌بینیم عجب! این [برداشت] امام صادق با آنچه

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۶۹:
«قال الصّادِقُ علیه السّلام: **مَن تَطَهَّرَ ثُمّ أوىٰ إلىٰ فِراشِهِ باتَ و فِراشُهُ كَمَسجِدِهِ، فَإن ذَكَرَ أنّهُ لَيسَ علىٰ وُضوءٍ فَلْيَتَيَمَّم مِن دِثارِهِ، و كائِنًا ما كان لَم يَزَل فى صَلاةٍ ما ذَكَرَ اللهَ عَزّ و جَلّ.**»

[2] رجوع شود به تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۱۹۶.

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۳۳ ـ ۳۶.

[4] الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶:
«عن عُذافِرٍ، قال: قال أبو عبدِاللهِ علیه السّلام: **"ما يَمنَعُكَ مِن الحجِّ فى كُلِّ سَنَةٍ؟"** قُلتُ: جُعِلتُ فِداکَ، العيالُ! قال: فَقالَ

ما اول از قرآن فهمیدیم، با هم همسان و جور در می‌آید.

لزوم پس‌انداز پول برای حج از زمان بلوغ

... وقتی که این‌طور شد، آن‌وقت یک‌دفعه می‌بینید مجتهد باید فتوا بدهد که از وقتی که شخص به بلوغ می‌رسد، باید برای رفتن به مکّه پول جمع کند! لذا انسان فتوا می‌دهد، صریح هم فتوا می‌دهد. وقتی که یک شخص ـ چه دختر و چه پسر ـ به سنّ بلوغ می‌رسد، به‌جای اینکه با عیدی یا پول‌هایی که بابا و مادرش به او می‌دهند پفک و از این چیزها بخرد، باید در صندوق بگذارد. البته نه‌اینکه ما بگوییم خیلی سفت و سخت بگیرد و حتی یک قران هم خرج نکند! نه، بالأخره یک مقداری خرج کند و زندگی را بر خود سخت نگیرد؛ ولی همیشه در فکرش این مسئله باشد.

چطور وقتی یک پدر و مادر، دختر دارند از اول به فکر جهازش هستند، دیده‌اید؟! دختر دارد شیر می‌خورد اما از اول برایش تشک درست می‌کند و صندوق و دیگ زودپز و بشقاب چینی جمع می‌کند! بابا، دارد هنوز شیر می‌خورد و هنوز یک سالش هم نشده است! اما می‌گوید باید از حالا به فکر بود.

لذا برای مسئلهٔ حج هم باید از حالا به فکر بود و نظر ما این است که پدر و مادر همان‌طور که به فکر چیزهای دیگر مانند خانه و زندگی و جهاز هستند، باید برای مکّهٔ فرزندشان هم از همان موقع به فکر باشند؛ آن مسئله هست. اما خود فرزند از وقتی که بالغ می‌شود باید جدّی به فکر باشد و یواش‌یواش جمع کند؛ چون یک‌دفعه که استطاعت حاصل نمی‌شود! بالأخره شرایط امروز فرق می‌کند و باید از الآن به فکر باشد. چه کسی تا حالا یک‌هم‌چنین فتوایی داده است؟"[1]

حج، واجب مطلق نه واجب مشروط

"برخلاف آنچه معروف است، حج واجب مطلق است نه واجب مشروط؛ یعنی شما نباید بنشینید تا یک‌دفعه یک پولی مثل باران از آسمان بیاید و سقف منزل شکافته شود و کادوکرده به‌عنوان هدیه در دستتان بگذارند تا بعد مستطیع شوید و با آن هدیه به مکّه تشریف ببرید! نه‌خیر، حج واجب مطلق است؛ یعنی بالغ و مکلّف باید از ابتدای بلوغ سعی کند اسباب و معدّات حجّش را آماده کند. حال اگر یک سال شد، یک سال شد؛ دو سال شد، دو سال شد؛ ده سال شد، ده سال شد؛ بیست سال هم شد، بیست سال شد! نه‌اینکه مثلاً چهل سال، پنجاه سال، شصت سال صبر کنیم تا اینکه یا این ما را ببرد یا آن ما را ببرد یا یک پولی از یک جایی برسد یا یک گنجِ بادآورده‌ای پیدا بشود! نه، باید قلّک داشته باشی و پول کنار بگذاری تا به آن حدّی برسد که بتوانی بروی! این را می‌گویند واجب مطلق.

علیه السّلام: **"إذا مِتَّ فَمَن لِعيالِکَ؟! أطعِم عِيالَکَ الخَلَّ و الزَّيتَ، و حُجَّ بِهِم كُلَّ سَنَةٍ!"**»

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۱۳۳. (آیةالله طهرانی)

استطاعت بالنّسبه به حج مقدمهٔ وجودیّه است نه مقدمه و شرط برای وجوب؛ استطاعت شرط وجوب نیست، شرط واجب است و وجوب به حال خودش باقی است.[1]"[2]

اهمیت حج و لزوم اقدام و برنامه‌ریزی برای آن

"حج یک عبادت دست‌کمی نیست و مسئلهٔ بسیار بسیار مهمی است. برای استطاعت این‌طور نیست که انسان بگیرد بنشیند و منتظر یک پول باد آورده‌ای باشد که از آسمان بیاید تا بعد مستطیع شود و او را بر بال ملائک و تخت سلیمان بگذارند و ببرند! نه، قضیهٔ حج، قضیهٔ بسیار مهمّی است و شخص باید طبق آنچه در توان دارد ـ درصورتی‌که مشکلی برای زندگی او پیش نیاید و به زحمت نیفتد ـ برای اداء فریضهٔ حج اقدام کند.[3]

و این مطلب را نباید در همان یکی دو سال به فکر بیفتد؛ بلکه اگر می‌داند سالیان سال باید برای استطاعت

---

[1] جهت اطلاع تفصیلی بر نظر آیةالله طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ بر واجب مطلق بودن فریضهٔ حج، رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسات ۳۰ ـ ۷۰.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۵، جلسه ۱. (آیةالله طهرانی)

[3] عنوان بصری، ج ۶، ص ۴۰:

«و حتی نظر فقهی مرحوم آقا (علامه طهرانی) این بود که اگر شخصی بتواند در خود مسیر حج هم کارش را انجام بدهد، واجب است برود؛ نه‌اینکه در اینجا مقداری پول ذخیره کرده باشد و بعد برود! فرض کنید که یک شخص شغلش کفّاشی است و می‌تواند در طول مسیر حج، همین شغل را ادامه بدهد و با همان امرار معاش کند و به اعمالش بپردازد.

مسئلهٔ استطاعت این‌طور نیست که الآن مطرح می‌کنند که مثلاً شخص باید یک میلیون کنار و جدا گذاشته باشد و در برگشت هم آن قدر داشته باشد؛ این حرف‌ها نیست! استطاعت از نظر فقهی به این می‌گویند که شخصی بتواند خود را به بیت‌الله برساند؛ این را می‌گویند استطاعت! حتی اگر بتواند پیاده هم برود، حج بر او واجب است؛ یعنی اگر به شکل عادی باشد، مثلاً مرض و مسئله‌ای او را تهدید نکند، تخلیهٔ سِرب داشته باشد و راه برای او امن باشد، با توجه به اینها این شخص باید حج انجام بدهد.

اینکه در بعضی روایات «مرکب و زاد» وارد است که از مرکب تعبیر به «راحله» شده، * این به معنای غالب است؛ یعنی عنوان مُشیر دارد، نه‌اینکه موضوعیّت داشته باشد. یعنی چون عموم افراد مسافرت‌ها را با راحله و مرکب انجام می‌دهند و زاد هم با خودشان می‌برند، از این نقطه‌نظر کسی که زاد و توشه و راحله داشته باشد، این شخص باید حرکت کند؛ اما اگر کسی زاد و راحله ندارد، [اگر مشکلی ندارد باید پیاده برود]! فرض کنید که در شهرهای نزدیک و اطراف مکّه است و حتی بیست فرسخ یا سی فرسخ و یا چهل فرسخ هم با مکّه فاصله دارد و پیاده روی هم نه‌تنها برای او هیچ اشکالی ندارد، بلکه به توصیهٔ اطبّاء یک ورزش هم محسوب می‌شود و یک خُرده وزنش هم کم می‌شود، خب این مقدار مسافتی را که باید پیاده برود، در راه می‌گذارد! چه اشکالی دارد؟!

پس اینکه می‌گویند زاد و راحله، به این معنا نیست که فرض کنید اگر دَم در مرکبی را به‌همراه یک کارت دعوت برای انسان پیش‌کش آوردند [آن‌وقت به حج برود]! نه‌خیر، این شخص باید حج را انجام بدهد.»

* رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۶۶ ـ ۲۶۸.

به فکر باشد و هر سال و ماه و هفته مبلغی را کنار بگذارد تا اینکه کم‌کم جمع بشود و بعد از ده یا پانزده سال به حدّ نصاب برسد، باید این کار را بکند و واجب است.

یعنی فرض کنید اگر احساس می‌کند که می‌تواند به‌جای اینکه یک‌هم‌چنین ظرفی را در دکور بگذارد، پول آن را کنار بگذارد، انجام بدهد. بله، یک وقت مصارف جزء مصارف ضروری است ـ مانند آب و نان و پزشک و درمان و غذا و مدرسه و لباس و امثال‌ذلک ـ اینها اشکال ندارد. هم‌چنین سفرهایی که ضروری هستند؛ مانند سفر امام رضا یا حتی سفر برای رفع خستگی و رفع دلتنگی! اما سفری که پُرخرج است و خیلی هم ضرورت ندارد و فقط صرف یک دیدن است، در اینجا بهتر است که این پول را کنار بگذارد و برای رسیدن به آن حدّ نصاب ذخیره کند. هم‌چنین خرج‌هایی که جزء ضرورت‌های زندگی نیستند؛ مثلاً انسان مرتّب در منزلش مهمانی بیندازد و دعوت بکند! بله، یک وقت چند نفر یا اقوام می‌آیند، اینها اشکال ندارد؛ اما اگر بخواهد یک مسئلهٔ مستمر بشود و به‌واسطهٔ این قضیه نتواند به استطاعت برسد ـ توجه کنید ـ باید از اینها یک مقداری کم کند.

علیٰ‌کلّ‌حال مسئلهٔ استطاعت برخلاف آن چیزی که الآن در اذهان است و مطرح است، این‌طور نیست که انسان بنشیند تا یک‌دفعه اموالش سودی بکند و آن سود را کنار بگذارد؛ یا منتظر باشد که همین‌طور و به‌راحتی یک‌هم‌چنین تهیّؤی برای او پیدا شود! بلکه مسئلهٔ استطاعت بالاتر از این است.

لزوم پس‌انداز ماهانه و سالانه برای حج

یک وقت یکی از دوستان ـ که البته خودش هم پزشک است ـ دچار ناراحتی دیسک شده بود و می‌گفت: من در اینجا نمی‌توانم معالجه بشوم، آیا می‌توانم برای معالجه به یک کشور دیگر بروم یا نه؟

گفتم: آیا اطمینان دارید که این بیماری در کشور دیگر علاج پیدا می‌کند؟

گفت: بله، من به این قضیه اطمینان دارم.

گفتم: اگر این‌طور است و شما می‌دانید ـ نه‌اینکه فقط صرف توهّمات و تخیّلات باشد ـ می‌توانید از الآن برای آن مخارج پس‌انداز کنید.

درست شد؟ عرض بنده این است که مسئلهٔ حج کمتر از مداوای بیماری نیست! یعنی همان‌طوری‌که یک شخص برای تداوی یک بیمار میلیون‌ها خرج می‌کند تا اینکه در یک کشور دیگر او را معالجه کند و هیچ اشکالی هم ندارد، برای حج هم باید این کار را انجام بدهد و باید در فکر باشد و هر ماه و سال یک مبلغی را کنار بگذارد تا به آن حدّی که باید برسد، برسد.

حتی اگر شخصی می‌تواند قرض کند و در مدّت‌زمان آن را بپردازد، باید این کار را هم انجام بدهد[1]. بله، یک وقتی شخصی قرض می‌کند و قرض‌دهنده می‌گوید باید در فلان مدت قرض را بدهی و او هم نمی‌تواند، در این‌صورت مستطیع نیست. ولی اگر شخصی می‌تواند از یک جایی مثلاً یک نهاد یا سازمانی قرض کند و بعد هم به‌سهولت و بدون‌اینکه به او فشاری وارد شود پرداخت کند، باید این کار را انجام دهد. چطور اینکه وقتی می‌خواهد یک اطاقی به منزلش اضافه کند یا یک مداوایی کند یا به یک جایی برود قرض می‌کند، این هم همین‌طور است و ایراد ندارد و داخل در استطاعت است! یعنی قرض کند و بعد به مرور زمان آن مبلغ را ذخیره کند و دین‌به‌دین و قسط‌به‌قسط قرض خودش را بپردازد.[2]

مسئلهٔ استطاعت و حج بسیار مسئلهٔ مهمّی است و انسان نمی‌تواند به این راحتی از آن بگذرد و به‌صرف‌اینکه پولی اضافه شده نمی‌تواند احساس رفع تکلیف از خودش بکند! بله، اگر توان برای این را هم ندارد و به سختی و مشقّت غیر عادی می‌افتد، در این‌صورت استطاعت برداشته می‌شود؛ یعنی اگر کسی نمی‌تواند تتمّهٔ این مبلغ را اداء کند و اگر بخواهد به آنجا برسد به یک مشقّت زائدی می‌افتد، در این‌صورت این

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ ادامهٔ بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۴:

«بعضی‌ها سؤال می‌کنند که ما قرض داریم، آیا باید به مکّه برویم یا نه؟ پاسخ این است که آیا آن قرض شما قرض معجّل است یا مؤجّل؟ اگر در بودن شما این قرض ادا می‌شود، آن قرض مقدّم است؛ و اگرنه، آن ادا نمی‌شود و سال‌های دیگر طول می‌کشد، شما باید حجّت را انجام بدهی و آن حکم به‌جای خودش محفوظ است.»

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۴:

«یک روایت صحیح‌السّند در اینجا داریم:

و عَنهُ عن محمّدِ بنِ الحُسینِ عن القاسِمِ بنِ محمدٍ عن أبانٍ عن عَبدِالرّحمٰنِ بنِ أبی‌عَبدِاللهِ قال: قال أبو عَبدِاللهِ علیه السّلام: **الحَجُّ واجِبٌ عَلَی الرَّجُلِ و إن کان عَلَیهِ دَینٌ**

"[امام صادق علیه السّلام فرمودند]: اگر کسی می‌تواند به حج برود ولو اینکه دین برگردنش هست باید برود."

البتّه اگر دین معجّل نباشد.

روایت صحیح‌السّند دیگر روایت کلینی است:

عن عَبدِالمَلِکِ بنِ عُتبةَ قال: سَألتُ أبا الحَسَنِ علیه السّلام عن الرَّجُلِ عَلَیهِ دَینٌ یَستَقرِضُ و یَحُجُّ؟ قال: **إن کان لَهُ وَجهٌ فی مالٍ فَلا بَأسَ***

"از موسی بن جعفر علیه السّلام [در مورد حجّ مردی که دَین بر گردن اوست] سؤال کردم، فرمودند: اگر چیزی دارد که بتواند ادا کند، قرض کند و حج انجام بدهد."

این دیگر خیلی بالاتر از روایت اوّلی است! چون هم دین دارد و هم پول ندارد؛ در روایت اوّلی دین داشت ولی پول هم داشت و حضرت فرمودند به‌جای اینکه دین را بپرداز به مکّه برو. اما در این روایت دوم هم دین دارد و هم پول و آه در بساط ندارد و باید قرض کند.»

* وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۴۰، به نقل از تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۶۲.

** الکافی، ج ۴، ص ۲۷۹.

استطاعت برداشته می‌شود تا اینکه برای او موقعیت دیگری پیدا بشود و بتواند حج را انجام بدهد.“

تبیین معنای صحیح استطاعت بدنی

”منظور از صحّت در بدن[1] این نیست که حتی سردرد هم نداشته باشد، دندان‌درد هم نداشته باشد، چون الآن دندان‌درد هم بالأخره مریضی بر آن صدق می‌کند؛ یا چون ناخنش هم درد می‌کند این هم [بگوییم دیگر] صحّت در بدن ندارد! حضرت فرمودند: «**الصحّة فی البَدن**» دیگر، یعنی از نوک سر تا آن ناخن شصتش هیچ‌گونه آثاری از الم و تألم و اینها نداشته باشد؟! بلکه منظور از صحت در بدن این است که حالت او حالتی باشد که بتواند حج را انجام بدهد؛ حالا فرض کنید زخم معده دارد، خب داشته باشد؛ سردرد دارد، خب داشته باشد؛ سینه‌اش درد می‌کند، خب داشته باشد؛ اینها اشکال ندارد. دستش مجروح باشد، بیماری‌های پوستی داشته باشد؛ خب اینها دلیل نیست. این صحت در بدن که در اینجا هست، این مقصود، عبارت است از امکان انجام دادن اعمال. این مقصود است که شخص بتواند اعمال را انجام دهد و این‌طور نباشد که خلاصه سفر موجب بشود که این مرض او را از پا در بیاورد.

مثلاً فرض کنید یکی ناراحتی قلبی دارد و اطباء به او می‌گویند خب خطر دارد رفتن در آنجا با این وضعیت، مثلاً خطر هست. خب این یک چیزی است که می‌توانیم بگوییم که این منافات با صحت در بدن دارد؛ یا اصلاً طرف نمی‌تواند راه برود! خب این بیچاره را چکارش کنند؟ خب چطوری بردارند؟ چطوری او بگذارند؟ دو قدم می‌رود اصلاً می‌افتد، ضعف دارد، بدنش اصلاً نمی‌تواند برود. یعنی مرضِ زمین‌گیر و مُقعِد دارد، او را زمین‌گیر می‌کند. این مسئله است. پس صحت در بدن این نیست که به‌طورکلی هیچ‌گونه ناراحتی، چیزی نداشته باشد. یعنی بیماری که هم‌چنان‌که انسان را از رفتن مسافرت باز می‌دارد، همین‌طور از رفتن به حج باز می‌دارد. آن مرض مورد نظر است. حالا اگر زخم معده دارد، سر درد دارد، میگرن دارد، ناراحتی‌های دیگر دارد، اینها هیچ‌کدام منافات با «**الصحة فی البدن**» ندارد.“[2]

لزوم رفتن به حج با کمک دیگران و جواز نیابت در اعمال

”[بنابراین] در استطاعت بدنی هم همین‌قدر که یک شخص بتواند ولو با استعانت و کمک دیگران در آنجا حضور پیدا بکند و ازدحام برای او خطر نداشته باشد، باید برود. بله، البته بعضی از افراد و بیماران قلبی یا بعضی از بیمارانی که ناراحتی‌های عصبی و امثال‌ذلک دارند، مستطیع نیستند. یعنی اگر طبیب متخصّص و صادق و متعهّد و راستگو ـ بنده کاری به تدیّن ندارم ـ تشخیص بدهد که رفتن به حج احتمال خطر دارد، رفع

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۳۴ ـ ۳۶.

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ استطاعت در حج، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

استطاعت می‌کند و استطاعت برداشته می‌شود.[1] ولی اگر بگوید تو می‌توانی با کمک دیگران و در محیط مناسب بروی اما نباید در جاهای شلوغ بروی، باید برود و حتی نیابت گرفتن اشکال ندارد. یعنی فرض کنید اگر شخصی به آنجا برود و ببیند نمی‌تواند طواف کند، طبعاً نائب می‌گیرد. بنابراین خودش حضور پیدا می‌کند و یک شوط طوافش را انجام می‌دهد و بقیّه را می‌گوید دیگری انجام بدهد یا در آنجایی که می‌تواند با این وسائل و چرخ‌ها انجام می‌دهد؛ حتی اگر آن هم نشد، نیابت می‌گیرد. مثلاً در سنگ زدن و سعی صفا و مروه نیابت می‌گیرد، چه اشکال دارد؟

بنده در همین سفرهایی که در خدمت دوستان مشرّف می‌شدیم، خود من به خیلی از خانم‌ها می‌گفتم که شما برای چه می‌آیید؟ بشینید و اصلاً نیایید، بلکه به شوهر یا بچه‌تان نیابت بدهید؛ چون می‌دیدم حالشان حال مساعدی نیست. مخصوصاً در آن روز اول که سنگ زدن جمرهٔ عقبه هست، قطعاً خطراتی بود و حتی یک مرتبه من یکی را از سرِ راه برگرداندم و گفتم: "شما برای چه دارید به اینجا می‌آیید؟ آیا می‌خواهید کار حرام انجام بدهید و می‌خواهید خودتان را بکشید؟ برگردید!" طبعاً برگشت و پسرش به‌جای او سنگ زدن را انجام داد؛ و حجّش هم قبول است. توجه کردید؟

پس استطاعت بدنی برای آمدن به آنجا به این نیست که خودش به‌تنهایی بتواند همهٔ اعمال را انجام بدهد! نه، بلکه این است که بتواند حضور پیدا کند. بله، یک وقتی خود حضورش هم ضرر دارد، مثلاً گرما یا مسائل غیر مترقّبه‌ای ممکن است اتفاق بیفتد، در آن‌صورت استطاعت برداشته می‌شود؛ ولی اگر خود حضورش ایراد ندارد، می‌تواند انجام بدهد و این مسئله رفع استطاعت نمی‌کند. لبّیک گفتن و احرام بستن که ایراد ندارد! یا مثلاً در شب دو شوط طواف می‌کند و پنج شوطش را می‌گوید بقیّه انجام بدهند؛ یا سه شوط و نیم را انجام می‌دهد و بقیّه را برای وقت دیگر می‌گذارد و اشکال هم ندارد. لازم نیست انسان طواف را متوالیاً انجام بدهد، می‌تواند تأخیر بیندازد و استراحت بکند، منتها باید از نیمه گذشته باشد.[2] این قضیه مربوط به استطاعت [بدنی در حج].»"[3]

خلاصهٔ بحث استطاعت

"پس بنابراین [خلاصه بحث استطاعت این شد که] مسئلهٔ استطاعت شامل است و عام است نسبت به

---

[1] طبیب اول باید متخصّص باشد، دوم صادق و متعهّد باشد. بنده اطبّایی سراغ دارم که حتی اینها مسلمان نیستند، اما با وجود اینکه طبیب مسلمان گفته روزه نگیر، اما این طبیب یهودی گفته است: «نه آقا، اگر روزه بگیری از نظر من اشکال ندارد.» آن یهودی گفته بگیر اما این مسلمان گفته: «نه، این مسائل چیست و...؟» توجه می‌کنید؟ لذا در این مسئله تدیّن لازم نیست.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۷۸ ـ ۳۸۴.

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۳۷. (آیةالله طهرانی)

مواردی که شخص مال دارد، نسبت به مواردی که مال ندارد و می‌تواند استقراض کند؛ نسبت به مواردی که شخص دین دارد حتی باید استقراض کند و انجام بدهد. این همان معنایی که از روز اول ما گفتیم که استطاعت یعنی توان. به این راحتی، ما می‌آییم هی بچرخانش و بچرخانش و مدام مشکلش کن و بیندازش در دست‌انداز! آقا، در آیهٔ قرآن صریح برداشته خدا گفته: «آقا اگر می‌توانی برو!» «می‌توانی برو» یعنی پایت چلاق که نیست، چلاق که نیست می‌توانی بروی؛ خب حالا یا قرض کنی بروی، یا داری بروی، یا خر داری، یا شتر داری، یا نمی‌دانم علی کل ضامر داری؛ رجالاً می‌توانی بروی؛ نصفی رجالاً، نصفی راکباً؛ نصفی تخدم الناس، خدمت کنی و بعد بروی، هر جوری که استطاعت داری! استطاعت هم همین است که امام علیه‌السّلام دارد می‌فرماید؛ همینی که امام رضا علیه‌السّلام دارد می‌فرماید؛[1] خب این هم همین استطاعت است.

این استطاعت یعنی رفتن به هر کیفیتی، بنابراین این نشان می‌دهد که ما در اینجا از حج واجب مطلق‌تر نداریم در عبادات! نه تنها اینکه حج واجب مشروط نیست، بلکه اصلاً از نماز هم اطلاقش در این قضیه بیشتر است! به این نحوه امام، به این کیفیت بگوید: «**رجل علیه دینٌ أیستقرض و یحجّ؟ قال: نعم.**»[2] به این کیفیت حضرت بخواهد بیان کند، این دیگر معلوم می‌شود قضیه حج از آن طرف اطلاق افتاده است.“[3]

فلسفهٔ واجب شدن یک بار حج با وجود این‌همه تأکید بر آن

”علیٰ‌کلّ‌حال مسئلهٔ حج خیلی مهم است و اگر امکان واجب کردن بیش از یک مرتبه هم وجود داشت، خداوند آن را بر بندگان هر چند سال یک دفعه واجب می‌کرد. البته بعضی از روایات هم نسبت به این قضیه یک اشاراتی دارد![4] ولکن به‌خاطر سهولت بر اعمال بندگان، خداوند حج را حدّاقل یک مرتبه بر بندگان واجب

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۵:
«عن أبی‌بَصیرٍ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قال: قُلتُ لَهُ: قَولُ اللهِ عزّوجلّ ﴿وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ قال: **”یَخرُجُ یَمشی إن لَم یَکُن عِندَهُ شَیءٌ“**. قُلتُ: لا یَقدِرُ عَلَی المَشیِ قال: **”یَمشی و یَرکَبُ“** قُلتُ: لا یَقدِرُ عَلَی ذٰلِکَ. قال: **”یَخدُمُ القَومَ و یَخرُجُ مَعَهُم“**.»

عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۹۰:
«**...وَ عِلَّةُ فَرضِ الحَجِّ مَرَّةً وإحِدَةً لِأنَّ اللهَ عزّوجلّ وَضَعَ الفَرائِضَ عَلَی أدنَی القَومِ قوَّةً فَمِن تِلکَ الفَرائِضِ الحَجُّ المَفروضُ وإحِدٌ ثُمَّ رَغَّبَ أهلَ القوَّةِ عَلَی قَدرِ طاقَتِهِم...**»

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۷۹.

[3] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ ادامهٔ بحث استطاعت در حج، مجلس ۸۸. (آیةالله طهرانی)

[4] الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶:
«عن عُذافِرٍ، قال: قال أبوعبدِاللهِ علیه السّلام: **”ما یَمنَعُکَ مِن الحجِّ فی کُلِّ سَنَةٍ؟“** قُلتُ: جُعِلتُ فِداکَ، العیالُ! قال: فَقالَ علیه السّلام: **”إذا مِتَّ فَمَن لِعیالِکَ؟! أطعِم عیالَکَ الخَلَّ و الزَّیتَ، و حُجَّ بِهِم کُلَّ سَنَةٍ!“**»

تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۲:

کرده است و ما باید بدانیم آن توفیقی را که به‌واسطهٔ حج پیدا می‌کنیم به‌مرتبه‌ای است که وقتی در آن دنیا رفتیم می‌گوییم: ای کاش خیلی بیش از این ما در صدد رفتن به حج بر می‌آمدیم! گرچه وقتی سخت باشد او را مورد عقاب قرار نمی‌دهند، ولی اهمّیت حج به این مقدار است."

دیدگاه عارف نسبت به فریضهٔ حج

"مسئلهٔ حج آن‌قدر مهم است و آن‌قدر اهمّیت دارد که اگر من به شما می‌گفتم چقدر این مسئلهٔ حج مهم است، اگر پیاده هم شده بود می‌رفتید! این اثر را دارد، آن‌وقت الآن ما در بعضی از موارد می‌شنویم که فلان آقا مکّه نرفته است! خب چرا نرفته است؟! چون ایشان مستطیع نبوده‌اند! چه کسی می‌گوید مستطیع نبوده‌اند؟! این حرف‌ها چیست؟! چطور مستطیع بودند که فلان کار را بکنند، مستطیع بودند که فلان ساختمان را بسازند، اما برای حج مستطیع نبودند؟!

کسی این مطلب را أداء می‌کند که به مفهوم شرع و به حاقّ دین پی نبرده و به آن حقایقی که در بطن احکام شرعی و اوامر و نواهی الهی منطوی است دسترسی پیدا نکرده است و مسائل را صرفاً از دیدگاه ظاهر، آن‌هم ظاهری جامد و با نگرشی جمودانه نگاه می‌کند، آن‌وقت این نظر را هم می‌دهد!

اطلاع عارف از ارزش‌های نهفته در احکام

اما آن عارفی که نسبت به حقایق باطنی و آن ارزش‌ها و آن دُرهای ثمینی که خداوند در لا به لای احکام الهی برای تربیت نفوس قرار داده اطلاع پیدا کرده و با وجدان خود و با قلب و ضمیر خود بر این حقایق و واقعیّات إشراف پیدا کرده و حقیقت این مسائل را با جان خود لمس کرده، او می‌داند که چه خسرانی و چه ضرری و چه زیانی متوجه آن افرادی خواهد شد که با نگرشی بسیط و اجمالی و جمودانه به این مطالب نگاه می‌کنند و مسائل را سرسری می‌گیرند! آن عارفی که نسبت به حقایق باطنی إشراف و نسبت به احکام شرعی و ادلّهٔ شرعی و مراجع و مستندات شرعی إشراف کامل داشته باشد ـ یعنی ذو جنبتَین باشد و جنبهٔ باطن و جنبهٔ ظاهر را با هم داشته باشد ـ او می‌تواند پرده از این راز بردارد و او می‌تواند این مطلب را بیان کند! فقط او می‌تواند!

... امام حسن علیه السّلام ۲۵ بار از مدینه به سفر مکّه رفتند و بعضی از این سفرها یا اغلبش را ـ من شک دارم ـ با پای پیاده رفتند، درحالتی‌که شتران و مرکب‌های راهوار در جلوی آن حضرت حرکت می‌کردند![1]

«عن عیسَی بنِ أبی‌مَنصورٍ قال: قال لی جَعفرُ بنُ محمدٍ علیهما السّلام: **یا عیسیٰ، إنِ استَطَعتَ أن تَأکُلَ الخُبزَ و المِلحَ و تَحُجَّ فی کُلِّ سَنَةٍ فإفعَل.**»

هم‌چنین رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۱۶ ـ ۱۸ و ۲۰.

[1] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۵۰.

امام حسن علیه السّلام که نیامد اول تمام مسائل عیال و زندگی‌اش را کامل تأمین و مرتّب کند، آن‌وقت بگوید: حالا به مکّه برویم! نه، این‌طور نبوده است؛ بلکه با همان کیفیت زندگی عادی که داشت وقتی موقع حج می‌شد می‌گفت: بفرمایید برویم!

بزرگان که به مکّه می‌رفتند این‌طور نبوده که فرض کنید حتماً در فلان هتل و فلان فندق اسکان داده بشوند! نه، چون سابق مکّه این‌طور نبوده است. مگر مکّه در سابق اصلاً چند تا منزل داشته است؟! همه در درون خیمه‌ها بوده‌اند، همان‌طور که الآن حجّاج در عرفات و مِنا در خیمه‌ها هستند؛ یعنی در سنوات صدها سال پیش که هنوز این نحوه که فعلاً مشاهده می‌کنیم و این برج‌های طویل و کذا نبوده، تمام حجّاج خیمه داشتند و در زیر خیمه می‌خوابیدند و بعد بلند می‌شدند به مسجدالحرام می‌آمدند و دوباره می‌رفتند در زیر خیمه می‌خوابیدند. یعنی همان‌طوری‌که الآن حجّاج در عرفات و مِنا هستند؛ و حتی نه به این مقدار که خیمه‌ها کولر دارد و با آب فضای آن محوطه را تبرید می‌کنند و امثال‌ذلک! نه‌خیر، یک خیمه را با چند تا طناب به زمین وصل می‌کردند و سیدالشهدا علیه السّلام زیر همین خیمه می‌خوابید، امام صادق علیه السّلام زیر همین خیمه می‌خوابید. محلّ اسکان و هتل و اطاق ایشان در مکّه همین‌طور بود و بعد هم بلند می‌شدند و می‌رفتند در مسجدالحرام زیارتشان را می‌کردند، طواف می‌کردند و دوباره برمی‌گشتند به همین هتلشان و می‌خوابیدند! مسئلهٔ مکّه در سابق به این نحو بوده است.

ضرورت مطرح شدن حج به‌عنوان أداء دین

... مسئلهٔ حج باید در ذهن به‌عنوان یک أداء دین جا بیفتد و استقرار پیدا کند، آن‌وقت انسان به‌دنبال تحصیل استطاعت حرکت کند و کم‌کم یک مقدار کنار بگذارد تا اینکه بتواند توفیق پیدا کند؛ آن‌وقت این حج، حجّی است که انسان به‌دنبال حضرت ابراهیم حرکت کرده است! حضرت ابراهیم چطور می‌آمد و حج انجام می‌داد؟ آیا با هواپیمای دو طبقهٔ صندلیِ کذا می‌رفت؟! حضرت ابراهیم از فلسطین سیصد فرسخ سوار بر مرکب شد و به مکّه آمد و خانهٔ خدا را بنا نهاد![1] در زمان‌های سابق وقتی که افراد برای حج حرکت می‌کردند، گاهی از اوقات شش ماه در راه بودند. حالا ما اگر هواپیما نباشد می‌گوییم: "آقا، حج واجب نیست! مگر با ماشین می‌شود رفت؟! خسته می‌شویم! مگر می‌شود سه چهار روز در راه بود؟!" لابد یک روز این هواپیما هم خسته‌کننده می‌شود و بایستی پنج دقیقه و شش دقیقه‌ای رفت! این‌طور نمی‌شود و مسئله چیز دیگری است.

نتیجه‌اش این است که از این نعمت محروم می‌شویم و به این نعمت نمی‌رسیم و آن فعلیّاتی که خداوند

---

[1] رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰ ـ ۶۳.

مترتّب بر بروز استعدادهای ما کرده است برای ما پیدا نخواهد شد و آن حقایق برای ما متجلّی نخواهد شد."[1]

بخش سوم: اهمّیت و تأثیر حج بر کودکان

استحباب شرعی حجّ کودکان، فراتر از عمل تعبّدی صرف

"و از جمله ادلّه شرعی، حجّ کودکان و استحباب شرعی آن است که یقیناً از باب صِرف عمل تعبّدی و شباهت به حجّاج نیست. مستحب است به اطفال گرچه طفل یک‌روزه باشد احرام بپوشانند، و ولیّ او نیّت کند و او را طواف دهد و به‌جای او نماز بخواند، و با خود به عرفات و مشعر و مِنا برند و قربانی کنند و تمام مناسک را انجام دهند؛[2] برای‌اینکه روح طفل و نفس مستعدّهٔ او حقیقتاً حج می‌کند و لبّیک می‌گوید و به فوز و درجات شخص مُحرِم و حج‌کرده می‌رسد.

تأثیر واقعی تکالیف شرعی بر روح و نفس اطفال

یعنی در نفس او همان آثار حجّ شخص حاجی بالاستعداد و بالقوّه موجود می‌شود، گرچه حساب حجّة الإسلام و وظیفهٔ حجّ واجب امری است جدا.[3] و مستحب است که ایضاً طفل را به عمره برند و عمرهٔ مفرده بدین ترتیب بجای آورد و معتمر گردد.[4] و ایضاً جمیع واجبات را اگر طفل بجا آورد و مستحبّات را إتیان نماید، آثار وجودی آن عمل به جان او می‌رسد؛ گرچه الزام و تکلیف برداشته شده است، اما اصل اثر باقی است. لهذا فقهاء ما ـ رضوان الله علیهم ـ فرموده‌اند:

> هر عمل واجب برای مکلّفین، برای صِغار غیر مکلّف، عنوان عمل مستحب را دارد؛ و هر عمل حرام برای مکلّفین، برای آنها عنوان عمل مکروه را دارد. و عبادات آنان حقیقی است؛ نه عبادت تمرینی.[5][6]

لزوم بردن فرزندان به حج در اوان بلوغ

"اصولاً بنده (علامه طهرانی) معتقدم که: باید فرزندان را به هر طریق که امکان دارد در أوان سنّ بلوغ به حج برد تا روح پاک و نفس غیر آلودهٔ ایشان آن حقایق را در خود بگیرد و چون مغناطیس جذب نماید، و از این سال تا آخر عمر پیوسته ذهنشان روی آن مطالب کار کند و رفته‌رفته آن مأخوذات را آفتابی کند و به فعلیّت

---

[1] عنوان بصری، ج ۶، ص ۵۴۶. (آیةالله طهرانی)

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۵۴ و ۵۵ و ۲۸۶ ـ ۲۸۹.

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۴۵ و ۴۶.

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۲۸۷.

[5] رجوع شود به الحدائق النّاضرة، ج ۱۳، ص ۵۳؛ العروة الوثقی (عدّة من الفقهاء ـ جامعهٔ مدرّسین)، ج ۳، ص ۶۱۷؛ موسوعة الشّهید الأوّل، ج ۱، ص ۲۶۹؛ المبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۷۸؛ النّهایة، شیخ طوسی، ص ۱۴۹.

[6] روح مجرّد، ص ۹۸. (علامه طهرانی)

برساند؛ گرچه مستلزم زحمتی باشد و یا مستلزم فروش بعضی از أثاثیه و متاع البیت باشد. اینها ابداً اهمّیتی ندارد؛ سپس به‌دست بیاید یا نیاید مهم نیست. مهم زیارت این نفوس قابله و مستعدّه و به گناه و کثرات آلوده نشده است که موجب تثبیت ایمان و طهارت و تقوی تا آخر عمرشان می‌گردد. و انسان نباید منتظر وجوب شرعی باشد که امروزه بعد اللتیّا و الّتی در اواسط عمر، و یا در قدیم‌الأیّام غالباً در اواخر عمر صورت می‌گرفت؛ و در آن‌صورت استفادهٔ نفس انسانی از حج و آثار پدیدآمده از آن، همان بقیّهٔ عمر او می‌باشد که چه‌بسا بسیار اندک بوده است. اما در سنّ بلوغ آثار حج از اولین منزل تکلیف و تشرّف به خطاب ربوبی تا آخر عمر خواهد بود. و لهذا دائماً و پیوسته و به‌طور مداوم روح را نشاط می‌بخشد و جان را به ایمان و ایقان زنده نگه می‌دارد.

گرچه خود حقیر تا سنّ سی‌وسه‌سالگی برایم این توفیق حاصل نشد، اما برای این دو فرزند، و دو پسر دیگر نیز سعی شد در اولین وهلهٔ امکان پس از بلوغ صورت گیرد."[1]

تأثیرپذیری مضاعف اطفال و جوانان از سفر حج

"ما باید متوجه باشیم که مسئلهٔ حج را خدا برای رشد ما و کمال ما و برای رسیدن به آن فعلیّات قرار داده است. اگر هم در اینجا متوجه نشویم، در آن دنیا می‌فهمیم که به‌واسطهٔ این اعمال و این کردار، چه مسائل و مطالبی برای ما آماده و ذخیره شده است. چرا می‌گویند افراد، در سنین جوانی به مکّه بروند؟ چون زندگی‌شان را تا آخر با مکّه بگذرانند و حال‌وهوای مکّه را تا آخر در دل داشته باشند. چرا مستحب است که بچه‌ها را هم به مکّه ببرید؟[2] چون آنها هم اثر می‌گیرند و آنها هم متوجه می‌شوند و آنها هم نور می‌گیرند!

نقل مکاشفه‌ای در نزول نور از کعبه بر طواف‌کنندگان

یکی از دوستانی که اهل مکاشفه بود و مکاشفات صادقی داشت ـ البته از رفقا نیست، از دوستان است و شخص صادقی است ـ پارسال خود او این قضیه را برای من نقل می‌کرد و می‌گفت:

> وقتی که من در اول پله‌های صفا و مروه نشسته بودم و داشتم نگاه می‌کردم، در همان شبِ ششم یا هفتم بود که دیدم یک کاسه‌ای از کعبه بالا آمد و این کاسه به حدّی بزرگ بود که تمام کعبه را گرفته بود! یک نیم‌گوی و نیم‌دایره بالا آمد و از این کاسهٔ معلق به افراد نور می‌خورد. دیدم دارد به تمام افرادی که داشتند دوْر کعبه می‌گشتند می‌خورَد؛ به بعضی‌ها زیاد، به بعضی‌ها کم و به بعضی‌ها فقط یک خطّ نوری.
> نگاه کردم و دیدم به بچه‌هایی که دارند [حج] می‌کنند، از همهٔ اینها بیشتر می‌خورد!

دریافت نور بیشتر توسط بچه‌ها به دلیل معصومیت آنها

بچه معصوم است! التفات می‌کنید؟ آن‌وقت می‌گویند بچه را تمرینی به مکّه ببرید تا بالأخره ببیند و

---

[1] روح مجرّد، ص ۵۰۰. (علامه طهرانی)

[2] رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۵ و ۲۸۶ ـ ۲۸۹.

بفهمد و تماشا کند! درحالی‌که بچه معصوم است و بیشتر از بزرگ می‌گیرد؛ ما گناه کردیم و آلوده هستیم، آنها که نیستند! هم‌چنین می‌گفت:

هر کدام اینها که جوان‌تر ـ مثلاً هفده‌ساله یا هجده‌ساله ـ بودند، بیشتر می‌گرفتند و البته پیرمردهایی هم بودند که آنها هم وضعیّتشان [خوب بود]؛ این نور به اینها می‌خورد و از اینها به بی‌نهایت می‌رفت! همین‌طور از این کاسه به این شعاع می‌خورد و به بی‌نهایت می‌رفت.

یعنی مسئله به این نحو است! این بچه که الآن دارد به مکّه می‌رود، مدام دارد در دلش می‌گیرد و نگه می‌دارد. ما باید با این وضعیت به مکّه و به کعبه و به این اعمال نگاه کنیم؛ نه‌اینکه فقط به آنجا می‌رویم و یک کارهایی انجام می‌دهیم و خدا گفته است بالأخره باید در عمر یک دفعه بروی ولذا دیگر چه‌کار کنیم و چاره نداریم!"[1]

روایتی در باب حَجّة الإسلام بودن حجّ کودکان و منظور از آن

"در روایتی داریم که امام علیه السّلام می‌فرماید:

وقتی صبیّ و بچه (مثلاً ده‌ساله یا هفت‌ساله) به مکّه می‌رود، حَجّة الإسلام انجام داده است.[2]

عجیب است، حجّة الاسلام انجام داده است! چطور انسان تصوّر می‌کند این حجّة الإسلام انجام داده باشد با اینکه حجّة الإسلام [بعد از رسیدن به تکلیف است؟] البته إن‌شاءالله ما این مطالب را در آن بحث حجّی که داریم از جهت عمومی هم مفصّل مطرح خواهیم کرد که نظر بزرگان و عرفا نسبت به این قضیه چیست و نظر سایر افرادی که حظّ و نصیبی ندارند چیست؟ افرادی که همین‌طور مطالب را در اختیار مردم قرار می‌دهند و از دین، یک دین رباتی مانند مجسّمه به مردم ارائه می‌دهند؛ نه دین واقعیّت‌دار و حقیقت‌دار! این مطالب باید برای مردم گفته بشود.[3]

ردّ نظر رایج مبنی بر تمرینی بودن عبادات کودکان

چطور امام علیه السّلام می‌فرماید: اگر یک بچهٔ ده‌ساله حج انجام بدهد، حَجّة الاسلام را که یک حجّ واجب است انجام داده است؟! یعنی چه؟ یعنی اگر یک بچهٔ ده‌ساله حج انجام بدهد و بعد فوت کند، در روز قیامت او را در صفّ افرادی که حجّ ابراهیم را انجام داده‌اند قرار می‌دهند. این معنا، معنای روایت است! حالا

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[2] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳۵:

«رَوىٰ صَفوانُ عن إسحاقَ بنِ عَمّارٍ، قال: سَألتُ أبا الحَسَنِ علیه السّلام عن ابنِ عَشرِ سِنینَ یَحُجُّ؟ قال: **"عَلَیهِ حَجَّةُ الإسلامِ إذا احتَلَم...."**

... و رَوىٰ أبانٌ عن الحَکَمِ، قال: سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ علیه السّلام یَقولُ: **"الصَّبیُّ إذا حُجَّ بِهِ فَقَد قَضىٰ حَجَّةَ الإسلامِ حتّىٰ یَکبَرَ...."**»

[3] رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسات ۲۵ و ۲۶ و ۲۸ و ۲۹.

آقایان چه فتوا می‌دهند؟! می‌گویند:

تمام این عبادات تکراری [و تمرینی] است!

عجب! یعنی عبادتی که بچهٔ ده‌ساله انجام می‌دهد، برای تمرین خوب است! همان‌طور که انسان صبح بلند می‌شود و یک خُرده خمیازه می‌کشد و نرمش می‌کند، این بچه هم تمرین می‌کند تا اینکه وقتی به سنّ بلوغ می‌رسد در ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ و ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ گیر نکند! یعنی این بچه باید تمرین کند تا یک وقتی در همان ثانیهٔ اول بلوغ و بعد از مشاهدات علائم بلوغ، از نظر حکم شرعی گیر نکند! این عبادت، عبادت تمرینی می‌شود.

ولی امام صادق چه می‌گوید؟! می‌گوید: تمرین چیست؟! عادت چیست؟! آقا، این بیچاره رفته حج انجام داده است! واقعاً رفته حج انجام داده و آن نورانیّت حج در دل او رفته است! کجا تمرین است؟! نماز خوانده است! منتها من آن نماز را در سنّ پنجاه و دو سالگی می‌خوانم، او در سنّ ده‌سالگی خوانده است؛ هر دو خوانده‌ایم. حال اگر او نخواند، او را کتک نمی‌زنند ولی اگر من نخوانم، من را کتک می‌زنند! فرق این است، ولی هر دو نماز خوانده‌ایم.

ببینید، امام علیه السّلام در اینجا بیان می‌کند: **"قَضىٰ حَجَّةَ الإسلام"** یعنی وقتی بچهٔ ده‌ساله حج انجام می‌دهد، حجّة الإسلام انجام داده است؛ منتها بزرگ که شد، چون تکلیفِ مجدّد می‌آید، باید بر طبق تکلیف انجام بدهد. حالا کدام‌یک از نظرات این دو طیف موافق با نظر امام صادق است؟ نظر عرفا که می‌گویند همان حجّ واقعی را این بچه انجام داده است یا نظر آنهایی که می‌گویند این حج برای تمرین است؟ کدام‌یک از این دو تا؟!

این است که اگر انسان دلش را صاف کند، آن کلام امام صادق که نور است و آن حقیقت امام صادق که در ضمن این کلمات از آن آینه تجلّی کرده است، می‌آید در دل انسان قرار می‌گیرد. مسئله این است."[1]

ملاک استطاعت مادر در مورد حضانت طفل

"اینجا است که ما بین کلام بزرگان را نسبت به حضانت طفل در عدم تحقق استطاعت و تحقق استطاعت می‌توانیم پیدا بکنیم که اینها چه ملاکی را برای این استطاعت در نظر داشتند! بچه‌ای که نیاز به مادر دارد، مادر می‌تواند آن بچه را به خاله‌اش بسپارد یا به مادربزرگش بسپارد، ولی بچه از نظر روحی صدمه می‌خورد! صدمه خوردن بچه هم این نیست که دیوانه بشود! نه، آن احتیاج، آن تعلقی را که به مادر دارد دیگر در آن تعلق، نگران است، تشویش دارد، شب که می‌خواهد بخوابد اضطراب دارد؛ لذا شارع اجازه نمی‌دهد[2] که یک بچه سه ساله

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، جایگاه اهل علم، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ قم، مجلس ۱۷، آیةالله طهرانی:

یا چهار ساله یا پنج ساله که این به مادرش وابسته است یا به پدرش وابسته است [به حج برود]؛ خب در اینجا مسئله، مسئلهٔ مادر است! چون مادر حضانت دارد و ارتباط با بچه را دارد، ولی پدر کم اتفاق می‌افتد در اینجا بلند شود و برود.

اشکال در فتوای برخی به جواز حج مادر با تغذیهٔ بچه با شیرخشک

ولی ما می‌بینیم افراد می‌گویند: نه، این مقدار اشکال ندارد! یا اینکه بچه‌ای که تا دو سال وظیفه مادر است که به او شیر بدهد: ﴿حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِ﴾؛[1] می‌گویند که بسیار خب، چه اشکال دارد؟! منظور تغذیهٔ بچه است، شما با شیرخشک هم می‌توانید او را تغذیه کنید و اتفاقاً خیلی بهتر هم هست! بروید و تغذیه بکنید و مکه‌اش را برود![2] این چیست؟ غلط است و این ارضاع، خودش جنبه مانعیت پیدا می‌کند نسبت به چه؟ نسبت به حج، چرا؟ چون حق بچه است که دو سال از مادر خودش شیر بخورد. این حق را خدا برای او قرار

«برای خانم‌هایی که بچه دارند، اگر بچهٔ شیرخوار دارند و یا بچه‌ای که در سنین حتی تا چند سالگی که از نظر روانی احتیاج به مادر دارد ـ خب بچه‌ها متفاوت هستند ـ بعضی بچه‌ها اگر مادرشان را هم یک ماه ندیدند اگر با دیگران هم باشند مسئله‌ای نیست، ولی بعضی‌ها نه! صدمه می‌بینند، در این‌گونه موارد رفتن زن به حج باطل است و نباید برود و استطاعت نیست.»

[1] سوره بقره (۲) آیه ۲۳۳:
﴿وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ لِمَنۡ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَ...﴾

[2] سایت مکتب وحی، دروس، منظومه، مجلس ۴۳:
«برخی فتوا داده‌اند:
اگر زنی بتواند و قدرت داشته باشد که با شیرخشک بچهٔ شیرخواره‌اش را نگه بدارد، روزه بر او واجب است.
یعنی دیگر به بچه شیر ندهد. آخر شما را به خدا این فتوا است که شما می‌دهید؟! شیر حقّ بچه است، شیر را خدا برای بچه قرار داده است و حیات و سلامتی بچه به آن است. هیچ، انگار فقط همین دوتا فرمول است و تمام شد! می‌گوید اگر قدرت و استطاعت بر تهیهٔ شیرخشک دارید واجب است روزه بگیرید ولو اینکه شیرت خشک بشود! دیگر به مسائل پشت قضیه، مثل حقوقی که الآن این بچه دارد توجه ندارد!
آقا (علامه طهرانی) می‌فرمایند:
زن اگر بچهٔ پسرش پنج سال داشته باشد نمی‌تواند به مکّه برود، چون بودن پسر در حضانتِ مادر حقّ بچه است.
یعنی اصلاً استطاعت را نفی می‌کنند. شما را به‌خدا ببینید که اختلاف فتوا از کجا تا به کجاست! او می‌گوید اگر می‌توانی به بچه شیرخشک بدهی واجب است روزه بگیری و ایشان می‌گوید که تا پنج سال بچهٔ پسر تمام نشود ـ دختر که بیشتر ـ اصلاً استطاعت برای زن نمی‌آید، یعنی نمی‌تواند که بچه را رها بکند و به حج برود! بلکه باید صبر کند تا پنج سال تمام بشود؛ دو سال به‌خاطر شیر دادن است و بعد از دو سال هم به‌خاطر حضانت و نیاز مادر به بچه و نیاز بچه به مادر است و اینکه مادر باید دنبال بچه باشد. می‌گویند که حضانت فقط دو سال است پس بعد از دو سال بچه را رها کن! اما به این مسئله که الآن از نظر روحی به این بچه صدمه می‌خورد اصلاً توجه نمی‌کنند! انگار نه انگار! این فتوا که تا پنج سال برای مادر استطاعت نمی‌آید، برای کسی است که اشراف به باطنِ قضیه دارد، یعنی از باطن قضیه می‌گیرد و فتوا می‌دهد. این فرق بین دو فتوا است!»

داده به عنوان انسان، به عنوان موجود، به عنوان موجود الهی، به عنوان موجود خلیفه الهی، به عنوان موجودی که باید برای وصول به آن مرتبه، مراتب استعداد را به فعلیت برساند و الآن لازم است.

بله، یک وقتی فرض کنید به علتی از علل این ارضاع منقطع می‌شود و بعد این بچه بدون این که مادر چیز بکند می‌تواند ادامه بدهد، آن تعلق را ندارد، آن تعلق به مادر را ندارد، این می‌تواند در اینجا برود یا اینکه در آنجا هم فرق می‌کند؟ یک وقتی سفر سفر مکّه است، ۱۵ روز است، یک وقتی سفر مکّه است ۳ ماه طول می‌کشد، اگر ۱۵ روز است می‌توانیم بگوییم که این در اینجا به این نحوه آسیبی نمی‌رسد، ولی اگر سفر سه ماهه باشد، از کجا معلوم است که به این بچه آسیب بخواهد برسد؟

نظر بزرگان در مورد سنّ حضانت پسر و دختر برای تحقق استطاعت

لذا بزرگان فرمودند که برای پسر تا پنج سال و برای دختر تا هفت سال باید این میزان را در نظر گرفت برای تحقق استطاعت و عدم تحقق استطاعت. برای بچه‌ای که شیرخوار است باید این میزان را در نظر گرفت و استطاعت محقق نمی‌شود، ولی ما در سایر رساله‌های عملیه (البته حالا نه در همه آنها) می‌بینیم که آنها گفتند که بدون رضاع هم محقق است و واجب است!

بنده خودم دیدم در بعضی از رساله‌های کسانی که فوت کردند که واجب است برود و انجام بدهد. البته درصورتی‌که ضرر کلی وارد نشود؛ خب منظور از ضرر کلی چیست؟ آقاجان منظور از ضرر کلی این است که این آب شود و از بین برود؟ کلیه او از کار بیفتد؟ کبد او از کار بیفتد؟ چطور ضرر کلی حاصل نشود؟ چگونه می‌شود تشخیص داد؟! چگونه می‌شود فهمید که الآن این در این موقعیت نیاز به مادر دارد؟! مگر در شکم بچه هستی؟ مگر شما به نفس این بچه اطلاع داری که می‌گویی ضرر کلی پیدا بشود یا نشود؟ ببینید اینها مسئله است! یعنی آن کسی که می‌آید این مطلب را می‌گوید از آنجایی‌که به ملاک شرع و به ملاک دین رسیده است می‌تواند بگوید. لذا در همین مورد اگر فرض کنید که یک پسری باشد سه ساله ولی خیلی به مادرش هم تعلق نداشته باشد، به مادرش، به خاله‌اش، به افراد دیگر، به نحوی که مثلاً حالا دید و ندید هم فرق نکند در این جا

مانع نمی‌تواند باشد.[1]"[2]

سؤال از علامه طهرانی در مورد حج زن با طفل شیرخوار و پاسخ ایشان

"روزی در محضر حضرت والد ـ روحی له الفداء ـ نشسته بودم، فردی از ایشان سؤال نمود:

اگر زنی برای تشرّف به حجّ واجب مستطیع شده باشد ولی یک طفل شیرخوار دارد، آیا می‌تواند به حج برود و در ایّام دوری از طفل، او را با شیر خشک تغذیه نمایند؛ چنانچه یکی از مراجع به این مسئله فتوا داده و حکم به وجوب تشرّف نموده است؟

ایشان فرمودند:

ابداً! رفتن به حج بر این زن حرام است و اگر برود حجّش کفایت از حجّةالإسلام نخواهد کرد و ذمّهٔ او نسبت به اداء تکلیف بریء نخواهد شد، و نیز مرتکب گناه ترک رضاع طفل شده است. و حتی اگر طفل به چند سالگی رسیده و نیازمند حضانت مادر است به‌نحوی‌که دوری گزیدن از او موجب ناراحتی و پریشانی و تشویش او گردد نیز موجب عدم حصول استطاعت برای وجوب حج به‌شمار می‌آید.

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده، مبانی سیر و سلوک الی الله ـ قم، مجلس ۳۲، ص ۲۵:

«سؤال: من الآن بچه‌ای سه‌ساله دارم و این پیش مادربزرگش هم می‌تواند بماند ومشکلی ندارد، آیا من حج باید بروم یا اینکه پیش بچه‌ام بمانم؟

جواب: پاسخ بنده این است که اگر ماندن پیش یک مادربزرگ فقط صرف ماندن به عنوان نان و آب دادن نیست، بلکه به عنوان احساس آرامش کردن است؛ اگر بچه پیش مادربزرگش، پیش یکی از اقوام یا افراد آشنایان، به یک نحو باشد که هیچ احساس تنهایی نکند و در این مدت حتی مادر مادر هم نگوید و به دنبال مادر نگردد، اگر به این کیفیت است بله! اشکالی ندارد و حج واجب است و مادر باید به حج برود.

ولی اگر همین که هی احساس تنهایی می‌کند و دائماً سر او را می خواهند به یک نحوی گرم کنند نه‌خیر! جایز نیست و حج رفتن باطل است و اگر هم به حج برود دوباره باید برود و این حج او قبول نیست. و باید بچه را بزرگ کند به یک نحو و به یک حدی که دیگر احساس ناراحتی نکند و راحت باشد. حالا گاهی از اوقات یاد مادرش می‌کند مطلبی نیست، انسان بزرگ هم یاد می‌کند، اما اینکه فرض کنید که به دنبال بخواهد بگردد و دائماً بخواهند سرش را گرم کنند؛ نه این به این کیفیت صحیح نیست و من دیدم که بعضی ها فتوا دادند بر این که اگر بچه بتواند بماند و غذایش را بدهند، شیرش را بدهند این زن باید مکّه برود ولیکن این حرام است و نبایست که انجام بشود..

مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ برای پسر پنج سالگی را در نظر می‌گرفتند، و می‌گفتند که تا پنج سال مادر نمی‌تواند به حج برود و ظاهراً برای دختر تا هفت سال. ولی بنده با توجه به صحبتی که با ایشان کرده بودم آنچه را که ملاک بود، خود سن نبود، سن خودش فی‌حدّ نفسه ملاک نبود، ملاک خود خصوصیت بچه است. یک بچه‌ای است که مثلاً سرش به کار خودش است ـ معمولاً پسربچه‌ها کمتر به مادر تعلق دارند تا دختربچه ـ و با هم‌قطارهای خودش بازی می‌کند و مشغول است و یادی هم نمی‌کند مگر گاهی، و مشکلی از نظر روحی و جسمی و عصبی برایش پیدا نمی‌شود، این اشکال ندارد. ولی اگرنه! جداً بخواهد به دنبال مادر باشد این مادر جایز نیست که به مکّه برود و باید صبر کند تا این‌که او بزرگ بشود، حتی اگر سن او به ده سال هم برسد ولی برای یک‌هم‌چنین تعلقی. البتّه عرض کردم بچه‌ها مختلف هستند و این مسئله باید لحاظ بشود.»

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ موانع حج و انواع آن، مجلس ۹۴. (آیةالله طهرانی)

سپس متوجه بنده شدند و فرمودند:

اینها نمی‌دانند که حضانت و سرپرستی طفل نزد خداوند هزار بار از رفتن به حج مهمتر و قابل توجه‌تر است. نکتهٔ مهم در حضانت طفل نزد پروردگار، حفظ و حراست از یک نفس معصوم و پرورش او برای وصول به مراتب تجرد است، و این کجا با تشرّف به حج در صورت صدمه دیدن این نفس برابری می‌کند؟!

حال باید بدین دقیقه توجه نمود که: ادراک چنین مسئله‌ای جز با اتّصال نفس مجتهد و خبیر به احکام، به افق حقایق خارجیّه در عالم خلق و امر، به‌دست نخواهد آمد. و کسی بدین راز واقف و آگاه است که بدان نشئه مفتخر و سرافراز می‌باشد، و اگر کسی دیگر سخنی در این مقوله گوید جز از طریق تقلید و تشبّه نتواند بود.[1]

بارها اتّفاق می‌افتاد که حقیر مطلبی خدمتشان معروض می‌داشتم و ایشان می‌فرمودند: «این مطلب با مذاق شرع ناسازگار می‌باشد!» و بنده پس از مراجعه به مدارک متوجه می‌شدم که حق با ایشان بوده است."[2]

خاتمه: سفارش أکید امیرالمؤمنین به خالی نگذاشتن خانهٔ خدا

وصیّت امیرالمؤمنین علیه السّلام به بیت‌الله در آخرین لحظات حیات

"در خاتمه مناسب است از وصیّتی که امیرالمؤمنین علیه السّلام در آخرین ساعات عمر خود به فرزندانش و سایر شیعیان تا روز قیامت دربارهٔ حج فرمود، سخنی به میان آوریم. حضرت خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السّلام می‌فرماید:

أُوصیکُما بِتَقوَی اللهِ... و اللهَ اللهَ فی بَیتِ رَبِّکُم، لا تُخَلّوهُ ما بَقیتُم، فَإنَّهُ إن تُرِکَ لم تُناظَروا.[3]

"شما را به تقوا و پرهیز از مَناهی وصیّت می‌کنم... خدا را خدا را در نظر بیاورید دربارهٔ خانهٔ پروردگارتان، مبادا هیچ‌گاه آن را خالی و خلوت بگذارید؛ به‌درستی‌که اگر چنین شود بیم آن می‌رود که هیچ‌گاه مورد عنایت و توجه قرار نگیرید."

این وصیّت در این برههٔ خاص با این عبارات و مضامین حاوی نکات بسیار با اهمّیت و قابل توجّهی است.

سفارش أکید امیرالمؤمنین به بجای آوردن حج در هر شرایط

باید توجه داشت که حضرت در زمانی این توصیهٔ اکید و سفارش ویژه را می‌نمایند که می‌دانند قطعاً حکومت پس از ایشان از مسیر حق و صراط مستقیم که همانا صراط ائمهٔ هدیٰ و حکومت عدل رسول خدا

---

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم وصول مجتهد به ملاکات و نفس‌الأمر احکام، رجوع شود به فقاهت در تشیّع، ص ۴۱ و ۱۰۱؛ رساله اجتهاد و تقلید، ص ۴۷ و ۶۱، تعلیقه ۳؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۷۷؛ مهرتابناک، ص ۳۳.

[2] نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۳۷. (آیةالله طهرانی)

[3] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۲۱.

صلّی الله علیهم أجمعین است، خارج خواهد شد و به دست نا اهلان و طواغیت زمان و ائمهٔ کفر و الحاد یعنی بنی‌امیّه و بنی‌مروان و بنی‌عبّاس خواهد افتاد، و حکّامِ بر اماکن اسلامی و سرزمین وحی را طاغوتان و دشمنان دین تشکیل می‌دهند و زمام امور مکّه و بیت‌الله‌الحرام را همان طواغیت عهده‌دار خواهند شد؛ کسانی که با تمام قوا به جنگ با حق و حقیقت و نبرد با مبانی اسلام به‌پا خواهند خاست و حق را از مسیر خود منحرف خواهند نمود و اسلام را از صراط قویم و مستقیم به بی‌راهه و بیغوله خواهند کشاند و اولیای دین و ائمهٔ معصومین را از دم تیغ خواهند گذراند و آنها و ذریّهٔ آنان و سایر شیعیان را به وادی هلاکت و بوار خواهند کشاند و در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها آنها را نابود خواهند کرد.

آری! با توجه به این نکات باز می‌بینیم که این‌قدر تأکید و اصرار بر ادای مناسک حج و إتیان به سرزمین وحی از حضرت صادر شده است. و این معنا حکایت از آن می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السّلام حساب حج و خانهٔ خدا را از حساب حکّام زمان و طواغیت دوران جدا کرده‌اند و ادای مناسک حج و وفود به خانه وحی را از زعامت و استیلای حکّام جور و خائنین به دین و کیان اسلام بر اماکن متبرّکه فرق گذاردند، و نگفتند: حال که خانهٔ خدا در اختیار حکّام جائر همچون معاویه و یزید می‌باشد، رفتن بدان‌جا حرام و گریز از آن واجب است؛ بلکه نهایت دقّت و ظرافت را در به دور نگهداشتن حرم امن و امان الهی از خلاف و تشنّج و اختلافات و تشتّت‌ها و تصفیه حساب‌ها و سوءاستفاده‌ها به‌کار بردند.

علت خروج سیدالشهدا علیه السّلام از مکّه در ایّام حج

سید و سالار شهدای تاریخ، حضرت حسین بن علی صلواتُ الله و سلامُه علیهما جهت حفظ حریم امن الهی و صیانت مَطاف مسلمین، حجّ خود را به عمرهٔ مفرده مبدّل نمود و از مکّه بیرون آمد تا مبادا با اقدام پلیدانهٔ کوردلان اموی، حرم امن الهی شاهد اغتیال و ترور شخصیّتی همچون فرزند رسول خدا باشد.[1]

آری! این است مرام و مکتب اولیای معصوم الهی و زعمای راستین دین حنیف و پرچمداران لوای توحید و سر سلسله داران قافلهٔ نجاح و رستگاری. و چه بسیار به‌جا و پسندیده است که ما امت مسلمان و پیروان آن منهج قویم و مکتب متین، اسوهٔ خود را سنّت حسنهٔ حسین بن علی و اولاد امجاد او قرار دهیم و از ورود سلایق مختلفه و انظار مغشوشه و آرای غیر مستقیم در مکتب وحی جلوگیری نماییم و فقط و فقط تأسّی و متابعت از رهبران راستین دین مبین را که همانا ائمهٔ معصومین علیهم الصّلاة و السّلام می‌باشند، آویزهٔ گوش خود بنماییم و حریم مقدّس وحی را محلّ آرامش و اعتماد و اطمینان و سکون خاطر و طمأنینهٔ قلوب و نفوس آماده و مستعدّ تلقّی انوار الهی بگردانیم. چه در غیر این‌صورت هر کسی با هر عقیده و مذهبی و با هر نگرش

[1] رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۶۷؛ مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۳۰۸ ـ ۳۱۷؛ اللهوف، ص ۶۰ ـ ۶۵.

و تفکّری خود را مُحِقّ می‌یابد که برعلیه موازین و مبانی فرضی خود مجال را برای تحریکات و ایجاد بلوی و آشوب مناسب بپندارد و از هر فرصتی جهت إعمال سلیقه‌های فردی و ابراز اهواء شخصیّه بهره‌برداری نماید. آنگاه این سرزمین و مکان مقدّس به عرصهٔ نزاع‌ها و کشمکش‌های قومی و قبیله‌ای و گروهی و کشوری تبدیل خواهد شد، و آن رَوح و سکونت و انبساط و آرامش جای خود را بالکلّیه به جنجال و بلوی و هرج‌ومرج و سلب امنیّت و ظهور فتنه و فساد خواهد داد، و مصداق آیهٔ شریفه: ﴿جَعَلۡنَا حَرَمًا ءَامِنٗا﴾[1] به‌کلّی محو و نابود خواهد شد.“[2]

اللَهمّ صلّ علیٰ محمدٍ و آلِ محمد

[1] سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۷. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۴۸، تعلیقه ۱:
«آن شهر را حرم امن و امان قرار دادیم.»
[2] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۴. (آیةالله طهرانی)

فصل دوّم: ضرورت توجه به باطن اعمال حج و دیدگاه عرفا نسبت به حج

دو جنبهٔ ظاهر و باطن احکام و تکالیف الهی

"تمام احکام و تکالیف و آنچه از ناحیهٔ پروردگار دربارهٔ مکلّفین و متدیّنین به شریعت حقّه نازل شده است، دارای دو جنبه و دو وجههٔ ظاهر و باطن می‌باشد:

جنبهٔ ظاهر و وجههٔ ظاهر که از آن تعبیر به مادّهٔ تکلیف می‌کنیم، همین صورت ظاهری افعال و اعمال است که ما مشاهده می‌نماییم. در این جنبه تشابه و همگونی می‌تواند برای همهٔ افراد وجود داشته باشد.

نمازی را که یک منافق می‌خواند با نماز یک فرد مؤمن تشابه دارد و چه‌بسا نماز منافق به‌حسب ظاهر ارجح و افضل بنماید. حجّی را که یک فاسق و فاجر بجای می‌آورد درست همانند حجّ یک مؤمن دارای تلبیه و احرام و سایر اجزا و شرایط است؛ و به‌عبارت‌دیگر در مادّهٔ حجّ، هیچ افتراقی بین آن دو مشاهده نمی‌شود. جهادی را که دو نفر یکی پاک‌دل و صافی‌ضمیر، و دومی آلوده و مریض انجام می‌دهند، تفاوتی با یکدیگر ندارند؛ زیرا هر دو اسلحه به دست دارند و هر دو به‌طرف دشمن هجمه می‌آورند و چه‌بسا هر دو در معرکه جان می‌بازند؛ و همین‌طور همهٔ تکالیف مادّه‌ای مشترک و همسان در بین مکلّفین و مجریان آن دارند که برای یک فرد عادی تشخیص کُنه و باطن آنها امکان نخواهد داشت.

نمازی را که خلیفهٔ غاصب پس از رسول خدا در محراب پیامبر می‌خواند همان نمازی بود که وصیّ بر حقّش علیّ مرتضی بجای می‌آورد، هر دو تکبیرةالإحرام و حمد و سوره و رکوع و سجود و غیره داشتند، و در مادّهٔ عبادت و تکلیف هر دو مشترک و متشابه بودند.

و اما جنبهٔ دیگر که وجههٔ باطنی و نفسی و ملکوتی آنهاست، همان حیثیّت صورت را دارد نسبت به مادّه، که «حقیقةُ الشّیءِ بِصورَتِه لا بِمادَّتِه؛[1] واقعیت اشیاء به حیثیّت صوری آنها برمی‌گردد، نه به‌جهت مادّی آنها.»[2] و همان صورت است که هویّت اشیاء را به‌وجود می‌آورد و انواع از آن متولّد می‌شوند، یکی جماد و دیگری نبات و هم‌چنین حیوانات و انسان و هکذا....

حیثیّت صوری تکالیف و اعمال است که یکی را مقبول و دیگری را مردود می‌سازد، یکی نورانی و دیگری ظلمانی می‌شود. یک نماز می‌شود نمازِ ریایی، و نماز دیگر نماز موحّدین؛ یکی برای فریب و دیگری

---

[1] جهت اطلاع بر این قاعدهٔ فلسفی رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۲ ـ ۳۷؛ معاد شناسی، ج ۶، ص ۸۱ ـ ۱۱۸ و ۱۷۶.

[2] اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۲۴:

«حقیقت تکالیف و جوهرهٔ آن، ربط بین بنده و پروردگار اوست؛ و هرچه این ربط عمیق‌تر و بی‌آلایش‌تر و مجرّدتر و بدون شائبه‌تر در تعلّقات و کثرات و خواست‌های بنده باشد، آن تکلیف و عمل بیشتر و عالی‌تر و راقی‌تر به‌سوی پروردگار صعود خواهد نمود.»

برای تجرد و نورانیّت. و همین‌طور روزه و حجّ و جهاد و هکذا....

یکی جنگ می‌کند برای احقاقِ حق و تثبیت عدل و داد و تحکیم ولایت، دیگری جهاد می‌کند برای کشورگشایی و بسط قدرت و سلطه و توسعهٔ انانیّت و فرعونیّت."[1]

حقیقت و سرّ عبادت، توجه مکلّف به حضرت حق

"حقیقت عبادت و سرّ و جان آن به‌طور أخصّ، و کلّیهٔ تکالیف الهیّه به‌طور أعمّ، در توجه مکلّف به حضرت حق است؛ و هرچه این توجه عمیق‌تر و استوارتر باشد جان و سرّ عبادت قوی‌تر و متقن‌تر و از نقطه‌نظر تأثیر بر نفس و عبور آن از تعلّقات و تقریب عبد به مرحلهٔ عبودیّت و تجرد مؤثّرتر خواهد بود؛ و روایاتی که در این مورد وارد است از حدّ إحصاء خارج می‌باشد.[2] حضور قلب و توجه تام در عبادت شرط اصلی قبولی آن است، گرچه عبادت بدون آن نیز بنا بر حکم فقیه موجب برائت از ذمّه باشد؛ اما باید به این نکته توجه داشت که ذمّه چیست و برائت از آن به چه نحو حاصل می‌شود؟

تفاوت دیدگاه ظاهری و دیدگاه الهی نسبت به قبولی اعمال

از آنجا که در مباحث فقهی ملاک و مناط بر إتیان ظاهر عمل است، و شخص، مکلّف به صرف عمل به داعی تقرّب و إتیان امر و دستور مولا است، بنابراین نفس صدور فعل از مکلّف به هر نیّت و هر مرتبه از مراتب حضور موجب ادای تکلیف و برائت ذمّه خواهد بود.

در این دیدگاه ذمّه عبارت است از تعهّد و مسئولیّت نسبت به فعل به همان نحو که ذکر شد. و برائت از آن نیز به صرف انجام آن عمل ولو به هر نحو از تحقّق معنا و روحانیّت، و یا اصلاً عدم تحقّق این مطلب، حاصل می‌شود. و لذا کسی که نماز برعهدهٔ او است، به صرف تحصیل طهارت و رعایت آداب و افعال ظاهریّه ـ از استقبال و تصحیح در الفاظ و رعایت تلفّظ از مخرج حروف و مکث و سکون به قدر لازم در افعال و بین آنها ـ ادای تکلیف نموده و ذمّهٔ او از وجوب نماز بریّ خواهد شد؛ ولو اینکه از اول تکبیرةالإحرام تا آخر تشهّد تمام حواسّش به‌دنبال معاملات و امور دنیویّه و رتق‌وفتق مشکلات و چک و سفته و داد و ستد بگذرد، و حتی برای یک لحظه نداند که دارد چه‌کار می‌کند و با که صحبت می‌کند و در مقابل چه حقیقتی به عبادت پرداخته است! از نقطه‌نظر فقهی این عبادت کاملاً درست و مُبرِئ ذمّه و بدون هیچ اشکال و ایراد است. اما از دیدگاه پروردگار و کار و برنامهٔ ملائکه مسئله به‌کلّی متفاوت است.

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۲۱. (آیةالله طهرانی)

[2] به‌عنوان نمونه رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۱۶ و ۸۵ و ۲۹۳ ـ ۲۹۷؛ علل الشّرائع، ج ۲، ص ۳۲۸؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۲۶؛ عوالی اللّئالی، ج ۱، ص ۳۲۲؛ وسائل الشّیعة، ج ۱، ص ۶۴ ـ ۷۳ و ج ۵، ص ۴۷۶ ـ ۴۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۵۹ ـ ۲۶۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۹۱ ـ ۱۰۹.

در روایت است:

وقتی مکلّف نماز می‌خواند و ذهن و قلب او در نماز به مسائل دیگری از امور دنیوی و صُوَر برزخیّه مشغول است، ملائکه این نماز را به بالا می‌برند و همین‌که می‌خواهند از عالم صور و مثال عبور دهند ندا می‌رسد که: این بندهٔ ما غیر ما را در نماز شریک ما قرار داد و ذهن او متوجه مسائل دیگری غیر از ما بود، و از آنجا که من شریک خوبی هستم برای شرکا، سهم خود را از این نماز به سایر شرکایم بخشیدم و برای خود چیزی برنداشتم، شما بروید و این نماز را بر سر آن نمازگزار بزنید که این نماز مبارک خود او باشد، و ما این نماز را از او نمی‌پذیریم![1]

در دیدگاه فقه ظاهری مبنا بر انجام ظاهر است و اصلاً توجّهی نسبت به باطن و سرّ و حقیقت عبادت وجود ندارد، و تنها تکلیف را بر مدار نفس إتیان فعل می‌شمرد. در این دیدگاه اگر فردی از زمان بلوغ تا صد سال تمام نمازها و روزه‌ها و حج و سایر عباداتش از روی ریا و سمعه و تظاهر باشد هیچ ایراد و اشکالی ندارد، و در پیشگاه پروردگار مورد بازخواست و سؤال و جواب قرار نخواهد گرفت و بر او ایراد و اعتراض واقع نخواهد شد.

اما در دیدگاه مکتب اهل‌بیت علیهم السّلام تمام این نمازها و روزه‌ها به مقدار یک غاز ارزش معنوی ندارد و در دستگاه ملائکه و حضرت ربوبی به پشیزی نمی‌خرند! عبادتی در این مکتب مورد امضا و پذیرش است که فقط براساس خلوص نیّت و استقامت ضمیر و قلب در هنگام عبادت باشد، و به هر مقدار این مسئله قوی‌تر باشد جان عبادت و مقبولیّت آن نزد پروردگار بیشتر است."[2]

اهتمام علمای ظاهر به صحّت ظاهری عمل و غفلت از باطن

"و از آنجا که تمام وجهه و همّت و ادراک علمای ظاهر و فقهای عادی بر انجام نفس فعل به طریق ظاهری و نمود آن است و به جنبهٔ باطنی و معنوی و ربط آن کمتر توجه و عنایت دارند، لذا تمام تلاش و اهتمام خود را مصروف صحّت نفس عمل و تکلیف از نقطه‌نظر ظاهرِ عمل نموده‌اند، و از مکلّف صرفاً صحّت عمل را براساس مبانی و ملاکاتِ موضوعهٔ خویش خواسته‌اند؛ حال او در نیّتش چه می‌گذرد و چگونه با این عمل و عبادت خود را تطبیق می‌دهد، و از نقطه‌نظر جنبهٔ معنوی و نفس آن، که همان جان و روح و حقیقت عمل است چه احساسی با آن فعل و عبادت دارد، با او کاری ندارند.

تبدیل فریضهٔ حیاتی حج به کابوسی وحشتناک برای مکلّف

آنها از او می‌خواهند که: باید نماز طوافش را به نحوی اداء نماید که تمام حرکات و سکنات و کیفیت تلفّظ حروف از مخرج آنها طابقُ النّعلِ بالنّعل،[3] همچون یک فرد بلیغ ادیب خبیر به اصوات حروف و تجوید

---

[1] مأخوذ از: الکافی، ج ۲، ص ۲۹۴ و ۲۹۵؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۴۶.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۵ ـ ۳۶۷. (آیةالله طهرانی)

[3] لغت‌نامه دهخدا: «مطابق آمد کفش با کفش؛ کاملاً یکسان و برابر؛ به این معنی در جایی استعمال کنند که این چیز با آن چیز

قرآن، از عهده‌اش برآید، و آنگاه نوبت به تهدید و ارعاب و تخویف می‌رسد که اگر چنان نشد چنین خواهد شد؛ زنت بر تو حرام می‌شود، عقدت باطل خواهد شد، دیگر زندگی نخواهی داشت، و چه و چه! و طبیعی است که یک‌هم‌چنین فردی در قبال این تکلیف الهی چه بر سر او خواهد آمد و این فریضهٔ حیاتی به‌جای افاضهٔ روح و حیات و نور بر قلب او به چه کابوس وحشتناکی مبدّل خواهد شد.

حجّی که باید ابتدایش به انقطاع از ماسوی‌الله و تبتّل به‌سوی او شروع شود، و در تمام اطوار و حرکات و افعال جز ذکر حق و یاد حبیب چیز دیگری بر ضمیر او و ذهن او خطور ننماید، و تمام توجه و حواسّش باید به‌سمت عوالم ربوبی و ملکوت این اعمال و افعال متمرکز گردد، برای او تبدیل به جهنّمی سوزان و درّه‌ای هولناک و مخوف خواهد شد که برای هر لحظه‌لحظه‌اش از خدا طلب خلاصی و نجات را می‌کند، و پس از انجام تکالیف با هزار شکّ و تردید و عذاب و محنت، به شکرانهٔ تخلّص از این مصیبت عظمیٰ سر به سجدهٔ شکر می‌گذارد و خود را رها و آسوده از تشویش و اضطراب عجیب احساس می‌کند؛ و این است نتیجهٔ این احتیاطات و وسواس‌ها و تشکیک‌ها!

صحّت عمل از دیدگاه عارف بالله و شریعت حقهٔ واقعیّه

اما صحّت عمل از دیدگاه عارف بالله و شریعت حقّهٔ واقعیّه با توجه تامّ قلب و سرّ انسان به مبدأ هستی و قادر متعال در هنگام إتیان به فعل، در عین رعایت موازین ظاهری به قدر طاقت و توان هر فرد تحقّق می‌پذیرد؛ زیرا اصل در دیدگاه مقدّس شرع انور بر اتّصال قلب بنده است با حضرت ربّ الأرباب، نه بر رعایت جوانب و آداب ظاهری بدون توجه به حقیقت و باطن آن. و بر این لحاظ اگر مجموع رعایت و توجه به حقیقت و باطن عمل و عبادت و ظاهر آن را به صد درجه تقسیم کنیم، از دیدگاه شرع مقدّس نود و پنج قسمت به مسئلهٔ باطنی و روحی آن تعلّق دارد، و تنها پنج درصد و یا کمتر به رعایت جوانب ظاهری و صحّت فعلی ارکان و جوارحی آن تعلّق می‌گیرد. و رعایت احتیاط از دیدگاه عارف طبعاً به جنبهٔ باطنی و حقیقی عبادت برمی‌گردد که آن اصل و میزان در مضمار سنجش و محاسبه است، و آن معیار قبول و یا ردّ عبادات و اعمال است.

حکایتی از توجه افراطی به ظواهر در حج

در این سفر اخیری که خداوند توفیق زیارت بیت‌الله‌الحرام را در سفر حج نصیب این حقیر (آیةالله سید محمدمحسن طهرانی) نمود، روزی یکی از رفقاء و احبّه و اخوان روحانی ما که به شخصی از شاگردان بعضی از منتسبین به معرفت و مشهورین به اخلاق و عرفان و تهذیب نفس برخورد کرده بود، آن شخص توحید خود را در این فریضهٔ مقدّس الهی، رعایت دقیق افعال و دقّت در تحسین تلفّظ ادعیه و اذکار و وسواس در صحّت

مطابق آید.»

تامّ اعمال ظاهری ـ اعمّ از رَمْی و طواف و سعی و صلاة طواف و غیره ـ قرار داده بود، و گفته بود که به خانوادهٔ خود نیز توصیه کنید که حمد و سوره را دقیقاً با مخارج صحیح آن بخوانند و ادعیه و اذکار را دقّت کنند که اشتباه نخوانند و چه و چه.

ایشان تصوّر کرده‌اند که اگر ذکر و یا حمد و سوره آن‌طورکه منظور ایشان است خوانده نشود، ملائکه از روی جهالت و نادانی آن را به اشتباه و خطا به آسمان بالا خواهند برد، و در نتیجه ثواب و اجری نصیب این بندهٔ مسکین نخواهد شد! این افراد از این نکته غافل‌اند که ملائکه را با ما فرق از زمین تا آسمان است. آنها به خلوص نیّت و مقدار توجه عبد نظر می‌افکنند، و ما به کیفیت اداء کلمات و حروف از مخرج خود. آنها به مقام عبودیّت بنده و مقدار خلوص او توجه دارند، و ما به اطوار و حرکات او در موقع عمل."[1]

تمرکز بر ظاهر اعمال حج و غفلت از باطن آن در فقه ظاهری

"حج عبارت است از اعمال و رفتاری که حاجّ در وقت احرام و پس از آن باید با رعایت آنها حج را بجا بیاورد و نیز مُبطِلات و مسائلی دارد که باید آنها را رعایت کند؛ اما اینکه چه نیّتی باید در این حج باشد و انسان باید در این حج چه وجهه‌ای به خود بگیرد و با چه کیفیتی با این اعمال روبه‌رو شود و اینکه فلسفهٔ وضع هر کدام از این اعمال و احکام چگونه است و انسان در هنگام انجام تک‌تک اعمال، چه تفکر و چه اتّجاه قلبی و نفسی را باید داشته باشد؛ این اصلاً هیچ ارتباطی و ربطی به فقه ندارد! شما در وقت سنگ انداختن فقط کافی است نیّت کنید که هفت سنگ به این ستون می‌زنید، قربةً إلَی الله! همین. حالا این سنگ را برای چه می‌زنید و چه کسی گفته بزنید و باید چه نیّتی ماوراء آن بکنید و آیا مطلبی پشت این قضیّه نهفته است یا هیچ مطلبی نهفته نیست، اینها دیگر لازم نیست و هیچ دخالتی در صحّت عمل ندارند. خدا گفته است بزن و ما هم می‌زنیم، تمام شد و رفت! دیگر نیاز نیست که انسان فکر دیگری داشته باشد و به دنبال مطلب دیگری بگردد. اگر خدا می‌گفت ده تا بزن، طبعاً ما هم می‌زدیم! اگر خدا می‌گفت اصلاً به این ستون نزن و به این آجر بزن، طبعاً ما هم به این آجر می‌زدیم! کاری نداریم که چه هدفی پشت این عمل هست یا نیست؟ گفته‌اند این کار را بکن و ما هم می‌کنیم، تمام شد و رفت! و کلاهمان را هم به آسمان می‌اندازیم که ما همهٔ کارها را صحیح انجام دادیم؛ نماز را هم کاملاً موازی و خط‌کشی و دقیق پشت مقام ابراهیم خواندیم، و حروفات را از مخارج خودش ادا کردیم و دیگر جایی برای إن قُلت و قُلت باقی نمی‌ماند. لذا می‌گوید: خدایا، حج را درست انجام دادیم و طلبکار هم هستیم و مطلبی نیست! این یک حج است.

مقایسهٔ حج در این دیدگاه با حجّ ائمه علیهم السّلام

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۹ ـ ۳۹۱. (آیةالله طهرانی)

یک حج هم این است که همین‌که امام مجتبی یا امام سجاد علیهما السّلام می‌خواهند احرام ببندند رنگ از رویشان می‌پرد و رنگشان زرد می‌شود! این مسئله هم دربارهٔ نماز و هم در مورد حجّ این دو امام وجود دارد.[1] از حضرت سؤال می‌کنند که چرا این‌طور شدید و یک‌هم‌چنین حالی پیدا کردید؟ حضرت می‌فرمایند:

> می‌ترسم آن کسی که دارم به او لبّیک می‌گویم، در پاسخ بگوید: **لا لبّیکَ لَکَ و لا سَعدَیک؛** لبیک در کار نیست و با این کارهایی که انجام داده‌ای پاسخ تو داده نمی‌شود![2]

اصلاً یک‌هم‌چین مسائلی در فقه داریم؟ ابداً! فقط دوتا حوله یکی به دوش و یکی به کمر بیندازیم و بعد هم بگوییم: **«لبّیکَ اللّهمّ لبّیک، لبّیکَ لا شریکَ لَکَ لبّیک، إنّ الحمدَ و النّعمةَ لَکَ و المُلکَ لا شریکَ لَک.»**[3] یا اینکه [چند] **لبّیک** هم بعداً اضافه شود.[4] یک بار گفتن تمام است و صحیح است و انسان حرکت می‌کند و بقیّه را هم انجام می‌دهد. این یک حج با این وضع.

حج دیگر هم اینکه آن کسی که می‌خواهد سنگ به ستون بیندازد، بداند که دارد چه عملی انجام می‌دهد و خود را در پیشگاه پروردگار و نظام هستی در چه موقعیتی احساس می‌کند و وضع خود را در قبال مقام عبودیّت و بندگی یادآوری کند که تا چه حد در آن مقام پیشرفت کرده و خود را ذلیل و پست شمرده است و به همان کیفیت دارد دین و اتّجاه قلبی خودش را در این راستا تعیین می‌کند؟"[5]

ملکوت عبادت و جنبهٔ ربطی آن با عالم معنا

"حج یک حرکات مخصوص و اعمال خاصّی به‌اضافهٔ نیّت است که انسان آنها را انجام می‌دهد. در پس این حرکات و ظواهر، ملکوت آن عبادت قرار دارد که عبارت است از جنبهٔ ربطی آن عمل با عالم ملکوت و عِلَل أولیٰ و عالم تجرّدات و مجرّدات و ملائکه و پروردگار.

آن جنبهٔ ملکوتی با آن جنبهٔ ظاهری تفاوت دارد؛ به‌جهت‌اینکه در آن جنبهٔ ملکوتی حالت خلوص نفس و کیفیت ربط و تعلّق نفس به مبدأ أعلیٰ مدّ نظر است و هرچه آن جنبه قوی‌تر باشد حالت عبادت و جنبهٔ باطنی

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ۳۰۰ و ج ۸، ص ۱۶۳؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۲۸۶؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۷۴؛ عدّة الدّاعی، ص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ عوالی اللّئالی، ج ۴، ص ۳۵.

[2] عوالی اللّئالی، ج ۴، ص ۳۵:
«رَوىٰ سُفیانُ بنُ عُیَینَةَ، قال: حَجَّ زَینُ العابدینَ علیه السّلام، فَلَمّا أحرَمَ و اسْتَوَت بِهِ راحِلَتُهُ اصفَرَّ لَونُهُ و وَقَعَت عَلَیهِ الرِّعدَةُ و لَم یَستَطِع أن یُلَبّیَ فَقیلَ: أ لا تُلَبّی؟ فَقالَ: **"أخشیٰ أن یَقُولَ لی لا لبّیکَ و لا سَعدَیک!"** فَلَمّا لَبّیٰ خَرَّ مَغشیًّا عَلَیهِ و سَقَطَ عن راحِلَتِهِ فَلَم یَزَل یَعتَریهِ ذٰلِکَ حَتّیٰ قَضیٰ حَجَّه.»

[3] الکافی، ج ۴، ص ۲۵۰.

[4] الکافی، ج ۴، ص ۳۳۵.

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۸، جلسه ۱۶. (آیةالله طهرانی)

و روح و سرّ عبادت قوی‌تر است، و همان چیزی است که یا مورد پذیرش خداوند متعال است و یا مورد ردّ و عدم پذیرش.“[1]

وظیفهٔ مجتهد در هدایت مکلّف به‌سوی درک حقایق دینی

”از جمله موارد فوق‌العاده مهم در کار مجتهد این است که: در طرح احکام و تکالیف، روح و جان مکلّف را به‌سوی درک حقایق دینی بکشاند، و لذت ارتباط عبودیّت با ربوبیّت را به جان مکلّف بچشاند، و احکام و تکالیف شرعیّه را از صورت ظاهری به‌درآورده، حقیقت ملکوتی و ربطی آنها را برای مکلّف مجسّم نماید؛ تا شیرینی ارتباط با پروردگار را با تمام وجود حسّ کند، و تأثیر قوانین و تکالیف شرعیّه را در نفس و جان خود احساس کند، و عبور از عوالم نفس و توهّمات و تخیّلات را به‌سوی مبدأ أعلیٰ و افق مبین، خود به چشم خویش مشاهده نماید.

از جمله مواردی که می‌توان در این باب نام برد، مسئلهٔ حج و کیفیت إتیان اجزاء و اعمال آن است که با نحوهٔ تبیین آن برای حجّاج، کاملاً در تعارض می‌باشد؛ و حاجی را از مقام اطمینان و امنیّت خاطر و استفاده از لذّات روحانی حج، به ورطهٔ خوف و تشکیک و شبهه و دلهره و اضطراب و تعجیلِ در اتمام ساقط می‌کند. ایجاد شبهات بی‌اساس دربارهٔ طواف و نماز طواف، به‌خصوص طواف نساء و بطلان قرائت، که هیچ مستند و مدرکی در شرع ندارد، دائماً او را در حالت اضطراب و تشویش نگه می‌دارد و از حصول به فیوضات و انوار ملکوتی حج باز می‌دارد.“[2]

آثار و برکات حج در تزکیهٔ نفس و تجلّی انوار الهی

”پُر واضح است که یک‌هم‌چنین فریضه‌ای با این‌همه مؤکّدات چه آثار و برکاتی می‌تواند برای تزکیهٔ نفس و تجلّی انوار الهی بر قلب زائر در امکنهٔ مختلفه و مواقف متفاوته داشته باشد. و هرچه که حاجی حضور قلب و اخلاص نیّت و توجه خود را بیشتر نماید طبعاً نزول مراتب رَوح و انوار و ظهور اسماء و صفات علیای پروردگار در قلب و سرّ او بیشتر خواهد شد، و موجب سکونت خاطر و انشراح صدر و محو تعلّقات و ارتکاز بر محوریّت توحید و اقبال بر لقاء خدا خواهد گردید.

و این نکته از متون احادیث و اخبار و صریح روایات و آثار از ائمهٔ هدیٰ صلوات الله علیهم أجمعین به خوبی مشهود و هویدا است.

وابستگی نزول انوار به حضور قلب، اخلاص نیّت و توجه

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ قم، جلسه ۲. (آیةالله طهرانی)

[2] فقاهت در تشیّع، ص ۱۴۲. (آیةالله طهرانی)

درست مانند نماز که هرچه حضور قلب و توجه به توحید و حقیقت عبودیّت در آن بیشتر، به همان میزان مقبولیّت و تقرّب آن به ساحت قدس اله بیشتر خواهد بود، و تحقّق مسکنت و ذلّت و عبودیّت در قبال حضرت احدیت در وجود مصلّی افزون‌تر خواهد شد. و هرچه انسان بیشتر به ظواهر صلاة و رعایت قواعد عربیّت و تجوید و لحاظ جُودت و تحسین کلمات و عبارات و سَجع و قافیه در ادعیه بپردازد، حظّ و نصیب او از حقیقت صلاة و مقرّبیّت او کمتر خواهد بود. آیا نمازی را که مولا علی علیه السّلام بجای می‌آورد این‌چنین بود؟ آیا تمرکز و توجه او به تلفّظ صحیح مخرج صاد و عین و ظاء بود؟ اگر چنین بود پس این حالات عجیب و غلبهٔ جذبات و بوارق الهی و در نتیجه بروز محو و سستی و عروض حالت اغماء و افتادن به روی زمین و از خود بی‌خود شدن‌ها[1] از کجا می‌آمد؟ و همین‌طور در سایر ائمه علیهم السّلام و اصحاب آنها.[2] و چگونه ممکن است شخصی توجه خود را صرف در تحسین کلمات و عبارات بنماید و درعین‌حال تمرکز تامّ نسبت به معانی عبارات و ادعیه و اذکار نیز داشته باشد! این از محالات است.

بلی، انسان لازم است به قدر امکان در تصحیح کلمات بر وفق قواعد تجوید و عربیّت اهتمام داشته باشد، اما نه‌اینکه این مسئله به‌عنوان اصل لا یتغیّر و لایتبدّل و غیر قابل تشکیک در صحّت و بطلان اصل نماز قرار گیرد، به‌طوری‌که اگر فردی عادی در ادای کلمات نماز اختلافی با رعایت موازین تجوید داشته باشد حکم به بطلان نماز او داده و قضای تمام نمازهایش را بر ذمّهٔ او و ذمّهٔ ولد اکبر پس از مرگ مستقر بدانیم!

أعاذنَا اللهُ تعالیٰ مِنَ الخَطایا و الزَّلّاتِ و الفُتیا بِغَیرِ التّفقُّهِ و المَعرفةِ و سدِّ أبوابِ المَعرفةِ و الخَیراتِ علَی العِبادِ و إیرادِهم فی الشُّبُهاتِ و الهَلَکاتِ و المُوبِقات.

ایراد شبهات و القای ترس در مردم برای نماز طواف نساء

حال بیاییم و ببینیم افرادی که موظّف به بیان مسائل شرعیّهٔ حج و رفع اشکال از افعال و اعمال حجّاج و متعهّد به تصحیح مناسک حج می‌باشند چطور با ایراد شبهات و القای مُخوّفات نسبت به نمازهای حاجی و علی‌الخصوص نماز طواف نساء و حکم به بطلان نماز در صورت عدم رعایت صحیح تلفّظ کلمات چه بر سر آنها و حجّ آنها و نیّت پاک آنها در می‌آورند! و چگونه آنها را در تشویش و اضطراب و دلهره قرار می‌دهند! و چگونه حج را بر آنها فاسد می‌گردانند! و چگونه ترس از عواقب بطلان حج و بقاء در احرام و یا بقاء بر حرمت

---

[1] رجوع شود به الأمالی، شیخ صدوق، ص ۷۸ و ۷۹؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۲، ص ۱۲۴؛ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۷؛ المحجّة البیضاء، ج ۱، ص ۳۹۷ و ۳۹۸.

[2] به‌عنوان نمونه رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ۳۰۰ و ج ۸، ص ۱۶۳؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۳؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۲۸۶؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۳۱۸؛ مشکاة الأنوار، ص ۳۵؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۷۴؛ عدّة الدّاعی، ص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ عوالی اللّئالی، ج ۴، ص ۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۸.

تماس و نکاح را بر وجود آنان مستولی می‌نمایند!

عدم تفاوت نماز طواف نساء با سایر نمازها

مگر نماز طواف نساء با نمازهای سایر اوقات و نماز صبح تفاوت دارد؟! و چرا در مورد سایر نمازها حکم به بطلان و أخذ نائب نمی‌کنید؟ و چگونه از ادلّهٔ جواز و یا وجوب نائب در صورت عدم استطاعت بر اداء و إتیان عملی از اعمال حج، حکم به وجوب استنابه از صلاة طواف نساء را می‌کنید، درحالی‌که تکلیف الهی بر آن فرد إتیان نماز به همان کیفیت موجودهٔ بالفعل و قدرت بر ادای صلاة به‌نحو عادی و متعارف اوست؟![1] و آنگاه شخص حاجی با هزار ترس و دلهره از بطلان نماز و ترتّب عواقب بطلان، یک‌سره خود را در خسران و بدبختی و بیچارگی احساس نموده برای دفع این محظور به هر وسیله‌ای متمسّک می‌گردد، و آن افراد هم که فرصت را غنیمت شمرده با أخذ مبالغ قابل توجه استنابه از نماز را به عهده می‌گیرند، و بازار داد و ستد و معاملات را حتی در عبادات و اعمال، رونق و صفا می‌بخشند!"[2]

حکایتی از برخورد آیةالله طهرانی با سخت‌گیری‌های بی‌مورد در حج

"چند سال پیش ما مکّه بودیم و در منا نشسته بودیم. یک‌دفعه دیدیم پیرمردی آمد و داشت می‌لرزید! گفت: «آقا، به دادم برسید!» خُب، ما هم که همیشه یک چیزمان می‌شود و بی هیچ نیستیم. گفتیم: «چه شده؟ چه بر سرت آمده؟» گفت: «این آقا می‌گوید حمد وسوره‌ات باطل است!» گفتم: «خُب باطل باشد، مشکلی نیست!» گفت: «آقا، می‌گوید زنت بر تو حرام می‌شود!» گفتم: «بنده‌خدا تازه شانس آورده‌ای! اگر من جای تو بودم اصلاً نمازِ باطل می‌خواندم تا زنم بر من حرام بشود! برای چه می‌خواهی درست کنی؟!»

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲:
«نماز طواف نساء مثل نماز صبح می‌ماند، اگر این نماز صبح را خدا قبول کند آن را هم قبول می‌کند؛ اگرنه، آن هم قبول نیست و هیچ تفاوتی ندارد. البته انسان باید نماز طوافش را خودش بخواند و خدا نگفته است که نیابت بده! این نیابت برای کسانی است که اصلاً نمی‌توانند نماز بخوانند و من نمی‌دانم این نیابت را چه‌کسی درآورده و در دهان مردم انداخته و آنها را به مصائبی مبتلا کرده است!
... خدای متعال همین نماز را از ما قبول کرده و ما را به همین مسئله و کیفیت مکلّف کرده است. حاجی خودش طواف کرده و خودش هم باید نماز بخواند! دیگری یعنی چه؟ نیابت یعنی چه؟ منتها بهتر است که رفقا پیش افرادی که تجوید خوبی دارند و بهتر از مسائل اطلاع دارند، حمد و سورهٔ خودشان را حتی‌الإمکان در همین مدت تصحیح کنند تا اینکه کمتر دچار شک و شبهه شوند. البته برای همهٔ نمازها این‌طور است و اختصاص به نماز طواف ندارد، برای نمازهای عادی هم همین‌طور است. به‌هرحال به هر کیفیتی و در هر مرتبه‌ای از صحّت که باشند، نماز طواف اشکالی ندارد و حتی اگر کسی در همان موقع ناراحتی پیدا کرده است، می‌تواند نماز را نشسته بخواند و نیازی به ایستادن ندارد و احتیاط هم در اینجا نیست.»

[2] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۶. (آیةالله طهرانی)

دیدم یک خُرده ایستاد! دید پیش عجب کسی آمده که من می‌گویم باید حمد و سوره‌ام را درست کنم، می‌گوید: «برو بابا، تازه شانس آوردی که نمازت باطل هم هست!» دیگر هیچ. گفتم: «چند سال عمرت هست؟» گفت: «هفتاد و دو.» گفتم: «بابا هفتاد و دو سال زن داشتی، حالا چهار سال نداشته باش، طوری نیست! تازه خیالت راحت است و دیگر دردسر نداری؛ نمی‌گوید کجا رفتی، چه زمانی آمدی، دیر آمدی، زود آمدی! دیگر کار و مشکلی نداری! همین‌طور خواهربرادری این چند سال آخر را با هم زندگی کنید و راحت باشید.»

یک خُرده با او شوخی کردیم و سربه‌سرش گذاشتیم و وقتی از آن حال‌وهوا درآمد، گفتیم: «حالا بنشین ببینم.» نشست. گفتم: «حمد و سوره‌ات را برای من بخوان.» خواند. گفتم: «تو که از من بهتر می‌خوانی!» گفت: «حاج‌آقا ما را دست می‌اندازی؟» گفتم: «روز قیامت شهادت می‌دهم که حمد وسوره‌ات درست است! خوب است؟»

باور نمی‌کرد! چنان دلش را خالی کرده بودند که هرچه به او می‌گفتیم باور نمی‌کرد. گفتم: «من سید هستم، والله، بالله، به جدّم قسم حمد و سوره‌ات درست است! به پیغمبر قسم درست است! ما الآن در منا نشسته‌ایم، به چه کسی قسم بخورم؟!» گفتم: «بلند شو برو بابا! این بازی‌ها چیست؟ بلند شو برو، نمازت درست است!» رفت. آقا چشمتان روز بد نبیند، دیدم سی نفر دارند همین‌طور می‌آیند درِ خیمه! سی نفر با خودش آورده بود. اینها دیگر چه کسانی هستند؟! می‌گفتند:

ـ حاج‌آقا سلام علیکم!

ـ بفرمایید آقا.

چطور شما تا حالا نبودید؟ کجا بودید؟ تا پای حمد و سوره آمد، اینجا پیدایتان شد؟! تا حالا نه سلامی و نه علیکی! در راهرو از کنارتان می‌گذشتیم، سرتان را آن‌طرف می‌کردید! حالاکه دیگر پای پول دادن آمده، پیدایتان شده؟! بله، بعد معلوم شد که حساب است و از صد و پنجاه ریال سعودی گرفته به بالا! مثلاً به آنها می‌گفتند: «آقا، کارتان خیلی خراب است، باید صد و پنجاه یا دویست ریال بدهید!» خلاصه کمِ کمش برحسب وسع صد و پنجاه بود و اینها را آماده کرده بودند برای وظایف خطیر.

اینها آمدند نشستند و گفتند: «حاج‌آقا، این شخص می‌گوید: پیش حاج‌آقا رفته‌ام و حاج‌آقا می‌گوید حمد و سوره‌ات درست است؛ حمد و سورهٔ ما هم همه خراب است!» گفتم: «عجب آقا! پس شما تا حالا در این عمرتان نماز نمی‌خواندید؟! آیا تا حالا همهٔ نمازهایتان باطل بوده؟! بلند شوید بروید نمازهایتان را قضا کنید، چون اگر حمد و سوره باطل است، نمازهایی که تا حالا خوانده‌اید هم باطل است!»

اگر قرار است باطل باشد باید از قبلش باطل باشد و به نماز نساء نمی‌رسد؛ چون اهمّیتش از قبل بیشتر است. منتها قضیهٔ نساء که پیش می‌آید دیگر دست و بال اینها لق می‌شود و ریال‌ها و دلارها را رد می‌کنند!

اینها هم نشستند و قرار شد حمد و سوره‌شان را بخوانند. این خواند گفتم درست است، آن خواند گفتم درست است و همین‌طور...؛ گفتم: «همه درست است، بلند شوید بروید و راحت باشید!» فقط یکی را دیدم که اضطراب دارد و این طرف و آن‌طرف می‌کند، آن هم درست شد. منتها سه نفر بودند که دیدم هرچه می‌گویم اصلاً به این بیچاره‌ها نمی‌چسبد! گفتم: «اسم‌هایتان را بنویسید، نماز شما سه نفر را من می‌خوانم، خوب است؟» اسمشان را نوشتند. البتّه گفتم: «فقط این سه نفر! و اینها هم به‌خاطر اینکه اضطراب دارند. بقیّه همه درست است.»

و به آنها گفتم: «ببینید من دارم به شما می‌گویم: واجب است که خود شما بخوانید، من هم از طرف شما نیابتاً می‌خوانم! بلند شوید بروید.» آقا سی نفر بلند شدند رفتند! هیچ، دیگر شما بدانید که تبعاتش چه شد! بعضی‌ها تا آخر به ما سلام نکردند و سرشان را بر می‌گرداندند! و شروع کردند پشت سرِ ما گفتن و از این بساط‌ها در آوردن؛ که این کیست و چیست و...!

هرچه می‌خواهید بکنید، بکنید! نمی‌خواهید سلام کنید، نکنید! همین است و نمازهای اینها همه درست است.

به آنها گفتم: «خدا از شما همان نمازی را می‌خواهد که صبح می‌خوانید؛ اگر آن نماز شما باطل است این هم باطل است، و اگر آن درست است این نماز طواف هم درست است؛ همین! اضافهٔ بر اینکه نماز صبح همین نماز طواف است، هیچ نداریم؛ نه روایت داریم نه چیز دیگری. نماز صبح همین نماز نساء است و هیچ تفاوتی با هم ندارند؛ ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ آن ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ این هم هست! برخی به‌نحوی ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ می‌گویند انگار از شکمشان صدای عین در می‌آید! بابا یک خُرده بالاتر هم کافی است، بس است دیگر! به همین مقدار کافی است.»[1]

"من در مسجدالحرام بودم و در نماز طواف سورهٔ «هل أتىٰ» را خواندم. یک بنده‌خدایی که صاحب‌رساله هم بود، کنار من بود. یک‌دفعه گفت: «آقا، شما نترسیدی سورهٔ «هل أتىٰ» را خواندی؟» گفتم: «ترس از چه؟» گفت: «ممکن است در بعضی از موارد [صحیح أداء نشود]؛ این را بگذارید در نمازهای دیگر مانند صبح بخوانید. اینجا باید از صحّت صلاتیّهٔ نماز فارغ شوید و فراغت پیدا کنید!» یعنی این شخص اصلاً نمی‌فهمد که نماز طواف با نماز غیر طواف فرق نمی‌کند؛ والله فرق نمی‌کند!

عدم تفاوت حضور قلب در نماز واجب و مستحب

من یک وقت از مرحوم آقا سؤال کردم: «آیا حضور قلب انسان در نماز واجب باید بیشتر باشد؟» گفتند: نماز، نماز است؛ حضور قلب یعنی چه؟ کم و زیاد یعنی چه؟ نماز، نماز است؛ چه نماز واجب

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ وجوب عمرهٔ مفرده و بحث از تکرار آن در یک ماه، جلسه ۱۳۵. (آیةالله طهرانی)

باشد چه نماز مستحب، در هر دو یک تکلیف و یک اتّجاه و یک تمرکز است و باید در آن یک وجهه باشد. منتها در واجب الزام است و در مستحب الزام نیست، فرقش فقط همین است.

مثلاً آیا نماز مستحب را می‌شود بدون وضو یا پشت‌به‌قبله بخوانید؟ نمی‌شود! مگر درصورتی‌که فرصت نباشد و وقت تنگ باشد، آن‌وقت یک تسهیلاتی قائل شده‌اند؛[1] اما در توجه به نماز این مسائل نیست. اینها همه ناشی از کج‌فهمی ما است که به این مسائل نرسیده‌ایم."[2]

تبدیل حج به عبادتی نفرت‌انگیز به‌جای لحظات شیرین زندگی

"حج را به یک عبادت نفرت‌انگیزی برای مردم تبدیل کرده‌اند که جز وحشت، خَشیَت، خوف، ترس، نا امیدی و یأس در این عبادت چیزی وجود ندارد! درحالی‌که عبادتی است که باید بهترین لحظات زندگی و عمر انسان به‌حساب بیاید و خاطرات حلاوتِ این عبادت تا آخر عمر در زیر زبان باشد."[3]

حکایت دلزدگی یکی از اطبّا نسبت به حج به دلیل رفتار روحانی کاروان

"آن‌وقت شما ببینید داریم چه بر سر این حاجی می‌آوریم؛ یک حجّی برایش درست می‌کنیم زهرمار!

دکتر سید حمید سجادی که یکی از دوستان ما است، به من می‌گفت:

فلانی، من خودم را لعنت کردم که دیگر پایم را به مکّه بگذارم! این آخوند کاروان بلایی بر سرم آورد که گفتم به جدّم قسم اگر من دیگر پایم را تا روز قیامت در مکّه بگذارم!

به او گفتم: «ببین، بیا با هم یک عمره برویم، از آن لعنتت که دست بر می‌داری هیچ، بر خودت عهد و نذر هم می‌کنی که هر سال به عمره و حج و مکّه بیایی!» ولی هنوز موفّق نشده‌ایم که به عمره برویم.[4]

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۴، ص ۳۲۸ ـ ۳۳۶ و ج ۵، ص ۴۹۱ و ۴۹۲.

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (احرام از محاذات میقات) جلسه ۱۰۹. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (ادامه بحث استطاعت در حج)، جلسه ۷۱. (آیةالله طهرانی)

[4] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۸، تعلیقه:

«به‌یاد می‌آورم روزی به‌اتفاق مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ به دیدن چشم‌پزشک ایشان جناب صدیق محترم و برادر عزیزم آقای دکتر حاج سید حمید سجادی ـ وفّقه الله لمرضاته ـ به منزلشان رفتیم. در ضمن مکالمات، صحبت از بعضی احتیاط‌های بیجا و تکرار در اعمال که موجب تشویش خاطر و ایجاد شکّ و تردید در صحّت عبادت می‌شود به‌میان آمد. ایشان به‌مناسبت، داستانی بس تأسّف‌انگیز از سفر حجّ واجب خود و کیفیت بیان احکام و مسائل روحانی کاروان نمودند که حقیقتاً تمام افراد مجلس را در تألّم و تأثّر شدید فرو برد.

ایشان گفتند:

به‌واسطهٔ تشکیک آن روحانی در اعمال حج ما مجبور بودیم هر عملی را چند بار تکرار نماییم تا یقین به صحّت آن پیدا نماییم. من‌جمله من هفده بار نماز طواف نساء خواندم و آن‌چنان دلهره و اضطراب مرا فراگرفت که اصلاً نفهمیدم چه حجی بجای آوردم و از کجا شروع کردم و به کجا ختم نمودم! و به‌حدّی این کیفیت عمل روحانی مذکور اثر سوئی در من گذاشت که به‌کلّی از حج بیزار و بریّ گشتم و با خود عهد کردم تا زنده هستم دیگر به مکّه برنگردم. و در آخر به آن روحانی گفتم: در روز قیامت تو را پیش جدم رسول خدا می‌برم و به او می‌گویم: اگر حج این است که این روحانی به ما آموخت من از دین تو برمی‌گردم، و اگر آن است که خلافش را به ما آموخت دادِ من را از این فردی که ما را به‌کلّی از حج بیزار نمود بگیر!

خُب آقاجان این چه حجّی است؟! این چه حجّی است که ما باید با مردم این‌طور باشیم؟! یعنی واقعاً پیغمبر از توی آخوند کاروان این توقّع را دارد که حج را برای او این‌طور کنی و این‌طور به‌وجود بیاوری؟! آن امام صادقی که می‌فرماید: «اگر نان و زیتون هم به بچه‌هایت بدهی باید آنها را به مکّه بیاوری!»[1] آن امام صادق این حج و این عمره را خواسته است که تو خودت را لعنت کنی برای‌اینکه دیگر پایت را در مکّه بگذاری؟ کدام حج را خواسته است؟!

خصوصیّات حجّ حقیقی و مورد نظر زمامداران دین

چرا اینها را نباید به مردم بگوییم؟ چرا اینها را نباید یاد بدهیم؟ چرا باید این‌قسم اقتصادانه با این مسائل برخورد کنیم؟! آیا آن حجّی که حضرت ابراهیم ندا داد ـ ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ﴾[2] ـ این حج است که از هرچه خدا و پیغمبر و خازن و رضوان است بیزاری و تبرّی بجویند؟! یا اینکه با آن عشق و علاقه و سوزِ دل و التهاب درون و هروله‌کنان، ﴿وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾[3] به‌سمت این مکّه و حج و اعمال و... حرکت کنند! کدام حج مورد نظر امام صادق ما بوده است؟ این حجّی که پدر حاجی را در ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ گفتن در بیاری و بعد هم بگویی زنت بر تو حرام و مادر و خواهرت بر تو فلان است؟! یا اینکه

و ایشان حتی در هنگام بیان این داستان آن‌چنان ملتهب و مضطرب گردیده بود که مرحوم والد با دست اشاره کردند که به صحبت ادامه ندهد.

وقتی که از منزل آقای دکتر سجادی بیرون آمدیم مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ رو کردند به من و فرمودند: ببین این روحانی‌ها با دین مردم چه می‌کنند! و چطور آنها را با احتیاط‌های بیجا و بی‌مورد از دین بیزار می‌کنند، و آن حجّی را که باید طعم حلاوت آن و انبساط قلب و انشراح صدری که از آن حاصل می‌شود موجب شوق و رغبت و عشق به مراجعت مجدّد به حرم الهی گردد بر آنها زهرمار می‌نمایند! و همچون دیو و غولی مَهیب موجب تنفّر و انزجار آنها می‌گردانند، به‌طوری‌که دیگر جرئت تکرار این فریضهٔ بزرگ را در خود نمی‌بینند. چنانچه خود ایشان مکرّر می‌گفتند: دیگر من به حج یا عمره نخواهم رفت.

البتّه ناگفته نماند: حقیر پس از مدتی طیّ مباحثاتی پیرامون سهل و آسان بودن شریعت مقدّس اسلام با ایشان به ذکر این نکته پرداختم و برای ایشان مستدلاً ثابت کردم که کردار آن روحانی کاروان صد در صد باطل و برخلاف سنّت و روش زعمای دین بوده است و هیچ‌گاه خدای متعال بدین اعمال و راهنمایی‌ها رضایت ندارد، و اگر با هم به سفری به حج یا عمره مشرّف شویم خواهید دید که این حج چقدر شیرین و دل‌پسند و با طمأنینه و روح‌افزا و دل‌چسب است، به‌طوری‌که هر سال شوق دیدار خانهٔ محبوب و ملاقات با جلوات مخصوصهٔ حج شما را به آن‌سوی بکشاند و نه‌تنها هیچ‌گونه اضطراب و تشویشی عارض شما نگردد، بلکه دائماً در حال بهجت و سرور، تمنّای حضور بیشتر و فیض کامل‌تری را بنمایید؛ گرچه مع‌الأسف هنوز توفیق تشرّف در معیّت صدیق محترم برای حقیر دست نداده است. رَزَقنا الله جمیعًا الوفودَ إلیٰ بَیتِهِ الکریمِ علیٰ ما هَدانا الله و هدانا رسولُه و الأئمّةُ المُنتَجَبین علیهم السّلام، آمین.»

[1] الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶.

[2] سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

[3] سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

یک حجّی برایش درست کنی که بگوید: ای کاش نمیرَم تا دوباره سال دیگر به یک‌هم‌چنین جا و مکان و مشاعر و مواقفی برگردم!

خاطره‌ای از علامه طهرانی و همراه داشتن دیوان حافظ در سفر حج

... خدا مرحوم آقا را رحمت کند، مثل اینکه ایشان شش سفر به حج مشرّف شدند. در یکی از این سفرها وقتی داشتند ساک و چمدانشان را برای حج می‌بستند، من دیدم یک حافظ کنار آن چمدانشان گذاشته‌اند. یک‌دفعه آن را برداشتند و گفتند:

آقا سید محسن، حافظ هم با خودمان برداشتیم؛ می‌رویم آنجا!

آن سفری بود که با یکی از اخوی‌های دیگر ما و ظاهراً به‌اتفاق والده رفته بودند و عده‌ای از دوستان همدانی و طهرانی هم بودند. زمان شاه و در زمستان بود. افرادی که با ایشان بودند می‌گفتند: «این کتاب حافظ در اکثر مواقف، در عرفات، مشعر، منا، مکّه و مدینه دست ایشان بود!» چرا ما نباید اینها را بگوییم؟ چرا مردم نباید بفهمند؟ چرا مردم باید فقط به خودشان مشغول و مواظب باشند که گوشهٔ لباس احرامشان به زمین مالیده نشود و...؟! این مسائل چیست؟!

اینها وظایفی است که مجتهد به‌عهده دارد و اینها همه وظیفهٔ فقیه است؛ اما کدام فقیه؟ آن فقیهی که فقیه باشد! شاگرد امام صادق است که می‌تواند این مطالب و حقایق را روشن کند.“[1]

اشعاری از شبستری و اهمیت توجه به باطن

”شبستری می‌گوید:

برون آی از سرای أمّ هانی *** بخوان مجمل حدیث **«مَن رَآنی»**
چه کردی فهم از **«دین العجائز»** *** که بر خود جهل می‌داری تو جایز
کلیم‌آسا برو حق را طلب کن *** شبی را روز و روزی را به شب کن[2]

خیلی اشعار خوب و عالی است! اشعار شبستری واقعاً خیلی جان می‌دهند. وقتی ما مکّه بودیم، من در تمام مدت این شعرها را می‌خواندم. یکی از رفقا چند تا کتاب برای من آورده بود و به من هم نگفته بود! گفت دیدم اینها به‌درد تو می‌خورد! یکی همین گلشن راز بود.

در عرفات شعر شبستری می‌خواندیم. بالأخره یکی اهل دعا است، یکی اهل شعر است، یکی اهل گریه

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (وجوب عمرهٔ مفرده و بحث از تکرار آن در یک ماه) جلسه ۱۳۵. (آیةالله طهرانی)

[2] گزیده‌ابیاتی از گلشن راز، ص ۲۷ و ۲۸:
برون آی از سرای أمّ هانی *** بگو مطلق حدیث «مَن رَآنی»
چه کردی فهم ازین «دین العجائز» *** که بر خود جهل می‌داری تو جایز
خلیل‌آسا برو حق را طلب کن *** شبی را روز و روزی را به شب کن

است، یکی اهل خنده است. یعنی هر کسی یک قِسمی است و یک حالی دارد و هر کدام در مظهریّت خودشان مَظهر هستند؛ نه این می‌تواند به آن اعتراض بکند و نه آن می‌تواند به این اعتراض بکند."[1]

حکایت آقا شیخ محمد بهاری در عرفات و شنیدن صدای آواز یک جوان

"مرحوم آقا شیخ محمد بهاری در عرفات بود. نزدیک ظهرِ عرفات می‌بیند یک صدای آواز خیلی عجیبی می‌آید و اصلاً به‌سمت آن صدا به بیرون کشیده می‌شود؛ از خیمه‌اش در آمده و به‌سمت آن صدا حرکت می‌کند. وقتی که به آنجا می‌رسد، می‌بیند دمِ جبل‌الرّحمه یک جوانی نشسته و از همین شعرهای حافظ می‌خواند. به نزدیک این صدا که رسید، دید دارد این را می‌گوید:

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را *** که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را[2]

وقتی که نزدیک شد، دید دیگر نمی‌خواند! رفت دید که صفا کرده و فوت کرده است.

توصیهٔ یکی از آقایان معروف در کنار مستجار به تلفظ صحیح عبارات

[درست در مقابل این دیدگاه و عملکرد نسبت به مناسک حج] یکی از آقایان معروف طهران دمِ مستجار نشسته بود. یکی از رفقا که او را می‌شناخت، از او می‌پرسد: «چه‌کار کنیم که حجّمان بهتر و بیشتر مقبول بشود؟» می‌گوید:

سعی کنید عباراتی که در حج آمده را صحیح أداء کرده و صحیح تلفّظ کنید! مثلاً ضاء «إلَهی رضًی» را قشنگ بگویید!

جدّی می‌گویم و شوخی نمی‌کنم! از افراد خیلی معروف است و معلّم اخلاق هم هست. آن یکی چه می‌گوید، این یکی چه می‌گوید! می‌گوید:

مواظب باشید به شما تنه نزنند؛ اگر تنه زدند، همان‌جا را دقیق علامت بزنید و از باب مقدّمهٔ علمیّه احتیاطاً یک وجب هم این‌طرف‌تر باشد تا درست أداء بشود، آن‌وقت به عقب برگردید و دوباره طواف کنید. لذا مواظب باشید کسی به شما تنه نزند و شما را هُل ندهد؛ اگر هل دادند و سر یا کتفتان برگشت، کار شما تمام است و دیگر هیچ!

این چه طوافی شد؟!

حکایت باطل کردن طواف شخصی به‌دلیل برگشتن کتف او در طواف

ما داشتیم نماز طواف می‌خواندیم و هنوز نوبت طواف نساء نشده بود. یک حاجی آمد و گفت: «حاج‌آقا شما ایرانی هستید؟» گفتم: بله! این‌طور می‌گویند. گفت: «حاج‌آقا خیلی شوخ هستید!» گفتم: شوخی مربوط به همین‌جا است؛ پس مربوط به کجاست؟ خوش هستیم! اگر اینجا شوخی نکنیم، کجا شوخی کنیم؟! هرجا می‌رویم اَبرویمان هفت است، لاأقلّ اینجا یک خُرده باز باشد.

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، منظومه، جلسه ۳۶. (آیةالله طهرانی)

[2] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴.

بعد گفت: «آقا، شلوغ بود و به من تنه زدند؛ حالا آقای آخوند کاروان می‌گوید طواف باطل است و باید دوباره طواف انجام بدهی!» گفتم: حالا مگر چه شده؟ گفت: «کِتفَم برگشته است!» گفتم: خُب برگردد! اگر دو دور هم مثل فرفره بچرخی مسئله‌ای نیست؛ برو نمازت را بخوان! یک خُرده کتفت به آن‌طرف رفته و هیچ مشکلی ندارد. گفت: «جدّاً؟! بروم به آخوند کاروان بگویم؟» گفتم: برو آخوندت را صدا کن بیاید اینجا! این حرف‌ها چیست می‌زنید؟! دیگر رفت و نیامد. می‌گویند: «باطل است و باید دوباره برگردی و هفت دور دیگر طواف کنی، یا الله!» اینکه طواف نشد، این ضجر است!"[1]

مسئلهٔ طواف و جهت صحیح آن

"مورد دیگری را که می‌توان در اعمال حج بر شمرد مسئلهٔ طواف به دور خانهٔ خداست. چنانچه اخبار و روایات دلالت دارند، باید حاجی طواف به دور خانهٔ خدا را از سمت چپ شروع نماید؛ یعنی ابتدای حرکت او باید از حجرالأسود به‌سمت باب کعبه و بعد حِجر اسماعیل و همین‌طور ادامه دهد تا دوباره به حَجرالأسود برسد؛ یعنی باید در موقع طواف، کعبه در سمت چپ او واقع گردد و به این نحو ادامه دهد تا هفت شَوط او تمام گردد. و در این بین از ادعیه و اذکار در روایات بسیار وارد شده است، و حاجی در هنگام طواف باید به این ادعیه مشغول باشد.[2]

دعای امام رضا علیه السّلام در هنگام طواف

در روایت است که امام رضا علیه السّلام در هنگام طواف دست‌ها را به‌طرف آسمان بلند می‌کرد و می‌فرمود:

یا الله! یا وَلِیَّ العافیَةِ و خالِقَ العافیَةِ و رازِقَ العافیَةِ و المُنعِمُ بِالعافیَةِ و المَنّانُ بِالعافیَةِ و المُتَفَضِّلُ بِالعافیَةِ عَلَیَّ و علیٰ جَمیعِ خَلقِکَ! یا رَحمٰنَ الدّنیا و الآخِرَةِ و رَحیمَهُما! صَلِّ علیٰ محمدٍ و آلِ محمدٍ، و ارزُقنا العافیَةَ، و دَوامَ العافیَةِ و تَمامَ العافیَةِ و شُکرَ العافیَةِ فی الدّنیا و الآخِرَةِ؛ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ.[3]

مرحوم شیخ صدوق در عیون الأخبار روایت می‌کند از سعد بن سعد از امام ابوالحسن علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام؛ سعد می‌گوید:

با امام رضا علیه السّلام مشغول طواف بودم تا جایی که به مقابل رکن یمانی رسیدیم؛[4] حضرت

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (وجوب عمرهٔ مفرده و بحث از تکرار آن در یک ماه) جلسه ۱۳۵. (آیةالله طهرانی)

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۱ ـ ۳۳۷ و ۳۴۴ ـ ۳۵۱ و ۳۵۳ ـ ۳۵۵.

[3] وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۵، به نقل از عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۶.

[4] رُکن یَمانی: رکن یمانی یا رکن جنوبی، یکی از زوایای کعبه است که به سمت جنوب و کشور یمن قرار دارد. این رکن پس از رکن حجرالأسود، برترین رکن کعبه شمرده شده و در روایات از آن، به عنوان دری از درهای بهشت یاد شده است.[1]
پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم و اهل‌بیت علیهم السّلام، هنگامی که به رکن یمانی می‌رسیدند اعمالی انجام می‌دادند و

ایستاد و دستش را به‌طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «ای پروردگار! ای کسی که عافیت به‌دست توست، و به‌وجود آورندهٔ عافیت هستی، و عطا کنندهٔ عافیت می‌باشی، و نعمت عافیت را به بندگانت ارزانی می‌داری، و بر بندگانت منّت می‌گذاری به‌واسطهٔ عافیت بر آنها؛ و ای کسی که به لطف خود عافیت را بر من و بر جمیع مخلوقاتت کرامت می‌بخشی! ای پروردگار رحمان در دنیا و آخرت و رحیم در دنیا و آخرت (انعام عامّ و خاصّ در هر دو نشئه)! بر محمد و آل‌محمد درود بفرست و نصیب ما عافیت بفرما، و آن را دوام بخش، و تمام و منتهای عافیت را بر ما ارزانی بدار، و شکر بر عافیت را در دنیا و آخرت روزی ما بگردان؛ ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان.»

دعای مستحب بین رکن یمانی و حجرالأسود

و کذلک مرحوم کلینی با سند متّصل خود از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

يُستَحَبُّ أن تَقولَ بَينَ الرُّكنِ و الحَجَرِ: اللّهمّ آتِنا فى الدّنيا حَسَنَةً و فى الآخِرَةِ حَسَنَةً و قِنا عَذابَ النّارِ!

و قال: **إنّ مَلَكًا مُوَكَّلًا يقولُ: آمين!**[1]

«مستحب است که حاجی در هنگام طواف بین رکن یمانی و حجرالأسود بگوید: خدایا در دنیا به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی عطا فرما، و ما را از عذاب آتش حفظ فرما! بعد حضرت فرمودند: ملکی از ملائکهٔ پروردگار می‌گوید: امین!»

و روایات عدیدهٔ دیگری نیز حاکی است که شخص طائف مستحب است زبان او به ذکر اذکار خصوصاً صلوات بر محمد و آل‌محمد و ادعیهٔ مأثوره مترنّم باشد و توجه او به معانی اذکار و ادعیه متمرکز گردد.[2]

حال چطور ممکن است شخصی هم دقیقاً متوجه سمت کعبه باشد و هم به اذکار و توجه به ادعیه مشغول گردد؟!

به‌عبارت‌دیگر: آیا می‌شود انسان دقّت در سمت‌گیری کعبه و مُحاذات دقیق شانهٔ چپ با کعبه خصوصاً هنگام عبور از زاویهٔ بیت‌الله را با توجه تامّ به اذکار و خلوص نیّت و اشتغال به یاد محبوب جمع نماید؟

دربارهٔ آن آدابی را سفارش نموده‌اند، که عبارت‌اند از: استلام (لمس کردن)،[2] بوسیدن،[3] التزام (در آغوش گرفتن)،[4] ذکر صلوات،[5] دعا و مناجات،[6] توبه و طلب آمرزش از درگاه الهی در نزد آن.[7] (محقق)

۱) الکافی، ج ۴، ص ۴۰۹.

۲) تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۶.

۳) تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۶.

۴) الکافی، ج ۴، ص ۴۰۸.

۵) الکافی، ج ۴، ص ۴۰۹.

۶) تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۵؛ الکافی، ج ۴، ص ۴۰۸.

۷) الکافی، ج ۴، ص ۴۰۹.

[1] الکافی، ج ۴، ص ۴۰۸.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۳ ـ ۳۳۷.

تفسیر نادرست از مُحاذات شانهٔ چپ با کعبه

بدیهی است پرداختن به ظاهر طواف و تفسیر نادرست از محاذات مِنکَب أیسر با کعبهٔ مکرّمه موجب تعطیل بالکلّیهٔ جمیع حیثیات و شئون حاجی در هنگام اشتغال به این فریضهٔ مهمّ خواهد شد، و یک‌سره او را در اشتغال به محاسبه و دقّت در زاویه‌های بیت‌الله، و بالمآل عدم فهم و ادراک از حقیقت طواف و تعطیل قوا و حضور در محضر حضرت ربوبی وا می‌دارد؛ و طوافی را که باید کاملاً با حضور قلب و توجه سرّ به مبدأ أعلیٰ و انغمار در بحار انوار شهود و حضور حضرت حق باشد، به یک عمل خشک و جامد و توخالی و ظاهری بی‌محتوا مبدّل خواهد نمود. آیا مقصود و منظور ائمهٔ دین ما از طواف این طواف است یا طواف دیگری؟! قضاوت با خوانندگان و متأمّلین و متدبّرین خواهد بود.

حال باید توجه نمود که چطور با عدم فهم صحیح مسئلهٔ طواف و تفسیر ناصواب آن برای مردم بی‌اطّلاع از رمز و رموز حقایق اعمال و توجیه نادرست بعضی از روحانیون کاروان‌ها، مردم عوام به‌جای پرداختن به حجّ صحیح و واقعی و توجه به آنچه که رسول خدا و ائمهٔ معصومین علیهم السّلام بیان فرموده‌اند، که همانا رشد و رُقاء و استفاضه از جلوات خاصّهٔ این عملِ بسیار مؤکّد است، آنها خود را به ظاهری آراسته و به دور از تلقّی معانی و روحانیّت مشغول می‌دارند و موجب سدّ ابواب خیرات و برکات الهی بر آنان می‌گردند.

در اینجا به خوبی و وضوح روشن گردید که عدم اطلاع صحیح مبلّغ احکام و متصدّی امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر از مبانی شرع مبین و حیازت جوانب و حدود مسائل شرعی چه ضررهای جبران‌ناپذیری از خود به‌جای خواهد گذارد و چه عواقب مصیبت‌باری به‌بار خواهد آورد.“[1]

عدم نیاز به دقت در مُحاذات شانهٔ چپ با بیت در هنگام طواف

”روزی به ایشان (علامه طهرانی) عرض کردم: این مسئله که می‌گویند طائف هنگام طواف به دور کعبه باید چنان مواظبت و مراقبت نماید که هیچ‌گاه شانهٔ چپ او از محاذات بیت خارج نگردد، چگونه است؟ و آیا این فتوا با نفس توجه و عبادت و التجاء به‌سوی پروردگار در هنگام طواف منافات ندارد؟ و انسان را از باطن به ظاهر و از ادراک مغز و حقیقت به مجاز و پوست و از توجه به معنا به کثرت منصرف نمی‌سازد؟ ایشان فرمودند:

دقیقاً همین‌طور است و اصلاً این حکم بدین صورت در احادیث وجود ندارد.

و حقیر پس از مراجعه به روایات متوجه شدم به‌طور کلی طرح این مسئله اشتباه محض می‌باشد و آنچه که از مُفاد روایات به‌دست می‌آید این است که: شخص طواف‌کننده باید از سمت چپ به دور خانهٔ خدا طواف

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۹. (آیةالله طهرانی)

کند نه از سمت راست، به‌نحوی‌که شانهٔ چپ او به‌سمت بیت باشد نه شانهٔ راست او؛[1] و این مسئله چه ربطی به محاذات شانه با بیت و انطباق دقیق او با جِرم بیت‌الله دارد؟!

البتّه طرح این مسئله برای حقیر که سالیان متمادی در چنین مکتبی به برخی از اشارات و دقایق اطلاع حاصل نموده‌ام سهل و عادی می‌نماید، اما برای افراد عادی چه‌بسا دور از ظرفیّت ادراک و سعهٔ علمی و معرفتی آنان باشد؛ و از این باب است که به هیچ عنوان نمی‌توانند دست از ظهور تخیّلی و توهّمی پاره‌ای از ظواهر کلمات بردارند و سعهٔ وجودی و معرفتی خود را قدری به سمت و سوی عروج و صعود به مراتب کشف، به حرکت درآورند و خود و دیگران را در همین موقف تنگ و تاریک و پوست و مجاز و عاری از روح و جان و نشاط و انبساط و تلألؤ انوار عالم قدس بر ضمیر و قلب، محبوس و گرفتار می‌کنند.»[2]

حکایت شخصی مضطرب از باطل شدن طواف به دلیل برگشتن شانه

«حاجی باید با توجه و حضور قلب طواف را انجام بدهد، سعی را انجام بدهد. من نشسته بودم دیدم یک شخصی آمده خیلی مضطرب که: «آقا، چه کنم؟ همه‌چیزم از بین رفت!» گفتم: «چه شده؟» گفت: «آقا، داشتم طواف انجام می‌دادم، یکی آمد شانهٔ مرا یک مقداری به این سمت برگرداند و من حرکت کردم و رفتم. حالا آمده‌ام می‌گویند: اصلاً طوافت باطل است!» گفتم: «برو آقا جان، طوافت از طواف من هم قبول‌تر است! در روز قیامت من ضامن بر این هستم.» گفت: «آقا، می‌گویند: شانه [باید موازی باشد]!» گفتم: «تو دوْر من چهار دوْر چرخ هم بزنی طوافت قبول است و اشکالی ندارد!» این حرف‌ها چیست که در می‌آورند؟

ما به این نحو آن حالت نفسانی و حالت روحی حج را می‌گیریم و به‌جای آن، تشویش و اضطراب و دلهره و کدورت و شک و شبهه و یک اَنبانی از تأثّرات و شکوک را همراه با آن شخص به وطنش می‌فرستیم! این حج شد؟ صد سال آدم یک‌هم‌چنین حجّی نرود بهتر است!»[3]

سهم اندک احکام ظاهری در برابر حقیقت و معنویت حج

«مردم تقصیر ندارند و این‌طور برای آنها بیان شده است. فقط یک‌ملیونم آن مقداری که نسبت به حقیقت و فلسفه و روحانیّت و معنویّت و آثار و برکات حج نصیب انسان می‌شود، مربوط به احکام و عبادات و اعمال و افعالی است که انسان باید انجام بدهد؛ اما متأسّفانه تمام سعی و توان را روی همین اعمال می‌گذارند که این عمل را چطور انجام بدهید، آن عمل را چطور انجام بدهید، سرتان را برنگردانید، موقعی که دارید لبّیک می‌گویید متوجه باشید که لبّیک را قشنگ بگویید، «عین» را خوب بگویید و مخارج را خوب أداء کنید!

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۴ ـ ۳۴۹.

[2] نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۳۸. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۸۸. (آیةالله طهرانی)

نصیحت یکی از معروفین مبنی بر نزدیکی به خدا به میزان دقت در اعمال ظاهری

در سفر گذشته که ما مشرّف شدیم، یکی از افراد که از معروفین هم بود آمده بود. از باب نصیحت به بعضی از دوستان گفته بود:

به آن مقدار که دقیق به اعمال و کردارتان برسید، به همان‌مقدار به خدا نزدیک می‌شوید!

یعنی چه؟ یعنی تمام اعمال و رفتار حج، منوط به دقّت در کیفیت حرکت کردن و نگاه کردن و الفاظ را از دهان خارج کردن است! این‌که حج نیست، این تئاتر و فیلم است!

خاطره‌ای از یک گروه لبنانی در سفر حج و پاسخ و راهنمایی به آنها

ما حدود ده سال پیش با یک گروه لبنانی به حج مشرّف شده بودیم. یک شخصی از لبنان آمده بود و با اینکه مرجع تقلید آنها بود می‌گفت:

اینکه نباید شانه از سمت کعبه تکان بخورد، به‌خاطر این است که خدا می‌گوید همه در یک صف حرکت کنند!

گفتم:

آقا این حرف‌ها را از کجا در آورده‌اید دارید می‌زنید؟! مگر اینجا ارتش و نظام است که همه باید در یک صف قدم‌رو، نه چپ و نه راست حرکت کنند؟! گاهی اوقات پیغمبر سوار شتر می‌شد و با شتر دوْر کعبه می‌گشت![1]

هیچ، آن بنده خدا رفت. بعد آنها گفتند: «سید، تو برای ما بگو!» ما همدیگر شروع به گفتن کردیم. روز سوم که شد، گفتند: «خدا خیرت بدهد، پدرت را بیامرزد، ما را راحت کردی! داشتیم می‌مردیم! شب‌ها از این مسائل خواب پریشان می‌دیدیم!» جدّی می‌گفتند! التفات می‌کنید که بر سر مردم چه می‌آورند؟! وقتی هم که حجّشان تمام شد، آمدند پیش ما و گفتند: «ما این کار را کردیم!» گفتم: برو پیِ کارت! «آن کار را کردیم!» بلند شو برو! و.... فقط به یکی گفتم احتیاطاً این عمل را دوباره انجام بده، فقط همین؛ گفتند: «آقا، خدا خیرت بدهد! خدا عمرت بدهد!» واقعاً عجیب بود! ببینید، ما آمده‌ایم این مسئله و قضیهٔ به این مهمّی را فقط در کیفیت کلمات و تعابیر و توجه به شانه‌ها و پرداختن به حرکات ظاهر و غفلت کردن از همهٔ آنچه خداوند در این قضیّه برای ما تعیین و بیان کرده است، خلاصه کرده‌ایم!"[2]

لزوم احساس حقیقت و باطن اعمال حج توسط حاجی

"وقتی انسان در حج به‌سوی او حرکت می‌کند باید بداند که فقط به یک اعمال ظاهری نمی‌پردازد؛ تمام این اعمال ظاهری از رفتن به عرفات و منا و مشعر، یک باطنی در پس خود دارند و حاجی باید این را بفهمد و

---

[1] الکافی، ج ۴، ص ۴۲۹.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

باید این حالت را احساس کند.[1] در سنگ زدن باید چه حالتی داشته باشد؟ دارد سنگ می‌زند که دیگر شیطان در بازگشت به او مراجعه نکند! وقتی دارد طواف می‌کند، باید بداند که مسیر زندگی و حیات خودش را از این به بعد بر چه اساسی قرار بدهد! این مسئله مهم است. وقتی سعی می‌کند، باید بداند که به‌دنبال حضرت هاجر دارد به‌دنبال آب حیات می‌گردد! و این‌طور نباشد که وقتی که برمی‌گردد فراموش کند. تک‌تک این اعمال و مواقف، برای خودشان حال خاصّ به خودشان را دارند.»[2]

تفاوت معرفت افراد ظاهربین و اهل‌باطن از مسئلهٔ حج

«آنچه شناختی است که وقتی از شخصی که برای انجام فریضهٔ حج به مکّه می‌رود، سؤال می‌کنیم: «حال و وضعیت شما چطور است؟» می‌گوید: «إن‌شاءالله این سختی‌ها دو سه روز دیگر تمام می‌شود و پیش زن و بچه‌مان بر می‌گردیم!» آیا این شناخت و میزان معرفت با آن شناختی که امام حسن علیه السّلام بیست‌وپنج بار که بیشتر آنها هم با پای پیاده بوده است، به حج می‌رود[3] یکی است؟ به نظر می‌رسد این مسئله از قضایایی است که قیاساتُها مَعَها است.[4]

شناختی که انسان از فریضهٔ حج دارد به‌عنوان اسقاط یک تکلیف ظاهری است ولذا کعبه برای او با یک تپهٔ در بیابان تفاوتی ندارد؛ فقط در حج تکلیف است و در گشتن در بیابان دوْر تپه و سنگ‌ها تکلیف نیست؛ فقط به همین مقدار! یا سعی بین صفا و مروه برای او با حرکت در خیابان هیچ فرق ندارد؛ فقط فرقش این است که در آنجا تکلیف دارد و در اینجا تکلیف ندارد؛ همین، هیچ فرقی نمی‌کند! یا رفتن در عرفات و مشعر با حرکت و مسافرت از یک شهر به شهر دیگر و اُتراق کردن در بیابان و چای و پنیر و صبحانه خوردن هیچ تفاوتی نمی‌کند؛ إلا اینکه نسبت به عرفات و مشعر تکلیف است و نسبت به جلوس در بیابان و شب را در بیابان

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳، آیةالله طهرانی:
«رفقا در مکّه باید خیلی متوجه «نفسِ توجه» باشند؛ البته بنده نمی‌گویم که انسان نسبت به اعمال و رفتار بی‌توجه و لا ابالی باشد! بلکه باید اعمال را صحیح و درست انجام داد و طبعاً کسی که می‌خواهد یک‌هم‌چنین سفر با این اهمّیت و ارزش را انجام بدهد، از نظر ظاهر هم رعایت شرایط حرم و بارگاه پروردگار را می‌کند و با هر لباسی نمی‌رود و خود را به هر قیافه و شکلی درنمی‌آورد؛ باید اعمال و رفتار صحیح و درست باشد. منتها باید توجه بیشتر به باطن مسئله و کیفیت و روح این اعمال باشد.»

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[3] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

[4] به قضایای فطری که به صرف تصوّر طرفَین آنها، جزم به صدقشان حاصل کنیم، قَضایا قیاساتُها مَعَها گویند؛ و آن را در موردی گویند که احتیاج به استدلال و آوردن دلیل و برهان نباشد. مثل قضیهٔ «عدد چهار، زوج است» که قضیه‌ای فطری است، زیرا حکم ما به صدق آن مستند به این قیاس است: «چهار به دو امرِ مساوی بخش‌پذیر است، و هر عددی که به دو مساوی بخش‌پذیر باشد زوج است، پس چهار زوج است.» (محقق)

گذراندن و خیمه زدن تکلیف نیست؛ فقط به همین مقدار است و نه بیشتر!

آیا این معرفت، انسان را به خدا می‌رساند؟! همین‌که خدا گفته بیایید چادر بزنید و بمانید و شب هم بروید در آنجا بیتوته کنید و بعد هم فردا بروید در آنجا چند تا سنگ جمع کنید و به یک دیوار بزنید و یک گوسفندی را هم ذبح کنید و حال اگر آنجا هم نتوانستید، بهتر است بگویید زن و بچه‌تان اینجا برایتان ذبح کنند و منظور فقط ذبح کردن است؛ با اینکه ما اصلاً بفهمیم ذبح در منا چیست و چه آثار و خواصّی دارد، یکی است؟ ما از تمام این مسائل همه بیگانه هستیم و صرفاً معرفتمان متمرکز بر رعایت یک تکلیفی است که آن را طبق فهم ناقص خود براساس چند دلیل و روایت استفاده می‌کنیم.

این مسئله با آن حجّی که مرحوم آقای حداد رفتند و بعد اسرارش را برای مرحوم آقا نقل کردند یکی است؟ اینکه سنگ زدن چه هست، وقوف به مشعر چه مرتبه از مراتب انسان است، سیر رجوع به حق در مقام إنّا لله و إنّا إليه راجعون، وقوف در عرفات و مشعر و اسرار آن، سنگ زدن به شیطان، روبه‌قبله و پشت‌به‌قبله بودن، سعی بین صفا و مروه، متابعت از حضرت هاجر که در چه مرتبه‌ای باید این متابعت انجام بگیرد و چرا باید به‌دنبال این بانوی بزرگوار تا روز قیامت، حتی انبیاء و ائمه حرکت کنند، نمازی که پشت سر مقام حضرت ابراهیم است و انسان باید جای پای او را در جلوی خودش قرار بدهد و پشت جای پای حضرت ابراهیم نماز بخواند و این جای پا چه ارزشی دارد و این نماز چه موقعیّتی برای انسان حاصل می‌کند که اگر در سایر جاها بخواند باطل است؛ باید بیاید پشت پای حضرت ابراهیم این کار را بکند،[1] یعنی این نمازی که الآن من می‌خوانم با حضرت ابراهیم در بنای این کعبه شریک هستم! آیا این حج با این خصوصیّات با حجّی که می‌گویند شانه‌ات را با یک زاویهٔ هندسی باید چنان تطبیق بدهی که این طرف و آن‌طرف نشود یکی است؟ این معرفت با آنها یکی است؟!

انسان نمی‌داند بر این مطالب بگرید یا بخندد! بر این میزان از معرفت تأسف بخورد یا اینکه مسئله به حدّی است که اصلاً آن را در گوش خود راه ندهد! این معرفت انسان را به خدا می‌رساند؟! به‌جای رفتن در عرفات و توجه و ابتهال و... جناب روحانی بگوید از نماز ما عکس و فیلم بگیرید و مردم همه در نماز به‌جای اینکه توجه داشته باشند، چشمشان به دوربین فیلم‌برداری باشد و او هم یکی‌یکی در صف بگردد! این می‌شود عرفاتشان و آن هم می‌شود نمازشان و مسائل دیگری که حالا دیگر بماند. ـ مطالبی که می‌گویم چیزهایی است که با چشم خودم دیدم ـ قضیّه این است یا آن حجّی که ما از بزرگان و اولیای خدا دیدیم و آن توجّهی که از آنها دیدیم و آن اسراری که از آنها شنیدیم؟"[2]

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۴۲۲ ـ ۴۲۵.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۷، جلسه ۹. (آیةالله طهرانی)

حکایت انتقاد مرحوم آقای حداد از نگاه ظاهربین یکی از آقایان

"[مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه] فرمودند: یک شب که با رفقا به مسجد الخَیف داخل شدیم، دیدم آقای حاج سید احمد زنجانی[1] با جمیع رفقای طهرانی و ایرانی گرد هم نشسته، و ایشان سخت از وضع طهارت و نجاست حجّاج و مَعابر ناراحت است، و گویا نیز در وقت دخول به مسجد الخَیف ترشّحی از آن آب‌ها به ایشان شده است، و ایشان را چنان متغیّر نموده بود که: خداوندا! بارالها! می‌خواهیم دو رکعت نماز با طهارت در مسجد تو بجای آوریم، ببین مگر این عرب‌ها و این مردم با این وضع و کیفیت می‌گذارند؟!

من به او پرخاش کردم و گفتم:

مریدی از نزد استادش، حضور بزرگی رفت. آن مرد بزرگ به او گفت: ما عَلَّمَکُم أستاذُکُم؟! «استاد شما به شما چه چیزی تعلیم کرده است؟!» مرید گفت: عَلَّمَنا أستاذُنا بِالتزامِ الطّاعاتِ و تَرکِ الذُّنوبِ! «استاد ما به ما التزام به طاعت‌های خدا و ترک نمودن گناهان را تعلیم نموده است!»

آن بزرگ گفت: تِلکَ مَجوسیَّةٌ مَحضَةٌ؛ هَلّا أمَرَکُم بِالتَّبَتُّلِ إلَی الله و التَّوَجُّهِ إلَیهِ بِرَفضِ ما سِواهُ؟! «این کارها صرفاً آداب دین مجوس است (زردشتی‌ها که قائل به دو مبدأ خیر و شرّ، و نور و ظلمت‌اند). چرا شما را امر نکرد تا یکسره به‌سوی خدا بروید، و توجّهتان به وی باشد؛ به فراموش کردن و دور ریختن ماسوای خدا؟!»

انتقاد بزرگان از سخت‌گیری‌های بی‌مورد در دین

آقا جان من! شما چرا دین خدا را عوض می‌کنید؟! چرا شریعت را وارد پیچ‌وخم می‌نمایید؟! چرا مردم را از خدا می‌بُرید و به اعمالشان سوق می‌دهید؟! مگر دین رسول‌الله دین آسان و راحت نیست؟! مگر نفرمود: **بُعِثتُ علیٰ شَریعَةٍ سَمحَةٍ سَهلَةٍ**؛[2] «من بر شریعت بدون گیر و بند، و شریعت قابل إغماض و گذشت، و شریعت آسان مبعوث شده‌ام!»

مگر رسول خدا و ائمه نفرموده‌اند:

هر چیز، به هر شکل و صورت و در هر زمان و مکان طاهر است، مگر آن‌وقت که علم یقینی

---

[1] منظور حضرت آیةالله حاج سید احمد فَهری زنجانی ـ دامت برکاته ـ می‌باشند که از شاگردان اخیر مرحوم قاضی، و از ارادتمندان مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی است. مردی است فاضل و عالم و خوش‌فهم، و در ترویج دین کوشا و ساعی. در مراجعت از نجف مدّتی در باختران در مسجد جامع مشغول تدریس و اقامهٔ جماعت و تبلیغ بود؛ سپس در طهران، و پس از آن در زمان انقلاب اسلامی ایران از طرف رهبر کبیر فقید به شام عازم و در دمشق مشغول اقامهٔ شعائر دینی است. حقیر با ایشان سوابق ارادت و آشنایی و دوستی دارم، و در سفر اخیر حقیر به بیت‌الله‌الحرام در منا شرف ملاقات دست داد، و یک بار هم در مشهد مقدّس در حرم مطهّر توفیق زیارتشان حاصل شد؛ و در هر دو بار حقیر را به «شام» دعوت فرمودند و موانع سفر را خود به‌عهده گرفتند. ولی مع‌الأسف تابه‌حال توفیق تشرّف و اجابت دعوت معظّم له برای بنده دست نداده است. (علامه طهرانی)

[2] النّاصریّات، ص ۴۶:

«رُوِیَ عن النّبیِّ (صلّی الله علَیه و آله و سلّم) أنّه قال: **بُعِثتُ علَی الشّریعَةِ السَّمحَةِ السَّهلَة.**»

هم‌چنین رجوع شود به الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۲۸؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۶۶. با قدری اختلاف در مصادر.

به نجاست آن پیدا کنی![1]

شما مطلب را واژگون نموده‌اید و می‌گویید: همهٔ چیزها نجس است تا ما علم یقینی به طهارت آن پیدا کنیم!

چرا دست از سر مردم بر نمیدارید؟! چرا مردم را با پیغمبرشان و با دین سهل و سَمحه و آسانشان رها نمی‌کنید؟! چرا راه توجه و انقطاع به خدا را می‌بندید؟! چرا بر روی باب مفتوح قفل می‌زنید؟!

لزوم توجه به خدا از میقات تا پایان اعمال و عدم نگاه استقلالی به اعمال

همهٔ مردم حج می‌کنند، باید از میقات که احرام می‌بندند تا وقت تقصیر و قربانی که از احرام بیرون می‌آیند توجّهشان به خدا باشد. غیر از خدا نبینند و نشنوند، و ذهنشان یک‌لحظه از خدا منقطع نگردد. اعمال و رفتار را نباید به نظر استقلالی نظر کرد.[2] تکالیفی است از طواف و نماز و غیرهما که طبعاً انجام داده می‌شود؛ و در تمام این اعمال باید منظور خدا باشد، نه عمل. باید فکر و اندیشه به خدا باشد نه به صحّت و بطلان عمل. این همان مجوسیّت محضه است که خداوند واحد را مختفی نموده و دو خدای عمل خوب و عمل بد را بجای

---

[1] المُقنِع، شیخ صدوق، ص ۱۵: **«کلُّ شَیءٍ طاهرٌ إلّا ما عَلِمتَ** (خ.ل: **حتّیٰ تَعلَمَ) أنّه قَذِرٌ.»**

[2] روح مجرّد، ص ۵۰۱:

«[مرحوم حداد رضوان الله علیه می‌فرمود:] مرحوم قاضی هر وقت به کربلا مشرّف می‌شد و در کلبهٔ حقیر نزول اجلال می‌فرمود، علاوه بر آنکه چنان غرق دریای خروشان معارف بود معذلک گهگاهی از اشعار آبدار برای من می‌خواند. از جمله این اشعار را خواند:...

یا مَن بِمُحَیّاهُ جَلَی الکَونَ و زانَه *** العالَمُ فی الحَیرَةِ لا یُدرِکُ شانَهُ
أخفاکَ ظُهورٌ لَکَ عَنهُم و أبانَه *** ای تیر غمت را دل عشّاق نشانه
عالم به تو مشغول و تو غائب ز میانه *** ...
إیّاکَ تَطَلَّبتُ و ذِکراکَ هَوَیتُ *** مِن کُلِّ حَدیثٍ بِأسانیدَ رَوَیتُ
إن کان إلَی الکَعبَةِ و البَیتِ أتَیتُ *** مقصود منی از کعبه و بتخانه توئی تو
مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه *** ...
إن فی عَرَفاتٍ و مِناها جَسَدی دار *** أو مَشعَرِها ما لِسِواکَ خَلَدی دار
مَن مِثلیَ مَن حَجَّ إلَی الکَعبَةِ و الدّار *** حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار
او خانه همی جوید و من صاحب خانه *** ...
قد کَلَّ لِسانی صِفَةُ الدّارِ بِتَجرید *** فی فَضلِ صِفاتٍ و لقد طالَ بِتَحمید
مِن مُقلَةِ قَلبی فَأَرَی نورَکَ تَوحید *** چون در همه‌جا عکس رخ یار توان دید
دیوانه منم من که روم خانه به خانه *** ...
لا مَطلَبَ إلّا و بِأیدیکَ مُشَیَّد *** لا مُفضِلَ إلّا و بِنُعماکَ مُقَیَّد
لا مُفضِلَ إیّاکَ و لا غَیرَکَ ذو الیَد *** هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید
بلبل به نوا خوانی و قمری به ترانه *** ...
لا مَطلَبَ لی غَیرُکَ لا وَ الَّذی یوجِد *** إن أُتهِمُ أو أُشئِمُ أو أُعرِقُ أُنجِد
لِلفَوزِ إلیٰ وَصلِکَ یا مَن هو مُنجِد *** گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه *** » *** ...

*** از جمله ابیات مخمّسی است در استقبال غزل منسوب به هلالی یا خیالی که شیخ بهاءالدّین عاملی نیز در اشعار مشهورهٔ خود به استقبال آن رفته است.

آن نشانده است.[1]

این مردم بدبخت را شما از میقات تا خروج از احرام از خدا جدا می‌کنید! از وقت احرام در تشویش می‌اندازید که مبادا ترشّحی به بدنم، به احرامم برسد. مبادا شانه‌ام از خانه منحرف شود. مبادا در حال طواف از مَطاف بیرون آیم. مبادا نمازم باطل باشد. مبادا طواف نسائَم باطل آید و تا آخر عمر زن بر خانه‌ام حرام باشد.

هیچ‌یک از اینها در شریعت نیامده است. همین نماز معمولی که خود مردم می‌خوانند درست است. طوافشان درست است. شما آنها را باطل می‌کنید و مُهر بطلان به آنها می‌زنید! و ترشّح همین آب‌های مشکوک را نجس دانسته‌اید! و در این‌صورت، حجّ مردم به‌کلّی ضایع شده است. یعنی حاجی که باید از میقات تا پایان عمل همه‌اش با خدا باشد، و با تقصیر و حَلق از انقطاع به خدا و احرام با خدا بیرون آید؛ از ابتدای احرام از خدا منصرف می‌شود، و این انصراف و تشویش و تزلزل برای او باقی می‌ماند تا آخر عمل؛ وقتی از عمل فارغ شد، اینجا نفَس راحتی می‌کشد و خدا را می‌یابد.

غلط بودن تمام احتیاط‌هایی که مستلزم غفلت از خداست

تمام احتیاط‌هایی که در این موارد انجام داده می‌شود و مستلزم توجه به نفسِ عمل و غفلت از خداست، همه‌اش غلط است.[2]

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۹۳:
«عملی که از روی احتیاط و دو دلی انجام پذیرد فاقد جزم و یقین و استقرار نفس و ثبات قلب است، و چنین عملی از روح و جان و حقیقت عبادت خالی، و نصیبی نخواهد داشت؛ آن عملی موجب تأثیر در نفس و قلب است که از روی یقین و جزم صورت پذیرد، و انسان در هنگام انجام آن، اتّصال خود را با حضرت حق احساس کند، و ربط خود را وجدان کند و خواست و طلب و دعوت خداوند را با وجود خود و حضور خود مشاهده نماید، و این معنا با شکّ و تردید منافات دارد.»

[2] معاد شناسی، ج ۳، ص ۵۳:
«نظر حقیر [علامه طهرانی] در کیفیت عمل، عدم جواز احتیاط است فی‌الجمله کَما ذَهَبَ إلَیهِ المَشهور. و برای این مدّعیٰ ادلّه‌ای موجود است که محلّ آن در فقه باید ذکر شود و عمدهٔ آن دو وجه است:
اول عدم تعارُف این قسم از احتیاطات در زمان معصومین است، خصوصاً إذا لَزِمَ التّکرارُ فی العِبادة.
دوم اینکه عبادت از روی احتیاط مقرون به شکّ و تردید در نیّت است؛ و این حال تردید کم‌کم منجرّ به وسواس می‌گردد و قاطعیّت را از مؤمن می‌گیرد و عبادتی که باید نتیجه‌اش تقرّب باشد نتیجهٔ به‌عکس می‌دهد، و مؤمن را پیوسته دو دل و در وادی احتمال و تردید که محلّ شیطان و ورود خواطر او است نگاه می‌دارد و این همان بُعدی است که صددرصد خلافِ راه یقین و تقرّب است.
و به‌طور کلی دأب و سنّت اسلام بر این است که افراد امّت را در اعمال خود قاطع گرداند و از ریب و شک خارج کند؛ زیرا بالأخره کثرت رَیب و تردید در اعمال به حالت شکّ و تردید در نفوس سرایت نموده و نسبت به صاحبان آن حالت تزلزل و اضطراب پدید می‌آورد، و این حالت از امراض مُهلِکه نفس است و موجب یأس از رحمت خدا خواهد شد؛ زیرا دائماً هر عملی

در شریعت رسول‌الله و در زمان رسول‌الله کجا این‌گونه احتیاط‌کاری‌های عَسِر و حَرِج آمده است؟ اصل اوّلی عدم عُسر و عدم حَرَج و عدم ضَرر است. اصل اوّلی ما در قرآن کریم، ﴿وَتَبَتَّلۡ إِلَيۡهِ تَبۡتِيلٗا﴾[1] است؛ یعنی: «یک‌سره از همه ببُر و به خداوند روی‌آور!»[2]

را که انجام می‌دهد نمی‌داند آیا این مورد تکلیف و مُقرِّب است یا نه؟

و لذا هیچ در دوران امامت ائمهٔ إثنیٰ‌عشر سلام الله علیهم دیده نشده، و دأب اصحاب و فقهاء هم نبوده است که شخصی را که مثلاً در نمازهای خود تردید دارد او را وادار به إعاده یا قضاء بنمایند و مثلاً به شخصی که نمازهای خود را ادا کرده و در صحّت آن شک دارد او را از باب احتیاط ترغیب به قضاء آنها بنمایند؛ بلکه همیشه امر قاطعانه به نوافل نموده‌اند و گفته‌اند که: نوافل جبران کمبود نمازهای فریضه را می‌نماید؛ چنانچه از روایات وارده در این باب به‌خوبی معلوم است که فقط در صورت ترک نماز امر به قضا نموده‌اند، و حتی در صورت ترک نوافل امر به قضا آنها نموده‌اند.»

[1] سوره مزّمّل (۷۳) آیه ۸: ﴿وَٱذۡكُرِ ٱسۡمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلۡ إِلَيۡهِ تَبۡتِيلٗا﴾.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۷:

«مقصود از خلقت انسان وصول به مرحلهٔ فعلیّت و کمال است، و آن همان معرفت ذات پروردگار به نحو انکشاف حقیقت ذات در سرّ و سویدای ضمیر و قلب و تبدّل و تحوّل نفس انسان از رتبهٔ حیوانیّت و بهیمیّت به حیطه و حریم خلافةاللهی می‌باشد که از او به انسان کامل، و یا به عارف واصل و ولیّ کامل حقّ متعال تعبیر می‌شود. و آن مرحله بدون طیّ طریق و عبور از بوادی نفس امّاره و غیره و اخلاص در عمل و فعل و توجه تام به حضرت احدیت امکان ندارد؛ چنانچه در آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾؛[1] أی لیَعرِفُون.[2و3] «من جنّ و انس را فقط به جهت و مقصد عبادت خلق نمودم.»

یعنی از مرتبهٔ عبادت ظاهر به عبادت باطن که تحقّق به مقام عبودیّت تام و صِرف‌العبودیّة است برسند، که در این مرتبه معرفت ذات حق به حقّ‌المعرفة و کمال‌المشاهدة برای عبد حاصل می‌شود.

و لذا در روایت منسوب به رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد شده است: «مقصود از عبادت، معرفت ذات حقّ است.»[4] که آن عبارت است از: رؤیت حق به چشم باطن و قلب. چنانچه مولا علی علیه السّلام می‌فرماید: **«ما کُنتُ أعبُدُ رَبًّا لَم أرَه؛**[5] هیچ‌گاه خدایی را که ندیده‌ام عبادت نکرده‌ام!» و حدیث معروف: **«عَبدی أطِعنی حتّیٰ أجعَلَکَ مِثلی!»**[6] و یا حدیث معروف: **«لا یَزالُ یَتَقَرَّبُ إلَیَّ عَبدی بِالنَّوافِلِ...»**[7] تماماً دالّ بر این نکته می‌باشد.

بناءًعلیٰ‌هذا عبادتی که انسان را به این مقصد و مقصود برساند در راستای این هدف قرار گرفته و مقبول و ممضا و قابل پذیرش از ناحیهٔ پروردگار است، و آنچه انسان را به این رتبه نرساند مردود و مطرود و بدون ارزش و اعتبار خواهد بود؛ و این معنی حاصل نخواهد شد مگر با اتقان در طریق و جزم در عبادت و یقین به مطلوبیّت و انجاز دعوت از ناحیهٔ پروردگار.

کسی که عملی را با شکّ و تردید انجام می‌دهد امکان ندارد قلبش در حین انجام عمل محکم و متقن و متیقّن به تکلیف و راسخ باشد.[8] او نمی‌داند که این عمل که فعلاً به آن اشتغال دارد مورد تکلیف است یا عملی که پس از این انجام می‌دهد، و امر به کدام‌یک از آن دو تعلّق گرفته است! و لذا دائماً در نفس خود هنگام انجام فعل دچار یک نوع وسوسه و تردید و شک می‌باشد؛ درست مثل کسی که قبله را گم کرده و باید به جهات مختلف نماز بگزارد.

البتّه شکّی نیست که در بعضی موارد نفسِ احتیاط مورد تکلیف است؛ چنانچه در اخبار و ادلّه موارد آن مشخّص و روشن شده است. اما اینکه مکلّف نداند که این حکم، نفسِ حکم‌الله واقعی است، و فقط براساس احتیاط مجتهد در فتوا بخواهد آن را انجام

دهد، این مسئله با جزم به تکلیف و تبعاً ارادهٔ بتّیه و اعتقاد راسخ به عبادت که موجب حضور قلب و قوّت نفس در هنگام عمل است منافات دارد؛ و تنها اثری که در نفس مکلّف باقی می‌گذارد این است که اگر این تکلیف مورد انشای پروردگار و ارادهٔ او بوده باشد من آن را انجام داده‌ام و چیزی بر گردنم نخواهد ماند و همین! و این مقدار کفایت نمی‌کند، و نفس را حرکت نمی‌دهد و به اطمینان و سکون و طمأنینه درنمی‌آورد و اثر عبادت را در قلب و ضمیر او ظاهر نمی‌کند. مکلّف عملی را انجام داده است در تردید و شک، و فقط دلش به این خوش است که تکلیف از ذمّهٔ او ساقط شده است و بس، و در پیشگاه پروردگار مُعاقَب نخواهد بود.“[۹]

۱) سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶.

۲) رجوع شود به حقائق التّفسیر، ص ۵۵ و ۱۹۲؛ تفسیر البغوی، ج ۴، ص ۲۸۸؛ تفسیر الثّعالبی، ج ۵، ص ۳۰۷.

۳) کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۲۸:

«عن مَسلَمَةَ بنِ عَطاءٍ عن أبی‌عَبدِاللهِ الإمامِ الصّادِقِ علیه السّلام، قال: **خَرَجَ الحُسَینُ بنُ عَلیٍّ علیه السّلام ذاتَ یَومٍ علی أصحابِه فَقالَ بَعدَ الحَمدِ لِلّهِ جَلَّ و عَزَّ و الصّلاةِ علی محمدٍ رَسولِه صلّی الله علَیه و آله و سلّم: یا أیُّها النّاسُ إنّ اللهَ [وَ اللهِ] ما خَلَقَ العِبادَ إلّا لِیَعرِفُوهُ فَإذا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإذا عَبَدُوهُ استَغنَوا بِعِبادَتِه مِن سِواهُ! فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: بِأبی أنتَ و أُمّی یا ابنَ‌رسولِ‌الله ما مَعرِفَةُ اللهِ؟ قال: مَعرِفَةُ أهلِ کُلِّ زَمانٍ إمامَهُمُ الَّذی یَجِبُ عَلَیهِم طاعَتُهُ**». امام شناسی، ج ۳، ص ۳۱:

«حضرت [صادق علیه السّلام] فرمودند: روزی حضرت سیدالشهدا علیه السّلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبه مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جلّ و عزّ و درود بر محمد رسول خدا فرمودند: ای مردم سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای‌آنکه او را بشناسند، پس در وقتی که او را شناختند او را می‌پرستند و به عبادت او برمی‌خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی‌نیاز می‌شوند با عبادت او از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا. مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمود: معرفت و شناسایی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند.»

۴) حقائق التّفسیر، ص ۵۵:

«قال جعفرٌ [الصّادقُ علیه السّلام]: فی قولِه ﴿وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ﴾: **”[أی] قال [اللهُ عزّ و جلّ]: إلّا لِیَعرِفُونی ثمّ یَعبُدونی علی بساطِ المَعرفةِ لِیَتَبَرَّئُوا مِنَ الرّیاءِ و السُّمعَة.“**»

۵) الکافی، ج ۱، ص ۹۸:

«عن أبی‌الحَسَنِ المَوصِلیِّ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قال: جاءَ حِبرٌ إلی أمیرالمؤمنینَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ فَقالَ: یا أمیرالمؤمنینَ، هَل رَأیتَ رَبَّکَ حینَ عَبَدتَهُ؟ قال: فَقالَ: **”وَیلَکَ! ما کُنتُ أعبُدُ رَبًّا لَم أرَهُ!“** قال: و کیف رَأیتَهُ؟ قال: **”وَیلَکَ! لا تُدرِکُهُ العُیونُ فی مُشاهَدَةِ الأبصارِ و لَکِن رَأتهُ القُلوبُ بِحَقائِقِ الإیمان.“**»

۶) مشارق أنوار الیقین، ص ۱۰۴، با قدری اختلاف. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۶۳:

«ای بندهٔ من! فقط مرا عبادت نما تا اینکه تو را مِثل خود (و یا مَثَل خود) قرار دهم.»

۷) إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۱:

«و قال [رسول الله] صلّی الله علَیه و آله و سلّم: **إنّ اللهَ تَعالی یَقولُ: لا یَزالُ عَبدی یَتَقَرَّبُ إلَیَّ بِالنَّوافِلِ مُخلِصًا لی حتّی أُحِبَّهُ، فَإذا أحبَبتُهُ کُنتُ سَمعَهُ الَّذی یَسمَعُ بِهِ و بَصَرَهُ الَّذی یُبصِرُ بِهِ و یَدَهُ الَّتی یَبطِشُ بِها، إن سَألَنی أعطَیتُهُ و إنِ استَعاذَنی أعَذتُهُ.**»

۸) رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۵۳، تعلیقه؛ رساله سیر و سلوک بحر العلوم، ص ۱۱۸، تعلیقه ۲؛ سرّ الفتوح، ص ۱۰۷.

۹) اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۵ ـ ۳۷۰. (آیةالله طهرانی)

معنای احتیاط در حدیث شریف عنوان بصری

احتیاطی را که مرحوم قاضی ـ قدّس الله سرّه ـ در ضمن حدیث عنوان بصری[1] دستورالعمل همهٔ شاگردهایش قرار داده بود که:

و خُذ بِالاحتیاطِ فی جَمیعِ ما تَجِدُ إلَیهِ سَبیلًا؛[2] «و در هرجایی که به‌سوی احتیاط راه یافتی آن را پیشهٔ خود ساز!»

منظور عملی است که راه انسان را به خدا باز کند، نه آنکه موجب سدّ طریق شود، و راه توجه و ابتهال و حضور قلب را بگیرد. مقصود عملی است که برای مؤمن یقین آورد و وی را در ایمان مستحکم کند، نه آنکه او را متزلزل و مشوّش کند، و بیت‌الله‌الحرام را در نزد او خانهٔ عقوبت مُجَسّم کند، و حجّ این خانه را یک عمل جبری اضطراری از ناحیهٔ أهرمن شیطانی برای عقوبت جلوه دهد. این همان مجوسیّت محضه است.

همهٔ غذاهای مسافران و میهمان‌خانه و آشامیدنی‌های آنها حلال و طاهر است، همهٔ آب‌های مترشّحه از ناودان‌ها و جوی‌ها طاهر است مگر زمان علم به نجاست.[3] بنابراین ای آقای من اینک با این ترشّحی که به تو شده است برخیز و نمازت را بجای آور، و اصلاً تصوّر نجاست و عدم طهارت در خودت منمای که بدون شک از تسویلات شیطان است که می‌خواهد انسان را از فیض عظیم نماز و بیتوته و توجه و دعا در این مسجد شریف محروم دارد."[4]

نقش احتیاط‌های بی‌جا در ایجاد وسواس در افراد

"مسئلهٔ حج یکی از مسائلی است که بسیار در این قضیّه برای افراد وسواس پیدا می‌شود و من خیلی از افراد را دیده‌ام که وسواسشان بعد از حج شروع شده است؛ چون در موقع حج افراد را می‌ترسانند و می‌گویند: ای داد، حَجّت باطل شد! ای داد، زنت بر تو حرام شد و...!

... این اضطراب به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر همین احتیاط است که [شخص می‌خواهد اعمال حج] همان‌طوری‌که واقعاً مورد امضاء است همان‌طور انجام بشود. طبعاً وقتی که این‌طور شد، کم‌کم حالت نفس

---

[1] مرحوم آیة‌الله حاج میر سید علی آقا قاضی ـ قدّس الله سرّه ـ به همهٔ شاگردان خود دستور می‌دادند تا روایت عنوان بصری را بنویسند و در جیب خود نگه دارند و در هفته‌ای یکی دو بار بخوانند. این روایت را مجلسی ـ رضوان الله علیه ـ در بحار الأنوار، ج ۱، از طبع حروفی، از ص ۲۲۴ تا ص ۲۲۶، در باب ۷، کتابُ العِلم، بابُ آدابِ طَلَبِ العِلمِ و أحکامِه، نقل کرده است؛ و الحق روایتی است جامع و برای مریدان و طالبان راه خدا کافی و شافی. (علامه طهرانی)

[2] مشکاة الأنوار، ص ۳۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

[3] الکافی، ج ۳، ص ۱:

«عن حَمّادِ بنِ عُثمانَ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قال: **الماءُ کُلُّهُ طاهِرٌ حتّیٰ یُعلَمَ أنّه قَذِرٌ**.»

[4] روح مجرّد، ص ۱۴۲ ـ ۱۴۶.

نسبت به این مسئله دگرگون می‌شود و حالت وسواس در آن پیدا می‌شود؛ لذا شارع آمده این مسئله را کنار گذاشته است. بنابراین انسان باید عمداً در این موارد خلاف احتیاط انجام بدهد و طبق ظواهر عمل کند و جلو برود! یعنی اگر بخواهد به‌سمت احتیاط برود، خودش وارد شدن در مهلکه است.

بله، در مواردی که انسان احساس می‌کند جنبهٔ تفویت یک مصلحت سلوکیّه است و ممکن است نسبت به آنجا از راه عقب بماند و مورد بازخواست قرار بگیرد، قطعاً عقل در آن موارد حکم به احتیاط می‌کند.[1] و این مسئله در اختیار انسان است و هر شخصی بر طبق مدرکات خودش می‌فهمد که در کجا باید احتیاط کرد و در کجا نباید احتیاط کرد؛ و بایستی مقدار و حدود احتیاط هم مشخص بشود."[2]

خاطره‌ای از اوّلین سفر حج علامه طهرانی و نکات تربیتی آن

"اولین سفری که مرحوم آقا به مکّه و حج مشرّف شدند، به‌اتفاق چند نفر از دوستانشان بودند و تقریباً بیش از دو ماه هم طول کشید. به عراق رفتند و از عراق به حج رفتند.

... در آن سفر چند نفر از دوستانشان هم بودند؛ از جملهٔ آنها یکی مرحوم حاج‌آقا معین شیرازی بود که جدّ ما می‌شود، یکی مرحوم حاج اسماعیل دولابی بود که ظاهراً ایشان چند سال پیش به رحمت خدا رفت و

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۳:
«از آنجا که احکام الهی در مراتب خود از حیث اهمّیت و لزوم و خطیر بودن و سهل بودن و اهتمام و عدم آن دارای مراتب مختلفه می‌باشند، و خود امام علیه السّلام نیز در رعایت این موارد دارای حالات و کردار متفاوت است، همین شیوه و عملکرد در حالات و اطوار عارف الهی به چشم می‌خورد.
مثلاً شارع مقدّس در احکام طهارات و نجاسات و تا حدودی نیز در مأکل و مشرب قائل به تسهیل و سمحه است، و این موضوع به‌خوبی از لسان روایات معلوم می‌شود؛ و احکام ظاهریّه در این باب، و اصول و قواعد طهارت و حِلّ، هم برای افراد عادی و هم برای شخص امام علیه السّلام به یک نسَق و یک وَتیره جعل شده است. نه‌اینکه اجرای قاعدهٔ طهارت برای افراد عادی است و اما امام علیه السّلام در مورد شبهات موضوعیّه و یا حکمیّه در این باب باید به علم باطنی و لدنّی خود رجوع نماید؛ خیر، مطلب این‌چنین نیست، امام نیز همانند سایر افراد موظّف است به حکم ظاهری همان‌طور که خود به شیعیان دستور می‌دهد عمل نماید. چنانچه امام صادق علیه السّلام در مورد ثوب مشکوک به نجاست دربارهٔ خود نیز این‌چنین عمل می‌کردند و حکم به طهارت می‌نمودند. و اینکه بعضی می‌گویند: عمل به مقتضای حکم ظاهری مختصّ به جاهلین به احکام واقعیّه در موضوعات است، سخنی است به دور از تحقیق و تأمّل.
اما در موارد دیگر همچون مسائل مربوط به دماء و نفوس و أعراض، ما با شدّت اهتمام شارع در رعایت احتیاط و توقّف در موارد مشتبهه برخورد می‌کنیم، و از کیفیت تعامل حضرات معصومین علیهم السّلام با این موارد به سرّ و لُبّ مسئله پی می‌بریم؛ و اینکه در چه موردی باید به سهل و روان بودن در آن ملتزم شد، و در چه موردی باید با نهایت دقّت و وسواس در مسئله مواجه شد و زود در موردی حکم به امری نداد.»

[2] سایت مکتب وحی، دروس، اصول، جلسه ۳۴۴. (آیةالله طهرانی)

از شاگردان مرحوم انصاری و از دوستان مرحوم آقا بود، ـ البتّه مرحوم آقا در اواخر دیگر با مرحوم دولابی ارتباطی نداشتند ـ و بعضی از افراد دیگر که الآن در قید حیات هستند. اینها به آن سفر رفتند.

مرحوم حاج‌آقا معین خیلی به مسائل طهارت و نظافت و تطهیر ـ البتّه یک مقداری هم خارج از عادت ـ اهتمام داشت و تا آخر عمر هم همین‌طور بود. طبعاً آن موقع اینها خوش و سرِ کیف و سرِ حال بودند و مثل این دوره‌زمانه نبود که لب‌ولوچه‌های همه آویزان است!

وقتی در مکّه بودند و می‌خواستند به مسجدالحرام بروند و آخرین طواف را انجام بدهند و از آنجا حرکت کنند به مدینه بیایند، ـ چون مدینه‌بعد آمده بودند ـ بعد از ظهر رفته بودند دمِ یک جایی نشسته بودند؛ چون پیاده از جایی آمده بودند و خسته شده بودند، به همین خاطر نشسته بودند یک چایی بخورند و بعد بروند طواف و زیارت آخر را بکنند و در واقع به‌عنوان طواف وداع بود.

آن موقع مسجدالحرام این‌طور و با این کیفیت نبود و خیلی تشکیلات داشت؛ نمی‌دانم رفقا عکس‌هایش را دیده‌اند یا نه. حتی باب بنی‌شیبه[1] هنوز بود.

خلاصه اینها نشسته بودند و آن قهوه‌چی هم می‌خواست چایی بیاورد. حاج‌آقا معین رو می‌کند به بقیّه ـ مرحوم آقا و حاج اسماعیل و افراد دیگر ـ و می‌گوید:

به یک حمّام حسابی رفتیم و لباس‌های تمیز پوشیدیم و غسل هم کردیم که دیگر یک طواف دل‌چسب، از آن طواف‌هایی که مو لای درز آن نمی‌رود انجام بدهیم! هم از نظر خودمان ـ که مفصّل غسل کرده‌ایم ـ و هم از نظر لباس دیگر هیچ شکّ و شبهه‌ای در قضیّه نمی‌رود.

و این توضیح از بنده است: هم از نظر اندام مبارک و بدن شریف هیچ مسئله‌ای نیست ـ چون کاملاً تمام جاها و حتی لای ناخن‌ها و بیخ گوش‌ها و هرجا که احتمال می‌رفت آب به آنجا نرسد را شستیم و یک غسل

---

[1] باب بنی‌شیبه: در ضلع شرقی مسجدالحرام، نخستین در از سمت شمال بود که با سه لنگه در برابر باب کعبه و مقام ابراهیم و شمال چاه زمزم قرار داشت. این باب در برابر خانه‌های بنی‌شیبه قرار داشت و فرزندان شیبة بن عثمان، پرده‌داران کعبه، از آن استفاده می‌کردند.

در ماجرای نصب حجرالاسود، وقتی میان قبیله‌ها اختلاف افتاد و تصمیم گرفتند تا قضاوت برعهدهٔ نخستین کسی باشد که از باب بنی‌شیبه وارد می‌شود، پیامبر خدا حضرت محمد صلّی الله علیه و آله از این باب وارد شدند و به حلّ اختلاف پرداختند

در فتح مکّه در سال هشتم هجری، امیرالمؤمنین علیه السّلام بت هبل را به فرمان رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم شکست و آن را در درگاه باب بنی‌شیبه دفن کرد. لذا دخول به مسجدالحرام از باب بنی‌شیبه مستحب است، زیرا با ورود از این در، بت یاد شده لگدمال می‌شود*

امروزه باب بنی‌شیبه به‌واسطهٔ توسعهٔ مسجدالحرام درون آن قرار گرفته است و هم‌اکنون تقریباً مُحاذی باب‌السّلام قرار دارد. بنابراین با دخول از باب‌السّلام و پیشروی به موازات آن به‌سمت مسجد، دخول از باب بنی‌شیبه محقق می‌شود. (محقق)

* رجوع شود به التّاریخ القویم لمکّة و بیت الله الکریم، ج ۳، ص ۳۷۲ و ج ۴، ص ۳۸۹ و ۳۹۰؛ البدایة و النّهایة، ج ۵، ص ۱۵۲.

** رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۳۸.

حسابی هم کردیم ـ و بعد هم لباس نظیفی پوشیدیم که نگاه پرنده هم به این لباس نیفتاده است!

خلاصه شروع کرد به توضیح دادن و سرِ کیف بود. خدا مرحوم جدّمان را بیامرزد. وقتی که گفت و گفت، مرحوم آقا یک لیوانی که آنجا روی میز بود را از آن پارچی که قهوه‌چی آورده بود، پر از آب کرد و رو کرد به حاج اسماعیل و گفت: «حاجی، بریزم روی این حاج‌آقا معین؟!» حاج اسماعیل هم گفت: «بریز آقا سید محمدحسین!» آقا هم آب را روی سر ایشان ریختند و از عبا تا تمام لباس‌های ایشان را خیس کردند! ـ چون ایشان روی صندلی نشسته بودند ـ و یک بساط و لباس طاهری برای ایشان درست کردند که دیگر توبه کند یک‌هم‌چنین غسلی کند! یک‌دفعه حاج آقا معین دستشان را بلند کردند و گفتند: «ای وای، همه‌چیز ما بر باد رفت!» طبعاً اینها همه روی حساب بود؛ هم شوخی بود و سرِ کیف بودند و هم اینکه بابا اینها چه بساطی است؟!

توجه بیش از حد به طهارت لباس به‌جای توجه به خدا در طواف

ما وظیفه داریم غسل کنیم و لباس بپوشیم و بیاییم؛ اما این‌طور رعایت و تحفظ بر ظاهر، انسان را از آن باطن می‌گیرد. شما در تمام این طوافی که الآن داری انجام می‌دهی، دلت به چه خوش است؟ به این خوش است که: «الآن لباسم طاهر است!» تمام شد! گیر همین است. آیا این‌طور نیست؟ نمازی که داری می‌خوانی، می‌گویی: «این نمازم با نمازهای دیگر فرق می‌کند و این نمازم این‌طور است!» تمام شد! خدا می‌گوید: تو در تمام این حرف‌هایت به چه توجه داشتی؟ به لباس و طهارتی که کسب کردی؛ درحالی‌که تو باید فقط در این طواف به من فکر کنی و همه‌چیز را کنار بگذاری و اصلاً در این طواف نباید لباس و غسلی که کردی و این مسائل را ببینی!

البتّه بله، انسان یک مطالبی را ابتدائاً انجام می‌دهد؛ اگر جایی نجس بود و طاهر می‌کند و طهارتش را کسب می‌کند، و یا لباس طاهر می‌پوشد. اما نه‌اینکه بخواهد فکرش را بگذارد و بعد هم بیاید تعریف کند! اینکه آمده تعریف کرده، معلوم است این قضایا در دلش جا باز کرده بوده است؛ وإلاّ تعریف نمی‌کرد. پس معلوم است غیر از توجه به پروردگار یک سهمی هم برای لباس کنار گذاشته و حصّهٔ این لباس را در اینجا مورد نظر قرار داده بوده است. رفقا، اینها خیلی نکته دارد و انسان باید به این مسائل توجه کند.

خلاصه، مرحوم آقا می‌گفتند: «ما این آب را روی ایشان ریختیم و دیگر درست شد!» چون بنده‌خدا مجبور شد و دیگر نمی‌توانست برود عوض کند. حاج‌آقا معین گفت: «صد رحمت به همان لباس همیشگیِ ما، ای کاش نمی‌ریختی! چون این لباس به صندلی و همهٔ این چیزهایی که خیس شده خورده است!»

نقش اولیاء خدا در هموار کردن مسیر حرکت انسان به سوی خدا

اینها همه حرکاتِ عبور دادن است؛ حرکاتی است که ولیّ خدا یا رفیقی که مؤیّد به ولیّ خداست می‌آید

و انسان را عبور می‌دهد. حرکات عبوردهندهٔ سلوکی اینهاست که یک‌دفعه انسان را بر می‌دارد و به یک جای دیگر می‌اندازد؛ که اگر خود انسان بخواهد عبور کند، خیلی کار و زحمت دارد. اما این شخص می‌آید دست انسان را می‌گیرد و راحت پرت می‌کند و انسان یک‌دفعه می‌گوید: «چه شد؟! ما کجا هستیم؟!» نگاه کن ببین چه درّه‌هایی پشت سر گذاشتی و چه وادی‌ها و عقبه‌هایی را طی کردی! یک‌دفعه دستت را گرفت و با یک جهش به آنجا پرت کرد و گفتی: «عجب، اصلاً راحت شدیم و از این‌همه دَنگ‌وفنگ بیرون آمدیم!» اینها آن عنایات خاصّه است! آن عنایات و لطف‌ها همین است."[1]

"اولیاء آمده‌اند راه را باز کنند، مسیر را باز کنند، راه انسان را به خدا نزدیک کنند. من یک وقت در یک جایی بودم، شخصی از آقایان که از منتسبین به بعضی از افراد است و آن شخص هم الآن حیات دارد و فردی است که خیلی مُعَنوَن و موجّه و معروف و مشهور و در این زمینه‌ها است، او می‌گفت: ما با ایشان به حج یا به عمره رفتیم. از جدّه رفتیم برای جُحفه و در جحفه مُحرِم شدیم. حالا یک شخص پیرمرد که در آن وقتی که این قضیّه را نقل می‌کرد، هفتاد و پنج، هشتاد سال از سنّ ایشان گذشته بود. یک شخصی که صاحب رساله و صاحب تقلید و امثال‌ذلک است. می‌گفت: «همین‌که ما إحرام را بستیم، یک‌مرتبه دیدم رنگ این آقا عوض شد و بدنش شروع به لرزیدن کرد و همین‌طور ناراحت است!» گفتم: «آقا، چه شده؟ چرا این‌طور شدی؟» گفت: «من الآن دارم این فکر را می‌کنم: حالاکه إحرام را بستم، چطوری از این إحرام درمی‌آیم؟!»

می‌فهمید یعنی چه؟ یعنی یک وقت چه جوری می‌شود حالا این إحرام را بستیم! گفتم: «به آن پیرمرد می‌گفتی: درنیامدی که نیامدی؛ مگر می‌خواهی ازدواج کنی که حالا از این إحرام چطوری می‌خواهی دربیایی؟! فرض کن تا آخر عمرت در إحرامی! حالا چطور می‌شود؟» می‌گوید: چطوری از این إحرام درمی‌آیم؟ با این وضع‌هایی که می‌بینم، با این شک‌هایی که وجود دارد، با این کارهایی که اگر انسان بخواهد انجام بدهد، با این مبطلاتِ إحرام که ممکن است باشد، با این وضعی که می‌آید، این چه جوری می‌شود! حالا این هنوز حولهٔ إحرام را روی سرش نینداخته، ماتم گرفته و دارد می‌لرزد از اینکه چه جوری این إحرامش را تا آخر به سلامت ببرد! حالا تا عصر هم که بیشتر نیست. مگر أعمال عمره چقدر طول می‌کشد؟ دارد در این تردید بسر می‌برد!

حالا متوجه شدید اوضاع چه خبر است؟ هفتاد سال، هشتاد سال از سنّ یک نفر بگذرد که شخص در تمام مسائل و روایات و فلان و بالا و پایین غور کرده باشد، ولی خودش یک عمل می‌خواهد انجام بدهد هنوز نمی‌تواند مانند یک نفر عادی خیابانی بلند شود بیاید این عمل را انجام بدهد! درست شد؟ این را می‌گویند: سیرِ قَهقَرا! آنچه را که تا به‌حال بوده است در بُعد از خدا پیموده شده است.

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۱۱. (آیةالله طهرانی)

مقام عبودیّت، انحصار تمام اشتغال عبد به خدا و ندیدن خود

آقای حدّاد به آن شخص چه فرمودند؟ گفتند: «چه خبر است؟ همه چیز را به‌هم ریخته‌ای، همهٔ دنیا را نجس کرده‌ای، همهٔ دنیا را به‌هم ریخته‌ای! حالا چه شده؟ یک خُرده ترشحی به تو شده! بابا بگیر بنشین، کارَت داریم!» وقتی نشست فرمودند: یک شخصی پیش یک بزرگی رفته بود. گفت: استادتان به شما چه یاد داده و چه تعلیمتان کرده است؟ گفت: أمَرَنا بِالتزامِ الطّاعاتِ و الاجتنابِ عن الذُّنوبِ؛ ما را امر کرده که دقیقاً سرِ ساعت، فلان کار را انجام بدهیم، فلان عبادت را انجام بدهیم، فلان عمل خیر را انجام بدهیم، قضیّه این طرف و آن‌طرف هیچ تکانی هم نخورد، و از گناهان هم بپرهیزیم و کاملاً مواظب باشیم!

او در جواب گفت: تلکَ مَجوسیّةٌ مَحضةٌ؛ هَلّا أمرکُم بالتّبتّل إلی الله تعالیٰ والتّوجّه إلیه برَفضِ ما سِواه؟! چرا به شما نگفت که از خودتان بیرون بیایید؟! چرا به شما نگفت که دیگر غیر از او چیزی نبینید؟! چرا به شما نگفت که افکارتان را به‌جای اینکه متوجّه به تأثیر و تأثّرات ظاهری در أعمال و عبادات کنید به او توجّه کنید و دیگر اصلاً نگاه نکنید؟! چرا به این شما را امر نکرد؟![1]

اهمیت انجام عمل برای خدا، نه برای اثر آن

ببینید؛ این مقام، مقام عبودیّت است! امام صادق می‌خواهد انسان را به این مقام ببرد.[2] اینکه همهٔ اشتغال عبد منحصر باشد، یعنی دیگر از خود بیرون بیاید، بدی و خوبی را در أعمال نبیند؛ او گفته است انجام می‌دهم، او گفته است این کار را می‌کنم! او گفته است؛ نه‌اینکه این چه اثری دارد؟ این را انجام می‌دهم برای‌اینکه این اثر را داشته باشد که اگر ندید در مقام بربیاید که چه شد؟ چرا نشد؟ چرا پس این‌طور نشد؟ عبد آن عبدی است که در مقام اطاعت، دیگر خود را نبیند که این عمل برای رسیدن به او است. این شعر الآن به ذهنم آمد؛ به قول خواجه در اینجا خیلی عالی می‌فرماید:

ولی تو تا لب معشوق و جام مِی خواهی *** طمع مدار که کار دگر توانی کرد[3]

لزوم کنار گذاشتن «خواست» در مراتب بالاتر سلوک

بله، انسان باید برای رسیدن به او اهتمام داشته باشد؛ اما این یک مرتبه‌ای دارد، از این مرتبه به بعد دیگر خواست باید کنار برود. عمل را انجام می‌دهم برای‌اینکه از آنجا جاذبه‌های الهی بیاید، بارقه‌ها بیاید؛ پس برای این شد! بلند می‌شوم این کار را انجام می‌دهم برای‌اینکه حالم خوب بشود؛ پس برای حال انجام دادی! به حج می‌روم برای‌اینکه وضعم دگرگون بشود؛ برای وضع رفتی، پس تو حج انجام ندادی! تو تا لب معشوق و وصل او را می‌خواهی و جام او را می‌خواهی و استفاده از آن شراب‌های معنوی را برای خودت می‌خواهی، طمع مدار

---

[1] رجوع شود به روح مجرّد، ص ۱۴۲ ـ ۱۴۶.

[2] اشاره به این فقره از روایت عنوان بصری، منقول از امام صادق علیه السّلام: «و جُملَةُ اشتِغالِهِ فیما أمَرَهُ تَعالیٰ بِهِ و نَهاهُ عَنهُ؛ * و تمام مشغولیّات عبد در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.» (محقق)

* بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

[3] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۳.

که کار دگر توانی کرد! نه، به آنجایی که بزرگان رفتند نمی‌رسی! باید از خود بیرون بیایی، باید دیگر در خود چیزی را نبینی و احساس نکنی؛ آن مقام عبودیّت که در تو پیدا شد، آن‌وقت آن زمانی است که مرحوم آقا فرمودند:

انسان می‌رسد به یک جا که می‌بیند همهٔ کارهایی که انجام داد همه را از خودش سلب کرده است!

اول خب نظرِ به أفعال داشت، بعد در همان مرتبهٔ عملِ عوام آن نظر را برداشت، بعد تسلیم پروردگار شد و آمد، آمد به یک جا که می‌رسد در آنجا که می‌خواهد دیگر خودش را کنار بگذارد و از خودش بگذرد ـ چون همهٔ اینها برای آن است، برای این است که به وصل برسد؛ می‌گوید: خدایا عمل را انجام می‌دهم برای‌اینکه به تو نزدیک بشوم ـ به آن مرتبه که می‌رسد می‌بیند دیگر این کار، کار او نیست!

اینجا مرحوم آقا می‌فرمودند:

اینجا کار، کار امیرالمؤمنین است که می‌آید و با آن اکسیری که دارد [کار را تمام می‌کند]!

در آن زیارت راجع به حضرت داریم که شهادت می‌دهم تو اکسیر اعظم هستی! آن اکسیری که می‌آید و می‌زند و آنجا آن ماهیّت را برمی‌گرداند و انسان را از آنجا بیرون می‌آورد. آنجا دیگر یک جایی است که انسان احساس می‌کند نمی‌تواند خودش و با ارادهٔ خودش و با اختیار خودش دیگر در آنجا کاری انجام بدهد. إن‌شاءالله خداوند قسمت کند و همهٔ ما را مشمول رسیدن به این نعمت عظمیٰ قرار بدهد!

بنابراین... انسان در مقام عبودیّت باید از خواست خودش دست بردارد؛ وقتی که خودش را کنار گذاشت و میل خود را کنار گذاشت، دیگر نگاه می‌کند هرچه را که او می‌خواهد انجام می‌دهد، همین! هرچه را که او می‌خواهد عمل می‌کند و هرچه را که او نمی‌خواهد چون او نمی‌خواهد عمل نمی‌کند؛ حالا به نتیجهٔ فکری و تخیّلیِ خودش برسد یا به آن نتیجه نرسد، آن دیگر یک مطلب دیگری است.“[1]

پاداش عمل در همین دنیا و اثر فعلی آن

”مسئله این است که پاداش همین‌جا داده می‌شود و این عمل همین الآن از نقطه‌نظر جنبهٔ ملکوتی این اثر را دارد، و اثرش واضح است. و اما اینکه می‌فرمایند برای آخرتت کار کن هم درست و صحیح است؛ به‌جهت‌اینکه مآل انسان آن‌طرف است. اما نه‌اینکه انسان بخواهد عملی را برای رسیدن به آن‌طرف انجام بدهد! این عمل اصلاً غلط است و صحیح نیست. انسان باید عمل را برای خصوصیّت فعلیّهٔ آن انجام بدهد نه برای‌اینکه بعداً چه نتیجه‌ای می‌گیرد.

آن شخصی که برای یک نفر کار می‌کند تا سر ماه حقوق بگیرد، طبعاً حقوقش هر روز به دستش داده نمی‌شود. هر روز کار می‌کند و از روز اول و دوم و... همین‌طور به انتظار روز سی‌ام است و روز سی‌ام برای

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۸۸. (آیةالله طهرانی)

او خیلی روز جالبی است و از روزهای ماه، همیشه به این روز سی‌ام توجه دارد! خواب روز سی‌ام را می‌بیند، فکر روز سی‌ام را می‌کند، حرف و نقلش همه روز سی‌ام است، نُقل زبانش روز سی‌ام است، آرزویش روز سی‌ام است، تماماً روز سی‌ام! چرا؟ چون قبل از روز سی‌ام حقوقش را نمی‌دهند! اگر حقوق هر روز را همان موقع می‌دادند، برای او دیگر روز سی‌ام و روز بیستم فرق نمی‌کرد و همه یکی بود؛ ولی یک ماه این بیچاره را در انتظار نگه می‌دارند!

روز اول که کار می‌کند می‌گوید: امروز شب شد، به خانه برویم! دوباره فردا می‌آید و استارت می‌زند و پشت میز می‌نشیند و تا شب کار می‌کند؛ تماماً به امید اینکه فردا بیاید! دوباره به امید اینکه پس‌فردا بیاید و پسِ آن فردا و هفتهٔ دیگر و ماه دیگر! تا می‌خواهد روز سی‌ام برسد، کم‌کم اشتیاقش بالا می‌رود و قلبش شروع می‌کند به تاپ تاپ زدن! چون وعدهٔ دیدار و موعد وصال و رسیدن به این زحماتِ یک‌ماهه نزدیک می‌شود. همین‌طور نزدیک می‌شود و نزدیک می‌شود و دیگر روزهای آخر خواب ندارد و همه‌اش خواب می‌بیند دارد پول‌ها را یکی‌یکی می‌شمرد؛ به‌به به!

تماماً چیست؟ روز آینده! دارد به آینده فکر می‌کند. اما این قضیّه در اعمال و رفتار انسان معنا ندارد. اصلاً معنا ندارد به این فکر باشید که نمازی که می‌خوانید به حساب روز قیامتتان نوشته بشود! روز قیامت یعنی چه؟! اصلاً بر فرض روز قیامتی هم نباشد! بلکه نمازی که می‌خوانید، همین الآن یک اثری بر شما دارد و به روز قیامت ربطی ندارد! حال روز قیامت نباشد یا باشد، فرقی نمی‌کند.

من‌که دیدار توأم امروز حاصل می‌شود *** وعدهٔ فردای زاهد را چرا باور کنم؟![1]

* * *

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق *** نیست فردا گفتن از شرط طریق[2]

* * *

ای دل اَر عشرت امروز به فردا فکنی *** مایهٔ نقد بقا را که ضمان خواهد شد؟![3]

امروز و همین الآن!

ببینید، همهٔ اینها دارند ما را به همین وضعیت فعلی سوق می‌دهند، نه به امید آینده. خیلی تفاوت است که انسان در تفکّر و مرامش امید به آینده باشد بدون ملاحظهٔ موقعیت فعلی، یا اینکه در تفکّرش همیشه حال باشد. چنین شخصی همیشه در حال است و همیشه در موقعیت حال دارد حرکت می‌کند و آن نشاط را در

---

[1] جامع نسخ حافظ، مسعود فرزاد، ص ۴۱۲:
من‌که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود *** وعدهٔ فردای زاهد را چرا باور کنم؟!

[2] مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۱۰.

[3] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۶۴.

وجود خودش احساس می‌کند.

عبادت امیرالمؤمنین علیه السّلام مصداق حقیقی عبادت احرار

به فرموده و کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام: **«لَم أعبُد رَبًّا لَم أرَه!»**[1] الآن من دارم خدا را می‌بینم، نه به امید بهشت و نه از ترس دوزخِ آینده، بلکه الآن! **«بل وَجَدتُک أهلًا لِلعبادةِ فعَبَدتُک!»**[2] این عبادت، عبادت احرار است؛ عبادتی که از آینده بیرون آمده و از توقّع و تعلّق به آینده خارج شده است.

آدم حرّ چه آدمی است؟ آدمی است که به هیچ چیز تعلّق ندارد؛ مثلاً در آینده چه وعده‌ای به او داده می‌شود؟ یا فردا می‌خواهند به او چه بدهند؟ یا فردا می‌خواهند چه‌کار بکنند؟ یا فردا چه عذابی در انتظار اوست؟ یا فردا چه بهشتی در انتظار اوست؟ این‌طور نیست که بخواهد خود را در این مدت در غل قرار داده و دست‌وپای خود را نسبت به آینده بسته ببیند! حال اتفاق افتاد و فردایی هم نیامد!

این مسئله خیلی عجیب است که امیرالمؤمنین در اینجا چطور دارد نفس موقعیت فعلی را برای انسان توضیح می‌دهد؛ که عبادتی را که می‌خواهی به‌خاطر بهشت بکنی، تو بندهٔ بهشت هستی! دست‌وپایت بسته است و چشم امید به آینده داری و خدا را در اینجا کنار گذاشته‌ای! گرچه الآن داری به‌ظاهر برای خدا عبادت می‌کنی و یا به‌ظاهر جلوی صاحب‌کار تعظیم می‌کنی و بالا و پایین می‌روی و می‌گویی: آقا، ما در خدمتتان هستیم و هرچه امر بفرمایید انجام می‌دهیم! اما در باطن برای وعدهٔ سر ماه است! چرا داری دروغ می‌گویی که در خدمتتان هستیم؟! اگر صاحب‌کار بگوید: آقا، این ماه از حقوقت خبری نیست! فردا می‌گویی: ای داد، دلم درد گرفت! آقا ببخشید، امروز نتوانستم سر کار بیایم! مگر نمی‌گویی در خدمتتان هستیم؟! چرا دروغ می‌گویی؟!

در خدمت پول سر ماه هستی، منتها این در خدمت پول سر ماه بودن را می‌گویی: ما در خدمتتان هستیم، هرچه امر بفرمایید، قابل ندارد قربان، بنده در خدمتتان هستم! آن هم به تو می‌گوید: اختیار دارید آقا، اینجا اصلاً متعلّق به شماست! هر دو دارید به هم دروغ می‌گویید! هم آن دارد به این دروغ می‌گوید، هم این دارد به آن دروغ می‌گوید. جفتتان به هم دروغ می‌گویید! آن یکی برای پول سر ماه می‌گوید، این یکی هم برای‌اینکه کارش نماند! درست؟ حرّیت اینجا نیست.

حرّ به چه کسی می‌گویند؟ حرّ به کسی می‌گویند ـ مثل امیرالمؤمنین ـ که نماز می‌خواند اما نه به بهشت چشم دارد، نه از جهنّم ترس دارد؛ هیچ‌کدام. وقتی دارد می‌گوید الله أکبر نه بهشت در نظرش می‌آید، نه جهنّم

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۳۸؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۴۲؛ مختصر البصائر، ص ۳۹۹. با قدری اختلاف در مصادر.

[2] عوالی اللّئالی، ج ۲، ص ۱۱:
«و قال علیٌّ علیه السّلام: **ما عَبَدتُک خَوفًا مِن نارِک و لا شَوقًا إلیٰ جَنّتِک؛ بل وَجَدتُک أهلًا لِلعبادةِ فعَبَدتُک.**»

در نظرش می‌آید که از ترس آن باشد. الآن نماز ما چطور است؟ روزه‌مان چطور است؟ حجّمان چطور است؟ می‌گوییم: برویم حج انجام بدهیم، چون اگر ندهیم، فردا خدا پدرمان را در می‌آورد! غیر از این است؟ این‌طور حج انجام نمی‌دهیم؟

انگیزهٔ رایج مردم از حج: ترس از عقاب یا امید به بهشت

از این مردمی که دارند به حج می‌روند بپرسید برای چه می‌روید؟ می‌گویند: آقا، اگر نرویم خدا پدرمان را در می‌آورد و در جهنّم می‌برد! آنهایی هم که یک خُرده اطّلاعشان بیشتر است می‌گویند: موقع رفتن یا می‌گویند نصرانی بمیر یا یهودی! برویم انجام بدهیم تا این بار و تکلیف را از دوشمان برداریم.

ببینید، تماماً این است: تکلیف را از دوشمان برداریم، بار را از دوشمان برداریم، عقاب را از خودمان دفع کنیم! و اگر یک خُرده این طرف امیدشان بیشتر باشد، می‌گویند: برویم بهشت را برای خودمان رزرو کنیم! آنهایی هم که ترس بر آنها غلبه دارد، می‌گویند: بالأخره باید برویم، اگر نرویم خدا کتکمان می‌زند!

قبول شدن حج به میزان شعور و معرفت حاجی

چندی پیش یک نفر از آشنایان از حج برگشته بود. البتّه از رفقا نبود. به او گفتم: خب مکّه چطور بود؟ گفت: «الحمدلله رفتیم و تکلیف را برداشتیم، دیگر چیزی به خدا بدهکار نیستیم!» این مقدار! یک ماه رفته است، اما مقدار شعور و معرفتش نسبت به حج این است که دیگر به خدا بدهکار نیستیم! طبعاً خدا هم به همین مقدار از اینها قبول می‌کند و بیش از این قبول نمی‌کند.

اما آن کسی که می‌رود ببیند آنجا چه خبر است، مکّه چه خبر است، منا یا عرفات چه خبر است، اصلاً فکر بهشت را نمی‌کند، اصلاً فکر تکلیف را نمی‌کند که خدا برای او واجب کرده یا نه؟ بلکه می‌گوید: خدایا آمدم در اینجا تا چیز بفهمم، آمدم در اینجا تا تو را ببینم، آمدم در اینجا تا جمال و آثار تو را ببینم. اصلاً فکر بهشت در ذهن او نمی‌آید! ابداً!

جستجوی جلوهٔ یار در مواقف مختلف حج

بعضی از این رفقا و دوستانی که در سفر حج در خدمتشان بودیم، گاهی در آنجا صحبت بود و ما می‌دیدیم که اینها اصلاً تا حالا فکر اینکه مثلاً این حج برای آنها ذخیرهٔ آینده بشود را نکرده‌اند! نه موقع تلبیه، نه موقع احرام، نه موقع عرفات، نه موقع منا، اصلاً هیچ! اصلاً بهشت چیست؟! جهنّم چیست؟! فقط دنبال این هستند که چه خبر است، چه هست، چه گیرشان می‌آید، چه معارفی حاصل می‌کنند، چه انفتاحی برایشان پیدا می‌شود، چه شهودی برایشان حاصل می‌شود؟ این شخص می‌شود حرّ! آدم حرّ و آزاد این است.

من‌که امروزم بهشت وصل حاصل می‌شود *** وعدهٔ فردای زاهد را چرا باور کنم؟![1]

همین است! من امروز می‌خواهم ببینم که یار چه جلوه‌ای به من می‌کند؟ در عرفات چه جلوه‌ای دارد؟ در منا و مشعر چه جلوه‌ای دارد؟ در سنگ زدن چطور؟ در منا چطور؟ در طوف حول خانهٔ او چه جلوه‌ای برای من ایجاد می‌کند؟ من به‌دنبال این هستم و به‌دنبال اینکه بر من واجب کرده نیستم! به‌دنبال اینکه اگر انجام ندهم فردا عقاب و خطاب متوجه من است، نیستم! به‌دنبال اینکه چه آثاری در بهشت مترتّب بر این است، نیستم و اصلاً به این فکرها نیستم! این می‌شود کسی که در عبادت تعلّق به چیزی ندارد و بنده‌ای که رَقَبهٔ[2] او گیر باشد، نیست. ما بنده هستیم و رقبهٔ ما گیر است، فکر ما گیر است؛ گیر فردا و جهنّم است، گیر بهشت و حوری است، گیر پرتقال و سیبِ در آنجاست. درست؟ گیر است! ولی رقبهٔ امیرالمؤمنین گیر نیست و پرتقال و سیب و بهشت و مار و عقرب و جهنّم او را گیر نینداخته است. فقط آنچه که او را گیر انداخته، وصال محبوب است! همین! فقط بندهٔ این است و بس! اینکه به وصل محبوبش برسد، تمام شد! بهشت چه چیزی است؟ جهنّم چه چیزی است؟ بهشت و جهنّم چیست؟! آن مطالب کجاست؟ آن مسائل کجاست؟

عدم صحبت بزرگان از نعمت‌های ظاهری و تمرکز بر خود پروردگار

من در این مدّتی که در خدمت بزرگان که بودم، یک بار در عمرم نشنیدم که در مجالسشان از نعمت‌ها و آثار ظاهریّهٔ جمال و جلال الهی صحبت کنند! فقط صحبت از او بود، از خود او بود، از لطف او بود، از رحمت او بود، از بخشش او بود. از امید بود، نه از ترس! فقط از امید.

لطف الهی بکند کار خویش *** نکته سربسته چه گویم، خموش[3]

لطف الهی بکند کار خویش *** نکته سربسته چه گویم، خموش[4]

فقط از امید بود، فقط از لطف بود. این مسائل نبود که در بهشت چیست؟ مسائل بهشت چیست؟ طبقات بهشت چیست؟ در هر طبقه چه مسائلی هست؟ چه آثاری هست؟ اینها اصلاً در صحبت‌ها و گفتار و ارتباطات

---

[1] جامع نسخ حافظ، مسعود فرزاد، ص ۴۱۲:
من‌که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود *** وعدهٔ فردای زاهد را چرا باور کنم؟!

[2] رقبه در لغت به معنای گردن است که در اینجا کنایه از ذِمّه و عُهده می‌باشد. (محقق)

[3] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۸۴:
لطف الهی بکند کار خویش *** مژدهٔ رحمت برساند سروش
لطف خدا بیشتر از جرم ماست *** نکته سربسته چه دانی، خموش

[4] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۸۴:
لطف الهی بکند کار خویش *** مژدهٔ رحمت برساند سروش
لطف خدا بیشتر از جرم ماست *** نکته سربسته چه دانی، خموش

و تصرّفات خودشان از آن مقام ذات، تنزّل نمی‌کردند!"[1]

اقسام سه‌گانهٔ عبادت

"باید دانست که عبادت بر سه قسم ممکن است واقع شود:

اول: به‌جهت میل و طمع به بهشت؛

دوم: به‌جهت ترس از دوزخ؛

سوم: به‌جهت محبّت به خداوند، تقرّبًا إليه و ابتغاءً لِوَجهِه؛ نه به‌جهت طمع و نه به‌جهت ترس. و سالکین إلی‌الله که مقصدشان وصول به ولایت و محض عبودیّت است حتماً باید عبادات بلکه تمام کارهای خود را به‌جهت سوم که عشق و محبّت به خداوند تعالیٰ است انجام دهند.

زیرا نهایت و غایت از دو قسم اول و دوم، یا رسیدن به راحتی و یا تخلّص و دوری از عذاب و ناراحتی است. و بنابراین مقصد و مقصود رسیدن به مُشتهای نفس است، و توجه به خداوند سبحانه برای حصول اشتهای نفسانی است. و در این‌صورت خداوند واسطه‌ای برای کامیابی و امیال نفسانی قرار گرفته است. و معلوم است که واسطه از جهت نفس وساطت، مقصود اصلی نیست، بلکه مقصودِ عَرَضی و تَبَعی است، و علیٰ‌هذا چنین عبادتی حقیقتاً برای خدا نیست، بلکه برای وصول به مُشتهیات نفسانی است، ولیکن حقّ عبادت که برای حقّ است حقّاً همان قسم سوم است، که طالبان ولایت بر آن وَتیره تمشّی دارند.

روایاتی در باب اقسام عبادت

روایت امام صادق: عبادت عَبید، اُجَراء، احرار

محمد بن یعقوب کلینی، از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌محبوب، از جَمیل، از هارون بن خارجة، از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که:

قال: **إنّ العُبّادَ ثَلاثةٌ: قَومٌ عَبَدوا اللهَ عَزّ و جَلّ خَوفًا، فَتِلکَ عِبادةُ العَبید؛ و قَومٌ عَبَدوا اللهَ تَبارَکَ و تَعالیٰ طَلَبَ الثّواب، فَتِلکَ عِبادةُ الأُجَراءِ؛ و قَومٌ عَبَدوا اللهَ عَزّ و جَلّ حُبًّا لَهُ فَتِلکَ عِبادَةُ الأحرارِ؛ فَهِیَ أفضَلُ العِبادة.**[2]

«عبادت‌کنندگان بر سه گروه تقسیم می‌شوند: گروهی خداوند عزّ و جلّ را از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت بندگان است؛ و گروهی خداوند تبارک و تعالیٰ را از روی خواستن مزد و پاداش و ثواب عبادت می‌کنند، و این عبادت اجیران است؛ و گروهی خداوند عزّ و جلّ را از روی محبّت عبادت می‌کنند، و این عبادت آزادگان است، و این با فضیلت‌ترین اقسام عبادت است.»

روایت امیرالمؤمنین: عبادت تجّار، عبید، احرار

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۲، جلسه ۱۰. (آیةالله طهرانی)

[2] الکافی، ج ۲، ص ۸۴.

و در نهج البلاغه وارد است:

إنّ قَومًا عَبَدوا اللهَ رَغبَةً، فَتلکَ عِبادةُ التُّجّارِ؛ و إنّ قَومًا عَبَدوا اللهَ رَهبَةً، فَتِلکَ عِبادةُ العَبیدِ؛ و إنّ قَومًا عَبَدوا اللهَ شُکرًا فَتِلکَ عِبادةُ الأحرارِ.[1]

«دسته‌ای از مردم، خدای را از روی رغبت به ثواب و میل به پاداش عبادت می‌کنند، این عبادت تاجران است؛ و دسته‌ای از مردم خدای را از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت بندگان است؛ و دسته‌ای از مردم خدای را از روی شکر عبادت می‌کنند، این عبادت آزادگان است.»

روایت امام صادق: عبادت حریصان، عبید، کریمان

صدوق در خصال با سند متّصل خود از یونس بن ظَبیان آورده است که:

قال: قال الصّادقُ علیه السّلام: **إنّ النّاسَ یَعبُدونَ اللهَ عَزّ و جَلّ علیٰ ثَلاثةِ أوجُهٍ: فَطَبَقةٌ یَعبُدونَهُ رَغبَةً فی ثَوابِهِ، فَتِلکَ عِبادةُ الحُرَصاءِ و هو الطَّمَعُ؛ و آخَرونَ یَعبُدونَهُ فَرَقًا مِنَ النّارِ، فَتِلکَ عِبادةُ العَبیدِ و هی الرَّهبَةُ؛ و لکِنّی أعبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزّ و جَلّ؛ فَتِلکَ عِبادةُ الکِرامِ و هو الأمنُ؛ لِقَولِهِ عَزّ و جَلّ:** ﴿وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوۡمَئِذٍ ءَامِنُونَ﴾،[2] **و لِقَولِهِ عَزّ و جَلّ:** ﴿قُلۡ إِن کُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي یُحۡبِبۡکُمُ ٱللَّهُ وَیَغۡفِرۡ لَکُمۡ ذُنُوبَکُمۡ﴾،[3] **فَمَن أحَبَّ اللهَ أحَبَّهُ اللهُ عَزّ و جَلّ و مَن أحَبَّهُ اللهُ عَزّ و جَلّ کانَ مِنَ الآمِنینَ.**[4]

«حضرت جعفر بن محمد علیهما السّلام فرمودند: مردم خداوند عزّ و جلّ را بر سه طریق عبادت می‌نمایند: یک طبقه از مردم خداوند را به‌جهت رغبت به ثواب و پاداش عبادت می‌کنند، و این عبادت حریصان است که طمع دارند؛ و طبقهٔ دیگر از مردم، خداوند را به‌جهت دوری از آتش عبادت می‌کنند، و این عبادت بندگان است که از روی ترس است. ولیکن من خداوند را از روی محبّت عبادت می‌کنم، و این عبادت کریمان است و این مقام امن است.
زیراکه خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿این طبقه از مردم در آن روز بازپسین و قیام قیامت از فزع در ایمنی هستند.﴾ و نیز به علت آنکه خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿(ای پیغمبر) بگو اگر شما مردم به خدا محبّت دارید، باید از من پیروی کنید، تا خدا نیز به شما محبّت داشته باشد و گناهان شما را بیامرزد.﴾
و بنابراین هر کس که خدا را دوست داشته باشد، خداوند عزّ و جلّ نیز او را دوست دارد، و هر کس که خدا او را دوست داشته باشد از اهل امن و امان خواهد بود.»

تأثیر ازدیاد عبادت در ازدیاد توجه و حصول یقین و معرفت

باری، چون عبادت حقیقی بدون توجه به خداوند غیر معقول است، بنابراین پیوسته در اثر ازدیاد عبادت، زیادی توجه پیدا می‌شود، تا کم‌کم این توجّهات متراکم شده و برای نفس به صورت ملکه در می‌آید و مورث یقین و معرفت و شهود می‌شود. و این اصل کلّی علاوه بر آنکه از آیات و روایات شواهد بسیاری دارد، اعتبار عقلی نیز مساعد آن است؛ چون محبّت و اشتیاق به هر چیزی، موجب توجه و دلبستگی به آن چیز می‌گردد، و

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۱۰.
[2] سوره نمل (۲۷) آیه ۸۹.
[3] آل‌عمران (۳) آیه ۳۱.
[4] الخصال، ج ۱، ص ۱۸۸.

این توجه که نفسِ عمل است، آن اشتیاق و محبّت را در دل پابرجا و ثابت می‌کند، و این ثبات که علم است، موجب تأکّد ثبوت آن چیز در دل می‌گردد، و چون آن چیز مؤکّداً در دل نشست و به صورت ملکه درآمد، ظهوراتش پیدا می‌شود و تمام آثار و خواصّش پدیدار می‌گردد.

تا رفته‌رفته شخص عابد و متوجه به محبوب حقیقی و معبود واقعی، پروردگارش را مشاهده می‌کند و او را می‌شناسد و نیز خود را و تمام موجودات را به خدا و با خدا می‌شناسد، و در این حال توجه عبادی به جای خود نشسته و در محلّ خود استقرار می‌یابد؛ زیراکه تا عبادت طوری نشود که معبود را مشهوداً و وجداناً و حضوراً ببیند، آن عبادت صورت تصوریّه‌ای بیش نیست، و حقّ عبادتِ معبود نیست، زیراکه معبود او یک صورت فکریّه و ذهنیّهٔ محدود است، و مطابق آن صورت نیز در خارج متوهّم و محدود است، و آن معبود حقیقی و مقصود اصلی نیست، آن غیر مقصود است.

البتّه این‌گونه عبادت باید به‌هیچ‌وجه مورد قبول حق تعالیٰ واقع نشود، ولیکن از فضل و رحمت، حق آن را پذیرفته است.

﴿وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ أَبَدٗا﴾؛[1] «و اگر فضل و رحمت واسعه و زائدهٔ خداوند بر شما نبود هیچ‌گاه یک نفر از شما پاک و پاکیزه نمی‌شد.»

عبادت عارفان به ذات حقیقی پروردگار به نحو حضوری و شهودی

و اما عارفان به خدا و مقرّبان حریم مقدّس او هیچ‌گاه خدا را با مفهوم فکری و صورت تخیّلی ذهنی عبادت نمی‌کنند، و هیچ‌گاه مطابق خارجی همان مفهوم را نمی‌پرستند، بلکه عبادت آنان به ذات حقیقی و واقعی پروردگارشان جَلَّت عَظَمَتُه تعلّق می‌گیرد، و حضوراً و شهوداً خدا را می‌خوانند، ﴿سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ۞ إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾؛[2] و راه وصول به این مطلب، تمکّن ذکر خداست در دل.

﴿فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَذِكۡرِكُمۡ ءَابَآءَكُمۡ أَوۡ أَشَدَّ ذِكۡرٗا﴾؛[3] «خداوند را یاد کنید، همچنان‌که پدران خود را یاد می‌کنید! بلکه از یاد پدران خود نیز خداوند را بیشتر یاد کنید.»[4]

اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

---

[1] سوره نور (۲۴) آیه ۲۱.

[2] سوره صافات (۳۷) آیه ۱۵۹ و ۱۶۰.

[3] سوره بقره (۲) آیه ۲۰۰.

[4] امام شناسی، ج ۵، ص ۴۳. (علامه طهرانی)

فصل سوّم:انقطاع از غیر خدا در سفر حج

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرّحمٰن الرّحيم
و صلّى الله علىٰ محمّدٍ و آلِهِ الطّاهرين
و لعنةُ اللهِ علىٰ أعدائِهِم أجمَعينَ مِنَ الآن إلىٰ قيامِ يَومِ الدّين
و لا حَولَ و لا قوّةَ إلّا بِاللهِ العَلِيِّ العَظيم

چشم‌پوشی از غیر خدا برای رسیدن به مقصود

"آیهٔ مبارکه:

﴿وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾؛[1] «و یکسره منقطع به‌سوی خدا باش و از همهٔ چیزها ببرُ و بدو بپیوند!»

به این امر دلالت دارد که: عازم سفر حرم خدا باید از هر چیز جز خدا و جز رضای خدا چشم بپوشد، و راه اخلاص بپوید، و جز وجهِ خدا و رضای او هیچ نجوید، وگرنه به منزل مقصود نمی‌رسد."[2]

لزوم خالی کردن فکر از تعلّقات دنیوی در سفر حج

"وقتی که انسان برای حج می‌آید، باید فکر خود را از متعلّقات خود در مَوطِن به‌کلّ خالی کند و همه را کنار بگذارد؛ کأنّ تنها خود او در دنیا است، و بعد به‌سمت آن مقصود و مبدأش می‌آید که خود را متّصل کند. و اتّصال شرایطی دارد؛ تا باطن گرفتار خواب و خیال و تصوّرات باشد، انسان صدمرتبه هم حج انجام بدهد اتّصال برقرار نمی‌شود! اتّصال شرایط دارد، مقرّرات دارد، مبانی دارد و باید طبق آنها عمل شود."[3]

حکایتی دقیق در تصحیح دیدگاه حجاج از رفتن به حج

"در اوّلین سفری که ما به حج مشرّف شدیم و من حدود هفده سال یا کمتر داشتم، در آن شب اوّلی که در مدینه وارد شدیم به‌اتّفاق اخوی و بعضی دیگر با مرحوم آقا به بیرون رفته بودیم. وقتی مراجعت کردیم، آن عده‌ای که در آنجا بودند ـ اتفاقاً همه هم از افراد سرشناس و مسئولین هَیئات و افراد موجّه بودند ـ داشتند با هم بحث می‌کردند و در عالَم و فضای فکری خودشان دربارهٔ مسئله‌ای صحبت می‌کردند. وقتی که مرحوم آقا برگشتند و نشستند، یکی از آنها گفت:

آقا، ما الآن داشتیم راجع به مطلبی با هم صحبت می‌کردیم و هر کدام از رفقا و دوستان مطلبی به نظرش رسید، حال گفتیم این مسئله را به شما عرضه کنیم و ببینیم که شما در این قضیه چه نظری دارید؟

ایشان سکوت کردند و علامت رضا دادند که ادامه بدهید. آن شخص گفت:

ما همه در این مسئله متفّق بودیم که بالأخره این سفری که پیش آمده است، سفری است که طبعاً

---

[1] سوره مزّمّل (۷۳) آیه ۸.

[2] امام شناسی، ج ۵، ص ۴۲. (علامه طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

یک ماه طول خواهد کشید و ما در این سفر از زن و بچه و افراد و متعلّقین دور شده‌ایم، چه‌بسا حتی کسب و کار را کنار گذاشته‌ایم یا به حدّاقل رسانده‌ایم، برای این سفر صرف مال و خرج کرده‌ایم و طبعاً این مال هم مجّان به‌دست نیامده است، بالأخره برای آن صرف عمر و وقت شده است. ما می‌خواستیم ببینیم چه کنیم که حدّاکثر استفاده را از این مسائلی که پیش آمده ـ از جلای وطن، بُعد سفر، مدت طولانی مسافرت و مخارج و سایر اموری که طبعاً در این سفر هست ـ حدّاکثر استفاده را در اینجا بکنیم؟"[1]

وقتی آن آقا خوب صحبت‌هایش را کرد و خیلی هم قشنگ صحبت کرد و توانست مطلب را آن‌طورکه باید و شاید جا بیندازد و شاید هم یک قدری به‌خاطر این خرج‌های سرسام‌آور و سر به فلک کشیده‌ای که برای یک حج انجام داده است، رقّت قلبی ایجاد کند، ... مرحوم آقا یک خُرده به اینها نگاه کردند که چه بگویند؟!

ببینید، عارف و یک ولیّ الهی نمی‌گذارد که انسان متوقّف و همین‌طور در یک حدّ بماند! ایشان می‌توانستند با پاسخ‌های دیگری جواب اینها را بدهند که دل اینها را هم به‌دست بیاورند و اینها را شاد و شنگول و مست کنند؛ ولی عارف همیشه می‌خواهد دست بالا را بگیرد و بالاترین را اختیار کند و از آن سفره‌ای که بر سر آن نشسته برای افرادش هم مائده بگذارد و بگوید: شما هم بر سر سفرهٔ ما بیایید، کجا دارید می‌روید؟ جاهای دیگر برایتان چرتکه می‌اندازند و حساب‌وکتاب می‌کنند که این‌قدر خرج کردی، لذا برو این‌قدر طواف و این‌قدر عمره انجام بده و هر روز هم برو! چون کاری ندارد، پنج ریال می‌دهی، ماشین می‌گیری و به مسجد تنعیم می‌روی، احرام می‌بندی و می‌آیی؛ یک طواف انجام می‌دهی و دوباره فردا هم انجام می‌دهی و دوباره فردا هم انجام می‌دهی![2]

این مکتب، مکتبِ بالاترین است و مکتبی است که می‌گوید: حالاکه تو یک‌هم‌چنین خدا و یک‌هم‌چنین راه و مسیری داری، بیا بالاترش را انتخاب کن؛ چرا در آن مراتب پایین گیر کردی؟

مرحوم آقا شروع به صحبت کردند و گفتند:

رفقا، ما حالا می‌آییم یک حساب سرِ انگشتی می‌کنیم تا بعد ببینیم باید پاسخ این سؤال شما را چه بدهیم؟
اوّلاً راجع به اینکه از شهر و دیار و بَر و بچه‌های خود فاصله گرفته‌ایم، باید گفت: چقدر برای ما اتفاق افتاده است که به‌خاطر کار و کاسبی یا به‌خاطر تفریح و تفرّج و گردش از زن و بچه

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۷۷. (آیةالله طهرانی)

[2] این را رفقا بدانند که در یک ماه، دو احرام کراهت شدید دارد و قبل از ده روز هم باطل است؛ یعنی باید بین دو احرام ده روز فاصله باشد، مگر اینکه در دو ماه پشت‌سر هم باشد که یک احرام مربوط به این ماه باشد و احرام دیگر هم مربوط به ماه دیگر. ولی الآن می‌روند انجام می‌دهند و [این صحیح] نیست! قبل از یک ماه کراهت شدید دارد (آیةالله طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۷ ـ ۳۱۰. هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر دربارهٔ این مطلب رجوع شود به رسالهٔ عمرهٔ مفرده.

فاصله گرفته‌ایم؟ إلیٰ‌ماشاءالله![1]

إلیٰ‌ماشاءالله به کشورهای دیگر رفته‌ایم تا جنس بیاوریم و تجارت و خرید کنیم یا به‌خاطر تفریح و تفرّج و کسب علم و... بالأخره از زن و بچه فاصله گرفته‌ایم و دور شده‌ایم. اما اینها را هیچ به‌حساب خدا نمی‌گذاریم و نمی‌گوییم: «خدایا، ما رفتیم در ژاپن که فلان جنس را بیاوریم و از زن و بچه دور شدیم! خدایا ببخشید، دیگر چاره نداریم!» خدا می‌گوید: «اصلاً نرو، در همان‌جا باش و به همان مقدار لقمهٔ نان اکتفا کن؛ نمی‌خواهد بروی آنجا تجارت کنی!» چون در اینجا خودمان یک چیزمان می‌شود، لذا آن را به حساب نمی‌آوریم؛ اما حالاکه به مکّه می‌آییم، این را به‌حساب می‌آوریم! آنجا که خودمان دلمان می‌خواهد به یک کشور دیگر برویم تا فلان دستگاه را وارد کنیم یا فلان جنس را بیاوریم، آنها را هیچ به آن حساب نمی‌گیریم که: خدایا فلان! چون خدا می‌داند که دیگر آن را به‌خاطر من نکردی؛ بلکه به‌خاطر پول در آوردن خودت کردی! لذا به حساب ما نگذار. چرا ما آنجا خدا را به‌حساب نیاوردیم؟

بعد فرمودند:

حالا می‌گوییم خرج کرده‌ایم! اما چه خرج‌هایی در زندگی کردیم که اصلاً ضروری هم نبوده است؛ این‌همه خرج‌ها، این‌همه بَرج‌ها، این‌همه مسائل که برای ما اتفاق می‌افتد که اگر بخواهید خرج یک حج را با آنها مقایسه کنید، اصلاً یک‌صدم آنها هم به‌حساب نمی‌آید! ولی ما آمدیم نسبت به آنها پول برداشتیم. و همین‌طور راجع به کیفیت زندگی و امثال‌ذلک.

بعد گفتند:

حالا چه شد که موقع آمدن به مکّه می‌شود، تمام اینها را لیست می‌کنیم: «خدایا از زن و بچه‌مان جدا شدیم، خدایا از شهر و دیارمان جدا شدیم، خدایا از اجتماعمان جدا شدیم، خدایا در مغازه و دفترمان را بستیم ـ البته خیلی‌ها هم نبستند و شاگرد دارند ـ؛ خدایا این مقدار خرج کردیم و الآن داریم برای تو صرف می‌کنیم و...!» خدا می‌خندد و می‌گوید: تو صد برابرش را جای دیگر صرف کردی اما به‌حساب ما نگذاشتی، ولی حالاکه دو زار برای مکّه خرج کردی، می‌گویی خدایا ما خرج کردیم و از زن و بچه دور شدیم و چه‌کار کردیم؟!

ایشان یک ربع، بیست دقیقه، نیم ساعت صحبت کردند و همه خلع سلاح شدند و گفتند: «عجب، ما اصلاً کاری نکرده‌ایم! ما با این سنّ بالا این‌همه در عمرمان مسائل و مطالب داشتیم، این‌همه خرج‌ها کردیم و این‌همه این‌طرف و آن‌طرف رفتیم!» بعد ایشان فرمودند:

حالاکه این‌طور است، پس بیاییم واقع را به خدا عرضه کنیم و بگوییم: خدایا ما هیچ هستیم، ما پوچ هستیم، نه خرجی کردیم، نه از زن و بچه جدا شدیم، نه دفتر و دستکمان را بستیم و نه کار شاقّ دیگری که مستحقّ عرضه کردن است در اینجا انجام دادیم! خدایا با دست خالی آمده‌ایم و اگر پولی هم خرج کرده‌ایم تو داده‌ای، و اراده‌اش را هم تو داده‌ای!

بعد ایشان فرمودند:

آیا شما آمدن اینجا را توفیق خدا نمی‌دانید؟ چند نفر را در شُرَکا و هم‌مسلک‌هایتان در تجارت و فنون مختلف سراغ دارید که می‌توانند به مکّه بیایند اما نمی‌آیند و خدا به آنها توفیق نداده است؟

گفتند: «إلیٰ‌ماشاءالله!» بسیار افراد ثروتمند و صحیح و سالم و بدون هیچ مشکلی هستند که هزارجا می‌روند و هزار کوفت و این چیزها در این‌طرف و آن‌طرف می‌خورند، اما این فریضهٔ الهی و این مسئلهٔ فوق‌العاده مهم و ضروری و حیاتیِ در زندگی را انجام نمی‌دهند و می‌گویند: «برویم پولش را به فلان بدهیم؟!»

---

[1] چون بالأخره آنها افرادی اهل تجارت و اهل این‌طرف و آن‌طرف رفتن بودند.

توجه کردید؟! ایشان فرمودند:

پس این توفیقی که الآن خدا به شما داده و از میان آن افراد شما آمده‌اید، [جای شکر ندارد]؟! آیا خدا نمی‌توانست شما را هم مثل آنها در شهر و خانه‌تان نگه دارد؟! اگر همین‌قدر اراده می‌رفت، چه‌کار می‌کردید؟ می‌گفتید: امسال حوصله ندارم به مکّه بروم، حالا ببینیم سال دیگر می‌شود یا نمی‌شود؛ فعلاً امسال حالش را نداریم! درحالتی‌که نه مرضی دارید، نه علّتی دارید، نه مشکلی دارید، هیچ ندارید. آیا می‌شد یا نمی‌شد؟

گفتند: «بله، می‌شد.» فرمودند:

پس اینکه شما راه افتاده و به اینجا آمده‌اید، هیچ فکر نمی‌کنید یک دست غیبی شما را از خانه و زندگی و کارتان سُر داده و هُل داده و حرکت داده است و اشتیاق ایجاد کرده است که یک ماه بیا بیرون، یک ماه بیا چیزهای دیگر را ببین!

دعوت به تماشای کعبه و مقایسهٔ حسّ آن با تجربیات دنیوی

یک عمر در مغازه و خیابان کذا و بالای شهر و پایین شهر و افراد مختلف و دفتر و دستک و حساب و کتاب و بانک و چک و سفته بودی، حال یک ماه از این فضا خارج شو و ببین چه می‌بینی! یک ماه از این فضا خارج شو و این پوسته و لباسی را که به تنت کردی بیرون بینداز و لباس دیگر را بپوش و یک ماه از آنچه دور خودت در هواها و تصوّرات و توّهمات قرار دادی، خارج شو! بابا، نمی‌میری! خاطر جمع و صحیح و سالم به شهر و دیارت برمی‌گردی.

بلند شو بیا ببین این‌طرف چه خبر است؛ یک نگاه به کعبه بکن آن‌وقت ببین با خیابان‌ها و آسمان‌خراش‌های طهران فرق می‌کند یا نمی‌کند؟ تفاوت دارد یا ندارد؟! یک نگاه به آن دو کوه صفا و مروه بکن، آن‌وقت ببین با این پارک‌هایی که صبح و شب می‌رفتی و قدم می‌زدی و ورزش می‌کردی تفاوت دارد یا ندارد؟! یک نگاه به صحرا و کوه عرفات و شب مشعر بکن، آن‌وقت بگو با این شب‌هایی که ماشین برمی‌داشتی و در خیابان بالای طهران می‌گشتی فرق دارد یا ندارد؟! فرقش کجاست؟ یک نگاه به آن فضای منا بکن، آن‌وقت ببین با این گردش‌های شمال در دریای مازندران مختلف و متفاوت است یا نیست؟ ببین چه اختلاف و چه فرقی می‌بینی؟ حسّی که اینجا داری را با حسّی که در آنجا داری مقایسه کن، ببین چه اختلاف و امتیازی در این دو حس برایت پیدا می‌شود؟ بلکه با این احساس یک تکانی بخوری، بلکه یک چیزی گیرت بیاید و یک حرکتی بکنی و همه‌اش در آن فضای پارک و بالای طهران و شمال و جنوب نمانی! بیا این‌طرف را هم ببین، کوه عرفات و صحرای مشعر را هم ببین، سنگ زدن به شیطان و رمی جمار را هم ببین، شب مشعر و شب‌های ماندن در منا را هم ببین؛ ببین اینجا یک چیزهایی دیگر ممکن است باشد که از آن خبر نداری!"[1]

دست خالی بودن بنده و عنایت و لطف پروردگار

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۶، جلسه ۸. (آیةالله طهرانی)

"بعد ایشان فرمودند:

پس ما چه‌کار کرده و چه رنج و مسئله‌ای را تحّمل کرده‌ایم؟! چه تعلّقی در اینجا گرفته شده که بخواهیم آن به‌حساب بیاوریم؟! هیچ، دستمان خالی و صفر است و هیچ عوضی در اینجا نداریم تا بخواهیم از خدا معوّضی را تقاضا کنیم! با دست خالی آمده‌ایم و فقط تقاضای عنایت و لطف از آن‌طرف داریم، همین! از یک طرف جیب خالیِ خالی و فقر محض، و از آن‌طرف غنیّ بالذّات که بحر کرمِ متلاطم او حدّ و انتها ندارد. مسئله این است.

در دیدگاه مادّه و مادّه‌گرایی برای انسان در قبال عنایت و لطف پروردگار حساب‌وکتاب قائل هستند؛ اما در دیدگاه توحید و اهل‌معرفت انسان جایی ندارد تا اینکه بخواهد متاع خود را در این بازار عرضه کند! مگر عبد از پیش خودش چیزی دارد؟! مگر عبد دفترچهٔ بانکی دارد که بخواهد از حساب خودش بردارد؟! مگر بنده چه دارد که بخواهد آن را عرضه کند؟! عبد چه دارد؟! صفر و صفر و صفر، هیچ ندارد! حالاکه هیچ ندارد، با این دیدگاه به خدای خودش رو می‌آورد که: خدایا، من هیچ ندارم، هیچ نیستم و چیزی ندارم که عرضه کنم.

آن‌وقت با این کیفیت شما می‌بینید که در روحیّه و حال بنده تأثیر می‌گذارد؛ حالِ استکانت و فقر را بالا می‌برد و هرچه بالاتر برود، عنایت و کرامت و لطف پروردگار در آنجا بیشتر و اضافه می‌شود.

وقتی که استاد دارد سرِ کلاس درس می‌دهد، به شاگردانش نگاه می‌کند که کدام شاگرد طلبش بیشتر است و نسبت به استاد خاضع‌تر و خاشع‌تر است و خود را محتاج‌تر عرضه می‌کند. آیا استاد نسبت به آن شاگردی که فخر می‌فروشد، نظر می‌اندازد؟ می‌گوید: «برو پیِ کارت!» آیا نسبت به شاگردی که می‌گوید: «آقا، این چیزها را من بلد هستم» نظر می‌کند؟ آیا نسبت به شاگردی که می‌گوید: «من پدرم فلان‌الدّوله است» نظر می‌کند؟ خیر، به او کاری ندارد و توجه نمی‌کند؛ چرا؟ چون کلاس درس، کلاس اعطای معرفت و علم است و انسان باید در حال علم آن فقر و بضاعت اصلی را داشته باشد تا اینکه بتواند استفاده کند؛ وإلاّ اگر بگوید: «من دارم!» استاد می‌گوید: «داری دیگر! پس برو، چه می‌خواهی؟»

این دیدگاه، دیدگاه اهل توحید و دیدگاه عبودیّت است؛ دیدگاهی که تمام مسائل را از روی جنبهٔ روحی و نورانیِ آن مورد توجه قرار می‌دهد. نمازی را که می‌خواهد بخواند باید چگونه بخواند تا آن جنبه در آن رعایت شود؟ روزه‌ای را که می‌خواهد بگیرد باید چگونه بگیرد که آن جنبه در آن رعایت شود؟ حج و انفاقی را که می‌خواهد انجام بدهد باید چگونه انجام بدهد؟ باید در همهٔ اینها آن جنبه باشد تا این مسئله در آن انجام بشود؛ برخلاف دیدگاه مادّی. بنابراین در مسائل سیاسی و اجتماعی و حکومتی، در همهٔ اینها آن دیدگاه توحید حاکم است."[1]

"چند سال پیش به یک سفر عمره رفته بودم و در آن کاروانی که بودیم عده‌ای از علما و بزرگان و وجوه

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۷۷. (آیةالله طهرانی)

هم بودند. ما هم به‌طور ناشناس برای خودمان در کناری نشسته بودیم؛ چون با همین لباس سفید عربی بودیم و کسی مطلع نبود که ما هم جزء همین طلبه‌ها هستیم.

عجیب است که همین سؤال در آنجا مطرح شد! منتها آنجا افراد بیشتری ـ شاید حدود صد نفر ـ بودند. طبعاً همه به یکدیگر تعارف کردند و یکی از آنها که بسیار از دیگران نسبت به بعضی از مسائل امتیاز و ترجیح داشت شروع کرد به گفتن:

باید در اینجا زیاد طواف کنید و انسان باید حدّاکثر استفاده را بکند. این پول‌هایی که شما دارید خرج می‌کنید را مفتی به‌دست نیاورده‌اید، لذا باید کاری بکنید که بعد احساس پشیمانی نکنید و...!

طبعاً حرف‌هایی که در آنجا مطرح شد در همان حدّی بود که بیش از آن هم توقّعی نبود. گفتم: ای پدرجان، جایت خالی که در جلسهٔ آن شب ما از شما چه شنیدیم و چه دیدیم و الآن داریم چه می‌بینیم و چه می‌شنویم!"[1]

تصحیح دیدگاه افراد در انجام اعمال حج

"سؤال: من می‌بینم خب ما آنجا اعمالی انجام داده‌ایم برای خودمان، باز به آن صورت، خودمان انگار که نمی‌دانیم باز چه کرده‌ایم. از دیدگاه شما می‌خواستیم بدانیم حجی که ما رفتیم ان شاء الله به چه صورت است؟

جواب: ببینید، ما هرچه هم که هرکاری انجام داده باشیم، نمی‌توانیم این کار را در مقابل الطاف الهی و عنایات الهی، این کار را عرضه کنیم. شما هرچه هم که کارتان بهتر باشد و خلوص نیّتتان بیشتر باشد، باز قابل عرضه نیست. این خلوص نیت را از کجا آوردید و این صفای باطن و عمل و توفیق، مگر غیر از عنایت پروردگار و لطف پروردگار است؟ پس چطور ما بخواهیم در اینجا بگوییم: «خدایا این کاری را که ما انجام دادیم و این عملی که انجام دادیم، آیا مورد قبول تو هست یا نه؟» یعنی برای یک بنده جای این سؤال نیست که بیاید عملی را انجام بدهد و بعد ببیند که آیا این عملش را خدا پذیرفته یا نپذیرفته.

وظیفه سالک در مقام عبودیت، انجام کار خود و عدم فکر به قبولی آن

سالک در مقام عبودیت باید کار خودش را انجام بدهد، همین! دیگر به فکر این افتادن که آیا این قبول شده یا قبول نشده، دور از شرط بندگی است و دور از شرط ادب است؛ که انسان مایه را از کس دیگری بگیرد بعد بیاید در مقابل او عرض اندام کند. مثل اینکه فرض بکنید که یک شخصی بیاید به مهمانی فردی، به مهمانی کسی بیاید و او قبلاً آمده باشد و پول این مخارج، این مسائل [را] از او بگیرد و بعد بیاید این به رخ او بکشد که: «ببین ما چه زحمتی کشیدیم، ما چه‌کار کردیم!» درست شد؟ پول وقتی که از اوست، وقتی که مخارج از شخص دیگری است، دیگر عرضه داشتن این متاع در قبال او، این کم لطفی است.

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۷۷. (آیةالله طهرانی)

هر عمل خالصی را که ما انجام بدهیم و هر نیتی را که ما در اینجا، نیت پاکی را داشته باشیم، باید از جانب او بدانیم، نه‌اینکه برای خود سهمی در اینجا در نظر بگیریم. اینکه ما بیاییم و بگوییم که: «خدایا عمل من در اینجا موجب تقرب شده یا نه؟ عمل من در اینجا چقدر خوب بوده یا نه؟» این مثل این می‌ماند که بگوییم: «خدایا چقدر از لطف تو شامل حال من شده است!» وقتی که خدا لطف کند، که انسان دیگر نباید سؤال بکند و بهتر است انسان این مسائل را به او منتسب کند و به او برگرداند و بگوید: «خدایا ما هیچ‌کار انجام ندادیم. هیچ عملی از ما سر نزده است. ما آمدیم مهمان تو بودیم. اگر کار خوب کردیم از تو بوده، اگر کوتاهی کردیم از ما بوده و غیر از این هیچ چیزی در ذهن ما وجود ندارد.»

سؤال: من منظورم این است که من آنجا واقعاً اصلاً حس می‌کنم هیچ نکردم. من کوتاهی‌ام را می‌ترسم، چون واقعاً حس می‌کنم که انگار که رفتم و آمدم، هیچ چیز! یعنی آن چیزی که باید آنجا انجام می‌دادم، اصلاً در وجود خودم الآن حس نمی‌کنم. همه‌اش فکر می‌کنم که کوتاهی بوده است. از این فقط می‌ترسم که رفته باشم و آمده باشم، فقط از این؛ نه از لحاظ اینکه کاری انجام داده باشم.

واگذار کردن کوتاهی‌ها به خدا و استمداد از کرم او

جواب: آن را هم انسان دیگر برحسب مقدار تکلیفی که دارد و برحسب مقدار شعور و ادراکی که دارد، انسان باید به خدا واگذار کند و از کرم او برای کار خودش و برای حال خودش باید امداد داشته باشد. بالأخره حجی بوده که خداوند قسمت کرده، زیارت بیت الله بوده، تشرف به اعمال بوده، زیارت قبور اولیای خودش بوده، اینها را قسمت کرده. اگر انسان سعی خودش را کرده باشد در آنجا و به آن مقداری که تکلیفش اقتضا می‌کند و به آن مقداری که سعه وجودی خودش این را اقتضا می‌کند انجام داده، دیگر راجع به مسائل دیگرش نباید فکر کند که آیا مورد قبول شده یا نشده، کوتاهی کردم یا نکردم. انسان باید در هر حالی خود را مقصر بداند و خود را کوتاه بداند و فقط توجه و اتکائش باید به کرم او باشد.

حکایت سؤال از معیار قبولی زیارت در سفر کربلا و پاسخ به آن

در یک سفری که با اتفاق چند نفر از دوستان به کربلا مشرف شده بودیم ـ از همان طریق شام و اینها بود، چند سال پیش ـ موقع مراجعت در فرودگاه شام، یکی از همین دوستان که خانمشان هم امسال اهل‌بیتشان مشرّف شده بودند به مکّه، ایشان از من پرسیدند: «آقا از کجا بدانیم که این زیارتمان مورد قبول واقع شده یا نشده؟» من یک خنده‌ای کردم و گفتم: «از کجا معلوم است مورد قبول واقع شده است؟ چه کسی گفته که اصلاً زیارت شما قبول شده است؟!» جا خورد! خیلی، خیلی برایش عجیب بود. گفت: «یعنی آقا قبول نشده است؟!» گفتم: «خب حالا قبول نشده، شما چه‌کار می‌کنید؟ اگر امام حسین یا امیرالمؤمنین بیاید بگوید نه، ما زیارت شما را قبول نکردیم!» گفت: «خب هیچی!» گفتم: «خب حالا هم هیچی! حالا هم هیچ! اصلاً چرا باید فکر

کنید به اینکه زیارت قبول شده یا قبول نشده؟ مگر ما چه کردیم؟ مگر ما در قبال آن افراد چه کردیم؟»

من الآن از شما یک سؤال می‌کنم: شما را با هواپیما از اینجا با دوساعت برداشتند بردند آنجا، در بهترین جاها اسکان دادند و بهترین پذیرایی را کردند و آمدید. شما هیچ خبر دارید در سابق، همین صد سال پیش، مردم که می‌رفتند وصیت‌نامه می‌نوشتند؟ نصف اینها که می‌رفتند برنمی‌گشتند! انواع مرضها، سل‌ها، وباها، بیماری‌های غیر قابل علاج می‌گرفتند. دزدهای سر گردنه آنها را همه را گردن می‌زدند، اموالشان را به غارت می‌بردند. در تمام محله یک حاجی فلان پیدا نمی‌شد! بعد رفتن در آنجا، یک رفتن و آمدن شش ماه طول می‌کشید. التفات کردید؟ اینها این‌طوری حج انجام می‌دادند. امام مجتبی علیه السّلام ۲۵ مرتبه سفر حج انجام داد از مدینه تا مکّه و اغلب این سفرها با پای پیاده بود. ۹۰ فرسخ بین مکّه و مدینه فاصله است. اغلب اینها با پای پیاده بود و شترهای حضرت، این مراکب حضرت، جلوی حضرت می‌رفتند، نه‌اینکه نداشتند! بیابان مکّه و مدینه که در اینجا مثل، فرض بکنید، زمین سبز و چمن‌زار شمال که نیست! چه منازل ناهموار و چه موقعیت‌های طاقت‌فرسایی وجود داشته است! اینها این‌طور حج را انجام می‌دادند، نه مثل ما. درست شد؟! اگر قرار باشد سؤال بشود که چه کردیم، آنها باید سؤال کنند. ما کجایِ از مسئله و کجایِ از قضایا قرار داریم تا اینکه بیاییم و اصلاً تصور این قضیّه در ذهن ما قرار بگیرد؟

لزوم توجه همیشگی به قصور خود

همیشه باید به قصور خود توجه کنیم. باید همیشه خود را کوتاه ببینیم؛ نه در حج، همین‌جا. همیشه باید خود را خاکسار بداند، همیشه باید خود را هیچ بداند. در ارتباط با دیگران نباید برای خود حساب باز کند. همیشه باید خود را خادم همه بداند، واقعاً باید بداند. اگر به اندازه یک سر سوزنی ما در نفسمان نسبت به دیگران احساس برتری کنیم، در همان‌جا با مغز به زمین خوردیم! اگر به اندازه سر سوزنی احساس کنیم که مورد توجه هستیم، در همان‌جا نقطه سقوط ما است و نقطه انانیت و فرعونیت ما در همان‌جا قرار دارد. بهترین سالک و بهترین عبد، آن عبدی است که واقعاً خود را از همه کمتر بداند و از همه کمتر نشان بدهد، عملاً نشان بدهد.

مقایسه‌ای میان رفتار رفقا با برخی افراد در سفر کربلا

ما در همین سفری که مشرّف شده بودیم برای کربلا، خب دوستان ما حسابشان با بقیّه فرق می‌کند. مردم ببینید، می‌آیند می‌گویند: «زیارت کربلا می‌رویم!» موقعی که می‌خواستند حرکت کنند دسته سینه‌زنی می‌کردند، نوحه می‌خواندند: «حسین جان ما داریم می‌آییم و چه می‌کنیم و فلان می‌کنیم!» اما در آنجا برای نشستن روی صندلی به هم فحش می‌دادند! گفتیم: «نه آن دسته سینه‌زدنتان، نه این کاری که می‌کنید!»

رفقا ـ حالا ما که هیچی نبودیم ـ خود رفقا می‌ایستادند، این بندگان خدا در خیابان همه که سوار

می‌شدند، تا آن نفر آخر نوبت ما می‌شد. همه که رفته بودند سوار اتوبوس شده بودند... به رفقا گفته بودم هیچ‌کس راجع به صندلی اصلاً حرفی نزند. هر وقت دیدید کسی روی صندلی‌تان نشسته است، پاشید بیایید عقب. اگر ممکنه بلند شوید بیایید. موقع غذا که می‌شد، این بندگان خدا آخرین نفری بودند که وارد محل مطعم ـ و به اصطلاح غذا و اینها ـ می‌شدند و اولین نفری بودند که بیرون می‌آمدند، درست؟! راجع به مسائل دیگر به‌طوری‌که اصلاً این خود مأمورین عراقی از همه بیشتر به اینها می‌رسیدند، می‌گفتند: «این چیزی که ما از شما داریم می‌بینیم با آنچه که از...» التفات می‌کنید؟ یعنی وقتی که این بندگان خدا می‌گفتند که: «ما آمدیم برای زیارت» درست می‌گفتند. اطاق، در هرجا، به هرجا اطاق به آنها می‌دادند، حرف نمی‌زدند. هر جور وضع اطاق‌ها بود، حرف نمی‌زدند. هر جور غذا بود، حرف نمی‌زدند. هر جور اتوبوس بود، حرف نمی‌زدند. درست شد! این‌طور انسان باید باشد، این قسم انسان باید خود را متواضع ببیند، واقعاً باید ببیند. و اگر این‌طور باشد، این مسئله در نفس، در همه شئون نفس می‌آید نفوذ می‌کند، در همه کارهای انسان و در همه افعال انسان این قضیّه می‌آید خودش را نشان می‌دهد و واقعاً انسان آن خواهد شد که او می‌خواهد. اما اگرنه، آمدیم برای خودمان حساب رسیدیم: «آن کار من این بود، خوشم می‌آید. حالا این کار من فرض بکنید که خوب انجام دادم، الحمد لله! خب بالأخره یک زیارت باحالی کردیم، الحمد لله! بالأخره این کار را انجام دادیم.» اینها مسائلی است که نفس این مسائل را خوش می‌پندارد و بر آن خوشی، دل خوش می‌شود، دلخوش.

تفاوت راه موحّدین با دیگران در به حساب نیاوردن اعمال خود

چه کسی می‌تواند بیاید بگوید که ما قابل هستیم؟ چه کسی می‌تواند بیاید بگوید ما این‌طور هستیم؟ من در همان سفری که مشرف شده بودم، یک روز یکی از اساتید خودمان را، از بزرگان را، ما در همان کنار قبرستان دیدیم. ما را برداشتند بردند در منزلشان و حدود سه سال پیش بود. و بسیار... البتّه فردی است خیلی متهجد، خیلی اهل مراقبه، اهل چه و چه. یک صحبتی در آنجا شد. این مسئله، مطلبی را که ایشان گفتند این بوده که: «من در عمرم یک کار فقط انجام دادم.» ـ حالا می‌خواست از خودش تعریف کند بنده خدا، از یک نظر می‌خواست بگوید که ما کاری انجام ندادیم و تمام این کارهای ما معلوم نیست که برای خدا باشد یا نباشد، ولی در همان مورد تعریفی که می‌خواست بکند، در همان‌جا هم اشکال و تأمل وجود داشت. ـ ایشان گفت که: «من وقتی که رفتم در مکّه، گفتم: خدایا من فقط در همه عمرم یک کار انجام دادم برای تو و آن اینکه شش ماه را شب تا به صبح بیدار بودم برای تو و صبح را تا به شب برای تو روزه گرفتم، شش ماه متوالی من در همه عمرم این کار را برای تو انجام دادم.» من یک خنده‌ای کردم، گفتم: «آقای فلان! ما این کار را هم انجام ندادیم. پس ما خیال و پرونده‌مان صافِ صاف است، هیچ اصلاً در آن نیست که عرضه بداریم!» او متوجه نشد من چه می‌گویم و مقصودم چه است. من می‌خواستم به او این را بگویم که: «این کار تو هم توفیقش از کجا آمده که

تو داری به خدا عرضه می‌داری؟ اگر یک شب باعث می‌شد خدا تو بخوابی، آن وقت می‌توانستی الآن این حرف را بزنی؟ اگر تو در این شش ماه مریض می‌شدی، آنوقت می‌آمدی در اینجا افتخار کنی و پُز بدی برای‌اینکه: من خدایا شش ماه چه کردم؟» پس هم قدرتش را او داده، هم موانع را او برطرف کرده، هم توفیقش را او داده، آن وقت ما بیاییم این را در قبال خدا عرضه بداریم: «خدایا شش ماه ما شب‌ها را تا به صبح بیدار بودیم و صبحها را هم تا به شب روزه داشتیم، ما این کار را انجام دادیم!» نه!

اگر هم انجام دادی، نباید اصلاً در فکرت بیاید، اصلاً نباید به ذهنت بیاید یک‌هم‌چنین کاری انجام دادی. بله؟! این راهی را که موحّدین و اولیا و اهل توحید نشان داده‌اند این است فرقش. فرق این راه با بقیّه در این است که اهل توحید همه را به خدا واگذار می‌کنند و خود برای خود چیزی برنمی‌دارند.“[1]

”آنچه در موقع احرام و طواف و در مسجدالحرام و به‌طورکلی، در یک بینش کلی برای یک زائر بیت‌الله مهم است، این است که دیگر در آنجا واقعاً برای خود حساب باز نکند! از این حساب‌هایی که در این دنیا بوده و توقّعاتی که در نفس خود پرورانده و با آن توقّعات زندگی کرده است؛ توقّع دارد به او سلام کنند، توقّع احترام دارد، توقّع دارد وقتی که می‌آید بلند شوند و به او جا بدهند تا بنشیند، توقّع دارد وقتی که می‌آید، راه را باز کنند؛ واقعاً تمام این توقّعات خیالی و پوچ و بی‌ارزش را کنار بگذارد! اولیای الهی و سُلاّک و زائرین واقعی بیت‌الله بودند که [تمام این توقّعات را کنار گذاشتند.]“[2]

غیرت الهی و عدم پذیرش غیر از جنبهٔ وحدت و عبودیت در حج

”خدا می‌گوید: به‌اندازهٔ ذرّهٔ مثقالی غیرت من اجازه نمی‌دهد که غیر از جنبهٔ وحدت که همان مقام ذلّت و تذلّل و عبودیّت است، چیزی بخواهد در اینجا تسرّی پیدا بکند! به‌هیچ‌وجه! وقتی که به حج می‌آیی باید تنها بیایی؛ نه‌اینکه پنجاه نفر دور و برت را بگیرند و با سلام و صلوات به‌عنوان مرجع عظمای دینی وارد شوید! این حج نیست، این شیطنت است! همهٔ اینها تخیّل است؛ اینها وارد شدن در هویٰ و هوس و ورود در جهنّم است؛ جهنّم تخیّلات و جهنّم إنّیت‌ها! باید تنها به حج بیایی؛ حالا رفیق هم با تو می‌آید بیاید، ولی تو باید در این حج تنها باشی و نباید کس دیگر را با خودت بیاوری. یعنی نباید در قلبت کس دیگری را بیاوری؛ اینجا مقام، مقام عزّت است؛ اینجا مقام، مقام غیرت است؛ اینجا مقام، مقام کبریائیّت است؛ اینجا مقام، مقامی است که غیر را نمی‌پذیرد و غیر را برنمی‌گزیند؛ فقط او باید باقی بماند!

خاطره‌ای از یک سفر حج و مشکلات عجیب آن

تقریباً دو سال پیش بود که خداوند به ما توفیق داد و با اهل‌بیت به حج مشرّف شدیم. و طبعاً مسائل و

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیةالله طهرانی]

مشکلاتی بود که خیلی از رفقا ـ خدا إن‌شاءالله حفظشان کند ـ در صدد برآمدند که این مشکلات را برطرف کنند. وقتی که ما سوار شده بودیم و داشتیم به سوریه می‌رفتیم که از آنجا به جدّه برویم، من رو کردم به اهل بیت و گفتم: ببین، ابراهیم با اسماعیل می‌آید یک حج انجام می‌دهد، یک حج هم ما داریم انجام می‌دهیم؛ گرچه این مسائلی که ما گفتیم، مسائل حق و واقعی بود و همه‌کار به‌دست خدا است و به‌دست انسان نیست، اما خدا می‌خواست به ما نشان بدهد و این مسائل به جان ما بنشیند.

همان‌جا به ذهن من خطور کرد که برای این راه و مسیری که داریم به‌سمت حرم مقصود و معبود می‌رویم، مسائل و مطالبی در پیش است؛ دربسته و بالجمله به شما عرض کنم که کار ما به‌نحوی واقع شده بود که ما از یک دقیقهٔ بعد از خودمان خبر نداشتیم که چه خواهد شد! در آن شبی که داشتیم از بالای مدینه می‌گذشتیم و به‌سمت جدّه می‌رفتیم ـ مسیر شام به جدّه از بالای مدینه می‌گذرد ـ من به این کلام حضرت سیدالشهدا علیه السّلام رسیدم:

کلام سیدالشّهدا در مورد اختلاف تدبیر الهی

إلَهی إنّ اختلافَ تَدبیرِکَ و سُرعَةَ طَواءِ مَقادیرِکَ مَنَعا عبادَکَ العارِفینَ بِکَ عن السُّکُونِ إلیٰ عَطاءٍ و الیَأسِ مِنکَ فی بَلاءٍ.[1]

«خدایا، اختلاف تدبیر تو و وحدت در تدبیری که مختصّ به ذات تو است، و سرعت پیچیدگی مقام قضا و قدر تو و مقادیر تو برای نزول حکمِ مُبرَمت در عالم کثرات (یعنی از یک طرف، اختلاف در تدبیر که ﴿کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ﴾،[2] امروز این و فردا آن؛ و از طرف دیگر، کثرت آن مقادیر و عالم تصادمات و تصادفات و عالم زد و خوردهای در قضاء کلی و نزولش در تقدیرهای متضاد و متشابه برای تأثیر در عالم کثرات) این‌قدر زیاد است که موجب می‌شود از یک طرف، آن افرادی که به تو عرفان و معرفت دارند، از آن عطاء و موهبتی که تو به آنها روا داشتی، دل‌خوش و خاطر جمع نشوند؛ و از طرف دیگر، اگر نظر لطف خودت را از آنها برگرداندی، از تو مأیوس نباشند.»

در این درگه که گه‌گه گه کُه و کُه گه شود ناگه *** مشو نومید اگر هستی ز لطف و قهر او آگه

اینجا است که واقعاً باید بدن همهٔ ما بلرزد، و واقعاً باید به موقعیت خودمان برسیم که هیچ امیدی را در خود احساس نکنیم؛ و از طرف دیگر، نسبت به رحمت پروردگار هم مأیوس نباشیم.

اگر خدای‌نکرده از روی بی‌التفاتی به شخصی نظر بیندازیم، چه‌بسا فردا همان بیاید و همچون گِلی که خود را ذلیل و متواضع قرار داده است، تبدیل به گُلی بشود شاهدِ بازاری؛ و آن شخص خاطی به قعر جهنّم و درّهٔ هلاکت سقوط کند! سالک باید این حال را همیشه داشته باشد؛ این واقعیت است، شوخی نیست! من با

---

[1] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۸، فرازی از دعای امام حسین علیه السّلام در روز عرفه.

[2] سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:
«هر روز خداوند در ارادهٔ خاص و شأن جدیدی است.»

چشم خودم دیدم افرادی را که دیگران را تعییب می‌کردند و در آن تعییب هم حق داشتند، نه‌اینکه ناحق بودند، ولی نکته‌ای که آنها فراموش کرده بودند این بود که اگر او عیب دارد تو هم بی‌عیب نیستی! بله، درست تعییب می‌کرد، درست تنقید می‌کرد ـ البته بعضی‌هایش هم اشتباه بود ـ، ولی کسی که متوجه این حالت باشد، با احتیاط قدم برمی‌دارد! این‌طور نیست که شمشیری را به دست بگیرد و همه را از دَم تیغ انتقاد و تعییب بگذراند؛ روزی خواهد رسید که خداوند متعال ما را به همان بلیّه‌ای مبتلا خواهد کرد که ما دیگران را با آن صفت مذمومه مورد تهاجم قرار می‌دادیم![1] و از این قضایا خیلی اتفاق افتاده است. اینجا است که انسان باید همیشه متوجه این نکته باشد که ما نباید هیچ‌وقت آن جنبهٔ وحدت را فراموش کنیم."[2]

مشاهدات و تجربیات توحیدی آیةالله طهرانی در یک سفر حج

"بعد از فوت مرحوم آقا ما به سفر حج مشرّف شدیم؛... من واقعاً عجائبی از اسرار الهی در آن سفر دیدم؛ عجائبی که بعضی‌هایش را گفته‌ام و بعضی‌هایش را نگفته‌ام! خلاصه اینکه چطور در آنجا مسئلهٔ توحید نسبت به همهٔ افراد علی‌السّواء بود و انسان در آنجا نباید خدای‌نکرده و خدای‌نکرده یک سر سوزنی خودش را نسبت به بقیه بالاتر فرض کند! چنان بر سر آدم می‌زنند که دیگر حتی نمی‌تواند از جایش بلند شود.

خلاصه آنجا کاملاً این حقایق و قضایا برای انسان مشهود بود و قدم‌به‌قدم مسئله و مطلب بود. تا به ذهنمان خطوری می‌کرد، بسته می‌شد، تمام شد! هرچه می‌کردیم باز شود امکان نداشت. و همین‌که آن خطور رد می‌شد و می‌گفتیم که خدایا نمی‌دانیم و قطع امید می‌کردیم، یک‌دفعه باز می‌شد! عجب! همان آقایی که تا الآن صاف ایستاده و می‌گوید: «نه!» به‌محض اینکه این خطور به ذهن می‌آمد که دیگر کسی نمی‌تواند درست کند، می‌گفت: «خیلی خب، بیایید برایتان درست کنم!» دوباره در جای دیگر و در جای دیگر و خلاصه به انحاء مختلف و مسائل مختلف بود.

دیگر بماند که در جمرات چه اتفاقاتی افتاد و...؛ واقعاً مطالب و مسائلی هست و همه غافل هستیم از اینکه چه می‌گذرد! و خیلی خسران‌زده هستند آنهایی که بدون توجه به این مطالب حج را یک مسئلهٔ سرسری می‌پندارند و آنها را متعیّن در بعضی از اصناف و اشخاص فرض می‌کنند؛ آنها خبری از این مطالب ندارند."[3]

ناشناس ماندن آقا شیخ محمد بهاری در سفر حج و خدمت به زوّار

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۳۵۶:
«عن إسحاقَ بنِ عَمّارٍ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام، قالَ: **"قالَ رسولُ الله صلّی الله علَیه و آله و سلّم: مَن أذاعَ فاحِشَةً کان کَمُبتَدِئِها و مَن عَیَّرَ مُؤمِنًا بِشَیءٍ لَم یَمُت حتّیٰ یَرکَبَهُ."**
...عن عَبدِاللهِ بنِ سِنانٍ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قال: **"مَن عَیَّرَ مُؤمِنًا بِذَنبٍ لَم یَمُت حتّیٰ یَرکَبَه."**»

[2] آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۱۴۸ ـ ۱۵۳. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، ادامه بحث استطاعت در حج، مجلس ۸۳، ص ۴.

"در سفری که مرحوم آقا شیخ محمد بهاری رفته بود، ایشان به‌گونه‌ای در کاروان بود که تا آخر سفر کسی نفهمید که ایشان آقا شیخ محمد بهاری است! به زوّار خدمت می‌کرد، برای آنها چایی می‌آورد و...؛ مرحوم آقا شیخ محمد! از شاگردان معروف آخوند ملاّحسینقلی همدانی! تمام وقتی که ایشان در مکّه بود، آن‌طور بود، مثل یک آدم معمولی، همین لباس عربی می‌پوشید، بدون‌اینکه عمامه‌ای بگذارد و توجه شخصی نسبت به او جلب شود، مثل یکی از افراد می‌رفت برای شستشوی افراد آب می‌آورد و در کارها کمک می‌کرد. همهٔ افراد کاروان خیال می‌کردند که ایشان یک آدم عادی و مثل بقیهٔ افراد است و می‌خواهد برای خدا خدمت کند؛ وقتی که تمام شد و ایشان هم به نجف آمد، بعضی از آن افراد دیدند که عجب! و اصلاً بُهتشان برد که چطور در تمام این مدت کسی نفهمیده بود که این اصلاً چه شخصیّتی است! ببینید، انسان باید این‌طور احرام ببندد و خدا این‌طور زائری می‌خواهد! اما اگر انسان بخواهد با همان توقّعات و با همان تفکّرات و با همان نیّت‌ها حج انجام بدهد، نصیب او کم خواهد بود."[1]

وحدت حاکم در سفر مکّه و عدم خریداری علم، شخصیت و مقام

"در سفر مکّه همیشه وحدت حاکم است. من در آنجا متوجه شدم که آنجا نه علم خریدار دارد، نه شخصیت، نه مقام، نه سلوک، نه راه و نه هیچ چیز دیگری؛ تذلّل، تنها متاعی است که در این بازار می‌خرند، و به قیمت خوب هم می‌خرند! خدا خیلی عالی به ما نشان داد! و من در آنجا متوجه شدم که هر کاری که بخواهم برای خودم انجام بدهم، خدا در جلوی آن منع و حاجب قرار می‌دهد و سد می‌گذارد؛ حالا اگر می‌توانی برو انجام بده! یک‌دفعه می‌دیدیم سر یک قضیهٔ پوچ و بیخود کار چنان متوقف می‌شد که به‌هیچ‌وجه‌من‌الوجوه نمی‌توانستیم حرکت کنیم؛ تا می‌آمدیم و از این مطلب رد می‌شدیم می‌دیدیم همان چیزی که موجب شده بود ما را نگه دارند، همان موجب جواز ما است! یعنی به همان دلیلی که ما را نگه داشتند، به همان دلیل اجازه می‌دهند حرکت کنیم! این عجیب است که این را دلیل دیگری برطرف نمی‌کرد، بلکه همان دلیل برطرف می‌کرد؛ یعنی بگو هر چیزی که در اینجا می‌آید، از او می‌آید دیگر؛ چرا داری خودت را معطّل می‌کنی؟! چرا داری می‌ایستی؟! و هر وقت که من این جهت را نداشتم و به جهت دیگری که حالا دیگر اسم نمی‌برم، توجه می‌کردم، می‌دیدم مسائل خیلی روشن و خیلی آماده بود، اما اصلاً به‌هیچ‌وجه راه نمی‌افتاد! این برای این است که آنجا جایی است که نباید هیچ تعیّنی در آنجا راه پیدا بکند!

حکایت دکتر سید حسین نصر در مورد سفر حج محمدرضا شاه پهلوی

مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ یک قضیهٔ بسیار جالبی را از قول دکتر سید حسین نصر تعریف می‌کردند.

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیةالله طهرانی)

ایشان فعلاً در آمریکا هستند و یکی از دانشمندانی هستند که در علوم اسلامی و حکمت هم خیلی کار کرده‌اند و زحمت کشیده‌اند، ولی از اهل علم نیستند و معمولی هستند، و در زمان سابق استاد دانشگاه بودند و در اینجا مناصب مهمّی داشتند و بعد هم به خارج از کشور رفتند. او می‌گفت:

مراسم شستشوی کعبه با گلاب و حضور شاه عربستان و ایران

در سفری که ما در زمان سابق با عده‌ای از رؤسای مملکت به اتفاق خود شخص محمدرضا شاه پهلوی به مکّه مشرّف شدیم (ظاهراً شاه در زمان حیاتش دو سفر به حج رفته بود)، ما در آنجا مهمان مَلِک فیصل بودیم و خیلی از ما پذیرایی می‌کرد. در روز هشتم (یا نهم) ذی‌الحجّه به‌اتفاق آن شاه عربستان و عده‌ای از مقامات خود عربستان و رؤسای جمهور کشورهای دیگر و عده‌ای هم که با شاه ایران رفته بودند، وارد بیت شدیم. و برای شست‌وشو گلاب آوردند (ظاهراً گلاب هم از خود ایران می‌بردند).

در آن سفری که ما در همان سنّ شانزده هفده‌سالگی که با مرحوم آقا مشرّف شدیم و ایشان هم در کتاب روح مجرّد ذکری از آن سفر می‌آورند،[1] من خودم دیدم که این شُرطه‌ها آمدند و حجّاج را کنار زدند و شاه عربستان که آن زمان فیصل بود، آمد و داخل کعبه رفت. و در آنجا دیگر مراسمی دارند که خیلی از رجال هم به‌اتفاق آنها می‌آیند و با همین گلاب بیت را شست‌وشو می‌دهند و جارو می‌کنند. و هر کسی هم که در آنجا می‌رود، خودش کار را انجام می‌دهد؛ یعنی همه لباس‌های رسمی را درمی‌آورند و مشغول شست‌وشوی بیت می‌شوند و بعد هم به‌عنوان تبرّک، از آن ماء و... بین افراد تقسیم می‌کنند. بعد دکتر نصر می‌گفت:

انقلاب حال و گریهٔ همگان و تأثّر شدید شاه ایران

اینها مشغول شست‌وشوی بیت شدند. ما نفهمیدیم چه شد، دیدیم کم‌کم یک حال انقلابی پیدا شد و اصلاً وضع ما عوض شد و طور دیگری شدیم، و اصلاً انگار در یک عالم دیگر قرار گرفتیم و نفهمیدیم! و دیدیم همهٔ افرادی که در آنجا هستند، شروع کردند به گریه‌کردن؛ حتی حال خود فیصل هم خیلی عجیب منقلب شده بود! و ظاهراً توجه من به خودم از همه بیشتر بود و به حال خودم و احوال دیگران نظاره می‌کردم. و جالب اینجا است که دیدم خود شاه ایران، محمدرضا پهلوی از همهٔ آن افراد در آنجا منقلب‌تر بود و بی‌اختیار همین‌طور داد می‌زد و سرش را به این دیوار بیت می‌کوبید! مدّتی به این کیفیت بود تا اینکه کم‌کم حال عوض شد و دیگر بیرون آمدند.

این قضیه یعنی وقتی که آن مقام عزّت و جلال بیاید، دیگر زید و عَمرو نمی‌شناسد؛ یعنی همهٔ این تعیّنات، برای ما تعیّن است، اما آنجا این تعیّنات معنا ندارد و او می‌آید و همه را یک‌کاسه می‌کند! منتها مشیّت بر این است که در اینجا و در آنجا بر طبق مقتضای عمل و شاکله، مراتب ثواب و عقاب باشد؛ ولی صحبت در این است که تمام اینها به یَد قدرت و اراده و مشیّت او است. انسان تا وقتی که در اینجا است، از همه پست‌تر و بدبخت‌تر، و گریه و ابتهالش از همه بیشتر است؛ بیرون که می‌آید، شاه مملکت و بیا و برو و بالا و پایین و... جان من، تو فردا به جایی می‌روی که دیگر بیا و برویی نیست، دیگر به‌چپ‌چپ و به‌راست‌راست در کار نیست،

---

[1] روح مجرّد، ص ۴۹۹.

دیگر وزیر اعظم و نخست وزیر و وزیر دربار نیست؛ چرا به آن جنبهٔ وحدت و غربت خودت فکر نمی‌کنی؟! به این دو روزهٔ دنیا فکر می‌کنی، درحالی‌که همهٔ اینها تعیّنات است؟! لذا تمام هدف انبیا و اولیا و بزرگان بر این بوده است که ما را به آن وحدت برگردانند و ما به آن جنبهٔ وحدت برسیم.

به امیرالمؤمنین علیه السّلام ابوتراب می‌گفتند چون همین‌طور روی خاک سجده می‌کرد، بعد هم یک خُرده خاک جمع می‌کرد و سرش را روی آن می‌گذاشت و می‌خوابید.[1] ابوتراب: یعنی خاکی. وقتی ما می‌گوییم فلانی خاکی است، یعنی اصلاً تعیّنی ندارد و انگار اصلاً با خاک محشور است و با آن مأنوس است."[2]

حکایت شخصی که برای خود حساب ویژه‌ای در قبال سایر افراد باز کرده بود

"خدا مرحوم حاج‌آقا معین شیرازی، پدربزرگ ما را رحمت کند. ایشان برای ما نقل می‌کردند:

ما یک وقتی با چند نفر از رفقا و دوستانمان به عراق رفته بودیم تا از آنجا برای حج به مکّه برویم. طبعاً آنجا دوستان و رفقا آمدند و کارهای ما را درست کردند و گذرنامه‌ها را گرفتند و بردند و انجام دادند و بدون‌اینکه زحمتی را متقبّل بشویم و برای ما مشقّتی باشد کار انجام شد و گفتند: «بفرمایید!» و در روز معیّن آمدیم و سوار شدیم؛ حتی در طیّاره را هم بستند و دیگر طیّاره می‌خواست حرکت کند.

یکی از افراد[3] یک‌دفعه رو کرد به ما و گفت: «ببین چه راحت می‌آیند و کار آدم را انجام می دهند و آدم را روانه می‌کنند! نه زحمتی کشیدیم و نه چیزی.»

یک قدری انگار این مسئله را به خودش گرفته بوده است؛ یعنی یک کمی تصوّرش بر این بوده که شاید تافتهٔ جدا بافته‌ای باشد و حتماً خدا نسبت به او نظر خاصّی داشته که به این نحو کارش انجام شده است! ایشان می‌گفت:

تا این حرف را زد، یک‌دفعه بعد از یکی دو دقیقه گفتند که یک اشکالی در بعضی از مسافرین پیدا شده است، لذا آمدند در طیّاره را باز کردند و گفتند: «فلانی بیرون بیاید، گذرنامه‌اش ایراد دارد!» و این آقا را پیاده کردند. گفتیم: ای داد بیداد، مگر مجبور بودی این حرف را بگویی؟! خلاصه پیاده شد. وقتی که داشت می‌رفت رو کرد به ما و گفت: «شما بروید، إن‌شاءالله این دوستانی که بغداد کار ما را ردیف و درست می‌کنند و ما به شما ملحق می‌شویم.» به این امید پیاده شد و رفت.

آنها آمدند و گفتند: آقا چه شده است؟ گفتند: بله، یک ایرادی در مسئلهٔ ویزا پیدا شده است. از همین ایرادهایی که ممکن است در پرونده‌ها باشد و یک‌مرتبه انسان می‌بیند به‌خاطر یک مسئلهٔ عادی و یک ایراد جزئی جلوی یک قضیه گرفته می‌شود.

ایشان پیاده می‌شود و به این امید به آنجا می‌رود و آن رفقا هم می‌آیند و دو روز هر کاری می‌کنند درست نمی‌شود. و طبعاً اینها هم از آن‌طرف رفته بودند و گیر داشتند. خلاصه، می‌گویند: «ما

---

[1] رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۸۹ ـ ۹۱؛ السّیرة النّبویة، ابن‌هشام، ج ۱، ص ۵۹۹؛ الغدیر، ج ۶، ص ۴۷۶.

[2] آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۱۴۸ ـ ۱۵۳. (آیةالله طهرانی)

[3] این فرد سابقاً حالات خوبی داشت و از رفقای ایشان بود. آن موقع حالش خوب بود، گرچه بعدها به کثرات و بیا و بروها و مسائل مختلف دنیوی مبتلا شد و به‌قول مرحوم آقا رضوان الله علیه: «مانند مشکی که پوستی از آن باقی نمانده» به همین کیفیت بود تا اینکه از دنیا رفت. (آیةالله طهرانی)

نمی‌دانیم ایراد کجاست و هرجا می‌رویم و درست می‌کنیم، یک‌دفعه یک ایراد دیگر در یک جای دیگر پیدا می‌شود!» و آخر صاف گذرنامه را به‌دستش دادند و گفتند: «آقا، کاری از ما بر نمی‌آید.»

بعد ایشان می‌گفت:

یک‌دفعه تازه این فرد متوجه اشتباه و خطایش شد که: عجب! ما که اتّکای بر این دوستانمان داشتیم و می‌گفتیم این افرادی که در اینجا با ادارات و سازمان‌ها ارتباط دارند، یک‌ساعته برایمان درست می‌کنند و با طیّارهٔ بعدی می‌آییم و شاید هم طیّاره یک خُرده تندتر برود و زودتر از شما برسیم؛ دو شبانه‌روز معطّل شدیم و گفتند: «آقا، فایده ندارد و شما باید به ایران برگردید!»
آن شخص می‌گفت: «تا حال یأس برای ما پیدا شد، گفتیم: خدایا، غلط کردیم و فهمیدیم گیر ما از کجاست!» همین‌که داشت می‌گفت غلط کردیم، یک‌دفعه تلفن زنگ زد و یکی گفت: «آقا، من می‌خواهم فردا بیایم گذرنامه را بگیرم.» فردا گذرنامه را گرفت و یک ربع هم طول نکشید! یعنی تا به اداره رفت گفتند: «آقا، این‌که ایراد ندارد و همه‌چیزش درست است!» یک مهر زدند و گفتند: «آقا بیا، کاری ندارد.»
ایشان قبل‌ازظهر حرکت کرد و ما هم دو سه روز در جدّه مانده بودیم تا اینکه ایشان برسد.

اهمّیت بیرون کردن اعتباریّات از قلب در راه توحید

همه ما در زندگی و ارتباطات و وضعیّتمان از این قبیل مسئله داریم. خدا می‌خواهد نشان بدهد و بگوید: تو داری به‌سمت حج و به‌سمت جایگاه توحید می‌آیی، آخر چرا دیگران را با خودت بر می‌داری؟ و چرا در قلبت دیگران را گذاشتی و می‌گویی: «دیگران برای ما درست کردند! ببین کار ما را چه راحت راه انداختند!» خدا می‌گوید: «خیلی خب! حالا بفرمایید پایین تا بفهمی و خالص بشوی؛ وقتی درست شدی آن‌وقت بیا.» آنجا جایی نیست که انسان غیر از خدا را راه بدهد غیر از او را در قلب خودش داخل کند.[1]

---

[1] الله شناسی، ج ۱، ص ۱۲۴، علامه طهرانی:

« شیخ بهاءالدّین عامِلی حکایت کرده است که در روایت وارد است:

ابراهیم بن أدهَم در طواف بود، جوانی أمرد را که موی در صورت نداشت و زیباچهره بود دیدار کرد. شروع کرد به نگاه کردن به او و پس از آن روی از وی برگردانید و در میان طواف‌کنندگان متواری شد.

چون به خلوت آمد، از علت این نگاه سؤال نمودند و به او گفتند: ما تا به‌حال از تو سابقه نداشته‌ایم که در سیمای جوان امردی نظر کنی!

گفت: او پسر من است، و من او را در خراسان گذارده بودم. چون به جوانی رسید، از آنجا بیرون شده دنبال من می‌گردد. من ترسیدم که وی مرا از ذکر پروردگارم باز بدارد و حذَر کردم که اگر او مرا بشناسد، من با او انس بگیرم. و سپس ابراهیم این اشعار را انشاد نمود:

هَجَرتُ الخَلقَ طُرًّا فی هَواکا *** وَ أیتَمتُ العِیالَ لِکَی أراکا (۱)
فَلَو قَطَّعتَنی فی الحُبِّ إربًا *** لَما حَنَّ الفُؤادُ إلیٰ سِواکا (۲)
***
أُحِبُّ التُّقیٰ و النَّفسُ تَطلُبُ غَیرَهُ *** وَ إنّی و إیّاها لَمُصطَرِعانِ (۳)
فَیَومٌ لها مِنّی و یَومٌ أُذِلُّها *** کِلانا عَلَی الأیّامِ مُعتَرِکانِ (۴) ***

«۱ـ من در راه میل و هوای تو از جمیع خلائق کناره گرفتم؛ و برای دیدار و لقای تو عیالم را یتیم نمودم.

۲ـ بنابراین، اگر تو دربارهٔ محبّتت مرا قطعه‌قطعه کنی، ناله و آه دل من به‌سوی غیر تو بلند نمی‌شود.

تفسیر باطنی آیه ﴿رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً﴾ از امام علیه السّلام

از امام علیه السّلام در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً﴾[1] سؤال شد. طبعاً یک معنای ظاهری دارد و آن اینکه: کسی که در آنجا می‌رود در امن است و کسی حقّ تعرّض به او را ندارد، و صید کردن در آنجا حرام است و کفّاره دارد، و یک خصوصیّاتی مربوط به حرم بودن آنجا هم برای حیوانات و هم برای غیر حیوانات وجود دارد؛ مثلاً انسان نمی‌تواند اشیاء حرم را از حرم خارج کند و اگر شخصی بخواهد یک مشت خاک از مکّه به ایران بیاورد، حرام است و جایز نیست.[2]

... تفسیر این ﴿رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً﴾ را از امام علیه السّلام سؤال می‌کنند که مقصود چیست؟ حضرت [معنای باطنی آن را بیان می‌کنند و] می‌فرمایند:

منظور ولایت ما اهل‌بیت است که خدا در این ولایت ما امنیت را قرار داده است.

امام باقر علیه السّلام می‌فرماید:

حضرت ابراهیم دعا کرد که خدا ولایت ما را در قلوب شیعیان ما تثبیت کند و آنها با ولایت ما به مقام امن برسند و احتیاجی به شخص دیگری پیدا نکنند.[3]

***

۳ـ من تقوی را دوست می‌دارم و نفس من غیر آن را می‌پسندد، و من با نفسم در این‌باره پیوسته در کُشتی‌گیری بسر می‌بریم.

۴ـ بنابراین، یک روز آن بر من غالب است و یک روز من او را رام هر دوتای ما در مدت گذراندن ایّام، یکدگر را به خاک در می‌افکنیم.»

*** کشکول بهایی، ج ۳، ص ۲۴۴. رجوع شود به شرح أسماء الله الحسنی، قشیری، ص ۳۹۷؛ محاضرة الأبرار، ج ۲، ص ۶۳.

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۲۶: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَٱرْزُقْ أَهْلَهُۥ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُم بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ﴾.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۵۵۲ ـ ۵۶۰ و ج ۱۳، ص ۵ ـ ۱۰۵.

[3] تفسیر العیّاشی، ج ۱، ص ۵۹:

«عَن عَبدِاللهِ بنِ غالبٍ عن أبیهِ عن رَجُلٍ عن علیّ بنِ الحسینِ [علیهما السّلام] قَولُ إبراهیمَ: ﴿رَبِّ ٱجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَٱرْزُقْ أَهْلَهُۥ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُم بِٱللَّهِ﴾؛[1] **إیّانا عَنیٰ بِذٰلِکَ و أولیاءَهُ و شیعةَ وَصیِّهِ.**»

ص ۱۸۹:

«عَن عَبدِالخالقِ الصَّیقَلِ، قالَ: سَألتُ أبا عَبدِاللهِ علیه السّلام عَن قَولِ اللهِ: ﴿وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنًا﴾؛[2] فَقالَ: **"لَقَد سَألتَنی عَن شَیءٍ ما سَألَنی عَنهُ (أحَدٌ) إلّا ما شاءَ اللهُ."** ثُمَّ قالَ: **"إنّ مَن أمَّ هٰذَا البَیتَ و هُوَ یَعلَمُ أنّهُ البَیتُ الّذی أمَرَ اللهُ بِهِ، و عَرَفَنا أهلَ‌البَیتِ حَقَّ مَعرِفَتِنا کانَ آمِنًا فِی الدّنیا و الآخِرَةِ."**

ص ۱۹۰:

«عَن علیّ بنِ عَبدِالعَزیزِ، قالَ: قُلتُ لِأبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام: جُعِلتُ فِداکَ، قَولُ اللهِ: ﴿ءَایَٰتٌۢ بَیِّنَٰتٌ مَّقَامُ إِبْرَٰهِيمَ وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنًا﴾[3] و قَد یَدخُلُهُ المُرجِئُ و القَدَرِیُّ و الحَرُوریُّ و الزِّندیقُ الَّذِی لا یُؤمِنُ بِاللهِ، قالَ: **"لا و لا کَرامَةً."** قُلتُ: فَمَن جُعِلتُ فِداکَ؟ قالَ: **"و مَن دَخَلَهُ و هُوَ عارِفٌ بِحَقِّنا کَما هُوَ عارِفٌ لَهُ، خَرَجَ مِن ذُنوبِهِ و کُفِیَ هَمَّ الدّنیا و الآخِرَةِ."**»

تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۷۹:

این امنیت در سایهٔ عزّت توحید برای انسان حاصل می‌شود.

لزوم اخلاص نیت در حرکت به‌سوی حج

باید در حرکت به‌سوی حج این امنیت برای انسان محرز بشود و انسان نیّتش را خالص کند؛ مثلاً به‌خاطر رفقیش حج نکند که چون رفیقش امسال می‌خواهد برود او هم حجّش را با او قرار بدهد.[1] در سفر کربلا یا امام رضا عیب ندارد، ولی در سفر حج فقط باید خدا را در نظر داشت.

این کلماتی که خدمتتان عرض می‌کنم را از خودم نمی‌گویم! اینها مطالبی است که از بزرگان شنیده‌ام و عرض می‌کنم. انسان نباید در سفر حج غیر از خدا را مدّ نظر قرار بدهد، اگر قرار بدهد گرچه با آن رفیقش برود ولی از کیسه‌اش رفته است! باید فقط و فقط او را در نظر بگیرد؛ حال اگر برحسب اتفاق با هم شدند، خب چه بهتر، و اگر هم با هم نشدند آن هم باز چه بهتر؛ زیرا مقصد عبارت است از همان ادراک حقیقت توحید و ادراک حقیقت توحید هم ممکن است بدون رفیق و مُصاحِب برای انسان پیش بیاید و بدون فرد دیگری برای

«عَن محمّدِ بنِ الفُضَیلِ الصَّیرَفیّ، قالَ: سَألتُ أبَا الحَسَنِ مُوسَی بنَ جَعفَرٍ علیه السّلام عَن قَولِ اللهِ [تَعالیٰ]:... فَقُلتُ: فَقَولُهُ ﴿وَهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ٱلۡأَمِینِ﴾[4]؟ قالَ: **"ذاکَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم و هُوَ سَبیلٌ آمَنَ اللهُ بِهِ الخَلقَ فِی سَبیلِهِم [سُبُلِهِم] و مِنَ النّارِ إذاً أطاعُوهُ..."**»

۱) سوره بقره (۲) آیه ۱۲۶.

۲ و ۳) سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹۷.

۴) سوره تین (۹۵) آیه ۳.

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ قم، جلسه ۳۰:

«سؤال: با توجه به مطالب شما در مورد سفر معنوی حج که انسان باید در این سفر معنوی هرگاه حالی به او دست داد به دیگر امور و افراد توجه نداشته باشد، جمع بین حال خود و امر شوهر یا امور بچه و سایر افراد کاروان، مثلاً دوستان و فامیل، اگر احتیاج به کمک داشته باشند چگونه است؟

جواب: ببینید، منظور از صحبت‌ها همیشه راه میانه‌روی است، نه راه افراط و تفریط. اگر کسی که به حج می‌رود، مثل مربای آلو یک گوشه بنشیند و سرش را پایین بیندازد و دیگر به کسی اعتنا نکند، این هم خلاف است. اتفاقاً در روایت داریم:

انسان باید در سفر حج با همه بگوید و بخندند و با اطرافیان مزاح کند و همه را شاد کند؛ * و حتی باید در مخارج توسعه بدهد و نبایستی نسبت به اطرافیان امساک کند**

این خصوصیّاتی است که در سفر حج بیان شده است. خلاصه یک سفر معنوی است که باید همراه با توجه باشد و عزلت گزیدن و دیگران را به‌حساب نیاوردن منافات با این مطلب دارد. انسان حال خودش را داشته باشد و درعین‌حال، حال دیگران را هم ملاحظه کند.»

* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۴۴۱.

** رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۱۴۹.

انسان حاصل بشود. این مسئله، مسئلهٔ توحید است.

بنابراین، در قضیهٔ عزّت باید عزّت را در توحید و انتساب به توحید جست و انسان باید ارتباطات با غیر حقیقت پروردگار را از دایرهٔ ذهن و قلب خودش بیرون کند.»[1]

حکایت سفر حجّ علامه طهرانی و عدم تشرّف مرحوم حداد در آن سفر

«مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ در یکی از سفرهای به حج، با عده‌ای از دوستانشان بودند. شاید حدود ده، دوازده، سیزده نفر از دوستانشان بودند و مختلف هم بودند؛ حتی افرادی که از شاگردان مرحوم انصاری هم بودند، شرکت داشتند. قرار بود که خود مرحوم حداد ـ رضوان الله علیه ـ هم از عراق بیایند و مقدّماتی هم انجام شد؛ اما یک‌مرتبه مانعی پیش آمد و بعد از اینکه خیلی از کارها را هم انجام داده بودند و خود مرحوم آقا و دوستانشان و بعضی از شاگردان ایشان در عراق و بغداد، وسائل را آماده کردند، یک‌مرتبه ایشان اطلاع دادند که من نمی‌توانم امسال بیایم. خیلی عجیب بود و غیر از عدهٔ خاصّی اصلاً همه سرد و پَکَر شدند که چقدر پی به تنمان مالیده بودیم که امسال را در خدمت ایشان باشیم و...!

عدم توجه به شخص همراه در سفر حج و تمرکز بر توحید

همهٔ اینها حساب است! اینکه من مدام به رفقا می‌گویم باید فقط به توحید و به «او» نگاه کرد، برای همین است؛ کسی که می‌خواهد به حج برود، نباید نگاه کند که چه کسی و چه رفیقی همراه اوست! باید توجه به «او» داشته باشد و قصدش را «او» قرار بدهد. حال اگر کسی هم باشد که یک مقداری از بعضی خصوصیّات، مطالب و اطلاعاتی دارد، خب چه بهتر! اما نباید قصد این باشد.

سنّ من در آن موقع کم بود و حدود نوزده یا بیست سال بیشتر نداشتم؛ اما یادم است در آن زمان حتی بعضی از آنها به افراد فخر می‌فروختند و می‌گفتند: «بله، حجّی که ما امسال می‌رویم را تا به‌حال کسی نرفته است و خلاصه امسال چه بساطی خواهد شد و...!»

برای من در همان موقع با آن سنّ کم جای سؤال و اشکال بود که چطور می‌شود؟ تو داری به حج می‌روی اما می‌گویی: «این حجّ ما امسال چیز دیگری است!» و به دیگران هم فخر می‌فروشی: «بله دیگر، ما این هستیم! إن‌شاءالله خدا قسمت شما هم بکند، ولیکن ما این توفیق را پیدا کردیم!»

این ایراد در میان امثال ما هم هست! هیچ‌گاه نعمت خدا را به رخ دیگران نکشید؛ خدا یک نعمتی داده، شکرش را بجا بیاورید و از تهِ دل بگویید: «خدایا، ما قابل نبودیم که این قضیه برای ما اتفاق بیفتد، خود تو لطف کردی و این را به بقیه هم عنایت کن!» این خیلی مهم است.»[2]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۱۲. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ قم، جلسه ۲۹. (آیةالله طهرانی)

لزوم قطع فکر از خانه و منزل هنگام ورود به مکّه

"وقتی که حاجی قدم به مکّه می‌گذارد دیگر نباید در فکر خانه و منزل باشد! این خیلی مسئلهٔ مهمّی است و متأسّفانه امروزه به این کیفیت عمل نمی‌کنند. افرادی که به مکّه و برای حج می‌روند، دائماً به منزلشان تلفن می‌زنند و از حال و احوال بچه‌ها سؤال می‌کنند؛ درحالی‌که وقتی حاجی می‌آید دیگر نباید به منزل تلفن کند! آنها هم خدایی دارند و برای خود نگهبان و حافظ دارند.

بله، هر یکی دو هفته‌ای یک مرتبه عیب ندارد؛ اما نه‌اینکه هر روز تلفن کنند و شروع کنند به صحبت کردن از اخبارِ این و آن، که مثلاً فلانی مُرد و و آن یکی زنده شد و دیگری عروسی کرد و آن شخص مریض شد یا فلان شد! حاجی دیگر نباید به مسائل و مطالبی که در منزلش می‌گذرد فکر کند، نباید به کارش فکر کند و نباید به اینکه چه بر سر مغازه و دکّان و دفتر و دستکش آمده فکر کند. تمام اینها از سهم انسان کم می‌گذارد و موجب می‌شود که سهمیهٔ انسان کم بشود.

آن مقداری که نفس صفا و خلوص داشته باشد، برای رسیدن به آن مبدأ [باید توجه او به امور دنیوی] کم باشد. انسان بچه را در منزل می‌گذارد، خُب می‌گذارد، او خدا دارد! مگر وقتی که ما در اینجا هستیم به امید خودمان بچه‌هایمان را در تحتِ تکفّل قرار می‌دهیم؟! مسئله و امور به‌دست خدا است.

حاجی نباید به بچه‌اش و زنش و شوهرش و عمه‌اش و شریکش فکر کند! اگر می‌خواهد هفته‌ای یا ده روزی یک مرتبه تلفنی بزند و به همین مقدار بگوید: «سلام علیکم، حال همهٔ شما خوب است؟ خداحافظ شما!» عیب ندارد. اما تمام اینکه او چه کرد و دیگری چه کرد موجب می‌شود که آن حالت صاف و فکر صاف و آن اتّجاه و وجهه و خلوص نیّت و صفای باطن آمیخته و خَلط شود؛ انسان به زیارت می‌رود اما در فکر این است که آن قضیه اتفاق افتاده است! برای طواف می‌رود اما در فکر این است که فلان مسئله رخ داده است! اما اگرنه، چیزی نداشته باشد، خُب رفته است.

سیرهٔ علامه طهرانی بر عدم تماس تلفنی در حج

ما به یاد نداریم وقتی که مرحوم آقا به حج می‌رفتند، حتی یک بار تلفن کرده باشند! بله، در وسط حج و در آن پانزده روزی که می‌گذشت، روی جهات مختلفی یک نامه می‌دادند؛ فقط همین. اصلاً به یاد نداریم که ایشان تلفنی زده باشند که مثلاً حالتان چطور است و چطور هستید! اینها خیلی مؤثّر است.

شما خودتان را از این مسئله بیرون بیاورید و ببینید چه وضعیتی دارید، یا اینکه خودتان را در یک‌هم‌چنین موقعیتی قرار بدهید؛ آن‌وقت خودتان را مقایسه کنید و حالتان را ببینید."[1]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

در چه صورت حج برای انسان مفید خواهد بود؟

"وقتی که افراد به حج مشرّف می‌شوند، یک ماه از اوضاع و شرایط و آن حال و هوایی که در آن شرایط و در آن حال و هوا زندگی می‌کنند و به‌سر می‌برند، خارج می‌شوند، از افراد دور می‌شوند، از محیط بیرون می‌آیند، از تجارت و کسب خارج می‌شوند، از ارتباطات بیرون می‌آیند و از تعلّقات تا حدودی بیرون می‌آیند.

و چقدر حج می‌تواند برای انسان مفید باشد و آن اثر را بر نفس انسان بار کند، درصورتی‌که این معنا و مقصود حاصل باشد؛ نه‌اینکه انسان هر روز و هر شب با تلفن و امثال‌ذلک تماس بگیرد: «فلانی چه شد؟ حالش چطور است؟ اوضاع چطور است؟ معاملاتی که قرار است در شهر انجام بشود، آیا به قوّت خود باقی است؟ چه افرادی در این مدّتی که من نیستم چه کارهایی انجام می‌دهند؟» و رتق و فتق امور خود را از آنجا بکند! این حج فایده‌ای ندارد و حجّی نیست که آن اثر بر آن مترتّب شود! خوشا به حال آن حجّاج و آن ضیوف خدای متعال که در سابق به حج مشرّف می‌شدند. این وسایل امروز نبود، این اموری که تعلّق انسان را اضافه می‌کند نبود، این اموری که باعث پیوند بیشتر انسان با اطرافیان است نبود. در آن سالی که ما به حج مشرّف شدیم، تماس خیلی سخت بود، ارتباط خیلی مشکل بود، افراد بهتر توجه داشتند و بیشتر بهره می‌بردند. لازمهٔ حج و رسیدن به آن مطلوب، جدا شدن و قطع شدن از این تعلّقات است.

[گه دلم پیش تو گاهی پیش اوست] *** رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست[1]

انسان باید از تعلّق بیرون بیاید تا بتواند به نیکی و درستی و صحّت، به ندای پروردگار لبیّک بگوید."[2]

"بنابراین، باید رفقا و دوستان بدانند و قدر این سفر را خوب متوجه بشوند که حال که توفیق الهی شامل حال ما شده و خداوند این پذیرایی را نصیب و قسمت کرده است [باید قدر آن را بدانیم]؛ مگر یک ماه چقدر است؟ ما حساب این یک ماه را از زندگی‌مان کنار بگذاریم؛ یک ماه به مطالب عادی نپردازیم، یک ماه هر حرفی را نزنیم، یک ماه هر فکری را به سرمان نیاوریم! خیلی زیاد نیست؛ ما باید در تمام طول سال این‌طور باشیم، اما حالا خدا گفته است فعلاً یک ماه این‌طور باشید؛ یک ماه با هر کسی ننشینیم و بلند نشویم و به حرف‌های بقیه گوش ندهیم. مردم در غفلت هستند.

حکایتی از علامه طباطبایی در پرداختن به خود

... مرحوم آقا در یکی از همین نوارها ـ نمی‌دانم شنیده‌اید یا نه ـ راجع به مرحوم علامه طباطبائی می‌گفتند:

وقتی که ایشان در نجف بودند، علما اعتراض می‌کردند که چرا ایشان همیشه سر خود را پایین

---

[1] گنجینة الأسرار، عمان سامانی، ص ۱۱۴.

[2] جلوه‌های معرفت، ص ۳۴۰. (آیةالله طهرانی)

می‌اندازد، به درس یا به حرم می‌رود و سر خود را هم بلند نمی‌کند، این‌طرف را نگاه نمی‌کند، آن‌طرف را نگاه نمی‌کند و سلام نمی‌کند!

مرحوم آقا می‌فرمودند:

علامه هزار تا بیچارگی دارد و می‌خواهد به درد خود برسد! او که به نجف نیامده است ویترین را نگاه کند و یکی‌یکی ببیند چه‌کسی رد شد و چه‌کسی پسرخاله و پسرعمویش بود! او فقط دنبال خود است، دنبال فکر خود است، دنبال راه خود است، دنبال مقصد خود است؛ دیگر فرصت نمی‌شود که انسان سر خود را این‌طرف و آن‌طرف کند و به این‌طرف و آن‌طرف بپردازد![1]

معمولاً روش من این بود که شب‌ها در مستجار می‌نشستم و تا پاسی از شب هم همان‌جا بودم. افرادی که به آنجا می‌آمدند، افراد مختلفی بودند و عدهٔ زیادی از آنها آقایان بودند؛ اصلاً به آنجا می‌آمدند بنشینند تا رفقایشان و افرادی که از کشورهای دیگر می‌آیند را ببینید، و آنجا شده بود مجلسی برای جمع و اجتماع و خندیدن و حرف زدن و غیبت کردن! دو ساعت می‌نشستند و می‌گفتند: «بالأخره امشب یک عده را دیدیم» و بلند می‌شدند و می‌رفتند. وقتی راه می‌رفتند، تماماً چشم آنها به این‌طرف و آن‌طرف بود که چه‌کسی را ببینند و جمع کنند و صدا کنند."[2]

لزوم غنیمت شمردن توفیق زیارت بیت‌الله و معصومین علیهم السّلام

"ما باید این توفیقی که نصیب زائرین بیت‌الله می‌شود را مغتنم بشماریم؛ یعنی مسئلهٔ زیارت حج و زیارت بیت‌الله و پس از آن زیارت معصومین علیهم السّلام در مدینه و یا قبل از آن ـ از این نظر تفاوتی ندارد ـ یک موهبت الهی است! موهبتی است که واقعاً خداوند نصیب عده‌ای می‌کند.

و چقدر مهم است که ما متوجه بشویم خدای متعال خواسته است یک قدری ما را متوجه کند و ما را از این تفکّرات اعتباری و تخیّلات و توهّمات بیرون بیاورد؛ یک سَری هم به جای دیگر بزنیم و ببینیم که یک خبرهای دیگری هم هست.

مسئله و زندگی ما فقط در همین حول‌وحوشِ صبح سرِ کار بیرون رفتن و شب برگشتن و بعد انس با اهل و عیال و شریک و رفیق و زندگی را گذراندن و در ضمن یک نماز و روزه‌ای هم گرفتن و خواندن نیست و مسئله فقط به این برنمی‌گردد! یک مطالب دیگری هم هست، یک عوالم و حقایق دیگری هم هست که خدای متعال خواسته است اینها را با تغییر و تحوّل به ما بفهماند.

چون اگر ما در زندگی خودمان بودیم، هیچ‌وقت اینها را نمی‌فهمیدیم! صبح که از منزل بیرون می‌آییم، یا به دفتر و کارخانه و مغازه می‌رویم یا به فلان سازمان و اداره؛ تمام آنچه که در حول‌وحوش ما می‌گذرد، مسائل مُنسیه و به‌فراموشی‌اندازندهٔ ما از آن مطلب اصلی و مسئلهٔ حقیقی است! چه‌کسی مثل شخصی از اولیای

---

[1] رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۶۱.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

الهی پیدا می‌شود که با توجه به این مسائل آن جهت را هم لحاظ کند و بتواند با یک دست دو وزنه بردارد و بتواند در یک حال آن حالت وحدت و انس و ربط را هم حفظ کند؟! کجا چنین شخصی پیدا می‌شود؟!

لذا خدای متعال برای ما راهی قرار داده است که خود را با جدا کردن از آن محیطی که با آن مأنوس هستیم، بتوانیم این جدا کردن ظاهری را مقدمه‌ای برای تغییر و تحوّلات قرار دهیم؛ از زندگی خود بیرون می‌آییم و وارد جا و فضایی می‌شویم که همهٔ انبیای الهی و پیغمبران گذشته در این فضا آمده‌اند.

آسان بودن سختی‌های امروزی حج در قیاس با گذشته

الآن [سفر حج] با این وضعیت و کیفیت و با این نحو از معیشت و پذیرایی وجود دارد، سابق که این‌طور نبود! به دویست سال پیش برگردیم، به سیصد سال پیش برگردیم، در آن موقعی که هیچ‌کدام از وسایل امروزی وجود نداشته است؛ گرمای شصت‌درجهٔ مکّه را در نظر بیاوریم، بدون‌اینکه پنکه‌ای بوده باشد! باران و بادهای آن موقع را در نظر بیاوریم، بدون‌اینکه یک وسیلهٔ نقلیّه و ماشین و وسایل امروزی بوده باشد! مردم چطور بین مدینه و مکّه را طی می‌کردند؟ با الاغ و شتر و یا پیاده طی می‌کردند!

الآن مسائل به این کیفیت و به این نحو آسان و سهل است. تمام سختی مکّه فقط همان دو سه روزی است که انسان به عرفات و بعد به مشعر و منا می‌رود که آه و نالهٔ او هم به فلک می‌رسد: «ای وای چه شده است! ای داد به کجا رسیده است!» درحالی‌که در سابق عرفات این‌طور نبود، این درختان و آب نبود، این وضع نبود! مشعر و منی این‌طور نبود! ما باید به این مطلب فکر کنیم که خداوند ما را در جایی آورده است که همهٔ انبیا با آن مراتبشان و با آن مسئله و وضعیّتشان و با آن شناخت و معرفتشان باز به اینجا می‌آیند و در همین‌جا طواف می‌کنند.

امام حسن علیه السّلام بیست‌وپنج مرتبه زیارت خانهٔ خدا کرد و بسیاری از آنها پیاده بود! یعنی حضرت از مدینه تا مکّه را پیاده طی می‌کردند، درحالتی‌که مرکب جلوی ایشان بود.[1] واقعاً امام چه مسئله‌ای را احساس می‌کند؟ جایی که امام علیه السّلام چنین حال‌وهوایی دارد! یا امام سجاد با آن وضع پیاده به مکّه می‌رفت[2] یا موسی بن جعفر علیهم السّلام پیاده به مکّه می‌رفت و آن حضرت را در بین راه مکّه پیاده دیده بودند.“[3]

داستان شقیق بلخی و موسی بن جعفر علیهما السّلام در بیابان

”موسی بن جعفر علیهما السّلام را در بیابان می‌بینند اما نمی‌شناسند؛ ـ جریانش مفصّل است ـ شقیق بلخی می‌بیند یک کسی دارد راه می‌رود که لباسش لباس اهل اعراض از اهل دنیا است، می‌گوید: «این صوفی

---

[1] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

[2] الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۴؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۵۵.

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیة‌الله طهرانی)

است، بروم نصیحتش کنم!» بعد متوجه می‌شود که این موسی بن جعفر است که دارد این راه را همین‌طور پیاده می‌رود![1] اینها ـ نَعوذُ بِاللهِ، نَعوذُ بِاللهِ ـ بیکار بودند؟! روی تفنّن و سفر و تفرّج و... این کارها را انجام می‌دادند؟! چه می‌دیدند؟ واقعاً در این مسائل چه می‌دیدند؟! خب مگر اسب و شتر نداشتند؟! خیلی هم داشتند!"[2]

کلام رسول خدا پس از اخراج از مکه و عدم توانایی دل کندن از کعبه

"امام رضا علیه السّلام و سایر ائمه همین‌طور؛[3] خود رسول خدا پس از آمدن از مکّه فرمودند:

چون مرا از مکّه بیرون کردند دیگر به‌عنوان خانه و سُکنیٰ نمی‌گزینم ولی نمی‌توانم از کعبه دل بکنم![4]

و این معنا، خیلی معنای عجیبی است! حضرت بعد از آمدن به مدینه چند مرتبه به حج آمدند که آخرین آن حجّةالوداع بود که مأمور به نصب ولایت برای امیرالمؤمنین علیه السّلام شدند.[5] حال خداوند توفیق داده است که ما به یک‌هم‌چنین جایی مشرّف شویم."[6]

"در سفری که در زمان مرحوم آقا و سه سال مانده به فوت ایشان رفتیم، هنوز در مدینه بودیم و به مکّه نرفته بودیم. در آنجا به شخصی گفتیم: «خب، اینجا خوب است؟» گفت:

خوب است دیگر! إن‌شاءالله این چند روز هم می‌گذرد و زود تمام می‌شود و به وطن و شهرمان و پیش زن و بچه‌مان برمی‌گردیم.

به‌به‌به! هنوز در مدینه است اما فکر برگشتن است! این یک دیدگاه است. اما دیدگاه دیگری هم هست که اصلاً نمی‌خواهد از آنجا بیرون بیاید و وقتی پایش را به آنجا می‌گذارد اصلاً دیگر نمی‌تواند دل بکند و اصلاً دیگر جا و مکان دیگری برای او مطرح نیست."[7]

---

[1] دلائل الإمامة، ص ۳۱۷؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۱۳؛ تذکرة الخواص، ص ۳۱۲.

[2] آموزه‌های ولایت، ج ۳، ص ۱۸۲. (آیةالله طهرانی)

[3] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۷۲ و ج ۴، ص ۲۴۴ ـ ۲۵۲ و ۵۳۲؛ عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۵ ـ ۱۸ و ۱۳۵ و ۲۲۵ و ۲۲۶؛ کمال الدّین، ج ۲، ص ۴۴۰؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۶۹.

[4] التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السّلام، ص ۵۵۴:

«قالَ الإمامُ [الحسنُ العَسکریُّ] علیه السّلام: **قالَ علیُّ بنُ الحسینِ علیه السّلام:...أجلَسوهُ إلَی الخُروجِ مِن مکّةَ إلَی المَدینةِ، التَفَتَ خَلفَهُ إلَیها فَقالَ: اللهُ یَعلَمُ أنّی أُحِبُّکِ ولولاأنّ أهلَکِ أخرَجونی عَنکِ لَما آثَرتُ عَلَیکِ بَلَدًا و لاابتَغَیتُ عَنکِ بَدَلًا و إنّی لَمُغتَمٌّ علیٰ مُفارَقَتِکِ...**»

[5] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۴۴ ـ ۲۵۲.

[6] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴، ص ۴. (آیةالله طهرانی)

[7] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

اوّلین قدم در حج: بیرون آوردن فکر از ارتباط با وطن

بنابراین اوّل‌چیزی که باید ما در نظر بگیریم این است که فکر خود را از ارتباط با آن محیط [وطن] بیرون بیاوریم و هرچه بیشتر بیرون بیاوریم بیشتر کاسبی کرده‌ایم! اما اگر بلند شویم و بیرون بیاییم و مدام صبح، عصر، شب و فردا تلفن کنیم، نه! چون دیگر از آن محیط بیرون آمده‌ایم.

بنده نمی‌گویم که انسان قطع کند؛ اگر گاهی تلفن بزند اشکالی ندارد، بالأخره برای آنها تجدید خاطراتی شده و برای افراد موجب انبساط می‌شود؛ اما باید فکر آزاد باشد! خدا دوست ندارد کسی که به زیارت خانهٔ او می‌رود، فکرش را هم با آن تعلّقات با خودش بیاورد و همراه با آن تعلّقات طواف کند و در لبّیکی که می‌گوید تعلّقات باشد. وقتی که ما از منزل بیرون می‌آییم باید بگوییم: خدایا ما آمدیم، دیگر هرچه در کاسهٔ ما ریختی، ریختی! دیگر ما جدا شدیم؛ از آن شراکت و... جدا شدیم."[1]

"امیدورایم که إن‌شاءالله همهٔ رفقا با این هدف و با این نیّت و با این خصوصیّات حرکت کنند و بروند و وارد این دریا بشوند و خلاصه تا جایی‌که عمق دارد [فرو] بروند؛ نترسند و خود را رها کنند! خیال نکنند که آنجا محلّ برای زیارت بزرگان و اولیای خدا است و ترس آنها را بگیرد که ما در اینجا راه نداریم و ما در اینجا قابل نیستیم! نه، خودشان را رها کنند تا اینکه از آن نعمات الهی بر آنها ببارد.

و باید هرچه بیشتر سعهٔ خود را از آن جذبات و از آن انوار بیشتر کنند و تصور نکنند که این حالات و این جذبات و این جلوات برای عده‌ای خاص است! نه‌خیر، خداوند این راه را برای همه باز کرده است و انسان باید خودش را در این دریا بیندازد و رها کند تا اینکه بتواند با رها کردن، آن طائر وصل را در آغوش بگیرد که خداوند متعال این سفر را برای این امر اختصاص داده است."[2]

اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیةالله طهرانی)

فصل چهارم: عبودیّت و تسلیم رضای خدا بودن

حکایت سفر حج آیةالله حاج میرزا فتحعلی سلطان‌آبادی

"مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند:

یکی از بزرگان و صُلَحا و معاریف نجف مرحوم آیةالله حاج میرزا فتحعلی سلطان‌آبادی بود. مردی بود فقیه، مجتهد، اهل معرفت و باطن و صاحب علوم و اسرار غریبه.[1] همان کسی که مرحوم آیةالله حاج میرزا حسین نائینی به‌اتّفاق بعضی از هم‌طرازان خود یک ماه رمضان شب‌ها به منزل ایشان می‌رفت و از درس تفسیر او در حیرت واقع می‌شد.

ایشان در شب اوّل ماه رمضان یک آیه از قرآن را انتخاب و درست یک ساعت در اطراف او بحث کردند، به‌نحوی‌که بزرگان حاضر در جلسه می‌گفتند: «تا به‌حال در عمرشان یک همچو تفسیری به این مرتبه از درجه و شأن و رُقاء نشنیده بودند.» و در شب دوّم نیز ایشان همان آیه را به نحو دیگری تفسیر نمود و یک ساعت طول کشید، و همین‌طور تا سی شب. و هر شب تفسیر به‌طور کلی با شب‌های قبل تفاوت داشت. پس از انقضای ماه فرمود: قرآن هفتاد بطن و تفسیر دارد و من فقط بر سی بطن و تفسیر آن وقوف دارم و از چهل تفسیر و بطن آن خبری ندارم، و هستند افرادی که از چهل تای آن اطلاع دارند.[2]

و ایشان دارای حالات و مکاشفات و مشاهدات برزخیّه و ملکوتیّه بوده است.

ایشان سالی به قصد حجّ بیت‌الله‌الحرام از کوفه حرکت می‌کند به‌سمت مکّه، درحالی‌که سال‌ها بود که به بیماری اگزما که یک بیماری پوستی و بسیار پر زحمتی است مبتلا بوده است، و دائماً ایّام زمستان از دست‌ها و بدن او خون و جراحت خارج می‌شده است و ایشان را واقعاً به اذیّت و زحمت می‌انداخته است.

هنگام خروج از کوفه می‌ایستد و عرض می‌کند: «خدایا! من دارم به‌سمت خانهٔ تو حرکت می‌کنم و دوست ندارم در حرم تو و در مَشاهِد تو با این وضع و موقعیت قرار بگیرم!»

در این هنگام یک‌مرتبه مشاهده می‌کند هیچ اثری از قروح و جراحت‌ها بر بدن او وجود ندارد. حرکت می‌کند به‌سمت مکّه و به انجام اعمال و فرائض می‌پردازد و پس از إتیان اعمال صحیحاً و سالماً بدون هیچ اثری از آن مسائل به کوفه برمی‌گردد. همین‌که به همان مکانی که ابتدائاً از خدا خواسته بود تا او را شفاء دهد می‌رسد، یک‌مرتبه تمام آن مسائل دوباره به حال اوّل خود برمی‌گردد!

حج مقبول و رضایت الهی در انجام اعمال طبق خواست خداوند

البته بعضی این مطلب را از کرامات این بزرگوار به‌حساب می‌آورند و شاید هم همین‌طور باشد؛ اما مطلب در نزد مکتب اهل‌بیت و عرفان و توحید فرق می‌کند. در مکتب اهل‌بیت حجّی مورد قبول و رضای الهی است که به همان کیفیت و حالتی که خداوند برای انسان مقرّر کرده است انجام پذیرد، و انسان نباید از پیش خود دخل و تصرّفی در کیفیت و نحوهٔ آن بنماید. آن حجّی که انسان مایل است با پاکیزگی و طهارت لباس و بدن انجام پذیرد، حجّ متوقّع خود اوست، نه حجّی که ارادهٔ حق بر آن تعلّق گرفته است. مگر حج فقط برای افراد صحیح‌البدن و سالم واجب و مشروع شده است، و فرد مریض نباید حج بجای آورد؟ فرد مجروح نباید

---

[1] جهت اطلاع بیشتر بر احوال مرحوم سلطان‌آبادی ـ رحمة الله علیه ـ رجوع شود به مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۶۸؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۶؛ مهر تابان، ص ۳۲۲.

[2] رجوع شود به حقائق الأصول، حکیم، ج ۱، ص ۹۵.

بجای آورد؟ فردی که سَلَس‌البول دارد نباید بجای آورد؟ نه! همه باید بجای آورند و برای همه به یک نحو و یک شکل واجب شده است؛ ولی هر کدام وظیفهٔ خاصّ خود را دارند، و این مطلب دیگری است.

خدا برای انسان مرض را خواسته و در حال مرض حج را واجب کرده است؛ پس حجّ در حال مرض مورد رضا و امضای او است. اگر در حال مرض حج را برمی‌داشت و می‌گفت: کسی نباید با این حال به مکّه بیاید و به بیت من داخل شود، و بیت من باید از وجود این افراد خالی و فارغ باشد! خُب این مطلبی بود؛ اما حال که او این را نگفته است و انجام این فریضه را به یکسان برای همهٔ عبادت قرار داده و به یک نحو تشریع نموده است، چرا انسان بیاید و شِقّی را انتخاب کند که خواست خدا بر آن تعلّق نگرفته است؟!"[1]

بندگی انسان در هر حال، چه صحت و چه مرض

"مرحوم آقا می‌خواستند بفرمایند: اگرچه او دعایی کرده است، ولی مطلب بالاتر از این است. مرحوم آخوند ملاّ فتحعلی، صاحب‌نفَس بود و حالاتی داشت و بطون قرآن را می‌دانست؛ ولی مطلب این است که آیا ما در تحتِ حکومت خدا هستیم یا نیستیم؟! آیا خداوند ما را عبد خود قرار داده است یا نداده است؟! خدا که نمی‌تواند این را انکار بکند و بگوید: «نه، تو تا وقتی که سالمی عبد من هستی، من عبد مریض نمی‌خواهم، برو پیِ کارت!» کجا برویم؟! آیا خدا می‌تواند هم‌چنین حرفی را بزند که: «تا وقتی حرارت بدنت ۳۷ درجه است، تو عبد من هستی و من هم مالک تو؛ اما همین‌که یک درجه تب کردی، دیگر بیرون رفتی، خداحافظ»؟!

و لا یُمکِنُ الفِرارُ مِن حُکومَتِک؛[2] «کجا می‌شود از حکومت خدا فرار کرد؟!»

خب، این خدای بزرگوار، هر کاری از دستش برآید انجام می‌دهد، اما نمی‌تواند بگوید که من تو را از عبودیّت و از حکومت خودم بیرون می‌کنم! چه بخواهد و چه نخواهد، این به پای خدا نوشته شده است و مجبور است اقرار کند!

حالا سراغ خودمان برویم؛ آیا می‌توانیم خودمان را در هر شرایط و در هر موقعیّتی بیرون از حکومت خدا حساب کنیم؟! نه، ما هم نمی‌توانیم! گفت: «مال بد، بیخ ریش صاحبش است.» خدا مجبور است همین‌طوری قبولمان کند! خب می‌خواست ما را درست نکند؛ حالا که درست کرده است، باید پای آن هم بنشیند! از آن‌طرف، ما هم نمی‌توانیم. پس هم ما به او بند هستیم و هم او به ما بند است! او هم این آدم دو پا را درست کرده است، حالا مانده است که چه‌کارش کند! پس خدا ما را در همه‌حال می‌خواهد.

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۶. (آیةالله طهرانی)

[2] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۸۴۵، فرازی از دعای کمیل.

تنها تویی تنها تویی در گوشهٔ[1] تنهایی‌ام *** تنها تو می‌خواهی مرا با این‌همه رسوایی‌ام[2]

پس خدا ما را با همهٔ این عیب و نقص‌ها می‌خواهد و نمی‌تواند نخواهد؛ چون این امراض را خودش داده است. پس خداوند متعال، هم خودش ما را خلق کرده و هم به ما وجود داده و هم صحّت داده و هم مرض می‌دهد.

مرض، نعمتی برای توجه به ضعف و دوری از گناهان

به فرمودهٔ حضرت سجاد سلام الله علیه:

... خدایا، تو به من صحّت دادی؛ و به‌واسطهٔ صحّت و سلامتی است که می‌توانم تکالیف و فرائضی را که در حال صحّت است انجام بدهم. و تو را در هنگام مرض، شکر می‌کنم بر اینکه تو مرا مریض کردی و مرا متوجه ضعف خودم کردی. و چه‌بسا بعضی از گناهانی را که به‌واسطهٔ صحّت از من برمی‌آمد و متمشّی می‌شد، ولی به‌واسطهٔ مرض دفع کردی![3]

پس مرض هم از کیست؟ از خدا است. این کلام حضرت معجزه است؛ یعنی می‌خواهد بفرماید: به همان مقدار و بلکه بیشتر از آن مقداری که صحّت ممدوح است، مرض هم ممدوح است. شخصی که مریض نشود، نمی‌تواند به سلامتی خودش پی ببرد؛ تکبّر و استغنا او را فرا می‌گیرد و آن ضعف‌ها و خلل و نقصان برای او متجلّی و متبلور نمی‌شود. تا کسی گرفتاری پیدا نکند، نمی‌تواند به ضعف‌های خودش پی ببرد؛ آن ضعف‌هایی که او را از معبود دور کرده‌اند و بین او و بین پروردگار و مالک حقیقیِ او فاصله انداخته‌اند. این ضعف‌ها می‌آیند و فاصله می‌اندازند و جلوی انسان را می‌گیرند. مرض نعمت است، بلایا نعمت است، همهٔ گرفتاری‌ها نعمت‌های الهی هستند که خداوند برای بندگانش می‌آورد. بدون این نعمت‌ها انسان نمی‌تواند ربط برقرار کند و دچار انانیّت و تفَرعُن می‌شود.

حضرت سجاد می‌فرماید:

چگونه شکر تو را بر این مرضی که به من داده‌ای بجای بیاورم؟! تو به‌واسطهٔ این مرض، مرا به یک مسائل باطنی راهنمایی و دلالت کردی که هزار و یکی از آنها هم در صحّت و سلامتی به‌دست نمی‌آید![4]

---

[1] خ.ل: خلوت.

[2] شاعر: منصوره اتابکی، متخلّص به زهره.

[3] الصّحیفة السجّادیّة، ص ۷۶:

«اللَهمّ لَکَ الحَمدُ علیٰ ما لَم أزَل أتَصَرَّفُ فیهِ مِن سَلامَةِ بَدَنی، و لَکَ الحَمدُ علیٰ ما أحدَثتَ بی مِن عِلَّةٍ فی جَسَدی فَما أدری، یا إلَهی، أیُّ الحالَینِ أحَقُّ بالشُّکرِ لَکَ، و أیُّ الوَقتَینِ أولیٰ بالحَمدِ لَکَ؛ أ وَقتُ الصِّحَّةِ الّتی هَنَّأتَنی فیها طَیِّباتِ رِزقِکَ، و نَشَّطتَنی بِها لِابتِغاءِ مَرضاتِکَ و فَضلِکَ، و قَوَّیتَنی مَعَها عَلیٰ ما وَفَّقتَنی لَهُ مِن طاعَتِکَ، أم وَقتُ العِلَّةِ الّتی مَحَّصتَنی بِها، و النِّعَمِ الّتی أتحَفتَنی بِها، تَخفیفًا لِما ثَقُلَ بِهِ عَلَیَّ ظَهری مِنَ الخَطیئاتِ، و تَطهیرًا لِمَا انغَمَستُ فیهِ مِنَ السَّیِّئاتِ، و تَنبیهًا لِتَناوُلِ التَّوبَةِ، و تَذکیرًا لِمَحوِ الحَوبَةِ بِقَدیمِ النِّعمَةِ...»

[4] همان.

و این یک واقعیت است.

اهمیت تسلیم رضای پروردگار بودن در حال صحت و مرض

پس ما با این خصوصیت و با این کیفیت، در هر دو حال صحّت و حال مرض، بندهٔ خدا هستیم. آیا ممکن است پروردگار که خودش این مرض را برای تطهیر ما و برای مصالح دیگر ما عنایت کرده است، خودش بیاید و بگوید: «من حال سلامتی تو را بیشتر از این حالت دوست دارم»؟! خیلی عجیب است و خیلی کلام احمقانه‌ای است! این بندهٔ بیچاره که گناه نکرده است! و اینکه خدا بیاید و به مریضی که در تب است بگوید: «من نماز در حال استقامت و با طهارت مائیّه و با تمام شرایط را بیشتر دوست دارم!» اگر چنین نمازی برای مرض، بد باشد، اصلاً حرام و باطل است![1] اگر روزه برای جسم ضرر داشته باشد، هم باطل است و هم قضا دارد؛ نه‌تنها ممدوح نیست، بلکه مذموم است.[2] اگر شخصی با علم به اینکه روزه برای او موجب اشکال است و دستور و تجویز هم هست، بگوید: «دلم می‌خواهد روزه بگیرم، به‌خاطر اینکه در جمع آبرویم نرود و نگویند که روزه را خورده است» روزهٔ او هم باطل است و هم باید قضا کند و یک گناه هم کرده است!

خداوند می‌گوید: من مالک تو هستم و الآن تو را در این شرایط قرار داده‌ام، و مقصود من این است که تو الآن این کار را انجام بدهی؛ آیا تو داری در کار من فضولی می‌کنی؟! تو چه کسی هستی که داری در کار من دخالت می‌کنی؟! من تو را مریض کرده‌ام و از تو نماز مستلقیاً[3] می‌خواهم، ولی تو بلند می‌شوی و مستقیماً[4] می‌خوانی، درحالی‌که برای کمرت ضرر دارد و می‌افتی! چه کسی به تو گفته است که هم‌چنین کاری بکنی؟! من الآن می‌گویم: وضو برای تو ضرر دارد، باید با تیمّم نماز بخوانی!

مانند آن افرادی که آمدند و مریضی را برداشتند و داخل آب بردند و غسل دادند و بعد هم آن مریض بیچاره مُرد! نزد امام صادق علیه السّلام آمدند، حضرت فرمودند:

قَتَلوه؛ قَتَلَهم اللهُ! «شما او را کشتید، خدا شما را بکشد! چه کسی به شما گفت که این را بردارید و در آب بیندازید؟! باید او را تیمّم می‌دادید!»[5]

وظیفه این است و عبد باید عبودیّتش را داشته باشد؛ نباید به مولای خودش اظهار نظر کند که «دل من این‌طور می‌خواهد!» دل تو بیخود می‌خواهد! من به تو می‌گویم این‌طور عمل کن!

حالا که این‌طور شد، آیا صحیح است این جنابی که الآن دارد با این حال جراحت به مکّه می‌رود، بگوید:

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۳، ص ۳۴۶ ـ ۳۴۸.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۰، ص ۲۱۷ ـ ۲۲۴.

[3] به پشت خوابیده. (محقق)

[4] ایستاده. (محقق)

[5] رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ۶۸.

«خدایا، این جراحات را خوب کن تا یک حجّ خوب انجام بدهم»؟! خدا می‌گوید: حجّ خوب چیست؟ آیا حجّ خوب، آن حجّی است که تو می‌دانی و تو می‌فهمی و تو تشخیص می‌دهی؟! آیا حجّ خوب، آن حجّی است که با تمام شرایط باشد؟! آیا آن حجّی است که با وضو باشد؟! آیا آن حجّی است که در آن، قروح و جروح نباشد؟! این است؟! آیا تو باید قبول کنی یا من باید قبول کنم؟! آیا تو باید به این حج نورانیّت و روحانیّت بدهی یا من باید بدهم؟! ﴿وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥ﴾؛[1] آیا آن چیزی که باعث رفعت این عمل است، به دست تو است یا به دست من است؟! آیا روحانیّت عمل به دست تو است یا به دست من است؟! من برای تو این قروح و جروح را قرار داده‌ام و دست تو را مجروح کرده‌ام و تو را به حال مِمراضیّت درآورده‌ام و درعین‌حال، تکلیف به حج کرده‌ام؛ حالا این وسط چه شخصی باید این حج را قبول کند؟!

بنابراین ما به اینجا می‌رسیم که دعای ایشان هم خیلی وجهی نداشته است و چه‌بسا اگر با همان حال به مکّه می‌رفت، خداوند ثواب بیشتر و نعمت بیشتر و روحانیّت بیشتری نصیب او می‌کرد. اما ما می‌گوییم: «به‌به، عجب مقامی دارد! از دروازهٔ شهر که خارج شد، خدا دعایش را مستجاب کرد و یک حجّ پاک و پاکیزه و شسته و رُفته و با بدن سالم نصیب او کرد!»

اینها توحید است. اینها را از خودم نمی‌گویم؛ اینها مطالبی است که بزرگان به ما یاد داده‌اند.»[2]

"ایشان می‌خواستند این مطلب را بفرمایند که انسان باید ببیند او برای ما چه تقدیر و مصلحت کرده است؛ از کجا معلوم که اثر و ثواب و تأثیر و روحانیّت آن حجّی که با این کیفیت است کمتر از آن حجّی باشد که بدون این ابتلاء و مشکلات است؟ البته این مرد، مرد بزرگی است؛ ولی شما ببینید اولیای الهی تا کجا رفتند و تا کجا سیر کردند و تا کجا می‌خواهند ما را سیر بدهند! بله، خیلی خوب است، انسان حج را با طهارت انجام می‌دهد و از خدا می‌خواهد و خدا هم استجابت می‌کند؛ اما بالاتر هم دارد یا ندارد؟ افق بالاتر این است که بگوید: خدایا، من با این وضع به‌سوی تو حرکت کردم، خودت می‌دانی؛ تمام شد! این بالاتر است و آن چیزی که گیر انسان می‌آید فرق می‌کند.

بله، آن حج هم خدا قبول می‌کند و حجّی که آخوند ملاّ فتحعلی انجام می‌دهد، دیگر معلوم است چه حجّی است؛ اما باز بالاتری هم هست! و آن این است که انسان عبد باشد و بگوید: خدایا، می‌خواهد خون بیاید، بیاید، چه‌کارش کنیم؟ تکلیف و وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم؛ لباس احرامان هم نجس می‌شود، بشود! مگر قرار است لباس احرام انسان همیشه پاک باشد؟! هر وقت به جایی رسیدیم، طبعاً لباس را طاهر می‌کنیم؛ تمام شد!

---

[1] سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۴۲: «و عمل صالح آن کلام طیّب را بالا می‌برد.»

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۱۸، جلسه ۱۰. (آیةالله طهرانی)

ببینید، نفس می‌خواهد حتی در امور معنوی هم دخالت کند و می‌خواهد در آن حال‌وهوایی که می‌پسندد قرار بگیرد، و وقتی می‌بیند عجب! در لباس احرام است اما دستش دارد خون می‌آید و بدنش نجس است، یک طوری می‌شود و می‌گوید: «ای کاش این‌طوری نبود! حالا که به‌سمت مکّه حرکت می‌کنیم و لبّیک می‌گوییم، اگر این‌طور نبود بهتر بود؛ شاید ما این توفیق را نداریم؟!» نه؛ اگر خودش را رها کند، آن‌وقت یک چیزهای دیگری به او می‌دهند."[1]

اشتباه بودن استفاده از دارو برای جلوگیری از عادت ماهانه در حج

"این خانم‌هایی که در دوران عادت ماهیانه برای رهایی از گرفتاری‌های آن و انجام وظایف و تکالیف و زیارات به داروهای جلوگیری از عادت متوسّل می‌شوند، تمامِ کار آنها اشتباه است و خطا است و خلاف رضای الهی! گرچه عمل آنها صحیح است و مُسقِط تکلیف است، ولی مورد رضای پروردگار ابداً نمی‌باشد؛ زیرا خداوند برای آنها عادت را خواسته است، نه جلوگیری از آن را. مثل کسی که برای فرار از روزهٔ ماه رمضان هر روز به مسافرت برود و برگردد، گرچه عمل حرام انجام نداده است ولی این عمل برخلاف رضای الهی است؛ زیرا در ماه رمضان حکم اوّلی بر انجام روزه است، مگر برای کسی که به جهتی شرعی یا عقلایی مسافرت برای او ضرورت داشته باشد،[2] در این‌صورت آن روز را قضاء می‌کند؛[3] اما اگر صرفاً برای فرار از روزه بخواهد به مسافرت اقدام کند، خداوند او را مورد بازخواست قرار خواهد داد و از او سؤال خواهد کرد.

زن در هنگام عادت به مقتضای جَریِ طبیعی و عادی و تکوینی باید عادت شود، و خوردن قرص‌های مضرّ علاوه بر اینکه حرام است، آن روحانیّت و نور و آثار و برکات مناسک را که باید بر نفس او بنشیند و اثر بخشد و او را متحوّل کند، از بین می‌برد، و به فیض برکات و تأثیرات تکوینیّهٔ این فرائض و مناسک توفیق نخواهد یافت."[4]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۰. (آیةالله طهرانی)

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۰، ص ۱۸۱ ـ ۱۸۳.

[3] وسائل الشّیعة، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

[4] رسالهٔ نکاحیّه، ص ۴۰:

«خوردن دارو برای جلوگیری رحم از پذیرش نطفه، و آبستن نشدن زنان که امروزه به‌صورت قرص متداول و معمول شده است ضررهای مزاجی شدید دارد، و موجب کسالت اعصاب و در بعض از احیان منجرّ به جنون و دیوانگی است. و علاوه موجب کسالت قلب و سرطان رحم و اختلال جریان خون، و به‌هم خوردن سیر طبیعی و عمل طبیعی غُدَد و ترشّحات زائده، و امراض فراوان دیگری است که دست‌به‌گریبان جوامع فقیر بشر شده است. خوردن این داروها به هر صورت و به هر کیفیّتی که باشد، و با هر فورمولی که ساخته شود، موجب قطع جریان حیض در اوقات معیّنه و مشخّصه می‌گردد؛ و موجب عدم قبول رحم نطفه را در خود می‌شود؛ و عواقب وخیمی را در پی دارد.

حکایت بانوی سالک و اطاعت از دستور استاد در انجام اعمال عمره

یکی از شاگردان زنِ سلوکی مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ نقل می‌کرد:

> می‌خواستم به سفر عمره مشرّف شوم، رفتم خدمت آقا و عرض کردم: خداوند توفیق تشرّف به عمره را نصیب فرموده، ولی مشکلی دارم و آن مسئله عادت زنانه است، و درست پنج روز از مکّه را من در عادت هستم، آیا شما اجازه می‌دهید که از این قرص‌ها مصرف کنم تا بتوانم به انجام اعمال مسجدالحرام بپردازم؟ ایشان در جواب فرمودند: «خیر!» عرض کردم: پس چه کنم؟ فرمودند: «شما می‌توانید بین صفا و مروه بنشینید و از دور کعبه را تماشا کنید؛ تکلیف شما همین است، و وقتی پاک شدید به اعمال بپردازید!»

آن مخدّره می‌گوید:

> من به همین کیفیت عمل کردم، و خدا شاهد است به‌واسطهٔ اطاعت از دستور استاد و عمل به تکلیف واقعی، آن‌چنان انوار و برکات و روحانیّتی بر من نازل می‌شد که قطعاً اگر مانند سایر افراد عمل می‌کردم و با استفاده از داروهای جلوگیری به انجام مناسک می‌پرداختم ابداً اثری از آن روحانیّت و برکات بر خود نمی‌دیدم.

آری، این است فرق بین عالم عارف و غیر آن، در ارائهٔ طریق و مسیری که مورد رضای حضرت حق و اولیای او باشد؛ عارف از نقطهٔ اوج بر مسائل می‌نگرد و غیر او از حضیض مظاهر و مکتسبات و مدرکات ظاهری، و بین این دو نقطه تفاوت از زمین تا اعماق آسمان است.“[1]

حکم شرعی مصرف قرص‌های ضد بارداری و تأکید بر پذیرش تقدیر الهی

”سؤال: اگر ممکن است نظرتان را نسبت به حکم شرعی مصرف قرص‌های ضدّ بارداری بفرمایید.

جواب: نیازی به مصرف این قرص‌ها نیست، بلکه بهتر است انسان همان‌طوری‌که خداوند برای زن تقدیر کرده است، همان‌طور انجام بدهد.[2] بنده تضمین می‌کنم اگر کسی این قرص‌ها را نخورد به اندازهٔ

بسیاری از زنان مؤمنه هم در وقت زیارت مشاهد مشرّفه، و در وقت حجّ بیت‌الله‌الحرام، برای جلوگیری از عادت ماهیانه و قدرت بر عمل مشروط به طهارت از این قرص‌ها می‌خوردند، که هم کسالت و مرض جسمی، و هم در بعضی از اوقات کسالت روانی پیدا می‌نمودند. و علاوه چه‌بسا عادت ماهیانه‌شان خراب و دگرگون می‌شد؛ و به قول معروف، ”از اینجا مانده و از آنجا رانده“ می‌شدند. هم عملشان خراب می‌شد و هم بهرهٔ معنوی و روحی از این زیارت و مناسک نمی‌بردند.

شارع مقدّس اسلام برای زنان حائض تکلیف خاصّی مقرّر کرده است که با بجا آوردن آن، هم حجّشان صحیح است و هم عمره‌شان دیگر در این‌صورت چرا در کار او تصرّف کنیم؟ تصرّفی که چه‌بسا موجب بطلان عمل می‌شود و حج و عمرهٔ صحیح و مطلوب را که پیغمبر به بعضی از زوجات خود دستور دادند و آنها عمل نمودند،** با دست خود و تصرّف خود آلوده و مشتبه سازیم؛ و عمل یقینی را به‌صورت عمل مشکوک انجام دهیم؟!»

* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۴۴۸ ـ ۴۶۶.

** رجوع شود به السّیرة النّبویة، ابن‌کثیر، ج ۱۱، ص ۶۲؛ البدایة و النّهایة، ج ۵، ص ۱۶۴؛ الکافی، ج ۴، ص ۴۴۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۹۶.

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۸. (آیة‌الله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱:

سر سوزنی از ثواب او کاسته نخواهد شد و طبق دستور انجام داده است و انسان می‌تواند بدون هیچ‌گونه مشکلی آنها را انجام بدهد. چرا انسان از آن مسیر و مجرای طبیعی که خداوند تقدیر کرده است بیرون بیاید و برای خودش تکلیف جدیدی درست کند و بخواهد دلخواه انجام بدهد؟!

خداوند گفته است که باید زن به این‌قسم تکالیفش را انجام بدهد؛ احرام نیازی به طهارت ندارد، رفتن در صفا و مروه نیازی به طهارت ندارد، رفتن به عرفات و مشعر و منا و رمی‌ها نیازی به طهارت ندارد؛ فقط آنچه که احتیاج به طهارت دارد طواف و نماز طواف است، همین! دیگر سایر امور احتیاج به طهارت ندارد؛ و آن‌هم انسان می‌تواند به‌تأخیر بیندازد و انجام بدهد. اگر چنانچه تا وقت حرکت توانست انجام بدهد، انجام بدهد؛ وإلاّ شخصی را نائب می‌کند و او از طرف او انجام می‌دهد. علیٰ‌کلّ‌حال وقتی مطلب به این سهلی است، چرا انسان بخواهد خود را گرفتار کند و تکلیف خود را عوض کند؟ پس بهتر این است که انسان از این قرص‌ها استفاده نکند و آنچه را که خداوند برای او تقدیر کرده است، همان را بپذیرد که اگر قرار باشد عنایت و موهبتی

«[خانمی که عذر دارد] دو حالت دارد:

صورت اوّل: وقتی که برای عمرهٔ [تمتّع] احرام می‌بندد عذر دارد و وقتی وارد مکّه می‌شود عذر او تا زمان اعمال حج باقی می‌ماند، در این‌صورت نیازی به احرام مجدّد نیست و همان احرام عمره با او تبدیل به احرام حج می‌شود و باید به عرفات برود؛ وقتی که به عرفات و مشعر و منا رفت، بعد می‌آید و اعمال حج را انجام می‌دهد و بعد اعمال عمره را خودش انجام می‌دهد.

صورت دوّم: این است که عمره را انجام می‌دهد ولی در موقع رفتن به عرفات عذر پیدا می‌کند؛ در این‌صورت باید در همان حال عذر از مکّه در مسجدالحرام احرام ببندد و برود برای عرفات و مشعر و منا و وقتی که برگشت، چنانچه عذر او تا زمانی که کاروان‌ها به ایران برمی‌گردند باقی بود، باید در آنجا به یک شخصی نیابت بدهد که آن اعمالی مانند نماز و طواف را که احتیاج به طهارت دارد انجام بدهد، ولی اعمالی را که احتیاج به طهارت ندارد مانند سعی بین صفا و مروه را باید خودش انجام بدهد و در آنجا اشکال ندارد که باشد، یعنی سعی بین صفا و مروه داخل در مسجدالحرام نیست.

ولی اگرنه، وقتی که به مکّه برگشت اگر مجالی بود تا اینکه این اعمال را انجام بدهد، در این‌صورت دیگر صبر می‌کند و وقتی که از عذر بیرون آمد خود او مباشرتاً اعمال آن طواف و سعی و نماز طواف نساء را انجام می‌دهد.»

سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲:

«سؤال: اگر زن نمی‌داند که تا موقع ظهر روز نهم پاک می‌شود و می‌تواند عمرهٔ تمتّع بجای آورد یا نه، به چه نیّتی مُحرِم شود؟

جواب: باید احرام را به نیّت عمرهٔ تمتّع ببندد، بعد اگر تا ظهر روز نهم پاک شد که هیچ؛ اگرنه، آن عمرهٔ او با همان احرام تبدیل به احرام عمرهٔ مفرده می‌شود. بعد از اینکه اعمال را انجام داد دیگر احتیاج به احرام مجدّد نیست و همان احرامی که در مسجد شجره بسته است، همان احرام او تبدیل می‌شود و به نیّت عمرهٔ مفرده نیّت می‌کند و می‌رود کارها را انجام می‌دهد؛ بعد که اعمال حج و طواف نساء را انجام داد و بیرون آمد، به مسجد تنعیم می‌رود و آنجا احرام عمرهٔ مفرده می‌بندد؛ چون عمرهٔ تمتّع دیگر فوت شده است. عمرهٔ مفرده‌ای مثل یک عمرهٔ مفرده انجام می‌دهد و بعد از احرام بیرون می‌آید.»*

* جهت اطلاع از احکام مربوط به زنان دارای عذر در انجام مناسک حج، رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۴۴۸ ـ ۴۶۶.

از جانب خدا باشد، بهتر است که انسان امور را به خود او واگذار کند تا بتواند به فیض بیشتری نائل شود."[1]

حکایت حاج آقا معین شیرازی و کسب فیض بیشتر در اثر جاماندن ازحج

"مرحوم جدّ مادری ما حضرت حجّة الإسلام و المسلمین و عماد العلماء العاملین آقای حاج سید عبدالحسین معین شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ مردی بود عالم، عابد، ناسک، سالک، اهل ورع و تقوا و دارای حالات و مکاشفات روحانیّه، و از شاگردان سلوکی آیةالحق و سند العرفاء الربّانیّین مرحوم آیةالله حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی؛ تَغَمَّدَهُ اللهُ بِرَحمتِهِ و أدخَلَه بُحبوحةَ جَنّاتِه.

ایشان بسیار به زیارت أعتاب مقدّسه و حجّ بیت‌الله‌الحرام مشرّف می‌شد، و در هر سال شاید حدود پنج إلی شش ماه را در زیارت مقامات مقدّسه و أعتاب عالیات به‌سر می‌برد و از برکات آن مکان‌های مقدّس کسب فیض و روحانیّت می‌نمود.

در یکی از این سفرها که با ماشین سواری به‌سمت مکّه در حرکت بودند، به‌واسطهٔ بروز حادثه‌ای ماشین از جادّه منحرف و واژگون می‌شود و ایشان به‌طور معجزه‌آسایی نجات می‌یابند، ولی کاملاً مجروح و از سر و صورت خون می‌ریخته و استخوان‌های ایشان به شدّت شکسته و کوفته می‌شود. ایشان را به مدینه می‌آورند و در بیمارستان بستری می‌کنند؛ و خلاصه از رفتن به مکّه و إتیان مناسک باز می‌ماند. در وقت مراجعت به طهران، حقیر به‌اتّفاق مرحوم والد به زیارت ایشان می‌رویم؛ حالتی بسیار نحیف و رنجور و بیمار و بسیار ضعیف و بی‌رمق داشتند. وقتی که به منزل برگشتیم دیدم ایشان به والدهٔ ما می‌فرمایند:

اگر حاج‌آقا معین ده بار به مکّه می‌رفت به اندازهٔ این مرتبه که حال او تغییر پیدا کرده است کسب فیض نمی‌نمود!"[2]

اهمیت تحقق حال اتصال با خداوند

"آنچه قرار است اثر بگذارد مکّه نیست، یک چیز دیگر و یک دست دیگر است و آن ربط و ارتباط است، آن تأثیرگذار است و آن تأثیر در هرجا ممکن است؛ در مکّه پیدا بشود یا در فلان بیابان پیدا بشود یا از فلان حادثه پیدا بشود یا از قضیهٔ دیگر، مهم تأثیری است که در ما می‌گذارد.

حال اگر از ما سؤال کنند: «این را به تو نمی‌دهیم اما به‌جایش ده دفعه به مکّه می‌روی!» می‌گوییم: می‌خواهیم به مکّه برویم چه‌کار کنیم؟ این‌همه زحمت بکشیم و برویم دور کعبه بگردیم و پیوسته سعی بین صفا و مروه انجام بدهیم اما دوباره دست از پا درازتر برگردیم؟ لذا مهم آن ارتباط است؛ آیا ارتباط بهتر شد یا

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیةالله طهرانی)

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۸. (آیةالله طهرانی)

نشد؟ آن مهم است. آن ارتباط هم در این موقع برای انسان حاصل می‌شود و این خیلی مطلب مهمّی است.“[1]

ثواب حج برای مشتاقانِ محروم و اهمّیت نیّت خالصانه

”در روایات داریم: افرادی هستند که می‌خواهند خدمتی بکنند ولی پول ندارند، مثلاً آرزو دارد که حج برود ولی پول ندارد که برود، و الآن که موسم حج می‌شود و زوّار هم دارند برای حج حرکت می‌کنند و او دائماً نگاه می‌کند و حسرت می‌کشد، به او می‌گویند: آقاجان، غصّه نخور! در خانهٔ خودت بنشین؛ ثواب حرکت، ثواب إحرام، لبّیک، طواف، نماز، سعی، وقوف و قربانی، همه‌اش در نامهٔ عملت هست و همهٔ آن کارها را هم انجام داده‌ای!

روز قیامت خدمت پروردگار می‌آید و نامهٔ عملش را به دستش می‌دهند: یک حج، دو حج، سه حج، ده حج، عمره و...!

ـ آخر من کِی حج رفتم؟!

ـ در سنهٔ فلان حج رفتی، در فلان زمان عمره رفتی، در فلان زمان قبر حضرت سیدالشهدا را زیارت کردی و...!

ـ چند مرتبه؟

ـ إلیٰ ماشاءالله!

ـ آخر من کی رفتم؟! خدایا تو که صادقی و صادقین را دوست‌داری، من که این کارها را نکرده‌ام، چرا اینها را در أعمال ما نوشته‌ای؟!

تعجّب می‌کند! بیچاره خودش مریض و فقیر و مفلوک است، در نامهٔ عملش می‌نویسند: این هزار بنده در راه خدا آزاد کرده است، سفره‌ها انداخته است، إطعام‌ها کرده است، مسجدها ساخته است! می‌گویند: آن روز که حرکت می‌کردی و نگاهت به فقرا افتاد، در دلت دعا نکردی: «ای کاش من داشتم و به تمام اینها انفاق می‌کردم؟!» همین نیّت آمد و در اینجا برای تو درست کرد که تو هزار بنده را إطعام کردی و هزار بنده را آزاد کردی! اما به شرط اینکه اگر پول به دستش بدهند، این کار را بکند؛ نه مثل بعضی که وقتی ندارند، می‌گویند: «این کار را می‌کنیم و آن کار را می‌کنیم!» اما وقتی که پول در دست آمد، فراموش می‌کنند! خدا هم سرش کلاه نمی‌رود، خیلی دقیق است و حساب‌گر خوبی است! اما اگر واقعاً این‌طور باشد که وقتی در مسند کار نیست و می‌گوید: «اگر من در مسند کار واقع بشوم، چنین خدمت می‌کنم و چنان خدمت می‌کنم!» وقتی در مسند کار هم آمد این کار را بکند، و اگر پول دستش آمد همان سفره را بیندازد، همان غلام را آزاد بکند، همان حج را

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۴۲. (آیةالله طهرانی)

برود و همان جهاد را بکند؛ اگر این‌طور بود، تمام اینها در نامهٔ عمل او هست![1]

بنابراین، ما هیچ‌وقت از خداوند علیّ أعلیٰ گِلِه نداشته باشیم که چرا به ما پول ندادی تا ما خانهٔ خدا را بنا کنیم، قبر حضرت سیدالشهدا را بسازیم، قبر امیرالمؤمنین را بسازیم و...! خدا هم صریح جواب ما را می‌دهد و می‌گوید: «راست می‌گویی، همهٔ این کارها را کرده‌ای، بیا و به نامهٔ عملت نگاه کن! قبر حضرت سیدالشهدا را بنا کردی، حرم امیرالمؤمنین را ساختی، آینه‌کاری کردی، قرآن چاپ کردی، مسجدها ساختی! این‌قدر در نامهٔ عملت می‌ریزم که نمی‌توانی حسابشان کنی!» اما اگر راست نباشد، می‌گوید: «واقعاً می‌خواستی این کار را بکنی یا نه؟» می‌گویی: «بله!» بعد می‌آیند و پای امتحان نشانت می‌دهند که ما راه را برای تو باز کردیم، ولی خودت بستی! گفتی اما عمل نکردی! هنگامی که وسیله و سبب در دست تو نبود، نیّت بود؛ اما وسیله که دادیم، پس زدی!

عدالت خداوند در پاداش به اعمال و نیّات بندگان

پس خدای علیّ أعلیٰ خیلی عادل است! این‌قدر عادل است که هر کس را می‌برد و در جای خود و مقام خودش قرار می‌دهد، و تمام اشکالات و گِله‌ها هم از بین می‌رود! اشکالات و گله‌ها تا آنجایی است که انسان می‌خواهد با فکر خودش در مقام انطباق با عالم ظاهر، کار خدا را بررسی کند و حجّت را علیه او تمام کند؛ اما وقتی که انسان را از این مرحله عبور می‌دهند و با حساب واقع اندازه‌گیری می‌شود، می‌بیند عجیب خدایی است! آن‌وقت همه از خدا راضی می‌شوند و دیگر هیچ‌کس از خدا گله‌ای ندارد، و حجّت خدا بر همهٔ افراد تمام می‌شود![2]"[3]

"آن کسی که پول و تمکّن و استطاعت برای رفتن به حج را ندارد و در انتظار رفتن به حج له‌له می‌زند و در انتظار رسیدن به این فریضهٔ الهی لحظه‌شماری می‌کند، اما نمی‌تواند برود و مرگ او را درمی‌یابد، آیا خدا همین‌طور کنار می‌نشیند و می‌گوید: «بیخود، نرفتی که نرفتی و هیچ خبری نیست!» در این‌صورت این خدا خودش اوّل‌ظالم است؛ مگر قضیهٔ حج فقط مربوط به ثروتمندان و متمکّنین است؟ آن کسی که اگر یک شاهی هم در بیاورد می‌خواهد آن را صرف رسیدن به حج کند، در پیشگاه الهی اگر موفّق به رفتن حج هم نشود، یک حج تمام‌عیار با عمره و حجّ مقبوله در نامهٔ عمل او می‌نویسند و او را در روز قیامت در زمرهٔ شیعیان ابراهیم علیه السّلام محشور می‌کنند؛ چرا؟ چون می‌خواسته برود."[4]

---

[1] رجوع شود به المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶.

[2] جهت اطلاع بیشتر بر روایات باب نیّت، رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۵ ـ ۲۱۲.

[3] مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۳۷. (علامه طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۶. (آیةالله طهرانی)

"آن پیرزن فقیری که برای رفتن به حج آه می‌کشد اما برای رفتن آه در بساط ندارد، چه گناهی کرده است که خدا نباید ثواب حج را به او بدهد؟! ولی شخص ثروتمندی پول دارد و از راه مسائل و معاملات امروز دنیا مُکنتی پیدا کرده و هر سال می‌رود و این هم تحسّر رفتن او را می‌خورد که او باید به فیوضاتی برسد اما خودش نرسد! طبعاً این ظلم بیّن است و شکّی در این قضیه نیست.

اما خدا عادل است و ظالم نیست؛ پیرزن را قشنگ می‌آورد و حساب می‌رسد که تا چقدر می‌خواسته و اهتمام داشته و تا چقدر اگر پول داشت می‌رفت؟ آیا واقعاً می‌رفت؟ یک سال تأخیر می‌انداخت یا فوراً می‌رفت؟ چنان دقیق مو را از ماست بیرون می‌کشند و به پیرزن می‌گویند: «بفرما اینجا، شما در این دنیا سی و شش حج و عمرهٔ مقبوله انجام دادی!» نگاه می‌کند و می‌بیند: «بله، من در دنیا که بودم سی و شش عمره و حجّ مقبول که مورد قبول پروردگار است انجام داده‌ام!» خُب، چه شد؟! دیگر نیاز به نامهٔ عمل ندارد و نامهٔ عمل خود صحیفهٔ وجود انسان است که عبارت است از همان نفسی که متحوّل شده و جوهرهٔ آن با آن حقایق وجودی شکل پیدا کرده است؛ به آن «شکل پیدا کردن» می‌گویند: ﴿فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ﴾؛[1] ما پرده را برداشتیم."[2]

حکایت شخصی که پول حج خود را به علویهٔ نیازمند بخشید و پاداش آن

"یکی از تابعین در زمان امام صادق علیه السّلام پولی را جمع کرده بود و می‌خواست با آن از کوفه حرکت کند و به‌سمت مکّه بیاید تا حج انجام دهد؛ البته حجّ واجب نبوده است. قبل از اینکه از کوفه بیرون بیاید، در منزلِ اوّل به یک خرابه می‌رسد، می‌بیند که در آنجا یک زن دارد به‌دنبال چیزی می‌گردد و ظاهراً میته‌ای در دست آن زن می‌بیند. می‌رود و سؤال می‌کند: «ای خانم، این چیست؟» آن زن در ابتدا نمی‌گوید، ولی بعد می‌گوید:

> من عَلویّه هستم و شوهرم مدّتی قبل فوت کرده است، و ما پول نداشتیم برای‌اینکه چیزی تهیه کنیم و چند روز است که بچه‌های من گرسنه هستند. امروز آمدم و دیدم که مرغ مرده‌ای در اینجا افتاده است، با خود گفتم: همین را از باب أکل‌میته بردارم و به منزلمان ببرم.

این شخص، آن کیسهٔ پولی را که برای حجّش گذاشته بود، به همین خانم و مخدّره می‌دهد و به منزلش برمی‌گردد و دیگر پولی برای حج نداشته است."[3]

---

[1] سوره ق (۵۰) آیه ۲۲.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۷. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۸۷:

«افعال عبادی و غیر عبادی، هر کدام از اینها در نظام تربیتی انسان یک اثر خاصّ به خودش را دارد. نماز یک اثر ملکوتی دارد، حجّی را که انسان انجام می‌دهد یک اثر ملکوتی دارد. می‌گویند: «چرا انسان برود حج انجام بدهد؟ خب پولش را به فقرا بدهد!» حج اثر خودش را دارد، کمک به فقرا هم اثر خودش را دارد. انسان نمی‌تواند این را جایگزین آن کند.

بله، اگر در یک جا مسئله دائر مدار یک امر أهمّ و مهم شد، در آنجا انسان باید رعایت این قضیه را بکند؛ اما اینکه چون می‌تواند کمک به فقرا بکند و در امور تبرّعی إقدام بکند، لذا حج انجام ندهد، نه، آن اثر را ندارد! آن اثرِ خاص مربوط به آن است.»

سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۸۴:

«خواجه سعدی می‌گوید:

عبادت به‌جز خدمت خلق نیست *** به تسبیح و سجادّه و دلق نیست[۱]

باید به ایشان گفت: خیلی شما اشتباه کردی! ایشان خیال می‌کنند معنای عبادت همین است که یک عده‌ای بیایند و یک نمازی بخوانند و هیچ اثری بر آن مترتّب نمی‌شود. اگر جناب سعدی یک لحظه لذّت عبادت نماز و روزه و ارتباط با خدا را می‌دانستند یک‌هم‌چنین شعری را نمی‌سرودند! بله، ما قبول داریم که خدمت به خلق از افضل عبادات است،[۲] اما نه‌اینکه بیاییم بگوییم: به‌جز خدمت خلق نیست!

خود مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ یک روز از استادشان مرحوم آقای انصاری سؤال کردند:

در راه خدا بهترین عملی که انسان را زودتر به مقصود می‌رساند چیست؟

ایشان فرمودند:

بعد از انجام فرائض و واجبات و ترک محرّمات، قضاء حاجت مؤمن بهترین عملی است که انسان را سریع‌تر به خدا می‌رساند.[۳]

بله، بعد از [انجام] واجبات و ترک محرّمات، خدمت به خلق بسیار مهم است؛ در روایات هم داریم و از مسائل بسیار مؤکَّدی است که در اینجا آمده است؛[۴] اما نه‌اینکه به‌جز خدمت خلق نیست! تا شخصی در مقام عبادت و در مقام انجام تکلیف به تهذیب نرسد که نمی‌تواند خدمت به خلق بکند. ما آمده‌ایم بدون‌اینکه به جنبهٔ تهذیب خود توجه کنیم، خدمت به خلق را وسیله برای فرار از طریق و مشی در راه و تکلیف قرار داده‌ایم و می‌گوییم: «آقا، به خلق خدمت کنید، نماز خواندن چه فایده‌ای دارد؟! آقا، به مردم خدمت بکنید، مکّه رفتن چه فایده‌ای دارد؟! پول مکّه را به فقرا بدهید! برای چه انسان برود در آنجا خرج بکند؟! چرا برود پول حج بدهد؟! انسان به فقرا می‌دهد!» خدمت به فقیر و کمک به فقیر جای خود دارد، اما مسئلهٔ عبادات در کنار این هم جای خود دارد. عبادات و تکالیفی را که انسان انجام می‌دهد در وهلهٔ اوّل موجب تهذیب خودش است؛ اگر این تهذیب انجام گرفت، آن‌وقت انسان می‌تواند به مردم خدمت کند، وإلاّ خدمت به مردم سر از جاهای دیگری درمی‌آورد!

چرا این‌قدر در لسان روایات و در کلمات بزرگان تأکید شده است بر اینکه انسان به تهذیب نفس برسد،[۵] یعنی به این مقام عبودیّت برسد؟ برای چه؟ برای همین مطلب است. کسی که تهذیب نفس پیدا نکرده است به‌جای خدمت، زحمت بر خلق به‌وجود می‌آورد و خلق را به بیراهه می‌برد. بعضی‌ها برای فرار از این مسئله آمده‌اند و تشبّث کرده‌اند به عمل و تأیید بعضی از اصحاب ائمه علیهم السّلام مانند علیّ بن یقطین یا مانند محمد بن اسماعیل بن بزیع و می‌گویند: «آقا، علیّ بن یقطین هم در دستگاه هارون الرّشید بود و مورد تأیید امام کاظم علیه السّلام بود!» اگر علیّ بن یقطین در دستگاه هارون بود به دستور امام کاظم و به امر ولیّ خدا در دستگاه هارون بود،[۶] نه‌اینکه همین‌طوری خودش سرش را پایین بیندازد و به آنجا برود! وقتی که امام علیه السّلام به یک شخص دستور می‌دهند، خود امام هم از پشت، او را احاطه می‌کنند و کارهای او را مورد نظر دارند. مگر همین علیّ بن یقطین نبود که چند مرتبه مورد غضب موسی بن جعفر علیه السّلام قرار گرفت به‌خاطر بعضی از سستی‌هایی که کرده بود و امام علیه السّلام عمل او را تصحیح کردند؟![۷]

این‌طور نیست که هر کسی بگوید: ما در مقام خدمت به خلق هستیم! نفْسی که هنوز به مرتبهٔ تهذیب نرسیده است، این نفس نمی‌تواند به مردم خدمت کند؛ آن‌هم در یک‌هم‌چنین وضعیّتی! آن نفس نمی‌تواند خود را در مقام ولایت و در مقام استیلاءِ و

به او می‌گویند: «چرا نرفتی؟!» می‌گوید: «برایم بَداء پیدا شد و منصرف شدم؛ نمی‌روم.» شب پیغمبر اکرم را در خواب می‌بیند و حضرت به او می‌فرمایند:

شما فرزند مرا إکرام کردی، من یک ملَک را موکّل کردم که تا روز قیامت، هر سال برای شما یک حج انجام بدهد؛ چه هر سال به مکّه بروی یا نروی.[1]

حکم راندن بر نفوس قرار بدهد، بدون‌اینکه تأیید و إشرافی را از ناحیهٔ امام علیه السّلام احساس کند!»

۱) بوستان سعدی، باب اول، بخش ۹، حکایت اتابک تکله:

طریقت به‌جز خدمت خلق نیست *** به تسبیح و سجّاده و دلق نیست

۲) رجوع شود به تحف العقول، ص ۳۵ و ۴۱۴.

۳) مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲۸:

«از حضرت آقا ـ روحی فداه ـ سؤال نمودم: برای راه خدا چه صفتی از همهٔ صفات بهتر است؟ فرمودند:

بعد از فرائض، خدمت به خلق خدا از همه بهتر است!

پس از چند دقیقه سکوت فرمودند:

می‌دانید و عکسش از همه مضرّتر است؟

پس از چند دقیقه سکوت فرمودند:

می‌دانید عکسش چیست؟ عکسش ایذاء به خلق خدا است در مقابل احسان به خلق خدا!»

۴) رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۱۹۲ ـ ۲۰۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۸۸ ـ ۳۹۱.

۵) رجوع شود به نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۲۵۱ و ۳۱۲ و ۴۴۷ و ۴۸۰ و ۵۳۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۲؛ غرر الحکم، ص ۷۱ و ۱۰۴ و ۱۲۰ و ۱۴۵ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۲۰۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۲۷ و ۲۹۵ و ۳۷۱ و ۴۰۰ و ۴۱۶ و ۵۶۱ و ۵۷۹ و ۶۵۱ و ۶۶۱ و ۶۶۶ و ۷۵۴ و ۷۹۸ و ۸۱۹.

هم‌چنین رجوع شود به رسالهٔ لبّ اللّباب در سیر و سلوک أولی الألباب؛ آیین رستگاری؛ تفسیر آیهٔ نور، ص ۲۱۸ ـ ۲۲۰ و ۲۴۲؛ رسالهٔ اجتهاد و تقلید، ص ۶۰؛ مهر تابناک، ص ۳۳؛ معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۲۲ ـ ۱۲۴؛ ج ۶، ص ۱۹۲.

۶) رجوع شود به الکافی، ج ۵، ص ۱۱۰؛ قرب الإسناد، ص ۳۰۵ و ۳۰۶؛ رجال الکشّی، ص ۴۳۳ و ۴۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶.

۷) رجوع شود به عیون المعجزات، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۷۰، تعلیقه:

«در سفری که به‌اتّفاق اخوی، حضرت حجّة الإسلام و المسلمین آقای حاج سید محمدصادق در معیّت مرحوم والد به مکّه جهت حجّ تمتّع مشرّف شده بودیم، جدّ مادری ما مرحوم حاج‌آقا معین شیرازی به‌اتّفاق اهل‌بیتشان (جدّهٔ ما) نیز مشرّف بودند. پس از انجام مناسک به‌اتّفاق، قصد تشرّف به عتبات عالیات را داشتیم و در فرودگاه جدّه شب‌هنگام منتظر رسیدن موعِد اطلاع، در مکانی خلوت نشسته بودیم. مرحوم حاج‌آقا معین فرمودند:

در این سفر من دو نفر را زیاد مشاهده می‌کردم، یکی حاج عبدالجلیل محیی و دیگر... .

درحالی‌که این دو نفر در عراق بودند و در آن سال به حجّ مشرّف نشده بودند. ناگفته نماند که مرحوم حاج‌آقا معین شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ دارای حالات کشف و شهود و بصیرت بوده و بعضی از مطالب و صور معنوی برای ایشان منکشف گردیده بود، که از جمله همین مکاشفه‌ای بود که در آنجا برای ما نقل کردند.

مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ فرمودند:

این مکاشفهٔ شما نسبت به آقای حاج عبدالجلیل ـ سَلّمه الله تعالیٰ ـ صحیح بوده است، زیرا ایشان فردی مؤمن و تحت ولایت حضرت حداد می‌باشند و طبیعی است که شما ایشان را به صورت واقعی و برزخی خویش دیده باشید؛ زیرا در روایت داریم که: هر مؤمنی که نیّت و قصد زیارت بیت‌الله‌الحرام را داشته باشد، خداوند ملَکی را به صورت او می‌فرستد و در تمام مواقف و مشاهد به نیابت از او حجّ و عمره و زیارت مدینهٔ منوّره را انجام می‌دهد، *** و چون ایشان لابدّ قصد تشرّف داشته ولی موفّق نگردیده است، خداوند ملکی را به صورت ایشان گمارده تا از طرف او نیابت اعمال و مناسک را بنماید؛ بنابراین این قسمت از مکاشفهٔ شما صحیح و متقن و روشن می‌باشد.
و اما قسمت دیگر از مکاشفهٔ شما، شیطانی بوده است که خود را به شکل و شمایل آن فرد دیگر مجسّم و ممثّل ساخته است، زیرا این فرد از تحت دائرهٔ تربیت و ولایت حضرت حداد خارج شده است و شیطان متصدّی اعمال و رفتار او شده است و در همهٔ زوایای نفس او رسوخ نموده و قلب او را در تسخیر خود در آورده است؛ پس صورتی که شما از او دیده‌اید صورت و سیرت انسان نبوده است که دارد طواف انجام می‌دهد، بلکه صورت انسان و سیرت شیطان بوده است که نیابتاً از جانب او به انجام این امور مشغول بوده است، اما از آنجا که شما قدرت تشخیص بین ملک و جنّ و شیطان را ندارید، هر دو صورت را به یک قسم مشاهده می‌کنید و این‌چنین تصوّر می‌کنید که هر دو رحمانی است.

مرحوم حاج‌آقا معین فرمودند:

نمی‌توان این‌طور به ضرس قاطع ایشان را شیطانی دانست و از حقایق امر، خدا خبر دارد!

و خلاصه این تفسیر و توجیه مرحوم والد در نظر ایشان موجّه ننمود.

البته آن فردی که از تحت ولایت و اتّصال به حضرت حداد خارج شده بود، در اواخر عمر لطف و عنایت الهی رفیقش گردید و دوباره در زمرهٔ تلامذه و ارادتمندان مرحوم حداد ـ سلام الله علیه ـ قرار گرفت و عاقبت او ختم به خیر شد و با ولایت از دنیا رحلت نمود؛ رحمةُ الله عَلیه رحمةً واسعة.

شب دوّم که در خدمت مرحوم حداد نشسته بودیم، ایشان بدون مقدّمه رو کردند به مرحوم والد و فرمودند:

اینکه می‌گویند ملائکه به صورت مؤمنین در می‌آیند صحیح است و نیز شیاطین به صورت افراد ناصالح؟

مرحوم والد عرض کردند:

بلی، همین‌طور است.

پس از گذشت لحظاتی مرحوم حداد فرمودند:

این مسئله چگونه است که هر کسی که قصد زیارت مشاهد مشرّفه، خصوصاً حج را داشته باشد، ملکی به صورت او و به نیابت از او مراسم را انجام خواهد داد؟

مرحوم والد عرض کردند:

بلی، روایت داریم که اگر فردی قصد تشرّف به حج را داشته باشد ولی بنا به عللی موفّق نشده، ملکی به صورت او در خواهد آمد و یک حج و عمرهٔ تمام و کمال از جانب او انجام خواهد داد؛ و نیز ممکن است شیطان به صورت فرد ناصالح درآید و در همین اماکن حضور یابد.

مرحوم حداد باز لحظاتی مکث کردند و فرمودند:

طریق تشخیص ملک از شیطان چگونه است و آیا هر کسی می‌تواند این قدرت تشخیص را داشته باشد؟

مرحوم والد عرض کردند:

خیر، انسان باید خود دارای بینش و بصیرت غیر عادی باشد تا بتواند تمییز بین آن دو را دریابد و این از عهدهٔ هر کسی ساخته نیست.

مرحوم حداد فرمودند:

بله، بله، مطلب همین‌طور است! تا انسان قدرت تشخیص نداشته باشد، چه‌بسا بین ملک و شیطان خلط می‌کند و هر دو را ملک می‌پندارد و در هر دو به یک نحو قضاوت می‌نماید، درحالی‌که یکی از آن دو صورت ملک و فرشته بوده است و صورت دیگر شیطان بوده است.

آنگاه فرمودند:

بزرگان و اولیای خدا عیب مردم را صریحاً و رو در روی آنان نمی‌گویند، بلکه با کنایه و اشاره مطلب را به

او صبر می‌کند، وقتی افراد به مکّه می‌روند و برمی‌گردند، همه به او می‌گویند:

حاج‌آقا، حج شما قبول باشد. ما شما را در عرفات دیدیم، شما را در منا دیدیم، شما را کنار زمزم دیدیم، شما را بین صفا و مروه دیدیم.

می‌گوید: «الحمد للّه» و هیچ به روی خودش نمی‌آورد![1]

این قضیه روی حساب است و روی آن حساب، همهٔ اشیاء و نظام عالم، دارد دقیق انجام می‌شود.[2]"[3]

حکایت انصراف علامه طهرانی از حج به دلیل نیاز همسر و اهمیت عمل به تکلیف

"من سراغ ندارم، یعنی به عمرم ندیدم کسی مثل مرحوم پدر ما این‌قدر برای رفتن به مکّه و برای انجام

آنان تفهیم می‌کنند.

و این شعر مولانا را قرائت فرمودند:

داند و خر را همی راند خموش *** بر رُخت خندد برای روی پوش ***

فردا صبح که در معیّت مرحوم والد به‌سمت حرم مطهّر مشرّف می‌شدیم مرحوم آقا، اخوی و حقیر را مخاطب قرار داده و فرمودند: «شما از مطالب دیشب آقای حدّاد چه دستگیرتان شد؟» ما عرض کردیم: «مسئله خاصّی متوجّه نشدیم بلکه یک سری مطالب کلّی فرمودند.»

ایشان فرمودند: «یادتان می‌آید که آن شب در جدّه ایشان [حاج آقا معین] گفتند: من دو نفر را در مواقف و مشاهد مشرّفه زیاد می‌بینم، من گفتم: یکی از آن دو، مَلک و دیگری شیطان بوده است، ولی ایشان نپذیرفتند؟» عرض کردیم: بله، این‌چنین بود.

سپس ایشان فرمودند:

دیشب صحبت آقای حداد به همین قضیه بر می‌گشت و تمام آنچه را که بین ما و ایشان در آن شب ردّ و بدل شد بازگو نمودند و در آخر به من ایراد گرفتند که: چرا عیب و اشکال حاج‌آقا معین را مستقیم و در حضور دیگران بازگو کردم و فرمودند: گرچه اشکال و ایراد شما صحیح است ولی این مطلب نباید بدین صورت رو در روی ایشان و با صراحت مطرح می‌گردید، زیرا حفظ عزّت و آبروی مؤمن مهم است.

سپس فرمودند:

این است روش و سیرهٔ اولیای الهی که انسان را این‌چنین با مبانی آشنا می‌گردانند.»

*** با قدری تتبّع در منابع حدیثی در دسترس، روایتی برای این مطلب یافت نشد. (محقق)

*** مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۱۳۶؛ مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۸۰.

[1] رجوع شود به تذکرة الخواص، ص ۳۲۸.

[2] الکافی، ج ۲، ص ۱۹۵:

«عن خَلَفِ بنِ حَمّادٍ عن بَعضِ أصحابِه عن أبی‌جَعفَرٍ علیه السّلام قال: **"وَ اللهِ لَأن أحُجَّ حَجَّةً أحَبُّ إلَیَّ مِن أن أُعتِقَ رَقَبَةً و رَقَبَةً و رَقَبَةً و مِثلَها و مِثلَها حتّیٰ بَلَغَ عَشرًا و مِثلَها و مِثلَها حتّیٰ بَلَغَ السَّبعینَ؛ و لَأن أعولَ اهلَ بَیتٍ مِنَ المُسلِمینَ أسُدَّ جَوعَتَهُم و أکسُوَ عَورَتَهُم فَأکُفَّ وُجوهَهُم عن النّاسِ أحَبُّ إلَیَّ مِن أن أحُجَّ حَجَّةً و حَجَّةً و حَجَّةً و مِثلَها و مِثلَها حتّیٰ بَلَغَ عَشرًا و مِثلَها و مِثلَها حتّیٰ بَلَغَ السَّبعین"**». ترجمه:

«امام باقر علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند که گزاردن یک حج نزد من از اینکه یک بنده آزاد کنم تا برسد به ده بنده و هفتاد بنده محبوب‌تر است، و اگر یک خانواده از مسلمین را کفالت کنم که آنها را از گرسنگی برهانم و پیکرشان را بپوشانم تا آبروی آنها را نزد مردم حفظ کنم، نزد من از گزاردن حجّی و حجّی تا برسد به ده حج و هفتاد حج محبوب‌تر است.» (محقق)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۱۹، جلسه ۶. (آیةالله طهرانی)

[حج] اشتیاق داشته باشد؛ مخصوصاً حجّ واجب! ایشان عمره نرفتند، ظاهراً شش مرتبه به حجّ واجب مشرّف شدند. ایشان می‌گفتند: «اگر من می‌توانستم، هر سال می‌رفتم!» و کم دیده شد که کسی راجع به حج و اعمال و... پیش ایشان صحبت کند و اشک ایشان نیاید؛ همین‌طور اشک ایشان [جاری می‌شد]! اصلاً انگار ایشان خودشان را در آن اعمال حاضر می‌دیدند، در آن طواف حاضر می‌دیدند، در عرفات حاضر می‌دیدند. آن مطالبی را که ایشان از این مسائل درک می‌کردند، کجا ذهن ما می‌رسد؟! شش بار هم موفّق شدند.

یک سال در همان اواخر زمان شاه و بعد از آن سفری که ما به‌اتّفاق ایشان مشرّف شدیم، یکی از دوستانشان ایشان را برای همین حج دعوت کرده بود. مدت‌ها و سال‌ها هم بود که ایشان مشرّف نشده بود. در همین هنگام، والدهٔ ما حامل بود و می‌خواست همشیرهٔ آخر ما را فارغ بشود که متأسفانه با اشکالاتی مواجه می‌شود و می‌گویند باید تحتِ عمل قرار بگیرد و به‌طور طبیعی [نمی‌تواند فارغ بشود]؛ بالأخره منجرّ به عمل می‌شود و چند روزی هم در بیمارستان بودند.

یک روز که ما از قم آمدیم، به‌اتّفاق مرحوم آقا به بیمارستان رفتیم. بیمارستان هم اگر فراموش نکرده باشم ـ پیر شدیم دیگر! ـ همین بیمارستان خیابان آزادی، نزدیک خیابان آذربایجان بود؛ یعنی آن دکتر خاصّ ایشان که از منتسبین به ما هم هست، در آنجا بود. ما رفتیم و قرار بود ایشان را هم فردا مرخّص کنند و به منزل بیایند. در همین حین، یعنی حدود دو سه روز یا سه چهار روز بعد قرار بود کاروان‌ها حرکت کنند و راه بیفتند و بروند، که طبعاً والدهٔ ما تا آن موقع به منزل منتقل شده بود. وقتی که ما داشتیم از بیمارستان برمی‌گشتیم منزل، من در راه به آقا گفتم: «آقا، این قضیهٔ حجّ شما چه می‌شود؟ شما اگر می‌خواهید، حج را بروید؛ ما از قم می‌آییم طهران و پیش والده هستیم و مشکل نداریم، چون با اوقات تعطیلی هم زیاد برخورد می‌کنیم و هستیم.» رفقا هم می‌آمدند و در منزل می‌ماندند؛ هر وقت ایشان مسافرت می‌رفتند، رفقا می‌آمدند و تا مدتی که ایشان برمی‌گشتند در منزل می‌ماندند؛ مثلاً اگر سفر کربلا یا سفر مکّه می‌رفتند، دوستان می‌آمدند شب را هم می‌ماندند. ایشان یک فکری کردند و به من گفتند:

آقای آقا سید محسن، این چه حجّی است که من بروم درحالی‌که یک بنده‌ای از بندگان خدا و عیال انسان به شوهرش نیاز داشته باشد؟!

التفات کردید؟ حج را نرفتند درحالتی‌که عمل سزارینی بود، انجام شد و بعد هم ایشان به منزل منتقل شدند. حالا، این حج حجّی است که اگر ایشان می‌رفتند بیشتر مورد رضای خدا بود یا حالاکه نرفتند؟! ببینید مسئله چقدر دقیق است!

مذمّت حج گزاردن با ارتکاب عمل حرام یا ترک وظیفه

حال شیطان می‌آید و همین حج را برای انسان به یک صورت موجّه جلوه می‌دهد، با وجود ارتکاب عمل حرام! یعنی انسان یک عمل حرامی را انجام می‌دهد ولی نفسش می‌آید آن را کنار و پس می‌زند و می‌گوید:

«نه، حج مهم است! به‌عنوان روحانی کاروان به آنجا می‌رویم؛ تبلیغ می‌کنیم، مسئله می‌گوییم و بالأخره عنصر مفیدی هستیم. برای افراد شبهاتی هست، ما هم باری را برداریم.» مگر شریعت فقط مانده که جنابعالی بار را برداری؟! شما داری حجّی انجام می‌دهی که دارند هر قدمش را برایت یک معصیت می‌نویسند! در هر قدم دارند برایت یک معصیت می‌نویسند.

من مورد دیگری را می‌گویم: تو داری عیالت را که تازه از بیمارستان به منزل آمده و الآن به بدترین وجه در منزل است، رها می‌کنی که بروی به سؤال حجّاج بپردازی؟! چه کسی را داری گول می‌زنی؟ خدا را؟! شاید بیایی به منِ طهرانی بگویی: «آقا، ما برای این و برای این و برای این می‌رویم انجام می‌دهیم» و من هم گول می‌خورم و می‌گویم: «إن‌شاءالله که خیر است!» اما آن ملائکه‌ای که روی دو تا شانه‌های تو نشسته‌اند و دارند می‌نویسند، به ریشِ تو دارند می‌خندند! آنها را که دیگر نمی‌توانی گول بزنی! آنها آنچه در دلت هست را در می‌آورند جلویت [می‌گذارند و] نشان می‌دهند، می‌گویند: این سیاه است، این دلِ سیاه نمی‌تواند به مکّه برود! کجا می‌خواهی بروی؟!

اینجاست که تکلیف خیلی دقیق می‌شود و مسئله، خیلی مسئلهٔ مهمّی می‌شود؛ دست انسان دیگر هرجا نمی‌تواند برود، پایش هرجا نمی‌تواند برود و فکرش هرجا نمی‌تواند برود.[1]"[2]

حکایت بازگشت علامه طهرانی از سفر عتبات به دستور استاد خود

"در یکی از سفرهای مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ به عتبات عالیات و تشرّف به خدمت حضرت استاد حاج سید هاشم حداد ـ قدّس سرّه ـ یکی از صبایای ایشان که طفلی بسیار خردسال بود به بیماری سختی مبتلا شد، و پس از مراجعات مکرّر به پزشک بالأخره در بیمارستان بستری گردید، و والدهٔ ما نسبت به احوال او

---

[1] دیوان کامل فیض کاشانی، ص ۵۵۰:
ذرّهٔ درد بر آن مایهٔ درمان بردن *** به ز کوه حسنات به میزان بردن
ایستادن نَفَسی نزد مسیحا نَفَسی *** به ز صد ساله نماز است به پایان بردن
یک طوافی به سر کوی ولیّ‌اللهی *** به ز صد حجّ قبول است به دیوان بردن
تا توانی اگر از غم دگران برهانی *** به ز صد ناقهٔ حَمراء به قربان بردن
بردن غم ز دل خسته‌دلی در میزان *** به ز صوم رمضان است به شعبان بردن
یک جو از دوش مَدِین‌دَینی اگر برداری *** به ز صد خرمن طاعات به دَیّان بردن
به ز آزادی صد بندهٔ فرمان‌بردار *** حاجت مؤمن محتاج به احسان بردن
دست افتاده بگیری ز زمین برخیزد *** به ز شب‌خیزی و شاباش ز یاران بردن
نَفَسِ خود را شکنی تا که اسیر تو شود *** به ز اشکستن کفّار و اسیران بردن
خواهی ار جان به سلامت ببری تن در ره *** خدمتش را ندهی تن، نتوان جان بردن
سر تسلیم بنه، هرچه بگوید بشنو *** از خداوند اشارت ز تو فرمان بردن
دل به‌دست آر ز صاحب‌دل و جان از جان‌بخش *** گل و تن را نتوان فیض به جانان بردن

[2] آموزه‌های ولایت، ج ۳، ص ۵۹ ـ ۶۱. (آیةالله طهرانی)

بسیار نگران و مشوّش بود و بیماری او به‌طور کلی اوضاع او را پریشان و مختلّ نموده بود.

مرحوم والد که معمولاً سفرهایشان کمتر از دو ماه نبود، در اواسط سفر بودند که روزی مرحوم حداد به ایشان فرمودند: «شما باید به ایران برگردید!» یکی از رفقای عراقی ایشان که در نجف سکنیٰ داشت و برای زیارت به کربلا آمده بود، به حضرت آقای حداد عرض می‌کند: «آقا! آقا سید محمدحسین تازه به عراق آمده است، چرا به این زودی باید برگردد؟» ایشان می‌فرمایند:

من آقا سید محمدحسین را هزار برابر بیش از تو دوست دارم، ولی مسئله‌ای هست که باید برگردد.

مرحوم والد نیز اطاعت نموده پس از یکی دو روز به طهران مراجعت می‌کنند، و وقتی وارد می‌شوند متوجه می‌شوند که مسائل به چه نحوی بوده است و چه قضایایی اتفاق افتاده است. و وقتی دستور حضرت حداد را مبنی بر رجوع به ایران نقل می‌کنند، والده اظهار می‌کنند که:

در همان وقت من به آقای حداد متوسّل شده بودم و از ایشان درخواست کرده بودم که شما را به ایران برگردانند؛ زیرا به‌شدّت نگران وضع بیماری طفل بودم.

و در همان لحظه آقای حداد به مرحوم والد فرموده بودند به ایران برگردد.

جدّاً اگر انسان بخواهد همان طریقی را که قطعاً مورد نظر و عنایت زمامداران دین و لواداران شریعت رسول خدا است بپیماید، و بداند که با متابعت از آن از عهدهٔ انجام آنچه خدا امر کرده است برآمده است، باید از سیره و سنّت یک همچو بزرگانی که تمام وجود و هستی آنها متّحد و مندکّ در حقیقت حضرت حق شده است تبعیّت نماید؛ و إلّا خَسِرَ الدّنیا و الآخرة، دستش از همه‌جا کوتاه و سرمایه‌اش تمامی به فنا رفته است.

داستان شاگرد مرحوم حداد و تذکر ایشان در مورد رها کردن عیال بیمار

نظیر این داستان برای یکی از آشنایان مرحوم حداد اتفاق افتاد:

یکی از دوستان حضرت حداد که سالیانی نیز ادراک محضر مرحوم انصاری را کرده بود به‌اتّفاق عده‌ای از دوستان خود من‌جمله سیدی که از معاندین بسیار شدید مرام عرفان و مکتب و شخص حضرت حداد بود و دائماً برعلیه ایشان صحبت می‌کرد و تهمت‌های ناروا به ساحت مقدّس ایشان وارد می‌نمود، به سفر عتبات مشرّف و در کربلا سکنیٰ گزیده بود.

شبی حضرت حداد ـ رضوان الله علیه ـ برای دیدن این افراد به منزلشان رفتند و پس از جلوس رو کردند به آن مرد و فرمودند:

شما عیال مریض و گرفتار خود را رها کرده به امان خدا و بعد به زیارت می‌آیی! این چه زیارتی است که شما انجام می‌دهی؟!

در این‌حال آن سید روحانی و معاند رو می‌کند به مرحوم حداد و با تندی و بی‌ادبی و جسارت می‌گوید: «به شما چه ارتباطی دارد که ایشان عیالش را رها کرده یا نکرده، او برای زیارت آمده است و شما نباید به ایشان اعتراض کنید!!»

مرحوم حداد می‌فرمایند: «ما مطلب خود را گفتیم، حال می‌خواهید بشنوید یا نشنوید.» و از جای خود بلند شدند و مجلس را ترک کردند و بیرون آمدند، و این در حالی بود که کسی به مرحوم حداد از احوال عیال او خبری نداده بود. این است فرق بین عارف و مکتب او و بین مدّعیان ولایت و مرامشان.“[1]

پاداش الهی برای زنان مشغول به پرستاری فرزندان

”حدود شش سال پیش یکی از دوستان نقل می‌کرد:

در سفری که ما به حج رفتیم عیال را نبردیم و ایشان به‌اتّفاق بچه‌ها در منزل بودند. (این‌طوری‌که در نظرم می‌آید چهار پنج تا بچه داشت) طبعاً اینها هم شیطنت و اذیّت می‌کردند.
وقتی ما در آنجا بودیم، ایشان تماس می‌گرفت و دائماً اظهار نارضایتی می‌کرد و می‌گفت: «اینها اذیّت می‌کنند و چه می‌کنند و تو گذاشتی رفتی و اینها را به سر ما انداختی درحالی‌که خودت داری به آنجا می‌روی و...!»
بعد از مدتی دیدم دیگر این حرف‌ها را نمی‌زند و وقتی که تماس می‌گیریم، اظهار رضایت و مسرّت می‌کند و می‌گوید: «آنجا به فکر ما نباش و فقط به فکر خودت باش و چه بکن و چه بکن.»
وقتی که مراجعت کردیم از او سؤال کردم: «قضیه چه شد؟ آن روزها و هفته‌های اوّل که دائماً گله و شکایت داشتی؟» گفت: «بله، این‌طور بود؛ اما یک شب مرحوم آقا را در خواب دیدم و از ایشان شکایت و گله کردم که الآن شوهر من مستطیع است و به حجّ واجب رفته است و الآن دارای چه نعمت‌ها و ثواب‌هایی است؛ دارد طواف می‌کند و نماز می‌خواند. اما ما اینجا نشسته‌ایم و بچه‌ها دارند بر سر و کلّهٔ هم می‌زنند و داریم اینها را پرستاری می‌کنیم؛ لذا نه کاری انجام می‌دهیم، نه نمازی داریم، نه عبادتی داریم و فقط باید اینها را نگه‌داری کنیم.»

این جمله را خوب دقت کنید:

مرحوم آقا فرمودند: «قوانین آنجا با اینجا فرق می‌کند، آنجا حساب دیگر است و اینجا حساب دیگر است، آنجا طوری حساب می‌شود و اینجا طور دیگری حساب می‌شود. شما بدان: در عوض این پرستاری و تربیتی که خداوند برعهدهٔ تو گذاشته و الآن به آن اشتغال داری و خود را از این اعمال محروم می‌بینی، به عدد هر ثوابی که خداوند به شوهر تو در آنجا می‌دهد به همان مقدار در پروندهٔ تو هم می‌نویسد.»

یعنی او دارد در آنجا طواف می‌کند و این هم طواف می‌کند، او به عرفات می‌رود و انگار این هم به عرفات رفته است، او به منا می‌رود و انگار این هم رفته است، او سعی صفا و مروه می‌کند و ائمهٔ بقیع و پیغمبر را زیارت می‌کند و انگار این هم دارد انجام می‌دهد؛ چرا؟ چون حساب دقیق است، مسئله دقیق است و خداوند هم ظالم نیست؛ خداوند عادل است و با کسی هم رابطه ندارد. رابطهٔ زن با خداوند با رابطهٔ شوهر با خداوند یکی است، تکلیف او رفتن به حج است و تکلیف این رسیدن به بچه‌ها است؛ اگر این به بچه‌ها برسد همان ثواب را به او هم می‌دهند.

این قضیه الآن مرا به یاد این مطلب انداخت: ببینید، چقدر فرق است بین این زن که به تکالیف الهی قانع شد و آنچه را که خداوند برای او مقدّر کرده است به جان پذیرفت و خداوند هم ثواب یک حج و یک عمره را به پای او نوشت، و بین آن زنی که شوهرش می‌خواست به مکّه برود و او هم حمل داشت و رفتن به مکّه برای

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۳. (آیةالله طهرانی)

حمل او مضرّ بود و طبعاً نباید به مکّه برود؛ ـ اگر رفتن به مکّه برای حمل مضرّ باشد و اطبّا اجازه ندهند، رفتن به مکّه حرام است و اگر به مکّه برود آن حج از او قبول نمی‌شود و باید در وقت استطاعت به یک حج دیگر برود ـ و این شخص به شوهرش گفت: «اگر من را به مکّه نبری من بچهٔ خود را سقط می‌کنم!» و شوهرش به‌خاطر سقط نکردن بچه مجبور شد او را به حج ببرد و در حج بچهٔ او سقط شد! حالا این حج قبول است؟ می‌آیند این حج را بر سرش می‌زنند! نه‌تنها حجّ او قبول نیست بلکه قتل نفس محترمه کرده است و آن دنیا بیاید جواب بدهد. چقدر فرق است بین این دوتا؟

اهمیت تربیت فرزند به‌عنوان بالاترین عبادت زن

پس چه خوب است که هر کسی به آنچه گفته شده است عمل کند تا خیالش راحت باشد. او آنچه وظیفه‌اش هست را انجام بدهد و این هم آنچه وظیفه‌اش هست را انجام بدهد؛ هر شخصی وظیفهٔ خودش را انجام بدهد. بدانید که تربیت فرزند بالاترین عبادتی است که یک زن می‌تواند انجام بدهد! این مسئله مسئله‌ای نیست که من از خود بگویم، بلکه بزرگان فرموده‌اند و مطلب به همین کیفیت است.»[1]

مخالفت علامه طهرانی با حج رفتن یک روحانی کاروان و تأکید بر اولویّت‌ها

«شخصی روحانی کاروان بود و هر سال به‌صورت روحانی به مکّه می‌رفت. من احساس می‌کردم مرحوم آقا از این عمل ایشان رضایت ندارند، ولی خب ایشان هم کاری نداشتند. تا اینکه مطلب به یک نحوهٔ دیگری درآمد و قرار بر این شد که مطالبی که انجام می‌شود زیر نظر ایشان باشد. موقع حج شد و مرحوم آقا صریحاً مخالفت کردند و گفتند: «دیگر نباید به حج بروید!» آقا، این شخص بالا پرید و پایین آمد و این‌طرف و آن‌طرف کرد و گفت: «مسلمین و مؤمنین احتیاج به روحانی دارند و اگر نباشد چه می‌شود و...!» خلاصه، این حرف‌ها به یک نحوه‌هایی بود که به گوش مرحوم آقا هم می‌رسید و ایشان هم اصلاً اعتنا نمی‌کردند و انگار نه انگار که اصلاً حرفی زده شده است. تا اینکه باز مسئله یک قدری شدّت پیدا کرد و [موسم حج] نزدیک شد. طبعاً آن قضایا و مطالب هرچه نزدیک‌تر می‌شود، التهاب نفس بیشتر می‌شود و شوق او برای رسیدن به مطلوب مؤکّد می‌شود.

ایشان من را دید و به‌وسیلهٔ من برای مرحوم آقا پیغام داد: «ما یک برنامه‌هایی در آنجا داشتیم و یک کارهایی می‌کردیم؛ می‌خواستیم یک کتابی بنویسیم و نقشهٔ مساجد مکّه را بکشیم، و ما راجع به این قضیه تحقیقاتی کرده‌ایم و این مطلب ناتمام می‌ماند و فایدهٔ عظیمی از مسلمین ترک می‌شود! حالا شما به ایشان بگویید با این قضیه ما چه کنیم؟» انگار نان و آب مسلمین مربوط به این است که مکّه چند تا مسجد و چند تا

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۱۶. (آیةالله طهرانی)

خیابان داشته و چند تا گوسفند در مکّه می‌چریدند و چه می‌کردند!

ما هم که از خصوصیّات مرحوم آقا اطلاع داشتیم، با خودمان گفتیم: «اگر این پیغام را ببریم، اوّل آقا یک بد و بیراه به من می‌گویند که چرا این پیغام را برای من آوردی؟! بعد مثلاً...» خلاصه با هزار ترس و لرز رفتیم و کنار ایشان دو زانو، قشنگ و مؤدّب نشستیم و گفتیم: «آقا، فلانی یک پیغام داده که ما یک کتابی را هم...» هنوز نگفته بودیم که ایشان فرمودند: «آقا، ما می‌گوییم نروید، خودتان می‌دانید! همین! برخیزید بروید!» گفتیم چشم، خیلی ممنون!

آمدیم به آن شخص گفتیم: «آقاجان، ایشان می‌گویند: ما یک کلام می‌گوییم، خودتان می‌دانید! والسّلام، می‌خواهید بروید بفرمایید!»

اتفاقاً ما آن سال بعد از حدود ۲۳ سال به مکّه مشرّف شدیم و حجّ دوّم ما بود. نشسته بودیم و داشتیم صحبت می‌کردیم، ایشان با یک حالت بسیار عجیبی رو کرد به ما و گفت: «آقا، خداوند به شما توفیق داده است که مشرّف هستید؛ ما که بی‌توفیق هستیم! دیگر چه می‌شود کرد؟!»

من دیدم در این حرف ایشان شاید تعریض و کنایه‌ای وجود داشته باشد! لذا گفتم: «پس بنده این ۲۳ سالی که نرفته بودم، بی‌توفیق بودم؟! امسال حجّ دوّم من است که دارم می‌روم!» و با خود گفتم اگر یک خُردهٔ دیگر هم بگویم عیب ندارد و برایش خوب است، لذا گفتم: «این مرحوم آقای حداد که یک دفعه به مکّه رفتند مثل اینکه از همهٔ ما بی‌توفیق‌تر بودند!» چون مثل اینکه مرحوم آقا هفت مرتبه مشرّف شدند و مرحوم آقای حداد یک مرتبه مشرّف شدند.

پرهیز از توجیه اعمال برای رسیدن به لذت نفسانی در امور معنوی

از این قضیه گذشت؛ یک روز من با مرحوم آقا نشسته بودم و راجع به این نحوه رفتن‌ها صحبت به میان آمد، ایشان فرمودند:

> آقا، اصل مسئله این است که نفس می‌خواهد به یک لذّتی برسد، بعد می‌آیند برای او بهانه درست می‌کنند و دلیل می‌تراشند.

البته راجع به شخص خاصّی نگفتند و به‌طورکلی فرمودند. اصل مطلب این است که نفس می‌خواهد به این آرزو و لذّت و خواستش برسد، بعد شروع می‌کند مدام به دلیل آوردن که: «این‌طور می‌شود، آن‌طور نمی‌شود، این صلاح است، این نفع است!» آخر به تو چه ربطی دارد؟"[1]

"روزی مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ در مورد روحانی کاروانی که با وجود نیاز مُبرَم و احتیاج شدید عیال او به حضور او به‌واسطهٔ مسئله‌ای که پیش آمده بود و او بی‌توجّه به این قضیه به‌صوب مکّه حرکت کرده

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ قم، مجلس ۱۴. (آیةالله طهرانی)

بود، فرمودند:

این چه حجّی است که در این شرایط صورت می‌گیرد! اینها تمام التذاذات نفس است و گول زدن خود!

و درحالی‌که نظیر این مسئله برای خودشان قبلاً اتفاق افتاده بود و قرار بود به دعوت یکی از رفقایشان به سفر حج مشرّف شوند، حقیر عرض کردم: آقا شما به حج بروید، ما امور را إن‌شاءالله تنظیم می‌کنیم.

ایشان فرمودند:

خیر، من نمی‌روم! آیا این حج مورد رضای پروردگار است درحالی‌که فردی به حضور من و وجود من نیاز دارد و آرامش او در این است که مرا همراه خود ببیند و به من اتّکاء داشته باشد؟!

برای عارف و ولیّ خدا مهم عمل به تکلیف است، و خدای در مکّه و کربلا با خدای در سایر بلاد برای او تفاوتی نمی‌کند! او با خدا است و خدا در همه‌جا حضور دارد، سیدالشهدا علیه السّلام در همه‌جا حاضر است و با همه‌کس مُصاحِب و قرین است و باید او را در همهٔ جلَوات مشاهده نمود؛ و چه‌بسا حرمان از ادراک فیض حضور برای انسان بسیار مؤثّرتر و مفیدتر و کارسازتر از حضور در مشاهد مشرّفه باشد.»[1]

حکایت ملاقات سیدی با یکی از بزرگان و درک مقصود واقعی حج

«می‌گویند:

یک سیدی می‌خواست به حج برود، در راه وقتی به بغداد رسید پیش یکی از بزرگان رفت؛ چون استادش گفته بود: «در راه که می‌روی، پیش این بزرگ برو و او را ملاقات کن!» آن بزرگ ملاقاتش که کرد به اوگفت: «ای سید! کجا می‌خواهی بروی؟ حج می‌خواهی بروی؟» گفت: «بله.» گفت: «پدر تو علیّ بن أبی‌طالب دو شمشیر داشت، یکی را به نفس خود می‌زد؛ و یکی دیگر را می‌زد برای مردم.»

می‌دانید آن مرد بزرگ چه چیزی می‌خواست به او بگوید؟ به اشاره با او صحبت کرد، می‌خواست بگوید: این حجّی که می‌روی برای چه می‌روی؟ هویٰ است، هوس است، تماشا است، خرید است؛ یا زیارت است و برای خدا می‌روی؟ جدّ تو علیّ بن أبی‌طالب دو شمشیر داشت: یک شمشیر را همیشه به خودش می‌زد، یعنی مجاهده با نفس می‌کرد، برای چه داری این حرکت را می‌کنی؟ واقعاً می‌خواهی بروی زیارت و می‌خواهی زیارت خدا کنی؟

این سید فکر کرد و فکر کرد و قدری تأمّل کرد و هَمیان خودش را باز کرد و گذاشت در جلوی آن بزرگ و گفت: «من دیگر به مقصود خودم رسیدم، هم کعبه را زیارت کردم و هم طواف کردم.» و از همان‌جا برگشت.»[2][3]

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۲. (آیةالله طهرانی)

[2] رجوع شود به تذکرة الأولیاء، ص ۳۸۰.

[3] شرح فقراتی از دعای أبوحمزهٔ ثمالی، ج ۲، ص ۱۵۹. (علامه طهرانی)

حاج سید هاشم حداد : پس کی به‌سوی خدا می‌روی؟

"حاج سید هاشم می‌فرمود:

روزی برای دیدن فلان، در کاظمین که بودم به مسافرخانه‌اش رفتم، دیدم خود با زوجه‌اش ایستاده‌اند و چمدان‌ها و اسباب را بسته و عازم مسافرت به حج هستند پس از کرّات و مرّاتی که حج رفته بود، و شاید تعدادش را غیر از خدا کسی نداند. به وی نهیب زدم: تو که هر روز کربلا می‌روی، مشهد می‌روی، مکّه می‌روی! پس کی به‌سوی خدا می‌روی؟!

وی حقّ سخن مرا خوب فهمید و ادراک کرد، اما به روی اندیشهٔ خود نیاورد و خود را به نادانی و غفلت زد، و خنده‌ای به من نمود و خداحافظی کرد و گفت: دعای سفر برای من بخوانید؛ و چمدان‌ها را دست گرفته بیرون می‌برد تا به حرکت درآید.

فرمایش دقیق مرحوم حداد راجع به مراتب اخلاص در سفرهای زیارتی

حضرت حاج سید هاشم می‌فرمود:

دیده شده است بعضی از مردم حتی افراد مسمّیٰ به سالک و مدّعی راه و سبیل إلی‌الله، مقصود واقعیّشان از این مسافرت‌ها خدا نیست؛ برای انس ذهنی به مُدرَکات پیشین خود، و سرگرمی با گمان و خیال و پندار است؛ و بعضاً هم برای به‌دست آوردن مدّتی مکان خلوت با همراه و یا دوستان دیرین در آن أماکن مقدّسه می‌باشد.

و چون دنبال خدا نرفته‌اند و نمی‌روند و نمی‌خواهند بروند و اگر خدا را دو دستی بگیری ـ و العیاذ بالله ـ مثل آفتاب نشان دهی باز هم قبول نمی‌کنند و نمی‌پذیرند، ایشان ابداً به کمال نخواهند رسید. فلهذا در تمام این أسفار از آن مشرب توحید چیزی ننوشیده و از ماء عذبِ ولایت جرعه‌ای بر کامشان ریخته نشده، تشنه و تشنه‌کام باز می‌گردند، و به همان قِصَص و حکایات و بیان احوال اولیاء و سرگرم شدن با اشعار عرفانی و یا ادعیه و مناجات‌های صوریِ بدون محتوا عمر خودشان را به پایان می‌رسانند.

خصوصیّات حاج سید هاشم حداد در بیان معارف توحیدی

حاج سید هاشم در توحید حقّ مردی صَریح اللّهجه و قویّ البُنیان و محکم الإراده و سریع النّفوذ بود؛ و بدون بخل و اغماض بیان می‌کرد و دلالت می‌نمود و سخن‌ها داشت. هریک از اولیای حقّ، با هزار افسون و نیرنگ انسان نمی‌تواند یک جمله از ایشان بیرون بیاورد؛ در کتمان بقدری قویّ می‌باشند که بعضی از حدّ هم تجاوز کرده راه افراط را می‌پیمایند.

اما حاج سید هاشم که روحی و روحُ جمیعِ وُلدی و أُسرَتی و کلِّ مَن یَتعلّقُ بی، به‌حقّ فدای او باشد، بقدری در اعطاء آن معارف سریع و بدون مضایقه و دریغ و بدون امساک بود که برای انسان ایجاد شک می‌نمود که آیا تا این درجه هم ولیّ خدا باید دعوتش را گسترش دهد؟ و بخواهد و دنبال کند، و بطلبد افراد لائق را که سخنش را دریابند و از مسیرش حرکت نمایند؟!

او به افراد غیر لائق و غیر مستعدّ چیزی نمی‌گفت. ولی دوست داشت افراد، لائق گردند و استعداد یابند، و یا افراد مستعدّ و لائقی پیدا شوند و آن معانی راقیه و مُدرکات عالیهٔ خویشتن را که از ملکوت أعلیٰ سرچشمه می‌گیرد به آنها إلقا نماید.

اما افسوس و صد افسوس که او گفت، و دنبال کرد، و پیگیری نمود، و دعوت کرد، و در مسافرخانه به

دیدار و ملاقاتشان رفت؛ و آنها نپذیرفتند تا دامن از این سرای خالی تهی کنند، و نزد ارباب حقیقی دست‌خالی بازگشت ننمایند.

او که نمی‌گفت: حج نرو! مکّه و مدینه نرو! کربلا و نجف نرو! حقیقت حج و روح ولایت را او چشیده بود و مزهٔ واقعی آن را او دریافت نموده بود. او می‌گفت: لحظه‌ای به دنبال معرفت ذاتت و نفست بگرد، دقیقه‌ای در حال خود تفکّر کن تا خودت را بیابی که خدای را خواهی یافت، و در این‌صورت تمام مسافرت‌هایت صبغهٔ إلهیّه به خود می‌گیرد، و با خدا و از خدا و به‌سوی خدا خواهی رفت. در آن حال چنانچه تمام جهان بلکه تمام عوالم را سیر کنی برای تو ضرری ندارد، زیرا با خدا و عرفان ذات أقدسش سفر نموده‌ای![1]"[2]

حدیثی از پیامبر اکرم در مورد خصوصیّات حج در آخرالزّمان

"علیّ بن ابراهیم می‌گوید:

حدیث کرد برای من پدرم (ابراهیم بن هاشم) از سلیمان بن مسلم خَشّاب از عبدالله بن جَریح مکّی از عطاء بن أبی‌رباح از عبدالله بن عباس که او گفت: ما با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در حجّة الوداع به حج مشرّف شدیم.
رسول خدا حلقهٔ درِ خانهٔ خدا را گرفت و رو به ما نموده و با سیمای مبارکش ما را مخاطب قرار داد.

فَقالَ: **أ لا أُخبِرُکُم بِأشراطِ السّاعَةِ؟**
و کان أدنَی النّاسِ مِنهُ یَومَئِذٍ سَلمانُ رَضِیَ الله عَنهُ، فَقالَ: بَلیٰ یا رسولَ الله!

---

[1] نفحات انس، ص ۱۰۷:
«انسان باید خدا را در ضمیر و نفس خود پیدا کند. اگر انسان به‌جای این‌طرف و آن‌طرف رفتن و زیاد مسافرت کردن، در جای خودش بنشیند و به‌دنبال حقیقت باشد و نیّت و ضمیر خودش را خالص و صاف کند و خود را تسلیم ارادهٔ حق کند ـ نه‌اینکه برای خود چیزی بردارد ـ خدا در همان‌جا به سراغش می‌آید و در همان نقطه خداست. ما به آن مطالب اساسی توجه نمی‌کنیم، آن‌وقت مدام به زیارت ائمه می‌رویم و خیال می‌کنیم در آنجا برای ما فتح باب است. زیارت امام رضا علیه السّلام خیلی خوب است و خیلی ثواب دارد و باید هم شیعیان مرتّب به زیارت آن حضرت بروند. نفس زیارت خودش از شعائر است. این اماکن مقدّسهٔ ائمه علیهم السّلام نباید از زائر خالی باشد؛ مثل حج می‌ماند که چقدر در روایات توصیه داریم که حج را نباید خالی کنید! حتی اگر در بعضی از سال‌ها حاجی کم است، حاکم اسلام باید به خرج دولت اسلام، عده‌ای را برای حج بفرستد تا اینکه حج هیچ‌وقت خالی نباشد. و هیچ‌وقت حج نباید ترک بشود و در هیچ شرایطی نباید حج تعطیل باشد، در هیچ شرایطی! همیشه باید حج لحاظ بشود
زیارت مراقد مطهّرهٔ ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم مثل حج می‌ماند و باید همیشه در آنجا زائر باشد؛ اما نه‌اینکه انسان همهٔ وقت خود را صرف زیارت کند و مکرّر به زیارت برود و برگردد. امام رضا همه‌جا هست، امام رضا در منزل خود انسان هم هست، امام رضا اختصاص به مشهد و نقطهٔ خاص ندارد؛ ولایت امام علیه السّلام، با خون و گوشت و پوست انسان قرین و عجین است، با نفس و ضمیر و سرّ و روح انسان عجین است.»
* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۲۰ ـ ۲۴.

[2] روح مجرّد، ص ۶۷۱. (علامه طهرانی)

«و گفت: آیا می‌خواهید من شما را به علائم و نشانه‌های قیامت با خبر کنم؟
و در آن هنگام نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا سلمان بود، و گفت: ای رسول خدا! بله، ما می‌خواهیم ما را با خبر کنی!»

[تا می‌رسند به اینجا:]

یا سَلمانُ! و عِندَها یَحُجُّ أغنیآءُ أُمّتی لِلنُّزهَةِ، و یَحُجُّ أوساطُها لِلتِّجارَةِ، و یَحُجُّ فُقَراؤُهُم لِلرِّئآءِ و السُّمعَةِ... .[1]

«ای سلمان! در آن زمان، اغنیاء و ثروتمندان امّت من که به حج می‌روند برای تفریح و تفرّج است، و حجّ متوسّطین از امّت برای تجارت و خرید و فروش است، و حجّ فقراء از امّت من برای خودنمایی و صیت و شهرت است... .»[2]

انتقاد از حاجیانی که فکر و ذکرشان تجارت و خرید است

"تمام ذکر و فکر حاجی موقعی که دارد حرکت می‌کند این است که چه چیزی بردارد بیاورد؟ فلان جنس را به اینجا بیاورد و بفروشد و ببیند چقدر استفاده و منفعت می‌کند؟ در مدینه قبل از اینکه زیارت قبر پیغمبر را انجام بدهد، اوّل‌کاری که می‌کند [به بازار می‌رود]؛ یا اینکه احتراماً یک زیارت سر و دست و پا شکسته‌ای انجام می‌دهد و دیگر شما او را نمی‌بینید! فقط او را در بازارها می‌بینید تا وقتی‌که ماشین به‌سمت مکّه حرکت می‌کند. وقتی هم به مکّه می‌رود، همان شب اوّل می‌خواهد زود برود این اعمال را انجام دهد تا از این احرام لعنتی که پدرش را در آورده بیرون بیاید! این دو ساعتی را که دو تا لباس احرام به تنش است نمی‌تواند صبر کند. این مطلبی که می‌گویم را شنیده‌ام! در آن سفری که به مکّه رفتیم، خودم از یک نفر این حاجی‌ها شنیدم که داشت به دیگری می‌گفت: «این آقا شیخ نمی‌آید ما را ببرد تا از این احرام لعنتی بیرون بیاییم؟!» مسئله این‌قدر برای او مسئلهٔ سختی است."[3]

حکایت تأثیر معنوی کعبه بر افراد مختلف

"مرحوم آقا می‌فرمودند:

در آن ایّامی که درب کعبه را باز و آن را شستشو و معطّر می‌کنند و از مسئولین و حکّامِ آنجا برای این مسئله می‌آیند، گروهی هم از اینجا به حج رفته بودند و آنها را هم در آنجا راه می‌دهند، در را باز می‌کنند و به داخل بیت می‌برند. طبعاً در میان اینها افرادی بودند که به‌حسب ظاهر سر و وضع خوبی نداشتند و وضعیّتشان و اوضاع و احوالشان مناسب نبود؛ اصلاً اهل نماز و اهل عبادت نبودند، کار خلاف می‌کردند و به قول ما، افراد خیلی علیه السّلامی نبودند.
شخصی نقل می‌کرد و می‌گفت: «من خود شاهد بودم که وقتی وارد این مکان مقدّس شدیم، یک‌مرتبه نفهمیدیم چه شد که یک حالتی آمد و بر همه عارض شد و همه را در خود گرفت؛ به نحوی که همه از خود بی‌خود شدند و شروع کردند به گریه و زاری! و عجیب اینجا است که بعضی از آن افرادی که ما باور نمی‌کردیم اینها مشمول رحمت خدا بشوند، حال آنها از همه بدتر

---

[1] تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۳ ـ ۳۰۶.

[2] معاد شناسی، ج ۴، ص ۸ ـ ۱۹. (علامه طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، ولایت تکوینی، جلسه ۸. (آیةالله طهرانی)

بود!»
و می‌گفت: «خودم شاهد بودم و می‌دیدم که اینها سرشان را همین‌طور از عقب به دیوار کعبه می‌زدند و حالی‌شان هم نبود! گفتیم: خدایا چه‌کار داری می‌کنی؟! نگاه کن! این را نگاه کن، آن را نگاه کن! عجب! عجب! این چه وضعی است؟ این چه داستانی است؟ این چه حکایتی است که داریم می‌بینیم؟»

ببینید، رحمت خدا به این نحو است! این یک قضیه که البته مربوط به زمان‌های خیلی سابق است.

هم‌چنین شخص دیگری به خود من می‌گفت:

یک نفر برای من تعریف کرد: در یکی از سفرهایی که به حج مشرّف شده بودم، همین قضیه تکرار شد. (خنده‌ام می‌گیرد، واقعاً چه مسائل و چه چیزهایی!) روز هفتم یا هشتم که مراسم است و کعبه را با گلاب تنظیف می‌کنند، به آنجا رفته بودم و بعضی‌ها هم آمده بودند. طبعاً لباس، لباس احرام نبود، لباس عادی بود و بعضی از معمّمین هم با عمامه آمده بودند و آنها را در آنجا راه داده بودند. وقتی که ما در آنجا مشغول عبادت شدیم و طبعاً فرصتی هم نبود، نیم ساعت یا یک ساعت بیشتر فرصت نبود، یک‌مرتبه دیدم این آقای معمّم یک نفر را صدا کرد و گفت: «فلانی، بیا اینجا!» وقتی آمد، گفت: «یادت باشد وقتی که به طهران رفتیم به دفترم بیا تا راجع به فلان موضوع و فلان معامله که فراموش کرده بودیم، با هم صحبت کنیم!»

خُب، حال اگر این دو قضیه را انسان کنار هم بگذارد، چه می‌فهمد و چه نتیجه‌ای عائد او می‌شود؟ خیلی چیزها گیر انسان می‌آید! در مکان واحد، بیت‌الله‌الحرام، کعبهٔ مکرّمه، آنجا آقا یاد معامله و دفترش می‌افتد! این چه حکایتی است؟ این چه قضیه‌ای است؟ این چه مسئله‌ای است؟ اما آن یکی را انسان نگاه می‌کند، می‌بیند چه برنامه‌ای بوده است؛ سرشان را به دیوار می‌زدند و های‌های گریه می‌کردند و اصلاً نمی‌فهمیدند مردم دارند به آنها نگاه می‌کنند و اصلاً حالی‌شان نبوده است! قضیه چیست؟!"[1]

ناسپاسی و فراموشی الطاف الهی پس از تجربهٔ حالات معنوی

"ولی صحبت در این است که ما قدر نمی‌دانیم. خُب جناب محمدرضا شاه، شما که یک‌هم‌چنین حال و وضعیّتی برایت پیدا می‌شود، چرا باید فراموش کنی؟ چرا وقتی که دوباره برمی‌گردی باید به آن ظلم ادامه بدهی؟ چرا باید نافرمانی کنی؟

اینها نشانه‌هایی است که خداوند می‌خواهد برساند که برای من هیچ‌کس تفاوت ندارد و رحمت من همه را می‌گیرد؛ منتها ما هستیم که خود را از رحمت خدا دور می‌کنیم، ما هستیم که فراموش می‌کنیم، ما هستیم که آن نعمت‌های خدا را فراموش می‌کنیم و به غفلت می‌گذارنیم، دوباره ظلم می‌کنیم، دوباره نعمت‌ها را فراموش می‌کنیم و دوباره به معصیت می‌پردازیم؛ تا کار به آنجا می‌رسد که دست به کشتار مردم و قتل و غارت و تعدّی می‌زنیم! وإلاّ اگر اگر همین شخص در آن موقع آن حال خودش را حفظ می‌کرد و توبه می‌کرد، چه‌بسا اینکه فرد صالحی می‌شد! ولی کفران نعمت کرد و کفران نعمت موجب می‌شود که خداوند هم بر انسان این

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۸۱. (آیةالله طهرانی)

وضعیت را بیاورد.“[1]

روایت امام باقر در مورد کمی حاجیان واقعی و بسیاری فریادکنندگان

”در مناقب ابن شهرآشوب، طبع سنگی، جلد دوّم، ص ۲۷۶ آورده است:

قالَ أبو بَصيرٍ لِلباقِرِ عليه السّلام: ما أكثَرَ الحَجيجَ و أعظَمَ الضَّجيجَ! فَقالَ: **بَل ما أكثَرَ الضَّجيجَ و أقَلَّ الحَجيجَ! أ تُحِبُّ أن تَعلَمَ صِدقَ ما أقولهُ و تَراهُ عَيانًا؟** فَمَسَحَ علىٰ عَينَيهِ و دَعا بِدَعَواتٍ فَعادَ بَصيرًا.

فَقالَ: **انظُر يا أبا بَصيرٍ إلَى الحَجيجِ.** قال: فَنَظَرتُ فَإذا أكثَرُ النّاسِ قِرَدَةٌ و خَنازيرُ، و المُؤمِنُ بَينَهُم كالكَوكَبِ اللّامِعِ فِي الظَّلْماءِ، فَقالَ أبو بَصيرٍ: صَدَقتَ يا مَولايَ، ما أقَلَّ الحَجيجَ و أكثَرَ الضَّجيجَ! ثُمَّ دَعا بِدَعَواتٍ فَعادَ ضَريرًا.

فَقالَ أبو بَصيرٍ فِي ذٰلِكَ. فَقالَ عليه السّلام: **ما بَخِلنا عَلَيكَ يا أبا بَصيرٍ، و إن كانَ اللهُ تَعالىٰ ما ظَلَمَكَ و إنّما خارَ لَكَ، و خَشِينا فِتنَةَ النّاسِ بِنا و أن يَجهَلوا فَضلَ اللهِ عَلَينا، و يَجعَلونا أربابًا مِن دونِ اللهِ و نَحنُ لَهُ عَبيدٌ لا نَستَكبِرُ عن عِبادَتِهِ و لا نَسأَمُ مِن طاعَتِهِ و نَحنُ لَهُ مُسلِمونَ.**[2]

و این روایت را مجلسی در بحار، ج ۴۶، ص ۲۶۱ از طبع حروفی از مناقب نقل کرده است.

«أبوبصیر به حضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرض کرد: چقدر حاجی زیاد است و چقدر ناله و فریاد بسیار است! حضرت فرمود: بلکه چقدر ناله و فریاد بسیار است و چقدر حاجی کم است! آیا دوست‌داری که راستی گفتار مرا دریابی و آنچه را که گفتم با دیدگان خود ببینی؟
حضرت دست به چشمان او مالیدند و دعایی خواندند، چشمان أبوبصیر که سابقاً نابینا بود بینا شد.
حضرت فرمودند: ای أبوبصیر، نگاه کن به‌سوی حاجی‌ها!
أبوبصیر می‌گوید: من نگاه کردم و دیدم که اکثر مردم از میمون‌ها و خوک‌ها هستند و مؤمن در میان آنها همچون ستارهٔ تابان در شب تاریک می‌درخشید. أبوبصیر گفت: راست گفتی ای مولای من، چقدر حاجی کم است و چقدر ناله و فریاد بسیار است!
و پس از آن حضرت دعایی خواندند و چشمان أبوبصیر به حالت اوّلیه درآمد و نابینا شد. أبوبصیر از علّت نابینایی خود سؤال کرد. حضرت فرمودند:
ما بر تو بخیل نیستیم و خدا به تو ستم ننموده است، و این‌طور دربارهٔ تو پسندیده است و ما ترسیدیم که مردم در فتنه بیفتند و فضل خدا را بر ما نادیده گیرند و ما را ارباب خود شمرند و خدا را فراموش کنند؛ و حال آنکه ما بندگان خدا هستیم و از عبادت او استکبار نداریم و از اطاعت او ملول نمی‌شویم و سر تسلیم فرود آورده‌ایم.»“[3]

حکایت رعایت نکردن حق دیگران در سعی و اهمیت ادب در مناسک

”در یک سال ما سعی انجام می‌دادیم؛ یک طرف خیلی شلوغ بود و می‌توانم بگویم ما وجب‌به‌وجب جلو می‌رفتیم! اصلاً یک چیز خیلی عجیبی بود. البته در قسمت صفا به مروه؛ اما برگشت از مروه نه، خلوت‌تر و راحت‌تر بود.

من دیدم یکی از همین آقایانی که فعلاً هم هست و از بیوتات ـ با الف‌وتای جمع ـ است، دارد در مسیر

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۵. (آیةالله طهرانی)

[2] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۸۴.

[3] معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۹۰، تعلیقه ۲. (علامه طهرانی)

مخالف می‌آید. گفتم: «آقا، این کار شما خلاف شرع است، چون افرادی که می‌آیند ناراحت می‌شوند و در ضیق و فشار قرار می‌گیرند؛ باید در برگشت یک تنفّس و فرجه‌ای برایشان پیدا بشود اما این کار شما باعث می‌شود که اینها دوباره در فشار بیفتند.» گفت: «من خودم مسئله را بهتر می‌فهمم!» آقا دارد سعی انجام می‌دهد، تازه می‌گوید: «بنده حکم مسئله را بهتر می‌فهمم!» این خلاف است. بله، اگر خلوت بود، اشکال نداشت و حتی اگر خلوت بود شما از داخل صفا و مروه، به‌عکس از این‌طرف هم بروید اشکال ندارد! چه فرقی می‌کند؟ هر دو یکی است و تفاوت نمی‌کند. منتها این را برای صفا قرار داده‌اند و این را هم برای مروه قرار داده‌اند.

بنابراین، وقتی که شلوغ است آمدن در خطّ مروه تعدّی در حقّ آنها تلقّی می‌شود و آن غلط است و نباید انجام بشود؛ اما نه، مثلاً دیده‌ام که بعضی‌ها از وسط لاین که چرخ‌ها را می‌برند، می‌روند؛ اگر مانعی برای آنها نباشد، ایرادی ندارد. خلاصه می‌شود از هرجایش رفت؛ بالأخره [مسیر مشخّص‌شده برای سعی بین] صفا و مروه قراردادی است، وإلاّ اصلش یکی است و تفاوتی نمی‌کند.“[1]

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (وجوب عمره مفرده) جلسه ۱۳۵. (آیةالله طهرانی)

فصل پنچم:اعمال ماه ذی‌الحجّه و سفارشات اولیای الهی دربارهٔ آن

اهمیّت ماه ذی‌الحجه و فضای توحیدی آن

"ماه ذی‌الحجّه بسیار ماه مهمّی است و نه‌تنها دهۀ اوّل، بلکه بیست روز دیگر هم مهم است. مناسبت‌هایی که در ماه ذی‌الحجّه است، بسیار مناسبت‌های مهمّی است."[1]

"این ایّام، ایّام مبارکه‌ای است و توجه و عنایت خاصّی نسبت به این ایّام هست که آن را از سایر ایّام متمایز می‌کند."[2]

"فضای این ماه مخصوصاً آن ده روز اوّل، عجیب فضای توحیدی است! یعنی حال‌وهوای این چند روز، همین‌طور توحیدی است و اشتداد پیدا می‌کند تا اینکه اختتام و نهایت شدّت آن به روز دهم می‌رسد که روز عید قربان است."[3]

"دهۀ اوّل شهر ذی‌الحجّةالحرام، از معدود ایّامی است که بنا بر فرمایش بزرگان، اهل‌معرفت برای این ایّامِ خاص از قبل انتظار می‌کشیدند."[4]

دهۀ اول ذی‌الحجّه و ارتباط آن با اربعین حضرت موسی علیه السّلام

"حالاتی که برای بزرگان در این دهۀ ذی‌الحجّه اتفاق می‌افتد بسیار حالات غریبی است! ... قدر این دهۀ ذی‌الحجّه را خیلی بدانیم که فتح بابی که برای بسیاری از بزرگان شده، در این دهه شده است."[5][6]

"به همین جهت در اربعین حضرت موسی علیه السّلام هم این مسئله به‌چشم می‌خورد.[7] در آیۀ قرآن نسبت به این مسئله اشاره شده و می‌فرماید:

﴿وَوٰعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلٰثِينَ لَيْلَةً﴾[8]؛ «ما سی روز را با حضرت موسی وعدۀ برای مناجات و حالت خاص، در کوه طور قرار دادیم.»

آن ایّامی که نسبت به آن در روایات داریم:

حضرت موسی در آن وعده نه خورد، نه آشامید و نه لحظه‌ای او را خواب دَر ربود.[9]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۶۲. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۱۳. (آیةالله طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

[5] جهت اطلاع از اهمّیت و فضیلت دهۀ اوّل ماه ذی‌الحجّه رجوع شود به الإقبال، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵.

[6] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۵. (آیةالله طهرانی)

[7] رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۷.

[8] سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

[9] مصباح الشّریعة، ص ۱۹۶:

«قالَ الصّادقُ علیه السّلام: **...أخبَرَ اللهُ تَعالیٰ عن موسیٰ علیه السّلام فی میعادِ رَبِّهِ:** ﴿وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ﴾*

و این همان حالت جذبه است که برای سالک پیدا می‌شود و در آن حال گرچه به امور عادی و مسائل ظاهری می‌پردازد، ولی کشش روحی و انجذاب نفسی، دیگر مجالی برای پرداختن به جسم برای او نمی‌گذارد.

این حال ممکن است برای خیلی از سُلاّک پیدا شود؛ البته موقّت است و ممکن است در یک روز یا در یک هفته و یا در یک ساعت پیدا شود و این مسئله برای بعضی از افراد در طول شب پیدا می‌شود؛ و گاهی از اوقات ممکن است به‌حدّی اشتداد پیدا کند که توان را ببرَد و بر نفس غلبه کند.

... این مسئله، به حضرت موسی علیه السّلام مربوط بوده که خداوند در این مدت برای آن حضرت آن‌طور حالت جذبه به‌وجود آورد که در تمام آن، نفس و جسم احساس خواب و گرسنگی و تشنگی نکرد! و هیچ بعید نیست و اشکالی هم ندارد.

وقتی انسان بتواند به‌واسطهٔ قوای روحی بر قوانین مادّه حکومت و غلبه کند، این بدن در تحتِ تسخیر نفس درمی‌آید و سر سوزنی تغییر و تحوّل در آن پیدا نمی‌شود. این یک قسمت قضیه است. البته در بعضی از حالات دیگر هم هست که مشابه این حال است و روی بدن تأثیر می‌گذارد، اما به این ارتباط ندارد؛ آن یک مسائل دیگری است.

حضرت موسی در این حال به این کیفیت بود که داریم:

ما أكَلَ و لا شَرِبَ و لا نامَ؛ «حضرت در عرض این مدت نه چیزی خورد و نه جرعهٔ آبی نوشید و نه خواب او را گرفت.»

... خلاصه حضرت موسی در این اربعین، نه خورد و نه آشامید و نه خوابید؛ دائماً در تمام مدت در حال جذبه بود. از آن جذبه‌هایی که اگر خدا قسمت کند و یک خُرده‌اش را به ما بدهد، تمام عالم را با ما فیها و مَن فیها کنار می‌گذاریم! هم هرچه هست و هم هر کسی هست، هر دو را به کناری می‌گذاریم؛ و انسان اصلاً دیگر نمی‌تواند توجه کند و اگر بخواهد ذهن و فکر خودش را به مسائل دیگر بیاورد، تهوّع پیدا می‌کند!

... حضرت موسی یک‌هم‌چنین وضعیتی داشت. بعد خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ﴾؛[1] «به وعده‌ای که به حضرت موسی دادیم، ده روزِ دیگر اضافه کردیم.»

وعده اوّل سی روز بود؛ وإلاّ خداوند می‌فرمود: و واعَدنا موسیٰ «أربَعینَ» لَیلَةً! درحالی‌که می‌فرماید: چهل روز وعده ندادیم! بلکه یک ماه وعده دادیم که قضیه در آن سی روز تمام می‌شود و برای حضرت موسی فتح باب می‌شود و حضرت مسائل و حجاب‌ها را رد می‌کند و از عوالم معنا عبور می‌کند و برای او در این یک

و فَسَّرَ النّبیُّ صلّی الله علَیه و آله و سلّم عن حالِهِ: أنّهُ ما أكَلَ و لا شَرِبَ و لا نامَ و لَا اشْتَهیٰ شَیئًا مِن ذٰلِکَ فی ذَهابِهِ و مَجیئِهِ أربَعینَ یَومًا شَوقًا إلیٰ رَبِّه...»

* سوره طه (۲۰) آیه ۸۴.

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

ماه انکشاف حقایق ربوبی و اسرار عالم ربوبی تحقّق پیدا می‌کند. اما یک ماه که شد، دیدیم ده روز دیگر جا دارد که یک خُرده چاشنی و پیازداغش را اضافه کنیم! و آن واقعیت توحید باید باز ادامه داشته باشد تا به چهل روز برسد.

... در این آیهٔ قرآن هم خداوند این مطلب را دربارهٔ حضرت موسی بیان می‌کند: ﴿وَوَٰعَدۡنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيۡلَةٗ وَأَتۡمَمۡنَٰهَا بِعَشۡرٖ﴾؛[1] دیدیم سی روز برای او کم است و هنوز جا دارد که مسائل توحیدی برای او کاملاً بشکفد و باز شود و در همان حدّ سعهٔ وجودی مطالب را دریابد؛ لذا ده روز به آن اضافه کردیم. این ده روز، همین ده روزِ ذی‌الحجّه است؛ یعنی از همان اول ماه ذی‌القعده این اربعین شروع می‌شود و این ده روز، ده روز خاص است. شاید هم قصد و غرض از این نحوهٔ تکلّم، این است که خداوند اهمّیت این ده روز را به ما یادآوری کند که این ده روز، حسابی سوای آن ثَلاثینَ یَوماً دارد و مسئله‌اش فرق می‌کند."[2]

"بهتر است که سالک به‌خصوص در این ده روز، ذهن و فکر خود را در مراقبه بیشتر به‌سمت توحید ببرد تا کثرات و تعلّقات و اشیاء خارجی؛ تا بتواند استفادهٔ بیشتر کند. و این دهه، همان ایّام‌الله است[3] که خداوند در سورهٔ ابراهیم به حضرت موسی می‌فرماید:

﴿وَذَكِّرۡهُم بِأَيَّٰمِ ٱللَّهِ﴾؛[4] «آنها را متوجه کن که این دههٔ ذی‌الحجّه را بسیار مغتنم بشمارند و از این سفره‌ای که پهن شده، نصیبشان را بگیرند.»"[5]

اهمیت مراقبه و مرور بر اعمال گذشته در ماه ذی‌القعده و دههٔ ذی‌الحجّه

"مهم‌ترین مطلبی که می‌شود در این ایّام مورد توجه قرار بگیرد ـ به‌خصوص ایّام مبارکهٔ اربعینیّهٔ حضرت موسی که معروف شده است ـ مسئلهٔ مراقبه است و اینکه انسان به وضعیّت و موقعیّت خود توجه داشته باشد.

---

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

[3] تفسیر القمی، ج ۱، ص ۷۱:
«قَولُهُ: ﴿وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡدُودَٰتٖ﴾[1] قالَ [أبو عبدِاللهِ عَلیهِ السّلام]: **أيّامُ التّشريقِ الثَّلاثَةُ، و الأيّامُ المَعلوماتُ[2] العَشَرَةُ مِن ذِي‌الحِجّةِ.**»

تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۷:
«عَن حَمّادِ بنِ عيسىٰ، قالَ سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ عَلیهِ السّلام يَقولُ: **قالَ أبِي: قالَ عليٌّ عَلیهِ السّلام:** ﴿وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡدُودَٰتٖ﴾ **قالَ: قالَ: عَشرُ ذِي‌الحِجّةِ، و** ﴿أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٖ﴾[3] **قالَ: أيّامُ التّشريقِ.**»

۱) سوره بقره (۲) آیه ۲۰۳.

۲ و ۳) سوره حج (۲۲) آیه ۲۸: ﴿...وَيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٍ...﴾.

[4] سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵.

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۶۲. (آیةالله طهرانی)

از یاد نمی‌برم که مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ به‌خصوص در این ایّام، دوستان و شاگردانشان را خیلی دعوت می‌کردند به مروری بر اعمال و افکار و نیّات گذشته‌ای که عمرشان را در این مدت یک سال با آن نیّات و با آن اهداف و با آن توجه سپری کرده‌اند. و خیلی توصیه می‌کردند که دوستان در این مدت در ایّام ماه ذی‌القعده و به‌خصوص در دهۀ ذی‌الحجّه به این مسئله توجه داشته باشند و بر حالات خودشان مروری کنند."[1]

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۲۷. (آیةالله طهرانی)

[نماز دهۀ اوّل]

...

روزه

"از جملۀ مسائلی که باید در این ده روز به آن توجه کرد، قضیۀ روزه است. روزۀ این ده روز ـ البته به‌استثنای روز عید قربان و عید أضحیٰ که روزه حرام است ـ بسیار مؤکّد است؛ حتی روزۀ در روز عرفه بسیار بسیار تأکید شده است."[1]

"این‌قدر که در روایات نسبت به روزه در این دهه تأکید شده است، حتی در ماه رجب به این مقدار نیست."[2][3]

اذکار توحیدیّۀ موسویّه و اهمّیت خواندن آن با توجه به معنا

"از جملۀ مطالب، اذکار توحیدیّۀ این دهه است که ده فقره و از امیرالمؤمنین علیه السّلام است و بسیار بسیار اذکار عجیبی است و به اذکار توحیدیّۀ موسویّه معروف است. خداوند حقیقت و واقعیت این اذکار را در جریان اربعین حضرت موسی به نفس آن حضرت القاء کرد.

در روایات هم داریم که انسان اینها را هر روز بخواند، و حتی در بعضی از روایات هست که اگر بتواند

---

[1] الإقبال، ج ۲، ص ۳۵:
«الحسنَ بنَ عليٍّ الجَعفريَّ يُحَدِّثُ عَن أبيهِ عن جعفرِ بنِ محمّدٍ عَليهِ السّلام، قالَ: قالَ لی أبی محمّدُ بنُ عليّ عَليهِ السّلام: **"يا بُنَيَّ، لا تَترُكَنَّ أن تُصَلِّيَ كُلَّ لَيلَةٍ بَينَ المَغرِبِ و العِشاءِ الآخِرَةِ مِن لَيالی عَشرِ ذِی‌الحِجّةِ رَكعَتَينِ، تَقرَأُ فی كُلِّ رَكعَةٍ فاتِحَةَ الكِتابِ و** ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ **مَرّةً واحِدَةً و هَذِهِ الآيةَ:** ﴿وَوَٰعَدۡنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيۡلَةٗ وَأَتۡمَمۡنَٰهَا بِعَشۡرٖ فَتَمَّ مِيقَٰتُ رَبِّهِۦٓ أَرۡبَعِينَ لَيۡلَةٗۚ وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَٰرُونَ ٱخۡلُفۡنِي فِي قَوۡمِي وَأَصۡلِحۡ وَلَا تَتَّبِعۡ سَبِيلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ﴾* **فَإذا فَعَلتَ ذٰلِكَ شارَكتَ الحاجَّ فی ثَوابِهِم و إن لَم تَحُجَّ."**» ترجمه:
«امام جعفر صادق علیه السّلام می‌فرمایند: پدرم امام محمد باقر علیه السّلام به من فرمود: "ای پسرم، هیچ‌گاه دو رکعت نماز در هر شب از دهۀ اوّل ماه بین نماز مغرب و عشا را ترک نکن و در هر رکعت آن سورۀ فاتحة الکتاب و اخلاص و این آیه را بخوان: ﴿وَوَٰعَدۡنَا مُوسَىٰ ثَلَٰثِينَ لَيۡلَةٗ وَأَتۡمَمۡنَٰهَا بِعَشۡرٖ فَتَمَّ مِيقَٰتُ رَبِّهِۦٓ أَرۡبَعِينَ لَيۡلَةٗۚ وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَٰرُونَ ٱخۡلُفۡنِي فِي قَوۡمِي وَأَصۡلِحۡ وَلَا تَتَّبِعۡ سَبِيلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ﴾. کسی که این نماز را بخواند در ثواب با حجّاج شریک می‌شود، گرچه حج نکرده باشد."»
* سوره أعراف (۷) آیه ۱۴۲.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیة‌الله طهرانی)

[3] رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۷ و ۸۸؛ ثواب الأعمال، ص ۷۳ و ۷۴.

ده مرتبه بخواند، خیلی بهتر است.[1] البته همان‌طور که عرض شد، اینها را همراه با معنا و با توجه به معنا بخواند.[2]

شرح و تفسیر فقرات اذکار توحیدیّهٔ موسویّه

[حضرت در این اذکار می‌فرمایند:]

لا إلهَ إلّا الله عدَدَ اللَّیالِی و الدُّهور؛ «به میزان و عدد شب‌ها و دهرها و روزگارها، خدا و معبود و مؤثّری نیست.»

یعنی در تمام عالم مادّه و عالم خلقت، حقیقتِ لا إلهَ إلّا الله سَرَیان دارد. **«عددَ اللَّیالی»** یعنی به‌اندازهٔ شب‌ها لا إلهَ إلّا الله است. یعنی آن واقعیت و حقیقت، همان ظهوری است که شما آن را به‌صورت شب می‌بینید، همان ظهوری است که شما آن را به‌صورت روزگار و به‌صورت چرخ و فلکِ دوّار می‌بینید. ظهور آن همین است.

خیلی عجیب است! اینهایی که به این مبانیِ فلسفی و مبانی وجود و وحدت وجود و صرافت وجود و حقیقت بسیطهٔ وجود ایراد وارد می‌کنند، راجع به این ذکر توحیدی چه می‌گویند؟! چگونه معنا می‌کنند؟! غیر از اینکه می‌گویند: آقا، بخوانیم و برویم؟!

لا إلهَ إلّا الله عدَدَ أمواجِ البُحور؛ «به‌عددِ امواج بُحور، این حقیقتِ لا إلهَ إلّا الله سریان دارد.»

خیلی عجیب است! **«عددَ أمواجِ البُحور»** یعنی چه؟ یعنی نه‌تنها خود دریا ظهورِ حقیقت لا إلهَ إلّا الله است و از خودش استقلال ندارد و آن واقعیّت توحیدی و وجود صِرف در این دریا و در این بِحار سریان دارد، حتی حرکت آن هم همان ظهور و تَبلوُر واقعیت و مفهوم لا إله إلّا الله است.

لا إلهَ إلّا الله و رحمتُه خَیرٌ مِمّا یَجمَعون.

هرچه هست در همین جمله است! کجا دارید می‌روید؟! به چه کسی دارید توجه می‌کنید؟! چه را دارید جمع می‌کنید؟! به چه دارید تعلّق پیدا می‌کنید؟! دنبال چه کسانی می‌روید؟! جمع اموال، جمع نفوس، جمع اصدقاء، جمع اطرافیان! چرا از حقیقت لا إلهَ إلّا الله غفلت کرده‌اید؟! دنبال آن حقیقت بروید و رحمت خدا را ببینید که آن رحمت با شما چه می‌کند! آن رحمت را کنار گذاشته‌اید و دائماً کثرات را چسبیده‌اید؟!

«لا إلهَ إلّا الله و رحمتُه خَیرٌ مِمّا یَجمَعون!» یعنی رحمتی که در ظهور این لا إلهَ إلّا الله در نفس شما پیدا می‌شود، دیگر چیزی را باقی نمی‌گذارد؛ دیگر تعلّقی را باقی نمی‌گذارد، دیگر توجه به کثرتی را باقی نمی‌گذارد، دیگر صحبت از این چرت‌وپرت‌ها را باقی نمی‌گذارد! دیگر صحبت از اینکه: «اینجا این کار را بکنیم! آنجا این کار را بکنیم! اینجا فلان بکنیم! چرا اینجا این‌طور شد؟! ای وای، بر سرمان بزنیم که این بالا

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۶۲. (آیةالله طهرانی)

[2] ثواب الأعمال، ص ۷۲.

رفت! ای وای، آن پایین آمد! ای وای، ضرر کردیم! ای وای، نفع کردیم!» را باقی نمی‌گذارد! آن رحمتی که در تجلّی لا إلهَ إلّا الله بر نفس و در قلب می‌آید، دیگر برای این جمع و تفریق‌ها چیزی باقی نمی‌گذارد.

لا إلهَ إلّا الله عدَدَ الشَّوکِ و الشَّجَر؛ «به‌اندازهٔ خارها و درختان، لا إلهَ إلّا الله.»
لا إلهَ إلّا الله عَدَدَ الشَّعرِ و الوَبَر؛ «به‌اندازهٔ تک‌تک مو و کُرکِ حیوانات، تجلّی لا إلهَ إلّا الله وجود دارد.»

عجیب است! عجیب است!

«**لا إلهَ إلّا الله عدَدَ الحَجَرِ و المَدَر**؛ «به‌میزان سنگ‌ها و کلوخ‌های عالَم ـ نه‌تنها زمین! ـ واقعیتِ لا إله إلّا الله است.»

دیگر خدا چطور خودش را معرّفی کند؟! چطور بگوید من همه‌چیزم؟! چطور بگوید من همه‌جا هستم؟! چطور آن معنای صرافت خودش را همه‌جا بیان کند؟! دیگر با چه بیانی؟!

«به‌میزان سنگ‌ها، لا إلهَ إلّا الله! به‌میزان کلوخ‌ها در همهٔ عالم، لا إلهَ إلّا الله!» یعنی هر حقیقتی را که دارید می‌بینید، یک سرِ ربطی به او دارد و یک سرِ فناء هم در خود دارد و بدون او فانی است و با او باقی؛ با ارتباط به او بقاء پیدا می‌کند و بدون ارتباط به او فناء پیدا می‌کند. آیا این غیر از همان سَریان حقیقت توحید در همهٔ أعیان خارجی است؟! غیر از این معناست؟ اگر این نیست پس چیست؟!

لا إلهَ إلّا الله عدَدَ لَمحِ العُیون؛ «به‌اندازهٔ زدن پلک‌ها، واقعیت لا إلهَ إلّا الله وجود دارد!»

الآن پلکمان را به‌هم بزنیم، همین پلکی که بر هم می‌زنیم ظهورِ لا إلهَ إلّا الله است.

حکایاتی از مشاهدات اهل‌معرفت دربارهٔ ذکر «یا هو» و «لا إله إلا الله» از موجودات

یکی از رفقا و دوستان می‌گفت:

وقتی بین‌الطّلوعین ذکر می‌گفتم، وارد حیاط شدم و دیدم از برگ‌برگِ درختان در حیاط، صدای لا إلهَ إلّا الله بلند است!

خُب بفرمایید! این هم چشم‌بندی است؟! این هم تخیّل است؟! کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام است: «**لا إلهَ إلّا الله عدَدَ لَمحِ العُیون**؛ به زدن پلک‌های چشم، حقیقت و واقعیّت لا إلهَ إلّا الله وجود دارد.»

مرحوم آقا سید عبدالله فاطمی شیرازی ـ خدا رحمتشان کند ـ از دوستان مرحوم آقا بود. یک وقتی بیشتر با هم مأنوس بودند، ولی سال‌های آخر حیاتِ آن مرحوم دیگر یک قدری ارتباط کمتر شد. ایشان برای مرحوم آقا نقل کرده بود:

یک شبِ نیمهٔ شعبانی در نجف بودم که مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی[1] من را دید و گفت: «فلانی، من نمی‌توانم شبِ نیمه به زیارتیّ سیدالشهدا بروم. مردم از همه‌جا می‌آیند. بیا این پول را بگیر و عوض من برو و زیارت کن و حاجت من را هم بگیر و بیاور.» و نگفت چه حاجتی دارد.

---

[1] آن مرد بزرگ! که یاد و نامش را مرحوم آقا در کتاب‌ها آورده‌اند

* رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۹۷ ـ ۴۲۲؛ معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۴۱ ـ ۱۴۷ و ج ۹، ص ۱۱۵ ـ ۱۲۰؛ توحید علمی و عینی، ص ۲۰ ـ ۲۳ و ۲۸.

ما به کربلا آمدیم و به خیمه‌گاه رفتیم. در آنجا اوّل به حمّام رفتیم و می‌خواستیم غسل زیارت کنیم. وقتی که وارد حمّام شدیم، آب خزینه[1] که تکان می‌خورد، دیدم از همهٔ این آب و حرکت آب، صدای «یا هو» بلند شد! هر موجی که می‌آمد، می‌گفت: «یا هو!» این از آن‌طرف «یا هو» می‌گفت و آن...؛ وسعت خزینه هرچه بود، «یا هو» می‌گفت.[2]

دیدیم همه دارند «یا هو» می‌گویند! خلاصه ما نفهمیدیم چه شد، غسل کردیم یا نکردیم! بیرون آمدیم و به زیارت سیدالشهدا رفتیم و همین‌که می‌خواستیم به حضرت عرضه کنیم و بگوییم که: «آمده‌ایم و فلانی هم تقاضا و حاجتی دارد.» حضرت به ما گفتند: «برو به او بگو دادیم!» از کربلا به نجف آمدیم و وقتی به ایشان رسیدیم، همین‌که می‌خواستم بگویم حاجت را گرفتم، گفتند: «دیشب رسید! همان دیشب این مسئله به ما رسید!»

خوش به حالشان که اینها مسئله را بُردند.

امیرالمؤمنین در اینجا می‌فرماید:

لا إلهَ إلّا الله عدَدَ أمواجِ البُحور؛ «به عدد امواج و حرکت‌های دریا، حقیقت لا إله إلّا الله ظهور دارد.»

خب بفرمایید! این مسئله برای خیلی‌ها پیدا می‌شود و تجسّم پیدا می‌کند و این معنا روشن می‌شود. بسیاری از افراد، از دوستان و رفقا و اصدقا بودند و هستند که این معانی برای آنها روشن و ظاهر است.

لا إلهَ إلّا الله فی اللَّیل إذا عَسعَسَ و الصُّبحِ إذا تَنَفَّس؛ «وقتی که شب می‌آید و وقتی که صبح باز می‌شود، در همهٔ اینها لا إلهَ إلّا الله ظهور دارد.»

لا إلهَ إلّا الله عدَدَ الرّیاحِ فی البَرارِی و الصُّخور؛ «به عدد بادهایی که در بیابان‌ها و در صخره‌ها در جریان است، لا إلهَ إلّا الله ظهور دارد.»

بعضی از دوستان به من می‌فرمودند:

وقتی ما صدای باد را می‌شنیدیم، همراه با آن، صدای لا إلهَ إلّا الله به گوشمان می‌رسید!

البته گوش‌دل! اینها همه هست. آن شخصی که نقل می‌کند و می‌گوید:

وقتی امیرالمؤمنین شب‌ها می‌آمد و به من سر می‌زد، از علامتش این بود که وقتی می‌آمد، می‌دیدم سنگ‌ریزه‌های این در و دیوار، با او به ذکرِ تسبیح مشغول هستند![3]

اینها شوخی نیست! البته نه‌اینکه در آن موقع ایجاد شود؛ بلکه این مسئله هست، منتها باید گیرنده را بالا ببریم تا بشنویم. الآن در این اطاق همهٔ امواج هست، ولی ما می‌شنویم؟ نه، چون گیرنده و ضبط نداریم. اگر گیرنده داشته باشیم، به‌مقدار قدرت و قوّت گیرنده، دریافت می‌کنیم؛ اگر گیرنده‌مان ضعیف باشد، بعضی از امواج را می‌گیرد؛ اگر گیرنده را قوی کنیم و فرکانس آن قوی شود، امواج بیشتری را می‌گیرد؛ و هرچه آن گیرنده بالاتر و قوی‌تر باشد، قدرت جذب و ظهورِ امواج بیشتری را دارد.

---

[1] خزینه مکانی است حوض‌مانند که در بالای آتش‌خانهٔ حمّام‌های عمومی قرار داشته و آب آن توسط آتش آتش‌خانه گرم می‌شده است تا برای شستشوی افراد آماده گردد. (محقق)

[2] حقیقت «یا هو» یک قدری از «لا إلهَ إلّا الله» قوی‌تر است.

[3] رجوع شود به روضة الشّهداء، ص ۲۱۸ ـ ۲۲۰.

به فرمایش مرحوم حاجی سبزواری رحمة الله علیه:

موسیی نیست که دعویّ أنا الحق شنود *** ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست[1]

موسیی و حضرت موسایی پیدا نمی‌شود که بشنود، وإلاّ هیچ شجری نیست که این زمزمه را نداشته باشد! همه دارند؛ تو موسی بشو تا «أنا الحق» را بشنوی! پس همیشه «أنا الحق» هست؛ «أنا الحق» در آن شجر بوده است، «أنا الحق» در این میکروفونی که الآن جلوی من است هم وجود دارد و این هم در اینجا «أنا الحق» است. چه کسی این را می‌شنود؟ موسی باید بیاید تا بشنود؛ نه‌اینکه الآن تازه خلق می‌شود.

ایشان می‌گوید: «أنا الحق» در این ستون هست، «أنا الحق» در این فرش هست، «أنا الحق» در این طاق هست، «أنا الحق» در این پنکه‌ای که الآن دارد می‌گردد هست؛ در حرکتش و در همهٔ اینها آن ظهور توحید و ظهور حقّیّت و سَرَیان توحید هست؛ گیرنده را قوی کن تا بفهمی! در این سطح بالا بیا، همین سطح را به تو نشان می‌دهند و بالاتر را نشان نمی‌دهند. بالاتر بیا، باز همان سطح را به تو نشان می‌دهند. هرچه بالا آمدی همین‌طور مطابق با همان افقی که رسیدی می‌بینی؛ نه‌اینکه نیست! هست؛ منتها ما باید به آن مرتبه برسیم تا ببینیم که مسائل و حقایق پشت‌پرده چیست! حقایقی که وجود دارد، نه‌اینکه بعد خلق می‌شود؛ الآن وجود دارد، اما چشم دیدن نداریم.

لا إلهَ إلّا الله مِن اليَوم إلىٰ يومِ يُنفَخُ فی الصُّور.[2] «در تمام عالم وجود سریان حقیقت لا إلهَ إلّا الله وجود دارد.»[3]

"هر گُلی که می‌روید و هر ذرّه‌ای و هر سنگی و هر ریزه‌ماسه‌ای که باد در فضا منتشر می‌کند لا إلهَ إلّا الله است و نشان‌دهندهٔ ذات او و اسم او و صفت اوست، منتها در حدّ استعداد و ظرفیّت خود.

اهمیت ذکر «لا إله إلا الله» در آغاز، طول زندگی و هنگام مرگ

پس تمام عالَم لا إلهَ إلّا الله است: عالم مُلک و ملکوت.

اوّلین ذکری که می‌گوییم، لا إلهَ إلّا الله است. در موقع اسلام آوردن لا إلهَ إلّا الله است. وقت مردن هم لا إلهَ إلّا الله است. ولی افسوس که انسان معنای این ذکر را نمی‌فهمد و با تأمّل و دقت تفسیرش را پی‌جویی نمی‌کند و به زبان نمی‌آورد، وقتی که از دنیا رفت و جنازه‌اش را برداشتند بر جنازهٔ او می‌خوانند: لا إلهَ إلّا الله؛ یعنی ای مُردهٔ مسکین! حالا فهمیدی که لا إلهَ إلّا الله است؟! فهمیدی که غیر از خدا معبودی نیست؟! مؤثّری نیست؟!

---

[1] دیوان حکیم سبزواری (اسرار)، ص ۷۱.

[2] المزار الکبیر، ابن‌مشهدی، ص ۴۴۱.

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

در زندگی هرچه به تو گفتند: لا إلهَ إلّا الله، نفهمیدی! و از استکبار و شخصیّت‌طلبی بیرون نیامدی! و از استقلال‌منشی و ربوبیّت قدمی به جادهٔ عبودیّت ننهادی! اینک بر تو مسلّم و واضح و روشن شد که: لا إلهَ إلّا الله.

مستحبّ است انسان چون به قبرستان وارد می‌شود سلام کند؛[1] به چه کسی؟ به اهل لا إلهَ إلّا الله. به آن کسانی که از زمرهٔ لا إلهَ إلّا الله و اهل توحید شده‌اند و با ظهور جلالت و عظمت حضرت أحدیّت به قبض روح، همه‌چیز خود را تسلیم حق نمودند و از فرعونیّت و خودپرستی برون آمدند، و طَوعاً أو کُرهاً[2] اقرار و اعتراف به وحدانیّت ذات حق تعالیٰ و تَقَدّس نمودند، و در این قبرستان همگی بدون تفاوت خفته‌اند؛ زن و مرد، پیر و جوان، بچه و بزرگ، عالِم و عامی، غنیّ و فقیر، رئیس و مرئوس، متعیّن و بدون شهرت؛ همه صفا نموده، و فعلاً نه جنگی و دعوایی، نه خودفروشی و استکباری؛ همه در یک ردیف خسبیده‌اند! سکوت محض که دلالت بر لا إلهَ إلّا الله دارد، فضای قبرستان را پُر کرده است.

از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت است که چون وارد قبرستان شدی بگو:

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم، السّلامُ علیٰ أهلِ لا إلهَ إلّا الله، مِن أهلِ لا إلهَ إلّا الله، یا أهلَ لا إلهَ إلّا الله، بِحَقِّ لا إلهَ إلّا الله، کیفَ وَجَدتُم قَولَ لا إلهَ إلّا الله، مِن لا إلَهَ إلّا الله؟
یا لا إلهَ إلّا الله، بِحَقِّ لا إلهَ إلّا الله، اغفِر لِمَن قالَ لا إلهَ إلّا الله، و احشُرنا فی زُمرَةِ مَن قالَ لا إلَهَ إلّا الله، محمّدٌ رسولُ الله، علیٌّ وَلیُّ الله.[3]

حکایت پیرمرد روشن‌ضمیر و مشاهدهٔ نور توحید در همهٔ موجودات

پیرمردی روشن‌ضمیر که فعلاً نیز حیات دارد می‌گفت:

> در ماه رمضانی که حال خوشی داشتم، یک شب نور توحید را در همهٔ موجودات مشاهده می‌کردم که همه‌چیز لا إلهَ إلّا الله بود. در آن حال دیدم که گربه‌ای از این دیوار بر آن دیوار جَستن کرد و پرید؛ گربه لا إلهَ إلّا الله بود و پَرشِ او نیز لا إلهَ إلّا الله بود!"[4]

فصل ششم: اعمال حج تمتّع و اسرار آن

---

[1] رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۹۵ ـ ۳۰۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۶۵ ـ ۳۷۰.

[2] از روی اطاعت و اختیار یا از روی اکراه و اجبار. (محقق)

[3] بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۳۰۱؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۵۰، با قدری اختلاف.

[4] معاد شناسی، ج ۶، ص ۳۳. (علامه طهرانی)

بخش اول

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرّحمٰن الرّحيم
و صلّى الله علىٰ محمّدٍ و آلِهِ الطّاهرين
و لعنةُ اللهِ علىٰ أعدائِهِم أجمَعينَ مِنَ الآن إلىٰ قيامِ يَومِ الدّين
و لا حَولَ و لا قوّةَ إلّا بِاللهِ العَلِيِّ العَظيم

معنای تطهیر بیت و نقش محوری انبیا در تحقق آن

"قالَ اللهُ في كتابِه:
﴿وَإِذۡ جَعَلۡنَا ٱلۡبَيۡتَ مَثَابَةٗ لِّلنَّاسِ وَأَمۡنٗا ... وَعَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾.[1]

جهت تعجیل در ظهور حضرت بقیّةالله أرواحُنا فِداه صلواتی ختم کنید! خداوند متعال در این آیهٔ شریفه می‌فرماید:

ما بیت خود را حرم امن و [محلّ] اجتماع همهٔ افراد قرار دادیم، جایی که همهٔ افراد احساس امنیّت و آرامش ظاهر و باطن در آنجا داشته باشند؛ و ما به ابراهیم و اسماعیل عهد خود را استوار نمودیم که بیت ما را مکان طهارت قرار بدهند و از هر پلیدی و رجس، پاک و مبرّا گردانند؛ برای چه کسانی؟ ﴿لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾؛ آن کسانی که دور آن طواف می‌کنند و در آنجا معتکف می‌شوند و افرادی که در آنجا به حال عبادت می‌گذرانند.

این آیه از جهات مختلفی می‌تواند مورد بحث قرار بگیرد، اما من از میان این جهات مختلف به یک نکته اشاره می‌کنم که در ذیل آیه نسبت به این مسئله اشاره شده است: ﴿أَن طَهِّرَا بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡعَٰكِفِينَ﴾؛ «شما دو نفر بیت مرا طاهر بگردانید و خانهٔ مرا از هر پلیدی پاک بگردانید!»

حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل در این مسئله چه نقشی دارند؟ و چرا خداوند در ساختمان بناء بیت، با عبارت «تطهیر» از این ساختمان یاد می‌کند؟ زمین، زمین است و تفاوتی ندارد؛ ساختمان، ساختمان است؛ سنگ و گل و گچ و مصالح، تمام اینها با سایر مواد تفاوتی ندارند! پس مقصود از ﴿طَهِّرَا﴾ چیست؟

یک وقت خدا می‌فرماید: این مکان را بسازید و بنا کنید؛ همان‌طوری‌که در آیات دیگر هست:

﴿وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِـۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾؛[2] «حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل قواعد این بنا را بالا می‌بردند و دیوارها را هموار می‌نمودند [و چنین می‌گفتند:] خدایا، این عمل را از ما قبول کن و بپذیر، [به‌درستی‌که حقّاً تو شنوا و دانا هستی!]»

اما خداوند در این آیه به صرف بنای بیت اکتفا نمی‌کند، بلکه می‌فرماید: ﴿طَهِّرَا بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۲۵.
[2] سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷.

وَٱلۡعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾؛ «بیت مرا پاک کنید!» یعنی حضرت ابراهیم در آنجا باید چه‌کار کند؟ مگر در آنجا شیء قَذِری بود که حضرت ابراهیم باید بیاید و آنها را پاک کند؟! مگر آن مکان، مکان ناپاک و غیر طاهری بود؟! مگر در آنجا نجاستی بود که حضرت ابراهیم باید بیاید و آنها را بشوید و تطهیر کند و آن مکان را پاک کند؟! پس این طهارتی که خداوند بر عهدهٔ حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل می‌گذارد، چه طهارتی است؟ و این مسئولیّت چه مسئولیّتی است؟!

طهارت باطن و خلوص نیت، شرط اساسی بنای بیت حق تعالیٰ

... مقصود از ﴿طَهِّرَا﴾ که خداوند به حضرت ابراهیم می‌فرماید، این است که شما که می‌خواهید بیتی را بسازید و این بیت را مثابه و محلّ اجتماع مردم و محلّ امن ظاهری و امن باطنی آنها قرار بدهید، باید اول مکان دل و ظرف وجود دل خودتان را پاک کنید! شما کسانی هستید که می‌خواهید خانهٔ مرا بسازید؛ خانهٔ من را کسی که ناپاک است نمی‌تواند بسازد! شما می‌خواهید این مکان را محلّ توجه و طواف در حرم امن و امان پروردگار قرار بدهید؛ کسی که هنوز به مرتبهٔ اخلاص و طهارت ذاتی نرسیده است، نمی‌تواند دست به یک‌هم‌چنین کاری بزند.

﴿طَهِّرَا بَيۡتِيَ﴾؛ یعنی خودتان را پاک و طاهر کنید! و به‌واسطهٔ آن طهارتی که در نفس و وجود مقدّس حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل است، آنگاه می‌توانند دست به خشت و گل ببرند و سنگ‌ها را تنظیم کنند و بنای خانه را بسازند، وإلاّ ﴿طَهِّرَا بَيۡتِيَ﴾ یعنی چه؟! «بیت من را پاک کنید!» مگر نجس بود که پاک کنند؟! «از آلودگی‌ها بزدایید!» چه آلودگی‌ای بود؟! در آن‌موقع شخصی در آنجا زندگی نمی‌کرد؛ بیابانی بود لَم يَزرَع و خشک و حتی مسیر کاروان هم در آنجا نبود.

خدا می‌فرماید: این مکانی که به من تعلّق دارد و مردم باید به دور آن بگردند، باید مکانی باشد طاهر و پاک که هیچ نوع فکر کثرت و افکار توجه به عالم دنیا در بنای آن دخالت نداشته باشد! در بنای آن فقط باید توجه به توحید و پروردگار باشد. نفس در تمام زوایا و مراتب وجودی خود نباید هیچ نقطهٔ خلأ و نقصانی داشته باشد، وإلاّ اثر همان نقطه در آن مکان مشهود است؛ اثر همان روزنهٔ نقصان و عدم وصول به فعلیّت در استعدادها در آن مکان مشخص است؛ اثر تعلّقات ظاهری ـ گرچه صبغهٔ الهی داشته باشد ـ در آن مکان محدود است.

تأثیر ملکوت و باطن اشخاص بر نورانیّت یا ظلمت مکان‌ها

اینجا است که نفس از نقطه‌نظر باطن، تأثیر ملکوتی خود را در هر مکانی که نفس به آن تعلّق بگیرد به‌وجود می‌آورد. اینجا است که ارتباط بین ملکوت و بین ظاهر و ملکوتِ ظاهر در بنا و در امکنه و ازمنه مشخص می‌شود. اینجا است که مکان‌ها به‌واسطهٔ تعلّقاتی که به آنها هست، ظلمانی و نورانی می‌شوند؛ مکانی

را که شخص بزرگی در آنجا مدفون است، می‌بینید نورانی و روحانی است و وقتی وارد آنجا می‌شوید اگر کسالتی داشته باشید کسالتتان برطرف می‌شود، اگر قبضی داشته باشید آن قبض از بین می‌رود، اگر ناراحتی داشته باشید آن ناراحتی برطرف می‌شود، اگر کدورتی بر نفس ما عارض شده باشد به‌واسطهٔ ورود در آن مکان، این کدورت مبدّل به روحانیت و انبساط می‌شود.

اما می‌بینیم بعضی از جاها به‌واسطهٔ تعلّقی که بین آن مکان با آن شخصی که در آنجا دفن شده وجود دارد، ظلمت و کدورت و تعلّق به کثرات تمام آن محیط را فرا گرفته است! اگر حال خوشی داشته باشید، وقتی وارد آنجا می‌شوید حالتان را از دست می‌دهید؛ و اگر نورانیت داشته باشید، قبض و کدورت بر نفس عارض می‌شود. چرا این‌طور است؟ چون ملکوت آن شخص و نفسی که منغمر در کثرات و انانیّت‌ها است، با ملکوت آنجا در ارتباط و در تماس است.

پس باید به این مسئله توجه کنیم و هرجایی را برای رفتن انتخاب نکنیم و به هرجایی قدم نگذاریم؛ بلکه به‌دنبال جاهایی برویم که احساس نورانیت، موجب تغییر و تبدّل نفس بشود.

حالا این مکانی که خدای متعال می‌خواهد آن را جای برای مَطاف ملائکه قرار بدهد و تمام بندگان خدا تا قیام قیامت باید به دور آن بگردند و اولیای الهی باید به اینجا بیایند و دور کعبه بگردند، [باید به‌دست چه کسی ساخته بشود؟]

در روایت داریم که امام مجتبی علیه السّلام بیست‌وپنج مرتبه به مکّه سفر کرد و اغلب این سفرها را پیاده و بدون مرکب پیمود![1] این مکان، مکانی است که حجّت خدا و امام بر حق می‌خواهد پیاده برای زیارت آن حرکت کند. حال این مکان با این وضعیت باید به دست چه کسی ساخته شود و بنای آن توسط چه شخصی پایه‌ریزی شود؟! لذا می‌فرماید: ﴿طَهِّرَا﴾؛ خودتان را طاهر کنید و از هر آلایشی بیرون بیاورید و از هر گرفتاریِ در نفس بیرون بیایید و از هر تعلّقی خارج بشوید! وقتی که نفس زلال و پاک شد و مانند آینه شفّاف شد و مانند آب زلال شد، به‌نحوی‌که هیچ‌گونه روزنه‌ای از روزنه‌های تعلّقات در آن نبود و وقتی که به مرتبهٔ طهارت رسید، آنگاه مشغول ساختن بیت‌الله‌الحرام شوید.

پس آن نفس ملکوتی حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل بوده است که این مکان را مَطاف برای خلایق قرار داد! حال آیا بنده و سرکار می‌توانیم بیت‌الله بسازیم؟! آیا هر کسی می‌تواند این کار را انجام بدهد یا نه؟!

آیینه شو جمال پری‌طلعتان طلب *** جاروب زن خانه و پس میهمان طلب[2]

---

[1] رجوع شود به مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

[2] دیوان صائب تبریزی، ج ۱، باب ۱، غزل ۹۲۰:
آیینه شو وصال پری‌طلعتان طلب *** اول بروب خانه دگر میهمان طلب

امتحانات عظیم حضرت ابراهیم و دستیابی به طهارت سرّ

خداوند چه موقعی خطاب ساخت کعبه را به حضرت ابراهیم علیه السّلام کرد؟ وقتی که تمام امتحانات را داده بود! ﴿وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ﴾.[1] خداوند حضرت ابراهیم را به کلمات و موارد و مواقفی از امتحان مبتلا کرد که در هر مورد، یک تعلّق و یک نحوه از توجه به کثرات را از وجود او از بین برد و محو کرد! چه زمانی؟ آن زمانی که به پیغمبری و رسالت رسیده بود! یعنی آن ابتلائات و امتحاناتی که برای اولیای خدا در آن مراتب هست، برای حضرت ابراهیم بعد از رسیدن به مرتبهٔ رسالت و بعد از رسیدن به مرتبهٔ بلاغ و ابلاغ پیش آمد! یعنی مسئلهٔ طهارت سرّ و پاک شدن باطن، یک مسئلهٔ شوخی نیست؛ بلکه خیلی بالاتر از مرتبهٔ رسالت است.

﴿فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗا﴾؛ «وقتی که تمام اینها را تمام کرد، [خداوند فرمود:] من می‌خواهم تو را برای مردم امام قرار بدهم.» و آن چه موقعی بود؟ آن وقتی که مأمور به ذبح فرزندش اسماعیل شد.

... اینجا است که آن مسئلهٔ طهارت سرّ و طهارت باطن در أعلیٰ‌مرتبه برای انسان روشن می‌شود؛ آن چیست؟ واگذاشتن دین و تخیّلاتی که انسان آنها را به‌عنوان شریعت می‌پندارد، وإلاّ این مسئله از نظر ظاهر حرام است و اگر به‌جای یک مرتبه، صد مرتبه هم در خواب ببیند، باز باید بگوید کشتن طفل و قتل نفس حرام است!

اما آن کسی که به مرتبهٔ طهارت برسد و از آن تخیّلات رد بشود و دین خیالی را کنار بگذارد، می‌تواند احساس کند که از همان‌جا که مبدأ حلال و حرام و نزول احکام است، این حکم مجدّد نازل شده است؛ و این را ما نمی‌فهمیم، بلکه کسی می‌فهمد که به مرتبهٔ طهارت رسیده است.

در اینجا شیطان به صوَر مختلفی در می‌آید: گاهی از راه احساس وارد می‌شود؛ به سراغ حضرت ابراهیم می‌رود، به سراغ حضرت اسماعیل می‌رود و آنها او را از نقطه‌نظر احساس از خود دور می‌کنند! به سراغ حضرت هاجر می‌رود؛ چون زن از نقطه‌نظر احساس قوی‌تر است. احساساتش را تحریک می‌کند تا بیاید و جلوی شوهر را بگیرد که داری چه‌کار می‌کنی؟! داری فرزند نوجوان من را ذبح می‌کنی؟! کدام آدم عاقلی این

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۲۷:
«و یاد آور وقتی را که خداوند، ابراهیم را به‌امتحاناتی آزمایش نمود، و او از عهدهٔ آنها به‌خوبی برآمده، آنها را تامّ و تمام بجای آورد! خداوند فرمود: حال من تو را بر مردم امام قرار دادم. ابراهیم گفت: آیا امامت را در ذرّیهٔ من نیز قرار دادی؟ خداوند خطاب نمود که: عهد من به ستمکاران نخواهد رسید!»

کار را انجام می‌دهد؟!

نقش حضرت هاجر در بنای طاهر کعبه و حقیقت سعی صفا و مروه

حضرت هاجر و این زن را ببینید! این مطالب شوخی نیست و ما حکایت نقل نمی‌کنیم. حضرت هاجر در جریان این بیت و ساختمان کعبه و بنای طاهر سهیم است؛ زن است، ولی سهیم است! خدا می‌خواهد قدرت نمایی کند و بگوید: اینجا فقط اختصاص به ذُکور و رجال ندارد؛ برای این بنا، هم مرد لازم داریم و هم زن لازم داریم؛ مردش ابراهیم، نوجوانش اسماعیل و زنش هاجر است!

اینجا است که وقتی ما سعی بین صفا و مروه می‌کنیم، داریم به‌دنبال مکتب حضرت هاجر این سعی را می‌کنیم و این برای حضرت هاجر است! کدام‌یک از ما می‌تواند این عمل را انجام بدهد؟! البته راه بسته نیست و ما هم می‌توانیم با توسل و توکل بر عنایات الهی به همان مسیری که آن بزرگان رفتند، برویم. آنها آمدند و راه را باز کردند، نه‌اینکه فقط راه را برای خود باز کردند و به روی ما بستند! پس ما هم می‌توانیم به این طهارت سرّ و طهارت باطن و به این گذشت برسیم.

وقتی شیطان از تمام این مراتب و مراحل دلسرد شد و نتوانست از راه احساسات بیاید، از راه شرع و دین وارد شد؛ به سراغ حضرت ابراهیم آمد و گفت: «کجای این مسئله شرعی است؟! مگر قتل نفس حرام نیست؟! پس چطور شما این کار را انجام می‌دهی؟!» حضرت ابراهیم چه جوابی به او داد؟ دو دو تا چهار تا! فرمود: «مگر تو نمی‌گویی حرام است؟! الآن همان کسی که گفته حرام است، می‌گوید واجب است! مگر تو نمی‌گویی این عمل خلاف است؟! خلاف چیست؟! خلاف آن چیزی است که از مولا دستور به نهی بیاید؛ اما اگر برای همان عمل، دستور به وجود و ثبوتش بیاید، آن خلاف مبدّل به ارزش می‌شود!»

فلسفهٔ پشت به قبله رمی کردن جمره عقبه

فلذا در این مرحله بود که حضرت ابراهیم بر آن شرعی که پایه و اساس نفس بر اعتیاد به آن شرع بود هم پشت پا می‌زند، و وقتی شیطان می‌بیند که دیگر از هیچ طریق، روزنه‌ای وجود ندارد، حضرت ابراهیم به مرتبهٔ طهارت سرّ می‌رسد و شروع به بریدن سر حضرت اسماعیل می‌کند؛ و حضرت اسماعیل هم سِلْمِ محض![1]

فلهذا در اینجا است که مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله علیه ـ فرمودند: «انسان باید در جَمرهٔ عَقَبه پشت به کعبه کند!» البته این یک حکم شرعی و اسلامی است؛ ولی از نظر فلسفی اینکه در آن دو جمره باید رو به کعبه سنگ بزنیم، اما وقتی که به جمرهٔ عقبه می‌رسیم باید پشت به کعبه کنیم،[2] یعنی چه؟ یعنی انسان به مرتبه‌ای

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۰۷ ـ ۲۰۹.

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۴۷۸ و ۴۸۰.

می‌رسد که آن دینی که تا به‌حال بر آن اساس حرکت می‌کرده و جلو می‌آمده و موجب عروج او و موجب نفی تعلّقات است، خود آن دین را هم باید کنار بگذارد؛ البته نه‌اینکه به لا ابالی‌گری برسد ـ که خود این مسئله یک تعیّن و بلکه بدترین تعیّن‌ها است ـ بلکه یعنی در آنجا دین فقط از نقطه‌نظر توجه به محبوب است و انسان در آنجا می‌گوید: «آنچه من تا به‌حال انجام می‌دادم و نفس من به آن عادت داشت و من آن را ارزش می‌دیدم، آن ارزش فقط در توجه به تو خلاصه می‌شود!» این دیگر نهایت عشق و نهایت توجه انسان است که تمام تعلّقات نفس به کنار می‌رود و فقط محبوب می‌ماند و بس و هرچه محبوب بگوید، همان است.

... ﴿طَهِّرَا بَيۡتِيَ﴾؛ یعنی فقط شما می‌توانید خانهٔ مرا بسازید که دل خود را از هر زنگاری پاک کرده‌اید و از هرچه موجب نقصان و تعلّق به کثرات است بیرون آورده‌اید! آنجا دیگر آینه است و آن بیت، بیتی است که در آن، تعلّقات حاکم نیست؛ بلکه طهارت حاکم است! در آنجا کلمات من و امثال من حاکم نیست! در آنجا مسائل و رفتار ما نمی‌تواند در بینش ما تأثیر بگذارد و ما نمی‌توانیم مسائل را موافق میل و خواست [خود تغییر دهیم!]"[1]

ایثار بزرگ حضرت ابراهیم و سرّ دعوت جهانی به سفر معنوی حج

"مسئله، خیلی مسئلهٔ حیاتی است! این‌قدر مسئلهٔ مهمّی است که خداوند حضرت ابراهیم را مأمور کرد که سیصد فرسخ[2] از فلسطین به مکّه بیاید و عیال خود و حضرت اسماعیل را تک‌وتنها در آنجا بگذارد و بعد برای افرادی که طبق آیهٔ قرآن: ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾[3] از راه‌های دور می‌آیند، کعبه را بسازد تا بیایند و این عمل را انجام بدهند! یعنی چه؟ یعنی پای خود را در همان راهی که حضرت ابراهیم رفت بگذارند و بگویند: ما هم هستیم، ما هم به‌دنبال حضرت ابراهیم هستیم و به‌دنبال او آمده‌ایم.

حضرت ابراهیم این سیصد فرسخ را که با هواپیمای کذا نیامد؛ بلکه این سیصد فرسخ را با پای پیاده و یا با حمار آمد! و مهم‌ترین اثر وجودی خودش را که عبارت از فرزند او است، در آنجا قرار داد.

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، عید قربان، سال ۱۴۲۲. (آیةالله طهرانی)

[2] «فرسخ» واحد قدیمی سنجش فاصله است که مقدار آن برحسب کیلومتر به‌طور تقریبی بین پنج تا پنج‌ونیم کیلومتر است. بنابراین سیصد فرسخ، حدود هزار و ششصد کیلومتر می‌باشد. (محقق)

[3] سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳:
«[خداوند متعال در این آیه می‌فرماید:] ای ابراهیم، مردم را به حج و آمدن به زیارت بیت‌الله و خانهٔ من ندا بده! با چه کیفیت و به چه وسیله‌ای؟ با پای پیاده و بر مرکب‌های نحیف و بیمار و هزال، و از هر منطقه‌ای و از هر درّه‌ای و از هر بیابانی، در اقصیٰ نقاط دنیا؛ نه‌اینکه در کنار عربستان، در یمن و عراق و کشورهای هم‌جوار و نزدیک به مکّه! بلکه از اقصیٰ نقاط دنیا بلند شوند و با این وضعیت به زیارت خانهٔ من و انجام مناسک و اعمالی که من در این فریضه برای بندگانم مقرّر کرده‌ام بیایند.»

رفقا این را به‌عنوان مقدمه بدانند که حرکت حضرت ابراهیم چطور بود، آمدن او چطور بود و خواست او به چه قسم بود؟! حضرت ابراهیم سیصد فرسخ آن‌هم در زمان پیری آمد و تنها اثر باقیهٔ از وجود خود را که حضرت اسماعیل بود در آنجا و در حرم خدا گذاشت و برگشت و پشت سر خودش را هم نگاه نکرد! یعنی حتی دستور آمد که پشت سرت را هم نگاه نکن، بگذار و برگرد! آن‌وقت بعد از اینکه حضرت اسماعیل در آنجا بود و رشد کرد و به سنّ نوجوانی رسید، با هم آمدند و کعبه را که آثارش از زمان حضرت آدم بود ـ یعنی حضرت آدم این چهارگوشهٔ کعبه را مشخص کرده بود ولی چیزی ساخته نشده بود ـ حضرت ابراهیم آمد و به‌اتفاق حضرت اسماعیل شروع کرد دیوار خانهٔ کعبه را تا حدّ سر و یک قدری بالاتر بنا کرد. قضیه این بوده است.[1]

و بعد می‌گوید: ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾؛ بیا در میان مردم ندا بده که آنها هم بیایند و از آن سفره‌ای که ما برای تو گسترانیده‌ایم [استفاده کنند] و آنها هم بر سر این سفره بنشینند، و فقط این نعمت را به خودت اختصاص نده و از این نعمت الهی به دیگران هم بچشان و این الطاف خاصّهٔ پروردگار را که شامل تو شده است، شامل دیگران هم بکن.

و حضرت ابراهیم برای این بلند شد و سرما و گرما را بر خودش خرید و دوری و دربه‌دری را برای خودش پسندید که ما امروز بتوانیم به یک‌هم‌چنین جایی برویم! اگر حضرت ابراهیم نمی‌آمد و این کعبه را نمی‌ساخت، تا روز قیامت این نعمت فیوضات الهی بر بندگان بسته می‌شد؛ پس او آمده و این راه را باز کرده و این منزل را گشوده و این در را برای افراد باز کرده است تا در روز قیامت نگویند: خدایا، چرا این مقامی را که به حضرت ابراهیم دادی به ما ندادی؟! خدا می‌گوید: بفرمایید! برای شما هم باز شده و مسئله برای شما هم محیّا شده و شما هم همان مرتبه‌ای را پیدا می‌کنید که او پیدا کرده است! البته درصورتی‌که در همان حال و در همان وضعیّتی باشیم که او بوده است، نه مانند آن کسی که وارد مدینه می‌شود و بعد از سه روز می‌گوید من هنوز به زیارت پیغمبر مشرّف نشده‌ام!! خیلی تفاوت می‌کند."[2]

حج ابراهیمی حقیقی: دل کندن از دنیا و ترک همه تعلقات مادی و نفسانی

"ما باید ببینیم اینکه می‌گویند «حجّ ابراهیمی» حجّ حضرت ابراهیم چه بوده است؟[3] آیا حجّ ابراهیم، این

---

[1] رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[3] مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۷۵:

«آیین حج گرچه از سنن حضرت ابراهیم است ولی حضرت ابراهیم آن را فقط برای خصوص اعراب تشریع فرمودند، نه برای همهٔ اقطار و قلمرو نبوّت خود؛ و برای ساکنین فلسطین تشریع نفرمود وإلاّ این سنّت الهیّه را قطعاً حضرت اسحاق و یعقوب و

حجّی بوده است که ما امروزه انجام می‌دهیم؟ یا حجّ حضرت ابراهیم فرق می‌کرده است؟! بله، حج باید ابراهیمی باشد ولی ابراهیم چه کسی بوده است؟ ابراهیم چه شخصیّتی بوده است؟ حضرت ابراهیم چه در نیّت داشته و بر چه اساسی آمده است؟ آیا فقط آمده است چند روزی را طی کند و چند مطلبی را بگوید؟! آیا آمده است آنجا برای خود ریاست درست کند؟! آیا آمده است در آنجا برای خود بیا و برو به‌وجود بیاورد؟! حجّ ابراهیمی این می‌شود؟! یا نه، حجّ ابراهیم یک حجّ دیگری است و کیفیت و خصوصیت آن فرق می‌کند! و این همان چیزی است که ما باید حتّی‌الإمکان خود را به این مرتبه و به این کیفیت نزدیک کنیم.“[1]

”اینکه می‌گوییم انسان باید حجّ ابراهیمی انجام بدهد یعنی چه؟ حضرت ابراهیم زن و فرزند خود را در مکّه گذاشت آن‌هم نه در هتل‌های کذایی مکّه و با این وضعیت، بلکه در وضعیّتی که پرنده پر نمی‌زد!

یکی از دوستان یک عکسی را قاب کرده و برای من آورده است، من گذاشته‌ام در اطاق طبقهٔ بالا و همیشه مقابل من است. من خیلی از این عکس خوشم می‌آید و خیلی این عکس برای من عجیب است! یک نقّاشی آمده و دوران مختلف مسجدالحرام را در این عکس ترسیم کرده است.

اول زمین مکّه را ترسیم کرده که فقط یک چهارراه و چند تا کوه بوده و هیچ نبوده است، بعد یک مکّه با دو سه تا خانه گذاشته است، بعد همان مکّه را همین‌طوری با چند تا منزل قرار داده است تا بعد از گذشت پنج شش‌تا به همین وضعیت فعلی رسیده است.

من وقتی که نگاه می‌کنم، فقط و فقط چشمم را به همان حالت اول می‌اندازم و اصلاً دیگر چشمم از آنجا به این‌طرف و آن‌طرف نمی‌رود! و ترسیم می‌کنم که در آن‌موقع که حضرت ابراهیم زن و بچه‌اش را آورد، واقعاً وضعیت مکّه این بود؟! یعنی یک بیابان! و حضرت ابراهیم می‌آید زن و بچه‌اش را در اینجا می‌گذارد و برمی‌گردد. خیلی عجیب است! خدا می‌گوید: «بگذار و پشت سرت را هم نگاه نکن!»[2] به این می‌گویند حجّ ابراهیمی و حجّ ابراهیمی این است؛ حجّ ابراهیمی آن حجّی است که وقتی ما حرکت می‌کنیم و به مکّه می‌آییم، اصلاً دیگر از این دنیا و این داد و ستدها و این شعارها و این اختلاف‌ها و این و آن‌ها بیرون می‌آییم.“[3]

لزوم پرهیز از غفلت و امور دنیوی برای حفظ معنویت و روح حج

”ما در ظهر عرفات، در عرفات نشسته بودیم، آقای مسئول و روحانی کاروان ما رادیوی ایران را باز کرده

پیامبران دیگر از بنی‌اسرائیل انجام می‌دادند؛ و لذا این سنّت در حضرت اسماعیل و اولادش باقی ماند که در ناحیهٔ عرب‌زمین، سکنیٰ داشتند، و ما نه ثبوتاً و نه اثباتاً دلیلی برای لزوم تشریع عمومیّت حج در زمان حضرت ابراهیم نداریم.»

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[2] تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰.

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

بود داشت اخبار ساعت دو می‌گفت! من گفتم: آقا خجالت نمی‌کشید؟! دارید روز عرفات اخبار و فلان‌کس را تیر زدند و آن یکی را آن‌طور کردند [گوش می‌دهید؟!] خجالت ندارد؟! و از حرف من تعجب می‌کرد که حالا مگر ما چه‌کار کرده‌ایم! و صدای رادیو هم در بلندگو کرده بود که همه هم استفاده کنند! تو را به خدا ببینید! این مردم بعد از یک عمری و بعد از هفتاد سال در روز عرفات آمده‌اند اخبار تیر خوردن فلان‌شخص را بشنوند! [گفتم:] خجالت نمی‌کشید؟! [لذا] خاموش کرد. التفات می‌کنید بعد هم اسمش را حج ابراهیم می‌گذارند! کدام حج؟ آن حضرت ابراهیم که آمد آن‌طور آمد، آمد تعلّق خود را از همهٔ دنیا کَند و یک‌سره به او نزدیک کرد! آن‌وقت آثارش را خود ما می‌فهمیم و آثارش را خود ما احساس می‌کنیم. تمام آن حال‌وهوایی که این حجّاج بیچاره تا ظهر [به دست آوردند] و دعا و زیارت امام حسین و [مناجات] خواندند، با آن یک‌ربعی که آن آقا رادیو گذاشته بود، همه اینها از بین رفت! رفت که رفت، تمام شد! اخبار آمد و پچ‌پچ و صحبت و خب حالا چه شد و آنچه شد و فلان شد! این‌قسم که حج نیست! حج این است که وقتی انسان به‌سوی او حرکت می‌کند بداند که فقط به یک اعمال ظاهری نمی‌پردازد."[1]

نیت اصلی حج: تذلل، خشوع و عبودیت محض در پیشگاه الهی

"باید دائماً حالت تذلّل و خشوع در این سفر با انسان همراه باشد. بنابراین وقتی که انسان حرکت می‌کند، باید مانند یک بنده‌ای باشد که دارد دعوت مولای خودش را اجابت می‌کند؛ اصلاً نباید به این فکر باشد که چقدر خرج کرده و چقدر برای این سفر پول داده و چقدر برای این قضیه مبلغ گذاشته است.

خدای‌نکرده مبادا این را به خود بگیرد و در تصوّر او این باشد که ما الآن این مبلغ را خرج کردیم و به مکّه آمدیم! یک بنده از خودش چیزی ندارد تا اینکه بخواهد آن را به رخ مولای خود بکشاند؛ چه یک میلیون خرج کند، چه ده میلیون و چه صد میلیون، همه صفر است و دارد از کیسهٔ دیگر خرج می‌کند! از کیسهٔ دیگر خرج کردن هم که دیگر کم و زیاد ندارد؛ هرچه انسان بدهد مانند این است که اصلاً چیزی نداده است. پس انسان بایستی با این نیّت که نه خرجی کردیم و نه داریم زحمتی را متحمّل می‌شویم و نه تعلّقی داریم، از منزل بیرون بیاید."[2]

اهمیت بهره‌مندی کامل از مشاهد مشرّفه و فرصت‌های معنوی حج

"مسئلهٔ دیگر در حج این است که انسان به‌دنبال استفاده و ادراک بیشتر از این مَشاهِدی باشد که خداوند این مشاهد را برای فیوضات بیشتر آماده کرده است. مگر خداوند چند مرتبه قسمت انسان می‌کند؟! ممکن

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

است برای شخصی یکی باشد و ممکن است برای شخص دیگری بیشتر باشد. مگر ما چه‌کار می‌کنیم؟ مگر در روز چه‌کار می‌کنیم؟ از اینجا به محلّ کار می‌رویم و از محلّ کار به منزل فلانی می‌رویم و از آنجا هم می‌رویم و در جایی می‌نشینیم! خداوند بعد از این‌همه مدت، بیست یا سی روزی قسمت کرده است و ما داریم می‌رویم، بنابراین انسان باید استفاده کند! هر کدام از این مشاهد برای خودشان حال‌وهوای خاصّ به خودشان را دارند؛ مسجد مدینه برای خود حال‌وهوای خاصّ به خود را دارد، مسجد قُبا برای خود همین‌طور، مسجدالحرام برای خود همین‌طور، و به‌طورکلی هر کدام از مساجدی که در مدینه هست برای خودشان اثر خاصّ به خودشان را دارند."[1]

"بنابراین مسئلهٔ مکّه و کعبه را شوخی نگیریم، خیلی مسئلهٔ مهمّی است و مطلب، خیلی مطلب قابل توجّهی است. یک وقتی رفقا خیال نکنند که می‌خواهند به یک سفر عادی مشرّف شوند! مثل‌اینکه به یک سفر تفریحی و یا خارج از کشوری می‌روند و باید در ضمن یک کارهای روتین[2] و مسائل و افعال و اعمالی هم انجام بدهند تا تکلیف ساقط بشود. مسئله این‌طور نیست! رفقا می‌خواهند به جایی بروند که خدا آنجا را برای پذیرایی مهمانان و بندگان خودش انتخاب کرده است و برای پذیرایی افرادی انتخاب کرده است که آنها را با غرضی در این دنیا آورده است، نه گتره! همین‌طوری کاغذ نینداخته است که اسم فلانی دربیاید و او را خلق کند! نه، روی حساب در این دنیا آورده است.

دقت حساب الهی در لحظات عمر و هدفمندی خلقت انسان در دنیا

برای تک‌تک لحظات ما پرونده و حساب است! ما که الآن در این دنیا هستیم، به این معنا است که برای تک‌تک ما پیش خدا و ملائکه یک پرونده و دفتر باز شده است؛ نباید بگوییم: خدا این‌همه خلایق دارد، دیگر کِیْ چشم او به ما می‌افتد! یا این‌همه ملائکه کی [به پروندهٔ ما رسیدگی می‌کنند!] نه، به همان‌مقدار که خدا از نظر اهمّیت و موقعیّت، به بالاترین فردی که روی زمین است توجّه دارد و برای او حساب باز می‌کند و برای او کار و برنامه دارد ـ که پیغمبر اکرم است و بالاتر از او نداریم ـ به همان‌مقدار برای تک‌تک ما حساب باز کرده و پرونده درست کرده است؛ دفتر اول، دفتر دوم، کاغذ اول، ورق دوم، سوم، چهارم، تا اینکه این دفتر تمام بشود! می‌گویند: «در صفحهٔ ۳۹ چه نوشته‌ای؟ ما فلان کار را از تو دیدیم و در صفحه ۳۷ ثبت کردیم! شما در صفحه ۳۳ فلان عمل را در فلان روز و فلان ساعت انجام داده‌ای!» مو نمی‌زند! تمام آنچه را که خدای متعال برای هر کسی از عمر مقرّر کرده است، به تعداد هر روز یک ورق قرار داده است؛ از صبح که از خواب بلند

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[2] Routine: رویّه، روال، عادت.

می‌شویم تا شب که می‌خواهیم بخوابیم؛ سطر اول، سطر دوم تا آخر؛ و این دفتر را در روز قیامت به دست ما می‌دهند. بنابراین خلقت ما خلقت گتره نبوده است، بلکه براساس یک هدف و مسیری بوده است."[1]

آداب آمادگی سفر حج: توبه، شکر، غسل و قطع تعلّقات دنیوی

"بنابراین ما چه کنیم و در این سفر به چه نحو باشیم؟ اوّلین مطلبی که بزرگان در اینجا می‌فرمودند این است: وقتی انسان می‌خواهد به‌سوی حج و به‌سوی خدا حرکت کند، اوّلین کاری که می‌خواهد بکند این است که باید شکر خداوند را انجام بدهد که او را برای این عمل موفّق کرده است و توفیق داده است. هم‌چنین باید از همهٔ آنچه که تا به‌حال انجام داده است، غسل توبه کند! این غسل خیلی مهم است و همهٔ رفقا قبل از سفر حج غسل توبه انجام می‌دهند و بهتر است که در شب جمعه هم باشد. و بعد از نماز صبح دو رکعت نماز دارد که انسان می‌خواند یا اینکه می‌تواند در بین صبح تا ظهر بخواند و تفاوتی نمی‌کند؛ صد مرتبه هم بعد از نماز در سجده استغفار می‌کند: «أستَغفِرُ اللهَ رَبّی و أتوبُ إلَیه.»"[2][3]

"و شرط کنیم که از آن لحظه ـ حتی قبل از سفر ـ ارتباطات و وضعیت خودمان را [تصحیح کنیم] و دیگر به هر چیزی گوش ندهیم و به هر چیزی توجه نکنیم و با هر کسی صحبت نکنیم و آن صحبت‌هایی که انسان احساس می‌کند مضرّ است، نباشد؛ حتی برای نماز هم این مسئله را داریم و این‌طور نیست که زود وضو بگیرید و سجاده‌تان را پهن کنید و...! نه، بلکه چند دقیقه‌ای بنشینید و توجه پیدا کنید.[4] طبعاً این عبادت، عبادت بسیار مهمّی است و عبادت حج، عبادتی است که خدای متعال همهٔ بندگان خود را آورده است؛ باید توبه کنید و طبق آن شرایط توبه انجام بدهید."[5]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[2] مطلع انوار، ج ۴، ص ۱۱۲:

«دستورالعمل برای توبه‌ای که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله فرموده‌اند:

غسل کند، و وضو بگیرد، و چهار رکعت نماز بخواند، و در هر رکعت یک مرتبه سوره حمد، و سه مرتبه سوره توحید، و یک مرتبه مُعَوَّذَتَین بخواند، و بعد از نماز هفتاد مرتبه استغفار، و ختم به: لا حَولَ و لا قُوَّةَ إلّا باللهِ العَلیِّ العَظیم کند، و در بعض از نسخ وارد است پس از آن هفت مرتبه بگوید: یا عَزیزُ یا غَفّارُ! اغْفِر ذُنوبی و ذُنوبَ جَمیعِ المُؤمِنینَ و المُؤمِناتِ، فإنّهُ لا یَغفِرُ الذُّنوبَ إلّا أنتَ، و دعای توبه صحیفه کامله سجّادیه را بخواند؛* خداوند او را خواهد آمرزید.»**

* الصّحیفة السّجادیة، ص ۱۳۸، دعای سی‌ویکم.

** رجوع شود به الإقبال، ج ۲، ص ۲۰.

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۵، ص ۲۰۳.

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

"[و انسان باید این اعمال را انجام بدهد] به‌خاطر اینکه می‌خواهد خودش را همان‌طوری‌که از نقطه‌نظر ظاهر از همهٔ تعیّنات خالی می‌کند، باید از نظر باطن هم خالی کند و از خدای متعال از اشتباهات گذشته طلب مغفرت کند و این نیّت را داشته باشد که الآن که دارد از منزلش حرکت می‌کند، مانند این است که حضرت ابراهیم می‌خواهد حرکت کند! برود در خودش فکر کند، جستجو کند و در نفس خود غور کند که او در چه حال‌وهوایی بود؟ بزرگان و ائمه در چه حال‌وهوایی بودند و با چه وضعیّتی این سفر را انجام می‌دادند؟

من هیچ فراموش نمی‌کنم که در سفرهایی که مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ به حج مشرّف می‌شدند، آن روزهای آخر که دیگر آماده بودند، اصلاً حال‌وهوای ایشان فرق می‌کرد و دیگر تعلّق ایشان نسبت به مسائل به‌نحو دیگری بود؛ همه‌اش در فکر بودند و هرچه به موقع حرکتشان نزدیک‌تر می‌شد، این مسئله قوی‌تر و شدیدتر مشاهده می‌شد و گویا انگار به‌طور کلی یک کسی می‌خواهد از این دنیا رخت بربندد و بمیرد، می‌خواهد بیرون برود و فوت کند! یعنی آن جنبه‌های تعلّق خودش را دیگر قطع می‌کرد، ملاقات‌های خودش را محدود می‌کرد و خودش را در همان مسیر و مَمشای بانیان حج قرار می‌داد. این یک مسئله‌ای بود که کاملاً از ایشان مشهود بود.

بنابراین باید انسان توبه و استغفار کند و خود را مانند یک بنده‌ای که ذلیل است و عبدی که مولایش او را دعوت می‌کند و می‌خواند، باید حالت عبودیّت و استکانت و تواضع و ذلّت داشته باشد و این مسئله باید در تمام طول حج مُشاهَد باشد."[1]

"سؤال: اگر افراد حقّی به گردن ما داشته باشند ـ مثلاً غیبت آنها را کرده باشیم ـ آیا برای سفر حج لازم است که از همهٔ آنها حلالیّت طلب کنیم؟ اگر نتوانستیم، اعمال ما چگونه است؟

جواب: اگر به گوش آن شخص نرسیده است، لازم نیست که انسان بگوید وحلالیّت بطلبد؛ اما اگر به گوشش رسیده است، بهتر است که این مطلب را انجام بدهد."[2][3]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶، آیةالله طهرانی:

«سؤال: آیا طلب حلالیت از تمام آشنایان و همسایگان، حتی کسانی که عناد با مذهب و ولایت دارند، واجب است یا نه؟

جواب: البتّه اگر انسان بیاید و به‌عنوان خداحافظی از آنها خداحافظی کند بد نیست؛ خب ممکن است که همین هم اثر مثبتی در آنها داشته باشد. اما اگر یک شخصی معاند است و عناد او از روی جهالت نیست، بلکه از روی علم یک راه خلافی را برگزیده است، از آنها ضرورتی ندارد.»

[3] الکافی، ج ۲، ص ۳۵۷:

«عَن حَفصِ بنِ عُمَرَ عَن أبی‌عَبدِاللهِ عَلَیهِ السّلام، قالَ: **"سُئِلَ النَّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ما کَفّارَةُ الاغتیابِ؟ قالَ:**

توصیه اولیای الهی: اهمیت گذراندن اوقات در مسجدالحرام

"مکه را خیلی مغتنم بدانید. در مکه عظمت و جلال خدای متعال غلبه دارد؛ آن جلال و عظمت است که این خیلی غلبه دارد و قلب انسان را می‌گیرد و دل انسان را می‌گیرد، او را در آنجا از تعلقات بیرون می‌آورد، همهٔ تعلقات را خارج می‌کند. و به‌خصوص گذراندن وقت در مسجدالحرام، این برای خودش حکایتی دارد و داستانی دارد که خیلی تاکید شده و بسیاری از بزرگان، اینها افرادی بودند که سالیان سال از سلوکشان را در مکه گذرانده بودند. امثال محیی‌الدین، ایشان در مکه گذرانده است؛ سری سقطی بغدادی و ابراهیم ادهم و ذوالنون مصری و ابن فارض ـ چند سال ابن فارض در مکه گذرانده بودند ـ مرحوم سید مهدی بحرالعلوم، ایشان هم به اصطلاح همین‌طور؛ قاضی نورالله شوشتری، ایشان هم همین‌طور؛ و شهید اول که چند سال در مکه بود. خلاصه جایی است که اگر ممکن بود واقعاً برای ما... من حتی یک وقتی بعد از فوت مرحوم آقا به سرمان زد که خلاصه برویم در مکه. آنجا مقدماتش هم تا حدودی فراهم شد، توسط بعضی از افراد قرار بود پیگیری بشود که دیگر ما منصرف شدیم و قرار بود که برویم در آنجا و... .

در همانجا بود که تقریباً من یک سال بعد از فوت مرحوم آقا، می‌خواستم از ایران بروم بیرون، نباشم دیگر. خب علی کل حال، تکلیفمان نبود. خلاصه مکه جایی است که این بزرگان احساس نیاز می‌کردند که می‌آمدند، یک همچنین جایی احساس نیاز می‌کردند. و حالا چه می‌دیدند، چه اثراتی داشت، متوجه می‌شدند، این را دیگر باید از خودشان پرسید. خیلی باید این را مغتنم شمرد، مخصوصاً وقوف در مسجد الحرام را که این اثرات بسیار عمیقی در انسان باقی می‌گذارد."[1]

مکه؛ تجلی توحید محض و ظهور غیرت خاص الهی

"مرحوم آقا می‌فرمودند:

تَستَغفِرُ اللهَ لِمَنِ اغْتَبتَهُ کُلَّما ذَکَرتَه."»

علل الشّرائع، ج ۲، ص ۵۵۷:

«عَن أسباطِ بنِ محمّدٍ یَرفَعُهُ إلَی النّبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم، قالَ: قالَ رسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: **"الغِیبةُ أشَدُّ مِنَ الزِّنَا"** فَقِیلَ: یا رسولَ اللهِ و لِمَ ذاکَ؟ قَالَ: **"صاحبُ الزّنا یَتوبُ فَیَتوبُ اللهُ عَلیهِ و صاحبُ الغِیبةِ یَتوبُ فَلا یَتوبُ اللهُ عَلیهِ حتّیٰ یَکونَ صاحبُهُ الّذِی اغْتابَهُ یُحِلُّهُ."**»

مصباح الشّریعة، ص ۲۰۴:

«قالَ الصّادقُ عَلیهِ السّلام: **الغِیبةُ حرامٌ علیٰ کُلِّ مُسلمٍ ... و إنِ اغتَبتَ فَبَلَغَ المُغتابَ فَاستَحِلَّ مِنهُ، فَإن لَم تَبلُغهُ و لَم تَلحَقهُ فَاستَغفِرِ اللهَ لَه... .**»

هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر دربارهٔ این مطلب رجوع شود به مطلع انوار، ج ۴، ص ۴۱۰ ـ ۴۱۴.

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

وقتی به مکّه می‌روید حتی به پیغمبر هم فکر نکنید؛ فقط به خدا توجه داشته باشید!

این مسئله به‌خاطر این است که خود رسول‌الله هم که به اینجا می‌آید با این فکر و با این مبنا می‌آید؛ اینجا جایی است که غیرت خدا اجازه نمی‌دهد غیر از خودش، حتی پیغمبر هم حضور داشته باشد؛ اینجا جایی است که خدا این بیت را فقط برای خودش منحصر کرده است.

گرچه حقیقت این بیت همان ولایت است و قبولی طواف و اعمال به پذیرش و عرضهٔ بر ولایت است و امام باقر علیه السّلام می‌فرمایند:

إنّما اُمِرَ النّاسُ أن یَطوفوا حَولَ هذِهِ الأحجارِ ثُمَّ یَجیئوا إلَینا و یَعرِضوا وَلایَتَهُم عَلینا؛[1] «مردم امر شدند دور این سنگ‌ها بگردند و طواف کنند؛ این سنگ‌ها، سنگ‌هایی است که مقدمهٔ برای ورود در حریم ماست؛ بعد باید بیایند ولایتشان را عرضه بدارند تا قبول بشود.»

لذا بدون امام علیه السّلام هیچ چیز، حتی یک پشیز هم ارزش ندارد؛ ولی خود امام علیه السّلام از نقطه‌نظر حفظ ظاهر وقتی می‌بیند خدا اینجا را محلّ برای توحید قرار داده است، خودش هم می‌آید دور اینجا طواف می‌کند. می‌دانید همین امام سجاد علیه السّلام چقدر مکّه رفت و چقدر پردهٔ کعبه را گرفت و زار زار گریه می‌کرد؟! مانند قضیهٔ امام سجاد با أصمَعی[2] و طاووس یَمانی[3] و افراد و اصحاب دیگر.[4]

راز و نیاز و مناجات‌های عمیق امام سجاد در خلوت کعبه

[راوی می‌گوید:]

موقع رمضان در نصفه‌شب دیدم جوانی این‌طور و با این وضع، مدام می‌گوید: **إلَهی عبدُکَ العاصی أتاکَ... .**[5]

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲:

«عَن سَدیرٍ، قالَ: سَمِعتُ أباجَعفرٍ عَلیهِ السّلام و هُوَ داخلٌ و أنا خارجٌ و أخَذَ بِیَدِی ثُمَّ استَقبَلَ البَیتَ فَقالَ: **"یا سَدیرُ، اُمِرَ النّاسُ أن یَأتُوا هذِهِ الأحجارَ فَیَطوفوا بِها ثُمّ یَأتونا فَیُعلِمونا وَلایَتَهُم لَنا."**»

الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹:

«عَن زُرارَةَ عن أبیجَعفرٍ عَلیهِ السّلام، قالَ: **"إنّما اُمِرَ النّاسُ أن یَأتُوا هذِهِ الأحجارَ فَیَطوفوا بِها ثُمَّ یَأتُونا فَیُخبِرُونا بِوَلایَتِهِم و یَعرِضُوا عَلَینا نَصرَهُم."**»

[2] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۵۰.

[3] کشف الغمّة، ج ۲، ص ۸۰؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۵۱.

[4] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴۲.

[5] دیوان مجذوبعلیشاه، ص ۷:

الهی عبدک العاصی أتاکا *** مقرّاً بالذّنوب و قد دعاکا
فإن تغفر فأنت أهل لذلک *** و إن تطرد فمن یرحم سواکا
الهی صلّ أهل الذّکر منّی *** و خلّصنی بهم عمّا سواکا
الهی أرض عنّی اهل بیت *** رضاهم کان قطعاً فی رضاکا
الهی لستُ الاّ وافداً بک *** فتوجّنی بعزّ من عطاکا

اشعار، اشعار عجیبی است و افراد مختلفی نقل کرده‌اند.

هم‌چنین امام حسن علیه السّلام بیست‌وپنج مرتبه به سفر مکّه رفت که اغلب آنها را با پای پیاده بودند،[1] نه با بهترین هواپیماهای پانصدنفره و دوساعته که [از] آنجا [به] آنجا [بروند]؛ اینها برای چه بود؟ امام حسن چه می‌دیدند؟ امام باقر و امام کاظم و امام سجاد علیهم السّلام در آن موقع در کعبه چه می‌دیدند؟ غیر از همان ظهور توحید بود؟! طبعاً خود امام مظهر توحید است و به جایی که محلّ ظهور توحید است علاقه و رغبت دارد و میلش در آنجا است و احساس و ادراکاتی در آنجا برایش پیدا می‌شود."[2]

"حَمّاد بن حَبیب کوفی در ضمن حدیثی که احوال حضرت سجاد علیه السّلام را در سفر حج نقل می‌کند، می‌گوید:

در بین راه چون تاریکی شب رو به انتها گذاشت از جای خود برخاست و گفت:
یا مَن قَصَدَهُ الضّالّونَ فَأصابوهُ مُرشِدًا! و أمَّهُ الخائِفونَ فَوَجَدوهُ مَعقِلًا! و لَجَأ إلَیهِ العابِدونَ فَوَجَدوهُ مَوئِلًا! مَتیٰ راحَةُ مَن نَصَبَ لِغَیرِکَ بَدَنَهُ؟! و مَتیٰ فَرَحُ مَن قَصَدَ سِواکَ بِهِمَّتِهِ؟! إلٰهی! قد تَقَشَّعَ الظَّلامُ و لَم أقضِ مِن خِدمَتِکَ وَطَرًا، و لا مِن حِیاضِ مُناجاتِکَ صَدَرًا! صَلِّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ! و افعَل بی أولَی الأمرَینِ بِکَ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ.[3]

«ای کسی که گم‌گشتگان، به‌سوی او روی آورده و متوجه به او شدند، پس او را راهنما و دلیل یافتند! و ترسناکان او را قصد کردند، و او را پناه و کهف یافتند! و عبادت‌کنندگان به او مُلتجِی شده و پناه آوردند، و او را ملجأ و پناه یافتند! چه‌وقت به راحتی می‌رسد کسی که بدن خود را برای غیر تو به زحمت افکند؟! و چه‌هنگام خوشحالی و سُرور کسی است که به همّت خود، قصد غیر تو را کند؟! ای پروردگار من! شب سپری شد و تاریکی رو به زوال گذاشت، و من هنوز حاجت خود را از محضر تو نگرفته‌ام، و از حِیاض مناجات تو سیراب نشده و بهره نیافته‌ام! درود بر محمد و آل‌محمد بفرست! و از دو امری که دربارهٔ من نیّت داری، آن را که به تو سزاوارتر است دربارهٔ من عمل کن، ای خداوند رحم‌آورنده‌ترینِ رحم‌آورندگان!»"[4]

"دعا برای بنده حال انقطاعِ به‌سوی خدا می‌آورد و بین بنده و خالقش پرده را برمی‌دارد، و پرتو انوار خدا در دل بنده می‌تابد و مجذوب به جذبات الهیّه می‌گردد؛ لذا اولیای خدا و مقرّبین درگاه ربوبیّتش بدون حاجت ظاهری همیشه با خدا در راز و نیاز و گفتگو و مناجات بوده‌اند.

رَوَی [خَبَرُ] الأصمَعیُّ، قالَ: خَرَجتُ إلَی الحَجِّ إلیٰ بَیتِ الله [الحَرامِ] و [إلیٰ] زیارَةِ النَّبیِّ

الهی کافنی من کلّ باب *** و قد کانت نجاتی فی أذاکا
الهی لا تمتنی میتة السّوء *** و أحیائی بروح من هواکا
الهی أعط ماء ذا حیاة *** و قد کانت حیاتی من عطاکا
الهی عبدک المجذوب راج *** فشرّفنی و سیّرنی فداکا

[1] رجوع شود به مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۳، جلسه ۱. (آیةالله طهرانی)

[3] الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۶۶؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴۲. با قدری اختلاف در مصادر.

[4] معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۶۳. (علامه طهرانی)

صلّى الله علَيه و آله، فَبَينَما أنا أطوفُ حَولَ الكَعبةِ ـ و كان لَيلَةً مُقمِرَةً ـ و إذَا بِصَوتٍ أنينٍ و حَنينٍ و بُكاءٍ، فَتَبَعتُ الصَّوتَ و إذَا أنا بِشابٍّ حَسَنِ الوَجهِ ظَريفِ الشَّمائِلِ و عَلَيهِ ذَوائِبُ و هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِأستارِ الكَعبَةِ و هُوَ يَقولُ:

«يا سيّدی و مَولای! قد نامَتِ العُيونُ و غارَتِ النُّجومُ و أنتَ حَيٌّ قَيّومٌ! إلَهی! غَلَقَتِ المُلوكُ أبوابَها و قامَ عَلَيها حُجّابُها و حُرّاسُها و بابُكَ مَفتوحٌ لِلسّائِلين، فَها أنا بِبابِكَ أنظُرُ بِرَحمَتِكَ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ!» ثُمَّ أنشَأَ يَقولُ:

۱) يا مَن يُجيبُ دُعَا المُضطَرِّ فی الظُّلَمِ *** و كاشِفَ الضُّرِّ و البَلوىٰ مَعَ السَّقَمِ
۲) قد نامَ وَفدُكَ حَولَ البَيتِ و انتَبَهوا *** و أنت يا حَيُّ يا قَيّومُ لم تَنَمِ
۳) أدعوكَ رَبّی حَزينًا دائمًا قَلِقًا *** فارحَم بُكائی بِحَقِّ البَيتِ و الحَرَمِ
۴) إن كان عَفوُكَ لا يَرجوهُ ذو سَرَفٍ *** فَمَن يَجودُ عَلَی العاصينَ بِالنِّعَمِ

ثُمّ قالَ: رَفَعَ رَأسَهُ إلَی السَّماءِ و هُوَ يُنادِی: **«إلَهی [و سيّدی] أطعَتُكَ بِمَشيَّتِكَ فَلَكَ الحُجَّةُ عَلَیَّ بِإظهارِ حُجَّتِكَ إلّا ما رَحِمتَنی و عَفَوتَ عَنّی، و لا تُخَيِّبنی يا سيّدی!»** ثُمّ قالَ: **«إلَهی و سيّدی! الحَسَناتُ تَسُرُّكَ و السَّيِّئاتُ لا [ما] تَضُرُّكَ، فاغفِر لی و تَجاوَز عَنّی فيما لا يَضُرُّكَ!»** ثُمّ أنشَأَ يَقولُ:

۱) ألا أيُّها المَأمولُ فی كُلِّ حاجةٍ *** شَكَوتُ إلَيكَ الضُّرَّ فارحَم شِكايَتی
۲) ألا يا رَجائی أنتَ كاشِفُ كُربَتی *** فَهَب لی ذُنوبی كُلَّها وَ اقْضِ حاجَتی
۳) فَزادی قَليلٌ لا أراهُ مُبَلِّغی *** عَلَی الزّادِ أبكی أم عَلَی طولِ [بُعدِ] سَفرَتی
۴) أتَيتُ بِأعمالٍ قِباحٍ رَديَّةٍ *** فَما فی الوَرىٰ عبدٌ جَنیٰ كَجِنايَتی
۵) أ تُحرِقُنی بِالنّارِ يا غايَةَ المُنیٰ *** فَأينَ رَجائی مِنكَ أينَ مَخافَتی

قالَ الأصمَعیُّ: و كانَ يُكَرِّرُ هذِهِ الأبياتَ حتّیٰ سَقَطَ مَغشيًّا عَلَيه، فَدَنَوتُ مِنهُ لِأعرِفَهُ فَإذَا هو زَينُ العابِدينَ بنُ الحُسَينِ بنِ عَلِیٍّ عَلَيهِمُ السّلام.

قالَ الأصمَعیُّ: فَأخَذتُ رَأسَهُ و وَضَعتُهُ فی حِجری و بَكَيتُ فَقَطَرَت قَطرَةٌ مِن دُموعی علیٰ خَدِّهِ فَفَتَحَ عَينَيهِ و قالَ: **«مَن هذَا الّذی أشغَلَنی عن ذِكرِ رَبّی؟»** قُلتُ: [يا مَولایَ] عَبدُكَ و عَبدُ أجدادِكَ، الأصمَعیُّ؛ فَما هَذَا الجَزَعُ و القَزَعُ و البُكاءُ و الأنينُ و أنتَ مِن أهلِ بَيتِ النُّبوّةِ و مَوضِعِ [مَعدِنِ] الرِّسالَة، و قَولُهُ تَعالیٰ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾.[1] قالَ: فاستَوىٰ قاعِدًا و قالَ: «**هَيهاتَ هَيهاتَ يا أصمَعیُّ! إنّ اللهَ تَعالیٰ خَلَقَ الجَنَّةَ لِمَن أطاعَهُ و لو كانَ عَبدًا حَبَشيًّا، و خَلَقَ النّارَ لِمَن عَصاهُ و لو كانَ سَيِّدًا قُرَشيًّا! أما سَمِعتَ قَولَهُ تَعالیٰ:** ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ﴾[2]؟» قالَ الأصمَعیُّ: فَتَرَكتُهُ عَلیٰ حالِهِ يُناجی رَبَّهُ.[3،4]

"أصمعی گوید: به قصد زیارت بیت‌الله‌حرام و رسول‌الله به مکّه رفتم، در شبی مهتابی که در حال طواف بودم صدایی برخاسته از درد و اندوه همراه با گریه به گوشم خورد؛ به دنبال صدا رفتم به ناگاه به جوانی خوش‌سیما و برازنده روبه‌رو شدم که موهای پشت سرش از زیر عمامه برآمده بود و درحالی‌که به پردهٔ کعبه دست انداخته بود چنین می‌گفت: «ای آقا و مولای من! اکنون چشم‌ها به خواب رفته‌اند و ستارگان پنهان شده‌اند و تو زنده و بیدار و آگاه می‌باشی. ای خدای من، پادشاهان درب‌های خود را به روی مردم بسته‌اند و بر آنان پاسداران و گماشتگان قرار داده‌اند درحالی‌که درب خانهٔ تو برای حاجتمندان گشوده است؛ پس آگاه باش که من اکنون کنار درب خانهٔ تو هستم و چشم به مرحمت تو گشوده‌ام، ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان.»

---

[1] سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

[2] سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۱.

[3] الحقائق فی محاسن الأخلاق، ص ۵۲۳ ـ ۵۲۵؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۲، با قدری اختلاف.

[4] انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹۱. (علامه طهرانی)

سپس این اشعار را انشاء نمود:
«۱. ای کسی که درخواست مضطرّ را در دل شب اجابت می‌کنی و از فرد مریض و گرفتار، بیماری و گرفتاری را برمی‌داری.
۲. روی آورندگانت در کنار خانه‌ات به خواب رفته و گروهی بیدار شده‌اند و تو ای کسی که پیوسته زنده و صاحب‌ارادهٔ همه هستی، هرگز نخوابیدی.
۳. ای پروردگار، تو را می‌خوانم در حال اندوه و اضطراب، پس به گریهٔ من رحم نما به حقّ این خانه و حرم.
۴. اگر گناهکار امید عفو و بخشش تو را نداشته باشد، پس چه کسی بر گناهکاران به نعمت‌های خود بخشاید؟!»
در این وقت سرش را به آسمان برداشت و عرض کرد: «ای خدای من! تو را اطاعت کردم درحالی‌که از حیطهٔ اراده و اختیار تو بیرون نبودم، پس برای تو است برهان و دلیل در مقابل من به‌واسطهٔ اظهار و روشن نمودن حجّت و دلیل برای من؛ پس مرا مورد رحمت و بخشش خودت قرار ده و مرا سرافکنده مفرما ای آقای من.»
سپس عرضه داشت: «ای خدای من و آقای من، کارهای نیکو تو را شاد و کارهای ناپسند به تو آسیبی نمی‌رسانند، پس مرا بیامرز و از من درگذر در گناهانی که به تو آسیبی نمی‌رسانند.»
سپس این اشعار را انشاء نمود:
«۱. آگاه باش ای کسی که در هر حاجت و تقاضایی فقط تو مورد نظر و توجه می‌باشی، من از گرفتاری خود پیش تو شکایت آورده‌ام پس بر گرفتاری من رحم نما.
۲. آگاه باش ای کسی که امید من می‌باشی، فقط تو برطرف‌کنندهٔ غم و اندوه من هستی، پس گناهانم را بر من ببخش و حاجتم را روا نما.
۳. پس توشهٔ من اندک است، آن را برای رسیدن به مقصد کافی نمی‌دانم، آیا بر کمی توشه بگریم یا بر طولانی بودن سفر؟
۴. با اعمال و کردار ناشایست و قبیح بر تو وارد شدم، پس بنده‌ای را در بین خلائق نمی‌یابم که مانند من جنایت کرده باشد.
۵. آیا مرا به آتش دوزخت می‌سوزانی ای کسی که منتهای آرزوی من هستی؟ پس کجا رفت امید من به تو و چه شد ترس من از عاقبت اعمال و کردارم؟!»
أصمعی گوید: همین‌طور این جوان اشعار را تکرار می‌کرد تا اینکه بی‌هوش به روی زمین افتاد. پس نزدیک او شدم تا او را بشناسم، به ناگاه دیدم این شخص امام زین‌العابدین علیّ بن الحسین علیهما السّلام است. پس سر او را در دامن خود قرار دادم و شروع به گریه نمودم، قطرات اشک بر چهرهٔ او فرو افتاد، چشمانش را باز کرد و فرمود: «چه کسی مرا از یاد پروردگارم باز داشت؟» عرض کردم: ای مولای من! بندهٔ تو و بندهٔ اجداد تو أصمعی هستم، این چه جزع و فزع و گریه و بی‌تابی است که می‌کنید درحالی‌که شما از اهل‌بیت نبوّت و محلّ رسالت هستید و خدای تعالیٰ فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرًا﴾؟ در این وقت امام علیه السّلام نشست و فرمود: «ابداً ابداً ای أصمعی! خداوند بهشت را برای فرد مطیع خلق کرده گرچه بندهٔ حبشی باشد، و آتش را برای گناهکار خلق کرده گرچه آقای قریشی باشد؛ آیا نشنیدی کلام خدا را که می‌فرماید: ﴿پس زمانی که در صور دمیده شود دیگر نسبت و ارتباطی بین افراد نخواهد بود﴾؟» أصمعی گوید: او را به حال خود گذاشتم تا به مناجاتش با پروردگارش ادامه دهد.»[1]

بیان حالات اولیاء الهی در مقام خلوت و انس با پروردگار

"اینها حالاتی است که در مقام انس و خلوت با خدا برای اولیاء مقرّبین رخ می‌دهد. در آنجا فقط محو

[1] انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹۳، تعلیقه ۳. (آیةالله طهرانی)

جمال او هستند و بس! حتی اگر تا روز قیامت توبه کنند و استغفار نمایند و دعا کنند خود را لایق مقام مغفرت حضرتش نمی‌دانند؛ آن‌چنان عظمت خدا جلوه می‌کند که هیچ طاعتی را لایق او نمی‌دانند، و کوچک‌ترین خطایی را جُرمی بزرگ و مُوبقه‌ای عظیم می‌نگرند.“[1]

”طاووس یمانی می‌گوید:

نصفه‌شبی داخل حِجْر اسماعیل شدم، دیدم که حضرت زین‌العابدین در سجده است و کلامی را تکرار می‌کند؛ چون گوش فرا دادم این دعا بود: «**إلَهی، عُبَیدُکَ بِفِنائِکَ، مِسکینُکَ بِفِنائِکَ، سائِلُکَ بِفِنائِکَ!**»“[2][3]

توجه به توحید در مکه

”نیّت در مکّه باید فقط خدا باشد. مرحوم علامه طهرانی می‌فرمودند:

انسان در مکّه و در مسجدالحرام هیچ‌کسی را جز خدا نباید در ذهن بیاورد، باید همه را در تحتِ ولایت الهی فانی بداند و از مظاهر به چیزی توجه نداشته باشد!“[4]

”فضای مکّه فضای توحید است.“[5]

”در مکّه باید ذکر حاجی فقط «لا إله إلّا الله» یا «لا هو إلّا هو» باشد.“[6]

”در مکّه باید فقط به مسئلهٔ توحید توجه کرد؛[7] بالأخره همه آمده‌اند در اینجا تا اینکه هرچه غیر از توحید هست را بیندازند! همهٔ انبیا، ائمه و اولیا آمده‌اند به دور همین کعبه گشته‌اند و یک روزی همین‌جایی که ما الآن داریم می‌گردیم، امیرالمؤمنین می‌گشته است، پیغمبر می‌گشته است، امام حسن می‌گشته است، امام حسین می‌گشته است و امام زمان می‌گردد! همین الآن در همین طوافی که داریم انجام می‌دهیم، شاید امام زمان حضور

---

[1] انوار الملکوت، ج ۲، ص۲۹۵. (علامه طهرانی)

[2] الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۳، با قدری اختلاف. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۴۳، تعلیقه ۱:

«ای خدای من، بندهٔ کوچک تو روی به درگاه تو آورده، مسکین تو روی به درگاه تو آورده و درخواست‌کنندهٔ از تو سر به عتبهٔ خانهٔ تو گذارده است.»

[3] انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۴۳. (علامه طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[5] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (بساطت یا ترکّب احرام)، جلسه ۱۱۴. (آیةالله طهرانی)

[6] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[7] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳:

«سؤال: اگر امکان دارد دربارهٔ تفکر توحیدی، مختصری توضیح بفرمایید که در صفات و اسماء و نعمت‌های خدا فکر کنیم یا فقط به ذات؟

جواب: فقط باید به خدا و رسیدن به او و ارتباط و تعلّق بین انسان و بین او توجه کنید، و تفکر کردن به آثار و اسماء و صفات، انسان را در این موقع از رسیدن به او باز می‌دارد.»

داشته باشد! این مسئله را داشته باشید. ولی همهٔ اینها در اینجا، به چیز دیگری غیر از توحید فکر نمی‌کنند! حتی ائمه فقط به مسئلهٔ توحید فکر می‌کنند. لذا هیچ‌وقت نظر در مکّه نباید نظر از توحید به غیر باشد، یعنی فقط باید خواستْ خدا باشد.

در مکّه ـ به‌خصوص در کعبه و مسجدالحرام ـ باید شفیع قرار دادن و توسّل کردن و... را کنار گذاشت و نفسِ توجه به توحید همان خود توسّل است![1] یعنی در مکّه، فقط بایستی به مسئلهٔ توحید فکر کرد و انسان دعا کردن و خواستن و... را کنار بگذارد یا بگذارد برای آن‌وقت آخر که می‌خواهد بیاید. خلاصه، ذهنِ خودش را به این دعاها و... مشغول نکند.»[2]

مکه: عرصهٔ توحید عملی و نفی کامل تعینات ظاهری و اعتباری

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۳، جلسه ۲:

«در مظهرِ ظهورِ توحید در مکّهٔ معظّمه حتی اولیا هم راه ندارند؛ فقط و فقط در آنجا باید خدا وجود داشته باشد و بس! انسان نباید آنجا توسّل بکند؛ به چه کسی می‌خواهد توسّل کند؟ آنجا خود خدا خواسته انسان بدون تعیّن او را بخواند؛ بدون تعیّن و بدون توجه به هیچ مبدأ و مظهری حتی اولیای خودش! آن حرم یک‌هم‌چنین خصوصیّتی دارد.

در مشهد می‌رویم باید توسّل به امام رضا داشته باشیم؛ در کربلا می‌رویم باید توسّل به سیدالشهدا داشته باشیم؛ در کاظمین می‌رویم باید توسّل به موسی بن جعفر و امام جواد داشته باشیم؛ در سامرا می‌رویم...؛ در نجف می‌رویم...؛ در مدینه باید توسّل به پیغمبر داشته باشیم؛ اما در مکّه که می‌رویم، دیگر اینها نباید باشند، در آنجا فقط خداست و بس! لذا اذکار توحیدی اختصاص به این مکان دارد.

انسان باید در این مکان فقط این مرحله را حفظ کند؛ آن‌وقت بهره و نصیبش بیشتر می‌شود. لذا امام سجاد می‌فرماید: باید ناله را فقط به این مبنا و به این پیشگاه سوق داد.[1]

اگر این‌طور باشد دیگر همهٔ مجازها کنار می‌رود، افراد کنار می‌روند، انسان می‌داند که آن کسی که طرف اوست کیست! انسان دیگر می‌داند که او أعرَف به حال او است، او را نسیان نمی‌گیرد، او را سنه و چرت نمی‌گیرد، فراموشی برای او پیدا نمی‌شود، پیری زودرس برای او حاصل نمی‌شود، فراموشی در هنگام پیری برای او پیدا نمی‌شود، به‌واسطهٔ مرور زمان از قدرت او کاسته نمی‌شود، انسان دیگر می‌داند که او از همه به او نزدیک‌تر است ولذا خیالش جمع و آرام است. ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾؛[2] یا ﴿أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ﴾؛[3] یا ﴿يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ ۝ ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ مَّرۡضِيَّةٗ﴾[4] به‌خاطر همین مسئله و قضیه است.»

۱) اشاره به این فقره از دعای ابوحمزهٔ ثمالی: **«و أنّ فی اللَّهفِ إلیٰ جُودِک و الرِّضا بِقَضائِک عِوَضاً مِن مَنعِ الباخِلینَ و مَندوحَةً عَمّا فی أیدِی المُستَأثِرین.»** مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۵۸۳. (محقق)

۲) سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲.

۳) سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸.

۴) سوره فجر (۸۹) آیه ۲۷ و ۲۸.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

"حریم مکّه، ظهور توحید است؛ برای همین به آن بیت‌الله می‌گویند. بیت‌الله یعنی خانهٔ خدا؛ در بیت‌الله ـ نه بیت‌الرّسول و نه بیت‌الأئمّه ـ کأنّ خداوند می‌خواهد فقط خودش را بدون هیچ‌گونه واسطه نشان دهد و خلایق را در آنجا بدون هیچ‌گونه واسطه‌ای ببیند! می‌خواهد افراد در آنجا این حالت را داشته باشند. یعنی وقتی انسان این جنبهٔ توحید را در آنجا مشاهده کرد که فقط‌وفقط خدا می‌ماند و بس! وقتی این مسئله ثابت شد، آن‌وقت خدا در مقام ولایت در اسماء و صفات، خودش را بروز و ظهور می‌دهد.

یعنی وقتی انسان توجه به توحید پیدا می‌کند و تمام واسطه‌ها را حذف می‌کند، فقط در آنجا خدا می‌ماند و بس؛ پیغمبر را هم یک واسطه می‌بیند، امیرالمؤمنین را هم یک واسطه می‌بیند، بزرگان را هم وسائط می‌بیند، اولیا را هم وسائط می‌بیند، صُلَحا را هم وسائط می‌بیند، تمام اینها را واسطه می‌بیند. در آنجا فقط توجه به توحید می‌ماند و بس؛ وقتی این‌طور شد، آن‌وقت آن توحید در مظاهر اسماء و صفات کلیّه می‌آید جلوه می‌کند و برای انسان خودش را نشان می‌دهد.

آقا می‌فرمودند:

در این مرحله من دیدم که چطور تمام افراد از اطراف و اکناف می‌آیند و تمام حرکت اینها به دور ولایت است!

یعنی وقتی انسان متوجه حقیقت توحید می‌شود، آن‌وقت در مقام نزول، خود آن توحید می‌آید و آن نحوهٔ نزول مراتب اسماء و صفات را برای انسان کشف می‌کند.

نباید انسان در آنجا از پایین به بالا برود! آنجا باید توجه به توحید داشت و بعد پایین بیاید. ﴿رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا ٱلۡبَلَدَ ءَامِنٗا﴾[1] یعنی این؛ یعنی خدایا تو این حریم مکّه را ـ که البته در روایات تعبیر به مقام ولایت شده ـ[2] بلد امن قرار بده و نگذار ما در این حریم امن، غیر از تعلّق به ذات خودت هیچ‌گونه صَنَمی را [در دل داشته باشیم] که موجب شود تا ما از تو و از توجه به ذات تو منصرف شویم! اینجا را جایی قرار بده که تمام واسطه‌ها دیگر حذف می‌شود.

لذا در مظاهر آن پیداست: انسان باید لباسش را در بیاورد، زینتش را در بیاورد، سرش را برهنه کند، فقط دو تا لباس و پارچهٔ سفید بیندازد. همهٔ اینها به‌خاطر این است که از همه‌گونه تعلّقات بیرون بیاید. شما اگر در آنجا یک آیةالله هشتاد سال سنّ را با یک پیرمرد سُنّیِ ریش‌داری که از ترکیه آمده بغل هم بگذارید و نگاه کنید، فرقش را نمی‌بینید. دیده‌اید اینهایی که از ترکیه آمده‌اند؟ این‌قدر ریش دارند! گاهی اوقات خیلی محاسنشان مُرسَله است و تا پایین هست! وقتی آدم نگاه می‌کند، غلط‌انداز است؛ یعنی می‌گوید: «این کیست؟!» وقتی یک

---

[1] سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۵. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۳۵:
«بار پروردگار من، این مکان را شهر امن و امانی قرار بده!»

[2] رجوع شود به تفسیر العیّاشی، ج ۱، ص ۵۹ و ۱۸۹؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۷۹.

صحبت و چیزی می‌بیند، [متوجه می‌شود] اینها الحمدللّه خیلی صاف و [ساده] هستند. یعنی در اینجا اصلاً قابل [تشخیص نیست].

یک وقت من با یکی از این آقایان مراجع فعلی که رساله دارد، با هم داشتیم عمره انجام می‌دادیم و من اصلاً تا شوط دوم سوم نفهمیدم این شخص اوست! با اینکه او جلوی من بود و گاهی اوقات من جلویش بودم. چون عمامه نداشت و با عصا بود. قیافه‌اش هم می‌خورد به چنین کسایی که مثلاً از همین ترکیه و اینجاها آمده باشند. من شوط سوم چهارم [دیدم که] او همان بود که من سه چهار سال، پیش او درس خوانده‌ام!

این برای همین است که خلاصه در اینجا هیچ تمایزی نباید باشد! فقط اشتراک در مسیر و در طواف؛ همین! هرگونه تعلّقی [مثل] عمامه [نباید باشد]؛ چرا در مسجدالحرام در موقع طواف نباید عمامه گذاشت؟![1] البته احتراماً لِلبیت هم عمامه نمی‌گذارند؛ خود مرحوم آقا هم در آنجا عمامه نمی‌گذاشتند. یعنی همین جهت وحدت را می‌خواستند در آنجا لحاظ کنند که در اینجا نباید کسی با بقیه فرق داشته باشد ولو بعدَ الأعمال. یک شب‌کلاه سرشان می‌گذاشتند و با یک لباس بلندی حرکت می‌کردند؛ حتی عبا هم روی دوششان نمی‌انداختند. اصلاً در تمام این سفرهایی که آقا رفتند یا بعضی که ما با ایشان [همراه بودیم]، ایشان فقط در حج یک شب‌کلاه داشتند و یک قبا؛ تازه قبا هم نبود بلکه یک لباس بلند بود؛ منتها یک خُرده کلفت بود. دیگر عبا و این حرف‌ها هیچ اصلاً نبود؛ ولی در مدینه عمامه و عبا داشتند.

این جهت توحیدی است که انسان باید هرچه که غیرِ خدا هست، کنار بگذارد و فقط‌وفقط توجه به او داشته باشد و باید بداند که آنچه موجب می‌شود انسان به خود توجه کند و از خود ببیند، تمام اینها صارف است و اینها همه باعث انحراف از طریق است."[2]

"یک وقت من به مرحوم آقا گفتم: «امیرالمؤمنین (یا امام حسین یا پیغمبر) به مکّه تشریف بردند.» ایشان فرمودند: «بگو مشرّف شدند!» این جمله برای من خیلی عجیب بود! خُب موقعیت امام [خیلی بالا است]؛ اصلاً داریم که مکّه و عرفات و همهٔ اینها برای معرفت امام است؛ زمزم و منا و مشعر و صفا و مروه و... همهٔ اینها برای رفتن و رسیدن به ولایت است."[3] امام باقر علیه السّلام می‌فرماید:

مردم امر شدند که دور این احجار طواف کنند و بعد بیایند ولایتشان را به ما عرضه بدارند.[4]

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۵۰۵ ـ ۵۰۷.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، بیانات شب‌های پنج‌شنبه سال ۱۴۱۷ هـ.ق، جلسه ۲. (آیةالله طهرانی)

[3] به‌عنوان‌نمونه رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲ و ج ۴، ص ۵۴۹؛ تحف العقول، ص ۲۳۳؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۷۹؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۶۸.

[4] الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹:
«عَن زُرارَةَ عن أبی‌جَعفرٍ عَلیهِ السّلام، قالَ: **"إنّما اُمِرَ النّاسُ أن یَأتُوا هذِهِ الأحجارَ فَیَطوفوا بِها ثُمّ یَأتُونا فَیُخبِرُونا بِوَلایَتِهِم**

تمام اینها به‌خاطر این مسئله است و امام علیه السّلام قلب عالم امکان است. مرحوم آقا متوجه این شبهه و سؤال من شدند ـ البته من مطرح نکردم ـ و گفتند:

خود امام برای درک توحید به آنجا می‌رود، منتها هر کس به‌حسب حال خودش؛ ما به‌حسب حال خودمان، او هم به‌حسب حال خودش. او هم گرچه خودش ولیّ است، منتها این ولیّ می‌رود در آنجا تا آن توحید عالی و مرتبهٔ عالی را درک کند.

به‌عبارت‌دیگر یک موجود و شخصی که دارای مقام بالا است، بلند نمی‌شود در مقام پایین بیاید و خودش را در تحتِ آن رتبهٔ پایین قرار بدهد! توجه می‌کنید؟ و این خیلی نکته است که چطور یکی با اینکه یک‌هم‌چنین مرتبه‌ای دارد، ولی باید از نقطه‌نظر صحبت و خطابه این قضیه دقیق محفوظ باشد و آن نکته باید رعایت شود.“[1]

بخش دوم: سایر توصیه‌ها نسبت به حج

حکم نماز در مکه و مدینه

”راجع به اماکن اربعه‌ای که در آنها نماز، تخییر بین قصر و اتمام هست: یکی مسجد کوفه است؛ یکی تمام شهر مدینه است، البته نه فقط مسجدالنّبی، بلکه در کلّ شهر مدینه نماز مخیّر است، منتها بهتر است انسان نماز را تمام بخواند؛[2] یکی تمام شهر مکّه است؛ ... یکی هم حائر سیدالشهدا است، یعنی همان قسمت شانزده زراعی که در اطراف هست و ضریح مشخص است. صحن و پشت رواق‌ها و قسمت‌های دور نه، بلکه آن فضایی که ضریح مشخص است؛ آن‌هم نه فقط تحت خود قبّه، بلکه اطراف هم داخل در محلّ اختیار بین قصر و اتمام است و البته اتمام بهتر است.[3]

این بار که بنده مسجد سهله رفته بودم، یک‌مرتبه اعلانی آنجا دیدم که بعضی از آقایان گفته‌اند:

این حکم نسبت به مسجد سهله هم هست؛ چون در همهٔ شهر کوفه نماز مخیّر است.

خیلی تعجب کردم! یک‌دفعه به نظرم آمد که بیایم خودم به ادله نگاه کنم؛ چون نگاه نکرده بودم و براساس همان [ذهنیّت] سابق، آنچه در نظر و تصوّرم بود، این بود که فقط مسجد کوفه است. آمدم به ادله نگاه کردم دیدم که درست است، در تمام شهر کوفه می‌شود نماز را تمام خواند و فقط اختصاص به مسجد کوفه ندارد. لذا همان وقتی که یک‌هم‌چنین چیزی به نظرم آمد، گفتم که باید این درست با

شد و حتماً باید بروم این مسئله را پیگیری کنم.

و یَعرِضُوا عَلَینا نَصرَهُم.“»

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۸، جلسه ۱۲. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (وجوب عمرهٔ مفرده و بحث از تکرار آن در یک ماه)، جلسه ۱۴۵:
«این مسئله برمی‌گردد به اینکه انسان باید در آنجا وطن خودش را در جوار رسول‌الله صلّی الله علیه و آله احساس کند؛ ... اما آن جنبهٔ توحید و غلبهٔ توحید مربوط به مکّه است و این قضیه در مدینه نیست.»

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۸، ص ۵۲۴ ـ ۵۳۴.

البته این مسئله که خود مسجد سهله جزء کوفه هست یا نه را بنده نمی‌توانم بگویم. این مطلب را هم در نظر داشته باشید: یک مسئلهٔ اشتباهی هست و آن اینکه تصوّر بر این است که اگر گفته می‌شود در شهر مکّه نماز تمام است، آن شهر قدیم است! یعنی شهر قدیمی که در زمان رسول خدا بوده و آن فقط مسجدالحرام بوده و چند خانه‌ای که دور و بر آن بوده است؛ یعنی چون در آن موقع این حکم آمده است، لذا مربوط به اینجاست. حال اگر فرض کنید که شهر دو کیلومتر توسعه پیدا کرده است، آن دیگر جزء آن حساب نمی‌شود! این حرف، حرف صحیحی نیست و نباید اشتباه بشود. شهر مکّه یک عنوان است و تا وقتی‌که این عنوانِ عرفی بر یک مکان صادق است، آن تکلیف هم روی همین عنوان، به‌عنوان این موضوع صادق است! الآن شهر مکّه کجاست؟ الآن شهر مکّه تا منا هم آمده است؛ لذا شما می‌توانید بدون هیچ‌گونه مشکلی تا دم منا نماز را تمام بخوانید. آن‌موقع مکّه آن‌قدر بود و بعد توسعه پیدا کرد و باز اضافه شد و اضافه شد؛ روی آن عنوان شهر، نه روی عنوان خانه! یعنی این حکم تخییر در صلات روی خانه نرفته است، بلکه روی عنوان مدنیّت رفته است؛ مدینه، این شهر و این شهر و این شهر تا وقتی‌که باشد، هر مقدار که باشد آن هم صدق می‌کند.

و به همین مقدار برعکس هم هست؛ یعنی اگر الآن آمدند و با بولدوزرهایی مشغول خراب کردن ساختمان‌های مکّه شدند و گفتند: «می‌خواهیم خراب کنیم و اینجا را صحرا کنیم، همه خیمه بزنند!» و این مکّه خراب شد و تا دم مسجدالحرام آمد و آنجا توقف کردند، فقط می‌شود آنجا نماز را تمام خواند! یعنی وقتی که شهر مکّه خراب شده و دیگر شهری نیست، نباید گفت که چون شما قبلاً در این محل نماز را تمام می‌خواندی، الآن هم که خراب شده می‌شود نماز را تمام خواند! برعکس مسئله هم هست؛ یعنی هم تعلّق تکلیف و هم رفع تکلیف، هر دو دائر مدار عنوان مدنیّت است، نه عنوان خانه؛ خانه در اینجا ملاک نیست، بلکه خود مدنیّت ملاک است.

لذا الآن مسجد سهله قطعاً خارج و جدا از شهر کوفه است و جزء کوفه به‌حساب نمی‌آید؛ بنابراین در مسجد سهله نمی‌شود نماز را تمام خواند! بله، در خود کوفه، چون عنوان شهریّت کوفه هست، اشکال ندارد.“[1]

چگونه با همسفران خود در حج رفتار کنیم؟

”انسان نباید خدای‌نکرده نسبت به دوستان یا نسبت به سایر افراد و حجّاج پرخاش کند! حجّاج دیگر هم مهمانان خدا هستند، گرچه از سایر مذاهب باشند. بالأخره همه مهمان خدا هستند و انسان باید با این دید به آنها نگاه کند؛ باید همیشه خود را پایین‌تر از آنها بداند! باید در موقع طواف خود را از آنها پایین‌تر بداند و واقعاً پایین‌تر بداند! باید حق تقدّم را به آنها بدهد، نباید در فشارها و جمعیّتی که می‌آیند، فشار بدهد و باید راه

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۶، جلسه ۱۶. (آیةالله طهرانی)

را برای افراد باز کند.

یکی از رفقا می‌گفت:

من در موقع طواف خیلی سریع طواف می‌کردم و به این و آن تنه می‌زدم، وقتی که فردا به عیالم تلفن کرده بودم گفته بود: من مرحوم آقا را در خواب دیدم (مرحوم آقا را زیاد در خواب می‌دید) و گفتند: «به فلانی بگو که این‌قدر در طواف به این و آن تنه نزند! همهٔ اینها بندگان خدا هستند، اگر مسیر بود تند برود و اگر مسیر نبود آهسته با آنها برود؛ بگذارد راه را همراه با افراد و همراه با جمعیت طی کند.»[1]

"شما دارید به اصل و مبدأ می‌روید؛ بالا و پایینی و اعتبارات و این مسائل برای این‌طرف قضیه است! آقا، در آنجا این حرف‌ها و این مسائل نیست! همین‌که حاجی به‌سمت مکّه حرکت می‌کند، دیگر تفاوتی بین او و بین افراد دیگر نیست و همه در یک سطح هستند و همه مانند دانه‌های یک شانه هستند."[2]

اهمّیت انجام مناسک حج همراه با نشاط

"معمولاً افراد وقتی که می‌رسند، نصف شب و اینها می‌رسند و سعی می‌کنند که همان شب بروند و اعمال را انجام بدهند و تمام بشود. این هیچ فایده‌ای ندارد و نصیب انسان خیلی کم است. شب را در همان مسافرخانه یا جایی که هست استراحت کنیم و صبح، در یک آرامش و فضای باز و آرامش و رفع خستگی، حرکت کنید و بروید برای انجام دادنِ اعمال. و هر چه عملتان با آرامش بیشتر توأم باشد، نصیبش بیشتر است. هیچ به دنبال این نباشید که عمل زودتر تمام شود. اعمال تمام شد، این اعمال [را] خداوند در عمره قرار داده، اینها روی هر کدامش حساب است.

مردم می‌خواهند زود، از این ـ به حساب خودشان ـ از سختی این اعمال راحت بشوند و می‌آیند انجام می‌دهند که دیگر از احرام بیرون بیایند. ولی انسان خوب است که اینها را کاملاً سر فرصت انجام بدهد. اگر طواف انجام می‌دهد، خسته می‌شود، بگذارد فرض بکنید سعی را برای بعد. حالا فرض بکنید که یک روز هم در احرام باشید، چه اشکال دارد؟

ما در همان سفر، یک سفر که مشرّف شده بودیم، تا فردای آن، ما محرم بودیم و همه تعجب می‌کردند، خیال می‌کردند که ما... آن مسئول روحانی که با ما بود گفت: «آقا شما عمره مجدد انجام دادید؟» گفتم: «نخیر، من هنوز اعمالم را انجام ندادم.» یعنی به یک شبانه‌روز بعد، اصلاً ما اعمال را موکول کرده بودیم. و خیلی تعجب کرد، گفت: «چطور آقا؟» گفتم: «چطور ندارد!» گفتم: «خب نمی‌خواهم انجام بدهم. ما می‌خواهیم در حال احرام بمانیم. لازم نیستش که انسان حتماً سریع وقتی وارد مسجد می‌شود این اعمال را انجام بدهد.» و

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

هرچه که بیشتر در احرام بماند، آن نورانیت احرام بیشتر شامل می‌شود، شامل او می‌شود. منتها خب حالا دیگر رسم بر این است که بیایند و زود اینها را انجام بدهند، ولی هیچ الزامی بر سرعت در عمل در این احرام، نیست."[1]

"اعمالی که انسان انجام می‌دهد باید با نشاط باشد؛ آخر کی این حرف‌ها در سر ما می‌رود؟! عوضی به ما گفتند و عوضی به مردم می‌گویند که زود انجام بده و خلاص شو! باید در طوافی که انجام می‌دهی، بگویی و بخندی و بشکن بزنی و شنگول و سرحال باشی تا اگر گفتند دو دفعه، سه دفعه هم طواف انجام بده بتوانی و حالش را داشته باشی! با این حال باید طواف را انجام بدهی. بعد هم یک ساعت بنشین و استراحت کن و آب زمزم بخور! مرحوم آقا می‌فرمودند:

هرچه بیشتر آب زمزم بخورید بیشتر از آن برکات و نصیب حضرت ابراهیم و اسماعیل نصیبتان می‌شود!

انسان آب بخورد و مستحب است که به سر و بدنش بریزد.[2] ما وقتی به حج می‌رفتیم، آب را روی خودمان خالی می‌کردیم و کامل خیس می‌شدیم. در آن سفر اوّلی که با مرحوم آقا به حج رفتیم، رفقا به آقا می‌گفتند: «آقا شما بریزید!»

در آن سفر ـ که مرحوم آقا هم در روح مجرّد آورده‌اند ـ آن موقع شیر آب در خود مسجدالحرام بود و مثل الآن نبود، الآن تغییراتی کرده است. رفقا، ایشان کاسه و ظرف را پر می‌کردند و روی سر ما می‌ریختند و یکی یکی خیس می‌کردند! بعد دوّمی و سوّمی و چهارمی! وقتی که کاملاً مثل شخص دوش‌رفته می‌شدیم، نفر بعدی می‌آمد. این‌طور سرِ کیف طوافمان را می‌کردیم، سعیمان را انجام می‌دادیم و می‌فهمیدیم قضیه چیست و یک چیزی حالی‌مان بود! الآن می‌گویند بدو و سریع طواف و بعد هم سعی را انجام بده و بعد هم می‌گویند: «از دست این طواف و این چیزهایی که بر سرمان آمده است خلاص و راحت شدیم!» خب اینکه نشد! والله قسم ائمهٔ ما این‌گونه حج انجام نمی‌دادند! قسم جلاله می‌خورم و روز قیامت جلوی من را بگیرید؛ والله اینها این‌طور انجام نمی‌دادند!

امام صادق علیه السّلام نوجوان بودند و داشتند طواف می‌کردند، امام باقر علیه السّلام هم نشسته بودند. امام صادق مدام طواف می‌کردند و از سر و روی آن حضرت همین‌طور عرق می‌ریخت. امام باقر صدایشان کردند: «بیا اینجا.» آمدند. اگر در بعضی از عبارات اشتباه نکنم، فرمودند:

يا بُنَيَّ، إنّ اللهَ إذا أرادَ بِعَبدٍ عَملاً يَرضىٰ بِالأقلّ؛[3] «اگر خدا از عبد و بندهٔ خودش عملی را بخواهد،

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

[2] وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۴۷۲ ـ ۴۷۴.

[3] الکافی، ج ۲، ص ۸۶ و ۸۷:

به أقل رضایت می‌دهد.»

این‌قدر خودت را به تعب نینداز و خودت را اذیّت نکن! چرا این‌قدر عرق کردی؟! بیا بنشین، یک دور طواف بکن، دو رکعت نماز بخوان، بنشین و یک ساعت قرآن بخوان، این‌طرف و آن‌طرف را نگاه کن، به بیت نگاه کن؛ «**النّظرُ إلَی الکَعبةِ عِبادةٌ**؛[1] همین‌که به کعبه نگاه می‌کنی، عبادت است!» مدام از آنجا می‌آید و می‌آید و توجه به آنجا باعث ردّ و بدل می‌شود؛ نه‌اینکه بیایی بنشینی و عین فلان آقا که اسمش را نمی‌برم پشتت را هم به کعبه بکنی و بعد هم با بقیه هرّ و هرّ و هرّ، کِرّ و کرّ و کرّ بخندی که صدای آن سنّی‌ها درآید! اینها چه کسانی بودند؟ اینها علمای ما بودند که از ایران به آنجا رفته بودند و داشتند با همدیگر سر چه چیزهایی صحبت می‌کردند! یک نفر به آنها گفت: «اینجا مسجدالحرام است، می‌خواهید حرف بزنید بلند شوید بروید در خیابان!» به‌به! این سنّی‌ها به ما ایراد گرفتند! من رفتم به آنها گفتم: «خجالت بکشید! صدها فرسخ بلند شدید به اینجا آمدید، حالا نشستید و پشتتان را هم به کعبه کردید و این حرف‌ها را می‌زنید؟! اینجا، جای این حرف‌ها است؟!» تازه از ما یک خرده بدشان هم آمد.

«النّظرُ إلَی الکَعبةِ عِبادةٌ!» نگاه کردن به کعبه موجب ایجاد ارتباط است و ارتباط انسان را با آن مَظهر نزول جذبات برقرار می‌کند؛ کعبه مظهر نزول جذبات است دیگر! وقتی که شما با کعبه ارتباط برقرار می‌کنید، از آنجا می‌گیرید و به مثال و برزخ و ملکوتتان نازل می‌شود؛ حال هر کسی برحسب آن مرتبه‌ای که دارد.[2] طعباً مرحوم پدر ما که نگاه می‌کرد با آن‌که ما نگاه می‌کنیم فرق می‌کند؛ آن‌که ما نگاه می‌کنیم به یک نحو است، آن‌که ایشان و بزرگان و اولیا نگاه می‌کنند به نحوهٔ دیگر است.

بنابراین بیا بنشین، وقتی که استراحت کردی و دو رکعت نماز خواندی و نشستی و یک ساعت هم گذشت، دوباره بلند شو برو یک دور دیگر طواف کن! امام باقر به فرزندش می‌فرماید: «این‌قدر خودت را به تعب نینداز، خدا از بندهٔ خودش به کم قناعت می‌کند.» البته به کمِ باحال! امام باقر می‌خواهد این را بگوید. البته من دارم این را می‌گویم و این «کمِ باحال» از من است، ولی به استتار وجوبی در آن مستتر و نهفته است! لذا همین‌طور رفتن و عرق ریختن صحیح نیست و آن **«أفضلُ الأعمالِ أحمزُها»**[3] مربوط به اینجا نیست؛

«عَن أبی‌بَصیرٍ عن أبی‌عَبدِاللهِ عَلیهِ السّلام، قالَ: **مَرَّ بِی أبِی و أنا بِالطّوافِ و أنا حَدَثٌ و قَدِ اجتَهَدتُ فِی العِبادَةِ، فَرَآنِی و أنا أتَصابُّ عَرَقاً؛ فَقالَ لی: یا جَعفرُ، یا بُنَیَّ! إنّ اللهَ إذا أحَبَّ عَبداً أدخَلَهُ الجَنّةَ و رَضِیَ عَنهُ بِالیَسیرِ.**
علیُّ بنُ إبراهیمَ عَن أبیهِ عَنِ ابنِ‌أبی‌عُمَیرٍ عن حَفصِ بنِ البَختَرِیِّ و غَیرِهِ عن أبی‌عَبدِاللهِ عَلَیهِ السّلام، قالَ: **اجتَهَدتُ فِی العِبادَةِ و أنا شابٌّ، فَقالَ لی أبِی عَلَیهِ السّلام: یا بُنَیَّ، دُونَ ما أراکَ تَصنَعُ، فَإنّ اللهَ عَزَّ و جَلَّ إذا أحَبَّ عَبداً رَضِیَ عَنهُ بِالیَسیرِ.**»

[1] الکافی، ج ۴، ص ۲۴۰.

[2] جهت اطلاع بر روایات فضیلت نگاه به کعبه، رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۲۶۲ ـ ۲۶۵.

[3] النّهایة، ابن‌اثیر، ج ۱، ص ۴۴۰:

مربوط به جایی است که راه برای انسان منحصر باشد، یا اینکه برای تغییر و تبدیل آن فاصلهٔ زمانی نداشته باشد، آنجا می‌گویند: «**أفضلُ الأعمالِ أحمزُها**؛ انسان وقتی می‌خواهد عملی را انجام بدهد، آن‌که مشکل‌تر است را انجام بدهد» و طبعاً آن عبودیّت در آن بیشتر است. ولی اگر با مسئلهٔ حموزت این مسئله کنار می‌رود و فقط یک صرف عمل پیدا می‌شود که در آن عمل، یک حالت تکراریِ با تعب وجود دارد، امام باقر می‌فرمایند: «این را انجام نده!» بیا یک طواف انجام بده، بنشین، قشنگ استراحت کن، آب بخور، دو رکعت نماز بخوان؛ آن‌وقت یک ساعت یا نیم ساعت که گذشت و حالَت درست شد و دوباره نشاط برای طواف پیدا کردی، بلند شو برو و طواف انجام بده! آن‌وقت این می‌شود آن طوافی که مورد نظر حضرت و مورد نظر پروردگار است.»[1]

لزوم تنظیم برنامه‌های زیارتی براساس حال خود

«مسئلهٔ دیگری که خیلی حائز اهمّیت است، این است که رفقا خودشان را مقیّد به برنامه‌های رفت‌وآمد [کاروان] نکنند که حالا حتماً غذا را در آنجا باشند! برای کسی حالی پیش می‌آید، دلش می‌خواهد برود و دو سه‌ساعت بماند؛ اگر غذا شد، شد؛ نشد، نشد؛ یک چیزی از بیرون می‌خرد! انسان حتماً که نباید سر سفره برود! اگر برای انسان گذاشتند، گذاشتند؛ نگذاشتند هم نگذاشتند. مگر انسان گرسنه می‌ماند؟!

ما در همان چند سال پیش که مشرّف شده بودیم، شب با یک عده‌ای نشسته بودیم ـ معمولاً شب‌ها به پشت‌بام مدینه می‌رفتیم و آنجا می‌نشستیم ـ یک‌مرتبه گفتند: «حاج‌آقا، سفره را انداخته‌اند و الآن دیر می‌شود!» من با آن رفقا گفتیم: «میل نداریم، شما بفرمایید بروید.» بلند شدند رفتند. حالا آدم نشسته و چشمش به گنبد است و در یک‌هم‌چنین وضعی است و دارد صحبت می‌کند و هر کسی به حال خودش مشغول است، حالاکه سفره را انداخته‌اند آیا بلند شود؟! واقعاً حیف نیست؟! جدّاً حیف نیست؟! لذا فکر رفقا اصلاً به‌دنبال این نباشد که الآن غذا چیست! اگر آمدند و دیدند چیزی هست، خب هست و اگر نیست، یک شیرینی یا چیزی از بیرون می‌گیرند و سدّ جوع می‌کنند؛ اینکه دیگر اهمّیتی ندارد.»[2]

«ما در همان پنج سال پیش که در خدمت رفقا و بعضی دوستان به حج رفته بودیم، موقع ظهر که شد، ما

«فی حدیثِ ابن‌عبّاس: سُئِلَ رسولُ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم: أیُّ الأعمالِ أفضلُ؟ فقال: **أحْمَزُها**.» ترجمه:
«از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم پرسیدند: کدامینِ اعمال افضل است؟ حضرت فرمودند: "آن عمل که دشوارتر و سخت‌تر است."» (محقق)

نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۱۱:
«و قال علیه السّلام: **أفضلُ الأعمالِ ما أکرَهتَ نَفسَکَ علیه**.» ترجمه:
«امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: "بهترینِ اعمال آن است که نفست را با وجود بی‌میلی بر آن واداشتی."» (محقق)

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۱۳. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

از مسجدالحرام دیر آمدیم، گفتند: «آقا، ناهار دیر شده است!» گفتیم: «دیر شده است که دیر شده است، نمی‌خوریم؛ اگر می‌خواهید، ناهار ما را کنار بگذارید!» گفتند: «ما نمی‌توانیم به‌خاطر شما صبر کنیم!» گفتیم: «خب شما صبر نکنید! ما هروقت آمدیم، اگر ناهار بود می‌خوریم و اگر نبود از شما مطالبه نمی‌کنیم!» گفتند: «عجب! چرا اینها این‌طوری هستند؟!» خُب ما مطالبه نمی‌کنیم، اگر مطالبه کردیم بگویید: «آقا غذا چه شده است!»

دیگر منجر شد به اینکه رسماً تعطیل شد؛ یعنی چون ما شب‌ها دو یا سه ساعت بعد از موقع شام می‌آمدیم و موقع ظهر هم همین‌طور دیر می‌شد، لذا تعطیل شد. حالاکه تعطیل شد باز هم برای ما حرف درآوردند که چرا اینها خودشان را کنار کشیدند؟! ببینید، مردم این‌طوری هستند! اگر نیایی می‌گویند: «چرا نیامدی؟» اگر بیایی می‌گویند: «آقا...!» می‌گوییم: آقا، ما اصلاً غذا نمی‌خواهیم! چه‌کار کنیم؟! ما غذا نمی‌خواهیم!

کسی که به مدینه رفته است که نباید خودش را در بند غذا و این مسائل کند. آن‌وقت می‌نشستند و از همین حرف‌ها می‌زدند! یک مرتبه صدایشان از آن اطاق به اطاق ما می‌آمد و دیگر واقعاً بماند که به چه مطالب و حرف‌هایی می‌گذراندند! خُب، حالا انسان می‌تواند بیاید با یک‌هم‌چنین افرادی حشر و نشر داشته باشد؟ می‌تواند خودش را قاطی کند؟ می‌تواند وقتش را با اینها صرف کند؟ یا نه، باید دنبال کارش برود؛ هر کسی باید دنبال کارش و هزار تا بدبختی و بیچارگی که دارد برود."[1]

"مطلب دیگری که برای رفقایی که مجتمعاً هستند خیلی مسئلهٔ مهمّی هست، این است که هر کسی به‌دنبال حال خودش باشد و به کس دیگری نگاه نکند. یکی الآن برای رفتن به زیارت حال دارد و آن یکی ندارد، لذا خود او بلند شود برود و نگوید شما هم بلند شو بیا و یا او به‌خاطر این بلند نشود برود."[2]

"رفقا آنجا هر کسی دنبال کار خودش برود، دنبال حال خودش برود؛ کسی که می‌خواهد برود، برود و دیگری را صدا نکند! حالا سر آن درد می‌کند و نمی‌خواهد برای طواف بیاید، نمی‌خواهد برای زیارت بیاید، خب در منزل بخوابد و وقتی که استراحت کرد بلند شود و برود؛ کسی کاری به کسی نداشته باشد.

اجتماع خوب است و نمی‌گویم نباشد؛ در همان مستجار، در این‌طرف و آن‌طرف و در جای دیگر، با هم رفتن و زیارت کردن خیلی خوب است؛ ولی نه‌اینکه این رفتن باعث تحمیل بر فرد دیگری بشود! الآن حال او مساعد نیست، خُب مساعد نیست؛ اینکه بخواهد تحمیل بشود، صحیح نیست."[3]

"هر کسی دنبال حال خودش باشد، چون بالأخره حالات مختلف است؛ یکی سرما خورده است، سر او

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

درد گرفته یا مریض شده است، یا علیٰ‌کلّ‌حال الآن خُلق‌وخو ندارد ولی بعد دارد؛ [این‌طور نباشد] که حتماً بلند شود برود!

به‌دنبال این هم نباشید که حتماً خودتان را مُلزم کنید این عمل را انجام بدهید! نه، خود حال باید انسان را بکشاند. ما خودمان را از آن چیزهایی که مانع می‌شوند و از آنچه که موجب صارف است دور نگه داریم، ولی هر وقتی‌که حال اقتضا کرد انسان برود و یک ساعت بنشیند، دوساعت بنشیند، از مسجدالنّبی به مسجد قبا برود و... .»[1]

«ما چند سال پیش با چند نفر به حج رفتیم، اغلب شب‌هایی که در مکّه بودیم من در خیابان می‌خوابیدم و اصلاً به هتل نمی‌رفتم! با اینکه هتل گرفته بودند، به کناری می‌رفتم و می‌گفتم: من همین‌جا را خوشم می‌آید! با این سیاه‌ها و سفیدها و زردها می‌خوابیدیم؛ گاهی شب‌ها کنارمان بودند و گاهی هم نبودند.

گاهی اوقات هم از این موتورها بالای سرمان می‌آوردند و بلند می‌شدیم به یک جای دیگر می‌رفتیم. فقط چند روز یا چند شب به آنجا نرفتم، آن‌هم چون احساس کردم اگر آنجا بخوابم شاید برای حالم مضرّ باشد. لذا روی همین سنگ‌فرش‌های بیرون مسجدالحرام، کنار خیابان و مغازه‌ها می‌خوابیدیم و مردم هم می‌آمدند و می‌رفتند.

تمام این چهار پنج روز که از مکّه راه افتادیم و به منا و عرفات و مشعر رفتیم، سر ما زیر چادر نرفت. و تا الآن مانند آن حج بر من نیامده است! لذّتی که ما از آن حج بردیم ـ به‌خصوص در منا که اصلاً حکایاتی بود ـ تابه‌حال بر من نیامده است. خیلی خب، چه شد؟! مُردیم؟! آسمان خراب شد؟! حتماً بایستی خیمه باشد؟! نه آقا، خیلی خوب و عالی می‌خوابیدیم! گاهی اوقات هم می‌دیدیم یکی این‌طرف ما خوابیده، یکی هم آن‌طرف ما خوابیده است؛ خیلی بهتر می‌شد! قشنگ زیر آسمان برای خودمان بودیم.»[2]

«رفقا با افراد خیلی صحبت نکنند و با افراد عادی خیلی حرف نزنند. مردم همیشه درحال خودشان هستند و خودتان خواهید دید و دیده‌اید که در مکّه هم که شده است چه حرف‌هایی می‌زنند و در جلساتشان چه مطالبی می‌گویند! مردم به چه مطالب پوچی گرفتار هستند و سر چه مطالبی با هم دعوا دارند! واقعاً خیلی حیف است که انسان این چند روز را بخواهد با صحبت با اغیار برای خودش دردسر درست کند و از سهمش کم بگذارد.

اگر می‌خواهید صحبت بکنید، با خودتان صحبت کنید. لازم نیست از مسائل مختلف و جریان‌ها و مسائل اجتماعی و مطالب مختلف بگویید؛ سرتان به‌کار خودتان باشد و از آن فرصت‌هایی که برای شما پیدا

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (احرام از محاذات میقات)، جلسه ۱۰۶. (آیةالله طهرانی)

شده است استفاده کنید. متوجه هستید می‌خواهم چه عرض کنم؟!"[1]

خرید سوغاتی در حج و فرهنگ غلط نسبت به آن

"مطلب دیگر اینکه باید رفقا توجه داشته باشند که متأسفانه امروز خیلی از قضایا آمده و مسائل اصلی را تحت‌الشّعاع قرار داده است! حاجی می‌خواهد به مکّه برود و عبادت انجام بدهد، دارد با یک کوله‌باری از تقاضاها و خواست‌ها و توقّعات حرکت می‌کند و از آن اول به‌دنبال این است که او چه گفته است و دیگری چه گفته است؛ به‌طوری‌که اصلاً مسئلهٔ اصلی تحت‌الشّعاع قرار می‌گیرد!

در کدام قانون است که وقتی حاجی می‌خواهد برود، باید برای همه سوغاتی بیاورد؟! چه کسی گفته است؟! چه کسی گفته باید برای همه سوغاتی بیاورد؟! بلکه برای همان اهل منزل، آن‌هم به‌طور محدود و مشخّص؛ اما اینکه بخواهد برای عمّه و خاله و برادر و قوم‌وخویش و شریک بیاورد، تمام اینها خارج از مسئله است و حاجی را از پرداختن به واقعیت و پرداختن به آنچه که برای او حرکت کرده است باز می‌دارد. فکر او همه این است که فلانی از ما چه خواسته و اگر نخریم ناراحت می‌شود! ناراحت می‌شود که ناراحت می‌شود! باید این فرهنگ عوض بشود.

حیف نیست در این چند روزی که به انسان مهلت داده‌اند و این چند روز مثل برق طی می‌شود، فکر انسان این باشد که بروم این را بگیرم و آن را بگیرم و این پتو را برای آن بگیرم و آن تشک را برای این بگیرم و این اسباب‌بازی را برای آن بگیرم؟! واقعاً حیف نیست؟! یعنی ما باید به خود بیاییم و در آن مسائلی که مردم در آن هستند تجدید نظر کنیم. حال اگر یکی نمی‌خواهد از حج استفاده کند، به ما چه ارتباطی دارد؟! اگر یکی نمی‌خواهد خداوند آنچه را که از منافع و خصوصیّات هست نصیب او کند، چرا ما چوبش را بخوریم؟! یکی می‌خواهد آن‌طور باشد، خُب آن‌طور باشد."[2]

"مرحوم آقا یک دفعه که به مکّه مشرّف شده بودند، به ما فرمودند:

شما این پول‌های سعودی را به پنج‌ریالی و دَه‌ریالی خُرد کن و بیاور به من بده.

نمی‌دانم چقدر داشتند؛ ظاهراً حدود پانصد ریال بود. ما رفتیم همه را پنج‌ریالی و دَه‌ریالی کردیم و به ایشان دادیم، ایشان هم همه را در جیبشان ریختند.

وقتی که به حرم می‌رفتیم، این بچه‌های کوچک می‌آمدند و می‌گفتند: «صلِّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ!» آقا می‌فرمودند: «صلوات فرستادند؛ یک پنج‌ریالی برای تو، یک ده‌ریالی برای تو و...!» وقتی که برمی‌گشتیم، می‌گفتند: «علیٰ حُبِّ النّبیّ و آلِه ...!» باز آقا می‌فرمودند: «اینها اقرار به ولایت کردند، به آنها پول بدهید!»

---

[1] [۳۶] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

آقا! در عرض آن مکّه، تمام این پول‌ها تمام شد! بعضی‌ها هم همین‌طور می‌ایستادند و نگاه می‌کردند و خلاصه، تعجب می‌کردند که یک نفر بلند شده به اینجا آمده و همهٔ پول‌هایش را پنج‌ریالی و ده‌ریالی کرده و به بچه‌ها داده است! خلاصه برای آنها جا نمی‌افتاد.

ولی مسئله چیست؟ مسئله این است که او برده است و بُرد را او کرده است؛ چرا؟ چون یکی رفت با پولش پارچه خرید و آمد پارچه را تن بچه‌اش کرد؛ بچه‌اش هم خورد زمین و همه آن شلوارش خراب شد و انداختند در سطل خاک و رفت! من‌باب‌مثال دیگری رفت ساعت خرید، آن‌هم افتاد و شکست! یا پارچه خرید و...؛ البته اینکه من دارم می‌گویم: «یک نفر...» یعنی همه! همهٔ ما همین هستیم، نه‌اینکه نظر به شخص خاصّی داشته باشم.

البته نمی‌گویم نباشد، نه! اگر مسافرت می‌روید، وقتی که برمی‌گردید حتماً سوغاتی بخرید؛ مؤکّد است و پیغمبر فرمودند: «حتی اگر شده یک سنگ سوغاتی ببرید!»[1] اینها همه باید باشد. لذا نروید طور دیگری برای زن و بچه‌تان نقل کنید و آنها هم بگویند: «ای بابا! این دارد به اینها چه چیزی یاد می‌دهد؟ می‌گوید: تازه بعد از این مدت که می‌خواهید بروید، پول‌هایتان را ریال کنید و به بچه‌ها بدهید!» نه آقاجان! قضیه این‌طور نیست.

سوغاتی خیلی مؤکّد و مستحب است! .[2] انسان باید لحاظ کند و بچه‌ها و زن و فرزند حساب و کتاب دارند. ولی چیزی که هست این است که همه‌اش این مسئله نیست! یکی می‌آید به‌نحو عادی جنس می‌خرد و بعد از بین می‌رود؛ ولی دیگری پول را به این بچه می‌دهد ولذا در دل او محبّت علی و اولاد علی و ائمه بیشتر می‌شود. حالا این باقی مانده یا آن؟ کدام؟! این شخص به آن بچه‌ای که می‌گوید: «علیٰ حبِّ علیٍّ گذا و گذا» یک ده‌ریالی می‌دهد و تخم محبّت علی و فرزندان علی را در دل او می‌کارد؛ ـ کاشته است دیگر! ـ کدامش باقی می‌ماند؟ پس چه کسی ضرر کرد و چه کسی رِبْح کرد؟ اگر آدم می‌خواهد زرنگ هم باشد، باید در معامله ربح و استفاده ببرد.

خداوند متعال به پیغمبر اکرم می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ ٱلْبَسْطِ﴾؛[3] «در انفاق نه خسّت در بیاور و نه هر چه داری بده که برای خودت هم کم بیاوری!»

بالأخره زن و بچه‌ات هم آدم هستند و از قِبَل تو [روزی می‌خورند و] واسطهٔ فیض و روزیِ آنها تو هستی! نه خسّت در بیاور و به بقیه نده و نه آن‌قدر بده که به زن و بچّه‌ات هم نرسد! نه، هر چیزی باید به جای

---

[1] تفسیر العیّاشی، ج ۱، ص ۲۷۷:
«عَنِ ابْنِ سِنانٍ عَن جَعفرِ بنِ محمّدٍ عَلیهِمَا السّلام، قالَ: **إذا سافَرَ أحَدُکم فَقَدِمَ مِن سَفَرِه فَلیَأتِ أهلَه بِما تَیسَّرَ و لو بِحَجَرٍ.**»

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۸۰؛ مکارم الأخلاق، ص ۲۶۶.

[3] سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۹.

خودش درست و صحیح باشد."[1]

"یکی از مسائلی که باید در آنجا رعایت شود، این است که انسان در مسیر بین منزل و بین حرم یا مسجدالحرام به چیزی نگاه نکند که این چیست و آن چیست و در آن دکّان چیست! سر خود را پایین بیندازد."[2]

"سایر مسائل و عروسک و پفک و... همه‌جا هست؛ هم اینجا پیدا می‌شود و هم جاهای دیگر. آنچه که آنجا پیدا نشود، آنم آرزو است![3] حال آیا انسان بیاید از آن اول [بپردازد به] این لباس و آن فلان و [مسائل دیگر]؟! باید چشممان را نسبت به آنچه که هست ببندیم."[4]

بخش سوم: مواقف و اماکن مکه و مدینه

مسجدالحرام

"مساجد مختلف فی‌حدّ نفسه دارای یک درجه از اهمّیت‌اند و اختلاف آنها از نقطه‌نظر شرافت عارضی است که بدان‌ها داده شده است. شرف کعبه و مسجدالحرام[5] به‌علت انوار معنویّهٔ بانیان آن، حضرت ابراهیم و اسمعیل بوده که آن زمین و آن بنا را جان داده و روح داده و فضیلت بخشیده است."[6]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۴. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[3] دیوان کبیر شمس، ص ۲۰۳:

گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما *** گفت آنک یافت می‌نشود آنم آرزوست

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[5] مسجدالحرام قدیمی‌ترین و معروف‌ترین مسجد در تاریخ اسلام است؛ از آنجا که کعبهٔ معظّمه، بیت‌الله‌الحرام نامیده شده، این عبادتگاه هم مسجدالحرام نام گرفت. این مسجد مبدأ معراج پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده است.

امام صادق علیه السّلام فرمودند:

هرگاه وارد مسجدالحرام می‌شوید، با پای برهنه و با خشوع وارد شوید.[1]

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دربارهٔ فضیلت مسجدالحرام فرمودند:

محترم‌ترین، محبوب‌ترین و گرامی‌ترینِ مساجد نزد خداوند متعال، مسجدالحرام است.[2]

برتری مسجدالحرام بر مسجد من، همچون برتری مسجد من بر مساجد دیگر است.

یک نماز در مسجدالحرام برابر با صد هزار نماز است.[4] (محقق)

۱) الکافی، ج ۴، ص ۴۵۴.

۲) الفتن، مروزی، ص ۴۰۱.

۳) الکافی، ج ۴، ص ۵۲۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۴ ـ ۱۲۶؛ الاستذکار، ج ۲، ص ۴۶۰ ـ ۴۶۲.

[6] معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۵۴. (آیةالله طهرانی)

"مستحب است انسان هنگام ورود به مسجدالحرام از باب بنی‌شیبه[1] وارد گردد؛ چون هنگامی که بت هُبَل به دست امیرالمؤمنین علیه السّلام شکسته شد، پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم امر فرمودند که آن را زیر درِ ورودی باب بنی‌شیبه دفن کنند تا چون مردم داخل می‌شوند آن را در زیر قدم خود بگیرند."[2][3] "خوب است که انسان وقتی که به مسجدالحرام می‌رسد سجده شکر بجا بیاورد، مخصوصاً برای افرادی که مرتبه اول آنها هست."[4]

"و [رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم] از باب عبد مناف، که همان باب بنی‌شیبه است و الآن به باب‌السّلام معروف است وارد مسجدالحرام شدند، و چون نظرشان به کعبه ـ خانهٔ خدا ـ افتاد، دست‌های خود را بلند کرده و تکبیر گفتند[5] و سپس گفتند:

اللّهمّ أنتَ السّلامُ و مِنکَ السّلامُ، فَحَیِّنا رَبَّنا بِالسّلامِ! اللّهمّ زِد هَذَا البَیتَ تَشریفًا و تَعظیمًا و مَهابَةً و بِرًّا، وَ زِد مِن شَرَفِهِ و کَرَمِهِ مِمَّن حَجَّهُ أوِ اعتَمَرَهُ تَشریفًا و تَکریمًا و تَعظیمًا و بِرًّا![6]

---

[1] باب بنی‌شیبه: در ضلع شرقی مسجدالحرام، نخستین در از سمت شمال بود که با سه لنگه در برابر باب کعبه و مقام ابراهیم و شمال چاه زمزم قرار داشت. این باب در برابر خانه‌های بنی‌شیبه قرار داشت و فرزندان شیبة بن عثمان، پرده‌داران کعبه، از آن استفاده می‌کردند.

در ماجرای نصب حجرالاسود، وقتی میان قبیله‌ها اختلاف افتاد و تصمیم گرفتند تا قضاوت بر عهده نخستین کسی باشد که از باب بنی‌شیبه وارد می‌شود، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از این باب وارد شد و به حل اختلاف پرداخت.[1]

در فتح مکه (۸ قمری)، حضرت علی علیه السلام بت هبل را به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکست و آن را در درگاه باب بنی‌شیبه دفن کرد.[2]

دخول به مسجدالحرام از باب بنی‌شیبه مستحب است؛[3] زیرا بنابر آنچه گفته شد، بت هبل پس از سقوط از بام کعبه به دست امام علی علیه‌السلام، کنار باب بنی‌شیبه به سمت مسجد دفن گردیده است که با ورود از این در، بت یاد شده لگدمال می‌شود.[4]

امروزه باب بنی‌شیبه به‌واسطه توسعه مسجد الحرام درون آن قرار گرفته است و هم‌اکنون تقریباً محاذی باب السّلام قرار دارد. بنابراین با دخول از باب السّلام و پیشروی به موازات آن به سمت مسجد، دخول از باب بنی‌شیبه محقق می‌شود. (محقق)

۱) اخبار مکه، ج ۲، ص ۳۳.

۲) من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۳۸؛ علل‌الشرایع، ج ۲، ص ۴۵۰.

۳) جواهرالکلام، ج ۱۹، ص ۲۸۳.

۴) الحدائق الناضرة، ج ۱۶، ص ۹۵.

[2] رجوع شود به علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۵۰.

[3] برگرفته از امام شناسی، ج ۶، ص ۲۷. (علامه طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

[5] در تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۹، وارد است که: «آن حضرت هنگام دیدن خانهٔ خدا دست‌ها را تا بالای زمام ناقه بلند کردند، و قبل از نماز به طواف مشغول شدند.» (محقق)

[6] السّیرة الحلبیّة، ج ۳، ص ۳۶۶.

«بار پروردگارا، تو حقیقت سلام و اسم سلام و عالم سلام و سلامتی و امن هستی! و سلام بر عالَمیان از ناحیهٔ وجود أقدس تو افاضه می‌شود. پس بار پروردگارا، ما را با اسم سلام خود تحیّت بخش! و وجود ما را سراسر از سلام و سلامت خود سرشار فرما!
بار پروردگارا، بر شرافت و عظمت و مهابت و احسان این خانه بیفزا! و از شرف و کرامت آن، بر شرافت و کرامت و عظمت و احسان کسانی که حجّ آن را بجا می‌آورند و یا عمرهٔ آن را انجام می‌دهند، افزون کن!»

از جابر بن عبدالله روایت است که:

چون وارد مکّه شدیم و آفتاب بر آمده بود، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تا در مسجدالحرام آمدند آنگاه شتر خود را خوابانیده و در داخل مسجد شدند و یک‌سره به‌سوی حجرالأسود رفتند و آن را استلام نمودند، درحالی‌که دو چشم آن حضرت پر از اشک شده و سرازیر می‌شد؛ و چون طواف کرده و از آن فارغ شدند، حجرالأسود را بوسیدند و دست‌های خود را بر آن مالیده و به صورت خود مالیدند.[1]

و از عکرمه از ابن‌عباس روایت است که گفت:

دیدم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر حجرالأسود سجده کردند.[2]

و از شافعی روایت است که:

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در کنار حجرالأسود روبه‌روی آن ایستادند و آن را استلام نموده و مدت درازی دو لب خود را بر حجر گذارده بودند. و هروقت آن حضرت استلام می‌کردند، می‌گفتند: «بسم الله و الله أکبَرُ.» و به عمر گفتند:
إنّکَ رَجُلٌ قَوِیٌّ أتُزاحِم عَلَی الحَجَرِ (أی الأسوَد) **تُؤذِی الضّعیفَ؟! إن وَجَدتَ خَلوَةً فاستَلِمهُ و إلّا فاستَقبِلهُ و هَلِّل و کَبِّر.**[3]

«تو مردی قوی هستی، و ضعیف را اذیّت می‌کنی! با روی آوردن به حجرالأسود مردم را زحمت مده! اگر مکان را خلوت یافتی، بر آن دست بکش! و اگرنه روبه‌روی آن بایست و تهلیل و تکبیر بگوی!»
و پس از طواف، حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم، در پشت مقام حضرت ابراهیم دو رکعت نمازگزاردند، و در رکعت اول سورهٔ ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾، و در رکعت دوم سورهٔ ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ را قرائت کردند، و به‌سوی زمزم آمده، دلوی از آب برای حضرت در آوردند، حضرت از آب زمزم آشامیدند و بقیهٔ آب دهان را در دلو ریخته، و سپس دلو را در چاه زمزم خالی کردند و گفتند: «اگر مردم آب کشیدن از زمزم را با دست خود سنّتی نمی‌گرفتند، من با دست خودم از چاه آب می‌کشیدم.»
سپس آن حضرت به حجرالأسود بازگشتند و آن را استلام نمودند و به‌سوی کوه صفا رفتند، و این آیه را تلاوت کردند:
﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَاۚ وَمَن

الطّبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۱؛ السّنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۷۳؛ البدایة و النّهایة، ج ۵، ص ۱۵۲. با قدری اختلاف در مصادر.

[1] السّنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۷۴.

[2] السّنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۷۵.

[3] السّیرة الحلبیّة، ج ۳، ص ۳۶۷، با قدری اختلاف.

تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾.[1]

«به‌درستی‌که کوه صفا و کوه مروه از شعائر الله است، پس هر کس که حجّ خانهٔ خدا بجا آورد، و یا آنکه عمره را انجام دهد، باکی بر او نیست که بین این دو کوه سعی کند؛ و هر کس متصدّی کار خیر شود خداوند شکرگزار و به کار او داناست.»[2،3]

توصیه‌های حضرت علامه طهرانی جهت تشرّف به بیت‌الله‌الحرام

"روزی برای تودیع جهت تشرّف به‌سوی بیت‌الله‌الحرام خدمت حضرت والد ـ قدّس الله سرّه ـ رسیدم و از ایشان دستوراتی در ارتباط با مطالب حج و عمره و آداب حرَمَین خصوصاً بیت‌الله‌الحرام خواستم؛ ایشان در ضمنِ بیاناتی که مربوط به آداب تشرّف به مسجدالحرام است فرمودند:

قرائت قرآن در مسجدالحرام و نیز جلوس مقابل مستجار[4] را از دست ندهید؛[5] همان‌جا که دیوار

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۵۸.

[2] السّیرة الحلبیّة، ج ۳، ص ۳۶۷.

[3] امام شناسی، ج ۶، ص ۴۶ ـ ۴۸. (علامه طهرانی)

[4] مُستَجار: بخشی از دیوار پشت کعبه است که در نزدیکی رکن یمانی و روبه‌روی در کعبه قرار گرفته است. براساس روایات، دیوار کعبه برای فاطمه بنت اسد، مادر امام علی علیه السلام گشوده شد و او برای به دنیا آوردن علی علیه السلام وارد کعبه گشت. او علی علیه السلام را در درون کعبه به دنیا آورد.

ائمه علیهم السلام مستجار را از مکان‌هایی دانسته‌اند که دعا در آنجا مستجاب می‌شود[1] و سفارش شده است که افراد نزد مستجار بایستند، دست به پرده کعبه آویخته، بسیار خداوند را بخوانند و نیازهای دنیایی و اخروی خود را بگویند.[2] همچنین خواندن دعای «**اللَّهُمَ الْبَيتُ بَيتُکَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُکَ وَ هَذَا مَكَانُ الْعَائِذِ بِکَ مِنَ النَّارِ**؛ خدایا خانه، خانه تو و بنده، بنده تو است! این جایگاه کسی است که از آتش دوزخ به تو پناه می‌برد.» در نزد مستجار توصیه شده است.[3]

از محمد بن عثمان، نائب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت صغری، نقل شده که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، در مستجار، پرده‌های کعبه را گرفته و دعا می‌کرد.[4]

روایات متعددی اشاره کرده‌اند که گناهان را به تفصیل نزد مستجار ذکر کرده و توبه نمایند.[5]

همچنین توصیه شده مسلمانان این بخش از دیوار کعبه را استلام و لمس کنند.[6]

همچنین توصیه شده، افراد، شکم و روی خود را به این بخش از دیوار کعبه بچسبانند و دعاهای وارد شده را بخوانند.[7] (محقق)

۱) الکافی، ج ۱، پاورقی ص ۳۵۵.

۲) بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۹۶.

۳) بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۹۱.

۴) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

۵) غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۲۸۵.

۶) الزبدة الفقهیة فی شرح الروضة البهیة، ج ۳، ص ۴۰۶.

۷) الزبدة الفقهیة فی شرح الروضة البهیة، ج ۳، ص ۴۰۶.

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲:

کعبه شکاف برداشت و فاطمه بنت اسد سلام الله علیها، مادر امیرالمؤمنین علیه السّلام از آنجا وارد خانهٔ کعبه گردید و سپس دیوار به‌هم آمد و حضرت فاطمه بنت اسد سلام الله علیها امیرالمؤمنین را به دنیا آورد، و مشرکین قریش هرچه سعی کردند نتوانستند درب اصلی کعبه را بگشایند و پس از سه روز فاطمه بنت اسد درحالی‌که فرزندش امیرالمؤمنین علیه السّلام را در بغل داشت از همان محلّ ورود، از کعبه خارج گردید.[1] و بدین لحاظ مستحب است شخص طائف آن محل را استلام کند و ببوسد و بدن خود را به آن مکان مقدّس بچسباند[2] تا از فیوضاتی که به‌واسطهٔ مقام ولایت کبری نصیب خاصّان از موالیان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌شود او نیز بهره‌مند گردد.[3،4]

"و موقع نشستن ـ شب‌ها، هر وقتی‌که می‌خواهید ـ بروید در مقابل [مستجار] بنشینید. مرحوم آقا تقریباً مقابل همان مستجار می‌نشستند و آنجا نماز می‌خواندند و کارهایشان را آنجا انجام می‌دادند. و مواعده‌ای بود که هر کسی می‌خواست کسی را ببیند، به آنجا می‌آمد و می‌دید که ایشان آمده‌اند."[5]

"و چقدر خوب است که انسان اکثر اوقات خودش را در مسجدالحرام بگذراند.[6] و چقدر مستحب است که انسان حدّاقل یک دوره ختم قرائت قرآن در مسجدالحرام یا [به‌طورکلّی] در مکّه انجام بدهد؛ البته در مسجدالحرام اولویّت دارد."[7،8]

«مرحوم آقا خیلی تأکید داشتند که انسان در آنجا، به‌خصوص در شب‌ها، کنار مستجار بنشید و همین‌طور نگاه کند.»

[1] رجوع شود به معانی الأخبار، ص ۶۲؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۷۰۶.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۴ ـ ۳۴۹.

[3] امام شناسی، ج ۱، ص ۲۷۴ به نقل از جنّة المأوی، ص ۱۲۱ تا ص ۱۲٤: «آیة الله حاج شیخ محمّد حسین آل کاشف الغطاء (ره) گوید:

حقیقت توجّه به سوی کعبه توجّه به این نوری است که در آن متولّد شده است. زیرا اگر فرض کنیم مقصود از توجّه به کعبه صِرف توجّه به این ساختمان و این سنگها باشد، این نیز نوعی از پرستش اصنام و عبادت بتها است ـ معاذ الله ـ ولیکن تناسب حکم میکند که بدن انسان که خاک است متوجّه کعبه خاکی شود، و روح انسان که جوهری است مجرّد متوجّه به سوی آن نور مجرّد گردد؛ و هر جنسی به جنس خود ملحق می شود: نور برای نور، و خاک برای خاک.»

[4] نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص ۴۰. (آیةالله طهرانی)

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[6] روح مجرد، ص ۱۴۲، علامه طهرانی:

«[مرحوم حداد] فرمودند: با جمیع رفقا که در معیّتشان سفر نموده بودیم، در مکّه مکرّمه غالب اوقات شبانه روزمان در مسجد الحرام می‌گذشت، و بسیار طواف و بیت الله الحرام برای من مُعْجِب بود، و از آنجا دل نمی کندم.»

[7] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۲۸۸ ـ ۲۹۰.

[8] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴، آیةالله طهرانی:

«سؤال: خواندن قرآن که تأکید زیادی شده است، آیا با توجه به معنا بخوانیم؟ که در این‌صورت وقت بیشتری لازم است و ممکن است یک جزء یا بیشتر نتوانیم بخوانیم؛ یا اینکه یک جزء کامل بدون معنا بخوانیم؟

"در سورهٔ ابراهیم، آن آیات [راجع به] حضرت ابراهیم را بخوانید: ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا ٱلۡبَلَدَ ءَامِنٗا﴾؛[1] رفقا حتماً این آیات و همین‌طور آیاتی که در سورهٔ بقره است[2] را بخوانند و به معنا و ترجمهٔ آن توجه کنند و چه خوب است که حفظ کنند و در آنجا این آیات را با خودشان ترنّم و زمزمه کنند."[3]

"نمازهایتان را که می‌خوانید، در مسجدالحرام بخوانید. نماز شب‌تان را در مسجدالحرام بخوانید و در هر رکعت، بر طبق مقداری که سعه دارید و قدرت و حال‌وهوا اجازه می‌دهد، چند صفحه‌ای قرآن بخوانید.[4] در آنجا صحبت نکنید. حتی اگر حال قرآن خواندن ندارید، بنشینید و به کعبه نگاه کنید؛ خود نگاه به کعبه

کدام بهتر است؟

جواب: نه، توجه زیاد به معنا نکنید؛ بلکه در آنجا نفس خواندن قرآن ملاک است و این نحوه قرآن خواندن با آن قرآن یومیه‌ای که رفقا می‌خوانند فرق می‌کند.»

۱ سوره ابراهیم (۱۴) آیات ۳۵ ـ ۴۱:

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا ٱلۡبَلَدَ ءَامِنٗا وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ ۞ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِۖ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّيۖ وَمَنۡ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ۞ رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡـِٔدَةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِيٓ إِلَيۡهِمۡ وَٱرۡزُقۡهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡكُرُونَ ۞ رَبَّنَآ إِنَّكَ تَعۡلَمُ مَا نُخۡفِي وَمَا نُعۡلِنُۗ وَمَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ۞ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى ٱلۡكِبَرِ إِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَۚ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ۞ رَبِّ ٱجۡعَلۡنِي مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلۡ دُعَآءِ ۞ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ﴾

۲ سوره بقره (۲) آیات ۱۲۴ ـ ۱۳۱:

﴿وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ۞ وَإِذۡ جَعَلۡنَا ٱلۡبَيۡتَ مَثَابَةٗ لِّلنَّاسِ وَأَمۡنٗاۖ وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِـۧمَ مُصَلّٗىۖ وَعَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ۞ وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا بَلَدًا ءَامِنٗا وَٱرۡزُقۡ أَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ مَنۡ ءَامَنَ مِنۡهُم بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُۥ قَلِيلٗا ثُمَّ أَضۡطَرُّهُۥٓ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلنَّارِۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ۞ وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِـۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ۞ رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَۖ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ۞ رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۞ وَمَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِـۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥۚ وَلَقَدِ ٱصۡطَفَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ۞ إِذۡ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسۡلِمۡ قَالَ أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾.

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶، آیةالله طهرانی:

«اگر نماز شب هست در همان مسجد الحرام بخواند و نماز شب را تقسیم کند و به‌جای سوره، یک دو صفحه سه صفحه از قرآن بخواند. با صدا هم بخواند.»

عبادت است و موجب آثاری است.[1]"[2]

حِجر اسماعیل

"حِجْر اسماعیل[3] خیلی عظمت و مقام دارد."[4] "هر شب دو رکعت نماز در حجر اسماعیل را فراموش

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۲۶۲ ـ ۲۶۵.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[3] حِجْرِ اسماعیل: فضای بین کعبه و دیواری نیم‌دایره است که از رکن عراقی تا رکن شامی امتداد دارد. طبق برخی منابع پس از آنکه هاجر و فرزند شیرخوارشان حضرت اسماعیل به وادی مکّه رسیدند، با راهنمایی جبرئیل در جایگاه کنونی حِجر مستقر شدند. الکافی، ج ۴، ص ۲۰۱.

هاجر و اسماعیل هر دو پس از وفات در همین مکان دفن شدند. هم‌چنین بر طبق روایات، تنی چند از دختران اسماعیل و نیز شماری از انبیا در این مکان مدفون‌اند. الکافی، ج ۴، ص ۲۱۰.

حجر اسماعیل از دوران پیش از اسلام مورد احترام و تقدیس بود. عبدالمطّلب، بزرگ مکّه و جدّ پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، در حِجر، مکانی ویژه داشت که تنها برای وی فرش می‌شد و کس دیگری بر آن نمی‌نشست. الکافی، ج ۴، ص ۲۱۹؛ کمال الدّین، ج ۱، ص ۱۷۳؛ أخبار مکّة، ازرقی، ج ۱، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

گفته شده است که عبدالمطّلب چندین رؤیای صادق خود (لزوم حَفْر مجدّد چاه زمزم، به دنیا آمدن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و عالَم‌گیر شدن نبوّت ایشان) را در حجر اسماعیل دید. الکافی، ج ۴، ص ۲۱۹؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۶۳؛ السّیرة النّبویة، ابن‌هشام، ج ۱، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

بنا بر روایات، ابوطالب نیز خواب خود را دربارهٔ بشارت تولد امیرالمومنین علیه السّلام و آیندهٔ درخشان وی در حجر دید. مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۲، ص ۲۵۴.

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز، پس از بعثت، در حجر اسماعیل می‌نشست و علاوه بر عبادت و تلاوت قرآن، به سؤالات مردم پاسخ می‌داد. مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۱، ص ۷۶ و ۷۷.

ائمهٔ معصومین علیهم السّلام نیز در حجر اسماعیل به دعا و عبادت می‌پرداختند یا در آنجا می‌نشستند و به سؤالات مردم پاسخ می‌دادند. قرب الإسناد، ص ۳۱۶؛ تفسیر العیّاشی، ج ۲، ص ۳۳۷؛ الکافی، ج ۴، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۴۸؛ الأصول السّتة عشر، ص ۱۹۵.

طبق احادیث و سیرهٔ پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمهٔ اطهار علیهم السّلام، بهترین مکان برای نماز و دعا در حجر، زیر ناودان است. الکافی، ج ۴، ص ۲۱۴؛ الفقه المنسوب إلی الإمام الرّضا علیه السّلام، ص ۲۲۲؛ وسائل الشّیعة، ج ۵، ص ۲۷۴ و ۲۷۵ و ج ۱۳، ص ۳۳۴ و ۳۳۵ و ج ۱۴، ص ۳۴۶. (محقق)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

نکنید، به‌خصوص در تحتِ میزاب و ناودان[1] که دعا مستجاب است.[2]"[3] "خود مرحوم آقا می‌فرمودند: «من همیشه در آنجا می‌رفتم و دعا می‌کردم.» و کنار کعبه می‌ایستادند و دعا می‌کردند و بعد دو رکعت نماز آنجا می‌خواندند. این هم، دو رکعت نماز را در آنجا، حجر اسماعیل، فراموش نشود؛ ۱۳ نفر از انبیا در آن حجر اسماعیل مدفون هستند، در همان محل."[4] "مرحوم آقا می‌فرمودند:

داخل در حجر اسماعیل و در تحتِ میزاب و ناودان است که انسان ذوی‌الحقوق خود و پدر و مادر خود و کسانی که به گردن او حق دارند و همین‌طور بستگان را یاد می‌کند."[5][6]

اهمیت طواف کردن بجای نماز خواندن در مسجدالحرام

"در مسجدالحرام به‌جای نماز خواندن، طواف کردن خیلی مهم است."[7]

---

[1] ناودان طلا (میزاب الرحمة): ناودان طلا یا ناودان رحمت، ناودانی از جنس طلا بر بالای دیوار شمالی کعبه است که آب باران یا شستشوی سقف را به محوطه حِجر اسماعیل می‌ریزد.

پنج سال پیش از بعثت پیامبر اسلام، در مکه، سیلی جاری شد و کعبه ویران گردید. کعبه تا پیش از آن، دارای سقف نبود. پس از سیل و خرابی کعبه، قریش به بازسازی آن همت گمارد و سقفی برای کعبه بنا کرده و ناودانی نیز برای آن ساختند. این، اولین ناودان برای کعبه بود. [أخبار مکة، ازرقی، ج ۱، ص ۱۵۷ ـ ۱۶۴ و ۲۰۹ و ۲۹۱؛ التّاریخ القویم لمکّة، ج ۴، ص ۱۶۷ ـ ۱۷۲.]

امامان شیعه به دعا زیر این ناودان توصیه کرده و آن را مستجاب دانسته‌اند. [الفقه المنسوب إلی الإمام الرّضا علیه‌السّلام، ص ۲۲۲؛ الکافی، ج ۴، ص ۴۵۲.]

در روایت است که موسی بن جعفر علیهماالسّلام از پدرش امام صادق علیه‌السّلام نقل کرده است که وقتی به ناودان می‌رسیدند، چنین دعا می‌کردند: **"اللَّهُمَّ أَعْتِقْ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَ أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلَالِ وَ ادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ أَدْخِلْنِی الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِک"**. [الکافی، ج ۴، ص ۴۰۷.]

بار خدایا از آتش دوزخ رهایی‌ام بخش، و روزی حلالت را بر من بگستران، و شر جنیان و آدمیان فاسق را از من دور فرما، و با رحمتت مرا به بهشت داخل کن. (محقق)

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۵، ص ۲۷۳ ـ ۲۷۵؛ الفقه المنسوب إلی الإمام الرّضا علیه‌السّلام، ص ۲۲۲.

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴:

«سؤال: بهترین عمل برای پدر و مادری که از دنیا رفته‌اند چیست؟

جواب: بهترین عمل این است که انسان آنها را در عمل خودش شریک قرار بدهد؛ یعنی بگوید خدایا، ثوابی از این اعمال من برای آنها هم بفرست! انسان بهتر است برای آنها دعا کند، انفاق کند، کمک به فقرا کند، نماز بخواند، طواف انجام بده؛ اینها اموری است که ثواب و نتایج آن به آنها عائد خواهد شد.»

[6] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[7] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

"لذا به‌جای نماز طواف کنید؛ «الطّوافُ بِالبَیتِ صَلاةٌ؛»[1] طواف به‌جای صلات حساب می‌شود.» هرچه بیشتر طواف بکنید، اثر بیشتری دارد!"[2]

"بهترین عمل در مکه طواف است؛ هرچه می‌تواند انسان طواف کند، مدام طواف کند. بیاید دو رکعت نماز بخواند؛ نمازش هم، نماز مستحبی هم، لازم نیست پشت مقام ابراهیم، نه به این کیفیت. هی دوباره طواف کند، برود. حالا بعضی‌ها هستند از طرف گذشتگان طواف می‌کنند؛ پدر، مادر، همه ائمه، اینها طواف می‌کنند. حالا انسان به نیتی هم طواف کرد، خود همین طواف مستحبی خودش طواف است و بهتر است انسان به‌جای نماز، مدام طواف کند. یعنی چطور نماز مستحب است هرچه انسان بیشتر بخواند، در مسجد الحرام بهتر است انسان دائماً طواف کند؛ روزی دو دفعه، سه دفعه، چهار دفعه، ده دفعه، هرچه! این اصلاً طواف عجیب است! هر چه بیشتر انسان طواف کند، احساس می‌کند بهتر شده قضیه، مسئله محکم‌تر شده و این خیلی عجیب است."[3]

"و بهتر این است که انسان همهٔ طواف‌هایی را که انجام می‌دهد برای رسول خدا باشد و همهٔ نیّت او نیّت رسول خدا باشد؛ البته اگر پدر یا مادر و یا بستگان و ذوی‌الحقوقی از او فوت کرده‌اند، همهٔ اینها را در بطن و در سعهٔ وجودی رسول خدا بداند و طوافی که می‌کند را برای رسول خدا انجام بدهد و اصلاً نیّت او این باشد. آن‌وقت طبعاً منافعش به آنها هم بیشتر می‌رسد."[4][5]

"سعی کنید اغلب اوقاتتان را، مخصوصاً شبها را، در مطاف بگذرانید. شب‌ها تا صبح خیلی حال و هوایی دارد، خیلی! چون در روز هوا گرم است و نمی‌شود در آن بود، اگر انسان برود در همان طاق؛ ولی شب، نه، شب همان‌جا. دیگر نمازتان را هم همان‌جا بخوانید، دعایتان را هم همان‌جا بخوانید. کاری بکنید در روز استراحت کنید، شب را بیدار باشید. و در آنجا مغازه باز است، اصلاً شب هم تا صبح مغازه‌ها همه اطراف باز است. خسته شدید، بروید بیرون یک آب پرتقالی، یک آب میوه‌ای، چیزی بخورید و اینها، دوباره برگردید. و

---

[1] عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۱۴؛ سنن الدّارمی، ج ۲، ص ۴۴.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[3] ؟؟؟

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲، آیةالله طهرانی:

«سؤال: در عمره‌ای که مستحب است می‌شود چه کسانی را داخل در نیت کرد؟

جواب: عرض کردم که: اشکالی ندارد که انسان همه افراد را هم داخل در نیت خود کند! ولی بهتر است که این عمره را برای رسول خدا و یا برای امام زمان و به نیت امام زمان انجام بدهد. یا اینکه اصلاً به‌طورکلّی نیت نکند، نیت شخص خاصی نکند؛ عمرهٔ مستحبی انجام می‌دهد برای خدا! دیگر اگر خدا خودش تفضّل کند، به آن کسانی که انسان در نیت دارد هم عنایت دارد.»

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

شب‌هایش را خیلی بهتر است قدر بدانید، شبهای مسجد الحرام را خیلی قدر بدانید. حتی بعضی از دوستان ما آنجا بودند، اصلاً نمی‌رفتند دیگر در مسافرخانه و هتل، اصلاً همانجا در مسجدالحرام بودند. اصلاً مسجدالحرام دیگر درب آن را نمی‌بندند، همه‌اش باز است. طبقه دوم هم می‌گذارند افراد بروند ـ طبقه بالا را الان نمی‌گذارند، اما طبقه دوم می‌گذارند ـ دیگر همانجا می‌خوابیدند، همانجا دیگر همه وقتشان را در این یک هفته، اینطور که تعریف می‌کردند، دیگر در مسجد الحرام می‌گذراندند. و آنجا واقعاً انسان احساس می‌کند در روی زمین قرار ندارد و در یک عالمی است که بعد از اینکه بیاید، متوجه می‌شود که اصلاً گویا در عالم حساب نمی‌شده و روی زمین، این به حساب نمی‌آمده."[1]

احساس وحدت انسان با رفقای طریق

"رفقا در آنجا با همان نیات خودشان و با افکار صاف و برگرفته از روش بزرگان و اولیاء [بهره‌مند می‌شوند] و خداوند به آنها توفیق می‌دهد. و همین‌که اشتراک در مسیر وجود دارد، وقتی که یک نصیبی به یک شخصی برسد، از باب حکم ظروف مرتبطه به بقیّه هم می‌رسد! کاملاً نسبت به این قضیّه مطمئن باشید. همین‌که انسان نشسته و با رفیق سلوکی و هم‌مسیر خودش احساس اشتراک و وحدت می‌کند، کأنّ او هم حضور دارد! من که حالم این‌طور است و واقعاً یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را احساس می‌کنم. وقتی خودم به این اماکن مشرّف می‌شوم واقعاً احساس می‌کنم که دوستانم با من هستند[2] و می‌گویم حالا دیگر چه دعایی کنم؟! خودشان هستند و خودشان در اینجا حضور دارند؛ و همین‌طور [نسبت به] رفقایی که مشرّف می‌شوند هم یک‌هم‌چنین احساسی دارم و خودم را با آنها می‌بینم و احساس می‌کنم، و وقتی که به زیارت آنها می‌روم و مراجعت می‌کنم، انگار خودم به یک‌هم‌چنین سفری رفته‌ام! منتها شما می‌روید آنجا و زحمت و بالا و پایین و آفتاب و... [را متحمّل می‌شوید] و ما در اینجا استفاده‌اش را می‌بریم!"[3]

"در خصوص مکّه، ادعیه‌ای نسبت به کارهایی که انجام می‌دهید هست که مرحوم فیض دارد[4] و در کتب ادعیه‌ای هم که به حجّاج می‌دهند این مسئله نوشته شده است؛[5] در موقع صفا و مروه و در موقع خود

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶، آیةالله طهرانی: «به‌واسطهٔ ظروف مرتبطه اعمالی را که دوستان انجام می‌دهند به بقیّه هم می‌رسد و قطعاً هم می‌رسد، و مثل این است که خود انسان مشرّف شده و این اعمال را انجام داده است.»

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[4] الوافی، ج ۱۳، ص ۸۲۵ ـ ۸۳۰.

[5] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۰۶ و ۳۱۳ ـ ۳۱۵ و ۳۳۳ ـ ۳۳۶ و ج ۱۴، ص ۲۴۹.

طواف کردن، بعد از اینکه انسان آن ادعیه را گفت، ـ چون در هر شوطی یک دعای خاص دارد ـ ذکرش «لا إله إلّا الله» و «اللهُ أکبَر» باشد.“[1]

”رفقا حتماً در مدینه و مکّه و همین‌طور در مِنا و مشعر، دعای صباح را صبح در بین‌الطّلوعین بخوانند! یا به‌طور خصوصی و یا اینکه چند نفر باشند و در کنار مسجد نبیّ، یک نفر بخواند و بقیه هم همراه با او [بخوانند]؛ دعای صباح را هیچ‌وقت فراموش نکنند![2]“[3]

فلسفه عدم اشکال کنار هم بودن زن و مرد در مسجدالحرام

”در مکّه رعایت رجولیّت و انوثیّت و تقدّم و تأخّر نیست، یعنی زن و مرد می‌توانند در کنار هم نماز بخوانند.[4]

و این از خصوصیّات مکّه است و خیلی عجیب است! یک جریانی است و یک نحوه ارتباطِ تشریعی و تکوینی است و خصوصیّت این مسائل، مسائل اعتباری و توهّمی و اعتباری نیست. حتی زن می‌تواند جلوتر از مرد هم بایستد! حتی اگر مرد اول آمد و زن در جلویش ایستاد و نماز خواند اشکالی ندارد، درحالی‌که در سایر جاها نماز زن باطل است، چون متأخّر از مرد آمده است.[5] این مسئله، سرّ خیلی عجیبی دارد!

... یعنی حقیقت ارتباطیّهٔ بین مُلک و ملکوت در خصوص مکّه، به نحوی است که آن مسئلهٔ تعلّق و تعلّقات و آن توهّمات و اعتباریّات و تخیّلات و آن امور حسّیه و جسمیّه و جنسیّه و آن امور مُلکیّه، انگار از آن فضا برداشته شده است. یعنی این فضا یک فضایی است که از نقطه‌نظر غلبه و غَلَیان توحید و ارتباط مُلک و ملکوتی و غلبهٔ توحید به نحوی است که آن خاصیّت مُلکیّت زائل شده و آن جنبهٔ ملکوتیّت که جنبهٔ توحید است آن‌چنان غلبه کرده است که این تفاوت‌ها و تمایزات دیگر در آنجا معنا و مفهومی ندارد.

خیلی عجیب است! بزرگان کاملاً این مسئله را بیان می‌کردند که در مکّه و در آن فضا حتی انسان‌های عادی وقتی که یک مقدار تصوّرشان و تعلّقشان و تمرکزشان نسبت به این مسئله قوی‌تر می‌شد، آنها می‌گفتند که گویا اصلاً تفاوتی در نظره و دیدگاهشان در رجولیّت و انوثیّت، احساس نمی‌کردند. و این حالت در

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۲، مجلس ۲:
«مرحوم آقا، صبح‌ها در مدینه به یکی می‌فرمودند که دعای صباح بخواند و او هم دعای صباح می‌خواند. خیلی هم واقعاً عجیب بود! دعای صباح، بین‌الطّلوعین، آن‌هم در مدینه و مکّه! حتی یادم است در عرفات و صبح مشعر دعای صباح خواندیم؛ در صبح مشعر از این چراغ فانوسی‌ها کنارشان گذاشته بود و دعای صباح خواندیم. خیلی برای خودش عالمی بود!»

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[4] رجوع شود به علل الشّرائع، ج ۲، ص ۳۹۷.

[5] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۵، ص ۱۲۳ ـ ۱۳۲.

به‌خصوص مسجدالحرام عجیب است و در خصوص مسجدالحرام خیلی بیشتر از سایر حوالی و جوانب، این قضیه نمود دارد. شاید از اینجا باعث شده است که در مورد نماز به این کیفیت ظهور پیدا کند و تشریع شود.“[1]

”ما یک حکم کلّی داریم که باید فاصلهٔ بین زن و مرد در نماز، از تقدّم و تأخّر و یمین و شمال، هشت ذراع باشد تا اینکه نماز باطل نشود و هر کدام که زودتر نماز خواند، اگر دیگری بیاید بغل او بایستد نمازش باطل است. این حکم در همه‌جا همین‌طور است. یک روایت از امام باقر علیه السّلام است که حضرت می‌فرمایند: «در مکّه این مسئله برداشته شده است!»[2] ببینید، این یک مسئله‌ای است که تا کسی به مغز احکام و تکالیف و عالَم ملاکات عارف نباشد، این کلام امام صادق علیه السّلام را نمی‌فهمد. توجه کردید؟!

شما به‌حسب ظاهر نگاه کنید می‌بینید ما این‌همه روایات راجع به بطلان صلات [در جایی که فاصلهٔ بین زن و مرد رعایت نشده است] داریم. الآن خود سعودی‌ها در مکّه همین‌طور هستند و اگر نگاه کنید، می‌بینید که جلوگیری می‌کنند از اینکه زن در کنار مرد باشد و زن‌ها را به عقب هدایت می‌کنند. الآن این‌طور است؛ اینها این مسئله را ندارند و دست فقهشان از این مسئله کوتاه است. ولی این‌همه روایت راجع به بطلان صلات مرأة نسبت به این قضیه داریم.

اما برای کسانی که اطلاعاتی نسبت به مسائل دیگر دارند و حقایق را به‌نحو دیگری بررسی می‌کنند و اشراف دارند، این روایت، خیلی روایت آشنا و مأنوسی است؛ یعنی در فضای مکّه، فضای غلبهٔ توحید به نحوی است که اصلاً جنسیّت در آن فضا برداشته می‌شود. در حال احرام همه، زن و مرد باید دور کعبه با همدیگر طواف کنند؛ درحالی‌که اگر حسابش را برسیم، می‌گویند: باید یک وقت جدا برای زن‌ها بگذاریم تا راحت طواف کنند، یک وقت هم برای مردها بگذاریم! این حرف را کسی می‌زند که اصلاً فهمی از دین ندارد! آن کسی که فهمی از دین دارد می‌گوید: باید در کعبه زن و مرد با همدیگر دور هم طواف کنند؛ همان‌طوری‌که الآن دارند طواف انجام می‌دهند، در زمان ائمه هم همین‌طور بود. اگر قراری بود خود پیغمبر می‌فرمود جدا کنید! مسئلهٔ مهمّ و شقّ القمر که نبود! می‌گفتند: آقا، از صبح تا ظهر زن‌ها بیایند، از ظهر تا شام هم مردها بیایند طواف کنند؛ یا دو ساعت این‌طور باشد و دو ساعت هم آن‌طور باشد. یا در زمان ائمه می‌توانستند. حتی خلفا هم نسبت به این قضیه حرفی نداشتند که بخواهند این قضایا را رعایت بکنند و زن و مرد را جدا کنند.

این مسئله‌ای که تا به‌حال بوده، چه مسئله‌ای را می‌رساند؟ این را می‌رساند که اینجا فضایی است که در

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (حج نیابتی)، جلسه ۱۵۰. (آیةالله طهرانی)

[2] علل الشّرائع، ج ۲، ص ۳۹۷:
«عَنِ الفُضَیلِ عن أبی‌جَعفرٍ علَیهِ السّلام، قالَ: **إنّما سُمِّیَت مَکّةُ بَکّةَ، لِأنّهُ یُبَکُّ بِهَا الرِّجالُ و النِّساءُ، و المَرأةُ تُصَلّی بَینَ یَدَیکَ و عَن یَمینِکَ و عن شِمالِکَ و عن یَسارِکَ و مَعَکَ و لا بَأسَ بِذٰلِکَ؛ إنّما یُکرَهُ فی سائِرِ البُلدانِ.**»

این فضا اصلاً نباید به رجولیّت و انوثیّت توجه بشود، فقط در اینجا بایستی به مسئلهٔ توحید و اینکه انسان دارد دور او می‌گردد وطواف می‌کند، توجه شود و هیچ نباید به انوثیّت و رجولیّت و این مرد است و زن است و پیر است و جوان است و بچه است و بزرگ است، به این مطالب توجه بشود.

... این فضا، فضایی است که در این فضا جنبه ماهیت‌ها برداشته می‌شود، کوچک و بزرگی‌ها در این فضا برداشته می‌شود.

لذا این قضیه در مدینه نیست! مسجد پیغمبر و رسول‌الله هرچه می‌خواهد باشد و هر موقعیّتی می‌خواهد داشته باشد، جای خود و مثل سایر امکنه و مساجد باید لحاظ شود و این جهت در آن نیست.

... اما آن جنبهٔ توحید و غلبهٔ توحید مربوط به مکّه است و این قضیه در مدینه نیست. وقتی این‌طور باشد، آدم می‌بیند که عجب! این روایت، روایتی صحیح و درست است و اصلاً به مقصد و به خال زده است! درحالتی‌که ما می‌بینیم وقتی افراد دیگر به این روایت برمی‌خورند، صاف روایت را کنار می‌گذارند و می‌گویند اینها مخالف با اصول و عقاید هست!

روایتی که از امام آمده است را ما به این راحتی نمی‌توانیم کنار بگذاریم؛ اگر این روایت، روایتی است که شرایط صحّت و حجّیت در آن تمام است، باید آن را پذیرفت و به‌دنبال راه‌حلّ برای توجیه برآمد. خلاصه، این مسئله‌ای هست که از این نقطه‌نظر خیلی مطلب مهمّی است و یکی از نقاط کلیدی استنباط این مسئله است.“[1]

در حج از خداوند چه بخواهیم؟

”از خداوند حاجتی بخواهید که بعد از اینکه برآورده شد، احساس غبن نکنیم که چرا بهترش را نخواستیم! فقط عبودیّت و معرفت خود پروردگار و عافیت دارَین: دنیا و آخرت را بخواهید.

عافیت، به معنای تطبیق عمل و وجود انسان است با آنچه مورد رضای پرودگار است. به این مسئله عافیت می‌گویند. چه‌بسا ممکن است انسان سالم باشد، ولی این سلامت برای او عافیت نباشد! چون سلامت موجب غرّه شدن و گول خوردن او خواهد شد، و موجب می‌شود که مغرور به دنیا و منصرف از او بشود. ولی اگر انسان عافیت را بخواهد، در هر حالی رضای او و عبودیّت او مطرح است! چه سالم باشد چه مریض باشد، چه در سعه باشد چه در ضیق باشد، در تمام این امور چون او رضایت دارد، دیگر مسئله تمام است! این عافیت است.

بنابراین بهترین دعا این است که عبودیّت را بخواهیم: «خدایا! ما را آن‌چنان قرار بده که عبد تو باشیم!»

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج (وجوب عمره و بحث از تکرار آن در یک ماه)، جلسه ۱۴۵. (آیةالله طهرانی)

این را من می‌خواهم بگویم که حتی رسیدن به او و خواست به او را هم نداشته باشید! حتی خواست او! بگوییم: «خدایا، ما را بندهٔ خودت قرار بده، می‌خواهی برسان یا نرسان! مولا نسبت به بنده‌اش چه می‌کند؟» اینکه بگوییم: «خدایا ما را به خودت برسان!» این‌هم خودش یک خواستی از طرف ما است! ولی اگر عبودیّت را بخواهیم، دیگر در آن همه‌چیز هست.

بگوییم: «خدایا ما را عبد خودت کن و ما را از اینجا به جایی نبر و جایی دیگر نینداز! حالا دیگر هرچه می‌خواهی بکنی، بکن؛ و خودت هم خواست را از ما بردار و خودت هم تحمّل بده تا اینکه مراتب عبودیّت را طی کنیم."[1]

کعبه

...

کیفیت پیدایش کعبه

"از زمانی‌که خدای متعال حضرت آدم ابوالبشر را خلق کرد، مسئلهٔ مکّه و جایگاه کعبه مشخّص بود. در روایت داریم:

وقتی که حضرت آدم خلق شد، این بنای فعلی کعبه از همان موقع به‌توسّط حضرت آدم علامت‌گذاری شده بود ولی ساخته نشده بود؛ مثلاً به‌شکل یک سنگ‌چین و یک چهارستون بود. و حتی داریم که یک سنگ در آنجا گذاشته بودند که چهارضلع کعبه را به همین وضعیّتی که هست [مشخّص کرده بود]؛ نه‌اینکه از نظر

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

جهت تفاوت داشته باشد.[1]"[1]

---

[1] کعبه، قبلهٔ مسلمانان و مقدّس‌ترین مکان روی زمین نزد آنان است.
پنج سال پیش از بعثت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، کعبه به‌علّت آمدن سیل ویران شد. قریش آن را به‌صورت کامل بازسازی کرد و سقف و ناودانی برای آن ساخت. در سال‌های ۶۴ و ۱۰۴۰ هجری قمری تمام کعبه بازسازی شده است. در دوره‌های بعد نیز کعبه مرمّت شده و سقف و ستون آن بازسازی شده است.
کعبه دارای چهار رُکن است. ارکان، جمع «رکن» و به معنای پایه و ستون است؛ چون در گوشه‌های چهارگانهٔ داخل کعبه، چهار ستون، سقف خانه را نگه داشته است. به هر یک از زوایای کعبه که ستونی را در بر دارد، «رکن» گفته می‌شود. ارکان کعبه عبارت‌اند از:
رکن شرقی یا رکن حجرالأسود: این رکن تقریباً به‌سمت مشرق و چاه زمزم قرار گرفته و حجرالأسود در آن جای دارد. آغاز هر طواف از مقابل رکن حجرالأسود و پایانش نیز در مقابلِ همین رکن است.
رکن شمالی یا عراقی: یکی از زوایای کعبه است که تقریباً به‌سمت شمال عربستان، یعنی کشور عراق واقع شده و طواف‌کننده پس از آن به حِجر اسماعیل می‌رسد.
رکن غربی یا شامی: رکن غربی یکی از زوایای کعبه است که در سمت مغرب واقع شده و طواف‌کننده پس از حِجر اسماعیل به آن می‌رسد.
رکن جنوبی یا یمانی: رکنی است که مُستَجار در کنار آن قرار دارد. این رکن یکی از زوایای کعبه است که تقریباً به‌سمت جنوب و کشور یمن قرار دارد و حاجیان، در طواف، پس از آن به حجرالأسود می‌رسند.
برخی از مهم ترین بخش‌های کعبه عبارت‌اند از:
حجرالأسود: سنگی مقدّس و نصب‌شده بر دیوار کعبه است که طواف از آن آغاز و به آن ختم می‌شود.
مُستَجار: بخشی از دیوار غربی خانهٔ خدا است که در دیوار پشت کعبه قرار گرفته است. مستجار در نزدیکی رکن یمانی و روبه‌روی درِ خانهٔ خدا قرار گرفته است. این مکان از دیوار کعبه که برای فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین امام علی علیه السّلام گشوده شد و برای به‌دنیا آوردن حضرت وارد آن گشت، مستجار می نامند.
درب کعبه: بر دیوار شرقی کعبه واقع شده و در روایات شیعه به خواندن دعا در زمان رسیدن به آن، توصیه شده است.من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۳۱ و ۵۳۲.
شاذَروان: برآمدگی کوتاه در اطراف دیوار کعبه است که جز در بخش حِجر اسماعیل، در سه سمت دیگر کعبه وجود دارد. مشهور فقیهان شیعه، این برآمدگی را جزو کعبه دانسته‌اند که طواف‌کننده باید خارج از آن، طواف کند.
ناودان طلا: ناودانی از جنس طلا بر بالای دیوار شمالی کعبه که آب روی سقف را به محوّطهٔ حِجر اسماعیل می‌ریزد. به دعا زیر این ناودان توصیه شده و آن را مستجاب دانسته‌اند. الکافی، ج ۴، ص ۴۰۷.
حطیم: حدّ فاصل بین رکن حجرالأسود و درب کعبه را حطیم گویند و در روایات آمده که بهترین مکان در مسجدالحرام است.الکافی، ج ۴، ص ۵۲۵.
مُلتَزَم: بخشی از دیوار کعبه بین درِ کعبه و رکن عراقی است. در روایات توصیه شده، افراد، شکم و روی خود را به این بخش از دیوار کعبه چسبانده و دعا بخوانند. هم‌چنین سفارش شده مؤمنان، در آنجا گناهان خود را در نزد خداوند ذکر کرده و توبه نمایند. تفسیر العیّاشی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۴۴.

"انسان باید به این توجه داشته باشد و باید بداند که کعبه، تمثیل همان حقیقت پروردگار است."[۲]

"یعنی مسئلهٔ کعبه یک مسئلهٔ من‌درآوردی نیست که همین‌طور یک منزل و چهار تا دیوار به هر کیفیّتی درست کنیم و بعد هم به مردم بگوییم به‌سمت آن بایستند و به آن سمت نماز بخوانند! نه‌خیر، وضعیت و مسئلهٔ کعبه از همان هنگام و موقع خلقت زمین با سایر امکنه و مناطق متفاوت بود.

ما می‌دانیم که قبلاً همهٔ زمین را آب گرفته بود؛ تمام کرهٔ زمین آب بود و هیچ نقطهٔ خشکی بر روی زمین وجود نداشت. البته در باطن و طبقات مختلف زمین [مسئله فرق داشت] و مواد مذاب بود و طبقاتی که الآن هم وجود دارد، با همین کیفیت مخصوصِ به خود در همان‌موقع هم بوده است؛ ولی تمام روی زمین را آب گرفته بود. دلیل بر این مسئله هم وجود آثاری است که ما الآن می‌بینیم.

ما خودمان در سابق ـ حدود سی سال پیش ـ وقتی که به همین کوه نزدیک قم که کوه خضر است یا کوه‌های آن‌طرف‌تر می‌رفتیم، یادم است که ما از بالای کوه‌ها گوش‌ماهی جمع می‌کردیم! الآن هم من یک مقداری از آن را دارم و به... داده‌ام؛ یعنی در بالا و قلّهٔ کوه گوش‌ماهی بود و در آنجا آثار حیات مائیّه مشاهده می‌شد. گاهی اوقات ما با دوستان به بعضی از ارتفاعات اطراف مشهد که آن‌موقع نزدیک مرز شوروی سابق بود می‌رفتیم، تمام قلّه‌های کوه‌ها مملوّ از همین اشیاء فسیل‌شدهٔ دریایی بود و الآن هم هست و موجود است.

روی تمام زمین آب بود و اوّل‌نقطهٔ خشکی که در زمین شروع شد کعبه بود! یعنی این خشکی از وسط کعبه شروع شد و به‌واسطهٔ بالا آمدن طبقهٔ زیر زمین و کنار رفتن و تبخیر شدن آب‌ها، کم‌کم این خشکی آمد و قارّه‌ها به‌وجود آمد. اوّلین‌نقطه مکّه بود که به آن روز دحوالأرض می‌گویند؛ یعنی در روز دحوالأرض که روز ۲۵ ذی‌القعده است،[۳] زمین از اینجا شروع به تشکّل مناطق خشکی کرد و به‌واسطهٔ آن خصوصیّاتی که در نقاط مختلف به‌وجود آمد، فاصلهٔ بین اینها را همین دریاها تشکیل داد و به[واسطهٔ] قارّه‌های مختلف و خُلَل و فُرَج زمین، این اختلاف در مناطق به‌وجود آمد.[۴] این کعبه است.

ولذا مسئلهٔ کعبه یک مسئلهٔ اعتباری و قراردادی نیست، بلکه یک مسئلهٔ واقعی است که خدای متعال

بنا بر برخی روایات، حضرت آدم در کنار ملتزم توبه کرده و گناهانش در آنجا بخشیده شد. الکافی، ج ۴، ص ۱۹۴. (محقق)

[۱] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۱۹۵.

[۲] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[۳] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۱۴۹.

[۴] رجوع شود به تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۸۵؛ الکافی، ج ۴، ص ۱۹۰؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۹ و ۲۴۱ و ۲۴۲؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۶۶۹.

نشو و نمای زمین خود را [از کعبه قرار داده است]؛ و این خیلی نکته است که چطور این نشو و نما باید از همان جایی شروع شود که ارادهٔ او بر آنجا تعلّق گرفته است؛ ارادهٔ خدا بر جایگاه خودش و در خانهٔ خودش تعلّق گرفته است و زمین هم باید از همان جا شروع شود و تکوّن زمین باید از همان‌نقطه به‌وجود بیاید.

یعنی کلّ تشکّل مناطق مختلف در تمام دنیا باید از نقطهٔ عبودیّت و وحدت و اتّصال جنبهٔ مُلکی به جنبهٔ ملکوتی شروع شود و از آنجا نشئت بگیرد؛ لذا باید ما از این نظر قدر مکّه را بدانیم و قدر کعبه را بدانیم و نباید این بنا را یک بنای عادی تلقّی کنیم که مثل سایر ابنیه است! جاهای دیگر هم ساخته‌اند و در جاهای دیگر هم از این چیزها می‌سازند و مانند آن هست. حتی ما به بعضی از جاها رفتیم و شنیده‌ام در هند هم هست و یا بعضی‌ها در همین ایران، عبادتگاه خودشان را مانند کعبه درست کرده‌اند؛ در ایران هست و یک‌هم‌چنین امکنه‌ای وجود دارد و ظاهراً ما در خدمت مرحوم آقا هم رفته بودیم. یعنی ساختمانی به همین طول و عرض و ارتفاع کعبه ساخته شده است و آنجا را محلّ عبادت خودشان کرده‌اند، اما وقتی که انسان در آنجا می‌رود و نگاه می‌کند، تا نگاهش به کعبهٔ [ساختگی] می‌افتد می‌فهمد که تفاوت از زمین تا آسمان است! با اینکه این همان سنگ است و با همان سنگ این بنا را می‌سازند، ولی مسئله خیلی تفاوت می‌کند.

مسئلهٔ مکّه و کعبه، یک مسئلهٔ عادی نیست که ما با یک نظر عادی به آن نگاه کنیم و دیدگاه ما نسبت به او مانند سایر جاها و سایر بناها، یک دیدگاه عادی باشد. از نظر سنگ بودن، این سنگ تفاوتی با سنگ دیگر ندارد؛ بر فرض شما این سنگ‌ها را هم خراب کنید و جای دیگر ببرید و اصلاً دوباره از اول این بنا را با آجر درست کنید، همان است و تفاوتی نمی‌کند؛ اگر شما این بنا را با آهن هم درست کنید، با گچ هم درست کنید، با خاک هم درست کنید، همین است و مسئله، مسئلهٔ سنگ و مَلاط آن نیست که این ارزش و قیمت و اعتبار را به آن داده است! بلکه ارزش و اعتبار آن به تعلّق اراده و میل پروردگار است؛ میل پروردگار و ارادهٔ پرودرگار به این نقطهٔ خاص تعلّق گرفته است و برای انسان در طول سال، از این موقعیت‌ها پیش می‌آید.

مثلاً می‌گویند انسان باید در شب قدر این اعمال را انجام بدهد؛ چرا؟ شب قدر که با سایر شب‌ها فرق نمی‌کند؛ اگر ده ساعت است شب قبل آن هم ده ساعت بود! ماه در شب قدر به هر مقدار بود، شب بعد و شب قبل آن هم همین است و تفاوتی نمی‌کند! زمان که فرق نمی‌کند. شب نیمهٔ شعبان هم همین است و روز عید قربان هم مسئله همین است؛ در مواقع مختلف و در ظرف‌های مختلف و خصوصیّات مختلف، مسئله به همین کیفیت است. چرا مطلب این‌طور است؟ چون ارادهٔ پروردگار به این زمان خاص تعلّق گرفته است! ماه رمضان یک خصوصیّتی دارد که اختصاص به ماه رمضان دارد و اگر شما مثلاً ماه ذی‌القعده را روزه بگیرید با ماه رمضان فرق می‌کند؛ اگر شما ماه ربیع‌الأوّل را روزه بگیرید و بگویید ما به‌جای ماه رمضان ماه ربیع‌الأوّل را روزه می‌گیریم چون آن موقع حالمان خیلی خوش نیست؛ هیچ فایده‌ای ندارد! همین‌که ماه رمضان می‌آید انسان

احساس می‌کند که حال‌وهوا عوض شد! خورشید و زمین که همان است و تفاوتی نکرده‌اند، اما مسئله فرق پیدا کرد و بزرگان این مطلب را می‌فهمند.

دیشب یک کتابی می‌خواندم و دیدم داستان‌های خیلی خوبی در آن هست. حکایات بسیاری از بزرگان بود و دیدم حکایات خیلی لطیف و ظریفی است! یک حکایتی در آن از مرحوم آقا سید ابوالقاسم لواسانی که وصیّ ظاهری مرحوم آقا سید احمد کربلایی بود[1] نقل می‌کرد.

بعضی شب‌ها به‌اتفاق مرحوم آقا شیخ محمد بهاری به مسجد سهله می‌رفتند، زیارت می‌کردند و تا صبح هم می‌ماندند. مرحوم آقا شیخ محمد بهاری از اولیای خدا و از شاگردان مرحوم آخوند ملاّحسینقلی همدانی و به‌اصطلاح هم‌شاگردی آقا سید احمد کربلایی بود،[2] یعنی هر دو با هم پیش مرحوم آخوند می‌رفتند؛ و هر دو، مخصوصاً آقا سید احمد، از آن اعجوبه‌ها بودند! قبر مرحوم آقا شیخ محمد بهاری در دوفرسخی همدان، در [شهر] بهار است و اصلاً مشخّص است که چقدر مرد بزرگ و نورانی و عظیم‌المنزله‌ای بوده است! بسیار مرد بزرگی بوده است و برکت آن منطقه به‌واسطهٔ وجود ایشان در آنجا است و افرادی که به آنجا می‌روند حکایات عجیبی از آن قبرستان و از آثاری که در آن قبرستان دیده‌اند نقل می‌کنند.[3] هم‌شاگردی ایشان مرحوم آقا سید احمد کربلایی بوده است که استاد اخلاق مرحوم قاضی بوده است، و ایشان یک شخص عجیب و نادره‌ای در عالم فضیلت و علم بوده است.[4]

مرحوم آقا سید ابوالقاسم با ایشان به مسجد سهله می‌رود؛ نزدیک صبح می‌شود، ایشان از زیر سقف بیرون می‌آید و می‌رود تا به آسمان نگاه کند که ببیند اذان صبح شده است یا نه! شک می‌کند، برمی‌گردد و می‌گوید: «حالا یک قدری صبر کنیم تا طلوع فجر شود!» می‌بیند مرحوم آقا شیخ محمد بهاری دارد اذان می‌گوید! می‌گوید: «آقا، هنوز یک قدری صبر کنیم!» آقا شیخ محمد بهاری می‌گوید: «برو بابا! من خودم دیدم ملائکهٔ شب رفتند و ملائکهٔ روز آمدند و شیفتشان را عوض کردند، تو به من می‌گویی چرا داری اذان می‌گویی؟!»[5]

توجه می‌کنید؟ این مسائل هست و اینها واقعیت است و عالم تکوین و این عالم ظاهری که ما داریم می‌بینیم، گتره نیست.

---

[1] رجوع شود به مطلع انوار، ج ۳، ص ۴۹ و ۴۲۷ ـ ۴۲۹.

[2] رجوع شود به توحید علمی و عینی، ص ۱۷، تعلیقه.

[3] رجوع شود به روح مجرّد، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۹.

[4] رجوع شود به توحید علمی و عینی، ص ۱۷ ـ ۲۳.

[5] میل معشوقان، سید علی‌اکبر صداقت، فصل دوم، بخش اول، دیدن ملائکهٔ روز و شب.

اگر من بخواهم شمّه‌ای از آنچه که در حدود خودم شنیده‌ام نقل کنم، رفقا قدرت شنیدن ندارند! خیلی بی‌رودربایستی! تازه آن‌قدری که در تحتِ [سعهٔ من بوده] و آنچه که من شنیده‌ام؛ ما که چیزی نفهمیدیم، ولی خُب چیزی که شنیده‌ایم و آن مقداری که در سعهٔ ما بوده است! این مسئله است.

بنابراین حال‌وهوا عوض می‌شود. شما بگویید من می‌خواهم به‌جای ماه رمضان، ماه محرّم روزه بگیرم! نه، فایده‌ای ندارد؛ بله، روزه خوب است و انسان می‌تواند روزهٔ مستحبّی بگیرد، ولی آن حال‌وهوای ماه رمضان چیز دیگری است، آن حال‌وهوای رجب چیز دیگری است؛ و خصوصیّت رجب با ماه رمضان هم فرق می‌کند! ولی کسی که رجب را درک کند به این معنا نیست که بی‌نیاز از ماه رمضان است؛ آن به‌جای خود، این‌هم به‌جای خود! مثل کسی که بگوید: «ما نماز می‌خوانیم ولی دیگر روزه نمی‌گیریم! چون نماز بهترین [عمل است و] **"الصّلاةُ قُربانُ کُلِّ تَقیٍّ"**[1] و **"ما نُودِیَ بِشَیءٍ کَما نُودِیَ بِالصّلاةِ"**؛[2] به هیچ چیز مثل نماز تأکید نشده است؛ لذا ما به‌جای روزه نماز می‌خوانیم.» نه! آن به‌جای خود، این‌هم به‌جای خود! آب برای ما مفید است، اما اگر ما همه‌اش آب بخوریم می‌میریم! بی‌رودربایستی می‌میریم! هم باید آب بخوریم، هم باید نان بخوریم، هر دو باید باشد؛ اکسیژن مفید است، ولی اگر کسی بگوید من فقط اکسیژن تنفّس می‌کنم و آب نمی‌خورم، می‌میرد! باید هر چیزی در جای خودش و در موقعیت خودش لحاظ شود. البته راجع به این قضیه هم یک عرض مختصری دارم.

بنابراین مسئلهٔ مکّه و کعبه را شوخی نگیریم، خیلی مسئلهٔ مهمّی است و مطلب، خیلی مطلب قابل توجّهی است. یک وقتی رفقا خیال نکنند که می‌خواهند به یک سفر عادی مشرّف شوند! مثل اینکه به یک سفر تفریحی و یا خارج از کشوری می‌روند و باید در ضمن یک کارهای روتین[3] و مسائل و افعال و اعمالی هم انجام بدهند تا تکلیف ساقط بشود. مسئله این‌طور نیست! رفقا می‌خواهند به جایی بروند که خدا آنجا را برای پذیرایی مهمانان و بندگان خودش انتخاب کرده است و برای پذیرایی افرادی انتخاب کرده است که آنها را با غرضی در این دنیا آورده است، نه گتره! همین‌طوری کاغذ نینداخته است که اسم فلانی دربیاید و او را خلق

---

[1] الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵.

[2] الکافی، ج ۲، ص ۱۸:
«عَن فُضَیلِ بنِ یَسارٍ عن أبی‌جَعفرٍ عَلیهِ السّلام، قالَ: **"بُنِیَ الإسلامُ علیٰ خَمسٍ: عَلَی الصّلاةِ و الزّکاةِ و الصَّومِ و الحجِّ و الوَلایَةِ؛ و لَم یُنادَ بِشَیءٍ کَما نُودِیَ بِالوَلایَةِ، فَأخَذَ النّاسُ بِأربَعٍ و تَرَکوا هٰذِهِ یَعنِی الوَلایَةَ."**
... عن زُرارَةَ عن أبی‌جَعفرٍ عَلیهِمَا السّلام، قال: **"بُنِیَ الإسلامُ عَلیٰ خَمسَةِ أشیاءَ: عَلَی الصّلاةِ و الزّکاةِ و الحجِّ و الصّومِ و الوَلایَةِ."** قالَ زُرارَةُ: فَقُلتُ: و أیُّ شَیءٍ مِن ذٰلِکَ أفضَلُ؟ فَقالَ: **"الوَلایَةُ أفضَلُ، لِأنّها مِفتاحُهُنَّ و الوالِی هُوَ الدّلیلُ عَلَیهِنَّ."** قُلتُ: ثُمَّ الّذی یَلی ذٰلِکَ فی الفَضلِ؟ فَقالَ: **الصّلاةُ! إنّ رسولَ اللهِ صلّی اللهُ علَیه و آله و سلّم قالَ: الصّلاةُ عَمودُ دینِکُم..."**.»

[3] Routine: رویّه، روال، عادت.

کند! نه، روی حساب در این دنیا آورده است.

برای تک‌تک لحظات ما پرونده و حساب است! ما که الآن در این دنیا هستیم، به این معنا است که برای تک‌تک ما پیش خدا و ملائکه یک پرونده و دفتر باز شده است؛ نباید بگوییم: خدا این‌همه خلایق دارد، دیگر کِیْ چشم او به ما می‌افتد! یا این‌همه ملائکه کی [به پروندهٔ ما رسیدگی می‌کنند!] نه، به همان‌مقدار که خدا از نظر اهمّیت و موقعیّت، به بالاترین فردی که روی زمین است توجّه دارد و برای او حساب باز می‌کند و برای او کار و برنامه دارد ـ که پیغمبر اکرم است و بالاتر از او نداریم ـ به همان‌مقدار برای تک‌تک ما حساب باز کرده و پرونده درست کرده است؛ دفتر اول، دفتر دوم، کاغذ اول، ورق دوم، سوم، چهارم، تا اینکه این دفتر تمام بشود! می‌گویند: «در صفحهٔ ۳۹ چه نوشته‌ای؟ ما فلان کار را از تو دیدیم و در صفحه ۳۷ ثبت کردیم! شما در صفحه ۳۳ فلان عمل را در فلان روز و فلان ساعت انجام داده‌ای!» مو نمی‌زند! تمام آنچه را که خدای متعال برای هر کسی از عمر مقرّر کرده است، به تعداد هر روز یک ورق قرار داده است؛ از صبح که از خواب بلند می‌شویم تا شب که می‌خواهیم بخوابیم؛ سطر اول، سطر دوم تا آخر؛ و این دفتر را در روز قیامت به دست ما می‌دهند. بنابراین خلقت ما خلقت گتره نبوده است، بلکه براساس یک هدف و مسیری بوده است.

این چه عامل و نیازی بوده که خدا نگفته است به‌جای حج نماز بخوانید، روزه بگیرید، خمس بپردازید، زکات بپردازید، انفاق کنید، صلهٔ رحم کنید؟! خُب خدا می‌گفت به‌جای حج این کارها را انجام بدهید! در اینکه باید از یک مکان دور و دورترین نقطهٔ زمین ـ فرض کنید وسط قارهٔ امریکا و یا شهرهایی که درست مقابل مکّه هستند و می‌شود به دو سمت نماز خواند[1] ـ از آنجا بلند شوید و با بَلَم و قایق به مکّه بیایید، چه نکته‌ای هست؟ اینکه عرض می‌کنم شوخی نیست! با قایق، نه با هواپیمای ۷۴۷! باید با قایق بلند شوید و از آنجا برای انجام این مسئله بیایید.

آیا مطلب همین مسئلهٔ عادی است؟ می‌گوییم: دیگر چون خدا گفته است! مثل بقیهٔ چیزهایی که خدا گفته است، این هم روی آن! یا به قول بعضی: این حرف‌ها را بعضی‌ها درآورده‌اند! آیا یک مسئلهٔ عادی است؟ یا اینکه نه، این قسم که خداوند در قرآن می‌فرماید: ای بندهٔ ما ابراهیم، ندا در دِه که این ندایت تا روز قیامت به گوش همهٔ عالمیان برسد؛[2] هر کسی تا زمان ظهور حضرت مهدی، بعد از ظهور، رجعت و بازگشت ائمه و تا روز قیامت در این دنیا می‌آید، باید به اینجا بیاید! یعنی چه؟ یعنی تکامل انسان در این دنیا به ارتباط و تعلّق روحی او به این مناسک و اعمالی است که می‌خواهد اینجا انجام بدهد. این مسئله است. اگر کسی به مکّه

---

[1] نقطهٔ مقابل کعبه، دقیقاً در اقیانوس افریقای جنوبی حدود صد کیلومتری شهر ریو دو ژانیرو یکی از شهرهای کشور برزیل در قارهٔ امریکای جنوبی می‌باشد.

[2] سوره حج (۲۲) آیه ۲۷: ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾.

نرود، ناقص از دنیا می‌رود و آن باری را که برعهدهٔ او است به مقصد نمی‌رساند.[1] خیلی عجیب است.“[2]

اهمّیت نظر به کعبه

”آن کسی که می‌خواهد به مکّه و مسجدالحرام برود، فقط باید چشمش به کعبه باشد! **«النّظَرُ إلَی الکَعبةِ عِبادَةٌ**؛[3] نظر به کعبه عبادت است.» فقط باید به آن توجه داشته باشد و به هیچ جای دیگری نباید توجه داشته باشد؛ اصلاً توجه کردن غلط است و فقط باید به نماز و طواف و امور دیگر بپردازد، تا اینکه بتواند آنجا آن آثار واقعی و حقیقی حج را به‌دست بیاورد.

و اگر حال نماز و طواف ندارید به کعبه نگاه کنید که خودش عبادت است و موجب آثاری است.“[4]

”یکی از رفقای اهل معنا و به‌اصطلاح اهل‌بخیه،[5] در مورد یکی از حالات بسیار بسیار عالیِ خود به بنده می‌گفت:

من در مکّه در مقابل مستجار نشسته بودم و بر مبنای: **«النّظَرُ إلَی الکعبةِ عبادةٌ»** به کعبه نگاه می‌کردم. در همان حال نظر به کعبه و توجه به این حقیقت توحیدیّه که: این کعبه نقشی از آن حریم پروردگار و بیت عتیق دارد، و این مردمی که الآن به‌دور آن طواف می‌کنند، گرچه خود متوجه نیستند ولی در واقع به‌دور «او» طواف می‌کنند، یک‌مرتبه یک برقی زده شد و جمال محبوب فقط یک آنْ بر من تجلّی نمود. این تجلّی چنان تمام شراشر وجود مرا فرا گرفت و به لرزه درآورد که قسم به خدا اگر برای مرتبهٔ دوم تکرار می‌شد، بدون شک دیگر قالب تهی می‌کردم! این جمال، جمالی بود که دیگر تا آخر عمر نمی‌توانم به هیچ جمالی در دنیا نگاه کنم و حتی تصوّر آن نیز حال مرا به هم می‌ریزد![6]

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر *** وه که با خرمن مجنون دل‌افگار چه کرد[7]

هنگامی که برقی به خرمن وجودی انسان بخورد، همه را به آتش می‌کشاند و دیگر چیزی باقی نمی‌گذارد. حال آیا کسی که چنین برقی به او خورده است، باز هم به‌دنبال سیب و گلابی از نعمت‌های بهشتی

---

[1] رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۸۸ ـ ۲۹۱.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[3] الکافی، ج ۴، ص ۲۴۰.

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[5] . گویند: در زمان ناصرالدّین شاه از خیّاط‌ها دعوت کردند تا بهترینِ آنها را برای رفوی پردهٔ پارهٔ حرمسرا انتخاب کنند. در این‌حال یک پالان‌دوزی هم با سوزن و نخ آمد؛ به او گفتند: «ما خیّاط‌ها را دعوت کردیم، تو برای چه آمدی؟» او گفت: «آخر ما هم اهل‌بخیه هستیم!» (محقق)

[6] آن شخص برای حلّ این مشکل تقاضای کمک داشت و البته بنده از بیان همهٔ مطلب معذورم.

[7] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۰.

می‌رود؟!»[1]

خوشا به حال اولیای خدا که به‌جای یک لحظه و یک برق در تمام مدت شبانه‌روز خود در چنین حالی مستغرق‌اند و در چنین وضعیّتی قرار دارند.

گاهی می‌خواستم سؤال مهمی را که در ذهن داشتم از حضرت حداد ـ رضوان الله علیه ـ بپرسم، ولی به خود اجازه نمی‌دادم که ایشان را از آن حالی که داشتند خارج کنم. در آن موقع فقط به همین مقدار می‌دانستم که آن حال ایشان یک حال غیرعادی است و بعدها روشن شد که عجبا ایشان در کجا بوده‌اند!

اما ایشان بعد از گذشت مدّتی بدون مقدّمه می‌گفتند: «شما سؤالی داشتید؟» عرض می‌کردم: «بله آقا، سؤال داشتم!» می‌فرمودند: «خب سؤالت چه بود؟» می‌گفتم: «شما که خود بهتر می‌دانید!» و ایشان پاسخ مسئله را بیان می‌فرمودند.

این حالاتی را که پروردگار برای بندگان صالحش در نظر گرفته به هیچ‌وجه قابل توصیف نیست. شما مناجات بسیار عجیب خمسةعشر را بخوانید و ببینید که چگونه امام سجاد علیه السّلام در باب تجلّیات و نفحات توحیدی و کیفیت جذب بنده با پروردگارش، دیگر مطلبی را باقی نگذاشته است![2][3]

"«النّظرُ إلَی الکَعبةِ عِبادةٌ.» نگاه کنید و ببینید؛ اینجا دیگر گیرتان نمی‌آید! هرمقدار که انسان به کعبه نگاه کند، از کیفیت ربط بین ظاهر و باطن، باطن را برای خودش استجلاب می‌کند؛ چون این توجه، ارتباط دادن نفس به باطن است، نه‌اینکه فقط نگاه کردن است.

وقتی که شما به یک چیزی نگاه می‌کنی [اثر می‌گذارد]؛ چرا می‌گویند به زن نامحرم نگاه نکن؟ ـ البته یک نظر حلال است، نظر دوم نباید باشد[4] ـ چرا می‌گویند؟ چون همین‌که نگاه می‌کنی خودت را هم می‌بری

---

[1] در اینجا مطلبی به‌خاطر آمد که بیان آن خالی از لطف نیست. روزی در یک سفر تشرّف به مکّه روبه‌روی حِجر اسماعیل نشسته بودم که دیدم دو پیرمردِ ایرانی که از ظاهر حال آنها معلوم بود آمده‌اند تا ببینند در مکّه چه خبر است، با هم صحبت می‌کنند. یکی از آنها می‌گفت: «آخر ما فلسفهٔ این چند سنگی را که مردم به دور آنها می‌گردند، متوجه نشدیم!»

شخص سومی که به‌عنوان بزرگ و راهنما بود در پاسخ گفت: «طواف مردم به‌دور کعبه به‌جهت قدمت آن است!»

من به او گفتم: «اگر به‌خاطر قدمت چندهزارساله است، چرا مردم به‌دور آن کوه که قدمتش میلیون‌ها سال بیشتر است نمی‌گردند؟!»

[2] مرحوم والد قرائت مناجات خمسةعشر را در جلسات و هم‌چنین به‌طور خصوصی توصیه می‌کردند؛ لذا مناسب است که انسان در نماز شب و یا در هنگام تشرّف به مَشاهِد مشرّفه و یا در هر فرصت دیگری که حالش مساعد است و کشش دارد، یکی از این مناجات‌ها را بخواند.

[3] سیرهٔ صالحان، ص ۱۷۳. (آیةالله طهرانی)

[4] دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۲:

«سُئِلَ عَنِ الرّجُلِ تَمُرُّ بِهِ المَرأةُ فَیَنظُرُ إلَیها؟ قالَ [أمیرُالمؤمنینَ علیٌ عَلیهِ السّلام]: **أوّلُ نَظرَةٍ لَکَ؛ و الثّانیةُ عَلَیکَ لا لَکَ؛**

جزء آن می‌کنی و نفسَت را متوجه آن می‌کنی و خیال و نفس و ذهن، همه در آن متمرکز می‌شود. چرا می‌گویند وقتی که یک کسی دارد می‌رود و اهل شئونات و دنیا است، او را نگاه نکن؟ چرا می‌گویند وقتی چند تا ماشین دارد از یک جا می‌رود و خیلی شلوغ می‌شود، نگاه نکن؟ چرا؟ به‌خاطر اینکه درون آن می‌روی! درون این دنیا و این حال‌وهوا می‌روی! آنها چند تا ماشین با خودشان راه می‌اندازند که تو نگاه کنی! ... با این نگاهی که می‌کنی، نفس و ملکوت خودت را در ملکوت او می‌بری؛ لذا تأثیر می‌گذارد.

اینکه می‌گویند: **«النّظرُ إلَی الکَعبةِ عِبادةٌ»** یعنی ملکوت خودت را در ملکوت کعبه ببر؛ هم در توجه به ظاهر، چون وقتی که به این ظاهر توجه می‌کنی، همراه با این توجه، برزخ و مثال و ملکوت [آن را استجلاب می‌کنی]؛ دیگر بسته به اینکه شخص در چه مرتبه‌ای است! هرچه بالاتر، بالاتر! آن‌طوری‌که مرحوم آقا وآقای حداد و امام زمان علیه السّلام [توجه و ادراک می‌کنند کجا و بقیه کجا!]

مگر شما خیال می‌کنید امام زمان به کعبه نگاه نمی‌کند؟! امام زمان هم هر سال که مشرّف می‌شود به کعبه نگاه می‌کند؛ با اینکه تمام ارزش کعبه به وجود امام است و بدون امام، کعبه یک کلوخی بیش نمی‌ارزد! کلوخی که با آن دیوار می‌سازند. وجود امام است که به کعبه ارزش می‌دهد و آن نفحاتی که از جانب ملکوت کعبه بر نفس انسان می‌آید، واسطهٔ آن امام است! امام نباشد به اندازهٔ یک سر سوزن هم گیر ما و شما نمی‌آید.

گرچه این‌طور است، ولی وقتی همین امام به کعبه نگاه می‌کند چه می‌فهمد و چه چیز را درک می‌کند؟ وقتی که برای پیغمبر قرآن می‌خوانند چه چیزی را درک می‌کند؟ معمولاً ابن‌مسعود قران را قشنگ می‌خواند و صدای حزینی داشت؛ پیغمبر می‌گفتند: «ابن‌مسعود برای من قرآن بخواند.»[1] وقتی که ابن‌مسعود برای پیغمبر قرآن می‌خواند، پیغمبر گریه می‌کرد؛ چه چیزی را درک می‌کرد و چه چیزی را می‌فهمید؟ آیا همان‌طوری‌که [ما قرآن می‌خوانیم بود]؟! ما هزار تا صفحه، از اول تا آخر قرآن را همین‌طوری می‌خوانیم و یک قطره اشک هم که برایمان نمی‌آید هیچ، هیچ چیزی هم حالی‌مان نمی‌شود! ولی او نه، او گریه می‌کرد و متحوّل می‌شد و رنگش قرمز می‌شد؛ خلاصه، اینجا یک خبرهایی هست که ما نمی‌دانیم! همین‌قدر می‌دانیم که هست، چون خودمان این مسائل را از بزرگان دیده‌ایم.

اسم حج که می‌آمد، من می‌دیدم اشک مرحوم آقا همین‌طور از چشمشان می‌آمد! ایشان از حج چه می‌فهمید؟ شما همین را نسبت به امام زمان بالاتر ببرید! آن هم همین است. شما خیال کردید امام زمان که هرسال به حج می‌رود، همین‌طوری است که حالاکه بیکار هستیم بلند شویم به آنجا برویم؟! نه، امام زمان هم

و النّظرَةُ الثّالثةُ سَهمٌ مَسمومٌ مِن سِهامِ إبلیسَ، مَن تَرَکَها لِلّهِ لا لِغَیرِهِ، أعقَبَهُ اللهُ إیماناً یَجِدُ طَعمَهُ.»

هم‌چنین رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۲۰، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۵.

[1] صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۱۳؛ أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

می‌رود و از آن حج استفاده می‌کند؛ منتها استفاده‌ای که او می‌کند با استفاده‌ای که ما می‌کنیم بین الأرض و السّماء است؛ هر کسی به‌حسب خودش استفاده می‌کند. ما خیلی استفاده کنیم، این است که حالمان خوب بشود و تغییر و تحوّلاتی در ما پیدا بشود و چه‌بسا مسائلی پیدا بشود و خوابی ببینیم. دیده شده است افرادی که به حج می‌روند، خواب‌هایشان در آنجا فرق می‌کند؛ اینها همه به‌خاطر آن تأثّراتی است که برای آنها از تأثیرات آن امکنه و فضاها حاصل می‌شود. آیا امام زمان هم همین است؟! نه آقاجان، ایشان در یک عالم و فضای دیگری است؛ ایشان هم که به کعبه نگاه می‌کند، دارد در همان مرتبهٔ خودش سیر می‌کند.“[1]

اهمّیت توجه به کعبه و عدم التفات به سایر امور

”الآن آمده‌اند پشت کعبه چند تا هتل ساختند؛ نمی‌دانم عکس‌های آن را دیده‌اید یا رفقایی که رفته‌اند دیده‌اند؟ آقا، یک برج ساخته‌اند که به کجا رفته است! یک ساعت هم آن‌طرف هست که هر جای مکّه بایستی دُوْر و بالای آن ساعت را می‌بینی. به اعتقاد من قطعاً دست صهیونیست در ساختن این برج دخالت داشته است! شما الآن وارد مسجدالحرام می‌شوید، به‌جای اینکه چشمتان به کعبه بیفتد به این می‌افتد؛ کعبه جای این حرف‌ها است؟! یعنی وقتی که زائر می‌خواهد به آنجا برود و زیارت کند، باید در مسجدالحرام برج و ساعت ببیند؟! هر دفعه که ما آمدیم طواف کنیم، چشممان به قیافهٔ نحس این دارالعمارهٔ کذایی می‌افتد! این را برداشتن به اینجا آوردن.

لذا دیگر آن توجه به کعبه می‌رود و آن لحاظ کعبه از بین می‌رود. هر کسی را نگاه می‌کردی، می‌گفت: «آن برج را ببین!» بابا، داری طواف می‌کنی؛ چشمت را پایین بینداز! به‌جای اینکه چشمت به آن بیت باشد که **«النّظرُ إلَی الکَعبةِ عِبادةٌ؛** خود نظر و نگاه کردن به کعبه عبادت است.» داری به آن نگاه می‌کنی؟! مرحوم آقا می‌فرمودند: «بنشینید فقط به کعبه نگاه کنید.» این‌قدر به همدیگر شرّ و ورّ نگویید که: فلان کنید و چکار کنید و این کجا رفت! بنشینید به کعبه نگاه کنید.

... این را آنجا درست کرده‌اند که کعبه را بشکنند و اثرش را از بین ببرند! بعد هم شنیدم که در علائم آخرالزّمان هم یک‌هم‌چنین چیزی آمده است.[2] حاجی وقتی که دارد دور کعبه طواف می‌کند، به‌جای‌اینکه توجه داشته باشد، چشمش به آن برج است نه به کعبه! آن‌وقت این دیگر اثر ندارد و در آن تأثیر ایجاد نمی‌کند و نفوذ نمی‌کند. خُب اینکه خیلی بلند است، مگر بلند درست کردن هنر است؟! در دُبی هم یک برج چند برابر این درست کرده‌اند؛ مگر هنر است؟! جرثقیل آمده و روی هم رفته و بتن را را بالا برده و برج مستقیم بالا رفته

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، مجلس ۶۰۴، ص ۲. (آیةالله طهرانی)

[2] رجوع شود به مسند أحمد، ج ۲، ص ۱۱۸؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۲۳؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۵۴.

است؛ کجای این هنر و تمدّن است؟! کجای این ارتقا و تکامل بشری است؟! اینکه تکامل بتن و میلگرد است! تکامل بشری کجا رفت؟! اینجا است که ما به این نکته می‌رسیم که میزان حیات بشر تا آنجایی باید باشد که در راه رسیدن به تکامل روحی مانع ایجاد نکند؛ خب حالا؛ درحالی‌که این مسئله ایجاد مانع می‌کند!"[1]

حجرالأسود، ادراک و شعور آن

"دربارهٔ حجرالأسود[2] و [3] که بر رکن کعبه نصب شده و دارای شعور و ادراک است، روایاتی به مضامین

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، اهمّیت طلبکار نبودن در قبال پروردگار و مکتب عرفان و تبیین فلسفهٔ حجاب. (آیةالله طهرانی)

[2] حجرالأسود سنگی سیاه‌رنگ که بر دیوار کعبه در رکن شرقی نصب شده است. این سنگ، نزد مسلمانان از ارزش معنوی بسیار برخوردار است. رکن شرقی کعبه به‌جهت وجود حجرالأسود در آن، به «رکن حجرالأسود» نیز معروف است.
فاصلهٔ این سنگ از سطح زمین مسجدالحرام، یک‌ونیم متر بلندتر است. این سنگ در محفظه‌ای از نقره قرار داده شده است. امروزه، از این سنگ تنها هشت تکّهٔ کوچک باقی مانده که بزرگ‌ترین آنها به اندازهٔ یک خرما است.
براساس روایتی از امام باقر علیه السّلام سه سنگ از بهشت بر روی زمین قرار دارد که یکی از آنها حجرالأسود است. تفسیر العیّاشی، ج ۱، ص ۵۹.
پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به لمس حجرالأسود توصیه فرموده‌اند. علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۲۴.
طواف کعبه از روبه‌روی این سنگ آغاز و به همین‌جا پایان می‌یابد. در هر طوافِ واجب و مستحب، سفارش شده است که با دست راست این سنگ را لمس کرده و آن را ببوسند و اگر نشد، با دست به آن اشاره کنند و عهد و پیمان خود را با آن تجدید نمایند. وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۶ ـ ۳۲۲.
در نزاع محمد بن حنفیه با امام سجاد علیه السّلام در موضوع امامت، امام حجرالأسود را حَکَم قرار داد و حجر به امامت امام سجاد علیه السّلام شهادت داد. الهدایة الکبری، ص ۲۲۰.
حجرالأسود در طول تاریخ، مورد حمله‌های متعددی قرار گرفت و افراد بسیار، قصد تخریب یا دزدیدن آن را داشته‌اند که گاه موفق نیز بوده‌اند. (محقق)

[3] مطلع انوار، ج ۷، ص ۱۰۹:
«در روز دوم ذوالحجّةالحرام سنهٔ ۱۴۰۵ هجریّهٔ قمریّه، مطابق با ۲۹ مرداد ماه ۱۳٦٤ شمسی، که در سفر حج مشرّف بودم، هنگام طلوع آفتاب در مسجدالحرام، آفتاب به رکن حجرالأسود اشراق کرد، که ضلع بین رکن یمانی و حَجَر و ضلع بین حَجَر و حِجْر اسماعیل را روشن کرده بود؛ و از اینجا استفاده می‌شود که رکن حجرالأسود در طرف مشرق است؛ و چون قطب‌نما قرار داده شد [مطلب به همین منوال بود].
و علامه طباطبائی در المیزان، جلد ۳، صفحه ۳۹۶ گفته‌اند که:

> خانهٔ کعبه طوری بنا شده است که ارکان آن در سمت جهات اربعه قرار دارد تا طوفان و بادهای شدید خانه را خراب نکند. رکن حجرالأسود مسمّیٰ به رکن حَجَر است، و رکن بعد از آن در مسیر طواف، رکن عراقی است که در شمال است، و پس از آن رکن شامی که در مغرب است، و بعد از آن رکن یمانی است که در جنوب است

* رجوع شود به المیزان، ج ۳، ص ۳۶۰.

مختلف وارد شده است؛ و ما برای نمونه چند تا از آنها را در اینجا می‌آوریم.

۱ـ در علل الشّرائع و عیون أخبار الرّضا از صدوق از پدرش از محمد عطّار از محمد بن احمد از موسی بن عُمر از ابن‌سنان از أبوسعید قمّاط از بُکَیر بن أعیَن روایت کرده است که:

قالَ: قالَ لی أبوعبدِاللهِ علیهِ السّلام: **"هَل تَدری ما کانَ الحَجَرُ؟"** قالَ: قُلتُ: لا. قالَ: **"کانَ مَلَکًا عَظیمًا مِن عُظَماءِ المَلائکَةِ عِندَ اللهِ عزَّ وَ جلَّ، فَلَمّا أخَذَ اللهُ مِنَ المَلائکَةِ المیثاقَ کانَ أوّلَ مَن آمَنَ بِهِ و أقَرَّ ذٰلِکَ المَلَکُ؛ فَاتَّخَذَهُ اللهُ أمینًا علیٰ جَمیعِ خَلقِهِ فألقَمَهُ المیثاقَ و أودَعَهُ عِندَهُ."**

«بُکَیر بن أعیَن می‌گوید: حضرت صادق علیه السّلام از من پرسیدند: "آیا می‌دانی حجرالأسود چه بوده است؟" گوید: من گفتم: نه.

حضرت فرمود: "فرشته‌ای بوده است از فرشتگان بزرگ در نزد خداوند عزّ و جلّ؛ چون خداوند از فرشتگان عهد و میثاق گرفت، اوّلین کسی که ایمان به خدا آورد و اقرار کرد این فرشته بود؛ بنابراین خداوند او را امین خود بر خلائقش قرار داد؛ و میثاق را در او وارد کرد و به‌عنوان امانت و ودیعت نزد او سپرد.»

و سپس آن حضرت داستان مفصّل آن را بیان می‌کنند و در آخر روایت می‌فرمایند:

و لم یَکُن فیهِم أشَدُّ حُبًّا لِمحمّدٍ و آلِ محمّد مِنهُ، فَلِذٰلِکَ اختارَهُ اللهُ عزَّ وَ جلَّ مِن بَینِهِم و ألقَمَهُ المیثاقَ، فَهُوَ یَجیءُ یَومَ القیامَةِ و لَهُ لِسانٌ ناطِقٌ و عَینٌ ناظِرَةٌ یَشهَدُ لِکُلِّ مَن وافاهُ إلیٰ ذٰلِکَ المَکانِ و حَفِظَ المیثاقَ.[1]

«و در میان فرشتگان هیچ فرشته‌ای نبود که محبّتش از آن حَجَر به محمد و آل‌محمد بیشتر باشد؛ و بر این اساس خداوند او را از میان سائر فرشتگان اختیار کرد؛ و میثاق را به او داد، پس حجرالأسود در روز قیامت می‌آید درحالی‌که زبانی دارد گویا و چشمی بینا و گواهی می‌دهد برای هر کسی که به او در این مکان برخورد کرده است و به نزد او آمده است و عهد و میثاق را در نزد او استوار نموده است.»

۲ـ در اختصاص مفید با سند متّصل خود روایت می‌کند از حضرت باقر علیه السّلام که:

چون حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیهما السّلام شهید شدند، محمد بن حنفیّه فرستاد به‌دنبال حضرت سجاد علیّ بن الحسین علیهما السّلام و با او در خلوت نشست؛ و سپس گفت:

«ای برادرزادهٔ من، می‌دانی که رسول خدا منصب امامت و وصایت را بعد از خود به علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام واگذار کرد؛ و پس از آن به حسن بن علی و پس از آن به حسین علیه السّلام؛ و پدر تو کشته شد و در امر امامت و وصایت وصیّتی ننموده است!

و من عموی تو و همشاخهٔ پدر تو هستم؛ و در سنّ من و تقدّم من، اینکه ولادت من از علی بوده است؛ و من در امر خلافت و امامت درحالی‌که تو جوان هستی سزاوارترم؛ و بنابراین در امر امامت و وصیّت با من از در مخاصمه و منازعه وارد نشو! و از من دوری مکن و در جانبی جداگانه مایست!»

حضرت سجاد فرمودند:

«ای عمو از خدا بپرهیز! و چنین ادّعایی را که برای تو حق نیست مکن؛ به‌درستی‌که من تو را اندرز می‌دهم که از جاهلان نبوده باشی! پدر من در امر امامت، وصیّت به من کرده است قبل از اینکه عازم رهسپاری عراق گردد؛ و در این امر یک ساعت قبل از شهادتش نیز با من عهد بسته است؛ و اینک سلاح رسول‌الله در نزد من است! بنابراین تو متعرّض این امر مشو که من بر کوتاهی عمر تو و تشتّت احوال تو در صورت تعرّض نگرانم!

و چون حضرت امام حسن علیه السّلام با معاویه صلح نمود، خداوند تبارک و تعالیٰ خودداری کرد که امامت و وصایت را در غیر از اولاد حسین علیه السّلام قرار دهد؛ و اگر تو می‌خواهی

---

[1] علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۳۰ و ۴۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

بر این امر واقف گردی بیا با هم به نزد حجرالأسود برویم و شکایت و تحاکم به‌سوی او بریم و از او پرسش کنیم!»

حضرت باقر می‌فرمودند:

این گفتگو بین آن دو در مکّه واقع شد. و هر دو با هم آمدند تا در مقابل حجرالأسود قرار گرفتند؛ و در این حال حضرت سجاد فرمودند: «ای عمو به‌سوی خدا تضرّع و ابتهال کن و از او بخواه که این سنگ را برای تو به سخن در آورد؛ و پس از آن دربارهٔ ادّعایی که می‌کنی از او بپرس!» محمد بن علی (ابن حنفیّه) شروع کرد به ابتهال و تضرّع به خداوند متعال در دعای خود؛ و از خدا خواست که حجرالأسود را به گفتار آورد؛ و پس از آن سنگ را مخاطب قرار داده و پرسش خود را از او کرد و سنگ جوابی نداد.

حضرت سجاد فرمودند: «ای عمو! اگر وصیّ و امام بودی؛ این سنگ جواب تو را می‌داد!»

محمد بن حنفیّه گفت: «ای برادرزادهٔ من! تو پرسش کن.» در این‌حال حضرت علیّ بن الحسین به آنچه می‌خواستند دعا نمودند و خدا را خواندند؛ و سپس گفتند: «به حقّ آن خداوندی که در تو میثاق انبیاء و اوصیاء و میثاقِ تمام مردم را قرار داده است، اینکه امام و وصیّ بعد از حسین را برای ما بازگو کنی!»

در این‌حال حجرالأسود چنان به جُنبش در آمد که نزدیک بود از جای خود کنده شود؛ و سپس خداوند آن را به زبان عربی فصیح آشکار و روشن به سخن در آورد؛ و او گفت: «بار پروردگارا! وصیّت و امامت بعد از حسین بن علی علیهما السّلام برای علیّ بن الحسین بن فاطمة بِنت رسول‌الله است.»

محمد بن حنفیّه از این مشاهده مراجعت کرد و می‌گفت: «علیّ بن الحسین علیهما السّلام.»[1][2]

ادراک و سعه وجودی حجرالأسود

"مستحب است که وقتی انسان همهٔ این اعمال را تمام می‌کند، آن‌گاه در مقابل حجرالأسود بایستد. اگر انسان می‌تواند، برود و حجر را استلام کند و ببوسد، و این یک مطلب دیگری است و به‌جای خود مستحب است. مطلبی که هست این است که حجرالأسود سنگی است که با سنگ‌های دیگر تفاوت دارد، فهم دارد؛ البته سنگ‌های دیگر هم فهم دارند ولی این فهم خاصّ به خودش را دارد، و شعور دارد و سعهٔ وجودی او به یک نحوی است که تمام افرادی که از زمان حضرت آدم و زمانی که این سنگ از بهشت آمد، تا زمانی که قیامت برپا می‌شود به زیارت او می‌آیند، همهٔ اینها را در نفس خودش می‌پذیرد و مطالب آنها را در خودش قرار می‌دهد و یادداشت می‌کند و در روز قیامت شهادت می‌دهد!"[3]

مستحب است انسان در کنار حجرالأسود بایستد و اعتقادات خودش را به حجرالأسود عرضه بدارد که: «ای حجر، شاهد باش و در روز قیامت بیا و شهادت بده، من دارای این اعتقاد هستم!» انسان اعتقادات خودش را نسبت به خدا و قرآن و کعبه و ائمه علیهم السّلام و راه خود و مسیر خود بر حجرالأسود عرضه بدارد و بعد از او اعتراف بگیرد که باید بیایی و مرا با همین اعتقادات در روز قیامت و در مقام حساب و کتاب و میزان [تأیید

---

[1] بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۷۷، به نقل از منتخب البصائر، ص ۷۹.

[2] معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۴۶ ـ ۲۴۹. (علامه طهرانی)

[3] رجوع شود به تفسیر العیّاشی، ج ۱، ص ۵۹.

کنی] و به این مطالبی که الآن گفتم شهادت بدهی! آن هم می‌آید شهادت می‌دهد؛ یعنی همهٔ اینها را در پروندهٔ هر شخصی به‌طور خاص نگه می‌دارد و می‌آید و به این مطلب شهادت می‌دهد![1] این مسئله‌ای است که همهٔ بزرگان هم این کار را انجام می‌دادند.“[2]

”ما هم این کار را هم کردیم، منتها خب ما بلد نبودیم بیاییم چه بگوییم. حالا من چه بگویم؟ ما رفتیم گفتیم: «هرچه اولیا به تو گفتند، ما هم همان.» ما خودمان دیدیم هر چه بزرگان، اولیا، ائمه گفتند، پای ما هم بنویس، ما هم همان را می‌گوییم دیگر. خودمان را راحت کردیم از حساب کتاب و بیان و تفسیر عقاید، خلاصه اینها دیگر. این هست و این هم خیلی مهم است؛ و در روایت داریم که در روز قیامت حجرالاسود می‌آید در موقع حساب شهادت می‌دهد که این بنده عقاید خودش را این‌طور به من گفت و... .“[3]

۳ـ ابن‌أبی‌الحدید از أبوسعید خُدْریّ روایت می‌کند:

قالَ: حَجَجْنا مَعَ عُمَرَ أوّلَ حَجَّةٍ حَجَّها فی خِلافَتِهِ، فَلَمّا دَخَلَ المَسجِدَ الحرامَ دَنا مِنَ الحَجَرِ الأسوَدِ فَقَبَّلَهُ و استَلَمَهُ.
فَقالَ: ”إنّی لَأعلَمُ أنّکَ حَجَرٌ لا تَضُرُّ و لا تَنفَعُ و لولا أنّی رَأیتُ رسولَ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم قَبَّلَکَ و استَلَمَکَ لَما قَبَّلتُکَ و لا استَلَمتُکَ.“
فَقالَ لَهُ علیٌّ علیه السّلام: **”بَلیٰ یا أمیرَالمؤمنینَ! إنّهُ لَیَضُرُّ و لَیَنفَعُ؛ و لو عَلِمتَ تَأویلَ ذٰلِکَ مِن کتابِ اللهِ لَعَلِمتَ أنّ الّذی أقولُ لَکَ کَما أقولُ.**
قالَ اللهُ تَعالیٰ:
﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَىٰ﴾.
فَلَمّا أشهَدَهُم و أقَرّوا لَهُ بِأنّهُ الرّبُّ عزَّ و جلَّ و أنّهُمُ العَبیدُ، کَتَبَ میثاقَهُم فی رَقٍّ ثُمَّ ألقَمَهُ هٰذَا الحَجَرَ! و إنّ لَهُ لَعَینَینِ و لِساناً و شَفَتَینِ یَشهَدُ بِالمُوافاةِ، فَهُوَ أمینُ اللهِ عزَّ و جلَّ فی هٰذَا المَکانِ.“
فَقالَ عُمَرُ: ”لا أبقانِیَ اللهُ بِأرضٍ لَستَ بِها یا أبا الحَسَنِ!“[4]

«أبوسعید خُدری گوید: ما با عُمر در اوّلین حجّی که در زمان خلافتش کرد، حجّ کردیم؛ چون عمر داخل مسجدالحرام شد، به حجرالأسود نزدیک شد و آن را بوسید و به آن دست مالید؛ و سپس گفت: ”من حقّاً می‌دانم که تو یک سنگی بیش نیستی! نه نفعی از تو ساخته است و نه ضرری! و اگر من نمی‌دیدم که رسول‌الله تو را می‌بوسد و دست به تو می‌مالد؛ هر آینه من هیچ‌گاه تو را نمی‌بوسیدم و دست‌های خود را به تو نمی‌سودم!“
در این‌حال علی علیه السّلام فرمود: ”ای امیرالمؤمنان! این سنگ هر آینه نفع می‌دهد و ضرر می‌رساند و اگر تو می‌دانستی تأویل آنچه را که من می‌گویم از کتاب خدا، هر آینه می‌دانستی که آنچه را من می‌گویم، همان‌طور است که من می‌گویم!
خداوند تعالیٰ می‌فرماید: ﴿و یاد بیاور ای پیامبر آن زمانی که خداوند ذرّیهٔ بنی‌آدم را از پشت‌هایشان بیرون کشید و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری!﴾ و چون آنان را بر امر توحید گواه گرفت؛ و آنها اقرار و اعتراف کردند به آنکه خداوند پروردگار صاحب عزّت و جلالت است؛ این عهد و پیمان را بر روی پوست نازکی نوشت و به این سنگ

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۳ ـ ۳۲۲ و ج ۱۴، ص ۲۸۷.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[3] ؟؟؟

[4] بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۶۸۸، به نقل از شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۱۰۰.

(حجرالأسود) خورانید! آگاه باش ای عُمر که این سنگ سیاه، دو چشم دارد و یک زبان و دو لب دارد و در روز قیامت گواهی به برخوردها و آمدن‌های مردم بدین‌جا می‌کند و این سنگ امین خدای عزّ و جلّ در این مکان است.
عُمر گفت: ای ابا الحسن! خداوند مرا در جایی که تو نباشی زنده نگذارد.»

مجلسی ـ رضوان الله علیه ـ بعد از نقل این داستان فرموده است:

این داستان را غزالی در کتاب إحیاء العلوم آورده است[1] و بُخاری و مُسلم در صحیحَین خود آورده‌اند ولی ذیل آن را که تنبیه امیرالمؤمنین به عُمر است نیاورده‌اند.[2]

و ابن‌تیمیّه در منهاج السّنّة[3] از جانب عُمر اعتذار جسته که این گفتار عمر به حجرالأسود که تو نفعی و ضرری نداری، براساس حقیقت نبوده؛ بلکه روی مصلحت و سیاست بوده است؛ چون کافران و مشرکانی که تازه وارد در دین اسلام شده بودند و به عبادت احجار و تعظیم و تکریم سنگ‌ها به امید نفع و از ترس پیدایش ضرر خو گرفته و الفت داشتند، بسیار بودند؛ و این کلام عمر به جهت آن بود که آن مشرکان خود را شریف و عزیز ندانند و بدین عملشان برای خود مکانی رفیع و منزلتی عالی قائل نشوند.[4]

لیکن روایت ابن‌أبی‌الحدید این اعتذار را باطل می‌کند؛ زیرا بعد از آنکه حضرت، عمر را از سرّ بوسیدن و استلام کردن مطّلع کردند و تأکید کردند که این سنگ دارای بهره و زیان است، عمر جهت اعتذارِ خود را در این کلامش بیان نکرد؛ و نباید بگوید: «ای ابا الحسن، من زنده نباشم در زمینی که تو در آنجا نباشی!» زیراکه ظاهر این گفتار، گفتار کسی است که جاهل بوده و اعتراف به خطا کند، و تتمّهٔ این روایت را حذف کرده‌اند برای‌آنکه از این اعتذار متمکّن باشند.[5]

۴ـ محمد بن یعقوب از علیّ بن ابراهیم از پدرش از ابن‌أبی‌عُمَیر و محمد بن اسمعیل از فضل بن شاذان از ابن‌أبی‌عمیر، و صفوان از معاویة بن عمّار از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می‌کنند که فرمود:

چون به حجرالأسود نزدیک شدی دو دست خود را بلند کن و حمد و ثنای خداوند را بجای آور و بر پیامبر که درود خدا بر او و آل او باد درود بفرست و از خداوند بخواه که از تو قبول کند، و سپس حجرالأسود را استلام کن (دست و صورت خود را به آن بمال) و آن را ببوس! و اگر نتوانستی آن را ببوسی، آن را استلام کن و با دست خود به آن بمال؛ و اگر نتوانستی آن را با دست خود استلام کنی با دست خود به آن اشاره کن و بگو:

اللّهمّ أمانَتی أدَّیتُها و میثاقی تَعاهَدتُهُ لِتَشهَدَ لی بِالمُوافاةِ. اللّهمّ تَصدیقًا بِکِتابِکَ و علیٰ سُنّةِ نَبیّکَ أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ و أنّ محمّدًا عَبدُهُ و رَسولُهُ، آمَنتُ بِاللهِ و کَفَرتُ بِالجِبتِ و الطّاغوتِ و بِاللّاتِ و العُزّیٰ و عِبادَةِ الشّیطانِ و عِبادَةِ کُلِّ نِدٍّ یُدعیٰ مِن دونِ اللهِ.[6]

«بار پروردگار من! من امانت خود را سپردم و پیمان خود را استوار ساختم به‌جهت‌آنکه برای من گواهی به وفای عهد و میثاق دهی؛ بار پروردگار من، من کتاب خود را تصدیق نمودم و سنّت

---

[1] رجوع شود به إحیاء علوم الدّین، ج ۳، ص ۴۴۳.

[2] رجوع شود به صحیح مسلم، ج ۴، ص ۶۶ و ۶۷؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۶۰ و ۱۶۲.

[3] شایان ذکر است که در بحار الأنوار آمده است المنهاج که منظور المنهاج فی شرح صحیح مسلم از نَوَوی بوده است نه منهاج السّنة از ابن‌تیمیّه. (محقق)

[4] المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجّاج، نووی، ج ۹، ص ۳۹۷.

[5] بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۶۹۰ و ۶۹۱.

[6] الکافی، ج ۴، ص ۴۰۲ و ۴۰۳.

پیامبرت را پذیرا شدم.
شهادت می‌دهم که خداوندی جز تو نیست! یگانه هستی و انباز نداری! و اینکه محمد بندهٔ تو و فرستادهٔ توست. من به خدا ایمان آوردم و به جِبت و طاغوت کافر شدم و به لات و عُزّیٰ و عبادت شیطان و عبادت هر شریکی سِوای الله کافر شدم.»

و نیز از کلینی از عدّه‌ای از اصحاب از احمد بن أبی‌عبدالله از احمد بن موسی از علیّ بن جعفر از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام وارد است که:

قالَ: قالَ رسولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: **استَلِموا الرُّکنَ، فَإنّهُ یَمینُ اللهِ فی خَلقِهِ یُصافِحُ بِها خَلقَهُ مُصافَحَةَ العَبدِ أوِ الدَّخیلِ، و یَشهَدُ لِمَنِ استَلَمَهُ بِالمُوافاةِ.**[1]

«رسول خدا فرمود: رکن را که حجرالأسود است استلام کنید! چون او دست خداست در بین بندگانش که با آن با مخلوقاتش مصافحه می‌کند؛ مانند مصافحه‌ای که با بندهٔ خود و یا با پناهندهٔ خود می‌کند و آن حَجَر نسبت به کسانی که او را استلام می‌کنند در روز قیامت شهادت به برخورد و ملاقات و وفای به عهد و میثاق می‌دهد.»"[2]

فصل ششم، قسمت دوم

[1] تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۲، به نقل از الکافی، ج ۴، ص ۴۰۶.

[2] معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۴۹ ـ ۲۵۴. (علامه طهرانی)

آب زمزم

"آب زمزم[1] را انسان به هر نیّت و برای وصول به هر مرادی بخورد به آن مراد می‌رسد؛[2] و می‌توان گفت خاصّهٔ او حوائج مختلفهٔ ناس است علیٰ حَسبِ اختلاف مَقاصدِهم.[3] قالَ النّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: **«ماءُ زَمزَمَ لِما شُرِبَ لَه.»**[4]"[5]

استجابت دعا در هنگام شرب آب زمزم

"یادم هست در خدمت مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ مکّه و حج مشرّف بودیم؛ اوّلین باری که لیوان

---

[1] زَمزَم: چاهی مشهور واقع در مسجدالحرام در فاصلهٔ ۲۱متری شرق کعبه است. این چاه، بنابر روایات، در آغاز، چشمه‌ای بوده که به لطف خداوند برای حضرت اسماعیل جاری شده است. روایات آب زمزم را برترین آب‌های زمین و شفابخش خوانده‌اند. این چاه در آغاز، منبع تأمین آب مکّه بود و پس از آن چاه‌های دیگری در مکّه و اطراف آن ایجاد شد. این آب همواره نزد مردم مکّه قِداسَت و اهمّیت فراوانی داشته است. آنان مردگان خود را با آب زمزم غسل می‌دادند و خود مقیّد به استفاده و نوشیدن از آن بودند.

حضرت عبدالمطّلب نام این چشمه را زمزم گذاشته است.

ائمّه علیهم‌السّلام نیز در مناسبت‌های مختف انتساب خودشان را به زمزم بیان کرده‌اند و خود را به‌عنوان فرزند زمزم معرّفی نموده‌اند.

ویژگی‌هایی که در روایات برای آب زمزم بیان شده است:

بهترین آب روی زمین؛ شفابخش؛ دفع‌کنندهٔ ترس و اندوه؛ عامل افزایش علم نافع و وسعت رزق و روزی؛ سفارش به هدیه بردن این آب؛ استحباب نوشیدن و پاشیدن بر بدن؛ استحباب باز کردن کام کودک با آن (محقق)

❋ رجوع شود به: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۱؛ أخبار مکّة، ازرقی، ج ۲، ص ۳۹ ـ ۶۹؛ أخبار مکّة، فاکهی، ج ۲، ص ۲۴ ـ ۷۹؛ عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۲۱۲؛ وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۷ و ۴۷۲ ـ ۴۷۴ و ج ۲۵، ص ۲۶۰ و ۲۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۸.

[2] الکافی، ج ۶، ص ۳۸۷:

«عَنِ ابنِ‌القَدّاحِ عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام، قالَ: **قالَ أمیرُالمُؤمِنینَ علیه السّلام: قالَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ماءُ زَمزَمَ دَواءٌ مِمّا شُرِبَ لَهُ.**»

من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۸:

«قالَ الصّادقُ علیه السّلام: **ماءُ زَمزَمَ شِفاءٌ لِما شُرِبَ لَهُ.**»

[3] الرّوضة البهیّة، ج ۱، ص ۲۰۳:

«فَقَد قالَ النّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: **"ماءُ زَمزَمَ لِما شُرِبَ لَهُ."** فَیَنبَغی شُربُه لِلمُهِمّاتِ الدّینیّةِ و الدُّنیَویّة؛ فَقَد فَعَلَهُ جَماعةٌ مِنَ الأعاظِمِ لِمَطالِبَ مُهِمّةٍ فَنالوها و أهَمُّها طَلَبُ رِضَا اللهِ و القُربُ مِنه و الزُّلفیٰ لَدَیه.»

[4] طبّ الأئمّة علیهم السّلام، ص ۵۲. ترجمه:

«آب زمزم به هر نیّت و حاجتی نوشیده شود، آن حاجت برآورده می‌شود.» (محقق)

[5] مطلع انوار، ج ۷، ص ۱۱۵. (علامه طهرانی)

گرفتیم و آب زمزم را می‌خواستیم بنوشیم، قبل از انجام طواف، هیچ‌وقت یادم نمی‌رود ـ سنّم حدود هفده سال بود و هنوز هفده سالم تمام هم نشده بود ـ ایشان فرمودند: «هنگام شرب آب زمزم هر دعایی را که بکنید، خدا مستجاب می‌کند!» و بعد ما رو کردیم به آقا، یکی از دوستان رو کرد به آقا و گفت: «چه دعا کنیم؟» ایشان فرمودند: «اللّهمّ زِدنی عِلمًا؛ علم ما را زیاد کن!» این دعا، دعایی است که اگر خدا مستجاب کند، دیگر همه‌چیز برای انسان تمام است. خیلی عجیب است!"[1]

"مرحوم آقا فرمودند:

هرچه بیشتر آب زمزم بخورید بیشتر از آن برکات و نصیب حضرت ابراهیم و اسماعیل سلام الله علیهما نصیبتان می‌شود."[2]

"ایشان به ما خیلی توصیه می‌کردند که وقتی که وارد مسجدالحرام می‌شوید خیلی آب زمزم بخورید و به خودتان و به سرتان بریزید و خلاصه خیلی خودتان را به این آب زمزم متبرّک کنید. و در روایات هم داریم که وقتی انسان آب زمزم را می‌خواهد استفاده کند و تبرّک بجوید، باید دعا کند و دعا کند به هرچه از خدا می‌خواهد، خداوند عطا می‌کند.[3]

آب زمزم بسیار آب عجیبی است! آبی است که به‌واسطهٔ بروز و ظهور لطف و عنایت خاصّ پروردگار متعال در تجلّیات توحیدیّه در آن زمان به‌وجود آمده، همین جوشیدن آب زمزم است. لذا رسول خدا هم خیلی می‌خوردند و هر کسی که از مکّه می‌آمد، حضرت از او طلب می‌کردند: «برای ما آب زمزم آورده‌ای یا نیاورده‌ای؟» و او هم آب زمزم می‌داد و پیغمبر می‌خوردند و می‌فرمودند: «هرچه دعا کنید خداوند برای این مستجاب می‌کند.»[4] خب خداوند راه‌هایی قرار داده است دیگر.

از ایشان سؤال کردیم که [موقع خوردن آب زمزم] چه دعای جامعی بکنیم که دیگر هر وقت آب زمزم می‌خوریم آن دعا را کنیم؟ ایشان فرمودند:

از خدا بخواهید همان دعایی را که رسول خدا هنگام استفاده و شرب ماء زمزم می‌کرد،[5] همان

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۵. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۱۳. (آیةالله طهرانی)

[3] رجوع شود به المحاسن، ج ۲، ص ۵۷۴؛ الکافی، ج ٤، ص ٤۳۰.

[4] رجوع شود به المحاسن، ج ۲، ص ۵۷۳ و ۵۷۴.

[5] الکافی، ج ۴، ص ۴۳۰:

«عَن مُعاویةَ بنِ عَمّارٍ عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام، قالَ: **"...إن قَدَرتَ أن تَشرَبَ مِن ماءِ زَمزَمَ قَبلَ أن تَخرُجَ إلَی الصّفا فَافعَل و تَقولُ حِینَ تَشرَبُ: اللّهمَّ اجعَلهُ عِلماً نافِعاً و رِزقاً واسِعاً و شِفاءً مِن کُلّ داءٍ و سُقمٍ.** قالَ: **و بَلَغَنا أنّ رَسولَ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم قالَ حِینَ نَظَرَ إلیٰ زَمزَمَ: لَولا أنّی أشُقُّ علیٰ أُمّتی لَأخَذتُ مِنهُ ذَنوباً أو ذَنوبَین."**

... عَنِ الحَلَبیّ عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قالَ: **إذا فَرَغَ الرَّجُلُ مِن طَوافِهِ و صَلّیٰ رَکعَتَینِ فَلیَأتِ زَمزَمَ و لیَستَقِ مِنهُ ذَنوباً أو ذَنوبَینِ وَ لیَشرَب مِنهُ وَ لِیَصُبَّ علیٰ رَأسِهِ و ظَهرِهِ و بَطنِهِ و یَقولُ: اللّهمَّ اجعَلهُ عِلمًا نافِعًا و رِزقًا واسِعًا وَ شِفاءً مِن**

این عبارت، خیلی عبارت عجیبی است! این دیگر یعنی بالاترین دعا! لذا ما دیگر از آن دفعه، هر دفعه می‌رویم، تا آب زمزم می‌خوریم می‌گوییم: خدایا، ما این را به همان نیّتی می‌خوریم که رسول خدا خورد! خیالمان را راحت می‌کنیم؛ دیگر حالا این‌طور بشود، آن‌طور بشود، خدایا این را بده، خدایا آن را بگیر، خدا بگیر و ببند و...! خلاصه دیگر خودمان را از همهٔ اینها راحت می‌کنیم و می‌گوییم: خدایا، همان نیّتی را که پیغمبر کرده است ما هم همان نیّت را می‌کنیم. حالا هرچه دعا کرده است؛ ما که نمی‌دانیم."[1]

احرام

"حَرَم، حَرام، حَریم، حُرمت، همهٔ اینها یک ریشه دارد و ریشهٔ آن عبارت است از: مقام غیرت و عزّت و عظمت و کبریائیّت شخص؛ حالا چه پروردگار و چه غیر پرودگار.

مقام عزّت و غیرت و کبریائیّت پروردگار را که اجازهٔ ورود به آن فضا برای کسی داده نمی‌شود، به آن حریم می‌گویند. حریم یعنی حدّ فاصل بین دو فضا، چه فضای مجازی و چه فضای حقیقی؛ در هر دوی اینها حریم صدق می‌کند. پس بنابراین وقتی که می‌گویند که حریمِ این منزل از اینجا است، یعنی آن مقام غیرت و آن عزّت صاحب مِلک اجازهٔ ورود را به آن شخصِ غیر نمی‌دهد و او را در کنار این موقف متوقّف می‌کند؛ این را می‌گویند: حریم. اگر حریم نداشته باشد به معنای این است که باز است، مسئله باز است و لزومی در این استنکاف لزومی مشاهده نمی‌شود. اگر فرض کنید که این زمین، زمین عادی است، حالا اگر این زمین را آمد زراعت کرد، برای حفظ این زراعت حریم قرار می‌دهد و دورش را برمی‌دارد سیم می‌کشد و دیوار می‌کشد؛ اگر آمد این زمین را تبدیل به حدیقه و باغ کرد، مسئله بالاتر می‌شود؛ اگر آمد این زمین را تبدیل به مِلک و خانه کرد، خب در اینجا مسئله خب دیگر خیلی مهم‌تر می‌شود و آن غیرت در اینجا تجلّی و طلوع بیشتری پیدا می‌کند و عزّت در اینجا نمایش بیشتری از خود ابراز می‌کند؛ هرچه که آن مسئلهٔ غیرت با آن منافات داشته باشد آن فرد مالک و صاحب غیرت در آنجا حریم قرار می‌دهد و دیگران را از ورود به آن فضا منع می‌کند.

این مطالبی که عرض می‌کنم در موقعی که انسان می‌خواهد تکبیرة الإحرام ببندد، آنجا خیلی به‌درد می‌خورد؛ و همین‌طور در وقتی که می‌خواهد این لبّیک یا نیّت برای احرام را بکند، در آنجا این مسئله می‌آید که این احرام یعنی چه؟ یعنی شما وارد در حرم شدید، نه‌اینکه در بیرون حرم ایستادید! نه، تکبیری است که شما را به‌واسطهٔ تکلیف وارد در حریم کرده است. حریمِ صاحبِ غیرتی که تا به‌حال اجازهٔ ورود نداده بود و وقت اذان ظهر این اجازه صادر می‌شود؛ تا به‌حال اجازه را نداده است.

كُلِّ داءٍ و سُقمٍ ثُمّ يَعودُ إلَى الحَجَرِ الأسوَدِ.»

[1] جلوه‌های معرفت، ص ۳۷۶. (آیةالله طهرانی)

ما ببینیم که تفاوت در فهم ما از کجاست تا به کجا؟ ما وقتی که نماز ظهر خوانده می‌شود، مصیبت می‌گیریم و بر سر می‌زنیم که ای وای، تکلیف آمد و حالا بیا بلندشو نماز بخوان! هی ولش می‌کنیم، ولش می‌کنیم، صبر می‌کنیم، ده دقیقه به غروب هر دو را ألاّکلنگی تمام می‌کنیم. این زوال شمس را برای خودمان به‌عنوان نزول مصیبت تلقّی می‌کنیم!

درحالتی‌که زوال شمس إعلان احرام[1] است؛ اینکه می‌گویند: «**أرِحنی یا بِلال**»[2] به‌خاطر همین است! این مقام عزّت و مقام کبریائیّت حقّ اجازهٔ ورود تا حالا را نداده بود، می‌گفت: نمی‌توانی نماز بخوانی! بله، نماز مستحب می‌خواهی بخوانی بلند شو برو بخوان، ولی نماز خاص و نماز مخصوص را شما نمی‌توانی بخوانی! الآن این اجازه داده شده است که بتوانی شما داخل شوی.

لذا است که بزرگان برای إتیان به صَلَوات انتظار می‌کشند؛ به‌خاطر اینکه پشت در ایستاده‌اند و اجازهٔ ورود ندارد و همین‌طور پیغمبر چشمش را به آسمان [دوخته است]؛ حدیث داریم:

وَ عَینُه تَدورُ وَ کان ینظُرُ إلی السَّماءِ فی وقتِ الزَّوال![3]

---

[1] مطلع انوار، ج ۷، ص ۱۱۰:

«در کتاب دلیل النّاسک، که متن آن از مرحوم نائینی و تعلیقهٔ آن از مرحوم حکیم است، در صفحهٔ ۴۹ که راجع به لباس مُحرِم است، ماتِن گوید:

ثمّ یَلبَس ثَوبَیِ الإحرامِ، یَجعَل أحدَهُما إزارًا و الآخرَ رِداءً.

و معلّق در کلمهٔ رداء گوید:

عَن بعضٍ التعبیرُ بالتّردّی، و عَن آخَرَ التعبیرُ بالتَوشُّح، و عَن ثالثٍ التخییرُ بَینَهُما، و النُّصوصُ غیرُ ظاهرةٍ فی ترجیحِ أحَدِهِما.

نَعَم، فی الجواهر: أنّ التَّردّیَ أولیٰ؛ لِلتّعبیرِ بِالنُّصوصِ بِالرّداء.

ثمّ قالَ المُعلّق:

أقول: لا یَبعُد ظهورُ النّصوصِ فی تَعیُّنِ التَّردّی؛ لأنّ الظّاهرَ مِن لَبسِ الرّداءِ التَّردّی بِه، کَما أنّ الظّاهرَ مِن لَبسِ الإزارِ الاتّزارُ بِه، و کَذلِکَ فی لَبسِ [مثل] العَمامةِ و نَحوِها ـ انتهیٰ.

در أقرب الموارد در مادّهٔ وشح آورده است که:

و عَنِ الأزهَریّ: تَوَشَّحَ بِثَوبِه: أدخَلَه تَحتَ إبطِهِ الأیمَنِ و ألقاهُ علیٰ مَنکِبِهِ الأیسَر، کَما یَفعَلُ المُحرِم* و تَرَدّیٰ و ارتَدیٰ: أی لَبِسَ الرِّداء**»

* دلیل النّاسک، ص ۸۸ و ۸۹.

** أقرب الموارد، ج ۵، ص ۷۷۱.

*** رجوع شود به الصّحاح، جوهری، ج ۶، ص ۲۳۵۵؛ لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۱۷.

[2] علل الدّارقطنی، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، با قدری اختلاف.

[3] مفتاح الفلاح، ص ۱۸۲:

«رُوِیَ أنّ النّبیَّ صلّی الله علیه و آله و سلّم کانَ یَنتَظِرُ دُخُولَ وَقتِ الصّلاةِ و یَقولُ: **أرِحنا یا بِلال**.»

أسرار الصّلاة، شهید ثانی، ص ۱۰۲:

اینکه حضرت همین‌طور هی منتظر است، منتظر چیست؟ خب صبر کند ببیند، وقتی که اذان گفتند بلند شود نماز بخواند، این انتظار چیست؟ این انتظار، پشتِ خط ایستادن است، انتظار توقّف برای وارد شدن در حرم است!"[1]

"البته احرام مراتبی دارد دیگر. در احرام هر شخصی خودش را وارد در این حریم می‌کند، ولی تا چه قدر از برکات آن حریم بهره‌مند می‌شود؟ آن دیگر به میزان فهم و معرفت خود او برمی‌گردد؛ یکی می‌آید درِ باغ را باز می‌کند و وارد باغ می‌شود، اما همان کنار در می‌ایستد، یکی هم تا آخر باغ می‌رود و همه‌جا را هم می‌گردد و به خصوصیّات و کیفیّات و اینها همه اشراف و اطلاع پیدا می‌کند و از میوه‌ها استفاده می‌کند و خلاصه، دیگر چیزی برای او باقی نمی‌ماند. این یک نحوهٔ ورود است."[2]

"لذا همهٔ افراد، این مسئلهٔ احرام و ورود در حرم را دارند؛ منتها هر کسی به اندازهٔ فهم خودش؛ اگر واقع آن را هم می خواهید ببینید، خب بله، آن حجّ واقعی کجا و آن حجّی که خلق‌الله انجام می دهند کجا؟ آن نماز واقعی کجا؟ آن نماز بالأخره بله، ما نمی‌گوییم که مثل آنها دریا باشد!

آب دریا را اگر نتوان کشید *** هم به‌قدر تشنگی باید چشید[3]

ما به همان اندازهٔ خودمان بفهمیم و مسئله را درک کنیم و به آن عمل کنیم؛ اصلاً بفهمیم که معنای آمدن، اعلام زوال چیست؟! این معنا، معنای اجازهٔ ورود در حرم است."[4]

استحباب غسل قبل از احرام

"قبل از احرام غسل کردن مستحب است.[5] و هم‌چنین مستحب است که انسان از قبل از رسیدن به مکّه غسل کند[6] و تا وقتی‌که خانه‌های مکّه پیدا می‌شود تلبیه بگوید.[7] و همین‌طور خوب است انسان قبل از احرامِ

«كانَ النّبيُّ يَنتَظِرُ وقتَ الصّلاةِ و يَشتَدُّ شَوقُه و يَتَرقّبُ دُخولَه و يَقولُ لِبِلالٍ مُؤَذِّنِه: **أرِحنا يا بِلال**.»

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، مجلس ۱۲۰. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۲۰. (آیةالله طهرانی)

[3] امثال و حکم، دهخدا، ج ۱، ص ۸، منسوب به مولانا.

مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر ششم، ص ۹۲۷:

آب جیحون را اگر نتوان کشید *** هم ز قدر تشنگی نتوان برید

[4] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۲۰. (آیةالله طهرانی)

۵ وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۲۴ ـ ۳۲۷.

٦ وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۰۸.

۷ وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۸۸ ـ ۳۹۱.

حج هم غسل کند و احرام را در مکّه انجام بدهد[1].[2]"[3]

"مستحب است احرام بعد از یک نماز واجب انجام شود؛ اگر بعد از نماز واجب نیست، مستحب است که انسان دو رکعت نماز بخواند."[4][5]

"ذکر «لا اله إلا الله» و «الله اکبر» در موقع احرام تا اینکه انسان اعمال را انجام بدهد، خیلی مهم است. یک اذکاری هم هست که در همین «آداب الحرمَین» من دیدم نوشتند، آنها هم صحیح است. آن اذکار را هم گفتن، آنها هم خوب است."[6]

"وارد شدن [به] مسجدالحرام غسل دارد. قبل از اینکه به اعمال بپردازید، غسل کنید و با غسل به مسجدالحرام بروید. خود آن غسل هم بی‌نیاز از وضو هست، انسان را بی‌نیاز از وضو می‌کند."[7]

اهمّیت غسل توبه در هنگام غسل احرام

"مرحوم آقا می‌فرمودند:

وقتی که غسل احرام می‌کنی حتماً غسل توبه یادت نرود.[8]

---

۱ وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۰۸.

۲ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱، آیةالله طهرانی:

«سؤال: آیا می‌شود با غسلِ قبل از احرام طواف کرد یا وضو لازم است؟

جواب: تمام غسل‌های مستحب ـ هر غسلی باشد ـ احتیاج به وضو ندارند![*] غسل قبل از احرام هم از همین قاعده مستثنیٰ نیست و با همان غسل می‌توانید نماز بخوانید. چون در موقع احرام، دو رکعت نماز ـ در مسجد شجره برای افرادی که مدینه‌جلو هستند، و یا از مسجد تنعیم و یا در مسجد جُحفه برای افرادی که زودتر به مکّه می‌روند ـ مستحب است؛[**] [لذا] با همان غسل می‌شود نماز خواند، طواف کرد و سایر اعمال را هم انجام داد و حتی بعد از احرام هم غسل‌هایی هست که آن هم همین‌طور است.»

* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۲، ص ۲۴۴ ـ ۲۴۶.

** وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۴۴ ـ ۳۴۷.

۳ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

۴ رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۴۴ و ۳۴۵.

۵ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۱۸. (آیةالله طهرانی)

۶ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

۷ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

۸ دستور غسل توبه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ذیل اعمال ماه ذی‌القعده در الإقبال، ج ۲، ص ۲۰ آمده که ترجمهٔ آن از مفاتیح الجنان، ص ۲۴۷ چنین است:

«کیفیت آن چنان است که در روز یکشنبه غسل کند و وضو بگیرد و چهار رکعت نماز گزارد، در هر رکعت حمد یک مرتبه و ﴿قُلْ هُوَ اللَهُ أَحَدٌ﴾ سه مرتبه و مُعوّذَتَین یک مرتبه، پس استغفار کند هفتاد مرتبه و ختم کند استغفار را به لا حَولَ و لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ العَلِیّ العَظِیمِ. پس بگوید:

حالا نگویید: «من گناه نکرده‌ام!» نه آقا، هر ساعتمان داریم گناه می‌کنیم، هر ساعتمان و هر دقیقه‌مان داریم گناه می‌کنیم، همه‌اش داریم گناه می‌کنیم!

توبه هم خب مراتبی دارد دیگر، آن توبه‌ای که اولیا می‌کنند با آن توبه‌ای که ما می‌کنیم [خیلی تفاوت دارد]! ما خیال می‌کنیم توبه فقط برای از دیوار بالا رفتن است، این می‌شود توبه! توبه فقط مال ملّت را بالا کشیدن است، فقط از آن توبه هست! نه آقا، توبه از خیالات، تفکّرات، تصوّرات، همهٔ اینها توبه دارد؛ سوء ظنّها نسبت به مردم، نسبت به رفیق، همهٔ اینها گناه است و همهٔ اینها انسان را نگه می‌دارد. فقط دزدی و ربا و سرقت و زنا و اینها [توبه ندارد]؛ که اینها گناهانی است که مربوط به عامه و خب ظاهر است. گناهان باطنی است که باید از آنها توبه کرد! و اینکه می‌فرمودند: «باید غسل توبه بکنیم» غسل توبه از اینهاست؛ غسل توبه از توهّماتمان است! در موقع احرام، غسل توبه از تصوّراتمان است! غسل توبه از ابتعادمان از حق است! غسل توبه از کناره‌گیری از حق است! غسل توبه از سوء ظنّها و از آن ذهنیّاتی است که حرکت ما را به‌سوی تجرّد کُند و متوقّف می‌کند! از آنها باید توبه کرد.[1]"[2]

"وارد شدن [به] مسجدالحرام غسل دارد. قبل از اینکه به اعمال بپردازید، غسل کنید و با غسل به مسجدالحرام بروید. خود آن غسل هم بی‌نیاز از وضو هست، انسان را بی‌نیاز از وضو می‌کند."[3]

حقیقت معنای احرام

"احرام یعنی نیّت ورود در فضای خاصّ احرام که آن فضای خاصّ اقتضا می‌کند که شخص از خودیّت

یا عَزیزُ یا غَفّارُ، اِغفِر لِی ذُنوبی و ذُنوبَ جَمیعِ المُؤمنینَ و المُؤمِناتِ، فَإنّهُ لا یَغفِرُ الذُّنوبَ إلّا أنتَ.

فقیر گوید: ظاهر، آن است که این استغفار مذکور و دعای بعد را، بعد از نماز باید بجا آورد.»*

* لازم به ذکر است که در پایان روایت، آثار و برکاتی برای این نماز ذکر شده است و هم‌چنین این دستور توبه را مخصوص به ماه ذی‌القعده ندانسته است بلکه در سایر ایّام و ماه‌ها نیز نافذ است. (محقق)

[1] جهت اطلاع بر مراتب گناه و مراتب توبه، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۶۰ ـ ۱۶۴.

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ واجب مطلق و مشروط، جلسه ۳۸. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

بیرون بیاید و آثار عبودیّت را داشته باشد و هیچ ظهوری از مظاهر کثرت و تعلّق را با خود نداشته باشد.[1]"[2]

"[احرام برای این است که] چون انسان می‌خواهد به‌سوی حرم خدا حرکت و پرواز نماید و باید از گناهان و تعلّقات به کثرات خارج شود؛ سر زده داخل مشو می‌کده حمّام نیست![3]"[4]

"انسان وقتی وارد در احرام می‌شود، باید خودش را وارد در بهشت ببیند، که از همهٔ اعتبارات بیرون آمده است، از همهٔ تعلّقات خارج شده است: تعلّق به مال، تعلق به زن؛ نباید به زن نگاه کنی، صحبت نباید بکنی، صحبت باید عادی باشد، تعلّق به مال نباید داشته باشی، تعلّق به جاه، تعلّق به زینت، ساعت جالب و جاذب اگر به دستت است ساعتت هم باید خارج کنی، انگشتر اگر انگشتری است که جلب توجه می‌کند باید آن انگشتر را خارج کنی، اگر عمامه به سر داری عمامه را باید کنار بگذاری، قبا و عبا را باید بیندازی؛[5] دوتا حوله، دوتا لباس سفید، دوتا پیراهن، دوتا چلوار، حوله هم تازه زیادی است، دوتا چلوار باید یکی بیندازی روی دوشت، یکی هم به کمرت و باید مثل سایر افراد یک شکل، یک لباس، فقط و فقط در حال عبودیّت باشی. اگر مسائل دینی و فلان و این حیا و این چیزها نبود، خدا می‌گفت آن دوتا را هم دربیاورید و مثل آدم و حوا همان‌طوری بیایید، ولی دیگر آن را نمی‌شود کاری کرد."[6]

"معنای اینکه [انسان] دارد با دو تا پیراهن با دو تا لباس و با دو تا حوله این کار را انجام می‌دهد، این است که باید در اینجا خودش را از هر تعلّقی در دنیا آزاد کند! در ایران هرچه بود، بود و تمام شد! آن ایران بود؛ بیا و برو و سلام و صلوات و بالا و پایین کردن و بفرمایید و بنشینید و بالا و تعظیم و تکریم و تجارت و

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۱۸، آیةالله طهرانی:

«در روایت دیگری که از مرحوم صدوق است از سلیمان بن جعفر داریم:

محمّدُ بنُ علیّ بنِ الحُسینِ بِإسنادِهِ عَن أبی‌الحُسینِ الأسَدیّ عن سَهلِ بنِ زیادٍ عن جعفرِ بنِ عُثمانِ الدّارِمیّ عن سُلیمانِ بنِ جعفرٍ، قالَ: سألتُ أباالحسنِ علیه السّلام عنِ التّلبیةِ و عِلّتِها، فَقالَ: **إنّ النّاسَ إذا أحرَموا نادا‌هُمُ اللهُ تَعالیٰ ذِکرُهُ، فَقالَ: یا عِبادی و إمائِی، لَأُحَرِّمَنَّکُم عَلَی النّارِ کَما أحرَمتُم لی. فَقولُهُم: لبّیکَ اللّهمَّ لبّیکَ، إجابَةً لِلهِ عزَّ وَ جلَّ علیٰ نِدائِهِ لَهُم**

این احرامی که او می‌بندد، همان ورود در فضایی است که به‌واسطهٔ آن، نار بر او حرام می‌شود؛ احرام در اینجا به پوشیدن لباس یا ترکیبی از لبس و تلبیه و همین‌طور نیّت بر تروک و انجام اینها نیست.»

* وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۷۵، به نقل از من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۶.

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۱۶. (آیةالله طهرانی)

[3] غزلی است از احمد قندی چالشتری که با این بیت شروع می‌شود:

سر زده وارد مشو میکده حمّام نیست *** این سخن پیر ماست گفتهٔ هر خام نیست

[4] سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ، احکام، حج، کد رهگیری ۱۱۵۰. (آیةالله طهرانی)

[5] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۸۶ ـ ۴۹۱ و ۵۰۵ ـ ۵۰۷.

[6] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۶، جلسه ۱۷. (آیةالله طهرانی)

کسب و شریک و احترام و شخصیت، تمام شد! وقتی که شما سوار طیّاره می‌شوید، دیگر باید همه را کنار بگذارید، فقط خودتان را با آن دو تا حوله فرض کنید که با آن دو تا حوله می‌خواهید سوار هواپیما بشوید! دیگر نه کسی به شما سلام می‌کند، نه به شما احترام می‌کند؛ آیا در آنجا جلوی انسان تعظیم می‌کنند؟ نه، این‌طور نیست.

اگر ما اینجا در خیابان یا جلسه‌ای با عمامه باشیم، بلند می‌شوند و می‌نشینند و چه می‌کنند! ما آنجا در عرفات از جلوی بعضی از دوستان رد می‌شدیم و ما را نمی‌شناختند! خیلی آرام و کاری هم نمی‌کردیم که متوجه بشوند، سعی می‌کردیم به حال خودشان باشند؛ چرا؟ چون مثل بقیّه هستیم، نه عمامه‌ای داریم و نه...! البته ما حوله نمی‌انداختیم، همین پارچهٔ سفید داشتیم، دو تا داشتیم؛ دیگر با این‌همه دو میلیون جمعیت هیچ تفاوتی نداریم! و لذّت آن هم همین است؛ آنجا اگر بیایند و سلام کنند، دیگر فایده و خاصیت آن از بین می‌رود و آن‌هم می‌شود همین‌جا! آن‌هم می‌شود اعتبارات همین‌جا! آن‌هم می‌شود گرفتاری‌ها و بدبختی‌هایی که خودمان را در این منجلاب فرو کرده‌ایم و در نمی‌آییم! شد همین‌جا! باید آنجا کسی آدم را نشناسد، باید انسان ناشناس باشد، باید انسان در آنجا به حال خودش باشد؛ آمدن و نشستن و گعده کردن و افراد را به دور خود جمع کردن و برای آقا حریم درست کردن و ایشان با افراد بیایند و در یک گوشه از عرفات [اجتماع] کنند، همهٔ اینها شیطان است! شیطان در عرفات هم می‌آید، بله! می‌آید؛ حالا خدمتتان عرض می‌کنم؛ در منا هم می‌آید، در عرفات هم می‌آید، شیطان همه‌جا می‌آید! منتها آن‌موقع زور شیطان به عبا و عمامه و کراوات ـ البته کراوات که حرام است ـ[1] و غیر حرام: کت‌وشلوار و... نمی‌رسد، با حولهٔ احرام می‌آید، با لباس کتان و از این چیزها می‌آید، با دعای بعد از ظهر روز عرفه می‌آید، با اذکار می‌آید. شیطان خیلی دم و دستگاه دارد، خیلی پرونده‌ها دارد که هنوز یکی از آنها را برای ما باز نکرده است! ما در پروندهٔ اول او بار زمین می‌گذاریم؛ پرونده‌ها را هنوز باز نکرده است. قشنگ به آنجا می‌آید. در عرفات که نشسته‌ای برو تنها یک گوشه بگیر و بنشین، یعنی چه دور خودت افراد را جمع کرده‌ای؟ این بیچاره‌ها را برای چه معطّل خودت کرده‌ای؟ افراد را رها کن بگذار بروند به خدایشان برسند، بگذار بروند به کارشان برسند؛ چرا دور خودت جمع می‌کنی؟ چرا دور نفْست جمع می‌کنی؟ چرا دور شخصیّتت جمع می‌کنی؟ تو شخصیّت خودت را از آنجا به اینجا آورده‌ای و دست برنداشته‌ای؛ اینها را هم گرفتار کرده‌ای و اینها را هم نمی‌گذاری به آن نور برسند! آنها را هم نمی‌گذاری به این

---

[1] جهت اطّلاع از بعضی از ادلّهٔ حرمت استفاده از کراوات، رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۵۳۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۰؛ المحاسن، ج ۲، ص ۴۱۰؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۵۱۳؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۹۸؛ عیون أخبار الرّضا علیه‌السّلام، ج ۲، ص ۲۳؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۷۱ و ۵۰۶؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۶۵.

چیز برسند. درست؟! خیلی مسئله، مسئلهٔ مشکلی است!"[1]

"وقتی که شخص محرم، می‌گوید: «لبّیک» خود را در یک فضای خاص می‌برد، احرام یعنی ورود در حرم پروردگار."[2]

"این‌که الآن دارد می‌گوید: «لبّیک» یعنی خود را در آن حرم قرار می‌دهد و در آن حالت خاصّ بی‌تعلّقی قرار می‌دهد. لذا در مورد صائم نداریم که صائم دوتا لباس احرام بپوشد، چون این کیفیت حالت روحانیّت تفاوت می‌کند. در مورد مصلّی نداریم که مصلّی دوتا لباس احرام بپوشد، اما در مورد مُحرِم داریم؛ یعنی در حالت قطع از همهٔ تعلّقات، قطع از همهٔ تعلّقات حتی آنچه تعلّقات مفید و ارزشمند هست، از آن تعلّقات باید بیرون بیایی و از آن تعلّقات باید خارج شوی. عِطر زدن تعلّق است. رسول خدا یک‌سوم مصارف خودش را صرف عطر و عود و این مسائل می‌کرد[3] ولی همین رسول خدا در موقع احرام عطر نباید بزند و اگر بزند باید کفّاره بدهد.[4] چرا؟ چون آنجا باید در عدم تعلّق بی‌رنگی وارد شد.

چون‌که بی رنگی اسیر رنگ شد *** موسئی با موسئی در جنگ شد[5]

منظور از موسئی با موسئی، یعنی عالم کثرات. در آنجا باید احرام بی‌رنگی را بست! شما ببنید نوع آن حضور در اینجا با حضور در نماز تفاوت کرد. حضور در نماز حالت بی‌رنگی ندارد، یک فضای دیگری دارد. حضور در صوم حالت بی‌رنگی و بی‌تعلّقی را ندارد، یک فضای دیگری برای خودش دارد. اینجا آن حضور بی‌تعلّقی که در حرم پروردگار است و عریاناً اگر حالا فرض بکنید که مسئله‌ای نبود، خدا می‌گفت: آن دوتا را هم بردارید! ولیکن بالأخره این را دیگر نمی‌شود. این یکی را فاکتور گرفته وإلاّ می‌گفت: اصل قضیه، ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾[6] همان‌طوری! البته آنها هم که این کار را می‌کردند روی حساب می‌کردند، آنها می‌خواستند لباسی را که با آن گناه کرده‌اند آن لباس نباشد،[7] یعنی گرچه غلط بود

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۱۴. (آیةالله طهرانی)

[3] الکافی، ج ۶، ص ۵۱۲:

«عَن إسحاقَ الطَّويلِ العَطّارِ عَن أبِي‌عَبدِاللهِ عليه السّلام قالَ: **كانَ رَسولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم يُنفِقُ فِي الطِّيبِ أكثَرَ مِمّا يُنفِقُ فِي الطَّعامِ.**»

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۴۲ ـ ۴۴۶.

[5] مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اوّل، ص ۱۱۱.

[6] سوره انفال (۸) آیه ۳۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۳۰، تعلیقه ۱:

«و نیست نماز ایشان در بیت‌الحرام مگر صفیر کشیدن و کف زدن.»

[7] رجوع شود به أخبار مکّة، ازرقی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ المفصّل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۶، ص ۳۵۷.

ولی تفکّر آنها این‌طور بود.[1]

حال احرام این احرام است، یعنی ورود در حرم خدا که آن حرم هیچ رنگ و تعلّقی ندارد؛ عالم عماء است، عالم وحدت است، عالم هو هویّت است، عالم لا اسمَ و لا رسمَ و لا کیفَ و لا کمّ است، عالم عدم و هیچ‌گونه تعلّقات ـ چه تعلّقات ممدوحه چه تعلّقات غیر ممدوحه ـ است.

این حالت را اگر شخص مُحرِم در هنگام لبّیک به‌نظر بیاورد که من وارد در عالم بی‌رنگی و عالم بی‌تعلّقی شدم و این حالت را تا آخر حفظ کند، نه‌اینکه بلند شود و بیاید و سرِ جای نماز با آن حرفش شود یا اینکه در اینجا نشستن و یا در آنجا نشستن حرفش شود و یا برای سوار اتوبوس شدن و این صندلی و آن صندلی نشستن حرفش شود و یا اینکه مثل آخوندهای کاروان که می‌گویند: «اینجا را هم عکس بردارید و آنهایی که دستگاه فیلم‌برداری دارند، فیلمبردای کنند، مواظب باشید، از اینجا بگیرید، فوت نکنید، این عکس‌ها را داشته باشید!!» وای وای وای! درست؟! پیغمبر هم با خودش فیلم و دوربین عکّاسی داشت؟! هان؟! و دوربین عکّاسی با خودش می‌آورد؟ امام صادق با خودش دوربین عکّاسی می‌آورد؟ هان؟! بله، ما کجاییم آنها کجا! این حالت بی‌تعلّقی که شخص در هنگام لبّیک وارد کرد، خودش را در آن حریم عماء که لا بیاضَ و لا سوادَ ـ البته آن سواد به خاطر عدم بیاض است ـ لا بیاض و أبیضیّت و إصفراریّت و إحمراریّت و هیچ نوری، هیچ رنگی، هیچ تعلّقی، هیچ طعمی، هیچ عطری، هیچِ هیچِ هیچ نیست! در آن فضا انسان وارد کند، آن می‌شود احرام. پس حالا فهمیدیم که یک حقیقت بسیط است ولی حقیقت بسیطه، نیّت بر ترک اینها نیست.[2]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ قم، جلسه ۲۵، آیةالله طهرانی:
«نمازشان عریان دور کعبه گشتن بود* ولی فلسفهٔ آن همین بود که می‌گفتند ما باید از همهٔ تعیّنات بیرون بیاییم، از همهٔ تعلّقات بیرون بیاییم و چیزی نداشته باشیم، حجابی بین خود و بین خدا نباید قرار بدهیم. تفکّر، تفکّر صحیح است ولی مصداق غلط است.»

* رجوع شود به أخبار مکّة، ازرقی، ج ۱، ص ۱۷۷ ـ ۱۷۹؛ السّیرة النّبویة، ابن‌هشام، ج ۱، ص ۲۰۲ و ج ۲، ص ۱۰۳.

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۱۴، آیةالله طهرانی:
«در مورد احرام این مسئله به‌طور صریح بیان شده است که احرام آیا یک واقعیت و حقیقتی است که دارای تلبیه، نیّت، نیّت امساک از محرّمات و از مبطلاتِ احرام و لوازم و ملزومات احرام است و در این نیّت، نیّت عدم اقدام به آنچه را که شارع در موقع احرام آنها را بیان کرده است که عدم جواز رؤیت در مرئیٰ و استعمال عطر و امثال‌ذلک و اینها باشد، و همراه با لبس ثوبَین در رجال و همین طور لبس خاص در نساء، و همراه با تلبیه با الفاظ مخصوصه؛ یعنی احرام عبارت است از نیّت امساک از محرّمات، محرّماتی که دربارهٔ احرام است و در غیر از احرام محلّلات هستند؛ و همین‌طور به تلبیه و به لباس و لباس مخصوص که همان لباس احرام است مِن‌حیث‌المجموع را احرام می‌گویند؟[1] به طوری که اگر انسان به یکی از این اجزاء اخلال وارد کند این احرام او منعقد نمی‌شود. فرض کنید اگر تلبیه نگوید، احرامش اصلاً منعقد نمی‌شود یا اینکه فرض بکنید لبس ثوبین نداشته باشد این احرام منعقد نمی‌شود یا نیّت ترک محرّمات را اگر نداشته باشد...؛ چون فقها در اینجا فرموده‌اند که احرام عبارت است از نیّت

که در آن نیّت، نیّت ترک محرّمات است؛ از این مسائل چون می‌خواهد محرم بشود و این امور را می‌خواهد ترک بکند و بعضی از این امور را باید إتیان کند که نسبت به آن امور محرّمه نیّت بر ترک داشته باشد، این می‌شود احرام!

در اینجا دو قول است: بعضی فرموده‌اند که نه‌خیر، احرام عبارت است از همان صِرفُ النّیة، صرفِ نیّتِ بر ترک محرّمات. البته مقارن با آن نیّت بر ترک محرّمات این...؛[2] البته خب این همان‌طور که عرض کردم روی این مسائل دوباره باز این مسئله مطرح می‌شود، منتها من در اینجا امروز خارج از بحث، البته خارج از بحث هم نیست در واقع جزء بحث است ولکن یک مطلب جدیدی را می‌خواهم خدمت رفقا عرض کنم که اصلاً به‌طور کلی دیدگاه فقیه باید بالاتر برود از آنچه را که ما در مسائل می‌بینیم که به تجزیه و تحلیل این‌گونه مطالب پرداختند.

نیّت احرام را یک جوهر بسیط می‌دانند که این جوهر بسیط هویّتش عبارت است از همان نیّت بر ترک محرّمات و آنچه که شارع بیان کرده است؛ که فرض بکنید که جماع باشد، عطر باشد، نتف شعر باشد، نظر بر مرآت باشد، صید باشد، چه باشد و امثال ذلک؛ از این اموری که شارع اینها را حرام کرده است و در روایات هم هست. حالا به آنها هم حالا یا می پردازیم یا جایی برای پرداختن به آن مسائل ندارد. این نفس نیّت بر این ترک، این حرام است؛ پس بنابراین کسی که در موقع لبّیک، احرام می‌بندد و نیّت احرام می‌کند، معنای أحرَمتُ، أی: کَفَفتُ نفسی عَنِ ارتکابِ المحرّمات المرتکزة، یا: المأثورة فی لسان شارع. پس احرام مساوی است با نیّت بر ترک این مسئله و ترک این محرّماتی که شارع در اینجا گفته است.

پس من در اینجا که ترک می‌کنم، نیّت می‌کنم خودم را که نظر به مرآة نکنم، نیّت می‌کنم عطر استعمال نکنم، نیّت می‌کنم.. نیّت می‌کنم... نیّت می‌کنم... نیّت می‌کنم...؛ اینها عبارت است از احرامی که شخص می‌بندد. آیا معنا این است؟! یعنی آیا شارع در هنگام احرام این نیّت را، یعنی نیّت بر ترک؟ پس بنابراین من به شما این را می‌گویم: شما که الآن در روز سه‌شنبه، در مدرسهٔ فیضیّه نشسته‌اید، می‌توانید مُحرِم شوید؟! چون شما می‌گویید که نیّت احرام همین است دیگر! یعنی نیّت بر ترک من‌باب‌مثال استعمال عطر و صید و أمثال‌ذلک، این است؟! پس چرا یک‌هم‌چنین مسئله‌ای در ما محقّق نمی‌شود؟ چرا یک‌هم‌چنین چیزی نمی‌آید؟ و آیا شرایط زمان و مکان در این قضیه دخیل است؟ یعنی چون اینجا مسجد شجره نیست این حالت در ما به‌وجود نمی‌آید؟ اگر الآن به‌جای مدرسهٔ فیضیّه، مسجد شجره بود، خب پس بنابراین همان که ما در مسجد شجره الآن داریم انجام می‌دهیم، همان هم الآن پس باید برای ما محقّق شود دیگر! الآن هم ما در اینجا نیّت بر ترک عطر و نظر بر مرآت و اینها بکنیم، پس ما الآن محرم شدیم؟! این چیست قضیه؟ این چه مسئله‌ای در اینجا لنگ می‌زند؟! این چه نکته‌ای در اینجا هست که به این نکته توجه نشده است؟! یعنی چون در اینجا مسجد شجره...؛ حالا اگر در مسجد شجره باشیم و ما نیّت کنیم بر اینکه نگاه نکنیم، فرض کنید شما در مدینه هستید، یک روز به مسجد شجره می‌روید و در مسجد شجره می‌گویید که نیّت می‌کنید که نظر به مرآت نکنم، خب شما محرم شده‌اید؟! آنهایی که می‌گویند احرام عبارت است از امر مرکّب[3] آنها که خیلی کارشان زار است، یعنی اگر شخصی، مثلاً ما همین الآن اینجا نشستیم، دو تا حوله، یکی به کمر و یکی به دوش بیندازد و بعد از نیّت، لبّیک هم می‌گویم: "لبّیک اللّهمّ لبّیک، لبّیک لاشریکَ لک لبّیک" لبّیک گفتن لبّیک است! دیگر چه فرق می کند؟ چه آنجا بگویید و چه اینجا بگویید! هر دو لبّیک است، هر دو یک مسئله است، تفاوتی در اینجا ندارد. چرا شما حالت احرام را در اینجا حس نمی‌کنید درحالتی‌که اجزاء احرام محقّق شده است؟ یا اینکه بنابر رأی این افراد آن نیّت احرام که همان بسیط است و نیّت بر ترک است، آن انجام شده است. الآن من نیّت بر ترک محرّمات احرام می‌کنم، پس بنابراین باید محرم شوم! چرا پس مسئله این‌طور نیست؟ آن واقعیت احرام چرا انجام نمی‌شود و چرا ما در خود تحوّل و دگرگونی نمی‌بینیم؟ این تحوّل و دگرگونی در خود ندیدن ناشی از چیست؟ این همان نکته‌ای است که می‌خواهم به آن اشاره کنم. چه در احرام، چه در صوم، چه در کلّ حج و چه در صلاة که

"اوّلهُ التّکبیرُ و آخِرُهُ التّسلیم" است، در تمام اینها حقیقت عبادت، حقیقت بسیطه است. آن نفس عبادت، عبارت است از ورود در فضای آن جنبهٔ ملکوتی عبادت. آن می‌شود آن نفس عبادت.

وقتی که شما در موقع تکبیر می‌گویید: الله اکبر، چه حالت و چه وضعیّتی به خودتان در نفستان می‌دهید؟ این آن نکته‌ای است که آن مغفول است، یعنی بردن در فضای حضور عند الله و عند الرّب و المعبود، و آن حضور با این شرایط و آداب و افعال و اذکار محقّق می شود. آن حضور است، خود همان حضور؛ یعنی وقتی که این حضور را مصلّی در ابتدا احساس می‌کند آن حضور خاص، عبارت است از همان حقیقت صلاتیّه. آن حقیقت صلاتیّه تحقّق خارجی آن با تکبیر و تحمید و رکوع و سجود و امثال ذلک است، اما خود آن حقیقت صلاتیّه دیگر نمی‌تواند مرکّب باشد.

پس اینکه ما در روایات داریم که: **"اوّلهُ التّکبیرُ و آخِرُهُ التّسلیم"**[۴] آن محقَّق خارجی و آن حقیقت صلاتیّه است که باید در ابتدایش تکبیر باشد و بعد اینها باشد تا ا ینکه آن حضور با کیفیّت خاص و با حمل خاص و حالت خاص، تحقّق پیدا کند؛ نه با فحش و سبّ و دشنام و حرف‌های لاطائلات. این‌جوری حمد خدا را بجای بیاور و این‌جور حضور را در اینجا محقّق کن، این‌جور عبودیّت خودت را در سجود عرضه بدار، این جوری تواضع خودت را در رکوع به خدا نشان بده. اینها تمام همه ملزومات یا لوازم این حضور هستند که عبارت است از آن حقیقت بسیطه واحدهٔ غیر مرکّبه. این محقَّق و این حضور، این پرداختن به لوازمات است، اما آن خود آن حقیقت صلاتیّه یک حقیقت بسیطهٔ غیر ذات الأجزاء است که جزء ندارد، آن تکبیر ندارد، بسم‌الله ندارد، رکوع ندارد، سجود ندارد و تشهّد ندارد. چرا؟ چون آن حضور معنا ندارد که در آن حضور دیگر یک ترکّب و جزئیّتی شما قائل شوید، دیگر معنا ندارد. عبارت است از آن ارتباط بین انسان و بین پرودگار، منتها در آن ارتباط خطّومشی قرار داده شده است که باید مصلّی آن ارتباط خودش را با این خطّومشی [انجام بدهد]؛ نه سر خود، به‌جای دو رکعت بگوید: حالا حال خوشی پیدا کردم چهار رکعت بخوانم! بی‌خود حال خوشی پیدا کردی! به‌جای سه رکعت مغرب بگوید می‌خواهم پنج رکعت بخوانم! بی‌خود حال خوشی پیدا کردی! آن حضور را باید با سه رکعت این در خارج محقّق کند. ولی نفس عبادت، عبادت عبارت است از یک امر بسیط.

... همین مسئله در مورد احرام است. چرا ما اگر الآن لبّیک بگوییم محرم نمی‌شویم؟! مگر لبّیک گفتن مساوی با احرام نیست؟! اگر ما نیّت کفّ نفس از محرّمات احرام کنیم، من‌باب‌مثال امروز یعنی در روز سه‌شنبه نیّت کنیم که تمام محرّمات احرام را إتیان نکنیم، آیا محرم هستیم؟! به احرام چه مربوط است؟! این یک طریق، برنامه و مراقبهٔ خاصّی است. که امروز ما نسبت به فرض کنید...؛ نه‌اتفاقاً هم خیلی بد است، در احرام عطر نباید بزنند[۵] درحالتی‌که عطر زدن اصلاً مستحب است![۶] خیلی هم کار بیخودی می‌کنید؛ نه‌خیر، باید عطر زد بلکه سایر مسائل مستحبّات را حتماً باید به آن پرداخت. این کی گفته؟ این حرف‌ها چیست؟ این مسائلی که آنجا برای مُحرم، مورد خاص است.

... مسئلهٔ احرام همین است، آیا ما با انجام این کارها محرم شده‌ایم؟! نه! چون ما در آن فضای روحانی خاص قرار نگرفته‌ایم.»

۱) جهت اطّلاع از شرائط و تروک احرام، رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۱۳ ـ ۵۶۵.

۲) به‌عنوان‌نمونه رجوه شود به رسائل المحقّق الکرکی، ج ۲، ص ۱۵۱؛ رسائل الشّهید الثّانی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ هفده رساله، مقدّس اردبیلی، ص ۴۲۲.

۳) رجوع شود به مختلف الشّیعة، ج ۴، ص ۴۳.

۴) رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۶، ص ۹ ـ ۱۲ و ۴۱۵ ـ ۴۱۸.

الکافی، ج ۳، ص ۶۹:

[احرام] ورود در فضای عدم تعلّق و حریم توحید و أحدیّت ـ نه واحدیّت ـ است که بعد که وارد می‌شود، آن‌وقت ظهور واحدیّت یکی‌یکی پیش می‌آید که حالا اینها مال مراتب بعدی است.

توجه به جنبهٔ بساطت در احرام نه صرف ظاهر

این حالت خاصِّ آن می‌شود یک حقیقت بسیطه، پس احرام چیست؟ احرام بسیط است و مرکّب نیست. آن احرام یک لوازمی دارد که انسان بایستی ترک عطر و جماع کند، ترک نتف شعر بکند، نباید صید کند و أمثال‌ذلک از این مسائلی که هست. اینها همه لوازمش است و کاری به آن احرام ندارد. لذا اگر شما در آینه نظر استقلالی کردید اشکال ندارد و احرام باطل نیست، اما اگر نظر آلی بکنید احرام باطل می‌شود.[1] چرا؟ چون نظر استقلالی منافاتی با این عدم تعلّق ندارد، اما اگر نظر آلی کردید که خودتان را در آن ببینید این باعث می‌شود که کار حرام است و کفّاره تعلّق می‌گیرد؛[2] ولی اگر خواستید یک عدد آینه بخرید و بخواهید موجش را ببینند، چه اشکال دارد؟! در اینجا نظر می‌شود نظر استقلالی. به نظر استقلالی به آینه نگاه کردن اشکال ندارد، آن‌که اشکال دارد نظر واسطی و نظر آلی است. این حالت، فضای خاصّ ورود در أحدیّت ـ أحدیّت الذّات ـ و عدم تعلّق است؛ لذا در آنجا داریم که اصلاً در فضا یا در آنجا می‌آییم و می‌گوییم که اصلاً در آنجا نباید عمامه گذاشت،[3] چرا نباید عمامه گذاشت؟ ـ بزرگان در مکّه عمامه نمی‌گذاشتند، البته در مدینه می‌گذاشتند ـ چرا؟ چون فضای مکّه فضای توحید است و عمامه شأنٌ مِن شُئون انسان است و ذو شخصیت و محقّق شخصیت است، لذا بزرگان عمامه نمی‌گذاشتند و یک عرقچین می‌گذاشتند در مکّه، که مثل بقیّه باشند و تفاوتی نکنند. اما در مدینه نه، فرق می‌کند، سایر جاهایش متفاوت است.

اینجا [در مکّه] تفاوت نیست و همه یکی هستند. وقتی همه در مسجدالحرام می‌آیند، آن معمّم این می‌آید!! نه، در مسجدالحرام همه باید یکسان باشند، همه باید یک‌نواخت باشند و هرچه انسان بتواند خودش را مانند بقیّه بکند، باید انجام بدهد. حالا عمامه نگذارد ولیکن یک قبایی بپوشد همچین اطلس و یک عبایی بپوشد، آن عبا چند هزار دلار یا تومان قیمت داشته باشد یا مثلاً حالا خصوصیّت چه باشد! نه، اینها همه کار

«عَنِ القَدّاحِ عن أبِی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام، قالَ: **قالَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: افتِتاحُ الصّلاةِ الوُضوءُ و تَحریمُهَا التّکبیرُ و تَحلیلُهَا التّسلیمُ**.»

۵) وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۴۲ ـ ۴۴۶.

۶) رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۵۱۰ ـ ۵۱۲.

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۷۲.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۷۳.

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۵۰۵ ـ ۵۰۷.

عمامه را می‌کند. نه، یک دشداشه بپوش، بیا بابا، خودت را راحت کن، یک چند روزی یک دشداشه و یک لباس عادی بپوش بیا. جوراب پوشیدی، نپوشیدی هم آنجا خیلی مسئله ایجاد نمی‌کند، یک چند روز مزهٔ وحدت را بچش، طوری نمی‌شود! یک چند روز مزهٔ بی‌تعلّقی را تجربه کن. یک چند روز... هان!

من نشسته بودم دیدم یکی از این آقایان آمد، یکی از همین آقایانی که خلاصه امروز و این زمانه جزء بله، خیلی... دیگر حالا!!! آمد و وارد شد در مسجدالحرام و خلاصه خیلی مایل بود که همه به او سلام کنند و چه کنند، شیخ بود، بله، شیخی بود با دو یا سه نفر دیگر، انگار حتماً تنهایی نمی‌شود ما بیاییم! ما در مسجدالحرام هم دست برنمی‌داریم از این بیا و بروهایمان. تنهایی اگر بیایم یک چیزی می‌شود. انگار یک چیزی... بله! نمی‌شود ما تنهایی جایی برویم، تنها پیش خدا برویم، حتماً باید دوتا اینجا و شش تا آنجا و ده تا عقب و این دور و بر ما و عقب ما را داشته باشند؛ خب بله! ایشان آمد و هی از جلوی افراد هم می‌آمد، یک نگاه هم می‌کرد: حاج آقا سلام علیکم، مرحمت عالی زیاد! لطف عالی فلان! عبای خیلی خوب و نازک و عمامه سفید و خیلی چیز و فلان و دیگر بعد تا آخر... و اینها هم که نشسته بودند، بیچاره‌ها ایرانی‌ها در مسجدالحرام دیگر بین این عمامه و بین کعبه هیچ تفاوتی نمی‌گذارند! گفت: طرف بین گوشت خر و گوشت گوسفند هیچ فرق نمی‌گذارد! هیچ! هر دو یکی است! چه به کعبه نگاه کنی و چه به جمال آقا نگاه کنی، برای او یکی است! اینهایی که نشسته بودند بلند شدند همه رفتند دنبال آقا! نشستند، آقا آن گوشه شروع کرد معرکه گرفتن. این است مسجدالحرام؟ هان! این است؟! ﴿سَوَآءً ٱلۡعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلۡبَادِ﴾[1] این است؟! آقا، عمامهٔ خودت را بگذار کنار و عبایت را هم در بیاور و یک لباس بپوش که کسی نفهمد، یواش بیا و یواش برو، تنها دو دقیقه به خودت فکر کن، بیچارهٔ بدبخت فکر کن دو دقیقه به روزگارت، دو دقیقه به کارهایت، دو دقیقه به روشت و دو دقیقه به برنامه‌ات، دو دقیقه به حرف‌هایت، اینجا هم بله؟! هان اینجا هم بله؟! اینجا هم جای این حرف‌هاست؟! اینها چیزهایی است که باید ما مورد توجه قرار بدهیم.

علیٰ‌کلّ‌حال احرام عبارت است از یک هویّت بسیطه و یک حقیقت بسیطه‌ای که نه ذات الأجزاء است و نه‌اینکه خود او نیّت بر اقدام اجزاء و کفّ از اجزاء است، هیچ‌کدام؛ بلکه عبارت است از یک حقیقت نورانیّهٔ خاص که انسان در حال احرام این حقیقت نورانیّه را بر خود وارد می‌کند و خود را در این حقیقت نورانیّهٔ خاص قرار می‌دهد؛[2] منتها برای تحقّق این حقیقت نورانیّه باید از یک مسائلی انسان کفّ نفس کند و یک

---

[1] سوره حج (۲۲) آیه ۲۵.

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۱۴، آیةالله طهرانی:
«چرا اگر الآن ما لبّیک بگوییم محرم نمی‌شویم؟! مگر لبیک گفتن مساوی با احرام نیست؟! ... چون ما در آن فضای روحانی خاص قرار نگرفته‌ایم. وقتی که شخص محرم می‌گوید: «لبّیک» خود را در یک فضای خاص می‌برد، احرام یعنی ورود در حرم

مسائلی را انسان إتیان کند و آن ربطی به احرام ندارد.“[1]

”آن‌وقت احرام می‌شود نیّتی که آن نیّت عبارت است از ورود در یک نُسک مخصوص که این نُسک، آن جهت و حیثیّتِ جنبهٔ ورود در حرم و در حریم پروردگار است بدون هیچ قید و بدون هیچ مَیز و بدون هیچ‌گونه

پروردگار.»

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۱۴. (آیةالله طهرانی)

تفاوت، که این در نماز نیست.»[1]

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسهٔ ۱۲۱، آیةالله طهرانی:
«مستحب است نماز را با عمامه بخوانید و عمامه هم باید تحتُالحَنَک داشته باشد.[1] افرادی که بدون تحت‌الحنک نماز می‌خوانند تا عمامه‌شان به‌هم نخورد، برخلاف گفتار خودشان عمل می‌کنند که گفته‌اند باید با تحت‌الحنک نماز خواند:
مَن تَعَمَّمَ و لم یَتَحَنَّک فَأصابَهُ داءٌ لا دَواءَ لهُ فَلا یَلومَنَّ إلّا نَفسَهُ.[2]
باید به آنها گفت: خودتان در رساله گفته‌اید که تحت‌الحنک مستحب است پس چرا نمی‌اندازید و عمل نمی‌کنید؟! پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السّلام تحت‌الحنک می‌انداختند.
در نماز مستحب است که رداء و عبا هم باشد،[3] عطر زدن و شانه کردن مستحب است،[4] مسواک زدن قبل از نماز مستحب است؛[5] همهٔ اینها مستحبّات نماز است اما شما هیچ‌کدام از اینها را در احرام نمی‌بینید. چرا نباید مستحبّات نماز را آنجا بیاوریم؟!
چرا نباید در احرام و حج عمامه باشد؟! مگر عمامه مستحب نیست؟! مگر تیجان الملائکه نیست؟![6] چرا نباید در احرام عبا و رداء و عطر باشد؟! چرا نباید شانه کردن و مسواک زدن و امثال‌ذلک باشد؟! البته مسواک در صورتی اشکال دارد که موجب خون آمدن شود وإلاّ اشکال ندارد.[7] مگر انسان در نماز به مهمانی و ضیافة الله نمی‌رود؟! در حج هم همین کار را انجام می‌دهد، ولی عمامه که در نماز مستحبّ مؤکّد بود اما در اینجا حرام می‌شود![8] درست در نقطهٔ مقابل قرار می‌گیرد، ـ نه مکروه یا مباح ـ عبا در نماز مستحب بود اما در اینجا حرام می‌شود،[9] عطر زدن مستحبّ مؤکّد بود اما در اینجا حرام می‌شود و در صورت استعمال، کفّاره هم دارد.[10] این چه نُسکی است که به‌طور کلی با نماز متفاوت است؟! پس معلوم می‌شود که حقیقتش متفاوت است، اگر حقیقتش متفاوت نبود، این امور مستحب، تبدیل به حرام نمی‌شد.»

۱) عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۱۴:
«و فِی الحدیثِ عَنهُ صلّی الله علیه و آله و سلّم: **"مَن صَلّیٰ مُقتَعِطاً فَأصابَهُ داءٌ لا دَواءَ لَهُ فَلا یَلُومَنَّ إلّا نَفسَه"**. أی غَیرَ مُحَنِّکٍ.»

همچنین رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۶۵ و ۲۶۶؛ المقنعة، ص ۱۵۰؛ وسائل الشّیعة، ج ۴، ص ۴۰۱ ـ ۴۰۳ و ۴۶۴.

۲) الکافی، ج ۶، ص ۴۶۰.

۳) رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۴، ص ۴۵۲.

۴) رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۲، ص ۱۲۱ و ۱۲۲ و ج ۴، ص ۴۳۴.

۵) رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۲، ص ۱۸ ـ ۲۰.

۶) الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱:
«عَن علیّ بنِ أبی‌علیٍّ اللَّهَبیّ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قالَ: **عَمَّمَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم عَلیّاً علیه السّلام بِیَدِهِ فَسَدَلَها مِن بَینِ یَدَیهِ و قَصَّرَها مِن خَلفِهِ قَدرَ أربَعِ أصابِعَ ثُمّ قالَ: أدبِر فَأدبَرَ، ثُمّ قالَ: أقبِل فَأقبَلَ، ثُمّ قالَ: هٰکَذا تِیجانُ المَلائِکَةِ.**
... عَنِ السَّکُونیّ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: **العَمائِمُ تِیجانُ العَرَبِ [خ.ل: المَلائِکَة].**»

۷) رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۵۶۱ و ۵۶۲.

۸) رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۵۰۵ ـ ۵۰۷.

۹) رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۸۶ ـ ۴۹۱.

"[لذا] همین‌طوری نیست که ما لباس را در بیاوریم و لباس احرام بپوشیم! خب خدا می‌گفت با همین کت‌وشلوار و یا با همین عبا و قبا هم می‌توانی مُحرِم بشوی و منظور نیّت است! نه، منظورِ خدا در اینجا این است که واقعاً بیرون بیاییم، واقعاً جدا بشویم، لباسمان را هم بکَنیم و دور بیندازیم، این لباس به‌درد اینجا نمی‌خورد!

کیفیت احرام زنان در حج

... لذا خداوند آمده و همهٔ تعیّنات را در اینجا برداشته است؛ گفته است مرد باید احرام بپوشد، اما لباس احرام زن فرق می‌کند؛ جمال و ارزش زن در چهرهٔ او تبلور پیدا می‌کند، باید این چهره نمودار باشد و نمی‌تواند بپوشاند! بعضی از این مقدّس‌ها هستند که در آنجا می‌آیند و روی خودشان را می‌پوشانند! نه‌خیر، این غلط است و باطل است؛ باید چهرهٔ زن پیدا باشد.[۲] مرد وظیفه ندارد و حرام است نگاه کند، اما نه‌اینکه زن [روی خود را بپوشاند!] یا بعضی‌ها می‌آیند و چیزی جلویشان می‌گذارند که آن چهره مشخص نباشد! این‌هم باطل است و این‌هم غلط است. مقدّس‌مآبی در اینجا راه ندارد، انسان باید دینی را برگزیند که او اختیار می‌کند، ما دیگر نباید کاسهٔ داغ‌تر از آش بشویم، او می‌گوید باید چهره را نشان بدهی! مرد وظیفه ندارد نگاه کند و اگر نگاه کند کار حرام انجام داده است و آن به‌جای خود! بله، زن می‌تواند صورت خود را برگرداند و این اشکال ندارد؛ وقتی می‌بینند که [مورد] توجه مردها است یا ممکن است در جایی [مورد توجه قرار بگیرد،] می‌تواند صورت را برگرداند یا سر را پایین بیندازد. اما اینکه بخواهد بپوشاند نه‌خیر! مطلب به این کیفیت نیست."[۳]

"خدا وقتی که می‌گوید زن باید در وقت احرام صورت خود را باز نگه دارد یعنی چی؟ یعنی هم خودش، هم شوهرش غیرت را باید بگذارد کنار، این غیرت در اینجا مقابله با خواست خدا و تکلیف است نه‌اینکه در اینجا یک امر ممدوح و پسندیده است. امر پسندیده و ممدوح در جایی است که منطبق با خواست پروردگار باشد. در مسئله و داستان کربلا و حرکت أسرا، أسرا و ذراری رسول خدا با چهره‌های باز در مجالس ابن‌زیاد و یزید آمدند و افراد آنها را می‌دیدند![۴] خب مسئول اینها چه کسی بود؟ مگر امام حسین نبود؟ چرا راضی شد؟

---

۱۰) رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۴۲ ـ ۴۴۶.

[۱] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۲۱. (آیةالله طهرانی)

[۲] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۹۳ ـ ۴۹۵ و ۵۰۵ و ج ۱۳، ص ۴۲۱.

[۳] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیةالله طهرانی)

[۴] رجوع شود به قرب الإسناد، ص ۲۶؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۶؛ اللّهوف، ص ۱۴۳؛ الطّرائف، ج ۱، ص ۱۶۶؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۵؛ مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۵؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۱۲؛ تذکرة الخواص، ص ۲۲۸؛ مثیر الأحزان، ص ۷۶؛ المنتخب، طریحی، ص ۴۶۷؛ معالی السّبطین، ص ۷۸۶؛ الدّمعة السّاکبة، ج ۵، ص ۴۸؛ موسوعة کربلاء، بیضون، ج ۲، ص ۲۶۵.

چرا راضی شد؟ پس معلوم می‌شود جریان کربلا حج بوده است.

مسئول اینها بعد از امام حسین چه کسی بود؟ امام سجاد بود. چرا راضی شد؟ مگر امام نیست؟ مگر نمی‌داند عمّهٔ او حضرت زینب است؟ مگر نمی‌داند این خواهرش فاطمه بنت الحسین است که می‌گفتند در جزیرة العرب به زیبایی او نبوده است![1] همان‌که شب عاشورا حضرت او را به عقد برادر زاده‌شان، پسر امام حسن در آوردند[2] که نسل امام حسن فقط از این دختر ادامه پیدا کرد.[3]

... افراد در مجلس یزید آنها را می‌دیدند! یک نفر آمده بود و وقتی که چشمش افتاد به همین فاطمه ـ خب اگر فاطمه بنت الحسین پوشیه داشت، چطور چشم آن شخص او را دیده است؟ ـ می‌افتد و او را می‌بیند و به یزید می‌گوید که این کنیز را به من بده! که آن جریان پیش می‌آید و حضرت زینب ممانعت می‌کنند و نمی‌گذارند این کار را بکنند.[4] خب در آن مجلس یزید و ابن‌زیاد، با این وضع مسئول چه کسی بوده است؟ مسئول امام سجاد بوده است، امام معصوم بوده است. یعنی چه؟ یعنی در قبال رضای خدا همه‌چیز را ما کنار می‌گذاریم. غیرتی که باید در مقابل خدا بایستد آن غیرت نیست آن کفر است، آن أنانیّت است، آن فرعونیّت است، غیرت باید در مسیر خواست پروردگار باشد نه‌اینکه انسان اضافهٔ بر خودش کم‌وزیاد کند.“[5]

”امام حسین می‌گوید: من غیرت را در رضای خدا دارم! آنجا که می‌گوید: این غیرت را بگذار کنار، سمعاً و طاعتاً؛ **رضاً بِرضائِکَ، لا معبودَ سواک.**[6]

تَرَکتُ الخَلقَ طُرّا فی هَواکا *** و أیتَمتُ العیالَ لِکی أراکا
و لو قَطَّعتَنی فی الحُبِّ إربا *** لَما حَنَّ الفُؤادُ إلیٰ سَواکا[7]

---

[1] رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۲۶؛ الأصیلی فی أنساب الطّالبین، ص ۶۳؛ ریاحین الشّریعة، ج ۳، ص ۲۸٤.

[2] رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۲۵؛ الأغانی، ج ۲۱، ص ۷۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۷۰، ص ۱۷.

[3] جهت اطلاع بر اولاد و اعقاب امام حسن مجتبی علیه السّلام رجوع شود به المجدی فی أنساب الطّالبیین، ص ۲۰۰ ـ ۲۸۰؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۷۵ ـ ۵۸۱.

[4] الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۱؛ تاریخ الطّبری، ج ۵، ص ۴۶۱؛ اللّهوف، ص ۱۸۷.

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ قم، جلسه ۲۵. (آیةالله طهرانی)

[6] الصّراط المستقیم إلی مستحقّی التّقدیم، ج ۱، ص ۳۲؛ تاریخ امام حسین علیه السّلام، ج ٤، ص ۵۸۲ و ۵۹۳ و ٦۰۸؛ مقتل الحسین علیه السّلام، مقرّم، ص ۲۹۷. با قدری اختلاف در مصادر.

معاد شناسی، ج ۱، ص ۷٦:

«حضرت سیدالشهدا که دل‌باختهٔ خدا و عاشق لقای او بود، در آن ساعات آخر با خدای خود راز و نیاز داشت:

”إلَهی رِضیً بقَضائِکَ، تَسلیمًا لِأمرِکَ، لا مَعبودَ سِواکَ، یا غِیاثَ المُستَغیثینَ!“ [خداوندا، راضی بر تقدیرات و بر فرمان جاری تو هستم، و تسلیم محض بر امر تو هستم، ای پناه پناه‌آورندگان!»

[7] این ابیات منسوب به حضرت سیدالشهدا علیه السّلام است که در آخرین لحظات عمر شریفشان سروده‌اند؛ اما در کشف

این چطور در اینجا هست؟ اگر ما غیرت داریم باید آن غیرت را از امام حسین برویم یاد بگیریم! اگر ما می‌خواهیم عبودیّت را به‌دست بیاوریم باید آن عبودیّت را برویم از امام حسین یاد بگیریم، نه عبودیّت تخلّقی خودمان، بلکه آن عبودیّتی که خودمان اختلاق کردیم. اختلاق یعنی من‌درآوردی؛ مختلق یعنی من‌درآوردی، از پیش خود درآوردی.[1] عبودیّت اختلاقی به‌درد نمی‌خورد، عبودیّت حقیقی و واقعی که در این زمامداران مشاهده می‌کنیم، خودمان اینها را باید برویم به‌دست بیاوریم. خب جایی که می‌گوید غیرت به خرج بده، باید غیرت به خرج بدهی؛ جایی که می‌گوید ول کن، باید ول کنی؛ خب زنت را دیدند، خب دیدند که دیدند! تو رفتی مکّه ولی در بند زنت هستی، نه‌اینکه بیرون آمدی! یک لباس سفید پوشاندی به خودت و دوتا احرام و حوله بستی و خیال کردی که حج است! نه آقا، حج این نیست، حج دوتا لباس سفید بالا و پایین نیست؛ حج بیرون آمدن از تعلّق است، این حج است! وقتی که داری می‌گویی: لبّیک یعنی از هرچه تعلّق است خارج شدم، از زنم خارج شدم، از بچه‌هایی که در وطن گذاشتم خارج شدم، از کسب‌وکار و دکّان و تجارت‌خانه و دفتر و دستک و اینها همه خارج شدم، این معنا معنای لبّیک است، یعنی از اینها خارج شدم.“[2]

”بعضی از این زن‌ها می‌آیند این کلاه‌ها را می‌گذارند و جلوی صورتشان می‌آورند تا پیدا نباشد! این حج فایده ندارد. یعنی طوافی که انجام می‌دهد، چیزی به او نمی‌دهند؛ سعی‌ای که انجام می‌دهد، چیزی به او نمی‌دهند، نمی‌دهند، نمی‌دهند، نمی‌دهند. چرا نمی‌دهند؟ چون خدا گفته این‌جا که می‌آیی، باید تنها بیایی. تنها باید بیایی؛ به تو چه که آن مرد دارد نگاه می‌کند؟ به تو چه ربطی دارد؟ آن بندهٔ من است، الآن دارد کار غلط، کار اشتباه می‌کند؛ تو چرا باید ذهن خودت را متوجه آن بکنی؟ تو ذهنت را باید متوجه من کنی. آن نگاه می‌کند، می‌کند؛ نمی‌کند، نمی‌کند. به شوهر می‌گویند تو به چه حقی به زن خودت می‌گویی که نباید صورتش را کسی ببیند؟ برای چه؟ اگر غیرت داری، برو غیرت خود را در جاهای دیگر مصرف کن که نمی‌کنی! حالا این‌جا غیرتت گرفته است؟ باید زن صورت خود را باز کند. این‌ها چیست؟ این‌ها خب همه روی حساب و کتاب است دیگر.

در آیات قرآن داریم: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ ٱلْبَيْتِ إِلَّا مُكَآءً وَتَصْدِيَةً﴾؛[3] نمازشان، عریان دور کعبه گشتن بود؛ ولی فلسفهٔ آن‌ها هم همین بود که می‌گفتند ما باید از همهٔ تعینات، از همهٔ تعلقات بیرون بیاییم و چیزی نداشته باشیم، حجابی بین خود و بین خدا نباید قرار بدهیم. تفکر، تفکر صحیح است؛

الأسرار، میبدی، ج ۲، ص ۴۲۸ و نفائس الفنون، ج ۲، ص ۲۸ به ابراهیم ادهم نسبت داده شده است. (محقق)

[1] رجوع شود به معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۲۱۴.

[2] سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، جلسه ۷۲۵. (آیةالله طهرانی)

[3] سوره انفال (۸) آیه ۳۵.

ولی مصداق، غلط است. خدا هم اندازه دارد، حساب دارد، تکلیفش حساب دارد. به زن که گفته چهره‌ات را باید باز کنی، نگفته تا پایت هر چه هست دربیاوری؛ خب می‌توانست بگوید، حساب دارد. فقط صورت و نه جای دیگر؛ هر چیز در جای خودش و هر تکلیف باید در جای خودش قرار بگیرد."[1]

"انسان در حج باید عریان باشد؛ حاجی نباید جواهرات داشته باشد؛ نباید انگشتر[2] و ساعت[3] و حتی عینک به‌عنوان زینت باشد؛[4] اگر عینک برای زینت باشد، باید آن را عوض کرد و یک عینک عادی بر چشم زد.

حج، نسیمی از وحدت و نمایشی از توحید است.[5] در آنجا طلبه و رئیس‌جمهور و کت‌وشلواری و کلاهی فرقی ندارند؛ طلبه باید عمامه و قبا و ردایش را درآورد، دیگران هم باید کت‌وشلوار و کلاهشان را درآورند. هیچ‌کس نباید لباس مَخیط بپوشد؛[6] باید حوله‌ای را به کمر بست و حوله‌ای دیگر را هم بر روی دوش انداخت، والسّلام."[7]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ قم، مجلس ۲۵. (آیةالله طهرانی)

[2] انگشتر عادی اشکالی ندارد و مستحب است.

[3] ساعت معمولی اشکال ندارد.

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۹۰ و ۴۹۱.

[5] مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۷۱:

«در روایاتی که از پیغمبر اکرم داریم آن پیغمبر بزرگوار، خیلی ما را به اتّحاد و اعتصام به حبل خدا دعوت می‌کند. گاه‌وبیگاه در خطبه‌هایی که قرائت می‌کند می‌گوید: "ای مسلمان‌ها، با هم باشید! با هم باشید!" این مسئله در زمان پیغمبر خیلی زیاد بود و شاید در غالب خطبه‌هایی که پیغمبر خوانده‌اند، بر این مسئله تکیه و سفارش کرده‌اند نماز جماعت برای این جهت است، نماز جمعه برای این جهت است، و شاید سرّ اجتماع مردم در هر سال برای اداء مناسک حج و در تمام مدت سال برای عمره، بر این اساس باشد.»

* رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳ و ۵۴۲؛ المجازات النّبویّة، ص ۲۶۲؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۳۷؛ خصائص الأئمّة علیهم السّلام، ص ۷۴؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۲۶۶؛ نزهة النّاظر، ص ۲۷؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۰؛ مسند أحمد، ج ۴، ص ۲۷۱؛ التّاریخ الکبیر، بخاری، ج ۷، ص ۳۱۳؛ السّنن الکبیر، نسائی، ج ۲، ص ۲۹۲؛ المعجم الأوسط، طبرانی، ج ۶، ص ۲۷۷ و ج ۷، ص ۱۹۳.

[6] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۷۳ ـ ۴۷۵.

[7] سایت مدرسة الوحی، المحاضرات، جبل عامل، أسئلة و أجوبة ـ نساء، الجلسة ۳، آیةالله طهرانی:

«وَفِي الْحَجِّ اجْتِمَاعٌ لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ مُخْتَلِفِ الْبُلْدَانِ، فَيَأْتُونَ وَيَزُورُونَ وَيَجْتَمِعُونَ حَوْلَ مِحْوَرٍ وَاحِدٍ، وَيَرَوْنَ بَعْضَهُمُ الْبَعْضَ، فَيَلْتَقِي الْأَبْيَضُ بِالْأَسْوَدِ، وَيَلْتَقِي الْأَبْيَضُ بِالْأَحْمَرِ، وَيَلْتَقِي الْأَبْيَضُ بِالْأَصْفَرِ، جَمِيعًا، بِأَلْسِنَتِهِمُ الْمُخْتَلِفَةِ وَأَلْوَانِهِمُ الْمُخْتَلِفَةِ وَأَشْكَالِهِمْ وَصُوَرِهِمُ الْمُخْتَلِفَةِ وَبِآدَابِهِمُ الْمُخْتَلِفَةِ، يَجْتَمِعُ الْجَمِيعُ فِي هَذَا الْمِحْوَرِ الْأَسَاسِيِّ، فِي بَيْتِ اللهِ الْحَرَامِ، وَيَتَكَلَّمُونَ مَعَ بَعْضِهِمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بَعْضَهُمْ وَيُدَافِعُونَ عَنْ حُقُوقِهِمْ، هَذِهِ هِيَ فَلْسَفَةُ الْحَجِّ.» ترجمه:

«و در حج، اجتماعی برای همهٔ مسلمانان از کشورهای گوناگون است؛ پس می‌آیند و زیارت می‌کنند و گرد محور واحدی جمع می‌شوند و یکدیگر را می‌بینند؛ پس سفیدپوست با سیاه‌پوست و با سرخ‌پوست و با زردپوست، همگی با زبان‌های مختلفشان و

شباهت موقعیت انسان در حال احرام به عالم قبر

خداوند حج را این‌طور قرار داده است تا به ما بگوید: ای بشر بیچاره‌ای که دنیا تو را گرفته است، بیا نگاه کن و ببین در عالم توحید، جریان قُرب به من چگونه است؛ من خدایی هستم که تو را با آن فقیر در کنار هم می‌گذارم! گرچه تابه‌حال که خودت را جدا از بقیه می‌دانستی، به تو کاری نداشتم، اما الآن که به حج آمدی، بیا این واقعیت را ببین!

به قبرستان گذر کردم کموبیش *** بدیدم قبر دولتمند و درویش
نه درویش بی‌کفن در خاک رفته *** نه دولتمند برده یک کفن بیش[1]

موقعیت انسان در عالم قبر با حال احرام در حج یکی است. برای فردی که از این دنیا می‌رود، این دعا را می‌خوانند:

اللّهمّ إنَّ هذا المُسَجّی قُدّامَنا عَبدُکَ و ابنُ عَبدِکَ و ابنُ أمَتِک؛ نَزَلَ بِکَ و أنتَ خَیرُ مَنزولٍ بِه... اللّهمّ إن کان مُحسنًا فزِد فی إحسانِهِ، و إن کان مُسیئًا فَتَجاوَز عن سَیِّئاتِهِ![2]

«خدایا! این کسی که الآن بر روی زمین افتاده، بندهٔ توست، بنده‌ای که دستش از همه‌جا کوتاه شده و دیگر راه به جایی ندارد، و تو خود می‌دانی با او چه کنی... خدایا اگر محسن است بر احسانش بیفزا، و اگر گناه‌کار است، تو أرحم‌الرّاحمینی، پس گناهش را ببخش!»

بالأخره روزی ما را هم روی زمین می‌گذارند و شخصی برای ما نماز میّت می‌خواند؛ این حال بازگشت انسان مانند همان حال توحید در حج است.“[3]

”حالا ما برای این دنیا چه حسابی باز کنیم؟! و برای آخرتی که به‌اضافهٔ یک عدد جبری بی‌نهایت است چه حسابی باز کنیم؟! وقتی که از این دنیا می‌رویم و دستمان از دنیا کوتاه می‌شود، دیگر در آنجا سرطان نیست و تمام علوم پزشکی در آن دنیا تمام است و درش تخته است! تمام علوم مهندسی در آن دنیا تخته است و نیاز به آرشیتکت[4] و نقشه نداریم که حمّام را کجا بگذاریم، دستشویی کجا باشد، اطاق مهمان کجا باشد؟ اینجا نشت کرده، آنجا چاهش درآمده و...! در آنجا ساختمان را ملائکه می‌سازند و وقتی هم که ملائکه بسازند، خوب می‌سازند؛ بسته به اینکه ما چقدر جلو آمده‌ایم، به همان مقدار هم ملائکه مایه می‌گذارند!

رنگ‌های مختلفشان و شکل‌ها و چهره‌های مختلفشان و با آداب مختلفشان به هم می‌رسند. همگی در این محور اساسی، در خانهٔ خدا، کعبه، گرد هم می‌آیند و با یکدیگر سخن می‌گویند و با یکدیگر مشورت می‌کنند و از حقوقشان دفاع می‌کنند. این است فلسفهٔ حج.» (محقق)

[1] دوبیتی‌های باباطاهر، دوبیتی شماره ۷۴.

[2] مأخوذ از: الکافی، ج ۳، ص ۱۸۴؛ البلد الأمین، ص ۵.

[3] سایت مکتب وحی، صوت، عنوان بصری، جلسه ۱۱. (آیةالله طهرانی)

[4] Architect: «معمار، مهندس ساختمان.» (محقق)

در آنجا نسبت به ما هم کار ما کساد است. به شما قول می‌دهم که در آنجا دیگر نه نماز است، نه روزه است، نه خمس است، نه زکات است و نه حج است! هیچی نیست و ما هم باید پی کارمان برویم! در آن دنیا همه باید پرونده را دست بگیریم و به‌دنبال پروندهٔمان برویم، چون آنچه در این دنیا بود دیگر تمام شد. هر اشتغالی که در این دنیا بود تمام شد؛ اگر پزشک بودی تمام شد، مهندس بودی تمام شد، تاجر بودی تمام شد، کاسب بودی تمام شد، مدیر بودی تمام شد، رئیس بودی تمام شد، حاکم بودی تمام شد، فقیه بودی تمام شد، ولیّ فقیه بودی تمام شد، مرجع بودی تمام شد، طلبه بودی تمام شد، هرچه بودیم در این دنیا تمام شد!

مثل چه؟ مثل حج که خدا می‌آید و یک مورد را در این دنیا صاف به ما نشان می‌دهد! آیا کسانی که احرام می‌بندند می‌توانند عمامه بگذارند؟! نه، نمی‌توانند! آیا می‌توانند کلاه بر سرشان بگذارند؟! نه، نمی‌توانند! آیا می‌توانند پرونده‌ها و مدرک‌ها و چیزهایی را که به‌دست آورده‌اند، با خودشان به گردنشان آویزان کنند؟! نه آقاجان! اینها را در خانه‌ات بگذار و فقط یک ساک در دست بگیر که دو حوله در آن باشد، یکی را روی دوشت بگذار و یکی را به کمرت ببند؛ همین! مدرک‌هایی که گرفتی مربوط به طهران و مربوط به کار و کسبت است. عناوین و بیا و برو و حضرت آقا و رئیس و مدیر کل و همهٔ اینها برای اطاق کارَت است.

آقاجان، در اطاق کار خدا که مسجدالحرام است، مدرک به درد نمی‌خورد، القاب به درد نمی‌خورد و ریاست، بی‌ریاست است؛ باید سر را برهنه کرد و دو تا لباس سفید پوشید؛ یک پارچه روی دوش انداخت و یک پارچه هم به کمر بست، آن‌وقت اگر از کنار شما پادشاه رد شود شما تشخیص نمی‌دهید، فلان رئیس رد شود شما تشخیص نمی‌دهید! حتّی اگر ساعت برای زینت خریده‌اید در آنجا نمی‌توانید ببندید و اگر می‌خواهید ساعت ببندید باید یک ساعت عادی باشد که جلب توجّه نکند! اگر انگشتر در دست برای زینت است و جلب توجّه می‌کند باید انگشتر را دربیاورید ولو اینکه اسم خدا روی آن نوشته باشد! انگشتر باید در موقع حج جلب توجّه نکند!"[1]

"ببینید، خدا یک مورد به ما نشان داد! روز قیامت مثل حال احرامِ در دوران حج است و آنجا هم همین‌طوری است، منتها در آنجا یک لُنگ به کمر و یک پارچه به دوش نداریم، بلکه انسان همین‌طور با همان لباس و با آن کارها و مسائلی که انجام داده در صحرای محشر می‌آید!

﴿وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ﴾[2] «خیال می‌کنید که مردم مست‌اند. (اگر به آدم مست دست بزنید نمی‌فهمد و در مستی خودش است. هرچه به او بگویی نمی‌فهمد و توجّه ندارد!) امّا مردم مست نیستند، بلکه گرفتارند!»

گرفتار کارهای خودشان هستند، چون پرده کنار رفته و الآن تمام کارهای دنیا از اوّل تا آخر درون مغز و

---

[1] عنوان بصری، ج ۶، ص ۵۰۷. (آیةالله طهرانی)

[2] سوره حج (۲۲) آیه ۲.

درون نفس آمده و او دارد به‌طرف خدا و به‌طرف آن مبدأ و به‌طرف حساب می‌رود! این گیجی به‌خاطر حساب پس‌دادن در مقابل است که نمی‌داند چه‌کار کند.

امّا کسانی که پروندۀشان درست است و وقتی به خود مراجعه می‌کنند می‌بینند کارهایشان درست بوده، دیگر مست نیستند و می‌دوَند! ولی آنها مدام می‌خواهند ترمز بزنند و بایستند امّا نمی‌شود، چون ملائکه می‌گویند: «کجا ایستادی؟ برو! نوبت تو است! حالا که درون صف آمدی باید بروی!»"[1]

استحباب پوشیدن احرام ما بین عمرۀ تمتّع تا حجّ تمتّع

"عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام، قالَ:

ینبَغی لِلمُتَمَتِّعِ بِالعُمرةِ إلَی الحَجّ إذا أحَلَّ أن لا یلبَسَ قَمیصًا و لیَتَشَبَّه بالمُحرِمینَ.[2]

«شایسته است کسی که عمره تمتّع را انجام می‌دهد وقتی که مُحِلّ شد، پیراهن نپوشد و خود را شبیه محرمین بنماید.»"[3]

فلسفه باقی ماندن در لباس احرام پس از عمره تمتع

"اینکه مستحب است بین عمره و بین حج، حاجی در لباس احرام باشد،[4] می‌دانید برای چیست؟ برای این است که کسی که در لباس احرام است، همان حال و هوای احرام، گرچه محرم نیست، در او باقی می‌ماند. خودتان این مسئله را ندیدید؟ تجربه نکردید؟ لباس احرام که درمی‌آورید، همین‌که لباس عادی می‌پوشید، حالتان فرق می‌کند؛ تمام شد. به‌خاطر این می‌گویند بین عمره و بین حج هم در لباس احرام باشید که یک‌مرتبه از آن وقتی که احرام بستید متّصل بشوید به عرفات و به سایر اعمال حج، این وسط فاصله نیفتد، این وسط در دنیا نیایید، این وسط مشغول به کثرات نشوید. درست؟ حالا می‌گویند چرا لباس احرام می‌پوشید؟"[5]

"انسان هرچه بیشتر در احرام بماند، آن افاضات و الطاف الهی بر او بیشتر خواهد بود. اصلاً خودِ «در احرام بودن» انسان را در آن فضا قرار می‌دهد؛ ولیکن ما امروزه پیوسته مترصّد هستیم در اوّلین فرصت این اعمال عمره یا حج به اتمام برسد و از احرام خارج بشویم!! غافل از اینکه فیض بزرگی را از دست می‌دهیم. چه الزامی هست بر اینکه انسان همان روزی که احرام دارد به اعمال برسد؟ بگذارد فردا برود، پس‌فردا برود، برود در مسجدالحرام بنشیند؛ البته نباید طواف کند، اول باید طواف احرام را مقدّم کند؛ یک روز بعد برود، دو روز بعد برود، چند روز بعد برود، نیازی به این الزام به انجام فوری نیست. حالا می‌خواهد زود انجام بدهد،

---

[1] عنوان بصری، ج ۶، ص ۵۱۰. (آیةالله طهرانی)

[2] الکافی، ج ۴، ص ۴۴۱.

[3] محقق.

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۱۴.

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، میلاد حضرت زهرا سلام الله علیها، سال ۱۴۲۸ هـ.ق. (آیةالله طهرانی)

برود انجام بدهد.[1]

این استحبابی که داریم برای تلبّس به احرام بین عمرهٔ تمتّع و بین حج تمتّع، این مسئلهٔ عجیبی است که از همین نکته نشئت می‌گیرد؛ گرچه انسان در همان موقع تقصیر کرده و از احرام بیرون آمده است، ولکن تلبّس به لباس احرام آن اثر را در او استمرار می‌بخشد و این یک مسئلهٔ ملموسی است؛ کاملاً محسوس است که انسان بعد از لباس احرام می‌بیند آثار هست، ولی همین که لباسش را عوض می‌کند می‌بیند حالش عوض می‌شود. همین‌که لباس را درمی‌آورد و لباس دیگری می‌پوشد! به‌خاطر همین ائمه علیهم السّلام فرمودند که باید ـ نه به معنای باید الزامی، بلکه استحبابی ـ این‌طور باشد که در عمرهٔ تمتّع انسان گرچه تقصیر می‌کند، ولی در همان حال و هوای عمره خود را به حج بچسباند و وصل کند این دو جهت را با یکدیگر؛ گرچه عمره اسمش عمرهٔ تمتّع است و موجب اباحهٔ آن امور محرّمه در حال احرام است، ولی این منافات ندارد بر اینکه تلبّس به لباس احرام انسان را در این وضعیت و در این حال‌وهوا قرار می‌دهد تا اینکه انسان دوباره احرام برای حج ببندد و به آنجا برود. از این مشخص می‌شود که چقدر واقعاً آنها، این بزرگان، به فکر ما بودند؛ یعنی به فکر استفادهٔ بیشتر مکلّف از حج بودند؛ دقیقاً برخلاف آنچه که ما الآن می‌خواهیم اعمال کنیم و به مردم هم می‌گوییم و آنها را دعوت می‌کنیم؛ یعنی درست ما الآن در نقطهٔ مقابل با فرامین و دستورات ائمه هستیم و این مسئله، مسئله‌ای است که فردای قیامت دامن ما را خواهد گرفت!! به چه حسابی ما بیاییم و یک بنده‌خدایی را از رسیدن به این [نورانیّت] محروم کنیم؟! هستند افرادی که اینها نه ادّعایی دارند و نه تظاهری دارند، مطلبی را بشنوند ترتیب‌اثر می‌دهند؛ چه حقی ما داریم شرعاً از نقطه‌نظر تبلیغ و از نقطه‌نظر داعویّت که بیاییم یک بنده‌خدایی را از موهبت

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ عدم جواز احرام از غیر میقات، جلسه ۱۴۸، آیةالله طهرانی:

«سؤال: آیا در عمرهٔ مفرده تأکید شده که بیشتر در احرام بماند و بهتر است؟

جواب: بله، هرچه بیشتر بماند بهتر است؛ مثلاً فرض کنید که طواف را انجام می‌دهد، یک روز بعد، دو روز بعد بیاید سعی انجام بدهد، بهتر است تا اینکه یک ساعت عین فرفره بگردد. ما این‌طوری هستیم، ولی هرچه بماند فیضش بیشتر است. خود آدم مگر نمی‌فهمد؟ همین‌که می‌فهمد یعنی هست دیگر، همین‌که می‌فهمد یعنی یک قضیه‌ای هست.

اصلاً سابق این‌طوری نبودند؛ سابق می‌رفتند یک عمره انجام می‌دادند، سه چهار روز طول می‌کشید، چهار پنج روز طول می‌کشید، دو روز طول می‌کشید. می‌رفتند و می‌گفتند آقا حالا دو روز دیگر می‌آییم، سه روز دیگر می‌آییم سعی را انجام می‌دهیم؛ اول طواف را انجام می‌دهیم بعد می‌رویم سعی را انجام می‌دهیم. البته بله، بین طواف و بین نماز طواف بهتر است فاصله نیفتد، یعنی از یکی دو روز بیشتر نباید باشد، ولی باز در آن هم فوریّت ندارد، مثل اجزاء صلاتیّه نیست، می‌تواند تأخیر هم بیندازد. بین طواف و سعی می‌تواند یک هفته دیگر سعی را انجام بدهد، یک هفته در احرام باشد و ایرادی هم ندارد.

سؤال: در فاصله‌ای که انجام عمره مثلاً یک هفته طول می‌کشد، می‌تواند طواف هم بکند؟

جواب: نه، باید که سعی‌اش را انجام بدهد.»

الهی محروم کنیم؟ وظیفهٔ انسان این است که مسئله را بگوید؛ حالا یکی نمی‌خواهد قبول کند.“[1]

”خدا رحمت کند، آن سالی که تقریباً ما مشرّف شدیم، یک آقا شیخ صدرای اراکی بود، پیرمردی بود و حالی داشت برای خودش، آن روحانی کاروان ما بود. خب پیرمرد است، بین مکه و مدینه حدود هشتاد نود فرسخ فاصله است، آن هم با این ماشین‌هایی که همه سَر باز هستند، آفتاب می‌خورد، حرکت از مدینه به مکه یک قدری مشکل است. این مردم آمدند با آن کیفیت. تقریباً نزدیک ظهر ما حرکت کردیم، شب حدود ساعت ده و خُرده‌ای رسیدیم به مکه، همه خسته، همه کوفته. گفتیم استراحتی می‌کنیم، شب را می‌خوابیم، فردا می‌رویم اعمال را انجام می‌دهیم؛ عمره را انجام می‌دهیم، اعمال طواف و سعی و تقصیر را انجام می‌دهیم. این ملت پایشان را در یک کفش کرده بودند، این پیرمرد را مجبور کردند، واقعاً من دلم به حالشان سوخت، به حال این بنده خدا که با چه حال نزاری مجبورش کردند که باید بلند شوی بیایی، همین امشب ما از لباس احرام بیاییم بیرون، راحت شویم! همین امشب باید راحت بشیم. و آنچه این به آنها گفت: «به خدا من دیگر جان ندارم، به خدا رمق ندارم، آخر یک شب بگیرید بنشینید، چتان است مگر؟ آخر [فقط] دو تا لباس احرام تنتان است.» درحالی‌که مستحب است انسان بین عمره و بین حج از احرام بیرون نیاید. و وقتی که آقا مشرّف می‌شوند همیشه به مکه، چند سفر تا حالا، چهار پنج سفر رفتند، یک سفرش را خودم دیدم و همین‌طور هم که هست، بین عمره و بین حج اصلاً از احرام بیرون نمی‌آیند؛ یعنی از آن احرام یک عقد نفسی باشد انسان بیرون می‌آید، ولی لباس احرام را مستحب است انسان به تن داشته باشد. و این قضیه آن‌قدر غیرمانوس است که خیلی از روحانیون تعجب می‌کنند، می‌گویند: «آقا چرا مثلاً از احرام بیرون نمی‌آیید؟ مگر اعمال را انجام ندادید؟» خلاصه این بنده خدا را مجبور کردند بیاید آنها را ببرد و طواف را انجام بدهند و سعی بکنند و بعد هم بیایند تقصیر بکنند و خیلی خلاصه...! آمده بود پیش پدر ما شِکوه و گلایه می‌کرد، می‌گفت که: «آقا، من چه غلطی کردم که آمدم روحانی شدم؟ آمدم برای رضای خدا...» و آن هم بنده خدا قصدش قصد قربت بود؛ یعنی از بین این افرادی که من سراغ دارم روحانی کاروان شدند، این یکی را می‌دانم که قصد قربت داشته، بقیه هم إن‌شاءالله که مأجور هستند. آن‌وقت این پیرمرد با آن کیفیت رفته بود و آنها را برده بود و از احرام بیرون آورده بود.

خب اگر فرض کنید که یک شخصی بخواهد برود حج انجام بدهد با این کیفیت، این واقعاً مَرضیّ خداست؟ این مقبول است؟ اگر فرض بکنید که الآن اعلام بکنند که حجّاجی که از ایران می‌خواهند بروند برای مکه، کسی با خودش حتی یک دستمال هم نمی‌تواند بیاورد، یک دستمال هم نباید بیاورد، چند نفر می‌روند؟

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ احرام از محاذات میقات، جلسه ۱۰۲. (آیةالله طهرانی)

بگذریم."[1]

"در همین سفر اخیری که دو سال پیش بود ظاهراً، که مشرّف شدیم، دو یا سه سال پیش بود، مستحب است بین عمرهٔ تمتّع و بین حجّ تمتّع که انسان در همان لباس احرام باقی باشد. ما هم در همان حولهٔ احرام بودیم. چند روز فاصله بود و ما در همان حولهٔ احرام بودیم. هر که رفقای ما را می‌دید، خیال می‌کرد تازه آمدیم. یک نفر از افراد، از خیلی مُعَنوَنین در مسجدالحرام، دو روز مانده بود به حرکت به‌سوی عرفات، ما را با همین لباس دید، خیلی تعجب کرد، گفت: «آقا شما الآن آمدید؟» گفتم: «نه، ما شش هفت روز است، خیلی وقت است، هفت هشت روز است که ما مشرّف هستیم.» گفت: «پس لباستان؟» گفتم: «مستحب است.» گفت: «عجب، عجب!» خیلی اظهار شرمندگی کرد و خیلی اظهار چیز و خیلی اظهار ندامت و حسرت که ای کاش ما ملتفت بودیم، ملتفت بودیم و متوجه می‌شدیم. درست شد؟

خُب، ما و رفقای ما و اینها این لباس را پوشیده بودیم و این حرف‌ها. آن آخوند کاروان آمده بود گیر داده بود: «آقا این چه لباسی است شما می‌پوشید؟» به ما که حرفی نمی‌زند، به همین بندگان خدا که بودند می‌گفت: «این بدعت است!» آمده بود این‌طوری می‌کرد، می‌گفت بدعت است! گفتم که به این برو بگو فلانی می‌گوید بدعت را با چه می‌نویسند؟ با عین است یا با همزه است؟ آن چیزی که شما می‌فرمایید با همزه است، با عین نیست. این رفته بود به روحانی کاروان گفته بود که طهرانی می‌گوید که شما که می‌فرمایید بدعت است، آن بدعت با همزه است چون بدعت با عین ظاهراً نیست. بعد گفتم به ایشان بفرمایید یک قدری مطالعات خودشان را زیاد کنند، آن‌گاه بیایند مسئول کاروان بشوند و روحانی کاروان بشوند. خلاصه بنده خدا به او برخورده بود و رفته بود به بعضی از جاها مراجعه کرده بود، دیده بود نه، این همین‌طوری که می‌گوییم درست است و خلاصه دیگر کاری نداشت.

خب ببینید، آدم لباس احرام تنش می‌کند، می‌گویند شما بدعت آوردید! اِ، عجب، بدعت! و بعد هم یک بنده خدایی از یک جایی آمده بود و به این رفقا گفته بود که: «بله، (حالا این شخص این مقدار انصاف داشت، یعنی دیده بود خب هست) گرچه این درست است و مستحب است، ولی برای اینکه همه یک‌نواخت بشوید! یک‌نواخت لباس‌ها بشود باید در بیاورید!» گفتیم غلط کردی! کی به تو یک‌هم‌چنین اجازه‌ای داده که جلوی سنّت خدا و رسول خدا را بگیری؟ یک‌نواخت! اِ، عجب! تو چرا نمی‌آیی یک‌نواخت بشوی؟ تو لباس احرام بپوش تا یک‌نواخت بشوی! چرا این شخصی که می‌خواهد بر سنّت پیغمبر عمل بکند این بیاید دست بردارد که با بقیه یک‌نواخت بشود؟! صد سال سیاه می‌خواهیم یک‌نواخت نشود! مگر حالا در حج یک‌نواخت شدن

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ولایت تکوینی، جلسه ۸. (آیةالله طهرانی)

هم داریم؟ آن چیزی که یک‌نواخت است مربوط به موقع احرام است و مربوط به انجام اعمال و رفتن عرفات است؛ که چه؟ هیچ! یک‌نواخت شدن یعنی چه؟! همه یک‌نواخت باشیم؟ التفات می‌کنید؟ خب، اینها ناشی از چه می‌شود؟ ناشی از جهل است! اینها ناشی از جهل است و ناشی از نادانی است که ما نمی‌خواهیم بر آن مرامی باشیم که بر آن مرام رسول خدا دستور داده، می‌خواهیم بر مرام تفکّری و تخیّلی خودمان باشیم، نمی‌خواهیم بر آن مرام باشیم که امام زمانمان در آن موقع بر آن مرام است. امام ما بین عمره و بین حج با لباس احرام می‌گردد در مکه، و به ما گفته می‌شود که نه‌خیر، باید به غیر از آن باشید! چرا به غیر از آن باشید؟!

شمایی که یک‌هم‌چنین مطلبی را می‌گویی، آیا نمی‌دانی که کسی که این حکم را وضع کرده براساس توهّمات و تخیّلات بشری وضع نکرده، براساس نظام تکوین وضع کرده؟ آن حالی که در موقع احرام برای شخص مُحرِم است، با استدامهٔ تلبّس به لباس احرام، همان حال را انسان در وجودش احساس می‌کند تا حج. چقدر فرق می‌کند! خیلی تفاوت دارد ها، که انسان وقتی که احرام می‌بندد برای عمرهٔ تمتّع، وارد احرام می‌شود، وارد حریم خدا می‌شود، لباسش را در می‌آورد، زینت را در می‌آورد، یک حوله می‌اندازد به دوشش، یکی هم به کمر، همین، تمام شد. از همهٔ تعیّنات راحت می‌شود، پاک می‌شود، بیرون می‌آید، خالص می‌شود، می‌رود با این حال انجام می‌دهد. آن طوافی که با آن انجام می‌دهد، با طوافی که با لباس انجام می‌دهد، دوتاست. آن خوابی که با لباس احرام می‌کند، با خوابی که با لباس عادی، همین دشداشه، همین دشداشه‌های سفید هم بپوشید باز بهتر است از لباس‌های کت و شلوارهای کذایی غربی که آمده میان ما مسلمان‌ها، باز این چیست؟! این باز از آن فرق می‌کند و باز تفاوت می‌کند. آن حال و هوای احرام را انسان با خودش با همان لباس احرام می‌کشاند، می‌آید می‌آید می‌آید تا می‌رسد به روز هشتم که روز حرکت به‌سوی عرفات است.“[1]

احرام از میقات

”مسئلهٔ مهمّی که در بحث حج مطرح شده بود، مسئلهٔ احرام از میقات[2] است.[3] طبق روایاتی که در بحث

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۱۳. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ احرام از محاذات میقات، جلسه ۹۸، آیةالله طهرانی:
«میقات عبارت است از آن محلّی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم برای انعقاد احرام و اهلال تعیین کرده‌اند. میقات برای اهل عراق، وادی عقیق؛ و برای اهل شام، جحفه؛ و برای اهل طائف، قرن المنازل؛ و برای اهالی یمن، یَلَملَم؛ و برای اهل مدینه، مسجد شجره و ذوالحلیفه است؛ و برای اهل غرب و شمال غربی هم جحفه است. این مواقیتی است که رسول خدا تعیین کرده‌اند و نسبت آنها به جده مختلف است؛ و هرکدام نسبت به اهالی، دارای طول و عرض مساوی نیستند.»*
* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۳۰۷ ـ ۳۴۱.

[3] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۷۸، آیةالله طهرانی:
«در اینجا حکایتی به نظر آمد که مناسب می‌بینم آن را نقل کنم که با ذکر آن، کیفیت مرام سلوکی و علمی و روش و ممشای مرحوم

احرام آمده است که فرموده‌اند:

مواقیت امکنه‌ای است که: **وَقَّتَها رسولُ الله لِمَن أرادَ أن یَحرُمَ.**[1]

والد ـ رضوان الله علیه ـ کاملاً روشن و واضح می‌گردد.

مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ معتقد به جواز عقد احرام از محاذات مواقیت بودند. توضیح اینکه: شارع مقدّس شش نقطه را از شش جهت، میقات برای احرامِ ساکنین بلاد بعیده قرار داده است، که عبارت است از: مسجد شجره، جحفه، یلملم، قرن‌المنازل، ذات‌عِرق، و مکّه برای احرام حجّ تمتّع.

فتوای مشهور در احرام عبارت است از: «عقد احرام در یکی از این مواقیت به‌نحوی‌که حاجّ و یا معتمر باید در یکی از این مواقیت حضور یابد و از آنجا احرام ببندد، و در غیر این‌صورت احرام او باطل است مگر در بعضی از صور.»

اما مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ احرام از محاذات میقات را نیز مُجزِی و کافی می‌دانستند؛ و دیگر روی این حساب لازم نیست شخص راه خود را دور کند و به میقات بیاید و در آنجا احرام ببندد، بلکه به مجرّد اینکه به محاذات میقات رسید می‌تواند همان‌جا نیّت کند و لبّیک بگوید و لباس احرام بپوشد و مُحرِم شود.

روزی به اتّفاق مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ به دیدن مرحوم آیةالله گلپایگانی ـ تَغَمّدهُ الله برَحمتِه ـ که جهت زیارت حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام به مشهد مشرّف شده بودند رفتیم. تابستان بود و هوا گرم، و ما بعد از ظهر با ایشان در ایوان منزل مسکونی ایشان ملاقات نمودیم. در ضمن صحبت مرحوم والد بحث جواز احرام از محاذات میقات را با ایشان مطرح نمودند، و از آنجا که نظر مرحوم گلپایگانی بر عدم جواز بود بر مبنا و مسلک خود اصرار می‌ورزیدند.

مرحوم والد نیز از طرق مختلفه جهت تثبیت فتوای خود وارد شده و به احتجاج می‌پرداختند؛ ولی با توجه به گرمی هوای تابستان و کهولت سنّ و عدم مناسبت حال مرحوم گلپایگانی، مرحوم والد بحث را تمام نموده و دیگر پیگیری ننمودند و از مطالب دیگر سخن به میان آمد.

از این ملاقات یک هفته‌ای گذشت. روزی مرحوم والد، اخوی بزرگ‌تر حقیر و خود بنده را طلبیدند و فرمودند:

من راجع به جواز احرام از محاذات میقات مقاله‌ای فقهی نوشته‌ام و الآن روی میز است، بروید و آن را مطالعه کنید و نظر خود را برای من بیاورید.

اخوی مکرّم رفتند و رساله را برداشتند و پس از مطالعه به من ردّ نمودند، بنده نیز آن را به دقّت مطالعه نمودم و آن را سر جای خود گذاردم.

دو روز بعد که هر دوی ما خدمت مرحوم والد بودیم، ایشان رو کردند به ما و فرمودند: «رسالهٔ مذکوره را مطالعه کردید؟» عرض کردیم: بلی. سپس رو کردند به اخوی و فرمودند: «نظر شما در این مسئله چیست؟» ایشان اظهار داشتند: «حق با شما است و مطلب براساس ادلّهٔ شما تمام است و جای هیچ إن قُلتی نمی‌باشد.»

در این هنگام مرحوم والد به من فرمودند: «نظر شما در این‌باره چیست؟»

حقیر عرض کردم: من هنوز ادلّهٔ مخالفین را مطالعه نکرده‌ام و لذا نمی‌توانم فعلاً راجع به رسالهٔ شما اظهار نظر کنم!

مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ یک‌مرتبه رو کردند به اخوی مکرّم و درحالی‌که با انگشت سبّابه به حقیر اشاره می‌کردند، سه بار فرمودند: «أحسنت، أحسنت، أحسنت!»

خوانندهٔ محترم پس از نقل این قضیه، خود به مکتب و مرام حضرت والد پی خواهد برد و دیگر نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نمی‌باشد؛ تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مُجمل.»

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۳۰۷ ـ ۳۱۱.

و طبعاً آنچه که از این روایات استفاده می‌شود این است که باید از همان امکنه‌ای که رسول خدا تشریع فرموده است برای احرام از همان امکنه باید انسان احرام ببندد و اضافه بر آن امکنه نمی‌تواند جای دیگری را مدّ نظر قرار بدهد.

روایات در این مسئله مختلف است؛ نسبت به خصوصیت خود آن مواقیت مسئله مختلف است؛ ولی در این که مواقیت همین مواردی است که ذکر شده است در این مسئله شبهه نیست. مثلاً فرض کنید که در ذوالحلیفه شبهه در این است که آیا خود ذوالحلیفه عبارت است از مسجد شجره[1] و همان مسجد فعلی؟ یا ذوالحلیفه که یک وادی است که مسجد شجره در آن وادی قرار گرفته است؟ و اینکه الآن ما می‌بینیم که افراد از مسجد شجره احرام می‌بندند بنا بر عمل به احتیاط است؛ ولی دلیلی نداریم بر این خود این ذوالحلیفه نفس مسجد شجره در آن واجب باشد.[2]

حتی در بعضی از روایات داریم که خوب است انسان احرام را ببندد؛ ولیکن تلبیه را بعد از اینکه یک مقداری از مسجد شجره فاصله گرفت در آنجا انجام بدهد[3] که دلالت می‌کند بر اینکه ذوالحلیفه که در آن احرام است آن عبارت است از همان شروع در وادی؛ آنجا مجوّز و مسوّغ برای احرام است و نفس مسجد شجره که فعلاً خیلی هم سؤالاتی می‌شود، حتی راجع به خانم‌ها که عذر دارند آیا می‌شود...؟ من پاسخ می‌دادم که خارج

---

[1] مسجد شَجَره یا مسجد ذوالحُلَیفه، از مساجد تاریخی مدینه است که در منطقهٔ «ذوالحلیفه» یا «آبارعلی» در هشت کیلومتری جنوب غربی مسجدالنّبی در مسیر مکّه قرار دارد. ذوالحلیفه، میقات کسانی است که برای عمرهٔ تمتّع و عمرهٔ مفرده از مدینه به مکّه می‌روند. این محل با نام مسجدالإحرام نیز شناخته می‌شود. پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز در سفرهای عمره و حجّ تمتّع در این میقات، مُحرِم شدند.
وجه تسمیهٔ آن به شجره این است که پیامبر اکرم در جریان سفر سال ششم هجرت که منتهی به امضای معاهدهٔ حدیبیّه شد، در این مکان، کنار درختی (شجره) به نام «سَمُره» فرود آمده و احرام بستند. همین‌طور در سال هفتم جهت عمرة القضاء و نیز در سال دهم برای حجّة الوداع در این مسجد احرام پوشیدند. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۴۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۸۴ و ۸۵؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۶۲؛ التّاریخ القویم لمکّة و بیت الله الکریم، ج ۴، ص ۲۹۳؛ معالم المدینة المنوّرة بین العمارة و التّاریخ، ج ۱، ص ۳۶۹. (محقق)

[2] شما در صحن خود مسجد شجره هم می‌توانید محرم بشوید؛ الآن یکی است، لازم نیست حتماً در خود آن [مسجد قدیم] باشد. شما می‌توانید بیایید در کنار ایوان بایستید یا حتی در مسجد بروید، اجازه می‌دهند.
از موازی آن هم همین است. بله، موازی هم مانعی ندارد؛ یعنی حالا بر فرض آن فتوای مرحوم آقا را هم ما قبول نکنیم، در خود مسجد شجره از هر جایی که مُحرِم شدید، مسجد شجره است. این‌طور نیست که حتماً باید در مکان خاص باشد. می‌خواهید احتیاط بیشتر کنید، خود آن جای مسجد شجره الآن مشخص است؛ یک منطقه دارد که خب محراب است، آنجا همان جای مسجد شجرهٔ سابق است، بعد دیگر از اطراف اضافه شده. یک دقیقه آنجا بایستید و به‌اصطلاح لبّیک بگویید.

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۶۹ ـ ۳۹۳.

از مسجد هم احرام بستن اشکال ندارد و حتی برای مردها هم اشکال ندارد که خارج از مسجد احرام ببندند. مکان، مکانی است که در آن می‌شود احرام بست؛ اما اینکه احرام فرض کنید که آن‌چنان باید دقیق باشد که یک سانت از آن هم یک خط بکشند که قبل از این یک سانت احرام باطل باشد و بعد از آن یک سانت شروع بشود! یک‌هم‌چنین چیزی اصلاً معنا ندارد، بخصوص در مسائل عرفیّه و در موضوعات عرفیّه. این مسئله خیلی مهم است. در خیلی از موارد ما مشاهده می‌کنیم که یک‌هم‌چنین مسائل و دقت‌هایی اصلاً نبوده است و اینها بعداً اضافه شده است."[1][2]

عدم جواز تکرار عمرهٔ مفرده در یک ماه قمری

"از جمله مواردی که إشراف عارف بالله را در کیفیت إصدار فتوا و امتیاز آن با سایر فقها ـ رضوان الله علیهم ـ می‌توان مشاهده نمود، مسئلهٔ جواز تکرار عمرهٔ مفرده در یک ماه می‌باشد. طبق روایات مأثوره از معصومین علیهم السّلام، تکرار عمرهٔ مفرده تا قبل از گذشت ده روز، مورد اشکال؛ و تا پیش از سپری شدن همان ماه، مکروه به کراهت شدید می‌باشد.[3] البته در این مسئله بعضی از روایات دالّه بر جواز

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۱۸، آیةالله طهرانی:

«در روایتی از مرحوم شیخ مفید در مُقنعَه داریم که می‌فرماید:

مُحمّدُ بنُ مُحمّدِ بنِ النُّعمانِ فِی المُقنِعَةِ قالَ: قالَ علیه السّلام: **"إذا أحرَمتَ مِن مسجدِ الشّجرةِ، فلا تُلبِّ حتّیٰ تَنتَهی إلَی البَیداءِ"**.»*

در روایت دیگری داریم:

عبدالله بنُ جعفرٍ فِی قُربِ الإسنادِ عن مُحمّدِ بنِ الحُسینِ بنِ أبِی‌الخطّابِ عن أحمد بنِ مُحمّدِ بنِ أبِی‌نصرٍ قالَ: سألتُ أباالحسنِ الرِّضا علیه السّلام: کیفَ أصنَعُ إذا أرَدتُ الإحرامَ فَقالَ: **"إعقِدِ الإحرامَ فی دُبُرِ الفریضةِ حتّیٰ إذا استوَت بِکَ البَیداءُ فَلَبِّ"**. قُلتُ: أرأیت إذا کنتُ مُحرِماً مِن طَرِیقِ العِراقِ، قالَ: **"لَبِّ إذا استَوَیٰ بِکَ بَعِیرُک"**.»**

* وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۷۲ به نقل از المقنعة، ص ۴۴۸.

** وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۷۱ به نقل از قرب الإسناد، ص ۳۷۹.

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ احرام از محاذات میقات، جلسه ۱۰۳، آیةالله طهرانی:

«بنابراین چه اشکال دارد با هواپیما هم همین را بگوییم وقتی که خلبان اعلام می‌کند: «ما الآن از محاذات میقات عبور می‌کنیم»، همان موقع لباس را عوض کنیم و احرام ببندیم! البته اگر محاذات با میقات صحیح باشد یا فرض کنید که بالای خود میقات که دیگر محاذات هم نیست، البته نه محاذات عرضی، محاذات طولی را می‌گوییم. هیچ اشکالی ندارد، بعد از احرام بستن هم لبّیک می‌گوییم، به‌خاطر تأکید هم تا ده دقیقه همین‌طوری می‌گوییم، تا نیم ساعت هم می‌توانیم بگوییم تا وقتی که دایرهٔ اهل مکّه پیدا نباشد، می‌شود لبّیک گفت. این هواپیما هم به‌سمت جده می‌رود و هیچ اشکالی ندارد که برای هر کدام از این لبّیک‌ها قصد احرام کنیم، هیچ اشکالی از این نقطه‌نظر ندارد؛ لذا اینکه می‌گویند: احرام در هواپیما امکان ندارد، محل تأمّل است.»

* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۸۸ ـ ۳۹۱.

[3] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ٤٥٨:

به‌حسب ظاهر نیز موجود است[1] ولیکن با تأمّل و تحقیق در مجموعهٔ احادیث وارده، حرمت قبل از ده روز و کراهت شدید تا یک ماه مسلّم است.[2]"[3]

"اما اگر در ۲ ماه واقع شود اشکالی ندارد، حتی اگر فاصلهٔ آن ۲ عمره، یک روز باشد. مثلاً یک عمره در ۲۹ رجب انجام دهد و یک عمره در ۱ شعبان؛ چون در ۲ ماه واقع شده اشکالی ندارد."[4]

"بعضی گمان می‌کنند که اگر دو بار و بیشتر به میقات بروند و احرام ببندند و عمرهٔ مفرده بجای آورند به فیض بیشتری نائل می‌شوند، درحالی‌که این عمل خلاف است. خدای متعال به لحاظ کرامت و تعظیم بیت‌الله‌الحرام فقط یک بار احرام را برای هر ماه کافی دانسته است نه بیشتر، و تکرار این مسئله برخلاف ذهنیّات و توهّمات عوام، نه‌تنها موجب ثواب بیشتر و عبادت بیشتر نخواهد شد بلکه از اعتبار و ارزش آن یک بار اول احرام نیز می‌کاهد و او را خدشه‌دار می‌نماید! و خداوند به‌جای احرام و عمره، طواف را جایگزین نموده است

«و رَوىٰ علیُّ بنُ أبی‌حَمزَة عن أبی‌الحَسنِ موسىٰ علیه السّلام، قالَ: **"لِكُلِّ شَهرٍ عُمرةٌ"**. قالَ: فقلتُ له: أ یَکونُ أقَلَّ مِن ذلکَ؟ قالَ: **"لِكُلِّ عَشرةِ أیّامٍ عُمرةٌ."**»

هم‌چنین رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۷ ـ ۳۱۰.

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۲۹۹ و ۳۰۷ ـ ۳۱۵.

[2] اجماع از منظر نقد و نظر، ص ۲۱۸، تعلیقه، آیة‌الله طهرانی:

«از جمله مواردی که برای نگارنده در این مورد اتّفاق افتاده است اینکه: طبق روایات مأثوره و ادلّه در باب عمرهٔ مفرده، تکرار آن در مادون عشرة ایّام حرام و در طول یک ماه کراهت شدید دارد. گرچه بسیاری با تمسّک نابجا به تسامح در ادلّهٔ سنن، هر روز نسبت به انجام آن اقدام می‌نمایند؛ ولیکن به‌طور کلی اصل تمسّک به ادلّهٔ سنن محلّ ایراد است،* به‌خصوص در این مقام که قطعاً مخالف مفهوم و مصداق کلی آن است.

روزی فردی به حقیر گفت: "من برای انجام عمرهٔ مفرده جهت گذشتگان، به قرآن مجید تفأل زدم و یا استخاره کردم، زیرا شک داشتم که با وجود ادلّه می‌توان اقدام کرد یا خیر؟ آیهٔ شریفه بسیار بسیار خوب و مناسب آمد و لذا چند بار نسبت به این عبادت اقدام نمودم."

حقیر عرض کردم: فقیه باید مبنای عمل خود را ادلّه و روایات و سنن معتبرهٔ شرعیّه قرار دهد نه استخاره و تفأل و غیره. و اما بنده اگر تمام آیات قرآن براساس استخاره و تفأل نیکو درآید باز به ادلّه مراجعه نموده، و به‌هیچ‌وجه نسبت به استخاره در این مورد ترتیب‌اثر نخواهم داد؛ البته می‌توان از استخاره در بعضی از موارد خاص استفاده نمود نه در خصوص این موارد که ادلّهٔ وافی به مراد و کافی به مرام، موجود می‌باشند.»

* رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۷۲، تعلیقه ۲؛ مطلع انوار، ج ۷، ص ۶۶۵ ـ ۶۷۸؛ نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص ۲۰۱ ـ ۲۰۶.

[3] نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص ۳۹. (آیة‌الله طهرانی)

[4] نرم‌افزار کیمیای سعادت، توضیحات و احکام حج، ص ۲۴.

و شما هر قدر می‌توانید طواف بجای آورید.[1]

ما کاسهٔ داغ‌تر از شارع و خدای متعال نباید باشیم و دلمان برای دین خدا و عظمت بیت‌الله و تکریم آن مکان مقدّس بیش از لواداران شریعت غرّاء و پاسداران حریم مقدّس شرع أنور نباید بسوزد، هرچه از آنها می‌رسد بدون کم‌وکاست باید بپذیریم و با توجیهات عامیانه چون: رجائاً و غیره، پا از دایرهٔ تکلیف بیرون نگذاریم و فقط و فقط بر آنچه از جانب حضرات معصومین علیهم السّلام آمده ـ که أعرف و أعلم بِما أنزل الله هستند ـ وقوف نماییم و از آن تخطّی ننماییم."[2]

"مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ در زمان حیات خویش بر کراهت شدید انجام دو عمرهٔ مفرده در یک ماه و حرمت آن دو کمتر از ده روز فتوا می‌دادند. و به افرادی که برای انجام عمرهٔ مفردهٔ مکرّر از ایشان سؤال می‌کردند، می‌فرمودند: «به‌جای عمره، تا می‌توانید طواف مستحب انجام دهید.»

پس از فوت ایشان یکی از دوستان نقل می‌کرد که برای انجام مناسک حج به مکّه مشرّف شدم و پس از انجام اعمال حجّ ـ چنانچه عادت مردم بر انجام عمرهٔ مفرده پس از حجّ است ـ من نیز قصد کردم که همراه با حجّاج به مسجد تنعیم[3] رفته و مُحرِم شوم.

صبح که عیالم از طهران با من تماس گرفت گفت: فلانی، تو قصد داری عمرهٔ مفرده بجای آوری؟

گفتم: تو از کجا می‌دانی؟

گفت: دیشب مرحوم آقا (حضرت علامه والد، رضوان الله علیه) را در خواب دیدم و به من فرمودند:

فردا به شوهرت تلفن بزن و بگو: به‌جای رفتن به مسجد تنعیم و عمرهٔ مفرده، طواف مستحب بجای آورد؛ زیرا جایز نیست که در یک ماه دو احرام بسته شود. و دیگر اینکه بگو: در هنگام طواف سریع حرکت نکند و باعث تضییق و برخورد با طائفین نشود و بداند اینها همه مهمان خدا هستند و احترام آنها واجب است.

آن شخص می‌گفت: من در هنگام طواف تند حرکت می‌کردم و چه‌بسا به افراد برخورد می‌کردم و ایشان

---

[1] سنن الدّارمی، ج ۲، ص ۴۴:
«أخبَرَنَا الحُمَيدِيُّ ثَنَا الفُضَيلُ بنُ عِياضٍ عَن عَطاءِ بنِ السّائِبِ عَن طاوُسٍ عَنِ ابنِ عَبّاسٍ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ صلّى الله عليه [و آله] و سلّم: **الطّوافُ بِالبَيتِ صَلاةٌ إلّا أنّ اللهَ أباحَ فِيهِ المَنطِقَ فَمَن نَطَقَ فِيهِ فَلا يَنطِق إلّا بِخَيرٍ.**»
هم‌چنین رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۰۲ ـ ۳۱۲.

[2] نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص ۴۱. (آیةالله طهرانی)

[3] تنعیم یک محلّ احرام است؛ مسجد تنعیم برای افرادی که اهل خود مکّه هستند، آنجا احرام می‌بندند برای عمره. همین‌طور برای افرادی که از مکّه خارج نشدند، آنها هم می‌توانند بیایند تنعیم و از تنعیم احرام ببندند. تنعیم الآن دیگر متصل به مکّه شده و در واقع جزو مکّه به حساب می‌آید. این مسجد در منطقهٔ تنعیم یا نُعمان و میان دو کوه به نام ناعم و نعیم واقع شده است. دلیل نام‌گذاری مسجد تنعیم به این اسم، وجود درختی به همین نام در این منطقه بوده است. رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۸۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۶؛ أخبار مکّة، فاکهی، ج ۵، ص ۵۶ ـ ۶۱. (محقق)

بدین وسیله به من تذکّر دادند.

این رؤیا که تحقیقاً می‌توان آن را رؤیای صادقه دانست، به‌روشنی آشکار می‌سازد که فتوای مرحوم علامه والد حتی پس از عبور از دنیا و ورود در سرای آخرت و انکشاف حقایق برای ایشان، تغییری پیدا نکرده است؛ هنیئًا له ثمّ هنیئًا له.»[1]

«ملاک حساب کردن فاصلهٔ ۲ عمره به روز، پایان اعمال است؛ یعنی اگر کسی در ۲۵ ذی‌القعده محرم شد و اعمالش را انجام داد و از احرام خارج گردید، از این روز حساب نمی‌شود، بلکه باید از پایان اعمال حج تمتّع، روزها را حساب کند.»[2]

تلبیه

«تلبیه از مسجد شجره شروع می‌شود؛ البته یک تلبیه واجب است و بقیه مستحب.»[3] «بهتر است که این لبیک همین‌طور ادامه پیدا کند. هرچه بیشتر لبیک بگویید، احرامتان محکم‌تر و سفت‌تر می‌شود و اتصال قوی‌تر می‌شود. و بهتر است که این لبیک در طول مسیر بلند گفته بشود؛ در هر فرازی و در هر نشیبی مستحب است لبیک گفته بشود و در هر جایی که انسان توقف می‌کند، بهتر است که این لبیک [را] بگوید. همین‌طور دارد حرکت می‌کند و به‌جای ذکر گفتن لبیک می‌گوید و این لبیک ادامه پیدا می‌کند تا وقتی که دیوارهای شهر مکه پیدا بشود؛ آنجا دیگر باید قطع کرد.»[4] «این هم تا وقتی است که خانه‌های مکّه پیدا می‌شود؛ وقتی خانه‌های مکّه پیدا شد، دیگر باید تلبیه را قطع کنید. البته در عمره![5] اما برای حج، از خود مسجدالحرام؛ در خود مکّه، هر جای مکّه می‌شود برای حج ـ که همان رفتن به عرفات است ـ احرام بست؛ منتها در خود مسجدالحرام بهتر است! آنجا تلبیه را می‌گویید، لبّیک را می‌گویید و به‌سمت عرفات حرکت می‌کنید و تا ظهر روز عرفات

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶، آیةالله طهرانی:
«الان مردم می‌روند مسجد تنعیم. تنعیم یک محل احرام است، برای افرادی که اهل خود مکه هستند، آنجا احرام می‌بندند برای عمره؛ و همینطور برای افرادی که از مکه خارج نشدند، آنها هم می‌توانند بیایند تنعیم، از تنعیم احرام ببندند. تنعیم الان دیگر متصل به مکه شده و در واقع جزو مکه به حساب می‌آید. یک مسجدی هست، خیلی مسجد معظم، خیلی بزرگ و وسایل تنظیف و اینها همه دارد.»

[2] رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۱۳، تعلیقه. (آیةالله طهرانی)

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۷۵ ـ ۳۷۷ و ۳۸۳.

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

[5] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۸۸ ـ ۳۹۱.

می‌توانید این تلبیه را بگویید، از ظهر روز عرفات دیگر باید قطع شود.[1]"[2]

"مجتهد باید مطلب را همان‌طوری‌که مضمون کلام امام علیه السّلام است، به مقلّد و افراد برساند. ما باید به افراد بگوییم که تلبیه گفتن از مسجد شجره رجحان ندارد، بلکه مرجوح است و باید مقداری از آنجا دور شوند. منتها الآن، به‌خاطر راحتی مسئله، تلبیه را از مسجد شجره قرار داده‌اند و همه را جمع می‌کنند و لبّیک می‌گویند و دیگر مسئله تمام می‌شود؛ اما آن افرادی که خاص و خواص هستند، آنها باید تلبیه را خارج از مسجد شجره بگویند. البته «باید» در اینجا به معنای تفضیل است، نه به معنای الزام. نیّت احرام باید در مسجد شجره باشد و نباید از مسجد شجره مؤخّر باشد؛ به‌خاطر اینکه: لا یَجوزُ التّجاوُزُ عَنِ المیقاتِ إلّا مُحرِماً.[3]"[4]

"یعنی تلبیه با احرام فرق می‌کند و دو مسئلهٔ جدا از هم هستند؛ در واقع تلبیه احرام را تثبیت می‌کند، اما خود احرام تفاوت می‌کند."[5]

"شاید علت مسئله این باشد که انسان از آن موقعی که نیّت احرام می‌کند تا وقتی که به بیداء می‌رسد، خودش را در این مدت آماده کند؛ در این یک میلی که حرکت می‌کند، آن آمادگی نفس را برای تنفیذ و تنجیز احرام پیدا کند؛ چون الآن احساس می‌کند که دیگر مُحرِم است و حالت او حالت احرام است و به سمت حج، عمره و مکّه حرکت می‌کند. دیگر غیر از این است که بگوید: «من نیّت کرده‌ام»، و سریع الله أکبر اللّهمّ لبّیک بگوید و امثال‌ذلک. اتفاقاً این قضیه در مورد نماز هم همین‌طور است که انسان چند دقیقه قبل از نماز بنشیند و استراحت کند. آیا روایات آداب نماز را نخوانده‌اید؟! باید صبر کند تا اطمینان نفس و توطین نفس بر حضور در صلاة پیدا کند؛[6] اما ما همین‌طور از دستشویی می‌آییم و به دنبال مُهر می‌گردیم و مُهر را آنجا می‌گذاریم، یا علی و تمام می‌شود! درحالی‌که انسان باید بنشیند، فکر کند، وضعیت خود را بسنجد و آن‌وقت این نماز خیلی فرق می‌کند. در اینجا هم وقتی که مُحرِم نیّت احرام می‌کند، در فضای احرام قرار می‌گیرد، گرچه هنوز تلبیه نگفته است؛ لذا حضرت می‌فرماید که کمی جلو بیاید و مقداری از احرام بگذرد. در این مدت همین‌طور با

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۹۱ ـ ۳۹۳؛ ۳۹۶ ـ ۳۹۸؛ ۴۰۸ و ۴۰۹؛ ۵۱۹ ـ ۵۲۱؛ ۵۲۹ و ۵۳۰.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۶۹ ـ ۳۷۷.

الخصال، ج ۲، ص ۶۰۶:

«[عَنِ الأعمَشِ عَن جَعفَرِ بنِ محمّدٍ علیهِمَا السّلام، قالَ:]**...و لا یَجوزُ الإحرامُ قَبلَ بُلوغِ المِیقاتِ و لا یَجوزُ تَأخیرُهُ عَنِ المِیقاتِ إلّا لِمَرَضٍ أو تَقِیَّةٍ...** .»

[4] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۲۲. (آیةالله طهرانی)

[5] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۱۸. (آیةالله طهرانی)

[6] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۵، ص ۴۵۹ ـ ۴۷۶.

خودش درگیر است که الآن چه می‌خواهد بشود؟! الآن چه قضیه‌ای می‌خواهد اتفاق بیفتد؟! من نیّت چه کاری کرده‌ام و باید چه کاری انجام دهم؟! وقتی که اشتعالش به نهایت می‌رسد، آن موقع دیگر جواز و امر به تلبیه برای او صادر می‌شود. به نظر من شاید این خصوصیّتی است که فرد به‌خاطر این قضیه [باید تلبیه را تأخیر بیندازد]؛ لذا ما این مسئله را در همهٔ مواقیت مشاهده می‌کنیم و فقط مربوط به مسجد شجره نیست که حالا بگوییم قضیه‌ای در خصوص مسجد شجره وجود دارد که مثلاً خاکش مقداری قرمزتر است و فرق می‌کند؛ بلکه دربارهٔ همهٔ مواقیت داریم که در موقع احرام تلبیه نگویید و بگذارید وقتی که یک میل رد شد، آن‌وقت تلبیه بگویید.[1] یک میل رد شدن؛ یعنی آمادگی پیدا کردن؛ یعنی «سرزده داخل مشو میکده حمام نیست!» باید آمادگی نفس پیدا شود، آن‌وقت لبّیکی که می‌گویی، یک‌هزارم لبّیکی می‌شود که امام سجاد علیه السّلام گفت! نه آقا! یک‌هزارم کجا؟! یک‌میلیونیوم آن هم نمی‌شود، تازه اگر با رعایت این مسائل باشد! بنابراین باید این‌طور گفت که لبّیک گفتن بهتر است که با نیّت احرام افتراق داشته باشد و بعد از گذشت یک میل از مسجد شجره باشد.“[2]

حقیقت معنای تلبیه

”این لبّیکی که حجّاج در ابتدای احرام می‌گویند،[3] لبّیک قطع از تعلّقات است، لبّیک قطع از زن و بچه است، لبّیک قطع از معاملات و روابط در شهر و روستا است، لبّیک به [قطع] ارتباطات خانوادگی و جیران و شهر و منطقه و روابط و صداقت است. به این معنا لبّیک می‌گویند و به این ندا دارند پاسخ می‌دهند؛ منتها امروزه ما می‌بینیم که افراد وقتی که حج انجام می‌دهند، آن تعلّق را با خود به آن دیار می‌برند، آن روابط را حفظ می‌کنند، آن تخیّلات و تصوّرات را با خود نگه می‌دارند، آنچه در آن حال‌وهوا در شهر و دیار خویش به سر می‌بردند و آن حال‌وهوا را با خود قرین و هم‌نشین می‌کنند! اینکه فایده‌ای ندارد و لبّیکی در اینجا گفته نمی‌شود! لبّیک یعنی قطع امید و قطع علاقه.

من نمی‌گویم لبّیکی که می‌گوییم مانند لبّیک ابراهیم خلیل است؛ از عهدهٔ ما برنمی‌آید و برنخواهد آمد!

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۶۹ ـ ۳۷۳.

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۲۲. (آیةالله طهرانی)

[3] امام شناسی، ج ۶، ص ۳۵:

«لَبَّیکَ! اللّهمّ لَبَّیکَ! لَبَّیکَ لا شَریکَ لَکَ لَبَّیکَ! إنَّ الحَمدَ والنِّعمَةَ لَکَ و المُلکَ! لا شَریکَ لَکَ!*

”آری! آری! اجابت کردم دعوت تو را دو بار، إجَابَةً بَعدَ إجَابَةٍ! ای پروردگار من! اجابت کردم بعد از اجابت! اجابت کردم بعد از اجابت! هیچ‌گونه شریک و انبازی برای تو نیست! اجابت کردم بعد از اجابت! و حقّا که تمام مراتب و درجات حمد و سپاس و نعمت و سلطنت، اختصاص به تو دارد! شریک و انبازی برای تو نیست!“»

* الکافی، ج ۴، ص ۳۳۵.

جایی که او می‌آید و دستور پیدا می‌کند که باید از زن و فرزند خود منقطع شوی و به‌طور کل آنها را رها کنی، به تنها امید و ثمرهٔ حیاتش پشت می‌کند و آنها را در بیابان سوزان به امان خدا رها می‌کند؛ حتّی مکلّف می‌شود و دستور پیدا می‌کند که به پشت سر خود هم نگاه نکند و وقتی زن و فرزند خود را قرار می‌دهد، دیگر نسبت به عاقبت و مآل آنها خطوری در ذهن او نکند!

آن، یک مسئله و حال‌وهوایی است که گرچه ما باید به همان کیفیت باشیم، اما تا رسیدن به آنجا فاصله است؛ ولی حدّاقل که می‌توانیم این کار را انجام بدهیم، چرا انجام ندهیم؟! چرا افرادی که به حج مشرّف می‌شوند حتماً باید با خودشان تلفن ببرند؟! برای چه؟! چرا افرادی که می‌خواهند لبّیک پروردگار را بگویند، باید با تصورّات و با تعلقّات باشد؟! اینکه لبّیک نشد! این همراه بودن ثقل و بار است!

توجّه کنید رفقا! ما مجبور نیستیم که همراه با آنچه پیش می‌آید حرکت کنیم؛ ما باید خود تصمیم بگیریم که چه کنیم و خود باید تصمیم بگیریم که چگونه زیست کنیم و خود باید تصمیم بگیریم که آنچه به صلاح خود است برداریم و آنچه به فساد ما است به کناری بگذاریم. که گفته است باید کسی که به مکّه برود با خودش موبایل ببرد؟! که گفته است وقتی که در این شرایط و به این کیفیت است، انسان باید به نحوی باشد که آن آثار و آن خصوصیّات برای او ظاهر نشود؟! راهی را رفته، زحمتی را کشیده، ندای معبود را پاسخ گفته است، ولی نیمه‌تمام و سی درصد، چهل در صد؛ چرا صد در صد نباشد؟! چرا خودمان را به مرتبهٔ بزرگان نزدیک نکنیم؟! چرا به آنچه آنها توصیه کردند، ما عمل نکنیم؟! برای چه؟! خُب نفع کمتر است و فایده کمتر گیر می‌آید. شما یک عمره بروید بدون این مسائل، ببینید آیا فرق نکردید؟! شما یک حج بروید با این انقطاع، آن‌وقت ببینید آیا تأثیرش بیشتر نبوده است؟!

... وقتی کسی به آن سمت حرکت می‌کند، دیگر ماسِوَی‌الله را باید کنار بگذارد و از تمام تعلّقات باید بیرون بیاید! لبّیک داریم می‌گوییم، اما داریم با تلفن با منزل صحبت می‌کنیم؛ این چه لبّیکی است؟! این چه حجّی است؟! این چه احرامی است که در آن احرام، همه‌چیز وجود دارد غیر از پروردگار؟! در آن دل همه چیز وجود دارد غیر از تعلّق به پروردگار!

ده بود آن نه دل که اندر وی *** گاو و خر باشد و ضیاع و عقار[1]

وقتی که انسان به آن سمت دارد حرکت می‌کند، دل خودش را باید پاک کند و از تعلّقات باید خارج بشود؛ نه‌اینکه در آن دل، فرزند داشته باشد، زنش را داشته باشد، شوهرش را داشته باشد، قوم‌وخویشش را داشته باشد و مسائلی را که در شهر به‌جای گذاشته است همراه بیاورد! پس کجا آمده است؟! پس برای چه

[1] دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۳۸.

آمده است؟! در منزل خود که بود، بهتر بود؛ اقلاً این راه را نمی‌رفت!"[1]

حال امام سجاد علیه السّلام در هنگام تلبیه

"می‌گویند:

در هنگام احرام و در هنگام لبّیک گفتن: لبّیکَ اللّهمّ لبّیک، لبّیک... یک مرتبه دیدند که بدن امام سجاد مرتعش می‌شود و لرزه بر بدن حضرت می‌افتد، رنگ حضرت متغیّر می‌شود و متلوّن می‌شود؛ از حضرت سؤال می‌کنند چه شده؟ حضرت می‌فرماید: «**من خائفم از اینکه بگویم لبغیک و پروردگار بگوید لا لبّیک و لا سَعدیک!**»[2]

آخر این امام می‌آید اینجا برای ما فیلم درست می‌کند؟ آخر اینکه بدنش می‌لرزد، اینکه جسم امام مرتعش می‌شود، این عبارت است از نفاق؟ نفاق یعنی همین درست کردن، همین بازی درآوردن، برای ما گفتن، یا نه؟ امام چه احساسی دارد که یک‌هم‌چین...؟ آخر این امام کی گناه کرد؟ امام کی می‌آید فعل حرام انجام می‌دهد تا اینکه بدنش بلرزد؟ ما صبح تا شب داریم کار حرام انجام می‌دهیم، مثل شاخ شمشاد می‌رویم در مسجد شجره، یک حوله به دوش و یک حوله به کمر، لبّیکَ اللّهمّ... داد می‌زنیم، همچین سقف هم می‌خواهد بیاید پایین، درست؟! هیچ باکمان نیست، عین خیالمان نیست! تازه سر ملائکه چند تا پز می‌دهیم: آمدیم، بله! آمدیم اینجا، حواستان باشد خوب بنویسید، یادتان نرود! این بالا اسم ما را بنویسید، آمدیم، داریم احرام می‌بندیم، نگاه کنید پول خرج کردیم! یک میلیون پول خرج کردیم، آمدیم در اینجا، در بهترین جا داریم کیف می‌کنیم، احرام هم داریم می‌بندیم، در بهترین طیّاره‌ها! عرض کنم حضورتان که در بهترین جاها، در بهترین...! پول خرج کردیم، شما باید بیایید بنویسید، مفت که نیامدیم اینجا، پر نزدیم؛ از سرمایه‌مان آمدیم خرج کردیم و داریم لبّیک می‌گوییم! هیچ طوری‌مان هم نیست.

ولی امام علیه السّلام که ترک اولایی هم از امام علیه السّلام متمشّی نیست چه برسد به کار مکروه! چه برسد به ـ نعوذ بالله، نعوذ بالله ـ کار حرام بخواهد انجام بدهد! امام علیه السّلام در عصمت مطلق وجود دارد، عصمت مطلق می‌دانید یعنی چه؟ یعنی اصلاً بقاءبالله را طرفة العینی در تمام بیست و چهار ساعت ترک نمی‌کند! بقاءبالله را! نشسته با شما دارد حرف می‌زند خدا دارد حرف می‌زند نه او، دارد غذا می‌خورد خدا دارد غذا می‌خورد نه او، خوابیده خدا خوابیده نه او، این را می‌گویند بقاءبالله! می‌نویسد خدا دارد می‌نویسد، صحبت می‌کند او دارد صحبت می‌کند، می‌شنود...؛ «**کُنتُ سَمعَهُ الّذِی یَسمَعُ بِهِ و بَصَرَهُ الّذِی یُبصِرُ بِهِ و یَدَهُ الّذِی یَأخُذُ بِهِ و رِجلَهُ الّذِی یَبطِشُ بِهِ.**»[3] و هکذا. درست؟! این امام علیه السّلام که بقاءبالله دارد، این امام

---

[1] جلوه‌های معرفت، ص ۳۴۱ ـ ۳۴۳. (آیةالله طهرانی)

[2] عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۳۵.

[3] المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۱:

علیه السّلام چه احساسی دارد آخر در موقع احرام که دارد جسمش می‌لرزد؟ من نمی‌فهمم! این چیست قضیه که می‌گوید:

إنّی أخافُ أن یَقولَ لِی مُخاطِب هَذَا الکَلامِ: لا لَبّیکَ وَ لا سَعدَیکَ؛ «خدا بیاید به من بگوید داری لبّیک می‌گویی بیخود! نه لبّیک تو را می‌پذیریم و نه به تو خوشامد می‌گوییم و نه تو را به بارگاه خودمان راه می‌دهیم!»

این قضیه چیست؟[1]"

طواف

"روزی برای تودیع جهت تشرّف به‌سوی بیت‌الله‌الحرام خدمت حضرت والد ـ قدّس الله سرّه ـ رسیدم و از ایشان دستوراتی در ارتباط با مطالب حجّ و عمره و آداب حرمَین خصوصاً بیت‌الله‌الحرام خواستم؛ ایشان در ضمن بیاناتی که مربوط به آداب تشرّف به مسجدالحرام است فرمودند:

... هرچه می‌توانید دوْر خانهٔ خدا طواف کنید[2] و ثواب آن را به روح رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم اهدا نمایید؛ زیرا اصل اوست و هرچه به عالم وجود از فیوضات و عنایات حضرت باری می‌رسد از دریچه نفس قدّوسی او می‌گذرد. پس هرچه از حمد و ثناء و شکر و ثواب در عالم وجود، موجود می‌گردد باید به او برگردانده شود و غیر از او فرد دیگری نباید در ذهن و نفس خطور نماید.[3]"[4]

"[هم‌چنین] می‌فرمودند:

طوافی را که می‌خواهید انجام بدهید، این طواف را برای پیغمبر انجام بدهید! به آن شخصی هم که در نیّت دارید ثواب خواهد رسید و بیشتر هم خواهد رسید! ولی طواف‌ها همه برای پیغمبر باشد، نیّت برای رسول خدا باشد، نمازی که می‌خوانید برای رسول خدا باشد؛ عمل در آنجا فقط توجه به خداوند و نیّت و ثواب برای رسول خدا است.[5]

«عَن حَنَانِ بنِ سَدِیرٍ عَن أَبِی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام قَالَ: **قَالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: قَالَ اللهُ: مَا تَحَبَّبَ إِلَیَّ عَبدِی بِشَیءٍ أَحَبَّ إِلَیَّ مِمَّا افتَرَضتُهُ عَلَیهِ وَ إِنَّهُ لَیَتَحَبَّبُ إِلَیَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّی أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحبَبتُهُ کُنتُ سَمعَهُ الَّذِی یَسمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی یُبصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِی یَنطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتِی یَبطِشُ بِهَا وَ رِجلَهُ الَّتِی یَمشِی بِهَا إِذَا دَعَانِی أَجَبتُهُ وَ إِذَا سَأَلَنِی أَعطَیتُهُ وَ مَا تَرَدَّدتُ فِی شَیءٍ أَنَا فَاعِلُهُ کَتَرَدُّدِی فِی مَوتِ مُؤمِنٍ یَکرَهُ المَوتَ وَ أَنَا أَکرَهُ مَسَاءَتَهُ.**»

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۹، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[2] عوالی اللئالی، ج ۳، ص ۱۶۵:

«قالَ النّبیُّ صلّی الله علَیه و آله و سلّم: **"اِستَکثِروا مِنَ الطّوافِ، فَإنّهُ أقَلُّ شَیءٍ یُوجَدُ فی صَحائِفِکُم یَومَ القِیامَةِ".**»

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲، آیةالله طهرانی:

«بهتر است که حاجی عمره [مستحبّی] را برای رسول خدا و یا برای امام زمان و به نیّت امام زمان انجام بدهد؛ یا اینکه اصلاً به‌طور کلی نیّت نکند، نیّت شخص خاصّی نکند؛ عمرهٔ مستحبّی انجام می‌دهد برای خدا! دیگر اگر خدا خودش تفضّل کند، به آن کسانی که انسان در نیّت دارد هم عنایت دارد.»

[4] نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص ۴۰. (آیةالله طهرانی)

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۷، جلسه ۳، آیةالله طهرانی:

این بهترین راهنمایی است که بزرگان نسبت به مطلب کرده‌اند.“[1]

”البته واضح و روشن است که ذوات معصومین علیهم السّلام همه در نفس مطهّر رسول‌الله فانی و متّحد می‌باشند و قصد اهدای ثواب به رسول اکرم، شامل نفوس مطهّرهٔ سایر معصومین صلوات الله علیهم أجمعین می‌باشد.[2]

و سپس فرمودند:

الطّوافُ بِالبَیتِ صَلاةٌ؛[3] «طواف حکم نماز را در مسجدالحرام دارد.»“[4]

حقیقت طواف خانهٔ خدا، طواف به دوْر ولایت

”اصل این مسئلهٔ گردش و طواف یک عمل ظاهر است؛ که این عمل ظاهر باید حکایت و اشارتی باشد

«ما که صلوات برای پیغمبر می‌فرستیم ـ اللّهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل‌محمّد ـ این صلوات ما برای پیغمبر و برای ائمه چه نتیجه دارد؟ مگر آنها به مقامات کمال نرسیدند؟ بعضی‌ها می‌گویند که دیگر خب آنها رسیدند. جواب این است: کمال مگر حدّ یَقِفی دارد؟ مگر کمال محدود است؟ اگر یک روزی به آنجا رسیدیم که ذات الهی را توانستیم به آخرش اطلاع پیدا کنیم، کمالات هم در آنجا متوقف خواهد شد؛ ولی مگر ذات الهی لایتناهیٰ نیست؟ مگر مطلق نیست؟ مگر محدود است؟ وقتی که ذات محدود باشد آثار او هم محدود خواهد شد؛ وقتی که ذات نامحدود باشد آثار او هم نا محدود خواهد بود؛ پس رسول خدا در عین حیازت مراتب کمال، تا خدا خدایی می‌کند بر سعهٔ او اضافه می‌شود و بر مراتب او اضافه می‌شود و بر برکات از ناحیهٔ پرودگار اضافه می‌شود.

و از جمله صلواتی که ما می‌فرستیم، این صلوات باعث می‌شود که مدام افاضه بیاید، این می‌رود بالا می‌خورد به خدا، وقتی خورد به خدا از آنجا می‌خورد به پیغمبر. این درود ما در مقام اتّصال نفس ما به ذات پروردگار به آن مقدار خلوص و به مقدار معرفت ما، آن می‌خورد به ذات پروردگار و بعد انعکاس و رفلکس می‌کند، این انعکاس پیدا می‌کند به نفس پیغمبر. از آنجا که می‌آید به نفس پیغمبر با آنکه از اینجا رفته دیگر تفاوت می‌کند، آنجا ضریب پیدا می‌کند، ضریب بی‌نهایت پیدا می‌کند. آن که از ناحیهٔ ما بالا رفته دو درصد است، آن که ازناحیهٔ خدا آمده یک میلیارد می‌خورد به پیغمبر. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند: «اگر برای گذشتگانتان می‌خواهید کار خیر کنید، ثوابش را به روح پیغمبر بفرستید، بیشتر آنجا می‌رود و می‌آید!» اگر می‌خواهید برای گذشتگانتان قرآن بخوانید قرآن را برای پیغمبر بخوانید و چون در نیّت‌تان او هست، از نفس پیغمبر ثواب به او می‌رسد نه‌اینکه از نفس شما. از نفس شما می‌خواهد به آن مرده و متوفّی ثواب برسد، سه درصد می‌رسد، چهار درصد، ده درصد می‌رسد؛ ولی حالاکه ثوابش را به پیغمبر اهدا کردید، یک میلیون به او می‌رسد. حج می‌خواهید انجام بدهید برای پیغمبر حج انجام بدهید. طواف می‌خواهد بکنید برای پیغمبر طواف بکنید؛ نماز می‌خواهید بخوانید ثوابش را برای پیغمبر، قرآن می‌خواهید بخوانید ثوابش برای پیغمبر، انفاق می‌خواهید بکنید برای پیغمبر یا برای امام زمان فرقی نمی‌کند؛ یعنی منظور معصوم علیه السّلام است.»

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیةالله طهرانی)

[2] جهت اطلاع بر اتّحاد ارواح طیّبهٔ ائمه علیهم السّلام به اعتبار عالم ملکوت، و تفاوت آنها به اعتبار عالم مُلک، رجوع شود به روح مجرّد، ص ۵۷۲ ـ ۵۷۴؛ امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۲ ـ ۲۹۱.

[3] عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۱۴.

[4] نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۴۱.

از آن توجّه قلبی به آن عوالم معنا و عوالم ولایت. می‌دانید که خداوند عوالم را در هفت عالَم خلق کرده است؛ و این هفت عالم، یکی عالم مادّه است که همین عالم اجرام، کواکب و سیّارات است؛ و یکی عالم مِثال است؛ عالم سوم، عالم ملکوت سفلیٰ است؛ و چهارم ملکوت عُلیا؛ و پنجم جبروت؛ و ششم لاهوت؛ و هفتم هم همان عالم اسماء کلّیه است که بعد از او دیگر عالمی وجود ندارد، یعنی [بعد از آن] همان جنبهٔ ذات است؛ یا اینکه بنا بر اختلاف در تعبیر، آن عالمِ هفتم مرتبهٔ ذات است.[1]

طواف: یعنی فدا کردن، یعنی خود را باختن، خود را تسلیم کردن و خود را ناچیز شمردن. دیده‌اید وقتی که مردم قربان‌صدقهٔ همدیگر می‌روند می‌گویند: الهی دورت بگردم! «الهی دورت بگردم» یعنی خدا من را فدای تو کند، من را قربانی تو کند، اگر مرضی پیش می‌آید به من بخورد و اگر موتی و مصیبتی پیش می‌آید به من بخورد. این چیزی است که مردم اصطلاحاً می‌گویند و در میان عوام متعارف است.

طواف در دور کعبه به این هفت شکل، به معنای خدا و ذات خدا را محور قرار دادن و بعد [در برابر] آن ذات در تمام مراتب وجودی خضوع و تواضع کردن و خود را فانی دانستن در همهٔ مراتب وجودی است؛ به این معنا که انسان در مرتبهٔ مادّه غیر از او مؤثّری نبیند، در مرتبهٔ مثال اثر او را فقط ببیند و استقلالی نبیند و در عالم ملکوت، جبروت، لاهوت، انسان در تمام این عوالم به جنبهٔ استقلال نگاه نکند؛ یعنی خدایا اگر من در آن ملکوتِ تو وارد شدم، تصوّر نباشد که حالا برای خود ارزشی قائل هستم و برای خودم حساب‌وکتابی باز کنم! اگر من وارد عالم لاهوت شدم این‌طور نیست که من از خود ببینم و نسبت به این قضیّه، احساسی در من به وجود بیاید! نه، من در همهٔ مراتب آثار وجود و مراتب نزول اسماء و صفات کلّیه و مراتب نزول ذات، سر تسلیم فرود می‌آورم و نسبت به همهٔ این مراتب اعتراف و اقرار می‌کنم و آن حقیقت ولایتِ ذات را که در وجود و نفس حضرت امام زمان علیه السّلام و أرواحنا فداه هست، من به این مراتب وجودی اعتراف می‌کنم و ولایت آن حضرت را در همهٔ این مراتب تصدیق می‌کنم.

همهٔ این هفت شوط عبارت است از [طواف در] هفت مرتبهٔ عوالم از نظر طولی تا به مرتبهٔ ذات برسد و خود کعبه هم که از او تعبیر به ذات می‌شود! بیت‌الله است دیگر، یعنی خانهٔ خدا! خانهٔ خدایی که با همهٔ این

[1] رجوع شود به معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۹۶ ـ ۱۹۸.

خصوصیّات و آثار بنا نهاده شده است و این همان معنای طواف دور ولایت است.[1]"[2]

عدم نیاز به دقت در مُحاذِی بودن با حجرالأسود در شروع طواف

"یکی از مسائلی که فعلاً مطرح است، مسئلهٔ شروع طواف است از مُحاذات با حجرالأسود؛ خب طواف

---

۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرا حج، مجلس ۲، آیةالله طهرانی:

«سؤال: حاج‌آقا ببخشید، اینکه فرمودید باید ذهن فقط متوجه به خدا باشد، ما شنیده‌ایم که در آنجا همهٔ حجّاج در واقع دارند حول ولایت حضرت علی علیه السّلام طواف می‌کنند! چون حضرت آنجا به دنیا آمدند. حال با توجه به این مسئله، ما که اولین بار است داریم می‌رویم، این قضیّه و ولایت حضرت علی علیه السّلام را کلاً از ذهنمان خارج کنیم؟

جواب: بله، ببینید، در موقع طواف دو جنبه هست: یکی اینکه خود امیرالمؤمنین هم در اینجا طواف می‌کرده است و خود پیغمبر هم در اینجا طواف می‌کرده است! این یک مسئله است که پیغمبر و امیرالمؤمنین و بقیّه، همه در اینجا یکسان هستند و اینجا مقام، مقام احاطه و قهر ولایت پرورگار است که در توحید بین هیچ‌کس تفاوتی نمی‌گذارد! این یک مسئله است. پس وقتی که انسان دارد طواف می‌کند، فقط باید متوجه به او باشد. ولی از آن‌طرف باید این احساس را هم داشته باشد که در مقام کثرت و در مقام جمع بین وحدت و کثرت، همهٔ ما الآن داریم بر دوْر ولایت امام زمان می‌گردیم و ولایت آن حضرت است که دارد ما را اشراب می‌کند، ما را نگه می‌دارد، ما را به حرکت می‌اندازد، ما را به توجه می‌اندازد و در واقع این حرکت و طواف به دور کعبه برای رسیدن به حریم ولایت امام علیه السّلام است. چطور اینکه از امام باقر علیه السّلام هم مَرویّ است که حضرت فرمودند:

إنّما أُمِرَ النّاسُ أن يَأتوا هَذِهِ الأحجارَ فَيَطوفوا بِها ثُمّ يَأتونا فَيُخبِرونا بِوَلايَتِهِم و يَعرِضوا عَلَينا نَصرَهُم؛*

«مردم امر شدند و مکلّف شدند که دوْر این سنگ‌ها طواف کنند و آن‌گاه به مدینه بیایند و ولایتشان را به ما عرضه بدارند!»

خیلی عبارت عجیبی است! یعنی قبولی آن طواف و حج به تسلیم در برابر امر ما و قبول کردن ولایت ما و پذیرفتن ما و غیر ما را ندیدن و فقط ما را در همهٔ شراشر وجود مؤثّر دانستن است. معنا این است. وإلاّ [می‌شویم] مانند اهل‌تسنّن که می‌آیند طواف می‌کنند و بعد هم به‌دنبال کارهایشان می‌روند! این اثرات چندانی ندارد. این بحث در دو وهله مطرح می‌شود: در یک وهله انسان باید در موقع طواف فقط خدا را در نظر داشته باشد نه غیر را؛ و مسئلهٔ دوم این است که باید بداند اینها در عالم کثرت وسائط فیض از جانب پروردگار هستند و اینها مظاهر او هستند و انسان باید در نهایت به ولایت اینها برسد.

... وقتی انسان می‌خواهد از مسجدالحرام بیرون بیاید، نمی‌تواند که بگوید: خدایا، خداحافظ! نمی‌شود که آدم به خدا خداحافظی بگوید! بلکه باید بگوید: السّلامُ عَلیکَ یا رسول الله! التفات کردید؟ هردفعه که انسان می‌خواهد از مسجدالحرام بیرون بیاید باید السّلامُ عَلیکَ یا رسول الله بگوید. عرضهٔ ولایت این نیست که انسان بعد از طواف به زیارت پیغمبر برود! همان‌وقتی که انسان طواف و نماز و اعمال حج را انجام می‌دهد، باید در نیّت او این باشد که: خدایا! این اعمال که من آمدم و از زندگی دست برداشتم و از همهٔ تعلّقات و منزل و کاشانه و... دوری کردم و به متابعت از حضرت ابراهیم آمدم، خدایا همهٔ اینها را مقدمهٔ برای معرفت امام قرار بده! این است.»

* الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹.

۲ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱، ص ۱۲. (آیةالله طهرانی)

باید از حجرالأسود شروع شود؛ اما کجا داریم که حجرالأسود باید ابتدا باشد که یک میل بعد از آن ابطال باشد و یک میل هم قبل از آن باطل باشد؟ وقتی می‌گویند از حجرالاسود شروع کن، نه اینکه از خود سنگ، صاف یک خط بگذار وسط آن! فرض کنید سنگ این مقدار هست، این قطرش را شما در نظر بگیرید و در وسطش! آن نقطهٔ مرکزی! آن را حساب کن یک میل، یک خط بکش که آن خط از وسط کلّهٔ تو بگذرد که هیچ فاصله نداشته باشد! به‌طور کلی این مسائل، مسائل عرفی است؛ آقا می‌گویند: «سِرتُ مِنَ البَصرةِ إلَی الکوفةِ» خب این «سِرتُ من البصرة» کجای بصره مورد نظر است؟ بصره یعنی شهر دیگر، حالا از وسط آن شما سیر کردی؟ یا از خودش؟ مجموعهٔ بصره در اینجا مورد نظر است نه یک متر خاص از بصره، یک نقطهٔ خاص از بصره. چون شما از اینجا که می‌خواهی شروع کنی، از هرجا شروع کردی اشکال ندارد، فرض بکنید که گاهی می‌گویند که من از آنجا فلان کار را کردم، می‌گویند اشکال ندارد؛ بعد می‌گوید من از اینجا این کار را کردم، می‌گویند اشکال ندارد؛ درحالی‌که خب دو مکان مختلف است و بین آن صد متر فاصله است؛ اینها اصلاً به‌طورکلی مدّ نظر شارع نبوده است. یعنی فرض کنید وقتی که شارع می‌گوید از بصره حرکتت را شروع کن، نمی‌گوید که خودت را بچسبان به دیوار منزل آخر بصره که منزل آخر آن دیگر محدوده و حدّ بصره است؛ از آنجا باید شروع کنی و بعد هم احتیاط بر این است که... ـ احتیاط، احتیاط! ما آن «ت» اوّلش را هم دسته‌دار می‌کنیم تا اینکه هر دو بهتر بشود: «احطیاط» این قضیه جا بیفتد! این احتیاط‌ها چیست که ما درآوردیم؟ ما خودمان پدر مردم را درآورده‌ایم! ـ فرض کنید با این احتیاط مِحتیاط‌مان فرض کنید می‌گویند از دم حجرالاسود طواف را شروع کن: خدایا، من نیت خودم را قرار می‌دهم که از حجرالاسود طواف را شروع کنم! شما می‌توانید از ده متر قبل از آن هم این نیت را انجام بدهید نه اینکه بیایی و برسی. من دیده‌ام ها! دیدم خلق‌الله را می‌آوردند و می‌گویند: آقا بیا اینجا، بایست، بایست، حالا شروع کن، آن هم می‌رود بعد شک در آن پیدا می‌شود که یک قدم جلو رفتم؟ پدر مردم درمی‌آید با این اوضاع! آیا آن وقتی که آخوند دارد به او می‌گوید نیت کن در چه وضعی از حجرالاسود قرار داشته؟ عقب بوده؟ جلو بوده؟ خب همهٔ اینها خلاف شرع است، اینها همه مسئولیت دارد برای افرادی که این طور مردم را به شبهه می‌اندازند! آنچه که ما در روایات داریم این است که ابتدای طواف باید از حجرالأسود باشد.[1] خیلی خب، من نیت می‌کنم: خدایا، احرام من را از اول حجرالاسود قرار بده، و می‌آیم حرکت می‌کنم،[2]

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۳ ـ ۳۱۵.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱، آیةالله طهرانی:
«به همان نفس خواست و خود آن میل انسان نسبت به یک عمل نیّت می‌گویند. این مسئله در مورد نیت توقّف ده روز و همین‌طور راجع به نیت قصر، یا راجع به نیت روزه، نیت غسل و امثال‌ذلک هم هست.
یک اشتباهی که الآن در میان مردم هست این است که تصوّر می‌کنند باید در اول طلوع فجر یک خواستی را در ذهنشان مرور

دیگر نیاز به نیت مجدّد ندارد، چه کسی گفته باید دوباره از اول حجرالاسود که بایستی همین که موازی شدی دوباره نیت طواف باید کنی؟ همهٔ اینها غلط است، کجا ائمه به یک‌هم‌چین مطالبی دستور داده‌اند؟ پیغمبر کجا این طور طواف می‌کرد؟ سوار شتر می‌شد، شتر دور خودش می‌چرخید و می‌رفت و پیغمبر هم به این مسائل کاری نداشتند،[1] اینها چیزهایی است که ما هی خودمان با تفریع فروع آمدیم دایرهٔ تکلیف را تضییق کردیم و براساس این و این، تضییق را در فتوی تسرّی دادیم و تسرّی این تضییق در فتوا را تحمیل بر مردم کرده‌ایم. اینها همه در آن مراتب مختلف خودش، در واقع در وهله آخر چوبش را ملت عوام و مردم مقلِّد بیچاره می‌خورد که بایستی که عملی را که انجام می‌دهد سرتاپا در آن شک باشد، سرتاپا در آن شبهه باشد، سرتاپا در آن نگرانی و تخویف باشد در مسئله طواف!

اینهایی که بنده عرض می‌کنم خدمت شما، اینها مسئلهٔ حیاتی و کلیدی استنباط است که چطور یک

کنند، یعنی در واقع حال، اگر به تلفّظ هم نیاورند، همین‌قدر در نیت آنها باشد که ما از الآن که اذان صبح است تا هنگام غروب آفتاب، این روزه را با این شرایط و با این امساک‌ها و با این خصوصیّات انجام می‌دهیم! ولی این نیت نیست، بلکه نیت همان خواست است. همین‌که شما برای سحری خوردن بلند می‌شوید، این خودش نیت روزه است. و دیگر نیاز نیست که در اول اذان صبح هم مجدّداً این خواست را تکرار کنید. یا وقتی که مشغول نماز می‌شوید، خب طبعاً همین بلند شدن به‌سمت نماز و ایستادن، به معنای وارد شدن در نماز است و دیگر نیاز نیست یک نیت مجدّدی در اول نماز [بکنید که مثلاً] نیت نماز واجب و یا نیت نماز [مستحبی می‌کنم!] البتّه بله، کسی که برای نماز ظهر یا برای نماز عصر برمی‌خیزد، برای صِرف نماز برنمی‌خیزد، بلکه به قصد نماز عصر برمی‌خیزد و همان کفایت می‌کند.

و همین‌طور راجع به توطّن؛ رفتن و ده روز در یک‌جا ماندن [که وقتی] می‌گویند: «قصد ده روز کرده‌ای؟» می‌گوید: «نه، قصد نکرده‌ام!» درحالتی‌که می‌خواهد پانزده روز بماند! [ولی] می‌گوید: «نه، ما قصد نکرده‌ایم، ولی شاید پانزده روز بمانیم!» خب همین‌که این می‌خواهد بماند یعنی قصد کرده است.

این قصد چیز جدیدی جز همان خواستی که ما در سایر مسائل، آن خواست را إعمال می‌کنیم نیست. شما که الآن می‌خواهید به حرم بروید، می‌گویید: نیتِ رفتن به حرم کردم؛ یا شما که می‌خواهید بروید از میوه‌فروشی سیب بخرید، نیت خرید میوه کرده‌اید و به‌جای میوه‌فروشی، در دکّان قصابی نمی‌روید! همین‌که به نیت خرید میوه می‌روید، معنای آن همان قصد کردن است. و مجدّداً موقع خرید میوه به فروشنده نمی‌گویید: «من قصد می‌کنم یک‌کیلو سیب به این مبلغ از تو بخرم قربةً إلی الله!» همان نفس عمل و خود کاری را که انجام می‌دهید، خود آن همین نیت است.

بناءً علی هذا نیت به این کیفیت و این‌قسم که مطرح می‌شود، شرعاً لازم نیست؛ بله، ممکن است آنچه را که این آقایان مطرح می‌کنند، برای عوام [مفید باشد] که یک وقتی اگر در کار اینها شک و شبهه‌ای پیدا می‌شود، [به آنها گفته شود:] نه آقا! من شنیدم که تو نیت کردی و حتی به زبان هم آوردی! که جلوی شک و شبهه گرفته بشود، وإلاّ نیازی به زبان آوردن نیت نیست. به همان خواست انسان که هر عملی را انجام می‌دهد ـ می‌خواهد برود طواف کند به نیت طواف، می‌خواهد سعی کند به نیت سعی ـ به همان نفس خواست نیت می‌گویند.»

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۴۲۹؛ المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۸۳۱.

مجتهد وقتی که می‌خواهد نظر بیندازد بر روایات و آن مغزا و مراد شارع را می‌خواهد در اینجا از متن روایت به دست بیاورد، باید خودش را در فضایی قرار بدهد که در آن فضا معصوم علیه السّلام القای حکم را و القای تشریع را در آن فضا قرار داده است."[1]

"مرحوم آقا می‌فرمودند:

وقتی که دارید حرکت می‌کنید، دور کعبه دارید می‌گردید، باید توجّه کنید بر اینکه رسول خدا اینجا پایش را گذاشته؛ امیرالمؤمنین در همین‌جایی که شما دارید پایتان را می‌گذارید یک روز امیرالمؤمنین قطعاً در این جا قدم‌هایش را گذاشته بود؛ یک روز رسول خدا در اینجا قدم‌هایش را گذاشته، شما دارید جایتان را جای پای رسول خدا می‌گذارید، باید نگاه کنید در اینجا و همه‌چیز را بگذارید کنار، فقط او بماند، فقط هو بماند، فقط حق بماند، ذکر باید ذکر توحید باشد."[2]

"در موقع طواف الله أكبر و لا إله إلّا الله زیاد بگویید."[3]

"به این‌طرف و آن‌طرف و به بالا و پایین و دیوارها و سنگ فرش‌های سفید و اینها نباید توجّه کنی، فقط باید چشم را ببندیم، هر کسی روی حال خودش، توجّه کنید و بگردید و احساس کنید که دارید دور او می‌گردید. درست؟!

توجّه کجاست؟ آن سوی، آن طرف. وقتی که می‌گوید آن طرف، می‌گوید حالا شانه‌ات هم تکان خورد هم خورد، ببینید نتیجه اینجا ظاهر می‌شود، خروجی آن این است، حالا شانه‌ام تکان خورد خورد. یک کسی آمد شما را هم هُل داد خب هل داد که هل داد. خب هل داد بقیّه را برو! ولی بقیّه می‌گویند نه آقا، هل اگر بی‌اختیار باشد باید بایستی، برگردی، با اختیار خودت بروی! این حرف‌ها چیست؟ چون این دو متر را با اختیار خودت نرفتی، هلت دادند؛ خب هلت دادند، بالأخره خودت رفتی دیگر! پَر نزدی که آمدی اینجا، خودت رفتی اینجا، آن می‌گوید اصلاً نگاه نکن به این که کسی به تو تنه می‌زند یا نمی‌زند، یا فرض بکنید که رداء را از تو می‌کشد یا...! آن می‌گوید نه، آی، بایست! رداء رفت کنار باید بپوشم! نمی‌دانم خراب شد، چه شد! گوشهٔ کتفم مساوی با کعبه شد یا نشد؟! یا به‌اندازهٔ ده سانت موقعی که زاویه می‌گیرد و می‌خواهد حرکت کند کنار برود؛ مخصوصاً در آنجایی که می‌خواهد از کنار حجر اسمعیل بگذرد، در آنجا خیلی باید دقّت باشد، خیلی باید کاملاً گونیا و نقّاله بگذارند که قشنگ این کتف یک وقتی از این سنگ‌ها منحرف نشود، توجّه پیدا نشود!

ببینید دیدگاه مادّه یا دیدگاه روحانی و عالم غیب، این دیدگاه می‌آید و احکام را بر طبق خودش استنباط

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ احرام از محاذات میقات، جلسه ۱۰۴. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۷۷. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، جلسه ۱.

می‌کند، از روی مدارک، نه از روی سر خود و روی سلیقه خود و بدون مدرک، همان مدرک را می‌آورد و با آن دیدگاه می‌آید آن حکم را که بتواند وقتی که هفت شوط شد و تمام شد، آدم بگوید هان یک چیزی شد؛ اینکه می‌گوید هان یک چیزی شد، مال این است! آن حالی که احساس می‌کند که بعد از هفت شوط آمد، دید حالش یک جور دیگر است و قبل از هفت شوط نبوده. آن، این است.

حالا اگر شما رفتید و تمام ذهن و فکرتان متوجّه مادّه بود، متوجّه سنگ بود، متوجّه گونیا کردن بود، گونیا کردن شانه با خود بیت بود، هفت تا که هیچی هفتاد تا هم انجام بدهی خسته و کوفته فقط می‌روی یک گوشه می‌نشینی، کاری انجام نشده و مسئله‌ای در اینجا تحقّق پیدا نکرده، این دیدگاه می‌شود دیدگاه مادّی، دیدگاهی که احکام را که باید پُلی باشد برای عبور انسان و برای حرکت انسان...!

بابا، خدا بیکار نبود که این احکام را آورد، بیکار نبود، ملائکهٔ او بیکار نبودند، این‌قدر کار داشتند که اگر هم این احکام را نمی‌آوردند بیکار نبودند. این احکام و این تکالیفی که از آن مبدأ آمده است و برای انسان این تکالیف می‌آید و به‌واسطه سنخیّت بین ظاهر و بین باطن آن تأثیر باطنی خود را بر نفس باقی می‌گذارد، این احکام این تکالیف را ما می‌آوریم پایین، پایین، پایین، پایین، می‌آوریم می‌آوریم در یک حد عادی و معمولی و متعارفی که حتّی اگر یک مجسّمه و ربات هم این اعمال را انجام بدهد ما در این حدّ می‌گوییم قبول است؛ حَجّت را انجام دادی، برو بابا پی کارت! حجّت تمام شد دیگر رفت. حجّت تمام شد و رفت دیگر، دیگر تمام شد، در این حدّ."[1]

"بارها اتّفاق می‌افتاد که حقیر مطلبی خدمتشان [علامه طهرانی] معروض می‌داشتم و ایشان می‌فرمودند: «این مطلب با مذاق شرع ناسازگار می‌باشد!» و بنده پس از مراجعه به مدارک متوجّه می‌شدم که حق با ایشان بوده است.

از جمله روزی به ایشان عرض کردم: این مسئله که می‌گویند: «طائف هنگام طواف به دور کعبه باید چنان مواظبت و مراقبت نماید که هیچ‌گاه شانهٔ چپ او از محاذات بیت خارج نگردد»، چگونه است؟ و آیا این فتوا با نفس توجّه و عبادت و التجاءِ به‌سوی پروردگار در هنگام طواف منافات ندارد؟ و انسان را از باطن به ظاهر و از ادراک مغز و حقیقت به مجاز و پوست و از توجّه به معنا به کثرت منصرف نمی‌سازد؟ ایشان فرمودند:

دقیقاً همین‌طور است و اصلاً این حکم بدین صورت در احادیث وجود ندارد.

و حقیر پس از مراجعه به روایات متوجّه شدم به‌طور کلّی طرح این مسئله اشتباه محض می‌باشد و آنچه که از مفاد روایات به‌دست می‌آید این است که: شخص طواف کننده باید از سمت چپ به دور خانهٔ خدا طواف

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۷۷. (آیةالله طهرانی)

کند نه از سمت راست، به نحوی که شانه چپ او به سمت بیت باشد نه شانهٔ راست او؛[1] و این مسئله چه ربطی به محاذات شانه با بیت و انطباق دقیق او با حِرم بیت الله دارد؟!

البتّه طرح این مسئله برای حقیر که سالیان متمادی در چنین مکتبی به برخی از اشارات و دقایق اطلاع حاصل نموده‌ام سهل و عادی می‌نماید، اما برای افراد عادی چه‌بسا دور از ظرفیّت ادراک و سعه علمی و معرفتی آنان باشد؛ و از این باب است که به هیچ عنوان نمی‌توانند دست از ظهور تخیّلی و توهّمی پاره‌ای از ظواهر کلمات بردارند و سعه وجودی و معرفتی خود را قدری به سمت و سوی عروج و صعود به مراتب کشف، به حرکت درآورند و خود و دیگران را در همین موقِف تنگ و تاریک و پوست و مجاز و عاری از روح و جان و نشاط و انبساط و تلألؤ انوار عالم قدس بر ضمیر و قلب، محبوس و گرفتار می‌کنند."[2]

"شما تصوّر کنید یک نفر از مجتهدی تقلید می‌کند و او می‌خواهد به سفر حج برود، مجتهدش می‌گوید: «در سفر حج وقتی که به دور کعبه می‌گردی باید تمام حواست به این باشد که شانه‌ات از سمت کعبه تجاوز نکند.» دیگر این فرد چطور می‌تواند طواف انجام بدهد؟! چطور می‌تواند آن معنویّت را بفهمد و آن حقایق را ادراک کند؟! چطور می‌تواند توجّه داشته باشد؟ تمام ذهنش باید به این باشد که چه زاویه هندسی را تنظیم کند که شانه‌اش، مخصوصاً در آن وقتی که می‌خواهد دور بزند، مصادف با بیت باشد. آیا این همان طوافی است که پیغمبر انجام می‌داد؟! آیا این همان طوافی است که امام حسن و امام حسین انجام می‌دادند؟! اینکه به ما گفتند: باید از سمت چپ طواف کنید یعنی وقتی که می‌خواهید طواف کنید از سمت راست طواف نکنید، همین! کجا داریم که شانه باید دقیقاً مماس باشد؟ پیغمبر با شتر طواف می‌کردند، آیا شتر خودش را تنظیم هندسی می‌کرد؟ یا پیغمبر خودشان را تنظیم می‌کردند؟ اینها را ما نداریم.

انسان باید دور کعبه طواف کند، کتفش به این طرف یا آن‌طرف هم رفت ایرادی ندارد. از سمت چپ باید طواف کند، و فقط باید متوجّه خدا باشد و ذکر خدا را به یاد داشته باشد. باید متوجّه باشد اینجایی که دارد طواف می‌کند و پا در آن می‌گذارد، ائمه علیهم السّلام طواف کرده‌اند و اولیای الهی آمده‌اند. این طواف به دور این سنگ‌ها برای چه بوده است؟ این چه ظاهری است که این‌چنین اثری معنوی دارد! باطن این مسئله چه بوده است؟ حالا شخص به‌جای اینکه در این مطالب فکر کند و تمام ذهنش در این‌گونه مسائل باشد، فقط باید مواظب باشد که زوایه هندسی‌اش را در طواف از دست ندهد![3]

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۴ ـ ۳۴۹.

[2] نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص ۳۸. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۱۶، آیةالله طهرانی:
«طواف به دوْر کعبه یک حقیقت واقعیّه و بسیطه است که محقِّق و مکوِّن خارجی آن، عبارت است از همان هفت شوطی که انجام

آن‌وقت شما ببینید که «میان ماه من تا ماه گردون»[1] می‌شود؛ آن ولیّ‌الهی در فتوا و در مطالبش چه می‌گوید، و آن افرادی که نصیب و حظّی از آن مسئله ندارند و براساس تخیّل و فکر ظاهری خودشان روایات را دیده و معنا کرده‌اند چه می‌گویند! خُب بنده هم همین روایات را دیده‌ام و همین درس‌هایی که بقیّه خوانده‌اند خوانده‌ام، پس چطور ما یک طور دیگر برداشت می‌کنیم؟ چطور خود مجتهدین برداشت‌های متفاوت دارند؟ با اینکه روایت یکی است و کتاب هم یکی است.»[2]

فتوای اشتباه برخی از مراجع راجع به طواف بانوان

"من در بعضی از این رساله‌های عملیّه خوانده‌ام که گفته‌اند:

طواف مستحب انجام ندهید، چون ممکن است در حین طواف بین زن و مرد تماس پیدا بشود و تماس حرام است! بنابراین طواف مستحب باطل است و باید انسان به همان طواف واجب اکتفا کند.

نه‌خیر! این فتوا باطل است و هیچ صحّت ندارد و هیچ منع شرعی ندارد و من‌درآوردی است و انسان باید در آنجا طواف کند؛ اگر تماس حرام است، دیگر فرقی بین واجب و مستحب ندارد و خدا باید طواف واجب را هم بردارد! انسان باید طواف کند، مستحب است؛ هزار بار، ده‌هزار بار، صدهزار بار، هرچه بود! اگر تماس پیدا شد، شد؛ و اگر تماس پیدا نشد، نشد؛ ما نباید در آنجا خود را در معرض تماس قرار دهیم. اینکه به خصوص زن باید کنار برود، تفاوت نمی‌کند! در آنجا بین مرد و زن فرق نمی‌کند؛ اگر تماس برای زن حرام

می‌شود و کذلک تمام اعمال و تکالیفی را که شخص انجام می‌دهد، همهٔ آنها آن حقیقت بسیطه را دارد.
و شما در این‌جا باید نگاه کنید و ببینید که چقدر واقعاً بر این زائر و بر حاجّ ظلم می‌شود اگر انسان او را از این واقعیت دور نگه دارد و این مسئله را به او گوشزد نکند که الآن تو داری دور کعبه می‌گردی و باید در این حال و هوا باشی! ما حالا آن حقیقت و واقعیت بسیطه‌ای را که طائف باید خود را متحقِّق به آن حقیقت بسیط کند، آن را به‌طورکلی در نظر نمی‌گیریم و فقط ذهن او را متوجه خم و راست شدن شانه و انطباق آن با بیت قرار می‌دهیم! یعنی توجه زائر باید به آن حقیقت بسیطهٔ طوافیّه [باشد] که آن محقِّقِ آن طواف است در نفس این شخص حاجّ، امّا ما فقط ذهن او را متوجه آن [خم و راست شدن‌ها] می‌کنیم.
لذا وقتی طواف را انجام می‌دهد، این نمازی که می‌خواند... وای! وای! سر نماز چه ها می‌بینیم! وقتی می‌آید یک کناری می‌نشیند می‌بیند هیچ تفاوتی نکرده؛ ای جان، راحت شدیم! راحت شدیم. یعنی حالی در خودش نمی‌بیند، احساسی در خودش نمی‌بیند، اگر هم باشد خیلی ضعیف است، دو درصد است، پنج درصد است؛ اما نود و پنج درصد توجّه او به خط موازی با حجر است! با حجر است! نود و پنج درصد توجه او به انطباق این مِنکَبین با بیت و امثال ذلک است و همین‌طور هلمّ جرّا نسبت به سایر مسائل! درست شد! و پنج درصد توجّه او به خط موازی با حجر و انطباق مِنکبین با بیت و امثال‌ذلک است و آن حقیقت بسیطهٔ طوافیّه، حقیقت بسیطهٔ صلاتیّه، حقیقت بسیطهٔ سَعی و امثال‌ذلک اینها همه از یاد رفته است و فقط یک نمود ظاهری مانده است.»

[1] مصرعی است از این ضرب‌المثل:
میان ماه من تا ماه گردون *** تفاوت از زمین تا آسمان است

[2] نفحات انس، ص ۴۲. (آیةالله طهرانی)

است، برای مرد هم حرام است و هیچ فرقی نمی‌کند.

یکی از مسائلی که مرحوم آقا راجع به اینکه حرم امام رضا را بستند می‌فرمودند [این بود]:

این کار غلط است. باید افراد دوْر حرم امام رضا طواف کنند؛ حال اگر به همدیگر برخورد می‌کنند، برخورد نکنند! نباید توجه داشته باشند؛ نه‌اینکه بیایند و حرم را ببندند به نحوی که جلوی طواف گرفته شود!

این را چه‌کسی می‌فهمد؟ آن کسی که ولیّ خدا است و می‌داند در اینجا چه خبر است! اگر قرار بر این است که شیطان باشد، شیطان هم در حرم امام رضا است و هم در مکّه است، در همه‌جا هست. این پول‌هایی که سُرّاق [و دزدها] از جیب‌ها در حرم می‌زنند، برای چیست؟! به‌خاطر شیطان است دیگر! این نگاهی که ممکن است در حرم نسبت به یک نامحرم بیفتد برای چیست؟! به‌خاطر وسوسهٔ شیطان است!

نباید بگوییم چون اینجا حرم امام رضا است پس اینجا شیطان نیست! نه‌خیر، شیطان آنجا هم هست، شیطان آنجا هم می‌آید و حضور خودش را رسماً اعلام می‌کند؛ در کعبه هم همین‌طور است، در مسجدالحرام هم همین‌طور است، در مسجدالنّبی هم همین‌طور است، همان شیطان می‌رود جلو می‌ایستد و نماز می‌خواند و همه هم به او اقتدا می‌کنند! این‌طور نیست؟ معاند و دشمن امیرالمؤمنین می‌استد و امام جماعت می‌شود و بعد هم بقیّه به او اقتدا می‌کنند؛ این شیطان است دیگر! اصلاً به تمام قیافهٔ او نگاه کنی، شیطنت می‌بارد و کدورت و ظلمت سراپای وجود آنها را گرفته است و انسان غیر از لقلقهٔ لسانی چیزی از آنها مشاهده نمی‌کند. این به‌خاطر این است که دست آنها از امیرالمؤمنین کوتاه است، از ولایت کوتاه است؛ به‌دنبال هوای دنیا است. بدبختی دنیا و آخرت را برای خودشان خریده‌اند!

بنابراین انسان نباید به این مطالب توجه کند. انسان می‌تواند طواف را همه‌وقت انجام بدهد و بین مستحب و واجب فرق نمی‌کند؛ منتهی نباید توجه بکند، باید انسان در موقع طواف ذکر بگوید، توجه به کعبه داشته باشد، توجه به الله داشته باشد، اصلاً ذهنش را نباید بیاورد که الآن کنار و جلو و عقب او کیست و با چه‌کسی طواف می‌کند! اصلاً نباید این مطالب در ذهن بیاید.“[1]

سایر توصیه‌ها راجع به طواف

”هر کسی همراه با طواف مکلّف باشد که خانم خود را هم در کنار خود داشته باشد و با هم طواف کنند. چه اشکال دارد؟ آنچه را که گفته‌اند این است که نباید نظر به ریبه و به شهوت داشته باشد، اما حفظ کردن و او را در موقع طواف محفوظ کردن و با او طواف کردن اشکالی ندارد. مرحوم آقا هم به این قضیّه دستور داده بودند.

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، جلسه ۴. (آیةالله طهرانی)

...البتّه در خود طواف یک اذکاری هست. ذکر لا إله الّا الله و ذکر الله أکبر خیلی مهم است و اذکار دیگری هم که در کتاب‌ها نوشته‌اند اشکالی ندارد.[۱]"[۲]

"در طواف ـ همان‌طوری‌که بارها عرض کرده‌ام ـ فقط متوجّه حال خودتان باشید، سرتان را پایین بیندازید، کسی به شما شانه زد اشکال ندارد، کسی شما را هُل داد عیب ندارد، شانهٔ شما از کعبه برگشت عیب ندارد، دو دوْر هم دور خودتان چرخیدید عیب ندرد، اینها هیچ اشکال ندارد، فقط باید متوجّه باشید که هفت دوْر بزنید."[۳][٤]

"به چیز دیگری توجه نکنید. به این‌طرف و آن‌طرف نگاه نکنید. به در و دیواره‌های مسجد الحرام نگاه نکنید. همین‌طور سرتان پایین باشد و ذکر بگویید و بگردید و اصلاً به این فکر نکنید که شانه‌تان از بیت (خود کعبه) منحرف می‌شود یا نمی‌شود. فقط توجّهتان به خود حقیقت توحید باشد؛ به این فکر کنید که در این جایی که شما دارید الآن طواف می‌کنید، بسیاری از انبیا در اینجا، پایشان را همین‌جا گذاشتند و همهٔ ائمه و همهٔ اولیاء در اینجا آمدند و در همین‌جا طواف کردند و محل مطاف اینها بوده است.

و همهٔ اینها مقصدشان توحید بوده و چیزی غیر از توحید را هم از خدا نخواستند. و این نکته را در نظر داشته باشید."[٥]

"در همین مسئلهٔ طواف، در هنگام ازدحام برای طواف در بین مقام و بین بیت، واقعاً در بعضی اوقات برای خود من اتفاق افتاده که واقعاً شیرهٔ ما درآمد! یعنی چنان این ازدحام فشار داد، اصلاً بعضی‌ها می‌میرند دیگر!! آقا می‌میرند، من جلوی چشمم دیدم یکی مُرد! این چه طوافی است که شارع اجازه بدهد بأیّ‌نحوکان باید در آن چند متری [بین بیت و مقام] انجام بشود؟ آخر هیچ عقلی این را نمی‌پذیرد که بیاید طرف حالاً آن طوافی که باید با توجه باشد، با ذکر باشد، همهٔ اینها می‌رود کنار، فقط به فکر اینکه نمیری! خب این طواف شد؟ ولی مرحوم آقا این را می‌فرمودند: «انسان باید جوری طواف کند که راحت طواف کند و بتواند حال خودش را حفظ کند!» این می‌شود حکم موافق با فطرت. ببینید این ولیّ خدا این است، این را می‌فهمد!

---

[۱] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۳ ـ ۳۱۵ و ۳۳۳ ـ ۳۳۶ و ۳۴۴ ـ ۳۴۸ و ۴۰۳.

[۲] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[۳] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، مأخوذ از احکام و اسرار حج، مجلس ۱ و ۳، آیةالله طهرانی:
«محدودهٔ طواف حتّی‌الإمکان بین حجر و مقام باشد، لیکن اگر به علت ازدحام جمعیت، طواف مشکل بود می‌تواند محدودهٔ آن را وسیع‌تر کند و در صورت شلوغی و ازدحام جمعیت می‌تواند حتی در طبقهٔ دوم و سوم طواف کند.»*

* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

[٤] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[٥] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

آن‌وقت به ادلّه مراجعه می‌کند، می‌بینیم بله، اجازه نسبت به قضیه داده شده. آن میزان ضرورت و میزان را که می‌فهمد؟وقتی ادلّه می‌گوید ضرورت،[1] افراد دیگر باشند می‌گویند: فقط مرگ؛ ولی نه، ضرورت در اینجا صرف فشار است. خب برو عقب‌تر آن‌طرفِ مقام طواف بکن، باید راحت باشی تا بتوانی حال خودت را داشته باشی. این منظور من است و این قضیه باعث می‌شود که مجتهد بتواند بهتر آن روایات و مسانید را درک کند."[2]

دعای علامه طهرانی در شوط هفتم طواف برای برخی از فرزندان

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

حضور انور جنابان مستطابان قرتا عیون الأبرار آقایان... سلمهما الله تعالی

السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

امروز صبح در شوط سابع از طواف عمره در مستجار قریب ده دقیقه سر به جدار بیت نهاده و در آن عالم خلوص برای فرد فرد از شما و اخوان دینی دعا نمودم، دعاهای خوب! حقّاً می‌دانم که بدون تسبیب سببی آن کس که مرا بدین بیت دعوت نموده بزرگتر از آن است که در این موقعیت خاصّ از اجابت دریغ نماید!

لله الحمد و له الشّکر و هو المستعان، إلیه المَصیر و منه و إلیه، و هو هو.

اگر بگویم جای شما خالی بود از جهتی صحیح و از جهتی غیر صحیح؛ اما صحیح به جهت آنکه حقّاً از نقطه‌نظر ظاهر در قرب آثاری است که در بعد نیست؛ و اما غیر صحیح از جهت آنکه اوّلاً: در این وضعیت امروز که اوقات خود را به تحصیل معالم دین و کسب معارف دینیه و آشنائی با رسول خدا و ائمه طاهرین می‌نمایید به روح حجّ و عمره و سعی و طواف و استلام حجر و عرفات و مشعر و منی و حلق و رمی و نحر رسیده‌اید؛ و ثانیاً: این جانب واقعاً هرچه خواستم، برای شما خواستم! گویا خود شما مشرّفید.

باری:

إلیک قصدی لا للبیت و الأثر *** و لا طوافی بأرکان و لا حجر
صفاء دمعی الصّفا لی حین أعبره *** و زمزمی دمعةٌ تجری من ال ـ بصر
عرفانکم عَرَفاتی اذ مُنای مُنی *** و موقفی وقفةٌ فی الخوف و الحذر
و فیک سعیی و تعمیری و مزدلفی *** و الهَدی جسمی الّذی یغنی عن الحذر
و مسجد الخیف خوفی مِن تباعُدِکم *** و مشعری و مقامی دونکم خطری
زادی رجائی لکم و الشوقُ راحلتی *** و الماء مِن عَبَراتی و الهوی سفری[3]

باری:

اصلّی فأشدو حین ألهو بذکرها *** و أطرب فی المحراب و هی امامی

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ ادامهٔ بحث استطاعت در حج، جلسه ۷۷. (آیةالله طهرانی)

[3] محاضرة الأبرار و مسامرة الأخیار، ج ۱، ص ۱۸۳، به نقل از اباعبدالله احمد بن محمد بن احمد شیرازی، با قدری اختلاف.

و بالحجّ إن احرمتُ لَبَّیتُ باسمها *** و عنها اری الامساک فطر صیامی[1]

امید است در این چند روزه نیز عنایات حضرت باری مستدام باشد و برای شما نیز دعاهائی بنماییم، خدمت همهٔ احبّه و اعزّه به عرض سلام مصدّعم.

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته
سیّد محمد حسین حسینی طهرانی
۲/ ذو الحجة/ ۱۳۹۲[2]

حالت علامه طهرانی در هنگام دعا برای رفقای خود

"یک وقت یادم است در یک سفری بود، مرحوم آقا ـ رضوا الله علیه ـ مکّه مشرّف بودند.

خیلی وقت قبل بود، آن زمان شاه بود نه زمان... آن موقع ما کوچک بودیم تقریباً سنّ ما هفده، هیجده سال بود. بعد در نامه‌ای که برای بعضی از دوستانشان نوشته بودند در آنجا دیدم. نوشته بودند:

> من در هنگام دعا دوئیّتی نمی‌دیدم تا اصلاً جدا برای شما دعا کنم، دوئیّتی نمی‌دیدم؛ یعنی همان خواست من در کنار کعبه، همان میل من، همان خواست من، همان، مشمول این دایره می‌شد. نه‌اینکه بخواهم جدای از دایرهٔ خود فرض کنید که: خدایا فلانی را هم این‌طور کن، عاقبت به خیر کن، چه‌کار کن، اصلاً وقتی که می‌گفتم: خدایا برای ما این را پیش بیاور، تو همان‌جا حضور داشتی، اصلاً آنجا حضور داشتی، آنجا وجود داشتی. بالاتر از این است قضیّه که انسان بخواهد این قضیّه را جدا کند.[3]"[4]

مقام ابراهیم

---

[1] در دیوان ابن‌فارض به جای «ألهو» آمده است: «أتلو». (محقق)

[2] دیوان ابن‌فارض، ص ۱۸۹.

[3] مطلع انوار، ج ۱، ص ۳۱۴. (علامه طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۴، جلسه ۷، آیةالله طهرانی:

«در همین سفر عمره‌ای که چند ماه پیش مشرّف شده بودم، یک شب رفتم در همان حجر اسماعیل زیر همان ناودان و اینها دعا می‌کردم؛ یعنی اصلاً خود دعا می‌آمد، افراد، فامیل، رفقا، اینها همین‌طور رژه می‌رفتند، بخواهم نخواهم همین‌طور می‌آمدند... تمام افرادی که آمدند، رفتند، از آن افرادی که ما را مدح و ثناء می‌کنند و آن افرادی که بله! عنایت و لطفشان را به نحو دیگری خلاصه ابراز می‌کنند، اصلاً نتوانستم نفرین کنم! اصلاً زبانم نمی‌گشت، می‌خواستم هم نمی‌توانستم!

گفتم اینجایی که ایستاده‌ای اینجا جای نفرین نیست! اینجایی که ایستاده‌ای با خیابان فرق می‌کند، اینجا زیر ناودان طلاست، زیر ناودان رحمت است، در حجر اسماعیل است، کنار پرده است، اینجا جای نفرین نیست. اصلاً نمی‌توانستم... یعنی اگر هم می‌خواستم، نمی‌توانستم نفرین کنم، اصلاً نمی‌توانستم! نمی‌توانستم! هیچ! گفتم خب خدایا خانه‌ات آباد، هر کاری خواستی بکن، هر کاری می‌خواهی بکن، همه را هدایت کن، همه را ببخش. چه عیب دارد؟ چه بهتر! انسان نگاه کند ببیند که یک رفیقش که سالیان سال در غفلت هست، حالا یک‌دفعه برمی‌گردد می‌بیند یک آدمی می‌شود... خوشحال نمی‌شود؟ خیلی احمق است اگر خوشحال نشود! خیلی سفیه و ابله است اگر نشود.»

"چرا باید پشت مقام ابراهیم[1] بایستیم و نماز بخوانیم؟ یعنی با اینکه مسجدالحرام مال خدا است، ولی باید پشت مقام، یعنی جای پای حضرت ابراهیم بایستی و نماز بخوانی ـ[2] اگر رفقا به آنجا رفتند ببینند، جای پای حضرت ابراهیم در آنجا است و عجیب این است که روایت داریم این گودی که الآن هست دست‌ساز نیست، این گودی که الآن به اندازهٔ دو تا پا روی سنگ هست، به اعجاز الهی این سنگ نرم شده است و جای پای حضرت که با نعل هم بوده‌اند گذاشته شده است؛[3] مشخص است که با نعل است نه با انگشت، حال یا موزه‌ای[4] پایشان بوده یا چیزی بوده به آن کیفیت گذاشته شده یعنی باید پشت سر پا حضرت ابراهیم بایستی و نماز بخوانی، چرا؟ چون این قدم محترم بوده است! این قدم برای ما برداشته شده است! او با این پا کعبه را ساخته است! و باید پشت او ایستاد، نباید جلوتر از او ایستاد، باید پشت او نماز انجام داد و طواف را با انجام نماز که یک عمل عبادی است و یک فعلی است که انسان برای تقرّب به او انجام می‌دهد [به‌جای آورد!] طواف با نماز فرق می‌کند؛ می‌گویند بیا طواف را در مقام ابراهیم انجام بده[5] و نماز را برو پشت مقام ابراهیم بخوان![6] باید به پشت بروید."[7]

عدم فرق بین نماز طواف و نماز صبح

"[نماز طواف] نیابت نمی‌خواهد، مثل نماز صبح است! منتهی سعی کنید که حمد و سورهٔ خودتان را بهتر کنید که انسان بهتر انجام بدهد، ولی نیاز به نیابت ندارد و هر کسی نماز خودش را بخواند؛ نماز طواف و

---

[1] مَقام ابراهیم: سنگی است کنار کعبه، که نشان پای حضرت ابراهیم علیه السّلام بر آن نقش بسته است. قرآن این مقام را از آیات و نشانه‌های روشن خداوند بر روی زمین شمرده و مسلمانان را به نماز در این جایگاه دعوت می‌کند. [سوره بقره (۲) آیه ۱۲۵؛ سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹۷.]

این سنگ، اکنون در استوانه‌ای طلایی‌رنگ، در فاصلهٔ ۱۳متری خانهٔ خدا قرار دارد. طواف واجب در محدودهٔ بین کعبه و مقام ابراهیم انجام گرفته و نماز طواف پشت آن خوانده می‌شود. [رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۴۲۲.]

براساس روایات، پس از اینکه خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السّلام امر فرمود مردم را برای انجام حج فراخوانَد، ایشان بر روی این سنگ قرار گرفته و امر الهی را انجام داد و جای پای وی در سنگ ماند. [علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۲۳.] (محقق)

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۴۲۲.

[3] رجوع شود به علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۲۳؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۴.

٤ لغت‌نامهٔ دهخدا: «یک نوع پاافزار که تا ساق پا و زیر زانو را می‌پوشاند و چکمه نیز گویند.»

[5] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

[6] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۴۲۲ ـ ۴۲۴.

[7] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

طواف نساء هم همین‌طور است، هر کسی برای خودش نماز می‌خواند و دو رکعت هم بیشتر نیست.[1]"[2]

"رفقا بدانند که هیچ فرقی به اندازهٔ سر سوزنی بین نماز طواف و نماز صبح نیست و یک سر سوزن تفاوت نمی‌کند! نماز صبح را چطور می‌خوانیم؟ شک می‌کنیم؟ شبهه می‌کنیم؟ وسوسه و خیال در شما پیدا می‌شود؟ نه! نماز را می‌خوانید و بعد هم می‌روید سر صبحانه یا مشغول سورهٔ یٰس و دعای صباح می‌شوید و دیگر هر کسی [به‌دنبال کار خود است؛] این‌هم همین است هیچ فرقی نمی‌کند! این‌هم نماز است.

اینکه آمده‌اند نماز طواف را در یک وضعیت خاصی قرار داده‌اند و غولی از آن درست کرده‌اند، تمام اینها چرندیات است! چرند در چرند است! صاف دارم خدمت شما می‌گویم! بله توجه کردید تمام اینها همه خلاف است! نماز طواف عین نماز صبح می‌ماند، حمد و سورهٔ آن همان است، خیلی به خودتان فشار نیاورید! [اینکه متوجه باشید] مخارج را رعایت کنید، همهٔ اینها شما را از خدا دور می‌کند! انسان باید در نماز به خدا توجه داشته باشد!

مطلب مرحوم آقا در روح مجرّد را خوانده‌اید که آقای حداد چه گفتند؟[3] همین را در نماز طواف انجام بدهید! نه به «عین» آن نگاه کنید، نه به «ضاء» آن نگاه کنید، نه به «تین» آن نگاه کنید و نه ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾[4] را بپیچانید و بالا ببرید! تمام اینها [انسان را از خدا دور می‌کند!] بله، باید انسان قرائت خودش را تصحیح کند و این چه در نماز صبح و چه در نماز طواف، در هر دو لازم است! تصحیح کردن قرائت یک مطلب است و انصراف از معنا و توجه به پروردگار به لفظ یک مطلب دیگر است! این باطل است و آن واجب است؛ انسان باید مخارج را صحیح ادا کند، انسان باید الفاظ را صحیح ادا کند، اما نه‌اینکه موقع مکّه به‌خاطر مسائلی و به‌خاطر ترس از چیزهای دیگری تازه به یادش بیفتد و بخواهد سراغ الفاظ و سراغ مخارج حروف و... برود!

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶، آیةالله طهرانی:
«منظور از پشت مقام این است که آن مقام جلو باشد. فرض بکنید که حالا اینجا باشد، حالا فوقش اینجا هم بود اشکال ندارد، یا اینجا بود اشکال ندارد؛ نه اینکه حتماً دقیقاً موازی با آن مقام و موازی با سنگ عمل انجام بدهد. هر جا ببینید برای شما میسور هست پشت مقام ابراهیم نماز بخوانید. حتماً لازم نیست بروید جلو؛ جلو میسور بود، بیایید جلو. نه، بروید عقب، بروید عقب، تا آخر مسجد حرام هم اگر جا بود، آنجا نماز بخوانید، نماز درست است، اشکالی از این نقطه‌نظر ندارد.»

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴، آیةالله طهرانی:
«سؤال: آیا با شکّ به اینکه نماز طواف اشکال پیدا کرده است می‌توانیم دوباره اعاده کنیم؟
جواب: نه‌خیر، اعاده کردن نیاز نیست، بلکه وسوسهٔ شیطان است! اگر بعد از نماز برای انسان شک پیدا شود، مثل نماز صبح و مغرب و عشا است و چطور انسان نباید به شک بعد از نماز اعتنا کند.»

۳ روح مجرّد، ص ۱۶۱ ـ ۱۶۴.

٤ سوره فاتحه (۱) آیه ۷.

نه‌خیر، همین الآن هم لازم است که ما الفاظ را تصحیح کنیم و تجویدمان را تصحیح کنیم و مخارج حروف را بشناسیم و تمام اینها برای نماز لازم است؛ ولی نماز طواف هیچ فرقی به اندازهٔ سر سوزن ندارد! در موقعی‌که می‌خواهید نماز طواف بخوانید فقط به خدا توجه کنید و بس! اینکه چه دارید می‌گویید و حمد را چطور خواندید و... تمام اینها همه وساوس شیطان است. و هرچه هم بیشتر طول بکشد بهتر است، سوره‌های بزرگ بخوانید، البتّه اگر اقتضا می‌کند، وإلاّ در آنجا شلوغی و... برای سوره‌های کوچک هم مجال نمی‌دهد که انسان بخواند! ولی علیٰ‌کلّ‌حال اگر کسی جایی پیدا کرد و سوره‌ای که می‌خواند بزرگ‌تر باشد چه بهتر! در قنوت هر دعایی که دلتان می‌خواهد بکنید، خیلی با حالت باز و با حالت گسترش، فقط و فقط توجه به پروردگار [داشته باشید] و بدون وسوسهٔ خاطر و بدون تشویش و بدون تردید [به اعمال بپردازید] و بدانید که تمام اینها به‌جای اینکه شما را به خدا نزدیک کند دارد دور می‌کند! حقیقت مسئله همین است.[1]"[2]

" در آن سفر کاروان ما کاروان لبنانی‌ها بود. آنجا رفته بودیم در کاروان لبنانی‌ها و آنها خب از افراد متعددی تقلید می‌کردند و در این حرف‌ها دچار مشکل شده بودند و اتفاقاً کاروانشان هم روحانی نداشت.

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ احرام از مُحاذات میقات، جلسه ۱۰۴، آیةالله طهرانی:
«یک‌وقت یادم هست من از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ سؤال کردم: آن توجهی را که انسان در نماز واجب باید داشته باشد و در قرائت و اینها و در حضور قلب اینها، آیا همان در نماز مستحب هم هست؟! یا اینکه در نماز واجب باید بیشتر این رعایت مسئله در آنجا باشد؟! ایشان فرمودند: «بین نماز واجب و مستحب که تفاوتی نیست!» ببینید این خیلی حرف بزرگی است! فقط مسئلهٔ الزام و غیر الزام در اینجا مطرح است، نه در اصل صلاتیّت و اتیان به این تکلیف و احضار نفس در قبال حضور پروردگار که آن حضور، حضور قیّومی و حضور دائمی است که انسان خودش را در قبال این حضور، احضار می‌کند. خب این چه فرق می‌کند؟ منتها در بعضی از جاها تکلیف است و تکلیف الزام می‌آورد و در بعضی از موارد آن تکلیف نیست.
مگر خدا در نماز مستحب عوض شده است که آدم بخواهد تکلیفش را تغییر دهد؟! مگر خدای واجب با خدای مستحب فرق کرده است که در آنجا همچین ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ را بالا ببرد که از سقف هم بالاتر برود اما وقت نماز مستحب که می‌شود ـ خدای بیچاره! ـ همچین ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ را خیلی آهسته بگوید که یاد چک و سفته و بدهکاری، کتک‌کاری و کتک خوردن بیفتد، بالأخره این خدای عمل مستحب است! دیگر می‌گویند: آقا این مستحب است، خیلی هم مهم نیست؛ در راه هم می‌خواهی بروی می‌توانی قضای نوافلت را بجای آوری، اگر می‌بینی فرصت نداری، در همین نشسته هم می‌توانی انجام دهی! همین‌طور نگاه کنی و یا فرض کنید با یارو صحبت کنی، آقا نیم کیلو پنیر بده و یک کاسه ماست بده! در عین حالت حمد و سوره را هم بخوانی!! اینکه نیست آقا، این جوری نیست که، چه کسی گفته که یک‌هم‌چین نظره‌ای باید نسبت به استحباب بشود؟!
اولیاء خدا و بزرگان و عرفا یک خدا بیشتر نداشتند، آن خدا خدای حجّ واجبشان بود، آن خدا خدای حجّ مستحب و عمرهٔ مستحبّ ایشان هم بود، آن خدا خدای روزه واجبشان بود، روزه ماه رمضانشان بود، آن خدا خدای روزه مستحب ایشان هم بود، آن خدا خدای نماز واجبشان بود ...؛ یک خدا است، یک ملائکه است، یک توجه است، یک عالم ربوبی است، یک واحد است، منتها خب در اینجا الزام است، در آنجا الزام نیست، تفاوت فقط در این است اما در خود توجه که تفاوتی نیست.»
[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیةالله طهرانی)

خیلی راحت بودند، خیلی خوش بودند، راحت بودند. بعد اینها هی می‌رفتند سؤال می‌کردند و می‌آمدند. بعد یکی از دوستان ما همراه ما بود، خدا حفظش کند، این گفت: بابا، اگر می‌خواهید خیالتان راحت بشود بلند شوید بیایید پیش این سید، این همه را درست می‌کند. خلق‌الله می‌آمدند دیگر، می‌گفتند، می‌گفتم: پاشو برو بابا درست است. آن می‌گفت اشکال دارد، آن می‌گفت درست است. گفتند: ای خدا خیرت بدهد، راحت کردی ما را! حالا بلند می‌شوی می‌روی از بعثه کذا می‌پرسیم یک جور می‌گوید، از آن یکی می‌پرسیم یک قسم می‌گوید، پیش این سید که می‌آییم می‌گوید برو بابا این هم درست است. بعضی‌ها که خب یک مقداری مشکل بود می‌گفتم حالا این را دوباره انجام بدهید و فلان و ... این قضیه گذشت و اینها دیگر شدند مخلص و مرید ما و دیگر اصلاً ول کردند آن به اصطلاح آن نماینده‌های چیز و این حرفها را بالکل ول کردند و آمده بودند. و این قضیه گذشت تا اینکه ما از آنجا آمدیم به سوریه، چون از سوریه برای حج مشرف شده بودیم؛ لذا در مراجعت هم دوباره برگشتیم به سوریه. وقتی برگشتیم آنجا دو سه روز در همان حضرت زینب بودیم و دیگر آمدیم ایران.

یک روز عصر من تنها نشسته بودم کنار صحن و با همین چفیه و این لباس عربی بودم، کنار صحن نشسته بودم. بعد یک‌مرتبه تا نزدیک غروب شد دیدم یک جمعیت، یکی آمد به من نگاه کرد گفت: سلام سید شما این جائید؟ این از همان کاروان بود. یک دفعه دیدم یک جمعیت پنجاه نفری از آن طرف صحن دارند حمله می‌دوند، زن و مرد همین طور برویم، سید آمده، سید آمده. آمدند آقا دور ما نشستند و حالا این مسائلی که شنیده بودند و بعد از حج رفته بودند سؤال کرده بودند. یکی گفت: حجّت باطل است، آن گفت: باید کفّاره بدهی. گفتم: بروید پی کارتان، حجّتان همه درست است، روز قیامت با من. آقا بلند شدند اینقدر قربون صدقه ما رفتند و فلان کردند و خلاصه خیلی دیگر! گفتم بلند شوید بروید پی کارتان، همان که من گفتم، الآن هم همان است! خودم به اصطلاح حجّتان را تضمین می‌کنم.

خب آن مسائل و مطالبی را که ما در آن جا بیان کردیم از سر شکم که نگفتیم! اینها همه منطبق با مضمون روایات بود، منتها کیفیت استنباط مطلب با توجه به دیدگاه‌های مختلف، یک دفعه زمین تا آسمان فرق کرد. از یک منبع یکی یک جور برمی‌دارد استنباط می‌کند، از یک منبع دیگر شخص جور دیگری می‌تواند استنباط کند با توجه به اختلاف در افکار و اختلاف در انظار. این نظر یک نظر است و آن نظر یک نظر دیگر است. آن وقت ببینید چقدر کار مردم راحت می‌شود!! آقا همین قضیه حمد و سوره که پدر این مردم درآمد و در می‌آید، پدر این مردم در این حمد و سوره در می‌آید؛ نمی‌دانم زنش حرام می‌شود و فلان می‌شود و حجّت فلان می‌شود و بعد هم آنجا نشستند چرتکه بیانداز و تو صد ریال بده، تو دویست ریال بده، مال تو خیلی سخت است اصلاً هیچی بلد نیستی، دویست ریالی هستی، تو نمی‌دانی یک خرده بلدی حالا پنجاه ریال کمش می‌کنیم، زیادش

می‌کنیم، آن خود روحانی و کوچک‌ابدالش با همدیگر خلاصه کارچاق‌کن دیگر... باید خلاصه خرج سال دربیاید. این با این اوضاع اصلاً یک دلهره و هراس و ترس در جان این بدبخت‌ها می‌اندازند که بیایند حالا مثلاً چه بشود؟ زنشان به ایشان حرام نشود، خب بشود، به جهنّم، حالا طوری نمی‌شود، حالا آدم زنش هم یک سال بهش حرام بشود بهتر! حالا سال دیگر می‌رود، سال دیگر می‌رود حج انجام می‌دهد. دیگر مجبور است که برود، زن حرام است و نمی‌شود هیچ کاریش کرد!! آن وقت قضیه خیلی مهم است. که حالا فرض کنید این هم آقا عجب آقای خوشی است اصلاً به فکر دل ما نیست... بله حالا آدم یک دفعه تمرین بکند، بد نیست بروید ببیند چه جوری می‌شود، بالاخره این جوری هم می‌شود زندگی کرد، یا نمی‌شود زندگی کرد.

علیٰ‌کلّ‌حال عرض کنم حضورتان که ما یک سال آنجا بودیم، یکی دو مرتبه سه مرتبه اتفاق افتاد، در همین منا بودیم، آقا دیدیم یک پیرمردی دارد می‌آید و همین طور گریه می‌کند. گفتم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: آقا نمی‌دانم! این آقای روحانی کاروان می‌گوید نمازت باطل است! فلان که نمی‌شود فلان. من به او می‌گویم من صد ریال بیشتر ندارم، او صد و پنجاه ریال می‌گوید حداقل باید بدهی! حالا من چه کار کنم؟ شما بیا به او بگو که همان صد ریال را قبول بکند.

گفتم که: خب بخوان ببینم! حمد و سوره‌ات را بخوان! حالا نشسته بودیم در منا، در روز سرمان را هم حلق کرده بودیم و نشسته بودیم. آن آقا حلق نکرده بود! همان آقایی که حمد و سوره پول می‌گرفت و چانه می‌زد، حلق نکرده بود و مراجعه کرده بود به فتوای کی که می‌گوید حلق لازم نیست! با اینکه سفر اولش هم بود! این طوری که می‌گویند، بنده اطلاع ندارم.

گفتم حمد و سوره‌ات این است؟ گفت آره. گفتم تو که از من بهتر می‌خوانی! گفت چی آقا؟ گفتم تو که حمد و سوره‌ات اشکال ندارد، پاشو برو. گفتم چقدر به او دادی؟ گفت هیچی ندادم. گفتم پاشو برو، درست است؛ حمد و سوره تو درست است؛ نمازت درست است؛ به پای من! این بلند شد، سی نفر آمدند! پر شد خیمه، خیمه پر شد از افراد. اینها همه آنهایی بودند که رفته بودند پول داده بودند در بانک آقا و این خلاصه صد ریال و دویست ریال، مفصّل! هیچی.

[افراد مسئول] گفتند: آقا شنیدیم شما...؟ گفتم: بله! دیگر ای داد بیداد، نانمان پخته شد، پخته شد و ما حالا مبتلا شدیم با اینها! تا آخر کاروان دیگر حالا نمی‌دانیم چکار کنیم، بالاخره مشکلات دارد دیگر، مشکلات پیدا می‌شود. هیچی آقا! یکی یکی اینها آمدند شروع کردند حمد و سوره‌شان را خواندند. گفتم: درست، درست، درست، درست. یک دو سه نفر بودند که آن قدر خلاصه ترسانده بودنشان که اینها دلشان به این درست ما درست نشده بود و اعتماد نکردند. گفتم: آقا شما نماز خودت را بخوان من هم از طرف شما می‌خوانم. اسامی‌شان را نوشتم گفتم که شما فقط به من اطلاع بدهید که کی اعمال را انجام دادی که ما زودتر نرویم

بخوانیم. ما مال شما سه تا را می‌خوانیم، بقیه بلند شوید بروید. آقا دیگر رفتند و همه پولها را پس گرفتند: بده ببینیم! پول من را برداشته، دویست ریال گرفته، فلان این حرفها! آقا می‌گویند درست است. هیچ، دیگر تا آخری که ما در حج بودیم نه به ما سلام می‌کردند نه جواب سلام ما را می‌دادند این کار خراب شد دیگر. آقا چه اجباری دارید این طوری مردم را می‌آورید به مکّه؟! آقا جان آخر چرا نبایستی این طور بشود!! گریه می‌کرد بدبخت بیچاره: آقا چی کار کنم؟! دستش می‌لرزید، پیرمرد! آقا ما هم حالا آن موقع یک چیزیمان می‌شد. آن روز هم گفتم: بابا تو که این قدر عشق و حالت را کردی دیگر حالا زن می‌خواهی چه کار؟ حالا گیرم بر اینکه نمی‌توانی، زن نداری! بهتر! اگر من جای تو باشم نماز طواف را نمی‌خوانم همین جوری بلند می‌شوم! برو به آن شیخ بگو: من اصلاً نماز طواف نساء را نمی‌خواهم! زن می‌خواهم چه کار؟ خلاصه یک خرده با او چیز کردیم و از آن حال و هوا درش آوردیم و بعد گفتم: نه آقا، درست است! برو نمازت را بخوان و به اصطلاح اشکالی ندارد. درست شد؟!"[1]

حکایت وسواس یکی از معروفین هنگام خواندن نماز طواف

"یک‌وقت داشتم نگاه می‌کردم، در مسجدالحرام بودم. خداوند توفیق داده بود، داشتم پشت مقام، نماز طواف می‌خواندم. یکی از افرادی که فوت کرده، ولی خودش خیلی فرد معروفی است و خیلی فرد معروفی بوده و چه بوده و چه بوده، حالا دیگر بیش از این توضیح ندهیم، بله خلاصه خیلی... دیدم اتفاقاً او هم ایستاده و دارد نماز طواف می‌خواند. من نگاه کردم، این همه چیز در ذهنش هست غیر از خدا؛ یعنی چنان رفته در ضاء ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ و عین ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾[2] و نمی‌دانم طای مؤلّف فرض بکنید که ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ﴾[3]... چشم‌هایش را این‌طوری می‌کرد و دهانش را... من اصلاً یک مقداری... خب ما هم که نمازمان را زود... خب بخوانیم و نخوانیم که فرقی نمی‌کند، گفتیم خدایا ما که تفاوتی نمی‌کند، لذا زود بخوانیم کلکش را بکنیم و راحت بشویم. ما زود خلاصه نماز را خواندیم و نشستیم و یک خُرده نگاه کردم، اتفاقاً چند سال پیش هم بود، با دقت او را نگاه می‌کردم! و اتفاقاً خلوت بود، نه اینکه شلوغ بود و جایی گرفته باشم؛ نه، خیلی شلوغ هم نبود، و رفتم نگاه کردم گفتم: خدایا، چقدر واقعاً تو به ما لطف کردی، چقدر تو به ما واقعاً رحمت آوردی، چقدر واقعاً تو ما را مورد نعمت خودت قرار دادی که گوشه‌ای از مسائل را به ما شنواندی، ما گوشه‌ای از مطالب را شنیدیم و درک کردیم. باور بفرمایید [هنوز در خاطرم هست آن] لذت و حلاوت و شیرینی نماز طوافی که برای همه مردم جهنم است، جهنم! هر کسی را نگاه می‌کنی «نماز طوافم چه می‌شود!»

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ ادامهٔ بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۳. (آیةالله طهرانی)

[2] سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

[3] سوره فاتحه (۱) آیه ۷.

«نماز طوافم!» مگر نمی‌گویند؟ خب هست، خود بنده بوده‌ام دیگر. نماز طوافی که برای مردم وارد شدن در مهلکه است و خروج از مهلکه است. حالا نماز طواف نساء باشد که دیگر بهتر، آن دیگر پای بالأخره زن در کار است، آن را کاریش نمی‌شود کرد. حالا نماز طواف بقیّه را شاید بشود ولی اینجا که طواف نساء باشد آن را دیگر چه‌کار کنیم و چه خاکی به سرمان کنیم برای این قضیّه! باور کنید من به حلاوت نماز طواف تا به حال نماز نخواندم به عمرم! به عمرم نخواندم! عین همان نمازی که نماز صبح می‌خوانم: الله أكبر ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾[1] شروع کردم سورهٔ ﴿وَٱلۡفَجۡرِ * وَلَيَالٍ عَشۡرٖ * وَٱلشَّفۡعِ وَٱلۡوَتۡرِ * وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَسۡرِ﴾[2] در یکی دیگرش سورهٔ دهر ﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ حِينٞ مِّنَ ٱلدَّهۡرِ﴾[3] را خواندم. این نماز طواف ما بود؛ این هم نماز طوافی که چشمش این‌طور می‌شود، دهانش این‌طور می‌شود، نمی‌دانم با خودش ور می‌رود. این‌طوری به ما تعلیم دادند؟!

چه کسی اینها را به ما یاد داده؟ بنده که از پیش خودم نیاوردم؟ اینها را اولیای خدا به ما یاد دادند. این اولیای خدا آمدند حج را به ما شناساندند، اینها آمدند آن صفا و نورانیّت را به جان ما نشاندند. اینها بودند وإلاّ سایر افراد مگر چه می‌گویند؟ آقا نمازت باطل است! آقا باید نیابت کنی! آقا باید فلان کنی! آقا زنت به تو حرام است! آقا...! آقا...! آقا...! آن‌وقت مگر دیگر برای این بدبخت حالی می‌ماند؟ مگر برای این بیچاره دیگر حال می‌ماند؟

این منظور بنده بوده که ما آن مبانیِ این اولیای الهی را تا آنجایی که به‌دست ما هست و در حیطهٔ فهم ما است ما بیاییم مطرح کنیم برای افراد و آن حلاوت عبادت را به افراد بنمایانیم. به کجا دارید می‌روید مردم؟! کجا دارید می‌روید؟ چرا دارید وحشت می‌کنید؟ چرا می‌گویید: «خدا دیگر ما را موفّق به حج نکند؟» چرا می‌گویید: «خدایا بس است دیگر همین یک دفعه؟» نه آقا اشتباه دارید می‌روید، راه را اشتباه رفتید، اشتباه به شما نشان دادند، بیایید نگاه کنید. ببینید اینها از کجا پیدا شده؟ از کجا پیدا شده؟"[4]

سعی میان صفا و مروه

سرّ متابعت همه از حضرت هاجر در سعی میان صفا و مروه

---

[1] سوره فاتحه (۱) آیه ۱ و ۲.

[2] سوره فجر (۸۹) آیه ۱ ـ ۴.

[3] سوره انسان (۷۶) آیه ۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۱۰۵، تعلیقه ۲:
«آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت [که او چیز قابل ذکر نباشد]؟»

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، عرفان چیست و عارف کیست. (آیةالله طهرانی)

"در این سعی صفا و مروه[1] که می‌رفتم، در این فکر بودم این سعی را ما برای چه داریم می‌کنیم؟ این سعی سنبل چه مسئله‌ای است که ما الآن داریم انجام می‌دهیم؟ و چرا ما داریم در اینجا سعی می‌کنیم؟ مگر کار خدا عبث است؟ حاجی بلند شود بیاید برود مکّه، این همه راه برود، بعد به او بگویند: آقا! هفت دفعه از این کوه برو آن کوه و برگرد. این یعنی چه؟ خب آدم می‌گوید پیاده‌روی می‌کند. یک کیلومتر پیاده‌روی می‌کند در فضای خوب، هم ورزش است و هم تنفّس آزاد و دیگر مزاحمتی هم نیست. احکام که عبث نیست، احکام شرع بیخود نیست، حکمت دارد، فلسفه دارد.

این چه مسئله‌ای هست در این قضیّه؟ که ما باید از اینجا برویم آنجا، از آنجا بیاییم اینجا، هفت مرتبه برویم، بعد یک فاصله‌ای هست که خط سبز رنگی است که در آنجا باید هروله کرد؛ یعنی حالت قدم رو، باید در آنجا کرد، نه دویدن و نه آهسته کردن، حالت قدم رو، این چه حسابی است؟ خب مشخص است که در مسئله‌ی سعی، این ابتدای مطلب و شروعش با عمل حضرت هاجر شروع شد دیگر. یعنی حضرت هاجر وقتی که بچه را آورد گذاشت در همان کنار بیت الله که البتّه هنوز بیت اللهی نبود، فقط آثاری بود. خاک بود، خاک. بیابان، بیابانی که در بین کوه‌هایی که آن را احاطه کردند قرار گرفته بود. اگر کسی برود در همان غار حِرا، در

---

[1] صَفا و مَرْوه: دو کوه کم‌ارتفاع در ضلع شرقی مسجدالحرام هستند. فاصله بین این دو کوه مَسعیٰ نام دارد که محل انجام یکی از مناسک حج و عمره به نام سعی صفا و مروه است.
بنابر نقل‌های تاریخی، هاجر همسر حضرت ابراهیم علیه السّلام بین این دو کوه، برای یافتن آب برای فرزندش اسماعیل تلاش می‌کرد. [تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۱.]
کوه صفا، نقطه شروع دعوت علنی پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم بود. هم‌چنین در روز فتح مکّه پیامبر بر فراز آن رفت و بشارت فتح مسلمانان را به مردم داد.
نام این دو کوه در قرآن ذکر شده است. [سوره بقره (۲) آیه ۱۵۸] در روایات اسلامی هم از بزرگداشت آنها به عنوان یکی از شعائر اسلامی و ثواب سعی بین این دو کوه سخن آمده است. [رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۴۶۷ ـ ۵۰۴.]
در حدیثی از امام صادق علیه السّلام علت نام‌گذاری دو کوه صفا و مروه بیان شده است. طبق این روایت، صفا از لقب حضرت آدم، صفوةالله (برگزیده خدا) گرفته شده است و این کوه را از آن رو صفا نامیدند که آدم هنگام هبوط بر آن فرود آمد. هم‌چنین نام کوه مروه از واژه «مرأه» (زن) گرفته شده است و به جهت آنکه حوّا بر آن فرود آمد، این کوه را مروه نامیدند. [رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۳؛ الکافی، ج ۴، ص ۱۹۰.]
در روایات فضیلت‌هایی برای توقف و سعی در صفا و مروه بیان شده و امتیازاتی برای این مکان ذکر شده است؛ ازجمله آمده است: توقف در صفا موجب زیاد شدن مال می‌شود. [تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۴۷.] سعی صفا و مروه موجب شفاعت ملائکه و پاکی از گناهان می‌شود. [من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۸.] و مکان سعی محبوب‌ترین مکان نزد خدا است. [علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۳۳]. در قرآن کریم صفا و مروه از شعائر الهی معرّفی شده و سعی بین آن‌ها واجب دانسته شده است: [سوره بقره (۲) آیه ۱۵۸: ﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَاۚ وَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾] (محقق)

آنجا بایستد از دور، بیت الله مشخص است که تمام اطرافش کوه هستند و این یک وادی است که در بین کوه‌هایی که از شدّت گرما این کوه‌ها سیاه شده است، سیاه شده است. گرمای عجیب خط استوا، این کوه‌ها را سیاه کرده است. در یک همچین وضعی این مسئله قرار دارد، این قضیّه.

حالا حضرت هاجر در دو نقطه از کوه هی می‌رود و هی می‌آید به دنبال به دست آوردن آب، برای فرزندش اسماعیل که تک و تنها در این بیابان همین‌طور این دوتا، بدون هیچ پناهی. قضیّهٔ حضرت اسماعیل این دیگر اظهر من الشّمس است، بله، یعنی دیگر هیچ مو لا درز قضیّه نمی‌رود دیگر، به‌هیچ‌وجه این مسئله دیگر قابل انکار نیست.

چرا ما باید این کار را بکنیم؟ چرا ما باید چون حضرت هاجر هفت مرتبه رفت و آمد،[1] ما هم باید هفت مرتبه برویم و بیاییم؟ و آیا در این سعی‌ای که می‌کنیم، در این سعی چه مسئله‌ای را باید در نظر بگیریم؟ همین‌طور برویم و برگردیم؟ خب یک عملی را انجام دادیم و تمام بشود. یا اینکه نه، روی این مسئله بنشینیم و فکر کنیم و مطلب را یک قدری بیشتر باز کنیم و این کلام امام سجّاد: «**وان فی اللهف الی جودِک**»؛[2] در نالیدن به درگاه تو، و درخواست از جود تو را و رضای به قضاء تو را، این را جایگزین برای روی آوردن به افراد دیگر در اینجا بیابیم. که حضرت هاجر در اینجا چه کرد؟ چه عملی را حضرت هاجر در اینجا انجام داد و در چه حال و هوایی بود که بعد از حضرت هاجر به تمام افرادی که باید بیایند مکّه، ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾[3] ندا بدهد بر همهٔ افراد به هر طوری که می‌توانند بیایند، اینها بیایند، چه در عمره و چه در حجّ، در هر دوی اینها باید بیایند و پا را در جای پای حضرت هاجر قرار بدهند. خیلی عجیب است ها. پایشان را جای پای یک زن قرار بدهند. حضرت هاجر که مرد نبود، چون آن این کار را کرده است باید بیایند، مردم باید بیایند، بزرگان باید بیایند، اولیاء باید بیایند، ائمه باید بیایند، پیغمبر هم باید بیاید.

حالا داریم کم‌کم می‌رسیم به این نکته، که چرا لهف و نالیدن به این درگاه، این ارزش را دارد؟ چرا؟ چون اینجا مرکز و محلّ توحید است که در هیچ جای دیگر این توحید نیست. در سایر موارد خدا با کثرات آمیخته می‌شود.

---

[1] رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰ و ۶۱.

[2] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۵۸۳، فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی:
«وَ أنَّ فی اللهفِ إلَی جودِکَ و الرِّضا بِقَضائِکَ عِوَضاً مِن مَنعِ الباخِلینَ و مَندوحَةً عَمّا فی أیدی المُستَأثِرینَ.»

[3] سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:
«و ندا کن! و با صدای بلند در بین مردم إعلان کن برای حجّ! تا به‌سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به جهت بعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند.»

... چرا باید ما از حضرت هاجر تبعیت کنیم؟ چرا باید تبعیت کنیم؟ چرا ما باید به دنبال او برویم؟ کاری که حضرت هاجر کرد معنایش یعنی چه؟ یعنی هفت مرتبه به دنبال آب رفت، آب یعنی مایه حیات، آب یعنی مایه زندگی، آب یعنی مایه نشاط، آب یعنی مایه رشد، کسی که آب نخورد بعد از چند روز می‌میرد دیگر، فوت می‌کند. انسان ممکن است برای غذا بتواند صبر کند ولی برای آب که نمی‌تواند صبر کند، از بین می‌رود. پس آب مایه حیات است، آب مایه زندگی است حالا این حضرت هاجر که به دنبال این آب حیات رفت برای فرزندش، چه کرده بود؟ در چه حالی بود؟ در چه وضعی بود؟ که ما هم باید عمل او را سَنبل قرار بدهیم، ما هم همین کار را باید انجام بدهیم؟ چرا؟"[1]

"باید بدانید که سعی‌ای که می‌خواهید بکنید، برای چه می‌خواهید سعی کنید؟ همین‌طوری بروید بیایید یا نه، یک مطلبی نهفته است پشت این قضیه و آن متابعت از حضرت هاجر است. یعنی حضرت هاجر چطور برای به دست آوردن آب برای حضرت اسماعیل، دائم رفت به طرف مروه، آنجا خیال کرد آب است، رفت آنجا دید آب نیست، دوباره برگشت به طرف صفا، خیال کرد اینجا آب است. هفت مرتبه این‌طور شد. شما هم به طلب آب حقیقت باید این راه را بروید. آب حقیقت، رسیدن به سرچشمه حیات و رسیدن به مقام فنا است. این مقصود است.

آب حقیقت عبارت است از آبی که وقتی که انسان آن آب را بنوشد، دیگر به مقام اطمینان می‌رسد و دیگر عطش پویایی و عطش پیگیری دیگر در او برداشته می‌شود و چون‌که به آن عالم حقیقت و عالم معنا دیگر رسیده است، دیگر وقتی که کسی به آنجا برسد دیگر ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[2] خوف و حزن از آن‌ها برداشته می‌شود.

عمل حضرت هاجر، نماد توحید و الگوی همگان

این عمل حضرت هاجر به عنوان سمبل عمل ما و همهٔ حاجی‌ها [است]. و عجیب اینجاست که خداوند متعال آمده این عمل حضرت هاجر را برای همهٔ افراد تا قیامت واجب کرده و این حقیقت توحید است. توحید معنایش همان است. اینطوری نیست خیال کنید که انسان حالا، یک کسی که باید پیغمبر باشد، آن باید کارهایش [را] دیگران تبعیت کنند، یا امام؛ نه اینطور نیست. در آنجا بین امام و بین پیغمبر و سایر افراد فرقی نیست. یک زن که برای خلوص نیت یک عملی را انجام داده، خدای متعال این عمل را می‌گیرد و به او ارج می‌گذارد و دیگران را مأمور به متابعت از او می‌کند.

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۳، جلسه ۱. (آیةالله طهرانی)

[2] سوره بقره (۲) آیه ۳۸.

یعنی پیغمبر ما هم باید بیاید دنبال حضرت هاجر «فَلْیَعدو لها». این قضیه، قضیه شوخی نیست ها! که حضرت هاجر که این عمل را کرده، چون قصدش خدا بوده و خالص بوده و در آن بیابان فقط به خاطر خدا و تسلیم در برابر تقدیر و مشیت و اراده او و انداختن همه کثرات و همه جهات هستی... حضرت هاجر که آمد در آنجا، مثل الان نبود که هتل و... باشد. آنجا در وقتی که حضرت ابراهیم، حضرت هاجر را می‌آورد، غیر از سنگ چیزی به چشم نمی‌خورد، فقط سنگ بود همین!

یک تابلو در آنجا درست کردند، من خیلی خوشم آمد، بعد، از اینها برای من آوردند. یک شخصی موقعیت این سرزمین را از اول تا الان ترسیم کرده؛ اول چه طوری بود؟ خاک بود، یک چهار راهی بود و آن وسط واقع شده بود، سنگِ سنگ بود، بیابان. بعد یک دیواری ساخته شده، همین طوری ترسیم کرده تا به این وضعیت فعلی. یک تابلوی خیلی جالبی است، اتفاقاً بعضی از رفقا برای من آوردند و قاب کردند، الان در همان طبقه بالا من گذاشتم و خیلی نگاهش می‌کنم، خیلی! و می‌برد آدم [را] در آن موقعیت. عجب! واقعاً الان که ما مکه را به این صورت داریم می‌بینیم، قبلاً اینطوری بوده؟ واقعاً قبلاً اینطوری بوده! شما تصور کنید این مشهد و این حرم امام رضا که الان در اینجا [هست]، یک وقتی هیچی نبوده اینجا، هیچ نبوده! فقط یک باغ بوده، یک باغ‌هایی بیرون از همین سمت سَناباد و اینجا، ولی بالاخره درخت و فلان بوده. اما در مکه اصلاً هیچی وجود نداشته! حضرت ابراهیم می‌آید، حضرت هاجر و حضرت اسماعیل را می‌آورد و به اینجا که می‌رسند، می‌گوید: «بگذار و پشت سرت را هم نگاه نکن!» خیلی عجیب است! به حضرت ابراهیم می‌گوید: «بگذار و برگرد، پشت سرت را هم نگاه نکن.»

البته حضرت ابراهیم آنجا که رسید، از آن دعاها کرد ها! به قول مرحوم آقا، از آن دعاهای به اصطلاح درویشی. می‌گویند: ﴿رَبَّنَا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ﴾[1]؛ آن وقت این حضرت هاجر یک کلام نگفت به حضرت ابراهیم: «این چه وضعی است؟! این چه داستانی؟! تو می‌خواهی بیایی یک بچه طفل شیرخوار را با یک زن و در این بیابان که کلاغ هم دیده نمی‌شود، حالا چه برسد به اینکه چیز دیگر، می‌خواهی اینجا بگذاری برگردی؟!» این شوخی نیست این قضیه! حضرت هاجر که در آنجا ماند، خیال نکنید برای او چلوکباب و میوه‌ها و از این چیزها برداشتند آوردند، نه! احتمال هر لحظه مرگ در آنجا بود؛ مارهای خطرناک و عقرب‌های کذا و اینها! خود سوزندگی آفتاب که به‌طور کلی در عرض چند ساعت انسان را از پا درمی‌آورد! اینطوری است آنجا. مسئلهٔ عطش و مسئلهٔ آب در آنجا یک مسئلهٔ حیاتی بوده. آن وقت حضرت هاجر آمده

[1] سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۷.

یک کلام نگفته، گفت که: «همان طوری که تو مأمور برای این تکلیف هستی، ما هم مأمور برای پذیرش آن هستیم.»

تفاوتی در اینجا ندارد. و حضرت ابراهیم در اینجا هم‌دوش با حضرت هاجر قرار گرفت، نه اینکه حالا حضرت ابراهیم در اینجا بالاتر قرار گرفته ـ التفات می‌کنید؟ ـ در راه خدا به [هر کس به اندازه اخلاصش] می‌رسد. در دستگاه خدا پارتی‌بازی نیست. اگر حضرت هاجر به همان مقدار اخلاص حضرت ابراهیم مایه بگذارد، حضرت ابراهیم می‌شود دیگر، او هاجر نیست! وقتی حضرت ابراهیم می‌آید در آنجا و این سنگ و بنای کعبه را می‌گذارد، چون با نیت بوده، این مردم را همه را می‌کِشد: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾؛[1] اگر حضرت ابراهیم در نفسش و در نیتش چیزی بود، این امکان نداشت مردم تا روز قیامت موظف باشند که بیایند و پیروی کنند و دور این سنگ و بنایی که حضرت ابراهیم گذاشته بگردند. در واقع مردم دارند دورِ طوافشان را بر طواف نیت و کعبه دل حضرت ابراهیم می‌کنند. این است.

آن وقت در این جریان، دو نفر دیگر در این جریان شریک بودند: یکی حضرت هاجر در این جریان شریک بوده، یک پای قضیه حضرت هاجر است؛ یکی حضرت اسماعیل. این دو تا هم با حضرت ابراهیم در این قضیه شریک بودند. پس هر سه اینها یک واحد را تشکیل دادند و بر اساس او این کارها انجام شد. و این که خب این دیگر مفصل است دیگر، جریان منا و ذبح و کذا و اینها دیگر، آن مسائل دیگر مربوط به این است.

پس بنابراین باید به این مسئلهٔ توجه داد که این سعیی که الان داریم می‌کنیم، این سعی مال چیست؟ مال پیروی کردن از حضرت هاجر است؛ و بدانیم که حضرت هاجر برای چه این راه را رفته و آمده و الان هم خود ما همان عمل را انجام بدهیم. ما در هنگام سعی خود را تسلیم کنیم و در هنگام سعی خود را بسپریم و در هنگام سعی از خود بیرون بیاییم و حساب و کتابی برای خود در نظر نگیریم. و نگوییم حالا برمی‌گردیم ایران با او چه می‌کنیم، با او چه می‌کنیم! وقتی که سعی می‌کنیم، دیگر همه چیز را کنار بگذاریم و بنا بگذاریم که با همین وضعیت به وطن مراجعت کنید؟! التفات می‌کنید؟ با همین حال ما به وطن برگردیم، هاجروار برگردیم به وطنمان؛ نه اینکه یک سری اعمالی انجام بدهیم و بعد دوباره کثرات بیاید و ما را بگیرد."[2]

"سعی صفا و مروه، یعنی ما باید دنبال یک زن حرکت کنیم؛ چون حضرت هاجر برای خدا [آمده بود] و نفس او در آن‌موقع نفس الهی بود، نفس او دیگر نفس زنانگی نبود، نفس او نفس حیوانی نبود؛ می‌دانید

---

[1] سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

معنای این کلمه چیست؟ حضرت هاجر که بیخود حضرت هاجر نشد!"[1]

"چون حضرت هاجر فقط و فقط به درگاه خدا لهف داشت، خیلی جریان عجیبی هست ها می‌دانید یعنی چه؟"[2]

"شما تصوّر کنید یک مردی ـ در این دنیا پیدا کنید! ـ به زن خود بگوید: بیا برویم هرکجا که خدا گفت! نمی‌گوید برویم در یک جای [مشخّص و خوش آب‌وهوایی!] از فلسطین حرکت می‌کند و پانصد فرسخ یک زن را می‌آورد در یک نقطه‌ای که به اندازهٔ یک‌میلیارد در آنجا احتمال حیات نمی‌رود! شما الآن نگاه به این ساختمان‌های مکّه نکنید، در آن‌زمان غیر از کوه‌های سیاه و آفتاب شصت‌درجه هیچ نبود! یک بیابان! حضرت هاجر در دربند و شمال و رامسر که نبود! آورد، حرکت کرد، آمد، آمد، آمد، حالا حضرت هاجر به‌جای خود و یک قنداقهٔ بچهٔ شیرخوار هم به‌جای خود!

ـ خدا گفته است ما شما را ببریم!

ـ می‌خواهی کجا ببری؟

ـ نمی‌دانم!

اصلاً یک سؤال نکرد که برای چه؟ کجا؟ چطور؟ قضیّه و مسئله این‌طوری است؟! هیچ! ولی چون می‌داند حضرت ابراهیم پیغمبر است و می‌داند حضرت ابراهیم از طرف خود نمی‌گوید ـ آن هم بالأخره پدر است! پدر اسماعیل است ـ حرکت می‌کند، می‌آید و می‌آید."[3]

"می‌دانست که بیاید بچه را می‌گذارد و بعد شوهرش برمی‌گردد. ولی کجا؟ معلوم نبود. حضرت ابراهیم بلند می‌شود. حالا آن جریانات و مقامات حضرت ابراهیم به جای خودش، حالا یک زن، آخر زن، زنی که تمام زندگیش و تمام حیاتش بچّه‌اش است. تمام تعلّقش به بچّه‌اش است. خودش، حیات خودش، زندگی خودش، عمر خودش. بلند می‌شوند پانصد فرسخ از فلسطین می‌آیند، می‌آیند، می‌آیند، می‌آیند، می‌رسند به یک جایی که پرنده پر نمی‌زند! پرنده پر نمی‌زند."[4] "یک مگس به‌عنوان نمونهٔ حیات روی آسمان نبود! ولی حضرت ابراهیم می‌گوید من باید بروم؛[5] خیلی عجیب است! خیلی عجیب است! اینجا از آن جاهایی است که دیگر

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۳، جلسه ۱. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۳، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[5] رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰ ـ ۶۲.

عقل انسان کار نمی‌کند!"[1]

"گرما شصت درجه، این آتش از این سنگ‌ها لهیب می‌کشد. آنجا خطاب می‌رسد: این زن و بچه را بگذار و پشت سرت را هم نگاه نکن. حضرت ابراهیم نگاه نکرد ها! ببیند بچّه‌اش چطور است. تا حالا برای ما از این امتحان‌ها شده؟ پشت سرت را هم نگاه نکن و برگرد، خداحافظ، برگرد. به سر اینها چه می‌آید؟ به تو مربوط نیست.

حضرت ابراهیم خیال نکنید که آمد آنجا و بعد هم دیگر گذاشت و خلاصه چیز کرد و اینها، و بعد آمد. نه! البتّه آنجا شروع کرد به دعا کردن: ﴿رَبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡـِٔدَةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِيٓ إِلَيۡهِمۡ﴾.[2]

ولی صحبت در این است که اینها دعاهایی بود که حضرت ابراهیم کرد ولی هزارتا احتمال از بین رفتن و نابودی و فلان و این حرف‌ها توی قضیّه بود؛ این‌طور نبود که حالا تصوّر کنید، نه! همین الآن حکومت عربستان اینجا برج می‌سازد و دکّان و دستگاه و بیا و برو کشتی‌ها میوه بیاورند چه بکنند و اینجا بشود همینی که هست، نه! این‌طور نبود مسئله‌ی از بین رفتن بود.[3]

مگر قضیّه ذبح نبود؟ حضرت ابراهیم وقتی که در رؤیا دید حضرت اسماعیل را دارد ذبح می‌کند خیال کرد شوخی دارد می‌کند در خواب؟ دارد آقا سرش را می‌برد دیگر، به قصد بریدن سر فرزند، دستش را گرفت آمد در منی، نه‌اینکه بیاید همین‌طوری با یک عدد کارد مقوّایی یا مثلاً پلاستیکی چیز بکند. نه آقا! دید دارد سرش را می‌برد. بعد یک‌دفعه تقدیر عوض شد، قضیّه جور دیگر شد: ﴿وَفَدَيۡنَٰهُ بِذِبۡحٍ عَظِيمٍ﴾[4] و مسائل دیگر پیش آمد.[5] خب حالا بیایند به این زن بگویند که بلند شو و با این بچه‌ات بیا! بلند می‌شود و در آنجا می‌آید، در همین جا می‌گذارد و... یک بار به شوهرش نمی‌گوید: که تو ما را اینجا چه می‌کنی؟ به چه امیدی می‌گذاری؟ چرا نگفت؟ چرا به شوهرش نگفت؟ چرا آخ نگفت؟ چرا؟ چرا نگفت؟ چرا؟ چون فقط به یک جا متوجّه بود حضرت هاجر، فقط توجّهش به یک جا بود. می‌گفت: «دستور است، تمام، مسئله‌ای نیست» و حالش فقط

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[2] سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۷. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۴۷، تعلیقه ۱:

«پروردگارا، من برخی از ذرّیّه و فرزندان خود را به وادی بی‌کشت و زرعی نزد بیت الحرام تو مسکن دادم، پروردگارا، تا نماز را به پا دارند، پس تو دل‌هایی از مردمان را به‌سوی آنها مایل گردان.»

[3] رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰.

[4] سوره صافّات (۳۷) آیه ۱۰۷. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۴۷:

«و ما او (اسماعیل) را به ذبحی عظیم فِدا نمودیم و مقابله کردیم.»

[5] رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۴ ـ ۲۲۶.

متوجّه یک نقطه بود. حتی به شوهرش که پیغمبر هم بود اتّکا نکرد. اینجاست ها! امام سجّاد می‌فرماید: «**وَإِنَّ فِی اللَّهفِ إِلَیٰ جُودِکَ وَالرِّضَا بِقَضَائِکَ عِوَضاً مِنْ مَنْعِ الْبَاخِلِینَ.**»

انقطاع حضرت هاجر از همهٔ تعلقات! بلا نسبت، بلا نسبت، نعوذ بالله، حضرت ابراهیم که از «**باخلین**» نبود ولی غیر از خدا که بود. بالأخره مخلوق که بود، بالأخره در تعیّن که بود، بالأخره فردی بود با خدا فرق داشت، خدا چیزِ دیگر است، آن حقیقت چیز دیگر است. اینها همه تعیّنات هستند. همه نزول این حقایق هستند، حقیقت بسیط هستند، حضرت هاجر حتّی به حضرت ابراهیم هم توجّه نداشت. فقط به یکی."[1]

"حضرت هاجر دیگر در اینجا از خود بیرون آمده است، نفس او نفس الهی شده است و کاری که برای احیای بچه انجام می‌دهد [عجیب است!] مدام به این طرف می‌رود، مدام می‌آید، مدام به‌دنبال آب می‌رود، خیال می‌کند آب است دوباره برمی‌گردد، دوباره می‌آید، هفت‌مرتبه می‌رود و می‌آید، تا اینکه آن جریان پیش می‌آید و به معجزهٔ خدای متعال"[2] "می‌بیند عجب، از پای اسماعیل که روی زمین می‌کشید و گریه می‌کرده، دارد آب فوران می‌کند. اینها، این **عوضاً مِن مَنع الباخِلین** اینجاست، تو امیدت را همه را یک جا دیگر گذاشتی، حالا بیا نگاه کن و نتیجه‌اش را ببین، تو همهٔ سرمایه‌ات را و همهٔ افکارت را یک جا انداختی، حالا بیا نگاه کن و ببین عوض هست یا نیست؟ واقعاً انسان...؛ آدم بیاید امتحان کند یعنی انسان واقعاً بیاید، یعنی جدّاً این چیزی است که نقد نقد نقد است، نقد نقد است، نقد نقد! و ما این نقد را کنار گذاشتیم و به نسیه‌ها و چه... این را ببینیم، آن را ببینیم، این شاید برایم یک کاری بکند، آن شاید برایم یک کاری بکند، عجیب است‌ها! واقعاً عجیب است. خیلی عجیب است! این افرادی که انسان اینها را می‌بیند و در این دنیا با ماسک‌های متفاوت و با رنگ‌های متفاوت و با شکل‌های متفاوت.

یک شخصی نقل می‌کرد ـ از دنیا رفته است، خدا رحمتش کند، من هم مدّتی پیش ایشان درس خوانده بودم ـ می‌گفت در یک جریاناتی که پیش آمده بود و خدا یک جریاناتی را پیش آورده بود ـ و مدّتی همین بنده خدا گرفتار بود ـ می‌گفت که من بعد از اینکه مسائل حل شد و رد شد و چیز شد، مطّلع شدم یکی از افرادی که باور نمی‌کردم، یعنی اصلاً اگر همهٔ افراد دنیا در ذهن من می‌آمد این یکی نمی‌آمد که این رفته باشد برای ما زده باشد. بعد معلوم شد تمام این گرفتاری‌ها برای این بوده است، این‌قدر ما محبّت کردیم، اینقدر بهش چه کردیم، اینقدر چه کردیم، اینقدر چه کردیم. درست شد؟! درحالی‌که این چه است قضیّه؟ قضیّه چی است؟

به خاطر اینکه تمام این روابط و تمام این تعلّقات، این تعلقاتی است که جنبهٔ الهی ندارد. یک صورت الهی دارد ولی هزارتا تخیّل و تصوّر و رابطه و فکر و خیال و وسوسه و اوهام و تعلّقات و حبّ و بغض‌ها و

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۳، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

اینها می‌آیند صورت مسئله را به هم می‌زند و صورت مسئله را خلط می‌کند، فقط و فقط اینجاست. اینجاست که حقیقت توحید و توحید حقیقی در یک نقطه است و غیر از اینجا هم رفتن و به هرجا سر زدن، در آنجا خلاف است، به هرجا انسان برود خلاف است. هر وقت که شما کارتان را واقعاً به خدا واگذار کردید آیا بعد شده پشیمان بشوید؟ ولی هر وقت که خودمان هم آمدیم در آن یک خُرده، خودمان را دخالت دادیم: نه دلمان می‌خواهد این‌طوری هم بشود، خدایا هرچه تو می‌خواهی ولی ته دلمان هم این است نه این‌طوری بشود، این خراب شد. هر وقت شد، می‌پیچیم به هم و این‌طور و بالا و پایین که آخ چرا آن‌طور؟ ولی اگر نه! آمدیم در هر قضیّه و هر مسئله‌ای گفتیم که خدایا واقعاً آنچه را که تو می‌خواهی، و دروغ هم نگوییم ها! چون شیطان هم می‌آید و کلک می‌زند سر ما.

یعنی واقعاً خودمان را در یک جایگاهی قرار بدهیم که طرفَین صورت مسئله برای ما فرقی نکند، آن‌وقت می‌بینیم آقا، چه قشنگ! این خط می‌آید جلو، می‌رود دور می‌زند و یک جاهایی در یک نقطه می‌ایستد، همان‌جا توقف می‌کند؛ چرا؟ چون خدا صلاح بندگانش را بیشتر از خود بندگان می‌خواهد. وقتی که می‌بیند یک بنده‌ای آمد و واقعاً به او سپرده، چرا خدا بیاید دیگر در اینجا او را بپیچاند؟ چرا بیاید دیگر در آنجا...؟ واقعاً بسپارد ها، دیگر چرا بیاید خدا او را بپیچاند؟ چرا بیاید؟ می‌آید و آن‌طوری که برایش صلاح است او را پیش می‌آورد، آنی که برایش صلاح است همان را انجام می‌دهد. صلاح است.

حضرت هاجر در اینجا چون موحّد بود خدا به همه می‌گوید باید به دنبال حضرت هاجر در اینجا بیایید، به همه می‌گوید باید به دنبال این بیایید. همه باید این هفت مرتبه را بروید بیایید، و اگر نیایید باطل است. اگر انجام ندهید عمره‌تان باطل می‌شود، عمره‌تان هم که باطل شد دیگر واویلا! آنهایی که زن دارند، دیگر با چه رویی برگردند و آنهایی که ندارند دیگر نمی‌توانند بروند بگیرند. عمره باطل می‌شود."[1]

"حال ما باید پایمان را جای پای یک زن بگذاریم و هفت‌مرتبه سعی صفا و مروه انجام دهیم برای رسیدن به آب، برای رسیدن به چشمهٔ حیات، برای رسیدن به آن حقیقت توحید که وقتی آن حقیقت بیاید و بخورد، انسان سیراب می‌شود و دیگر از همهٔ اعتبارات و همهٔ آنچه که در این دنیا است دست می‌شوید و به همه می‌خندند، اصلاً به همه‌چیز می‌خندد و همه را کنار می‌گذارد!"[2]

"باید به دنبال حضرت هاجر این هفت مرتبه را بروی بیایی و خودت را در آن موقعیّت قرار بدهی و این مطلب را به عنوان یک سَنبُل به دل بگیری و خودت را به آن مقام و موقعیّت حضرت هاجر نزدیک کنی و تمام تعلّقات را از خودت سلب کنی و خود را تنها و تنها و تنها و تنها و تنها بیابی که هیچ‌کس و هیچ چیز، نه رفیقی،

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۳، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

نه مریدی، نه ریاستی، نه مسجدی، نه دکّانی، نه مطبّی، نه دفتری، نه بیا و برویی، نه امضایی، و نه هیچ چیز، هیچ چیز حتّی یک سر سوزن نباید دیگر در آنجا خطور کند، یک سر سوزن دیگر در آنجا نباید باشد.“[1]

چرا همهٔ اولیاء باید از حضرت هاجر تبعیت کنند؟

”حضرت هاجر عملی را انجام داد در مقام خلوص که خداوند این عمل را برای همهٔ افراد حتّی اولیاء خودش لازم کرده، شما باید این را انجام بدهید؛ چرا این را انجام بدهیم؟ چون خدا می‌گوید پیش من پیغمبر و حضرت هاجر فرقی ندارد، این آن‌وقت می‌شود توحید. الآن امام زمان هم دارد می‌رود همان کار حضرت هاجر را انجام می‌دهد. آنجا امام زمان بگوید: الآن غیر از خدا، از عرش و فرش و تمام عوالم سبع روی انگشت من می‌چرخد. و واقعش هم همین‌طور است، تمام عوالم، عوالم ناسوت، عوالم ملکوت، لاهوت ملک ملکوت، تمام اینها دارد براساس اراده و مشیّت امام زمان می‌گردد. درست شد؟! همان حاجی‌هایی که الآن دارند دور سعی صفا و مروه می‌کنند به اراده امام زمان دارند انجام می‌دهند ولی خود امام زمان هم این کار را می‌کند، هفت مرتبه می‌رود می‌آید؛ چرا؟ آن دارد می‌بیند این عمل، عملی است که للّه بوده است، پس الله در اینجا قرار داده است، دیگر در اینجا مظهری وجود ندارد. دیگر حضرت هاجری در اینجا نیست. وقتی که عمل، عمل للّه باشد دیگر امام زمان هم باید همین کار را انجام بدهد. برای او هم... اولیاء هم باید بیایند همین کار را انجام بدهند. وقتی که حضرت ابراهیم عملش شد للّه، این سنگ‌ها را ساخت، بقیّه باید بیایند دور اینها بگردند و نبایید بگویند: اِ! او حضرت ابراهیم بوده است!“[2]

”حضرت هاجر وقتی که فرزندش را در آنجا گذاشت، می‌دانید چه می‌گفت؟ یعنی می‌گفت: «خدایا این بچه، بچه تو است، این بنده بنده تو است. می‌خواهی از تشنگی بمیرد، خب بمیرد؛ و من هم وظیفه‌ام را دارم انجام می‌دهم. من هم دارم براساس آن خواستی که در من قرار دادی که به او آب برسانم، دارم می‌روم این را انجام می‌دهم. می‌خواهی من هم از تشنگی بمیرم، خب بمیرم. ما هم از تشنگی بمیریم، خب بمیریم.»

در یک‌هم‌چین موقعیّتی آن‌وقت قضیّه چه می‌شود؟ اینجا می‌شود محلّ توحید، چرا؟ چون اینجا دیگر خالص است. اینجا دیگر صد در صد است. اینجا جایی است که قضیّه بین حضرت هاجر و پیغمبر و سایر افراد و ائمه و اولیاء و افراد عادی در اینجا فرق نمی‌کند. از آن بالا نظر به همه می‌شود یکسان، و همه می‌شوند بنده. هر کی هر مقدار خلوص داشت، بسم الله، شما جلو هستی. هر کی هر مقدار...، صد هزار نفر طواف می‌کنند، هرکه خلوصش بیشتر بود آن جلو است.

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۳، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۳، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

یک شخصی از دوستان تعریف می‌کرد، می‌گفت: «نشسته بودم در کنار سعی، داشتم نگاه می‌کردم، شب بود، یک مرتبه دیدم یک جامی از بالای کعبه دارد به سمت کعبه نور می‌دهد. یک جام است، یک جام مثل کره، نیم کره‌ای بود، در همان ارتفاع بسیار بالای کعبه قرار دارد و همین‌طور دارد نور می‌زند به کعبه و از کعبه می‌زند به افراد، منتها به هر کی شدّت و ضعف دارد، به یکی کم. دیدید یک سویی؟ چراغ وقتی که یک خط‌هایی از چراغ در شب، وقتی که چیز می‌شود، از این لامپ‌های حالا اینها که نه، از این لامپ‌های.... هی خط، به یکی بیشتر به یکی بیشتر به یکی بیشتر.» می‌گفت نگاه کردم دیدم تو اینها بعضی‌ها خیلی شدید است. گفتم ببینم اینها کی هستند؟ گفت رفتم دیدم نه اتفاقاً یک آدم فقیر ضعیف مثلاً در حال و هوای... هان؟ گفت بعضی‌ها را نگاه کردم دیدم خیلی ضعیفند می‌گوید رفتم دیدم ـ خب حالا دیگر اسم نمی‌بریم ـ حضرت کذا و...

آنجا آقا این حرف‌ها نیست، این بالا پایین‌ها همه برای این طرف قضیّه است اما آنجا نه، آنجا روی حساب عبودیّت است و هرچه عبودیّت بیشتر شد، هرچه مسکنت بیشتر شد، هرچه آن صفر بودن بیشتر شد. بعضی‌ها یک صفر هستند. بعضی‌ها دو صفر هستند، اگر یک وقت ما شدیم به اضافه بینهایت، آن موقع یک چیزی می‌شود قضیّه، به صفرها اضافه کنیم نه به اعداد، به قول آقای حدّاد می‌فرمودند: «اینها هرچه می‌آیند هی می‌گویند به ما اضافه کن، نمی‌گویند از ما بگیر!»[1]

---

[1] روح مجرّد، ص ۲۶۹، علامه طهرانی:
«حضرت حدّاد قدّس الله سرّه می‌فرمود: من می‌بینم در همهٔ حرمهای مشرّفه مردم خود را به ضریح می‌چسبانند و با التجا و گریه و دعا می‌گویند: وَصْلَه‌ای بر وصله‌های لباس پاره ما اضافه کن تا سنگین‌تر شود. کسی نمی‌گوید: این وصله را بگیر از من تا من سبک‌تر شوم، و لباسم ساده‌تر و لطیف‌تر شود!
حاجات مردم غالباً راجع به امور مادّی است گرچه مشروع باشد، مثل أدا شدن قرض و بدست آمدن سرمایه کسب و خریدن منزل و ازدواج دختر جوان و شفای مریض و میهمانی دادن در ماه رمضان و امثالها. و اینها خوب است درصورتی‌که موجب قرب و تجرد انسان گردد، نه آنکه بر شخصیّت و أنانیّت وی افزوده کند و هستی او را تقویت نماید؛ زیرا این تقویتِ هستی موجب سنگینی نفس و بُعد از راه خدا می‌شود؛ به خلاف آنکه اینها باید موجب قرب و سبکی و انبساط نفس گردد.
عملی خوب و صلاحِ واقعی بشر است که موجب قرب شود و نفس او را آزاد کند، خواه توأم با منفعت طبعی و طبیعی باشد و یا نباشد. و به عبارت دیگر: مجموعه انسان، مجموعه‌ای مانند حیوان و نبات و جماد نیست که فقط پیکرش ملحوظ باشد و بس. انسان دارای نفس ناطقه و قابلیّتِ ارتقاء به أعلی علّیّین است. و در این‌صورت اگر به آن پیکر فقط دلخوش باشد بسی زیان کرده است، و حقیقت وجودی و ثمره حیاتی خود را به ثمن بَخْسی فروخته، و در میدان بازی این دنیا محروم مانده است.
در مثل این فروض اگر امامان بخواهند حاجات همه را برآورند و دعای همه را مستجاب گردانند، برخلاف مصلحت ایشان مَشْی نموده‌اند. امامان مُصلح عالم بشریّت‌اند. حکم طبیب را دارند که به بیمار غذا و دوای تلخ و أحیاناً عملیّه جرّاحی و سوزن و پرهیز و گرسنگی میدهد. عاقلان میدانند و از دستور طبیب سرپیچی نمی‌کنند؛ ولی جاهلان و شهوت پرستان، یا أطفال‌بی سرپرست گوش فرا نمی‌دارند، و با دست خود گور خود را در مقابل خود حفر می‌نمایند.

هی می‌گویند عدد به ما اضافه کن، دو رقم بشود سه رقم، سه رقم بشود چهار رقم، ولی نمی‌گویند هی عددها از ما گرفته بشود هی به صفر اضافه بشود.

در آنجا برعکس امتحاناتی که در مدرسه می‌کنند ها! امتحان‌ها هرچه عدد بیشتر باشد تا به بیست برسد او برنده است؛ ولی آنجا هر کس صفرش بیشتر باشد. هر کی ده تا صفر بگیرد برنده است. حالا شما در مدرسه صفر نگیرید ها! در مدرسه بیست بگیرید. این حسابی که در آنجا هست."[1]

سایر توصیه‌ها راجع به سعی و صفا و مروه

"سعی از کوه صفا شروع می‌شود و آنجا دعا دارد. بهتر است که انسان دعا را بخواند، بایستد رو به کعبه و دعا کند؛ دعا برای خود، دعا برای خانواده، برای دوستان. خیلی دعای شروع به سعی تأکید شده است! وقتی که می‌خواهید سعی را بکنید، یک مقداری از آن کوه هم بالا بروید و رو به کعبه بایستید؛ قبل از شروع سعی، دعا مستجاب است در این [مکان]. و یک دعاهایی دارد."[2]

"وقتی که انسان در موقع سعی به بالای کوه صفا می‌آید یک دعا دارد، و وقتی که به کوه مروه می‌رسد هم دعا دارد که [انسان بخواند و] ادعیهٔ آن ذکر شده است."[3][4]

عرفات

استحباب گذراندن شب عرفه در سرزمین منا

"مستحب است که انسان در شب نهم به‌سوی منا برود نه به عرفات[5]؛ سنیّ‌ها می‌روند منا و حقّ هم با

البتّه چون نفسِ التجا و دعا محبوبیّت دارد، این متوسّلین و دعا کنندگان بهره معنوی می‌برند، و در این أعتاب عالیه دارای بهجت و نشاط و سبکی می‌گردند، و از لذت دنیا و عبادت بهره ور می‌شوند؛ و احیاناً می‌بینیم درصورتی‌که مصلحت اقتضا کند حاجاتشان برآورده می‌گردد، و مریضهای مشرف به مرگ و کور و افلیج شفا می‌یابند، و با برآورده شدن نیازها به أوطان خود مراجعت می‌نمایند.»

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۳، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۴۷۷ ـ ۴۷۹ و ۴۸۲.

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[5] عَرَفات: زمین پهناور و همواری در شرق مکّه، با هجده کیلومتر مربع مساحت که امروزه ۲۱ کیلومتر از مکّه فاصله دارد. جبل‌الرّحمة، در شمال شرقی عرفات قرار دارد و از همین رو «جبل العرفات» یعنی کوه عرفات نیز خوانده شده است.
عرفات مکانی معرّفی شده است که مسلمانان به پیروی از سنّت پدرشان حضرت آدم در آن به گناهان خود اعتراف کرده و از خداوند طلب بخشش می‌کنند. شیخ صدوق از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که جبرئیل حضرت ابراهیم علیهما السّلام را روز عرفه به عرفه برد و چون خورشید زوال کرد به او گفت: «به گناهانت اعتراف کن (اِعتَرِف بِذَنبِک) و مناسک خودت را

آنها است که به سنّت پیغمبر صلّی الله علیه و آله عمل می‌کنند.[1]

شب نهم را مستحب است که انسان در منا باشد و بعد صبح حرکت کند از منا به سمت عرفات و از ظهر که زوال شمس است باید قصد وقوف در عرفات را تا زوال مغرب داشته باشد. در بعضی از این سال‌هایی که ما همین‌طور به نحو آزاد رفتیم، ما شب را در منا بودیم، شب نهم را ما در منا آن جا به سر بردیم و خیلی عجیب، خیلی عجیب بود، اصلاً مشخص است که حال و هوای... اصلاً تمام اینها برنامه‌ریزی شده است.

یعنی می‌گویند شب نهم در منا باشید حساب دارد! همین‌طوری هرّی نیامده بریزند بگویند بکنیم یا نکنیم، حساب دارد شب نهم در منا، وقوف در عرفات باید ظهر باشد."[2]

در عرفات باید شخص حاجی در حال ابتهال باشد

"راجع به عرفات شخص باید احساس کند که اینجا خارج از حرم است و باید حال را برای ورود در حرم مساعد کرد."[3]

"در عرفات باید شخص حاجی در حال ابتهال باشد، در حال دعا باشد، خودش را از صبح روز عرفه تا ظهر آماده کند برای ادراک فیض بعد از ظهر؛ چون در بعد از ظهر می‌دهند این رحمت الهی را و می‌آید برای همهٔ افراد.

این حالت آمادگی را انسان کی باید به‌دست بیاورد؟ دیروز و پریروز که نمی‌توانست به‌دست بیاورد، باید امروز به‌دست بیاورد! امروز بین صبح تا ظهر باید در حال دعا باشد، در حال ابتهال باشد، گناهان خودش را باید در نظر بیاورد، خطاهای خودش را، باید همهٔ اینها در نظر بیاورد، مقام مسکنت و عبودیّت و مذلّت

بشناس (اِعرِف مَناسِکَک)» و این سرزمین به جهت سخن جبرئیل (اِعتَرِف) و اعتراف ابراهیم، عرفات نامیده شد. [علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۳۶.]

[1] امام شناسی، ج ۶، ص ۱۲۹:

«رسول خدا به منی آمدند، و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در منی بجای آوردند، و تا به صبح در منی توقّف کردند، و نماز صبح روز نهم را که روز عرفه است نیز در منی بجای آوردند، و سپس عازم عرفات شدند، و در این مسئله هیچ خلافی نیست که رسول خدا این پنج نماز را در منی انجام دادند. و حتی کسانی که تصریح کرده‌اند که رسول خدا بعد از زوال شمس در روز ترویه حرکت کردند، نیز تصریح کرده‌اند که نماز ظهر را در منی بجا آوردند

و بر همین اساس و بر اصل روایاتی که از اهل البیت علیهم السّلام وارد است، مستحبّ مؤکّد است که حجّاج از مکّه یک‌سره به عرفات نروند، بلکه شب عرفه را در منی بیتوته کنند، و صبح روز عرفه به جانب عرفات رهسپار گردند.»**

* رجوع شود به البدایة و النّهایة ج ۵، ص ۱۷۰.

** رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۲۰ ـ ۵۲۷.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۰، مجلس ۱۳. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

خودش را در قبال پروردگار در نظر بیاورد؛ از آن‌طرف رحمت واسعهٔ او و لطف و عنایت او را که به او این فرصت را داده و موفّق کرده که بلند شود بیاید این‌جا، بلند شود و بیاید این‌جا و بار خودش را خالی کند و از انانیّت‌ها دست بردارد و آنچه را که تا به‌حال به او در وطن خود مشغول بود دیگر دست بردارد! اینها برای چه کسی است؟ این افکار برای چه کسی است؟ این نیّت‌ها برای چه کسی است؟ بین صبح تا ظهر که دیگر برنمی‌گردد در طول سال! فقط برای یک روز است، بله؟! اینها برای چه کسی است؟ چه کسانی توانستند این واقعیت‌ها را درک کنند، چه کسانی؟ چه کسانی توانستند این مسائل را بفهمند و آن خصوصیّاتی که ما آن خصوصیّات را از ائمه علیهم السّلام در این حال‌وهوا سراغ داریم آنها را بفهمند و بیایند برای مردم بیان کنند؟ و اینها را در آن حال‌وهوا ببرند؟"[1]

اعمال شب عرفه

۱.توبه

[کسی که در این شب توبه کند مورد مغفرت الهی قرار می‌گیرد.[2]]

۲. زیارت سیدالشهداء علیه السّلام

[دعای مخصوصی است که در مفاتیح آمده است]

"شب عرفه بسیار بسیار شب مهمّی است. زیارت سیدالشهدا در شب عرفه بسیار وارد است.[3] بزرگان، اولیاء خدا، مرحوم آقای حداد هر شب عرفه که می‌شد زیارت سیدالشهدا علیه السّلام را می‌خواندند و به شاگردانشان هم دستور می‌دادند برای خواندن این زیارت در شب عرفه. خب، افرادی هم که مشرّف هستند خب آنجا دیگر آنها حساب و کتابشان دیگر بله، بسیار بسیار پُر و با نعمات و با الطاف دیگرِ بسیار فائزی است که خداوند توفیق کند همه را که مشرّف باشند. و اگر هم نه، باز مطلب به جای خودش باقی است. ولایت امام علیه السّلام ولایت سِعی است، اختصاص به جایی دون جایی ندارد و آن با دل‌ها مرتبط است و دل‌ها را به سمت خود می‌کشاند، آن دل‌هایی که قابل باشند و لایق باشند، می‌کشاند آنها را به سمت خودش."[4]

" انسان از هرجا هم باشد، وقتی توسل به آن حضرت پیدا کند، در آن حرم واقع می‌شود؛ در آن حرم سیدالشهداء، مانند آنکه در آنجا هست. مهم این است که انسان خود را به آن کانون متّصل کند."[5]

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، مجلس ۱۱۶. (آیةالله طهرانی)

[2] رجوع شود به الإقبال، ج ۲، ص ۵۰.

[3] ثواب الأعمال، ص ۹۰؛ الإقبال، ج ۲، ص ۵۶.

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۶۲. (آیةالله طهرانی)

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۳۷. (آیةالله طهرانی)

"این را هم بدانید که طبق روایتی از امام صادق علیه‌السلام است:

خداوند نظر خود را در روز عرفه اول به زائرین سیدالشهدا می‌اندازد، بعد به حجّاج خودش.[1]

یعنی زائر سیدالشهدا، ولو زائر از مکان بعید، فرق نمی‌کند؛ این پیش خداوند اقرب است و زودتر به آن مرتبهٔ قرب می‌رسد تا این افراد."[2]

۳. دعای اللَهمّ یا شاهد کل نجوی

[مستحب است دعای «**اللَهمّ یا شاهدَ کلّ نجویٰ**» در این شب خوانده شود.[3]]

اهمیت رعایت مراقبه در عرفات

"شب عرفه را قدر بدانید،[4] صبح که می‌شود بلند شوید و بروید جایی و گوشه‌ای برای خودتان بنشینید

---

[1] کامل الزّیارات، ص ۱۷۰:

«عَن عَلِیِّ بنِ أَسبَاطٍ عَن بَعضِ أَصحَابِنَا عَن أَبِی‌عَبدِاللَّهِ علیه‌السّلام قَالَ: **"إِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَبدَأُ بِالنَّظَرِ إِلَی زُوَّارِ قَبرِ الحُسَینِ علیه‌السّلام عَشِیَّةَ عَرَفَةَ..."**.

...عَن عَبدِاللهِ بنِ مُسکَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبدِاللهِ علیه‌السّلام: **"إِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَتَجَلَّی لِزُوَّارِ قَبرِ الحُسَینِ علیه‌السّلام قَبلَ أَهلِ عَرَفَاتٍ وَ یَقضِی حَوَائِجَهُم وَ یَغفِرُ ذُنُوبَهُم وَ یُشَفِّعُهُم فِی مَسَائِلِهِم ثُمَّ یَأتِی أَهلَ عَرَفَةَ فَیَفعَلُ ذَلِکَ بِهِم"**.

...عَن یُونُسَ بنِ یَعقُوبَ بنِ عَمَّارٍ عَن أَبِی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام قَالَ: **"مَن فَاتَتهُ عَرَفَةُ بِعَرَفَاتٍ فَأَدرَکَهَا بِقَبرِ الحُسَینِ علیه‌السّلام لَم یَفُتهُ وَ إِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَیَبدَأُ بِأَهلِ قَبرِ الحُسَینِ علیه‌السّلام قَبلَ أَهلِ عَرَفَاتٍ"**. ثُمَّ قَالَ: **"یُخَالِطُهُم بِنَفسِهِ [فِی نَفسِهِ]"**.»

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

[3] رجوع شود به الإقبال، ج ۲، ص ۵۰.

[4] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، مجلس ۱۱۶، آیةالله طهرانی:

«یک دفعه ما یک سال رفته بودیم برای حجّ، هنوز نرفته دیدیم دم کاروان بلندگو گذاشته‌اند! بلندگووو! چه خبر است؟ آقای فلان مداح این‌جا آمده! خب آمده که آمده! تو هم مثل بقیّه بیا، تو هم بالأخره آدم هستی، تو هم بالأخره شیعه هستی، تو هم بالأخره این‌جا توفیق پیدا کردی، این داد و بیدادها چیست؟ چه کسی را داری گول می‌زنی؟ سر چه کسی را داری شیره می‌مالی؟ چیست؟ دعا چیست؟ بلندگوهایی که گوش آدم را کر می‌کند گذاشتی در خیمه حجّاج، بعد هم اسمش را گذاشتی دعای کمیل! این دعای کمیل بر سرتان بخورد! به جای این‌که در امشب سکوت باشد، از سکوت شب عرفه باید فیض ببری! نه نعره‌های «إلَهی العَفو! بِکَ... بِکَ...»! آنها برای آدم درد را دوا نمی‌کند! از در خود بودن، دردت دوا می‌شود؛ از سر به جیب تفکر فروبردن، دردت دوا می‌شود؛ از به فکر بدبختی و بیچارگی‌ات افتادن، دردت دوا می‌شود! نه دادها و نعره‌های «همه با هم یا ربّ یا ربّ!» خب این که نشد! این که همه‌جا همین‌طوری بوده است. در شبش دعای عرفه، روزش هم دعای ندبه و بعد از ظهرش هم یک صدای عجیب و غریبی؛ اینها حرام است، تمام اینها آزار و اذیّت حجّاج است و همهٔ اینها حرام است، تمام اینها حرام است. درست شد؟ آقای فلان است، آقای فلان است نمی‌دانم دعایش این‌طور است، نمی‌دانم این چیزش این‌طور است، می‌خواهی دعا کنی خب؛ کاروان به تو دادند، اطاق به تو دادند، ساختمان به تو دادند، برو در ساختمان خودت این‌قدر نعره بزن که همهٔ شیشه‌ها بیاید پایین، خب خودت می‌دانی و صاحب ساختمان چه باید بکند... دوباره شیشه بیندازی یا نه. این قدر داد

و به گناهان و به خطاها و به لغزش‌ها [فکر کنید؛] روز عرفه خیلی مهم است! خیلی مهم است! بروید گوشه‌ای برای خودتان [بنشینید] بدون اینکه با این و آن صحبتی کنید و مسائل مختلف وقت شما را بگیرد و حال شما را از بین ببرد؛ خودتان را باید از آن روز برای بعد از ظهر عرفه آماده کنید، باید از صبح آن روز آماده کنید، نگذارید افکار مختلف بیاید و شما را از آن حال‌وهوا دربیاورد! روز، خیلی روز مهمی است؛ همه‌چیز روز عرفه است و در روایت داریم:

الحَجُّ عَرَفَةٌ؛[1] «اصلاً تمام حج روز عرفه است!»[2،3]

"و کسی که عرفات را درک کند ـ حتی اگر وقوف اضطراری عرفات را هم درک کند ـ حجّ او صحیح است، و حج او باطل نیست."[4]

"متوجه حساسیت حال و هوا و زمان و مکان باشیم و ادعیه‌ای که در آنجا وارد است و انسان می‌تواند

بزن که سقف بیاید روی سرت، هم خودت و هم بقیّه راحت شوید. چرا این داد را گذاشتی برای شب عرفه؟!! چرا؟ یعنی باید حاجی در شب عرفه گوشی ببرد در گوشش تا صدای تو را نشنود، این است؟ در صبح روز عرفه، حاجی حتماً باید دستش را در گوشش کند، این‌طوری به ما گفتند حجّ انجام بده؟ هان؟ زمان ائمه [این مسائل] کجا بوده؟ مگر ندیدیم مگر تجربه نداریم در زمان ائمه را، مگر به ما نگفتند در کتاب‌ها نیست؟ در این مدت آنها هم با خودشان بلندگو می‌آوردند، امام صادق و اینها، این دادها و نعره‌های گوش خراش را می‌زدند؟! هم‌چین میکروفون را نگه می‌دارد انگار دارد در حلقش فرو می‌کند! آقا یک قدری دورتر طوری نمی‌شود ها، بعد هم این ولوم بکن تا آخر آخرِ عِندش، هرچه صدا است تا عرفات که هیچی تا مشعر و منی هم صداش می‌رود؛ که چی؟ یعنی آخر اینها چیست؟ این تابلوها که چی یعنی؟ به طرف کاروان فلان، حاجی فلان، فلان مداح حاجی، به طرف کاروان! درست؟! اینجا هم بله؟! همه‌جا بله این‌جا هم بله؟ این‌جا که دیگر جای این حرف‌ها نیست! آقاجان اینجا می‌آیند یکی یکی... در روز قیامت تو را می‌آورند می‌ایستانند؛ این نعره‌هایی که زدی دل چند نفر را شکستی بیا جواب بده! می‌گوید: ای داد بیداد حالا بیا کار خیر هم انجام بده! می‌گویند کار خیرت کجا بوده آقا؟ سر همه را شیره مالیدی سر مأمورهای ما را که نمی‌توانی شیره بمالی. مأمورهای ما می‌آیند آن نیّت، آن واقع، آن غرض، آنها را می‌آیند قشنگ عکس برمی‌دارند ثبت می‌کنند ثبت می‌کنند عکس برمی‌دارند و بر طبق آن در این‌جا [محاسبه می‌کنند]. حالا ما می‌آییم به یک چیزهای عجیب و غریب، اصلاً یک مسائل دیگر، اصلاً نه عرفات می‌فهمیم چه است! تمام این حالات همه می‌رود، تمامش می‌رود.»

۱ مسند أحمد، ج ۴، ص ۳۰۹؛ عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۹۳ و ۹۷.

۲ آموزه‌های معرفت، ج ۳، ص ۲۳۷، آیةالله طهرانی:

«این قضیّه را خود انسان می‌فهمد! کسانی که در عرفات هستند و متوجه هستند و متوجّه هستند، این مطلب را احساس می‌کنند. برای همین است که فرمود: **ألحَجُّ عَرَفَةٌ**، عرفات حج است! یعنی کسی که عرفات را درک کند و از دنیا برود، حج را انجام داده است و دیگر لازم نیست برای او نیابت بگیرید تا حجی از طرف آن شخص انجام دهد. این برای همین است. رحمت پروردگار آن رحمتی است که وقتی که بیاید، دیگر هیچ چیز را باقی نمی‌گذارد!»

۳ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیةالله طهرانی)

۴ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، مجلس ۱۱۶. (آیةالله طهرانی)

به ادعیه بپردازد؛ اگر حال دعا خواندن ندارد برود یک‌گوشه بنشیند و فقط فکر کند، فقط به خودش مشغول باشد، به رحمت پروردگار نگاه کند، به عظمت پروردگار نگاه کند، به ناچیزی خودش نگاه کند، به این همه درد و مصیبت و گرفتاری که برای خودش درست کرده است و برای او درست کرده‌اند نگاه کند! بگوید: خدایا من واقعاً می‌خواهم دیگر از این گرفتاری بیرون بیایم، نمی‌خواهم وقتی که از مکّه برمی‌گردم فرد سابق باشم، می‌خواهم یک فرد جدید و با یک روحیّهٔ جدید باشم؛ خدا هم او را کمک می‌کند! راست بگوییم، صدق داشته باشیم، خدا کمک می‌کند.

مگر همین امروز نفرمودند! ابن‌سمّاک به آن شخص می‌گوید:

[خدای متعال می‌فرماید:] کسی که یک وجب به‌سمت من بیاید و به‌سمت من اقبال کند، من ده وجب به‌سمت او می‌آیم![1]

---

۱ مسند أحمد، ج ۲، ص ۴۱۳:

«ثَنَا أَبُو صَالِحٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ: **قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ:... مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا...**» ترجمه:

«ابوصالح حدیث کرد: از ابوهریره شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلّی الله علیه [و آله] و سلّم فرمودند: خداوند عزّ و جلّ فرمود: ... هر کس به اندازهٔ یک وجب به من نزدیک شود، من به اندازهٔ یک ذراع (فاصلهٔ آرنج تا نوک انگشتان) به او نزدیک می‌شوم، و هر کس به اندازهٔ یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازهٔ یک باع (فاصلهٔ دو دستِ باز) به او نزدیک می‌شوم...»

وفیات الأعیان، ج ۵، ص ۲۳۲:

«رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ ابْنُ السَّمَاكِ وَ هُوَ يَعِظُ النَّاسَ، فَقَالَ فِي خِلَالِ كَلَامِهِ: مَنْ أَعْرَضَ عَنِ اللهِ بِكُلِّيَّتِهِ أَعْرَضَ عَنْهُ اللهُ جُمْلَةً، وَ مَنْ أَقْبَلَ عَلَى اللهِ تَعَالَىٰ بِقَلْبِهِ أَقْبَلَ اللهُ تَعَالَىٰ بِرَحْمَتِهِ عَلَيْهِ، وَ أَقْبَلَ بِوُجُوهِ الْخَلْقِ إِلَيْهِ، وَ مَنْ كَانَ مَرَّةً وَ مَرَّةً فَاللهُ تَعَالَىٰ يَرْحَمُهُ وَقْتًا مَا.» ترجمه:

«مردی که به او ابن‌سماک گفته می‌شد، مردم را موعظه می‌کرد، پس در میان سخنانش گفت: هر کس کاملاً از خدا روی برگرداند، خدا [نیز] به طور کامل از او روی برمی‌گرداند؛ و هر کس با قلبش به سوی خدای تعالیٰ روی آورد، خدای تعالیٰ با رحمتش به او روی می‌آورد و توجه مردم را به سوی او جلب می‌کند؛ و کسی که گاهی [چنین] و گاهی [چنان] است (گاه روی می‌آورد و گاه روی می‌گرداند)، خدای تعالیٰ او را در وقتی [خاص] مورد رحمت قرار می‌دهد.»

تذکرة الأولیاء، ص ۲۸۵:

«محمد بن الحسین ـ رحمه الله ـ گفت: معروف را به خواب دیدم.

گفتم: خدای ـ عزّ و جلّ ـ با تو چه کرد؟

گفت: مرا بیامرزید.

گفتم: به زهد و ورع؟

گفت: نه! به قبول یک سخن که از پسر سماک شنیدم به کوفه که گفت: هر که به جملگی به خدای ـ تعالیٰ ـ بازگردد، خدای ـ عزّ و جلّ ـ به رحمت بدو بازگردد و همهٔ خلق را بدو بازگرداند.

سخن او در دل من افتاد و به خدای بازگشتم و از جمله شغل‌ها دست بداشتم مگر خدمت علیّ بن موسی الرّضا.

این سخن او را گفتم.

گفت: اگر بپذیری، این تو را کفایت.»

کسی که اقبال نکند، ما هم اقبال نمی‌کنیم؛ ما این‌قدر افراد خلق کرده‌ایم که به سراغ آنها برویم و دست آنها را بگیریم! خیال نکنید حالا اگر ما به‌سمت خدا نرفتیم کار خدا کساد است! نه‌خیر آقا، خیلی هم آباد است! آباد!! هیچ نیازی به ما ندارد، هیچ! ابداً! می‌گوید صد هزاران مثل تو برفتند پی کارشان! اصلاً نیم‌نگاهی هم به شما نمی‌کند! اما نه، هستند افرادی که به ما روی می‌آورند و ما هم با تمام وجود به آنها روی می‌آوریم.

اظهار عجز و بندگی

بنابراین این معنا را در روز عرفات بگوییم که ما در دستگاه خدا حساب نداریم! برای خودمان دکان‌داری نکنیم و کتاب و مکتب راه نیندازیم و با کوله‌بار به آنجا نرویم. آنجا متاعِ بی‌چیزی می‌خرند، متاع عبودیت می‌خرند، متاع ندانم‌کاری می‌خرند، متاع پشیمانی و توبه می‌خرند، آنجا این‌طور است. اگر بخواهیم با خودمان [چیزی] ببریم، آنجا خریدار ندارد! آنجا این مسائل خریدار ندارد و چه‌بسا ممکن است افرادی که برحسب ظاهر خیلی دارای عنوان هستند و حتی عناوین دینی و الهی دارند، چندان به آنها توجه نمی‌شود! اما به فردی که گوشه و کنار است و سَر به زیر است و خیلی مطرح نیست و هیچ‌کس به او اعتنا نمی‌کند، به او توجه می‌شود! خلاصه، آنجا چنین حساب و کتابی است.

پس رفقا که در این مدت با مکتب بزرگان آشنا شده‌اند، خودشان می‌دانند که دیگر کم‌کاری خسارت است! حالاکه ما مطلب را فهمیدیم و مسئله را یافتیم و حقیقت مطلب به دست آمده است، دیگر اگر بخواهیم وقت خود را به مطالب متفرقه و این طرف را دیدن و آن‌طرف را دیدن و حرف‌های اجتماعی و این چه کرد و آنچه کرد و آنجا چه خبر است و اینجا چه خبر است بگذرانیم [موجب خسارت است!] رفقا، دیگران گذراندند و خسارت آن را هم دیدند و صدها سال بر این قضیّه گذشت و تاریخ هم‌چنان می‌گذرد! زرنگ و رِند و کیّس آن کسی است که بیاید و تجربهٔ افراد خاسر را دیگر دوباره تجربه نکند؛ بلکه به همان مطالبی که بزرگان فرموده‌اند عمل کند تا اینکه خودش نتیجه را ببرد و آنچه را هم که برای ما بیان می‌کنند گواه و تأیید همین مسئله است."[1]

لزوم حالت توبه و انابه در عرفات

"توجهی که انسان در عرفات پیدا می‌کند، قصدش فقط باید توبه باشد. وقتی وارد حرم خدا می‌شود، نباید به چیزی این‌طرف و آن‌طرف توجه کند؛ فقط باید به خود و کارهای خود بپردازد.

باید از این هیاهوها کناره‌گیری کند؛ از این فریادها و داد و بیدادهایی که در مردم [هست]. در عرفات، [برخی] می‌نشینند با همدیگر حرف می‌زنند و صحبت می‌کنند و مسائل را به بطالت می‌گذرانند و به عکس و

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیةالله طهرانی)

عکس‌برداری‌ها می‌پردازند.

ما در عرفات بودیم؛ بیچاره، خود مردم هم حرف نداشتند! آن آخوند پیش‌نماز درآمد و گفت که یکی بیاید از این [جماعت] فیلم و عکس بگیرد. این عرفاتتان هم که واقعاً عرفات شده است! این چه نمازی است و چه توجهی و حضوری است؟ آن عرفاتی که ائمه می‌آمدند این بود؟ آن منایی که آنها می‌آمدند این‌طور بود؟ آن وضعیتی که آنها انجام می‌دادند این‌طور بود؟ آن سنگ زدن‌ها و طواف‌ها... واقعاً عجیب است!

این مسئلهٔ حج خیلی مسئله، مسئلهٔ عجیبی است؛ که انسان چطور باید متوجه باشد از وقتی که احرام را می‌بندد تا وقتی که... . آن‌وقت انسان بیاید و بگوید: «یک چند روزی است، می‌گذرد و برمی‌گردی می‌روی به زن و بچه‌ات می‌رسی»؟ درست شد؟!"[1]

"در عرفات انسان باید یاد خدا کند... در عرفات هرچه می‌خواهید برای خودتان، پدر و مادرتان، اجداد، جدّات، ذوی‌الحقوق، مرضیٰ، سفارش‌کنندگان و اسیران خاک دعا کنید؛ عرفات جای دعا است."[2][3]

بهترین دعا در عرفات

"و در حدیث است که آن حضرت [رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم] گفته‌اند:

با فضیلت‌ترین دعا در روز عرفه، و آنچه را که من و پیامبران پیش از من در روز عرفه می‌گفته‌اند، این است: **لا اِلَهَ إلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ.**[4] «هیچ معبود و مؤثّری نیست غیر از الله که تنها و واحد است، و شریکی برای او نیست، پادشاهی و ستایش اختصاص به او دارد، و او بر هر چیز قادر و تواناست.»

آنگاه رسول خدا بسیار دعا نمودند و به قدری دعا کردند که آفتاب غروب کرد.

و جماعتی از نجد آمدند و از کیفیّت حج پرسیدند، حضرت أمر کردند که منادی ندا کند:

اَلْحَجُّ عَرَفَةٌ؛ مَنْ جَاءَ لیلَةَ جَمْعٍ ـ أیِ الْمُزْدلِفَةَ ـ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَقَدْ أدْرَکَ الْحَجَّ.[5] «حجّ عبارت است از وقوف به عرفات، و کسی که در شب عید قربان به مشعر برسد، و قبل از طلوع صبح صادق، وقوف مزدلفه را إدراک کند، حجّ را إدراک کرده است»[6][7]

"در عرفات باید احساس کنید اینجا خارج از حرم است و باید حال را برای ورود به حرم مساعد کرد."[8]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۵۸. (آیةالله طهرانی)

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۳۸ ـ ۵۴۶.

[3] مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۷۱. (علامه طهرانی)

[4] البدایة و النّهایة، ج ۵، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

[5] البدایة و النّهایة، ج ۵، ص ۱۷۳.

[6] السّیرة الحلبیّة، ج ۳، ص ۳۷۴.

[7] امام شناسی، ج ۶، ص ۱۳۷. (علامه طهرانی)

[8] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

"در روایات داریم که امام زمان علیه السّلام در عرفات خود را به همه نشان می‌دهند،[1] لیکن آن کسی ایشان را می‌شناسد که خود ایشان صلاح بدانند."[2][3]

"رفتن به عرفات خیلی مهم است و مقدمهٔ حرکت به سوی حرم پروردگار است."[4]

عرفه روز رحمت و بخشش

"یک مطلب، که واقعاً از مبانی مهم اجتهاد و استنباط است، این است که مجتهد باید خودش را در فضای ملاکات و آن فضای نزول خطاب شارع قرار بدهد؛ که [بداند] این حکم در چه زمینه‌ای آمده؟ و همان‌طوری‌که خدمتتان عرض کردم، آیا این حکم، حکم شامل برای همهٔ افراد است یا حکمی است که اختصاص به بعضی دارد دون بعضی؟ آیا این مصلحتی که در اینجا هست، این یک مصلحت، مصلحت ملزمه است یا مصلحت، مصلحت غیر ملزمه است؟

این فضایی را که در این فضا حکم نزول پیدا کرده و تشریع شده و منجّز شده و یا فعلیّت پیدا کرده است، آن فضا را باید مجتهد ترسیم کند و خود را در آن فضا قرار بدهد. و این فضاسازی هم نه به‌واسطهٔ من‌درآوردی و [بحث‌های] از پای منقل [باشد که] این مسائل دربیاید. نه‌خیر؛ باید با توجه به تعابیر و توجه به

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴، آیةالله طهرانی:

«سؤال: دستوری که آیا این چشمان ناسوتی می‌تواند جمال زیبای حضرت حجّة بن الحسن را مشاهده نماید؟

جواب: ملاقات با امام علیه السّلام در اختیار ما نیست، بلکه این مسئله به عنایت خود آن حضرت بستگی دارد. خود آن حضرت با ارادهٔ خود و با میل خود، خود را به بعضی‌ها می‌نمایاند و به بعضی‌ها نمی‌نمایاند و انسان نباید به‌دنبال این باشد که در آنجا بخواهد حضرت را ببیند! عرض کردم که در آنجا فقط باید انسان توجه خود را متمرکز در توحید کند و امام علیه السّلام هم از ما همین را می‌خواهد. حال فرض کنید که انسان در آنجا حضرت را دید، خب چه شد؟ من عکس حضرت را درمی‌آورم و به همه نشان می‌دهم، فرض کنید این عکس حضرت است، خب باز هم ما می‌خواهیم چیز دیگری از حضرت ببنییم؟ خب دیدیم دیگر! خود حضرت در آنجا از شیعیانشان می‌خواهند همان راهی را بروند که خود ایشان برای کمال و برای تربیت شیعیانشان می‌خواهند؛ و دستوری که داده شده این است که ما در آنجا در تحتِ ولایت آن حضرت باشیم و ولایت آن حضرت را که عین توحید است در نظر بیاوریم! اما اینکه دیدن ظاهری را هم قصد کنیم، این را به خود آن حضرت واگذار کنیم؛ اگر عنایت و لطف حضرت شامل حال ما شد، خب حضرت خودشان را یا در ظاهر یا در خواب و یا به‌وسیلهٔ دیگر نشان می‌دهند؛ هزار راه هست. و اگرنه، باید بدانیم که این مطلب هیچ ارتباطی به مسئلهٔ ما و توفیق ما و حجّ ما و قبولی ما ندارد و آن دیگر مصلحتی است که خود آن حضرت در نظر می‌گیرند.»

[3] نرم‌افزار کیمیای سعادت، توضیحات و احکام حج، ص ۱۴. (آیةالله طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

خطابات شارع، باید مجتهد بتواند آن فضای مناسبی که در آن فضا خطاب آمده است، در آنجا این [مطلب] را بیاید بیان کند.

و [این] خیلی مسئلهٔ مهمی است و در فتوا هم خیلی تأثیر عجیبی دارد. مثلاً روایات متعدّد داریم:

کسی که در روز عرفه به عرفات برود، تمام اعمالش بخشیده می‌شود؛ باید تصور کند که دوباره متولّد شده است؛ **كَأَنَّهُ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ، فَلْيَسْتَأْنِفِ الْحَيَاةَ مِنْ جَدِيدٍ**؛ حیات را دوباره شروع کند. در عرفات همهٔ گناهان ریخته می‌شود.[1]

همه چه می‌شود؟ همهٔ این مسائل... حالا رسول خدا ایستاده‌اند. افراد می‌آیند سؤال می‌کنند: «ما امروز این کار را کردیم». حضرت فرمودند: «اشکال ندارد». «آن کار را کردیم». حضرت می‌فرماید: «اشکال ندارد، اشکال ندارد، اشکال ندارد». تمام مطالبی را که آنها آمدند و برای پیغمبر بیان کردند، حضرت فرمودند... [پاسخ‌هایی که نشان می‌دهد] در یک مورد نبود که حضرت بفرمایند: «در این مورد کفّاره بده» یا «مثلاً فلان عمل را انجام بده» یا «قربانی کن» یا «حجّت اشکال دارد»! همه [را] گفتند: «**لا بأسَ، لا بأسَ، لا بأسَ!**»[2][3]

"در شرح حال رسول خدا می‌خوانیم که حضرت، در آن سفری که به حج مشرّف شدند، در عرفات،

---

[1] رجوع شود به النّوادر، اشعری، ص ۱۳۸ ـ ۱۴۰؛ الکافی، ج ۴، ص ۲۵۲ ـ ۲۵۶ و ۵۲۱ و ۵۴۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۹ ـ ۲۱۱ و ۲۱۵؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۲۰ و ۲۱؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۳۳.

[2] الکافی، ج ۴، ص ۵۰۴:

«عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ علیه‌السّلام عَنِ الرَّجُلِ يَزُورُ الْبَيْتَ قَبْلَ أَنْ يَحْلِقَ! قَالَ: **"لَا يَنْبَغِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاسِياً!"** ثُمَّ قَالَ: **"إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم أَتَاهُ أُنَاسٌ يَوْمَ النَّحْرِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ! وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ! فَلَمْ يَتْرُكُوا شَيْئاً كَانَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُؤَخِّرُوهُ إِلَّا قَدَّمُوهُ فَقَالَ: لَا حَرَجَ"**.

...عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي‌نَصْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي‌جَعْفَرٍ الثَّانِي علیه‌السّلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا رَمَى الْجَمْرَةَ يَوْمَ النَّحْرِ وَ حَلَقَ قَبْلَ أَنْ يَذْبَحَ! فَقَالَ: **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم لَمَّا كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ أَتَاهُ طَوَائِفُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَبَحْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ نَرْمِيَ وَ حَلَقْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذْبَحَ وَ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُقَدِّمُوهُ إِلَّا أَخَّرُوهُ وَ لَا شَيْءٌ مِمَّا يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُؤَخِّرُوهُ إِلَّا قَدَّمُوهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم: لَا حَرَجَ لَا حَرَجَ**.

...عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ علیه‌السّلام فِي رَجُلٍ نَسِيَ أَنْ يَذْبَحَ بِمِنًى حَتَّى زَارَ الْبَيْتَ فَاشْتَرَى بِمَكَّةَ ثُمَّ ذَبَحَ! قَالَ: **لَا بَأْسَ قَدْ أَجْزَأَ عَنْهُ**.»

تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۲۴۰:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ علیه‌السّلام عَنْ رَجُلٍ زَارَ الْبَيْتَ قَبْلَ أَنْ يَحْلِقَ قَالَ: **لَا يَنْبَغِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاسِياً**. ثُمَّ قَالَ: **"إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم أَتَاهُ النَّاسُ- يَوْمَ النَّحْرِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَبَحْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ! وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: ذَبَحْتُ قَبْلَ أَنْ أَحْلِقَ! فَلَمْ يَتْرُكُوا شَيْئاً أَخَّرُوهُ كَانَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُقَدِّمُوهُ وَ لَا شَيْئاً قَدَّمُوهُ كَانَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يُؤَخِّرُوهُ إِلَّا قَالَ: لَا حَرَجَ"**.»

هم‌چنین رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۹ و ج ۲، ص ۱۹۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۸۲ ـ ۸۴؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۲۰۲ و ج ۳، ص ۳۸۵؛ السّنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۴۱ ـ ۱۴۴ و ۱۴۶.

[3] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ ادامهٔ بحث استطاعت در حج، مجلس ۸۳. (آیة‌الله طهرانی)

آنجا آمدند و هنگام غروب، قبل از افاضه[1] به مشعر، بر شتر سوار بودند. و افراد می‌آمدند از حضرت سؤال می‌کردند؛ حکم شرعی می‌پرسیدند، مسئله می‌پرسیدند؛ [مثلاً می‌گفتند:] «یا رسول‌الله، این کار را کردیم!» حضرت می‌فرمودند: «اشکال ندارد.» «آن کار را کردیم!» [باز می‌فرمودند:] «اشکال ندارد"[2] "حجّتان درست است.»[3] حتی در یک مورد نداریم که گفته باشند: «کفّاره بدهید» و یا «ذبحی کنید!»[4]"

"بعد حضرت می‌فرمایند:

اذْهَبُوا فَقَدْ غَفَرَ اللهُ لَكُمْ. أَفِيضُوا فَقَدْ غَفَرَ اللهُ لَكُمْ؛[5] «حرکت کنید که خدا شما را بخشید و شما را مورد عفو و مغفرت خودش قرار داد» **كَيَوْمٍ وَلَدَتْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ**؛ «مثل روزی که مادران شما، شما را به دنیا آوردند.»[6]

این عرفات و این حالات و این مسائل برای چه کسانی است؟! برای کسانی که در روز عرفه متوجّه خود باشند، متوجّه حالات خود باشند، متوجّه بدبختی‌های خود باشند، متوجّه گرفتاری‌های خود باشند، متوجّه

---

[1] افاضه: از سرزمینی به سرزمین دیگر رفتن، کوچ کردن. (محقق)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۰، مجلس ۱۳. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، دروس، اصول، مجلس ۳۶۳:

«حضرت در اینجا خواسته‌اند سهل بگیرند؛ یعنی تسهیل بر حاجی و بر آن شخصی که دارد [اعمال را] انجام می‌دهد؛ که ذهنش را و فکرش را عبور بدهند. اگر حالا خودشان این کار را می‌کردند، شاید کفّاره هم می‌دادند؛ نسبت به خودشان. یا اینکه اگر افرادی که اهل چیز باشند، مثلاً اهل عبور باشند، اگر این کار را بکنند، نه؛ آنها باید کفّاره را بدهند، چون این گیر [را] ندارند در این قضیّه.

اما اگر مردم عادی بیایند این کار را انجام بدهند، خب، اینها حج‌شان چه می‌شود؟ اصلاً کلّش به‌هم می‌ریزد دیگر! اینجاست که یک فقیه باید مواظب باشد، که متوجه باشد؛ که یک وقتی در یک موقعیتی نباید عبادت مردم را فاسد کند، نباید آن حال [و] روح عبادت را بیاید بگیرد.

نباید بیاید... بله، این کلام رسول خدا، این حکایت بر این می‌کند که اصلاً بنا بر تسهیل است. التفات می‌کنید؟ بنا اصلاً بر تسهیل است. در مقابل، آن مواردی که بنا بر شدّت، بنا بر احتیاط (مثل موارد دماء، موارد فروج، موارد أعراض)، اینها که بنا بر [احتیاط] است...؛ [اما در سایر موارد] اصلاً بنا بر تسهیل و عبور و گذر است. یعنی گذشتِ مسئله است.

این خیلی مسئلهٔ مهمی است. ولی این فقه و این فقاهت متداول امروزی، این مسئله را اصلاً نفهمیده، متوجه این قضیّه اصلاً نشده است؛ که احکام شرع اینها احکام عبور است، نه احکام وقوف! لذا کار مردم را مشکل کردند، دین مردم را خراب کردند، عبادت مردم را آمدند باطل می‌کنند، تشکیک ایجاد می‌کنند.»

[4] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ عدم جواز احرام از غیر میقات، مجلس ۱۴۹. (آیةالله طهرانی)

[5] الکافی، ج ۴، ص ۲۵۸:

«قال [علی بن الحسین علیه‌السّلام]: **...قَالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم: إِنَّ رَبَّكُم تَطَوَّلَ عَلَيكُم فِي هَذَا اليَومِ فَغَفَرَ لِمُحسِنِكُم وَ شَفَّعَ مُحسِنَكُم فِي مُسِيئِكُم فَأَفِيضُوا مَغفُوراً لَكُم.**»

[6] مأخوذ از: الکافی، ج ۴، ص ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۸ و ۲۶۱؛ البدایة و النّهایة، ج ۵، ص ۱۹۴ ـ ۱۹۹. با قدری اختلاف در مصادر.

آن بیچارگی‌های خود باشند.“[1]

”این خیلی عجیب است. روایت و این حدیث، که چطور اصلاً بنای این مناسک و بنای این احکام بر غلبهٔ جنبهٔ رحمت است؛ یعنی براساس جنبهٔ رحمت، غلبه دارد.[۱] این آن موضوعی است که فقیه باید بر آن اطلاع داشته باشد؛ مجتهد باید نسبت به این مسئله اطلاع داشته باشد. فضای حج، فضای احرام، فضای مناسک، فضای طواف، فضای عرفات؛ این فضا، فضای غلبهٔ رحمت است.

در یک‌هم‌چنین فضایی، خیلی احکام عوض می‌شود؛ تااینکه فضا، فضای ضیق باشد؛ فضا، فضای حصر باشد؛ فضا، فضای صعوبت و ضیق و تحیّر باشد. این اصلاً به‌طورکلی انسان را می‌برد در یک وادی دیگر. و این مسئله، مسئلهٔ خیلی عجیبی است.“[2]

”ما در یک سفری که به همراه مرحوم آقا بودیم، بعضی‌ها بودند که برایشان بعضی از اشکالاتی در مورد حج و کیفیت طواف پیدا شده بود. و تا آخر هم، این اشکالی که در مورد طواف بود، همراه با اینها بود؛ و اینها یک نقطه ابهام داشتند نسبت به انجام این قضیّه؛ به‌طوری‌که حتی نسبت به آن حج هم دچار شبهه و اینها شده بودند که حتماً سال جدید دوباره باید بیایند و نمی‌دانم، حج اشکال پیدا کرده و از این شبهات، و شبهات جدّی!

ما آمدیم در کربلا و خدمت مرحوم آقای حداد رسیدیم. شب دوّم یا سوّم بود که این قضیّه در آنجا مطرح شد؛ که خلاصه، در مورد طواف یک‌هم‌چنین قضیّه و شبهه‌ای پیش آمده و حالا، فرض کنید، که چه باید بشود. یک‌دفعه دیدم که ایشان یک نگاهی کردند و فرمودند: «حج شما صحیح است و من خودم به ذمّه می‌گیرم در روز قیامت اگر حج شما باطل باشد!»

درست شد؟ خب، ببینید این حرف، حرف کیست؟ حرف یک شخصی است که خب، ایشان که در آنجا نبودند... ما که شخصیت ایشان برای ما شناخته شده است... اینکه نبوده که ببینند این چه بوده و چطور انجام داده و شبهه‌اش چطور بوده و قضیّه‌اش چطور بوده! ولی آن اطلاع و آن سعهٔ روحی بر مسائل و بر حقایق... که نظایرش را که خب شنیدید و در نوشته‌جات هم خب دیدید؛ که به‌اصطلاح، مطالبی از ایشان [نقل شده] که واقعاً شخصیتی بود که كَانَ لايَخْفَىٰ عَلَيْهِ خَافِيَةٌ؛[3] یک سر سوزن از مسائل بر ایشان مخفی نبود؛ نه نسبت به مَا كَانَ، و نه نسبت به مَا يَكُونُ، و نه نسبت به مَا هُوَ كَائِنٌ. یک‌هم‌چنین فردی، آن‌وقت می‌آید نسبت به این قضیّه این نظر را می‌دهد.“[4]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۰، مجلس ۱۳. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ عدم جواز احرام از غیر میقات، مجلس ۱۴۹. (آیةالله طهرانی)

[3] اقتباس از سوره حاقه (۶۹) آیه ۱۸: ﴿يَوۡمَئِذٖ تُعۡرَضُونَ لَا تَخۡفَىٰ مِنكُمۡ خَافِيَةٞ﴾.

[4] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ ادامهٔ بحث استطاعت در حج، مجلس ۸۳. (آیةالله طهرانی)

لزوم حسن ظنّ به خدا در حج

"لذا در روایت داریم:

اگر کسی بعد از اینکه حرکت کرد و دور آن سنگ‌های صلب طواف کرد و بعد از اینکه بین آن دو کوه، سعی کرد و بعد در روز عرفه در عرفات حاضر شد و وقوف کرد و نزدیک غروب آفتاب دعا کرد، آن‌وقت این شخص گمان کند که گناهان او آمرزیده نشده است، «**لا یلومَنَّ إلّا نَفسَه!** فقط باید خودش را ملامت بکند!»[1]

که عجب مرد شقی‌ای است که از خانهٔ خودش به آنجا رفته است و این کارها را برای خدا کرده است و از ظهر تا غروب هم در عرفات برای خدا وقوف کرده است، اما باز او تردید دارد که آیا خدا گناهانش را آمرزیده است یا نیامرزیده است! پس این به خاطر شقاوت خودش است؛ چرا انسان به خدا این‌قدر سوءظنّ داشته باشد؟! چرا انسان بر خدا این‌قدر سختگیر باشد؟!

خدا در را باز کرده است و می‌گوید: بفرما!

ـ نه‌خیر، خدایا من قابل نیستم، تو من را راه نمی‌دهی!

ـ آقا چشمت را باز کن؛ مگر کور هستی؟! ببین در باز است، بفرما!

ـ نه‌خیر، این در برای من باز نیست!

ـ به خدا، به حضرت عباس، برای تو باز کردم!

می‌گوید: خدایا، قسم تو قبول نیست!

ـ آقا در باز است، بیا!

می‌گوید: نه‌خیر، بنده قابل نیستم!

«فلا یلومَنَّ إلّا نَفسَه!» معنایش این است: تو که قابل نیستی پس برو! یعنی او این‌قدر در دل خودش شک و تردید ایجاد کرده و یأس وارد کرده است که حالا هم که خدا می‌گوید: آقا، درب بهشت باز است، بفرما در بهشت! باز او قدمش حرکت نمی‌کند!"[2]

اعمال روز عرفه

زیارت سیدالشهداء علیه السّلام

---

[1] الکافی، ج ۴، ص ۵۴۱:
«عَن أَحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ أَبِی نَصرٍ عَن بَعضِ أَصحَابِنَا عَن أَبِی‌عَبدِ اللهِ علیه‌السّلام قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ فِی المَسجِدِ الحَرَامِ مَن أَعظَمُ النَّاسِ وِزراً فَقَالَ: **مَن یَقِفُ بِهَذَینِ المَوقِفَینِ عَرَفَةَ وَ المُزدَلِفَةِ وَ سَعَی بَینَ هَذَینِ الجَبَلَینِ ثُمَّ طَافَ بِهَذَا البَیتِ وَ صَلَّی خَلفَ مَقَامِ إبرَاهِیمَ علیه‌السّلام ثُمَّ قَالَ فِی نَفسِهِ أَو ظَنَّ أَنَّ اللهَ لَم یَغفِر لَهُ فَهُوَ مِن أَعظَمِ النَّاسِ وِزراً.**»

[2] مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۲۳. (علامه طهرانی)

"زیارت سیّدالشّهداء در روز عرفه بسیار وارد است و هیچ ترک نشود.[1]

[عن الصّادق علیه السّلام:

مَن أتاهُ فی یَومِ عَرَفَةَ عارِفاً بِحَقِّهِ کُتِبَ لَهُ ألفُ حَجَّةٍ و ألفُ عُمرَةٍ مَقبولَةٍ.[2]

«هر کس در روز عرفه به زیارت امام حسین علیه السّلام برود، درحالی‌که عارف به جایگاه او باشد، پاداش هزار حج و هزار عمرهٔ پذیرفته‌شده برای او نوشته می‌شود.]

۲. غسل

روز عرفه غسل دارد و غسل آن مستحب است.[3][4] "غسل روز عرفه را فراموش نکنید که بسیار اثر دارد و افضل آن از صبح است تا ظهر، لیکن تا عصر هم می‌توان انجام داد."[5]

"صبح روز عرفه غسل کنند و روز عید قربان هم غسل دارد؛[6] این دو روز را حتماً [غسل کنید!]

خود مرحوم آقا در آن سفری که با ایشان مشرّف شدیم، در روز عرفه و عید قربان به من گفتند که: «آفتابه را بردار بیاور، آب کن و بیا بیرون برویم!» ما هم آفتابه را آب کردیم و با مرحوم آقا بیرون رفتیم و از خیمه‌ها دور شدیم، قبل‌ازظهر روز عرفه بود، ما آب می‌ریختیم و ایشان غسل می‌کردند؛ یک آفتابه هم نشد! من الآن دارم [می‌گویم!] ایشان با دو سوم یک آفتابهٔ این‌قدری غسل کردند؛ یک تُن و هشتصد لیتر آب مصرف نکردند! از یک آفتابه، دو سوم آن را مصرف کردند و بقیّه را ما ریختیم و خودمان هم یک اَدا درآوردیم. روز عید قربان هم همین‌طور، با ایشان به همین کیفیت به بیرون خیمه‌ها رفتیم و غسل کردند. خیلی مهم است! یعنی ممکن است یک غسل روز عرفه خیلی مهم باشد؛ نگوییم فقط یک غسل [است و مهم نیست!] نه، اینها مسائلی است که مهم است. یک‌دفعه می‌بینی یک فیض مهم با از دست دادن یک غسل از انسان سلب شد! مسئله خیلی مسئلهٔ مهمی است و انسان باید به این مطالب برسد، باید به این قضایا برسد

و در آنجا هرچه مسکنت هست، ما او را به خدا عرضه کنیم! هرچه اینجا داشتیم، آن را کنار بگذاریم! هرچه بیشتر بگوییم: خدایا، خلاصه ما همین هستیم! مال بد بیخ ریش صاحبش است! دیگر همین است و غیر از این‌هم از ما برنمی‌آید. هنر ما در زشت بودن و ناسپاسی کردن و مخالفت بنده با مولا است، این هنر ما

---

[1] رجوع شود به ثواب الأعمال، ص ۹۰؛ کامل الزّیارات، ص ۱۶۹ ـ ۱۷۳؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۷۱۵ ـ ۷۲۴؛ الإقبال، ج ۲، ص ۵۶.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[3] الإقبال، ج ۲، ص ۶۱.

[4] وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۲۹ و ۵۳۰.

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[6] نرم‌افزار کیمیای سعادت، توضیحات و احکام حج، ص ۱۳. (آیةالله طهرانی)

است! هنر مولا عفو و بخشش و رحمت و مغفرت و این مسائل است؛ این جهت را خیلی ملاحظه کنید.“[1]

۳. روزه

[روزه در روز عرفه بسیار سفارش شده است[2] و در روایات صحیحه آمده است که روزهٔ آن کفّاره نود سال می‌باشد.[3]]

”در روز عرفه که در آن روزه بسیار بسیار تأکید شده است، افراد عدیده‌ای گفته‌اند که در روزه روز عرفه به خصوص، حقایقی برای آنها منکشف شده است.

۴.قرائت دعای عرفه

مرحوم آقا می‌فرمودند که: «در روز عرفه یکی از امور بسیار مهم، پرداختن به دعای سیدالشهداء در روز عرفه است.»[4] و اینقدر این دعا مهمّ است که اگر کسی احساس می‌کند با گرفتن روزه نمی‌تواند این دعا را بخواند، ایشان می‌فرمودند که دعا مقدّم بر روزه است.“[5] ”بهتر است رفقا بعد از ظهر دعای روز عرفه را علیٰ

---

[1] وسائل الشّیعة، ج ۳، ص ۳۰۳ ـ ۳۰۷.

[2] نرم‌افزار کیمیای سعادت، توضیحات و احکام حج، آیةالله طهرانی:
«در روز عرفه و در عرفات کسی نمی‌تواند روزه بگیرد مگر آنکه قبلاً نذر کرده باشد و آن روزه مستحبی که برای این روز ذکر گردیده مربوط به کسانی است که در عرفات نیستند.»

[3] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۷.

[4] رجوع شود به البلد الأمین، ص ۲۵۱.

[5] در بعد از ظهر روز عرفه وهر چه به غروب نزدیکتر باشد بهتر است.

یَسار الجبل[الرّحمة]،[1] در قسمت چپ [کوه] بخوانند.[2]"[3] "همان جایی که سیدالشّهداء علیه السّلام هم همان جا ایستاد و دعای روز عرفه را در آنجا خواند.[4] از صبح به همان‌جاها بروید و یک چیزی هم با خودتان ببرید و در همان جا باشید."[5]

"رفتن بالای کوه در عرفات کراهت دارد؛[6] سنّی‌ها بالا می‌روند. بهتر است که انسان رو به قبله در سمت چپ بایستد و دعای روز عرفه را آنجا بخواند.[7] خلاصه رفقا باید ارج و قیمت آنجا را خیلی بدانند."[8]

"دعای روز عرفهٔ سیدالشهداء مقدمهٔ قبلی می‌خواهد! همین‌طوری نیست؛ مقدمه می‌خواهد، آمادگی می‌خواهد، اجتماع ذهن می‌خواهد، اجتماع حواس می‌خواهد! خندیدن، شوخی کردن و... در روز عرفه؛ همهٔ اینها منافات دارد با آن مسائلی که باید اتفاق بیفتد و آن چیزها دل را می‌بندد! می‌گیرد! شما روز عرفه می‌شود، می‌بینید یک کمی فرق کردید؛ یک کمی؛ روز بدی نبود؛ با بقیّهٔ روزها یک خرده فرق داشت... این‌که نیست، عزیز من!

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

۲ جبل الرّحمة: نام کوهی در شمال شرقی عرفات و در ۱۰ کیلومتری مکّه است.

در پایین این کوه و جایی که بعدها مسجدی کوچک با نام «مسجد الصّخرات» ساخته شد، پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در روز عرفه (نهم ذی‌حجّه) تا هنگام غروب وقوف کرد و به دعا و تضرّع پرداخت. [رجوع شود به التّاریخ القویم لمکّة و بیت الله الکریم، ج ۱، ص۴۹۲ و ج ۴، ص ۳۱۷ و ۳۲۶.]

از این رو، به پیروی از ایشان، حاجیان نیز در روز عرفه پیرامون این کوه گرد می‌آیند.

این مکان را موقف پیامبران دیگر همچون حضرت ابراهیم علیه‌السّلام دانسته‌اند. [التّاریخ القویم، ج ۵، ص ۳۴۱.]

سیّدالشهداء علیه‌السّلام نیز دعای روز عرفه را در سمت چپ این کوه و در مقابل قبله قرائت کردند. [زاد المعاد، ج ۱، ص ۱۷۳.]

از دیدگاه فقه امامیّه، صعود به کوه عرفه هنگام وقوف در عرفات مکروه است، اما توقف و دعا و تضرّع در دامنه کوه به پیروی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم کاری نیکو دانسته شده است. [رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۳۴ و ۵۳۵.] (محقق)

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۲۹ ـ ۵۳۵.

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[5] زاد المعاد، ج ۱، ص ۱۷۳.

[6] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[7] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲، آیةالله طهرانی:

«سؤال: در مورد مسجد نَمِرة... در عرفات چه سفارشی می فرمایید؟

جواب: این مسجد که برای شب دهم مستحب است.»*

* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۶ و ۲۳۰ و ۲۳۷ و ج ۱۳، ص ۵۲۹.

[8] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۳۴ و ۵۳۵.

در روز عرفه باید زیر و رو می‌شدی! دیدید این بیل میکانیکی می‌آید [و از] زیر می‌اندازد [و] خاک را از زیر درمی‌آورد و می‌اندازد کنار؟ درخت را از ریشه درمی‌آورد! باید در روز عرفه این‌طوری زیر و رو می‌شدی و خاکت عوض می‌شد؛ مَتِریال و فلزّت می‌بایستی که در این روز تغییر پیدا کند! درست شد؟"[1]

دعای عرفه و اهمّیت تدبّر در آن

"دعای سیدالشهداء در روز عرفه، که واقعاً اصلاً دریاهایی از معرفت است، بسیار مهم است. چطور حضرت تمام وجود خود و شراشر وجود خود را در این نظام، می‌آید و همه را رو می‌کند؛ و دست قدرت پروردگار را در ایجاد و تکامل و استقرار حیات و کیفیت دستگیری و هدایت و اینها... واقعاً عجیب، واقعاً عجیب، حضرت [در این دعا] بیان می‌کند!

کسی که این را بخواند و به معانی آن توجه داشته باشد، متوجه می‌شود که تمام حرکات ما بدون عنایت خدا انجام نمی‌گیرد. تمام آن توجه ما تا عنایت خدا نباشد، فایده‌ای ندارد. اگر یک عنایت سلب شود، هزار مانع پیش می‌آید. حضرت در این دعا همه را می‌گوید و می‌گوید:

> خدایا، تو دست من را گرفتی و آنچه برای من لازم است پیش آوردی و آن موانعی را که هست، یکی‌یکی خودت برمی‌داری و من نمی‌دانم.[2]

من الآن در این مجلس حضور پیدا کرده‌ام؛ اما خبر داریم هزار مانع برداشته شده تا ما اینجا آمده‌ایم؟! نه! می‌گوییم: «سوار ماشین شدیم و روشن کردیم و آمدیم!» هزارها مانع بوده که ما خبر نداریم؛ وقتی یکی از آنها روشن می‌شود، [می‌گوییم:] «خیلی عجیب است! اگر این قضیّه اتفاق می‌افتاد، ما نمی‌توانستیم به این برسیم.»

منتها خدا همه را مخفی نگه داشته است؛ می‌گوید: «تو دلت را صاف کن، دیگر کاری نداشته باش؛ ما خودمان موانع را برمی‌داریم!» دیگر خیلی راحت است! خدا کار را برای ما راحت کرده؛ می‌گوید: «همهٔ بارها را ما برمی‌داریم؛ تو داری چه‌کار می‌کنی؟!» ما فقط از تو یک جو دلِ صاف می‌خواهیم، یک جو! یک جو همت می‌خواهیم؛ یک جو دلِ صاف می‌خواهیم؛ یک جو صدق می‌خواهیم؛ بقیّهٔ کارهایش با ما.

کسی نیامده به تو بگوید: «بیل بردار و بیل و کلنگ بزن!» این کلنگ‌ها را ما می‌زنیم؛ تو فقط صفا داشته

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیةالله طهرانی)

[2] البلد الأمین، ص ۲۵۲:
«... ثُمَّ إِذْ خَلَقتَنِی مِن حَرِّ الثَّرَی لَم تَرضَ لِی یَا إِلَهِی نِعمَةً دُونَ أُخرَی وَ رَزَقتَنِی مِن أَنوَاعِ المَعَاشِ وَ صُنُوفِ الرِّیَاشِ بِمَنِّکَ العَظِیمِ الأَعظَمِ عَلَیَّ وَ إِحسَانِکَ القَدِیمِ إِلَیَّ حَتَّی إِذَا أَتمَمتَ عَلَیَّ جَمِیعَ النِّعَمِ وَ صَرَفتَ عَنِّی کُلَّ النِّقَمِ لَم یَمنَعکَ جَهلِی وَ جُرأَتِی عَلَیکَ أَن دَلَلتَنِی إِلَی مَا یُقَرِّبُنِی إِلَیکَ وَ وَفَّقتَنِی لِمَا یُزلِفُنِی لَدَیکَ...»

باش. ما تو را هُلت می‌دهیم؛ زمین را برای تو صاف می‌کنیم؛ برایت هموار می‌کنیم؛ آنچه را که به دردت می‌خورد، در سرِ راه تو قرار می‌دهیم؛ آنچه مانع برای حرکت توست، از جلوی پای تو برمی‌داریم؛ همهٔ این کارها را ما داریم انجام می‌دهیم.

تو می‌گویی: «به‌به! ما سالک هستیم، خدایا ما در راه تو می‌رویم!» بیا بابا، نگاه کن ببین چه خبر است! آن‌وقت از شرمندگی سر به زیر می‌اندازیم و دیگر نمی‌توانیم توی روی خدا نگاه کنیم! دیگر نمی‌توانیم توی روی بزرگان نگاه کنیم. [با خود می‌گوییم:] عجب!

ما نبودیم و تقاضامان نبود *** لطف تو ناگفتهٔ ما می‌شنود[1]،[2]

"ما اصلاً چه کسی بودیم؟ کجا بودیم؟! ما نبودیم و تقاضامان نبود! ما اصلاً اختیاری نداشتیم، خودمان نبودیم که حالا بخواهیم حرف بزنیم! نبودیم که بخواهیم گوش بدهیم! نبودیم که بخواهیم ببینیم! نبودیم که بخواهیم کاری انجام دهیم و التماسی کنیم؛ توجه کردید؟!"[3]

"خیلی دعای عجیبی است! اصلاً مثل دعای ابی‌حمزهٔ ثمالی، حضرت تمام این خصوصیّات و شراشر وجود انسان و مسائل و مراتب و همه را رو می‌آورند و برای انسان شرح و توضیح می‌دهند. در قبال پروردگار خود را عرضه می‌دارد که من این هستم، من این هستم، این‌طور بودم، این‌طور بودم، از عدم مرا به وجود آوردی، دست مرا گرفتی و در دامان تربیت بزرگان و اولیاء خودت مرا تربیت کردی، راه را به من نشان دادی.

واقعاً وقتی که آدم این دعا را می‌خواند به فکر خودش نمی‌افتد؟! خودش چه بوده؟! الآن کجاست؟! هان؟ به فکر خودش نمی‌افتد؟! خدا می‌توانست راه دیگری برای این درست کند، نقشهٔ دیگری که اینجا نباشد، در این مکتب نباشد، بر سر این سفره نباشد؛ می‌شد یا نمی‌شد؟! اما خدا نکرد! آورد، آورد، پیچاند، پیچاند رفت دور زد از آن طرف هر کس را به‌تناسب حال خودش و هر کس را به‌تناسب موقعیت خودش. وقتی شما دعای روز عرفه را می‌خوانید، انگار اصلاً امام حسین از ما حرف می‌زند اصلاً داردپرونده ما را رو می‌ریزد! آن‌وقت آدم قدر می‌داند."[4]

"دعای روز عرفه می‌گوید: «هان؛ حواست باشد! آن کسی که این فکر را در مغز تو انداخت چه کسی بود؟! آن کسی که این تمایل را در قلب تو قرار داد چه کسی بود؟! آن کسی که نفرت و دوری از دنیا و تعلّقات دنیا را... آن بزرگان آمدند و تزریق کردند، حک کردند، تزریق کردند، انشاء کردند، املاء کردند، بیان کردند،

---

[1] مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اوّل، ص ۳۱.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۶۲. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۶، مجلس ۸. (آیةالله طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۱۳. (آیةالله طهرانی)

آنها! مگر از خودت آوردی؟! اگر از خودت است، بسم‌الله!» خدا می‌گوید: «می‌خواهی به تو بفهمانم که توفیق دست خودت نیست؟!» یک‌دفعه آقا می‌بینید یک‌جا پای آدم لغزید؛ ای وای! دارد این هم مثل همان می‌شود! بگو: «خدایا غلط کردیم، توبه کردیم بابا؛ همان خودت درست می‌گویی؛ توبه کردیم!»

دعای روز عرفه خیلی مهم است، خیلی مهم است. و برای انسان هم دیگر فرصتی پیش نمی‌آید! انسان باید از این فرصت‌ها استفاده کند.“[1]

ظهور مقامِ عبودیّت محضهٔ سیدالشهداء، در دعای عرفه

”سیدالشهداء در مقام عبودیّت محضه، در عین احاطهٔ عِلّی و احاطهٔ ولائی، در دو مرتبه و در جمع بین این دو رتبه آمده این دعا را فرموده است. توجه می‌کنید؟ از یک طرف در مقام ولایت و در مقام امامت و در مقام اشراف کلّی و اشراف عِلّی بر همهٔ عالم وجود، و از یک طرف در عبودیّت محض و صفرِ صفر! شما این دعای عرفه را بخوانید، اصلاً مگر ممکن است کسی صفرتر و فقیرتر و محتاج‌تر از گوینده و انشاءکننده یک‌هم‌چنین دعایی باشد؟! و باید هم این‌طور باشد! مگر حضرت می‌تواند خودش را در مقابل خدا مطرح کند؟! مگر حضرت می‌تواند در مقابل خدا عرض اندام کند و مگر حضرت می‌تواند در مقابل خدا خودش را به حساب بیاورد؟! این مسئله است که باعث تأثیر این ادعیه می‌شود.

ادعیه‌ای که بزرگان و اولیای الهی می‌گویند، همین است. ما حالا هی می‌آییم از خودمان دعا درست می‌کنیم، زیارت‌نامه درست می‌کنیم! بابا این زیارت‌نامه‌ها و دعاها اینهایی که درست می‌کنیم، اینها همه برخاسته از نفس ماست، نه برخاسته از از آن روح قدسی است! و کَم فَرقٍ بَینَ هَذا وَ هَذا، مَا بُعدَ المَشرِقین. این تفاوت، تفاوت جوهری است. در کلامی که از معصوم علیه السّلام صادر می‌شود یا کلامی که از ما صادر می‌شود، در دعایی که او می‌کند، دعایی که ما می‌کنیم؛ دعایی که او می‌کند در آن حقیقتِ محضه و عبودیّتِ محضه نهفته است، و دعایی که ما می‌کنیم آمیخته است با... با ... با... تصوّراتمان، تعلّقاتمان، سلیقه‌هایمان و کم‌وزیاد کردن‌هایمان است.“[2]

کیفیت خواندن ادعیه

”من می‌بینم که رفقا، دعا را تند می‌خوانند و می‌روند. روی جملات دعا باید با تأنّی جلو رفت که آن مفاهیم دعا تأثیر بگذارد. انسان که [مثلاً] دعای افتتاح می‌خواند، اگر همین‌طور تند و گذرا بخواند، نمی‌فهمد

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۱۳. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

افتتاح آن چطور شد و اختتامش چطور شد! ولی اگر با تأنّی بخواند و طول بدهد و آنهایی که خیلی با عربیّت آشنا نیستند هم قبلاً دعا را گوش داده باشند و به معانی آن نگاه کرده باشند، البتّه در انسان مؤثّرتر است. ما خیال می‌کنیم که دعا یعنی فقط یک چیزی بخوانیم و بعد این تمام شود و بعد آن دعا را خواندیم دیگر این «خُب دعای افتتاح را امشب خواندیم و به فیضش رسیدیم!» فیض دعای افتتاح به یواش خواندنش است، به این است که انسان آهسته و با تأنّی بخواند."[1]

"دعای عرفه دعایی است که باید با توجه و با تأمّل آن دعا خوانده شود، نه در جاهای شلوغ و سر و صدا و...؛ می‌آیند و دعا می‌خوانند نمی‌دانم چه می‌کنند و وسطِ دعا شروع می‌کنند ترجمه کردن، روضه خواندن، که اینها خراب می‌کند. دعا را همان‌طور باید خواند، همانطوری که ائمه فرموده‌اند همان‌طور. البته انسان باید به معانی توجّه داشته باشد، به معانی این ادعیه انسان باید توجّه داشته باشد، اما فرض کنید که می‌آیند خودشان شروع می‌کنند به چیز کردن، مثلا شخص دارد دعای کمیل می‌خواند، یک‌دفعه وسط دعای کمیل. آخر به تو چه که داری نصیحت و... دعایت را بخوان. شروع می‌کند نصیحت کردن، این ور کردن، اصلاً حالِ مجلس و دعا و همه چیز گرفته می‌شود و آن شخص هم دیگر حالا به چه وضعیتی است! انسان باید همان‌طور که امام [این فقرات دعا را] به پروردگار عرضه می‌کند، همان‌طور به این دعا توجه داشته باشد. نه در جای شلوغ و پُرسروصدا؛ اینها تمام باعث می‌شود که اثرات دعا در نفس کم شود و آن تأثیر خودش را نگذارد. دعا نباید تند خوانده شود؛ دعای تند هیچ فایده‌ای ندارد. مگر کارت‌زدن در اداره است که دعا سریع تمام شود؟! دعا باید با طمأنینه باشد، باید با صدای کشیده باشد، این کلمات یک‌به‌یک برود و به جان انسان بنشیند. امام این دعا را به پروردگار عرضه داشته، این دعا از زبان وحی آمده، کلمه‌کلمهٔ این دعا و عبارات روی حساب است. نه حضرت همین طوری روز فرض کنید عرفات ایستاده و شروع کرده و همین‌طوری بگوییم و بگوییم! مگر مثل ماست؟!"[2]

"لذا رفقا در دعای روز عرفه خیلی اهتمام داشته باشند که بتوانند در جای خلوت، یا [با حضور] چند نفر، شخصی بخواند و دیگران گوش دهند؛ نه‌اینکه [به عبارات] نگاه کنند؛ اینکه نگاه کنند، فایده ندارد و خراب می‌کند. و دیگران گوش دهند و یک نفر بخواند و آنها در دلشان آهسته زمزمه کنند، آن دعا را تکرار کنند، در دل بخوانند. این تأثیرش بیشتر از این است که بخواهند نگاه کنند. و باید در حالِ سکوت باشد و در حال توجه باشد. سعی نکنند زود تمام شود، سعی نکنند که این را خب «بالأخره دستورالعمل است و باید خواند دیگر و باید تمامش کرد دیگر، این جوری تمامش کرد!» اینها فایده‌ای ندارد، اینها آن چیز را ندارد.

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، کیفیت قرائت قرآن و ادعیه و اذکار سلوکی ـ مشهد مقدّس. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

بررسی سندی و محتوایی فقره آخر دعای عرفه

باید توجه داشته باشیم همان‌طوری‌که فرمودند آن قسمت آخر این دعا به این دعا ارتباط ندارد، گرچه دارای مضامین بسیار عالیه است. ولی وقتی که حضرت عرضه می‌دارند: «یَا رَبِّ یَا رَبِّ یَا رَبِّ»، و معلوم است که کلام تمام شد دیگر، دعا تمام شد دیگر، همه چیز گفته شد، همهٔ درخواست‌ها عرضه شد، همه چیزها؛ و آن اضافه حالا از کجا آمده...؟"[1][2]

"علی کلّ حال این دعای روز عرفه بسیار بسیار دعای عجیبی است، تمام مراحل تکوّن ما را در این دنیا، مراتب تربیت، مراتب نزول توحید در جنبه‌های مختلف را حضرت آمده اند بیان کرده‌اند، خدایا تو آن بودی، تو آن بودی، ما را این‌طور کردی، آن‌طور کردی، از کَتْم عدم به عرصهٔ وجود آوردی، خودت ما را به عهده گرفتی، موانع را از سر ما برداشتی، معدّات را برای ما مهیا کردی، تربیت ما را این‌طور کردی، از گمراهی ما را نجات دادی، از فرو افتادن در دام هلکه و شِباک ابلیس خودت ما را رهاندی، اگر تو نبودی ما این بودیم، اگر تونبودی ما این بودیم؛ یعنی واقعاً عجیب، بند بند بدن انسان به لرزه می‌آید وقتی که این‌طور شفّاف و صریح و به‌طور وضوح حضرت تمام شراشر وجود ما را این طور می‌آیید حضرت بیان می‌کنند.

خیلی باید انسان تکان بخورد، خیلی باید... اگر متوجّهانه به این دعا نگاه کند، خیلی باید تغییرات در او حاصل بشود و خودش را و جایگاه خودش را پیدا می‌کند.

این یکی از مسائلی است که مرحوم آقا تذکّر می‌دادند و خودشان هم بنده یادم هست هر سال در روز عرفه بعد از ظهر می‌رفتند در یک جایی، در یک گوشه‌ای و خودشان تنها این دعا را می‌خواندند. و حتّی آن سالی هم که ما مشرف شده بودیم به حج، و بنده سنّم حدود هفده سال بود، یادم هست که در روز عرفه در بعد از ظهر یک دفعه ما دیدیم ایشان مفاتیح برداشتند و رفتند تنها، ما در همان خیمه‌ها بودیم و باهمان چیزها، ولی ایشان تنها رفتند بیرون و برای نزدیک‌های غروب دیگر برگشتند و به قرائت این دعا پرداختند.

آنها بهتر می‌دانند قدر این دعاها را و کلماتی که از لسان معصوم تراوش کرده، آنها بهتر می‌دانند.

اینها چیزهایی است که به ما فرموده‌اند! این مسائلی است که به ما فرموده‌اند، تذکراتی است که به ما داده‌اند. همین‌هاست که یک دفعه یکی از اینها بگیرد دیگر کافی است. یکی از این پتک‌ها بخورد به سر دیگر کافی است، یکی از این جرقه‌ها بخورد، آتش بر خرمن هستی و هرچه هست و تعلّقات می‌اندازد؛ لذا می‌فرمایند

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به الله شناسی، ج ۱، ص ۲۶۸ ـ ۲۷۳.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

کوتاهی نباید بشود.“[1]

اهمّیت پرداختن به خود در روز عرفه و پرهیز از هیاهو

”این را هم خدمت رفقا عرض کنم که بدانید عرفه یک روز بیشتر نیست! با حرف و نقل و مسائل سیاسی و اخبار و فلان [وقت خود را نگذرانید!] بله بروید به یک جایی و یک مکان دوردستی و یک جایی متوجّه خودتان باشید و نگذارید که اوقاتتان با مطالب دیگر بگذرد و چیزهای دیگر به گوشتان بخورد. انسان بهتر است در روز عرفه خیلی مراقب باشد و مواظب باشد، بهتر است اصلاً از صبح جایی را اختیار کند که فقط متوجّه باشد؛ کنار درختی، زیر سایهٔ درختی، در عرفات جاهایی هست. مخصوصاً بهتر است که آن دعا را در کنار جبل‌الرّحمة بخوانید، علیٰ یَسار الجبل، سمت چپ جبل،[2] همان‌جایی که سیدالشّهداء علیه السّلام هم همان‌جا ایستاد و دعای روز عرفه را در آنجا خواند.[3] از صبح به همان‌جاها بروید و یک چیزی هم با خودتان ببرید و در همان‌جا باشید؛ نمی‌گویم همیشه دعا و... بخوانید! نه، زیاد دعا خواندن هم خوب نیست؛ انسان متوجّه باشد و خلاصه، دیگر باید با رفیق باشد! نباید خودش را با سایر مسائل و جریانات و... بگذراند؛ مخصوصاً یک‌هم‌چنین وضعیّتی که دیگر برای انسان پیدا نمی‌شود.

باید عرفات در همان حالت معنوی خودش بماند و ما نباید کاری کنیم که این جنبهٔ معنویت که برای همهٔ افراد محسوس است، با مسائل دیگر از بین برود و به‌جای آن چیزهای دیگر قرار بگیرد! خدا از ما نمی‌گذرد و حواس خدا جمع است؛ ما را که به عرفات و... می‌برد برای توبه می‌برد، برای توجّه می‌برد، این حرف‌ها این‌طرف و آن‌طرف زیاد شنیده می‌شود، این مسائل هر روز هست، این مطالب هر روز هست و تمام عالم را پر کرده است! ولی عرفات نیست و حال در عرفات نیست! توجّه و توبهٔ واقعی در روز عرفه این اثر حیاتی و سازندگی برای ما دارد، به‌خصوص در روز عرفه!“[4]

”چند سال پیش بود که مکّه مشرّف شده بودیم. در عرفات ـ نمی‌دانم با کدام‌یک از رفقا بود ـ نشسته بودیم و اینها... خیلی خب، علیٰ‌کلّ‌حال، خب معلوم است هر که در عرفات است، آن‌روز در چه حال و احوالی است، در چه وضعیتی است. همین یک روز است دیگر؛ خب تکرار که نمی‌شود. یک چند ساعت به ما دادند؛ کل سال، آن چند ساعت عرفه! بعد هم دیگر تمام می‌شود. شب عرفه، شب دهم که شد، دیگر تمام است؛ می‌رود در یک فاز دیگر. هر کاری که می‌خواهی بکنی، در همین چند ساعت باید بکنی.

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۳۴ و ۵۳۵.

[3] زاد المعاد، ج ۱، ص ۱۷۳.

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، اسرار و احکام حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

این‌قدر مسئله مهمی است که حتی روایت داریم کسی که خدا در ماه رمضان او را نبخشیده، فقط باید صبر کند تا عرفات، خدا او را ببخشد![1] در روایات داریم دیگر. این‌قدر مسئله، مسئلهٔ مهمی است.

این چند ساعت عرفه، خب، حال توجه [می‌طلبد]. انسان هرچه دیگر می‌تواند، باید در این چند ساعت کار کند؛ تصمیم بگیرد، عزم داشته باشد، بنا بگذارد، ملتزم بشود، تعهد... .

اینها مسائل اساسی اجتهاد است. هان! مسائل استنباط اینها ست؛ نه آنچه در کتاب و متاب و تقریر و این چیزهاست. توجه می‌کنید؟ هر کاری که می‌خواهی بکنی، در همین قضیّه باشد.

حالا بگذریم ازاین‌که افراد در این موقع، خود روحانیون خودشان اصلاً به این قضایا دامن می‌زنند؛ به مسائل صارفه می‌آیند دامن می‌زنند و نمی‌دانم، ذهن شخص را به‌طور کلی از این مطالب به جاهای دیگر و فضاهای دیگر می‌برند.

آقا، ما نشستیم، خیر سرمان نشستیم در آن‌جا به بدبختی خودمان، به بیچارگی خودمان بنشینیم و فکر کنیم که حالا چه به سرمان آمده، چه بر سرمان خواهد آمد، چه‌کار کنیم؟ خدایا غلط کردیم، توبه کردیم، دستی، فلان... یک‌دفعه: «مرگ بر آمریکا!!!» اصلاً باور کنید عرفاتی بر ما درست شد؛ عرفاتی درست شد که همه را دعا کردیم؛ از بانی و ذاکر و... یک وقتی می‌خوانند: «از بانی و ذاکر و سامع و خدمت‌گزار قبول بفرما!!» ما هم از آن اول و آخر همه، همه را دعا کردیم! گفتیم: «خدایا، این هم حجّی است که برای ما درست شده؟!» با اینها، اصلاً دیگر آن حال رفت که رفت که رفت!

آخر که چه؟ برای چه؟! من نمی‌دانم کی باید ما به توجه بیایم؟ کی باید متوجه بشویم که به‌جای انتخاب مسیر واقعی، راه‌های بی‌راهه نرویم؟! کی آخر باید به خود بیایم؟ بس نیست؟ کافی نشد؟ نمی‌بینید اوضاع چه خبر است؟ بیاییم ببینیم چه گفتند بزرگان؛ آن‌طوری‌که آنها گفتند، حرکت کنیم.

یک‌دفعه مرحوم آقا، ایشان ـ رضوان الله علیه ـ در مسجد قائم صحبت می‌کردند؛ در روز جمعه، راجع به کیفیت نگرش انسان نسبت به مسائل توحیدی و نسبت به کثرات.[2] بعد ایشان آمدند این داستان «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» که آن آقا آمد بعد از پیغمبر... نمی‌دانم، باید تجلیل کنیم؟ باید چه‌کار کنیم؟ باید ما تکلیف را بفهمیم. وحدت است؟ غیر وحدت است؟ نمی‌دانیم چه‌کار کنیم؟ تعظیم کنیم؟ تجلیل کنیم؟ یک کاری باید بکنیم دیگر. بنشینیم آن عقب... خیلی خوب. [به او می‌گوییم]: «آقا!» والله ماندیم خودمان! گیر کردیم چه

---

[1] الکافی، ج ۴، ص ۶۶:
«عَن هِشَامِ بنِ الحَكَمِ عَن أَبِی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام قَالَ: **مَن لَم يُغفَر لَهُ فِی شَهرِ رَمَضَانَ لَم يُغفَر لَهُ إِلَی قَابِلٍ إِلَّا أَن يَشهَدَ عَرَفَةَ**.»

[2] رجوع شود به مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۶۶.

بگوییم، چه نگوییم!

علیٰ‌کلّ‌حال، یارو، حالا این آمده دارد می‌گوید: «حَیَّ عَلَیٰ خَیْرِ الْعَمَلِ». خب، اینکه داری می‌گویی «حَیَّ عَلَیٰ خَیْرِ الْعَمَلِ»؛ این «حَیَّ عَلَیٰ خَیْرِ الْعَمَلِ» اگر باشد، مردم به جهاد نمی‌روند! توجه می‌کنید؟ خب، چه باید بگوییم؟ «الصَّلَاةُ خَیْرٌ مِنَ النَّوْمِ».[1] این «الصَّلَاةُ خَیْرٌ مِنَ النَّوْمِ» به‌جای «حَیَّ عَلَیٰ خَیْرِ الْعَمَلِ». خب، این آقایی که دارد این حرف را الآن می‌زند، این چه تصوری از نماز دارد؟ چون می‌گوید اگر بگوییم «حَیَّ عَلَیٰ خَیْرِ الْعَمَلِ»، مردم دیگر نمی‌روند جهاد کنند. جهاد! اسمش را هم می‌گذاریم جهاد!! فِی سَبِیلِ اللهِ! اسمش را نمی‌گذاریم جنگ؛ چون جنگ با جهاد فرق می‌کند دیگر؛ جنگ یعنی زدن.

این معلوم می‌شود اصلاً هیچ‌چیز از روحانیت، نورانیت، حقیقت، در این مغز وجود ندارد. فقط رفتن و زدن و کشورگشایی و بگیریم و ببندیم و همه و لشکر و ارتش و فلان و... این حقیقت... خب، بالأخره گرفتی، زدی، فتح کردی. خب بعدش چه؟ چه شد بعدش؟ خب گرفتی. خیلی خب، ما آمدیم و ایران را هم گرفتیم. در زمان [خلیفه دوم]، ایران هم فتح شد.[2] خب حالا فتح شد که چه یعنی؟ چه داری به این مردم تازه مسلمان بدهی؟ چه هدیه‌ای داری به این مردم تازه مسلمان بدهی؟ تو خودت اصلاً چه‌کار کردی که حالا بخواهی این هدیه را به بقیّه بدهی؟

این نشان می‌دهد که اصلاً در این مغز، خدایی وجود ندارد. فقط آن چیزی که وجود دارد: مملکت، سلطنت، بزن، بکوب، ببند، نمی‌دانم و فلان و کشورگشایی، چه، همه! آن هم که می‌گوید «اسلام»، به‌خاطر این است که فعلاً اسلام مطرح است؛ وإلاّ اگر غیر از اسلام هم بود، همین بود. کشورگشایی... مگر پادشاهان سابق به دین مردم کاری داشتند؟ گفتند: «آقا، هر دینی می‌خواهید داشته باشید». مثل معاویه، راحت بود. گفت نه به نمازتان کار دارم ـ آمد وقتی [خلافت را] گرفت، در زمان امام حسن بود دیگر ـ نه به روزه، نه به حج‌تان؛ می‌خواهید بکنید، می‌خواهید نکنید. من می‌خواستم سلطنت پیدا کنم که کردم: «وَ لٰکِنِّی قَاتَلْتُکُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَیْکُمْ وَ قَدْ أَعْطَانِیَ اللهُ ذٰلِکَ.»[3]

---

[1] دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۴۲.
هم‌چنین رجوع شود به الموطّأ، ج ۱، ص ۷۲؛ الأحکام، یحیی بن الحسین، ج ۱، ص ۸۴.

[2] رجوع شود به البدء و التّاریخ، ج ۵، ص ۱۷۰ ـ ۱۸۴؛ الأخبار الطّوال، ص ۱۱۹ ـ ۱۳۸؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۲ ـ ۱۵۷؛ تاریخ الطّبری، ج ۳، ص ۴۸۰ ـ ۵۹۰؛ الفتوح، ابن‌اعثم، ج ۱، ص ۱۵۴ ـ ۱۶۹؛ البدایة و النّهایة، ج ۷، ص ۳۷ ـ ۴۹.

[3] الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴:
«فَلَمَّا استَتَمَّتِ الهُدنَةُ عَلَی ذٰلِکَ سَارَ مُعَاوِیَةُ حَتَّی نَزَلَ بِالنُّخَیلَةِ وَ کَانَ ذٰلِکَ یَومَ جُمُعَةٍ فَصَلَّی بِالنَّاسِ ضُحَی النَّهَارِ فَخَطَبَهُم وَ قَالَ فِی خُطبَتِهِ:
إِنِّی وَ اللهِ مَا قَاتَلْتُکُم لِتُصَلُّوا وَ لَا لِتَصُومُوا وَ لَا لِتَحُجُّوا وَ لَا لِتُزَکُّوا إِنَّکُم لَتَفعَلُونَ ذٰلِکَ وَ لٰکِنِّی قَاتَلْتُکُم لِأَتَأَمَّرَ عَلَیکُم وَ قَد أُعطَانِیَ اللهُ ذٰلِکَ وَ أَنتُم لَهُ کَارِهُونَ أَلَا وَ إِنِّی کُنتُ مَنَّیتُ الحَسَنَ وَ أَعطَیتُهُ أَشیَاءَ وَ جَمِیعُهَا تَحتَ قَدَمَیَّ لَا أَفِی بِشَیءٍ مِنهَا

خیلی خب. درست. این هم همین‌طور. همه همین‌اند دیگر. اینها همه در یک قماش‌اند، به‌اصطلاح. بعد یک‌دفعه گفتم: نکند ماها هم همان راه‌ها را داریم؟ ماها هم داریم خلاصه، بله! این چیزها را داریم، همان را. منتها حالا صورتش را یک صورت دیگری و یک حالت دیگری داریم به آن می‌دهیم. خب، آدم باید توجه کند. دیدم نه، هم‌چنین خیلی بی‌ربط هم نیست؛ مثل‌اینکه مسئله در همان قضایا، مطالب دارد دور می‌زند. علیٰ‌کلّ‌حال، خیلی مسئله بایستی که مورد ارزیابی قرار بگیرد؛ که یک وقتی راه را گم نکنیم و روش را گم نکنیم."[1]

"من در یک سفری که مشرّف شده بودم به مکّه برای حج تمتع، خب خیلی همان روز عرفه، که از صبح که ما بلند شدیم و اینها... خیلی حال و هوا، خیلی عجیب بود؛ فضا عجیب بود. خب واقعاً هم عجیب است، واقعاً هم عجیب است! آخر اینجا عرفات [است]؛ و جایی که امام زمان علیه‌السّلام در آن روز قطعاً حضور دارد، در آن سرزمین حضور دارد،[2] از خود وجود حضرت، تراوشات ولایی بر همهٔ صحرای عرفات دارد می‌کند؛ خودِ نفسِ وجود حضرت، نفسِ حضور حضرت، [اثر] دارد.

و انسان مشاهده می‌کند؛ این جریاناتی که می‌بینید، دست خودش نیست؛ این حال و هوایی که احساس می‌کند، دست خودش نیست؛ این مسائلی را که می‌بیند... خود را اصلاً در یک فضای دیگر می‌بیند، در یک عالم دیگر می‌بیند، در یک وادی دیگر می‌بیند. خب، با این کیفیت می‌آید جلو، حرکت می‌کند، می‌رود... ظهر، بعدازظهر، آن قضایای داستان دعای روز عرفه و کذا و... .

اصلاً خوب ببیند دیگر، اصلاً خود خدا هم خجالت می‌کشد از خودش این را نبخشد! یعنی وضع و اوضاع به یک نحوی است که آنچه را که در آن روز اتّفاق می‌افتد برای افرادی که در آن روز هستند و در روز عرفه، وضعیتی است که اصلاً خواهی‌نخواهی، بخشش، اصلاً رحمت و مغفرت و بخشش و اینها مثل باران بر آن افراد نازل می‌شود.

این حال بود، بود، بود... یک‌مرتبه ما دیدیم قضایا جور دیگری شد، و وضع جور دیگری شد، و آقا، آن حال رفت که رفت که رفت! من فقط یک دعا کردم، گفتم: «خدا فقط خیر بدهد! خدا فقط خیر بدهد به آنهایی که این مسائل را مسبّب هستند! فقط خدا خیرشان بدهد! خدا إن‌شاءالله...» چه دیگر بگوییم؟!

به‌طور کلی و با خودم قرار گذاشتم اگر این‌دفعه مشرّف شدم ـ که همین‌طور هم بودم، یکی‌دو دفعه بعد مشرّف شدم ـ از صبح که روز عرفه می‌شود، بلند شوم اصلاً بروم در وسط بیابان و یک‌جایی دیگر که اصلاً با

لَهُ.»

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ احرام قبل از مواقیت، مجلس ۱۳۲. (آیةالله طهرانی)

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

خودمان باشیم؛ خلاصه با حال و هوای خودمان باشیم، با وضع خودمان باشیم.

درست شد؟ خب، آخر ما چه جوابی داریم بدهیم به این افراد؟ به این مردم؟ به این اشخاص؟ به این حالات؟ به این وضع؟ و به این... آخر واقعاً چه باید بگوییم؟! چه باید بگوییم؟!

اینجاست که خلاصه خیلی مطلب است، خیلی مطلب است؛ و خیلی چیزها را نمی‌شود گفت، نمی‌شود گفت؛ مسائلی که به‌عنوان اصل در میان ما حاکم شده و جاری شده... دیگر حالا هر کس خودش می‌داند دیگر. شاید بعضی... ما نمی‌خواهیم چیز بکنیم... شاید بعضی جور دیگر متصّل بشوند. مگر ما اطلاع داریم بر ارتباط افراد؟ مگر ما ارتباط داریم؟ مگر ما ارتباط داریم؟ شاید بعضی جور دیگر متصّل بشوند؛ شاید بعضی جور دیگر نزدیک بشوند؛ شاید بعضی جور دیگر تکلیف احساس کنند.

هر کس تکلیف خودش؛ هر کسی تکلیف خودش. ولی حدّاقل ما آن تکلیفی را که احساس می‌کنیم، تحمیل نکنیم بر بقیّه! هر کس تکلیف خودش را می‌داند و حساب و کتاب خودش را می‌داند.[1]"[2]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲، آیةالله طهرانی:
«ما در ظهر عرفات، در عرفات نشسته بودیم، آقای مسئول و روحانی کاروان ما رادیوی ایران را باز کرده بود داشت اخبار ساعت دو می‌گفت! من گفتم: آقا خجالت نمی‌کشید؟! دارید روز عرفات اخبار و فلان‌کس را تیر زدند و آن یکی را آن‌طور کردند [گوش می‌دهید؟!] خجالت ندارد؟! و از حرف من تعجب می‌کرد که حالا مگر ما چه‌کار کرده‌ایم! و صدای رادیو هم در بلندگو کرده بود که همه هم استفاده کنند! تو را به خدا ببینید! این مردم بعد از یک عمری و بعد از هفتاد سال در روز عرفات آمده‌اند اخبار تیر خوردن فلان‌شخص را بشنوند! [گفتم:] خجالت نمی‌کشید؟! [لذا] خاموش کرد. التفات می‌کنید بعد هم اسمش را حج ابراهیم می‌گذارند! کدام حج؟ آن حضرت ابراهیم که آمد آن‌طور آمد، آمد تعلّق خود را از همهٔ دنیا کَند و یک‌سره به او نزدیک کرد! آن‌وقت آثارش را خود ما می‌فهمیم و آثارش را خود ما احساس می‌کنیم. تمام آن حال‌وهوایی که این حجّاج بیچاره تا ظهر [به دست آوردند] و دعا و زیارت امام حسین و [مناجات] خواندند، با آن یک‌ربعی که آن آقا رادیو گذاشته بود، همه اینها از بین رفت! رفت که رفت، تمام شد! اخبار آمد و پچ‌پچ و صحبت و خب حالا چه شد و آنچه شد و فلان شد! این‌قسم که حج نیست! حج این است که وقتی انسان به‌سوی او حرکت می‌کند بداند که فقط به یک اعمال ظاهری نمی‌پردازد.»

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۰، مجلس ۱۳. (آیةالله طهرانی)

فصل ششم، قسمت سوم

مَشعرالحرام

"[قالَ اللهُ الحکیمُ فی کتابِه الکریم:]

﴿فَإِذَآ أَفَضۡتُم مِّنۡ عَرَفَٰتٖ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ عِندَ ٱلۡمَشۡعَرِ ٱلۡحَرَامِ[1]﴾؛[2] «زمانی که آفتاب غروب کرد و از عرفات إفاضه و حرکت می‌کنید و به‌سوی مشعر می‌آیید، خدا را در مشعر ذکر کنید!»

مشعر خوب‌جایی است! یک کوه هم به نام کوه قُزَح دارد که اگر نزدیک شما بود، خوب است از کوه قزح هم بالا بروید؛ اگر هم دسترسی نداشتید نروید. البته مشعر زمین بزرگی است و انسان نمی‌تواند همه‌جایش را طی کند. اما در عرفات روی کوه رفتن مستحب نیست و جاهای پایین بنشینید.[3] کسی که سفر اوّلش است، مستحب است: «أن یَطَأَ مُزدَلَفَةَ بِرِجلِه؛[4] در مشعر قدم بگذارد و قدری راه برود.» نه‌اینکه در مشعر بخوابد و تمام شود، بلکه قدری حرکت کند و بر زمین قدم بگذارد و هر قسمی که دلش می‌خواهد، یاد خدا کند؛ چون حجاب از بین می‌رود[5]. عرفات خارج از حرم است و کسی که تا الآن خارج از حرم بوده است و از ظهر تا غروب آنجا رفته و ایستاده و با این دعاها و گریه‌ها و زاری‌ها گفته است: «ای خدا، من خارج از حرم تو هستم، آیا من را به حرم راه می‌دهی؟!» اول غروب اجازهٔ ورود به حرم داده می‌شود: «به‌سوی حرم حرکت کنید!» و الآن شب در مشعر آمده است؛ مشعر حرم خداست و وارد در حرم خدا شده است. اینجا هرچه می‌خواهید یاد خدا کنید.

... مشعر حرم است و انسان در حرم باید جمال محبوب را تماشا کند! وقتی خارج از حرم است، در می‌زند: «خدایا، بیچاره‌ام؛ در را به روی من بسته‌ای؟! زید التماس دعا گفته است، پدرم در جهنّم گرفتار است،

---

[1] مشعر الحرام (مزدلفه): مَشْعَر یا مَشْعَرُالحرام که به مُزْدَلِفِه نیز شهرت دارد سرزمینی بین عرفات و مِنا است که حدود ۴ کیلومتر طول دارد. بیشتر حجاج برای رمی جمرات از این مکان سنگ‌ریزه جمع می‌کنند.

مشعرالحرام پس از وادی یا درّه «مَأْزِمَین» [حُجاج در راه بازگشت از عرفات به سوی مکه، از وادی مَأْزِمَین می‌گذرند که میان دو کوه است. «مأزم» به معنای راه تنگ و به عبارت دیگر، تنگه است، این کلمه اشاره به دو راه رفت و برگشتِ تنگِ این ناحیه دارد و حجاج با عبور از این وادی به مزدلفه یا سرزمینِ مشعرالحرام می‌رسند] قرار دارد. حجاج باید بعد از غروب روز عرفه؛ یعنی پس از پایان وقوف اختیاری در عرفات، به این سمت حرکت کنند و تا طلوع آفتاب روز فردا (دهم ذی حجه، عید قربان)، در این مکان بمانند. [رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۵ ـ ۵۱.] (محقق)

[2] سوره بقره (۲) آیه ۱۹۸.

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۳۴ و ۵۳۵.

[4] الکافی، ج ٤، ص ٤٦٨:

«عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ علیه‌السّلام قَالَ: قَالَ: **"...وَ يُسْتَحَبُّ لِلصَّرُورَةِ أَنْ يَقِفَ عَلَى الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ يَطَأَهُ بِرِجْلِهِ..."**.»

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲، آیةالله طهرانی:

«و اگر خانم‌ها بتوانند آنها را متقاعد کنند که پیاده بشوند و قدم بزنند، خیلی در آن هم تأکید شده است.»

قرض دارم؛ در را باز کن تا با تو صحبت کنم!» در عرفات جای دعا است، هرچه می‌خواهد دعا کند؛[1] اما وقتی در باز شد و انسان در حرم و در مقابل جمال محبوب آمد، آنجا فقط یاد محبوب است، و این ذکر است! ولذا مشعر فقط جای [ذکر است]. و"[2]

"حالتی که برای انسان در عرفات پیدا می‌شود با حالت در مشعر متفاوت است و دو حالت مختلف است؛ حالت در عرفات، حالت ابتهال و توسل و انابه است، ولی حالت در مشعر، حالت انابه و ابتهال و اینها نیست، بلکه حالت شعف و سرور و ورود در حرم است که اذن و اجازهٔ دخول در حرم داده شده است و حاجّ، این باب را برای خود مفتوح می‌بیند که داخل شود؛ ولی در عرفات مسئله این‌طور نیست. در عرفات حالت انتظار است که آن رحمت الهی بر او ببارد و او را مستعدّ برای ورود در حرم کند و این مسئله، خیلی مسئلهٔ عجیبی است."[3]

"روز عرفات، روز التجا و بُکاء و ابتهال است. خداوند متعال حجّاج را در خارج از حرم نگه می دارد، وقتی که آنها با این ابتهال و التجا پاک شدند و آن رحمت الهی بر اینها شامل شد و غفران الهی شامل حال اینها گشت و آنها را طاهر کرد، آن موقع به اینها اذن ورود به مشعر و وارد شدن در حرم الهی ـ چون مشعر در حرم است ـ می‌دهد: حالا که پاک شدید می‌توانید بیایید و حالا [که پاک هستید] وارد اینجا شدید؛ باید با پاک شدن وارد اینجا شد. در اینجا خداوند به‌واسطهٔ ورود در مشعر، این حاجی را برای حرم خودش آماده کرده است؛ یعنی وقتی که حاجی وارد مشعر بشود، چه بخواهد و چه نخواهد وارد حرم الهی شده است. البته افراد در اینجا متفاوت هستند؛ آنهایی که دارای مراتب عالی هستند، یک نوع ورود در حرم دارند و آنهایی که دارای مراتب

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۴۶۴.

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۴۸۶ ـ ۴۷۱.

[3] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ بساطت یا ترکّب احرام، جلسه ۱۱۶. (آیةالله طهرانی)

پایین‌تر هستند، ورود دیگری دارند.[1]"[2]

مِنا

"مِنا[3] [در اصل] مُنیٰ بوده است، یعنی آرزو! چون آرزوی انسان در آنجا برآورده می‌شود. منا محلّ حضرت ابراهیم[4] و جای ذبح کردن است."[5]

رَمیِ جَمَرات

جایز نبودن برداشتن سنگ از داخل حرم

"سنگ‌ها[6] را هم برای سنگ زدن از همین مشعر بردارید، چون باید فردای آن و دو روز بعدش این

---

۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳، آیةالله طهرانی:
«اگر رفقا می‌خواهند از عرفات به مشعر بروند، من صلاح می‌دانم که پیاده بروند؛ مگر اینکه شخصی مریض و ناتوان باشد. ده کیلومتر بیشتر نیست، یا فوق آن یازده کیلومتر است که البته بعید است، احتمالاً همان ده کیلومتر است. پیاده و کم‌کم بروند و آنجا هم همهٔ وسایل هست، دستشویی‌های متفاوت هست، آب خنک هست؛ و آن نیروهای امنیّتی کاملاً مسلّط هستند و در آنجا بسیار خوب مراقبت و محافظت می‌کنند و واقعاً به حجّاج رسیدگی می‌کنند.
چه اشکال دارد که انسان پیاده برود؟! ثواب آن هم بیشتر است و چند جا استراحت کند. و ما پارسال به ابتلایی مبتلا شدیم که فقط سه ساعت متوقّف و در میان ماشین‌ها محصور شده بودیم و دود می‌خوردیم، جدّاً فقط ما سه ساعت یا بیشتر در یک نقطه ایستاده بودیم و همهٔ این ماشین‌ها روشن بود، و آنجا برای خیلی‌ها اصلاً وضعیّت خطیر پیش آمد؛ و بعد هم که حرکت کرد، تا نیمهٔ راه یا کمتر که رفتیم اصلاً راه بسته شد و ما پیاده شدیم و تتمّه را پیاده رفتیم و اصلاً هم خسته نشدیم! دو جا هم نشستیم؛ و عرض کردم که همه‌گونه وسایل هست. حتی در آنجا از همین مسائل غذایی و خوراکی‌ها هم به افرادی که در طریق مُشات ـ که طریق پیاده‌ها است ـ هستند می‌دهند. فردا که بقیهٔ افراد را در منا دیدیم گفتند: "ای کاش ما هم مثل شما پیاده رفته بودیم، به چه روزی افتادیم!" و حتی وقوف مشعر داشت از آنها فوت می‌شد و به‌خاطر همین توقّفی که در آنجا داشتند، داشت از بین می‌رفت.»
۲ جلوه‌های معرفت، ص ۱۳۳. (آیةالله طهرانی)
۳ «مِنا» سرزمینی بین مشعرالحرام و مکّه است که حاجیان از صبح عید قربان تا دو روز بعد بخشی از اعمال حج را در آن انجام می‌دهند. این اعمال عبارت‌اند از: رمی جمرات، قربانی، حلق یا تقصیر، بیتوته در منا. این سرزمین جزئی از حرم مکّه است.
دربارهٔ علت نام‌گذاری این سرزمین به «منا» دلایل گوناگونی ذکر شده است؛ براساس سخنی از امام رضا علیه السّلام این نام برگرفته از کلام حضرت جبرئیل به حضرت ابراهیم علیه السّلام است که: «**تَمَنَّ علیٰ رَبِّکَ مَا شِئتَ**؛ هرچه از خداوند می‌خواهی، آرزو کن!»
ابراهیم از خداوند خواست به‌جای ذبح فرزندش، قوچی را بفرستد تا به‌عنوان فدیهٔ اسماعیل، آن را ذبح کند و خداوند آرزوی او را برآورده کرد. [عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۹۱.] (محقق)
۴ رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۴؛ الخصال، ج ۱، ص ۵۶.
۵ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)
۶ جمرات: جَمْرَه (جمع آن جَمَرات و جِمار) واژه‌ای عربی است که به معنای قطعه سوزان آتش، سنگ‌ریزه و جز اینها به کار

سنگ‌ها زده شود. سنگ‌ها اگر به‌مقدار نخود یا یک قدری بزرگ‌تر باشد کفایت می‌کند و سنگ‌هایی که نقطه‌نقطه‌ای و نقطه‌دار است را انتخاب کنید.“[1][2]

”آنچه در شرع داریم، تهیهٔ حَصیٰ[3] از مشعر است.“[4] ”رفقا حتماً سنگ را از مشعر جمع کنند! گرچه اشکالی ندارد که انسان از مکّه هم سنگ بردارد، ولی چون انسان نمی‌تواند سنگ و اشیاء حرم را از حرم خارج کند، برای رفتن به عرفات این سنگ را با خودش می‌برد و این حرام است و انسان نمی‌تواند سنگ را ببرد! من پارسال می‌دیدم که از طرف بعثه افراد را توصیه کرده بودند و می‌رفتند از همین کوه‌های مکّه سنگ برمی‌داشتند و تازه آن را هم می‌شکستند و چند تکّه می‌کردند! تازه شکستن آن هم اشکال دارد! نه‌خیر، بردن سنگ به بیرون از مکّه حرام است و انسان نمی‌توانتد ببرد؛ بله، اگر برای روزهای دیگر و برای روز یازدهم و دوازدهم که از مکّه می‌آید و می‌خواهد به منا برود، اشکال ندارد که از مکّه سنگ بردارد و برود در منا بزند؛ چون منا متّصل به خود مکّه است و دیگر از حرم خارج نمی‌شود.[5] ولی علیٰ‌کلّ‌حال مستحب مؤکّد است که انسان سنگ‌هایش را از مشعر جمع کند و سنگ‌های مُنقّط و نقطه‌نقطه باشد، نقطهٔ سیاه‌وسفید داشته باشد و به اندازهٔ یک بندانگشت یا کوچک‌تر باشد، زیاد بزرگ نباشد تا یک وقتی برای دیگران تولید زحمت نکند. سنگ را در همان‌جا جمع

رفته است.[لسان العرب، ج ۴، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.] در اصطلاح دینی، جمرات یا جمرات ثلاث، نام سه محل مخصوص در سرزمین مِنا است که با ستون‌های سنگی مشخص شده‌اند. رَمْیِ جَمَرات پرتاب سنگ‌ریزه‌ها به سوی نماد شیطان، از اعمال واجب در مناسک حج است. این عمل در سرزمین مِنا و در روز عید قربان و دو روزِ بعد از آن انجام می‌شود. [رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۵۳ ـ ۷۷.]

در روایات، علت سنّت شدن رمی جمرات، ماجرای ظاهر شدن چندباره شیطان بر حضرت ابراهیم علیه‌السّلام دانسته شده که ابراهیم، شیطان را در سه موضعی که الان جمرات قرار دارند رمی کردند و این کار، نمادی برای مبارزه و راندن شیطان شد. [قرب الإسناد، ص ۱۴۷؛ علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۳۷.] (محقق)

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۳۱ ـ ۳۴.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[3] سنگریزه. (محقق)

[4] سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، جلسه ۷۳۵. (آیةالله طهرانی)

[5] سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، جلسه ۷۳۵، آیةالله طهرانی:

«یک وقت می‌گویند که آقا، اصلاً در مشعر به‌خاطر اضطرار نمی‌شود سنگ جمع کرد؛ این مسئله حکمش عوض می‌شود و تغییر پیدا می‌کند و مسئله تبدیل به یک چیز دیگر می‌شود. بروید از منا جمع کنید؛ آن‌قدر در منا سنگ ریخته و این‌طرف و آن‌طرف همه‌جا سنگ و شن و کوه و فلان است! در کنار خود جمرات سنگ و اینها هست، بروید جمع کنید.»

می‌کنید.[1]"[2]

"نسبت به رمی، آن کسی که نمی‌تواند سنگ بزند وکالت بدهد؛ مخصوصاً اگر خانم‌ها در روز اول احساس می‌کنند که شاید مشکل پیدا شود، بنده صلاح نمی‌دانم که آنها در روز اول بروند! حالا وضعیت امسال را نمی‌دانم به چه نحوی است، ولی وضعیت پارسال بسیار وضعیت سنگینی بود و من دو تا از مخدّرات را که همراه ما بودند نگذاشتم سنگ بزنند و اقربای آنها و دوستان، عوض آنها رفتند و سنگ زدند؛ و از این نقطه‌نظر هیچ اشکالی ندارد و ثواب آن هم یکی است و هیچ تفاوتی ندارد."[3]

فلسفهٔ رمی جمرات

"منا و رمی جمرات ممثّل دفع اعتباریّات و خود نفسانیّات و رفض و دور کردن خود ذات انسان است در وقتی که در حرم واقع شده است! دو مطلب است: یک وقتی انسان را وارد حرم می‌کنند و کاملاً انسان از نفسانیّات خودش پاک شده است و هیچ انانیّتی ندارد و هیچ وجودی ندارد و همین فنائی که برای اولیای الهی به‌نحو فنای ممتدّ و ملکه محقّق می‌شود [برای او هم محقّق است]، در یک‌هم‌چنین وضعیّتی دیگر اصلاً در اینجا شیطان نیست. ولی یک وقتی برای انسان حالت فناء منقطع، یعنی حالات جذب و توجه به پروردگار و تجرّد فی‌الجمله می‌آید، ولی هنوز از بقایای نفس باقی است! رمی جمرات اشاره به این حالت انسان است. یعنی وقتی که انسان وارد حرم شد، هنوز از ذات و نفس خودش باقی است؛ با رمی شیطان و از بین بردن او، کأنّه دیگر به‌کلّی خود را از خود تهی می‌کند و حق را به‌جای خود مستقر می‌کند."[4]

بیان حضرت حداد در حقیقت رمی جَمْرهٔ عَقَبه

"حضرت آقا [مرحوم حداد رضوان الله علیه] فرمودند:

رمی جَمْرهٔ عَقَبه هم بالأخصّ خیلی برای من جالب بود؛ چون در جمرهٔ أولیٰ و جمرهٔ وُسطیٰ انسان رو به قبله می‌ایستد و رمی می‌کند. یعنی با توجه و استقبال کعبه، انسان شیطان را می‌زند و می‌راند؛[5] اما در جمرهٔ عقبه که باید انسان پشت به قبله کند و رمی نماید، این چه معنی دارد؟!

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۳۱ ـ ۳۴ و ۵۹.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[5] شرح فقراتی از دعای ابوحمزهٔ ثمالی، ج ۲، ص ۱۴۴ (علامه طهرانی):

«جای همهٔ آقایان خالی، یک سفر رفته بودیم مکّه، در منا که رفته بودیم و رمیِ جمار کرده بودیم و آمده بودیم، کسی از همان افرادی که در کاروان ما بود، آدم خیلی خوب و خوش‌دلی هم بود، اردبیلی بود، دیدم آمد و گفت:

آقا، ما رفتیم و سنگمان را زدیم، اما تماشایی بود، جمعیت این‌طور بود و آن‌طور بود و... .

بعد گفت:

معنی‌اش عین توحید است. یعنی آن کعبه‌ای را که من تا به‌حال با این نفس خود بدان توجه می‌نمودم، آن را اینک پشت سر گذارده، و با توجه به اصل توحید که دارای جهت و سمتی نیست، و با نفسی که از آن نفس بیرون آمده و توجه بدان سو را ندارد می‌خواهم شیطان را رمی کنم. بنابراین حقیقت این رمی نیز عوض می‌شود، و آن رمیی است که از دو رمیِ سابق، پاک‌تر و زلال‌تر است؛ و شاید سرّ تعدّد رمی‌ها تعدّد حقیقت و واقعیت آنها باشد نه امر تکراری.“[1]

بعضی‌ها به‌جای سنگ مثلاً کفش می‌زدند و شیطان را لعن می‌کردند، یکی عصا پرت می‌کرد، یکی هم لنگه‌کفش پرت می‌کرد! زنی لنگه‌کفشش را بلند کرده بود و این را می‌خواست به آن ستون بزند، گفتم: بابا، لنگه‌کفش که فایده ندارد، باید سنگت را بزنی! گفت: سنگ خودم را زده‌ام، حالا می‌خواهم این را عوض شوهرم بزنم! آن‌وقت، این لنگ‌کفش را بلند می‌کرد و به این می‌زد و می‌گفت: ای پدر سوخته! تویی که شوهر من را اغفال کردی! به شیطان می‌گفت: ای پدر سوخته! تویی که شوهر من را اغفال کردی!

حالا اگر در شب عروسی به این خانم می‌گفتند: این شوهر کیست؟ می‌گفت: این روح ملکوتی است! انسانی است که اصلاً نباید به او انسان گفت! این روح است، روح‌الله است، حضرت عیسی بن مریم آمده است در این دنیا! اما حالا به او چه می‌گوید؟ می‌گوید: این قَعر جهنّم است! چون اساس، متزلزل شد. [خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:]

﴿ٱلۡأَخِلَّآءُ يَوۡمَئِذِۭ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلۡمُتَّقِينَ﴾؛* «در آنجا افرادی که اینجا به هم محبّت دارند، محبّت‌ها تبدیل به دشمنی می‌شود؛ مگر متّقین (که اساس محبّتشان بر محور تقوا و خداست؛ آنها دیگر همدیگر را روی معنا دوست دارند).»

* سوره زخرف (٤٣) آیه ٦٧.

[1] روح مجرّد، ص ۱۴۶. (علامه طهرانی)

قربانی حج سمبل فدا کردن نفس خود

"«قربانی» یعنی خدایا همان‌طور که حضرت ابراهیم بنیان‌گذار اسلام، خواست فرزند خود و جان خود را در راه تو قربانی کند و تو برای او فدیه فرستادی (معنای فدیه این است که این گوسفند به عوض او باشد. فدیه: یعنی به‌جای او. من فدای شما شوم: یعنی شما دارید از دنیا می‌روید و برای‌اینکه شما باقی بمانید من بمیرم. فدایت شوم: یعنی اگر تو بخواهی بمیری من فدای تو شوم و من به‌جای تو باشم. این گوسفند فدیه است: یعنی به عوض آن قربانی است و حکایت از آن قربانی می‌کند؛ و گوسفندی هم که ما می‌کشیم همین است.) ما هم می‌گوییم: خدایا، ما هم حاضریم بر اینکه جان خود را در راه تو قربانی کنیم؛ اما الآن به ما دستور ندادی که سرت را ببُر، ما این گوسفند را به‌عنوان نمونه و حاکی از جان دادن و فدا کردن قرار می‌دهیم!

لذا مستحب است انسان گوسفندی که در منا قربانی می‌کند، گوسفند خیلی خوبی باشد،[1] گوسفند پُر قیمت بخرد، کمتر از یک‌ساله نباشد، شاخش خوب باشد، نر باشد، چاق باشد، سالم باشد، چشمش خوب باشد، چپ نباشد، نابینا و کور نباشد، بدنش بریده نباشد، ناقص نباشد، و انسان خودش آن گوسفندی را که

---

[1] امام شناسی، ج ۶، ص ۳۹ (علامه طهرانی):

«ابن‌کثیر دمشقی از حافظ ابوبکر بزّار با سند خود از أنس آورده است که:

إنّ النّبیَّ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم حَجَّ علیٰ رَحلٍ رَثٍّ و تَحتَهُ قَطیفَةٌ و قالَ: **حِجَّةٌ لا رِیاءَ فیها وَلا سُمعَةَ**

«رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم حجّ خود را بر روی جُلّی کهنه و فرسوده بجای آورد، و زیرانداز او فقط یک قطیفه بود، و می‌فرمود: این حجّی است که در آن ریا و خودنمایی و شهرت طلبی نیست.»

... باید دانست که همین رسول‌اللهی که بر روی پلاس کهنه و قطیفهٔ بی‌ارزشی حج می‌کند، برای هَدْی و قربانی در راه خدا و اطعام مساکین و مستمندان با خود صد شتر می‌برد، و همه را نحر می‌کند و به فقرا و مستمندان تقسیم می‌کند، و به امیرالمؤمنین می‌فرماید: حتی پوست و جُلّ شترها را به قصّاب مده و همه را در راه خدا انفاق کن!** این است مقتدای ما. و ﴿لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا﴾**

اما اغنیای ما که حج می‌کنند از کشتن یک گوسفند در منا تجاوز نمی‌نمایند، و بنده به خاطر ندارم و نشنیده‌ام که کسی از هم‌کیشان ما در منا شتر کشته باشد، با آنکه مخارج ایاب و ذهاب، سنگین و ثروت نیز در درجهٔ بالا باشد.»

* البدایة و النّهایة، ج ۵، ص ۱۱۲.

** مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۶۰؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۸۶.

همچنین رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۴۷ و ۲۴۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۳۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۲۲۷.

*** سوره أحزاب (۳۳) آیه ۲۱. امام شناسی، ج ۶، ص ۳۹، تعلیقه ۳:

«بتحقیق که از برای شما در اقتدای شما به رسول خدا مادّه تأسّی و الگوی خوبی است، برای آن کس که امید خدا و روز قیامت را داشته باشد و یاد خدا را بسیار کند».

می‌خرد قربانی کند؛[1] چون نفس قربانی، خود انسان است و انسان باید خودش را قربانی کند. اقلاً این قربانی را که حکایت از قربانی انسان می‌کند، انسان به دست خودش آن را قربانی کند[2] و دعا بخواند[3] و قدری نبات شیرین هم در دهان آن گوسفند بگذارد، چون قربانی کار شیرینی است، تلخ که نیست؛ اینها همه معنا دارد! آن‌وقت انسان که این کارها را کرد، می‌فهمد که: ﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا﴾[4] معنایش چیست!"[5][6]

حکمت تشریع حکم قربانی

"قالَ اللهُ الحکیمُ فی کتابِه الکریم:

﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡ﴾»[7] «گوسفندان، شتران و گاوهایی که در هرجا (در منا یا در مکّه و یا سایر اماکن) قربانی می‌کنید، نه گوشت‌های آنها به خدا می‌رسد و نه خون‌های آنها؛ ولیکن تقوایی که از ذبح آنها و نحر آنها نصیب شما می‌شود، آن به خدا می‌رسد.»

﴿يَنَالُهُ﴾ یعنی: تقوایی که مُکتسَب از نحر و ذبح این حیوانات است، به خدا می‌رسد. این آیهٔ قرآن است!

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۹۸ ـ ۱۱۵ و ۱۲۵ ـ ۱۲۷ و ۱۵۰ ـ ۱۵۲.

[2] سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، جلسه ۷۱۸، آیةالله طهرانی:

«لذا در قضیهٔ ذبح در منا مستحب است حاجّ خودش با دست خودش ذبح کند، منتها الآن نمی‌شود و می‌گویند نیابت بدهید. با دست خودت و اگر نمی‌تواند و بلد نیست یا مشکلی دارد، مستحب است دستش را روی دست ذابح بگذارد اینها همه مسئله است؛ می‌دانید اینکه مستحب است ذابح خودش حاجّ باشد برای چیست؟ آن گوسفند یا گاو یا شتر می‌فهمد که الآن او این ذبیحه را برای راه خودش و برای مکتب خودش دارد فدا می‌کند! او این قضیه را می‌فهمد و با آرامش جان می‌دهد. اینها همه اسرار است و از خودم نمی‌گویم؛ انشاءالله یک وقتی فرصتی پیدا شود و وقتی در مسائل حج به اینجاها برسیم، شاید یک مقداری را بگوییم. خود ذبیحه این مسئله را می‌فهمد. حالا می‌گویند اگر کسی چیز است، برای‌اینکه فلان نشود بگویید در شهر خودش بکشد و تلفن کنید با موبایل یا اس‌ام‌اس بفرستید تا ما [بعد از قربانی] سر را حلق کنیم!!»

❋ رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۳.

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۱۴۹ ـ ۱۵۳.

[4] سوره حج (۲۲) آیه ۳۷.

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱، آیةالله طهرانی:

«البته واجب است که ثلث قربانی را خود حاجی ـ خود شخص قربانی‌کننده ـ مصرف کند، ثلث آن را به فقرای مؤمنین و ثلث دیگر را به خود مؤمنین بدهد ولی از باب‌اینکه بالأخره در منا امکانات نیست و روشن‌کردن آتش به هر وسیله در آنجا ممنوع است و طبخ هم نمی‌کنند، لهذا تقریباً می‌شود گفت که این میسور نیست. بنابراین کاری که شما انجام می‌دهید این است که سهم خودتان را بریء کنید و ببخشید، و از دوستان هم وکالت بگیرید که آنها هم سهم خودشان را ببخشند. در این‌صورت دیگر اشکالی پیدا نمی‌کند.»

❋ رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۱۵۹ ـ ۱۶۸.

[6] مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۲۴. (علامه طهرانی)

[7] سوره حج (۲۲) آیه ۳۷.

﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلٞ فَصۡلٞ * وَ مَا هُوَ بِٱلۡهَزۡلِ﴾[1]؛ «قرآن کتاب فاصل است (یعنی مُتقَن و محکم و کلام قاطع و برّنده است) * و شوخی و مزاح هم نیست و قرآن براساس تسامح با انسان صحبت نمی‌کند.»

این آیه می‌رساند که تمام این قربانی‌هایی که در دنیا می‌شود و به آن امر شده است، گرچه طبعاً فوائدی دارد که رسیدگی به ضعفا و فقرا و مستمندان است، رسیدگی به مردم مستحق است، اطعام است، ولیمه است، إشباع مؤمنین است، و خدا اطعامِ طعام را دوست دارد، و همهٔ اینها براساس خود محفوظ است؛ ولی جان و روح و سرّ این قربانی، آن پاکی و طهارتی است که انسان در اثر این عمل کسب می‌کند؛ یعنی انسان در اثر قربانی کسب طهارت می‌کند، و این به‌درد انسان می‌خورد. خود قربانی و اطعام و ریختن خون این حیوان، و گوشت و پوست را در راه خدا دادن، همهٔ اینها برای این عالم است و چیزی آنجا نمی‌رود؛ ولیکن روح و نتیجهٔ این کار که آن تقوای مُکتسِبهٔ از این کار است، به‌سوی خدا می‌رود، اصلاً به‌سوی خدا می‌رود و به خدا می‌رسد! خدا چیست که چیزی به خدا برسد؟!

﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَ ٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥ﴾[2]؛ «عمل صالحی که انسان انجام می‌دهد ـ هرچه می‌خواهد باشد ـ در نفس انسان ایجاد یک روح و یک پدیدهٔ نفسی و یک حال بقاء و تجرد و یک حادثهٔ روحانی می‌کند که آن به‌سوی خدا می‌رود.»

﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ﴾؛ «به‌سوی خدا بالا می‌رود.» چه چیزی؟ ﴿ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ﴾؛ آن چیزی که موجب بلند شدن کلمهٔ طیّب و حرکت آن به‌سوی خدا می‌شود، عمل صالح است. پس قربانی عمل صالح است و این قربانی موجب تقوا می‌شود، که آن تقوا به‌سوی خدا بالا می‌رود؛ پس انسان باید دنبال تقوا برود. البته این مسئله اختصاصی به قربانی ندارد؛ بلکه از روی آیهٔ ﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ﴾، با تنقیح مناط کلّی از همین آیهٔ ﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَآؤُهَا﴾، می‌توان استفاده کرد که هر عملی انسان در دنیا انجام می‌دهد، یک پیکر و ظاهری دارد و یک جان و روحی دارد؛ ظاهرش در اینجا می‌ماند و روحش برای انسان باقی می‌ماند. آن‌وقت باید حساب کنیم که چه اندازه این عمل برای انسان روح ایجاد کرده است که بر این اساس، آن عمل دارای ارزش است؛ و اینجا دیگر مَفرَق طُرُق است.“[3]

”شما که این قربانی را قربانی می‌کنید، نه گوشتش به خدا می‌رسد، نه خونش می‌رسد، نه جسمش می‌رسد، نه پوستش می‌رسد. این قربانی یک عمل ظاهر و خارجی است؛ این گوسفند یک وزنی دارد، گوشت و پوستش را تقسیم می‌کنید و به قوم‌وخویش‌ها و همسایه‌ها می‌دهید. هیچ‌کدام اینها به خدا نمی‌رسد؛ خدا مجرّد است و قربانی مادّه است و خدا نیاز و احتیاج به این قربانی ندارد. آنچه که به خدا می‌رسد، آن مسئله‌ای

---

[1] سوره طارق (۸۶) آیه ۱۳ و ۱۴.

[2] سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

[3] مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۱۵. (علامه طهرانی)

است که پشت این قضیه است. این قربانی برای چه بوده، آن به خدا می‌رسد! هدف از این قربانی چه بوده است و برای چه قربانی کردید؛ آیا قربانی کردید در روز قربان به‌خاطر اینکه قربانی مستحب است یا درونش این هم بوده است که اگر نکنید، می‌گویند: «آقا چرا امسال قربانی نکرده است؟!» این قاطی شده! آیا خالص بوده یا اینکه چیز دیگر ضمیمه شده است؟! یا اینکه می‌گویند: «خب هر سال آقا یک گوسفند، دو گوسفند، سه گوسفند قربانی می‌کرد؛ امسال چرا نشد و چرا نداد؟» نفس در خودش یک احساس ذلّت و یک احساس خفّتی می‌کند.

این می‌آید و کار را خراب می‌کند. یعنی آن چیزی که باید بالا برود دیگر بالا نمی‌رود. چون نیّت، نیّت کثرت است؛ کثرت که به‌سوی وحدت حرکت نمی‌کند! کثرت در عالم کثرت و عالم تعلّقات و عالم جزئیّات و عالم تقیّدات و عالم مادّه و عالم اعتبارات در همان‌جا باقی می‌ماند و به وحدت جلو نمی‌رود و حرکت نمی‌کند.

پس چه بالا می‌رود؟ هیچ! انسان قربانی می‌کند ولی می‌بیند حالی برای او به‌دست نیامد و تغییری برای او پیدا نشد، سبک نشد و انبساط پیدا نکرد؛ چرا؟ چون انبساط و سبکی مربوط به بهجت و نور است، درحالی‌که قربانیِ او حامل نور نبوده است، بلکه حامل کثرات و تعلّقات بوده است. کثرات هم مال کثرات است؛ چیزی در او اضافه نمی‌شود و عوض نمی‌شود.

... یک وقت انسان نگاه می‌کند و می‌بیند تمام این کارهایی که دارد انجام می‌دهد، همه‌اش برای دنیا شد، همه‌اش برای این و آن و حرف‌های این و آن و مسائل این و آن شد. خب نکند دیگر، برای چه خودش را معطّل می‌کند؟! وقتی که دارد می‌بیند وضع به این کیفیت دارد جلو می‌رود، خب چرا باید انجام بدهد؟ انسان از هرجا می‌خواهد، قطع کند و جلویش را بگیرد تا جلوتر نرود و همین طور.

آنچه که پشت این عمل هست و آن نیّتی که پشت این است، آن برای انسان مهم است که انسان به آن هدف برسد و به آن نیّت برسد تا جایی‌که خواست انسان به‌طور کلّ از میان برمی‌خیزد و دیگر انسان خواست ندارد، احساس می‌کند چون محبوب او این را می‌پسندد، این به آن سمت می‌رود، نه‌اینکه تکلیفی آمده است. محبوب او این را الآن می‌پسندد، حالا چه به او امر بکند یا نکند.“[1]

معنای قربانی

”معنای قربانی این است که: خدایا، من دارم نفس خودم را از بین می‌برم، نفس خودم را دارم می‌کُشم، اختیار خودم را دارم کنار می‌گذارم، هواهای خودم را دارم کنار می‌گذارم، برای خودم هیچ وجودی در قبال

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۷، جلسه ۱. (آیةالله طهرانی)

اختیار و مشیّت و ارادهٔ تو قائل نیستم. این معنای قربانی است، لذا قربانی را فقط باید در منا کشت، نه در جای دیگر و قبول نیست. قربانی باید در منا باشد، در اینجا باشد.[1] آنچه که مهم است برای حاجی در منا این است که به آن روح این عمل و نفس این عمل که همان روح و حقیقت تزکیه و تضحیه و قربانی کردن است در آن مکان برسد، نه‌اینکه آنجا باشد و بگویند برای اینها جای دیگر قربانی بکنید! بلکه در همان‌جا، در همان مکان و در همان موقعیت.

معنای قربانی چیست؟ معنای قربانی این است دیگر. قربانی یعنی: خدایا، من نه‌تنها از ریاسات خودم، از شوائب وجودی خودم، از آن جوانب، از بیا و برو، از پول، از مال، از زن، از فرزند، از شوهر، از همه‌چیز دست برداشتم و آمدم در اینجا، اینها به جای خود، اصلاً خودم را آمدم کنار گذاشتم و من دیگر در عالم وجود اثری ندارم. این تمثیل است دیگر. قربانی به‌عنوان تمثیل است، به‌عنوان سمبلِ برای این حرکت روحی در اینجا تلقّی می‌شود؛ منتها خب افراد و مردم می‌آیند همین‌طوری قربانی می‌کنند! یعنی حقیقت مسئله این است. لذا مستحب است حاجی وقتی که می‌خواهد قربانی کند بیاید دست را بگذارد روی دست ذابح یا خودش قربانی کند. امیرالمؤمنین خودشان قربانی می‌کردند ـ راجع به پیغمبر شک دارم ـ و ائمه هم خودشان قربانی می‌کردند.[2] یا اینکه بیاید انسان دست را روی دست ذابح بگذارد و خودش را به‌جای این قربانی فرض کند و در مقام مشیّت و اختیار الهی، وجودی را در این بازار در مقام عرضه و تقاضا دیگر نیاورد. این معنا معنای قربانی است. حالاکه این قربانی را انجام دادی حالا عید بگیر! حالا فهمیدیم عید قربان برای چیست؟ عید قربان وقتی است که خدا می‌گوید من این قربانی را از تو پذیرفتم، یعنی من تو را قابل برای ورود در حرم امن خودم قرار دادم؛ چون تو دست از وجود خودت برداشتی.

ما مشعر رفتیم، شب می‌رویم مشعر، در حرم هستیم و می‌آییم شیطان را سنگ می‌زنیم، این کارها را انجام می‌دهیم ولی هنوز دست از وجود برنداشتیم؛ معنای قربانی این است که خدیا من دیگر در قبال تو وجودی ندارم، هیچ! اصلاً نفسی دیگر ندارم، اصلاً وجودی ندارم، در عالم فقط وجود واحد، وجود تو است و اصلاً من نه ارزشی دارم، نه حقیقتی دارم، نه وجودی دارم. حالا خدا این عمل را دیگر قبول می‌کند و می‌گوید: تا به‌حال نماز می‌خواندی، یک مقداری قبول داشتم؛ روزه می‌گرفتی، یک مقداری قبول داشتم؛ آمدی حج انجام می‌دادی، یک مقداری قبول داشتم؛ همه را یک مقداری قبول داشتم. ولی یک کاری را انجام بدهی که صد در صد قبول کنم، آن قربانی است!

یعنی کاری انجام دادی که دیگر نه نماز به پایش می‌رسد، نه روزه به پایش می‌رسد، نه زکات و وجوهات

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۸۸ ـ ۹۴.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۲.

به پایش می‌رسد! تمام اینها تحت‌الشّعاع قرار می‌گیرد؛ وقتی یک کسی بیاید به مولای خودش بگوید من اصلاً وجودی ندارم و اختیاری در قبال اختیار تو ندارم و اصلاً صفر محض هستم و هیچ هستم، این خیلی مهم است تا اینکه بیاید فرض کنید که به آن مولا بگوید: من در شبانه‌روز نیم‌ساعت خودم را در اختیار شما می‌گذارم! من در شبانه‌روز فرض بکنید که یک ساعت خودم را در اختیار شما و کارهای شما قرار می‌دهم! هان؟ کدام مهم‌تر است؟ لذا در عید قربان باید عید گرفته بشود، عید یعنی همین.

عید یعنی حالت شعف و حالت شادی و آن حالت حیاتی که به‌واسطهٔ این عمل، یک حاجی و یک بندهٔ خداوند در قبال مقام تکلیف و مقام امر الهی انجام می‌دهد. این معنا معنای عید است."[1]

حَلْق

فلسفهٔ حلق و تقصیر

"تقصیر همان حلق است. در مرد، چون مرد جنبهٔ ظاهر دارد و آن شکل ظاهری و مویی که بر سر او است مورد توجه افراد دیگر است، طبعاً باید مو که یکی از آثار شئونات انسان و شخصیّت انسان است، در روز عید قربان به‌طور کلّ کنار گذاشته شود و از بین برود. و افرادی که در حجّ اول موی خود را نمی‌تراشند چقدر کار ناپسندی می‌کنند و البته حرام است و باید در حج مو را تراشید؛ و افرادی که به حجّ بعد و حجّ مکرّر می‌روند، به‌عنوان‌اینکه دیگر تراشیدن مو مستحب است موی خود را نمی‌زنند!

... این اصلِ مسئله است. پس تراشیدن مو عبارت است از ریختن همهٔ شئونات و همهٔ أنانیّت‌ها و همهٔ آنچه که انسان را از خدا دور می‌کند! و چون برای خانم‌ها تراشیدن مو حرام است، [باید تقصیر کنند] و از این نقطه‌نظر نباید موی خود را بزنند؛ چون خودشان را محفوظ می‌کنند و حکم برای آنها تفاوت می‌کند. تقصیر حکم همان تراشیدن مو برای مرد را دارد."[2] انسان بعد از تقصیر [یا حلق] از احرام بیرون می‌آید و فقط عطر و مَحرمیّت برای او باقی می‌ماند که با طواف عادی و نماز طواف عطر برای او حلال می‌شود و در وقتی که نماز طواف نساء انجام داد آن جنبهٔ زوجیّت و نکاح هم برای او حلال می‌شود. غیر از این دو مورد، تمام موارد احرام بعد از تقصیر و بعد از تراشیدن سر برای انسان حلال می‌شود."[3][4]

توجه به اثر خاصّ هر تکلیف در تکامل و ترقّی نفس مکلّف

"مجتهد باید به این نکته توجه کند که هر کدام از احکام و تکالیف، اثری خاص در تکامل و ترقّی نفس

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۳. (آیةالله طهرانی)

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۲۲۱ ـ ۲۲۷.

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۲۹۸ ـ ۳۰۰ و ج ۱۴، ص ۲۳۲ ـ ۲۳۸.

مکلّف دارد و در صورت عدم التفات به این حکم، جای خالی آن در نفس مکلّف إلَی‌الأبد باقی خواهد ماند، و امر دیگری نمی‌تواند آن را ترمیم و تدارک نماید. و بنابراین مسئولیّت فقدان و خلل وارده بر نفس به‌واسطهٔ عدم لحاظ این تکلیف، بر شخص مجتهد خواهد بود که اهمّیت و تأکید انجام تکالیف را موبه‌مو برای افراد بیان نکرده است و توضیح نداده است.[1]

از باب‌مثال، دیده می‌شود مجتهدین در مسئلهٔ حلق رأس نسبت به حجّ مستحبّی، صرفاً به بیان استحباب حلق بسنده می‌کنند و تأکید روایات را در این مورد برای حاجّ، بیان نمی‌کنند؛[2] بنابراین افراد تصوّر می‌کنند مسئلهٔ استحباب در حلق مثل استحباب دخول مسجد با پای راست است، و به‌واسطهٔ همین تسامح از فوائد مترتّبه بر حلق رأس که مورد نظر اولیای دین است، محروم می‌گردند.[3]»[4]

نمونه‌ای از تأثیر فتوای مجتهد در کسب نورانیّت حج

«در اینجا اشاره به داستانی دیگر که توجه به آن موجب عبرت برای اهل فضل و فقهای بزرگوار خواهد بود، خالی از لطف و اشاره نمی‌باشد.

در یکی از سفرهای تشرّف به حج، در روز عید قربان پس از رمی جمرهٔ عقبه که به خیمه مراجعت می‌کردیم، در بین راه به یکی از دوستان و احبّه برخورد کردم که ایشان نیز توفیق ادراک مناسک مشرّفه را در آن سال حائز بودند. ایشان از من پرسیدند:

من تا به‌حال توفیق تشرّف متعدّد به مناسک حج پیدا کرده‌ام، و پس از اتمام سفر حج قصد مسافرت

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳، آیةالله طهرانی:
«اگر تا موقع غروب قربانی را انجام دادند، می‌توانید حلق کنید و سر را بتراشید؛ و خانم‌ها هم می‌توانند تقصیر کنند، موی خود را یک قدری بزنند یا ناخن بگیرند؛ و اگر این کار را نکردید دیگر در شب نمی‌شود! اگر تا شب شد [انجام بدهید وإلاّ] دیگر در شب حلق نکنید، روز یازدهم سر را بتراشید و تقصیر را هم در روز یازدهم انجام بدهید.»*
* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۹۱ ـ ۹۴ و ۲۱۱.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۱۱ و ج ۱۴، ص ۲۱۱ ـ ۲۲۶.

[3] سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، جلسه ۷۴۴، آیةالله طهرانی:
«لذا وظیفه‌ای که فعلاً فقهاء به‌عهده دارند، این نیست که فقط یک حکم ظاهری را بیان کنند و مسئولیّت را از دوش خودشان بردارند؛ بلکه باید آن چیزی را که به‌صلاح مکلّف و به‌صلاح سائل است به او بگویند.
خیلی وقت‌ها از من سؤال می‌کنند و می‌گویند: «آقا، فلان معامله را انجام بدهیم؟» می‌گویم: به‌حسب ظاهر اشکال ندارد. ولی این معامله در آن نکبت است، برکت ندارد، برایت بدبختی می‌آورد! ولی به‌حسب ظاهرِ شرع و فرمولی، نه! این ایراد ندارد. خودش هر طوری اختیار بکند. شاید بگوید من این را اختیار می‌کنم و نمی‌خواهم برایم بدبختی بیاورد. یکی هم ممکن است نه، بگوید: من می‌خواهم سهل‌انگاری بکنم و دنبال آن بروم و آن را انجام بدهم!» ما وظیفه‌مان این است که به مخاطب بگوییم.»

[4] رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۴۲؛ فقاهت در تشیّع، ص ۱۰۶. (آیةالله طهرانی)

به انگلستان را برای امور تجاری دارم؛ حال من می‌توانم به‌جای حَلق و تراشیدن موی سر، تقصیر نمایم؟

بنده به ایشان عرض کردم: تراشیدن موی سر در سفر واجبِ حج که حجّة الإسلام می‌باشد، واجب است و تبدیل آن به تقصیر حرام می‌باشد؛ ولی در سفرهای بعد چنانچه سفر نیابتی نباشد، حَلقْ مستحبّ مؤکّد است تا حدّی که شبهۀ وجوب در آن می‌رود.[1] بنابراین از آنجا که این سفر برای شما مستحب بوده است، تراشیدن موی سر واجب نمی‌باشد، ولی من به‌عنوان مبلّغ شریعت و خادم دین حنیف نمی‌توانم نسبت به اداء تکلیف و بیان حکم شارع دربارۀ شما خیانت نمایم؛ آنچه به‌نظر حقیر در این‌باره می‌رسد عرض می‌کنم، حال شما خود دانید که چه روش و مسیری را انتخاب نمایید. و آن مطلب این است که: بارها از مرحوم علامه والد ـ قدّس الله سرّه ـ شنیدم که می‌فرمود:

کسی که به حج برود گرچه حجّ او مستحب باشد، ولی به‌جای تراشیدن سر تقصیر بنماید، آثار حج در نفس و روح و سیمای او ظاهر نخواهد شد!

آن شخص گفت:

آخر من پس از مراسم، قصد سفر به انگلیس را دارم و با این وضع چگونه خواهد بود؟!

من خنده‌ای کرده و گفتم: مگر با سرِ تراشیده نمی‌شود به آنجا رفت؟! آن فرد با این سخن به تأمّل و تفکّر فرو رفت و دیگر سخنی نگفت و از ما جدا شد و خداحافظی نموده و رفت.

ساعتی از رسیدن به خیمه نگذشته بود که یک‌مرتبه دیدیم آن رفیق آمد درون خیمه، با سر تراشیده و

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۹۱، آیةالله طهرانی:

«در روایات هم داریم که برای سفر بعد هم واجب است زده بشود، البته نسبت به بعضی‌ها حضرت می‌فرمایند که اشکال ندارد اینجاست که فقها فتوا به استحباب در سفرهای مستحبّی دادند درحالی‌که برای کسانی که فهم دین و فهم الحدیث آنها تاحدودی به مرام و مکتب امام علیه السّلام نزدیک باشد می‌فهمند منظور حضرت در آنجا هم الزام است، ولی چون فرد یک فردی است که شاید برای او مشکل باشد حضرت نخواستند آن سختگیری که در سفر اول است برای او بگیرند. این اصل و آن ریشۀ روایات است؛** یعنی حضرت می‌خواهند بفرمایند که سفر بعد هم مثل سفر اول است و حجّ، حجّ است و تفاوتی ندارد؛ ولی برای آن کسی که مشکل است، با این قضیه نمی‌خواهند راه او را ببندند و او را از رفتن به حج مانع بشوند و گفته‌اند عیب ندارد. حالا فقها این را گرفتند و فتوا به استحباب داده‌اند؛ درحالی‌که این‌طور نیست و در سفر بعد هم لازم است.»

* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۲۲۱ ـ ۲۲۶.

** من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۵۳:

«رَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَالِمِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي‌عَبْدِاللَّهِ علیه‌السّلام: دَخَلْنَا بِعُمْرَةٍ فَنُقَصِّرُ أَوْ نَحْلِقُ؟ فَقَالَ: **احْلِقْ! فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم تَرَحَّمَ عَلَى الْمُحَلِّقِينَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ عَلَى الْمُقَصِّرِينَ مَرَّةً.**»

دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۲۹:

«رُوِّينَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهماالسّلام أَنَّهُ ذَكَرَ الدَّفْعَ مِنْ مُزْدَلِفَةَ فَقَالَ: **وَ إِذَا صِرْتَ إِلَى مِنًى فَانْحَرْ هَدْيَكَ وَ احْلِقْ رَأْسَكَ وَ لَا يَضُرُّكَ بِأَيِّ ذَلِكَ بَدَأْتَ.** قَالَ: **وَ الْحَلْقُ أَفْضَلُ مِنَ التَّقْصِيرِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم حَلَقَ رَأْسَهُ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ وَ فِي عُمْرَةِ الْحُدَيْبِيَةِ.**»

سیمایی بس نورانی و درخشنده! تا چشمم به او افتاد گفتم:

پیش از سلام و احوال‌پرسی فوراً سجدهٔ شکر بجای آور و بر این توفیق عظیمی که خداوند نصیب تو کرد و موفّق گردانید که سر در اطاعت او بیاوری و دست از تعلّقات دنیوی برداری و در دام هویٰ و هوس و اوهام و نفسانیّات واقع نگردی، خدا را شاکر و سپاس‌گزار باش!

پس از سجده از او سؤال کردم: چه شد که با وجود اکراه و عدم تمایل به تراشیدن سر، موفّق به این توفیق عظیم گشته‌ای، و چه فکر و اندیشه‌ای برای تو در این مسئله پیدا شد؟ آن رفیق عزیز در پاسخ گفت:

پس از سخنان شما به فکر فرو رفتم و با خود گفتم: من هیچ‌گونه شکّ و تردیدی در صحّت کلام و سخن شما که از جانب اولیای الهی بیان کرده‌اید ندارم؛ حال خود را مخیّر می‌بینم که با نتراشیدن سر و تقصیر، خود را از این نعمت عظمیٰ و فیض نزول برکات و انوار حج محروم گردانم و حطام دنیا را بر سعادت و فلاح اخروی ترجیح دهم! خدا پدر شما را مورد رحمت و مغفرت قرار دهد و شما را از نعمت‌ها و فیوضات بحار رحمتش محروم نگرداند، که اگر این سؤال را از فرد دیگری می‌کردم مسلّماً پاسخ این می‌بود که: هیچ اشکالی ندارد و شما می‌توانید به‌جای تراشیدن، تقصیر کنید! آنگاه چگونه من می‌توانستم تدارک این فیض و توفیق را در صورت تقصیر و نتراشیدن سر، بنمایم؟!

و حقیر خدا را شاهد می‌گیرم که مشاهده می‌کردم چگونه صورت او برافروخته و نورانی شده است و حال و هوای او بالکلّ با قبل از انجام این عمل تفاوت پیدا کرده است. خوشا به حال و توفیقش که به‌واسطهٔ اطاعت از یک دستور ولیّ الهی این‌چنین مستوجب جلب برکات و فیوضات ربّانی گردید.“[1]

”در سفر اول حج، حلق کردن واجب است[2] و در سفرهای بعد مستحبّ مؤکّد است؛[3] و این را از مرحوم

---

[1] فقاهت در تشیّع، ص ۲۹ ـ ۳۱. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲، آیةالله طهرانی:

«مردها بهتر است که [تا زمان حلق] دست به موی خود نزنند، نه موی سر و نه موی صورت؛ هیچ‌کدام را اصلاح نکنند و بهتر است که این مسئله برای کسانی که به حج می‌روند از اول شوّال رعایت شود خانم‌ها هم طبعاً همین‌طور است.»

* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۱۵ ـ ۳۱۷.

[3] امام شناسی، ج ۶، ص ۲۱۵، علامه طهرانی:

«و لا یَخفیٰ آنکه قبل از حرکت، چون مردم از حلق (سر تراشیدن خود) و یا تقصیر (کوتاه کردن مو) می‌پرسیدند، حضرت در پاسخ فرمود:

رَحِمَ اللهُ المُحَلِّقِینَ؛ ”خداوند رحمت خود را بر سرتراشندگان نازل می‌کند.“

و در روایت است که چون بعضی از اصحاب حلق و بعضی تقصیر نموده بودند، حضرت فرمود:

اللّهمّ اغفِر للمُحَلِّقِینَ؛ ”خداوندا، غفران و آمرزش خود را بر سر تراشندگان بفرست!“

گفتند: والمُقَصِّرِینَ؟ یعنی بر کوتاه‌کنندگان مو نیز رحمت و غفران خود را بفرستد؟

رسول خدا تکرار کرد: **”رَحِمَ اللهُ المُحَلِّقِینَ.“**

باز گفتند: والمُقَصِّرِینَ؟

رسول خدا برای بار سوم تکرار کرد: **”اللّهمّ اغفِر لِلمُحَلِّقِینَ!“**

و چون در مرتبهٔ چهارم گفتند: والمُقَصِّرِینَ؟ خدا غفران و آمرزشش را بر مقصّرین نیز نازل کند؟ رسول خدا فرمود:

آقا داشته باشید که ایشان فرمودند:

ولو در سفرهای بعد اگر کسی در منا حلق نکند، کأنّه حج انجام نداده است"[1] "و آثار روحانیّت حج در او بروز نخواهد کرد."[2]

"یعنی آن نورانیّتی که از این اعمال متوجه انسان می‌شود، این ظهورش با حلق است."[3]

"رفتی طواف کردی، سعی کردی، تمام جهات را انجام دادی ولی در أنانیّت خود در همان منا [مانده‌ای]؛ در همان منا که باید همه‌چیز را از دست بدهی! قربانی که می‌کنی می‌خواهی از دست بدهی، همان‌جا شیطان می‌آید نگه می‌دارد: نه، برای چه موی سرت را می‌زنی؟ زشت می‌شوی؟ برای چه می‌زنی؟ حالا تا کی دوباره در بیاید! حالا می‌رویم طهران جواب بقیه را چه بدهیم؟!"[4]

"با مرحوم آقا به حج مشرف شده بودیم ـ تقریباً حدود هفده سالم بود، در همان سفر اول ـ در روز منا بود، بعضی‌ها می‌آمدند و می‌گفتند: «آقا، می‌شود سرمان را نزنیم؟» یا خودشان میل نداشتند یا از طرف ـ بله دیگر ـ مخدّرات در تحتِ فشار و ایراد و اشکال قرار گرفتند. جداً همین‌طور بود! ما با چشممان می‌دیدیم که آنها نمی‌گذاشتند که آقا بروند و سرشان را بزنند. خب با سرش چه‌کار داری؟! خُب این مویش را می‌زند بعد دوباره در می‌آید! طوریت نمی‌شود که بابا! [یک خانم به شوهرش می‌گفت:] «نه فلانی، نزن!» من خودم می‌شنیدم داشت می‌گفت: «نزنی!» آن هم بیچاره سست می‌شد و حالا به‌خاطر رعایت مصالح و به‌دست آوردن قلوب مؤمن یا مؤمنه که در اینجاها اصلاً جایی ندارد، سرش را نمی‌تراشید!

دائماً می‌آمدند پیش آقا و می‌گفتند: «آقا، حالا از این آقایان مراجع کسی هست که اجازه بدهد که [ما حلق نکنیم و فقط تقصیر انجام بدهیم؟]»

ایشان فرمودند: «بنده [از نظر آقایان] اطلاعی ندارم. باید زد و زدن مو واجب است.»

والمُقَصِّرینَ؛ "خدا بر مقصّرین نیز نازل کند."*

بعضی گفته‌اند: این تکرار حضرت در عمره حُدَیبیّه بوده است، نه در حِجّة الوداع، ولیکن چون علاوه بر عمرهٔ حدیبیّه، در حجّة الوداع نیز چنین پرسش و جوابی روایت شده است، هیچ بُعدی ندارد که در هر دو موضع رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم محلّقین را سه بار، و در مرحلهٔ چهارم برای مقصّرین نیز طلب مغفرت نموده باشد.»

* رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۱۴؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۳۰؛ السّیرة النّبویة، ابن‌هشام، ج ۲، ص ۳۱۹؛ السّنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۳۴.

[1] عنوان بصری، ج ۶، ص ۸۲. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۹۱. (آیةالله طهرانی)

[3] عنوان بصری، ج ۶، ص ۸۲. (آیةالله طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۹۱. (آیةالله طهرانی)

دوباره می‌رفتند و می‌گفتند: «آقا، شنیدیم آقای فلان در نجف ایراد می‌کنند؟»

مرحوم آقا می‌فرمودند: «به بنده ارتباطی ندارد. موی سر را زدن واجب است! والسّلام!»

مدام [این‌طرف و] آن‌طرف می‌رفتند تا اینکه بالأخره می‌دیدیم بله! می‌گفتند: «آقا، راجع به این قضیه ما مرجعمان را به فلان کس تبدیل کردیم و برگشتیم به آقای فلان و خلاصه از ایشان تبعیّت کردیم!» نمی‌دانم، مثل اینکه آقای خویی و اینها می‌گفتند که می‌شود نزد و [تراشیدن] سر احتیاط [مستحب] است.[1]

این هم شد دین مردم! این را روز قیامت می‌آورند و می‌گویند: «برای چه شما سرتان را نزدید؟! چه کسی به شما گفت؟!» آن‌وقت چه می‌گوید؟! آنجا که دیگر نمی‌تواند با خدا بازی کند! حالا اینجا می‌تواند بگوید: «حالا ما گفتیم شاید اگر موی سر را بزنیم آفتاب یک قدری نورش بخورد به سر ما و مشکل ایجاد کند (خُب یک کلاه سرت بگذار!) یا مثلاً شاید اذیّت بشویم و چشم ممکن است اذیّت بشود!» و از این بازی‌ها و از این چیزها.

ولی آنجا که خدا [را] نمی‌تواند [گول بزند]! خدا می‌گوید: «مرا داری گول می‌زنی؟! هیچ، ما هم بلدیم چه‌کار کنیم!» او را می‌آورند قشنگ می‌برند در کنار [جهنّم]؛ مدام داد می‌زند که من را کجا می‌برید؟! به او گفته می‌شود: یک جای گرمی و نرمی می‌بریم، این‌قدر آنجا خوب است، این‌قدر شلوغ است. رفقایت همه آنجا هستند! برو با آنها بگو، بخند، گرم است، خوب است؛ بهشت چیست اصلاً؟! نه گرمی دارد، نه سردی دارد!» می‌برند با سر می‌اندازنش آنجا! چه کسی را گول زدی؟! چه کسی را داری گول می‌زنی؟!

[این حرف‌ها دیگر فایده‌ای ندارد که بگوید:] فلانی مانع است! آن مانع می‌گوید نکن! زنت می‌گوید! بچّه‌ات می‌گوید! دخترت می‌گوید! پسرت می‌گوید! عروست می‌گوید! چه کسی دارد به تو می‌گوید؟! آیا آنها مانع هستند؟ حالا هم بیایند از جهنّم تو را در بیاورند! فکر این را نکردی؟! می‌گوید: «آقا، به‌خاطر حلیلهٔ جلیلهٔ جمیلهٔ طویله‌مان ـ فرض کنید ـ آمدیم این کار را کردیم.» خُب حالا همان حلیلهٔ طویله‌ات بیاید درت بیاورد دیگر! بلند شود بیایید در بیاورید!

می‌گوید: «به‌خاطر آن دست به عمل خلاف زدیم، به‌خاطر آن رشوه گرفتیم، به‌خاطر آن این دروغ را گفتیم، به‌خاطر آن این مصلحت را در نظر گرفتیم، به‌خاطر آن...!» بسیار خب، خدا هم می‌گوید: «به‌خاطر من که نکردی، به‌خاطر او بود؛ خب حالا من می‌اندازمت [در جهنّم] او بیاید در بیاوردت! هر جفتتان را با هم می‌اندازم یک جا، قشنگ! آن دنیا با هم بودید، اینجا هم با هم باشید!» مقتضای عدالت همین است! خدا که نمی‌آید بین زن و شوهر جدا کند، خوب نیست. ما برای وصل آمدیم! آن دنیا با هم بودید، اینجا هم

---

[1] رجوع شود به مناسک حج (مراجع)، ص ۵۱۹.

می‌اندازیمتان قشنگ [کنار هم] همچین جلزّ و ولزّتان در بیاید و فریاد ﴿یَحَسۡرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنۢبِ ٱللَّهِ﴾[1]تان بالا برود. میگویید: ای کاش حواسمان آنجا جمع بود؛ ای کاش به حرف این و این گوش نمی‌دادیم؛ ای کاش این مصالح را در نظر نمی‌گرفتیم؛ ای کاش به فکر امروزمان هم بودیم؛ ای کاش این ظواهر ما را گول نمی‌زد!"[2]

"ما در قضیهٔ حلق می‌دیدیم که مردم کم می‌آورند، زن به شوهرش می‌گوید: «فلانی! مبادا سرت را بتراشی! مبادا این کار را انجام دهی! اگر انجام دهی، دیگر نگاهت نمی‌کنم!» خب نگاه نکن! آن مرد هم موهایش را نمی‌زد! شخصی نزد ما آمده بود و سنّش هم کم نبود، تقریباً سی‌وپنج یا سی‌وشش سال داشت و می‌گفت که: «آیا می‌شود موهایم را نزنم؟!» به او گفتم که: «تو دیگر پیر شدی و جوانی‌هایت را کرده‌ای! حالا اگر بیست سالت بود، قضیه فرق می‌کرد، نه‌اینکه آنجا بگوییم موها را نزن، ولی بالأخره خیلی تقصیر نداشتی! حالا سی‌وپنج، سی‌وشش و یا چهل سال سن داری، دو تا مو هم روی سرت هست، آن‌وقت می‌خواهی نزنی؟! موهایت را بزن آقا!»

حالا سر او خیلی هم مو نداشت که بگوییم: زلف‌های مشکین و عنبرفشان او در هوا [پریشان است]! این شخص می‌گفت که: آقا چه‌کار کنم؟! خانم ما اصرار می‌کند و می‌گوید که اگر موهای سرت را بزنی، من بقیهٔ اعمالم را انجام نمی‌دهم! عجب! این دیگر چه کسی بوده است؟! می‌گوید که اگر بخواهی حلق کنی، قهر می‌کنم! به او گفتم که بگو: گم‌شو و برو! اصلاً به ایران برگرد، حیف آن مسجدالحرام و آن فضایی که همچون تویی بیاید!

خلاصه آخرش بالأخره آن نَفَس ما زد و بر آن وسوسه‌های دیگران غلبه کرد و او سرش را تراشید! خلاصه آن زن چه بساطی به‌پا کرد! گفتم: به او بگو که فلانی این کار را انجام داده است، هرچه می‌خواهد به ما بگوید! این خانم هم می‌گفت: این آخوندها فلان هستند! این شخص چه کاری کرد، خلاصه کاروان را روی سرش گذاشته بود، ما هم غش‌غش می‌خندیدیم!

یک روز دیدم قضیه خیلی به‌هم پیچیده است، به او گفتم که بگو خانمت بیاید تا یک‌خرده با او حرف بزنم تا یک خرده آرام شود. آمد و خیلی توپش پر بود. بیست دقیقه‌ای با او صحبت کردم و کم‌کم پایین آمد و پایین آمد و بعد شروع به خندیدن کرد! در آخر گفت: «خدا خیرتان دهد! آقا! چقدر کار خوبی کردید وإلاّ خدا پدرم را در می‌آورد!» دیگر خوب شد! خلاصه نسبت به این قضیه رضایت داد و مسئله به‌خوبی تمام شد،

---

[1] سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۵۳:
«(گفتار ستمگران است در روز قیامت که) ای حسرت و ندامت برای من بر آنچه من درباره جنب خدا کوتاهی کرده‌ام».

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۶، جلسه ۳. (آیةالله طهرانی)

إن‌شاءالله آنها برای برگشت هم مشکلی پیدا نکردند، اگر صحبت نمی‌کردیم، مشکل پیدا می‌شد! خلاصه انسان باید همهٔ جوانب را درنظر داشته باشد.“[1]

عید قربان

”عید یعنی چه؟[2] عید یعنی روزی که انسان شیرینی بخورد و شکلات بخورد و بستنی بخورد و دست بزند؟! و یا اینکه مثل سابق که در روز عید نوروز، حاجی‌نوروز در کوچه‌ها راه می‌افتاد، انسان هم یک دایره و دمبکی بردارد و بزند؟! و یا اینکه چراغی آویزان کند و قالیچه‌ای ببندد؟ نه‌خیر، اگر ما معنای عید را این‌طور بفهمیم، اشتباه فهمیده‌ایم. اینکه اگر ما وقتی به نام عید فکر می‌کنیم این مظاهر را در ذهن خود متمثّل می‌کنیم، شاید ناشی از تربیت‌های غلطی باشد که ما را در زمان‌های اخیر بدون اختیار در آن مسیر سوق داده‌اند. ولی این معنای عید نیست؛ معنای عید آن روزی است که انسان بما هو انسان ـ نه انسان بما هو حیوان، نه انسان بما هو جنسٌ أعم، نه انسان بما هو نامی، بلکه انسان بما هو انسان، و انسان بما هو ناطق ـ به بهره‌ای برسد که برای او ایجاد فرح و سرور کند، او را پاک کند، تطهیر کند، تهذیب کند، طاهر کند و به خدا نزدیک کند؛ این برای او عید است.“[3]

”ادیان الهی برای پیروان خود براساس ارزش‌های انسانی، و وصول به اهداف ایمانی و خروج از شرک،

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ موانع حج و انواع آن، جلسه ۹۶. (آیةالله طهرانی)

[2] مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۴۹، علامه طهرانی:

«روز عید قربان روز ظهور حج است: ﴿يَوۡمَ ٱلۡحَجِّ ٱلۡأَكۡبَرِ﴾.[1] بعضی می‌گویند: «حجّ اکبر آن حجّی است که جمعه با عید قربان در آن سال جمع بشود.»[2] و این حرف عوامانهٔ خیلی محضی است. در ﴿يَوۡمَ ٱلۡحَجِّ ٱلۡأَكۡبَرِ﴾ أکبر صفت برای یوم است، نه صفت برای حج؛ یعنی بزرگ‌ترین روز حج، که آن روز عید قربان است.[3] چون ﴿أَيَّامٖ مَّعۡدُودَٰتٖ﴾[4] و ﴿أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٖ﴾[5] همان دو سه روز مانده به عید أضحیٰ و قبل از ایّام تشریق می‌باشد[6] و اینها مجموعِ حج را تشکیل می‌دهند. افضل از همهٔ این روزها، یوم الزّینة و یوم التَّروِیَة و یوم العرفة و یوم النفْر الأوّل و یوم النفْر الثّانی و خود عید أضحیٰ و عید قربان است؛ لذا یوم الأکبر است.»

۱) سوره توبه (۹) آیه ۳.

۲) رجوع شود به تفسیر القرآن المسمّی تبصیر الرحمن و تیسیر المنان، ج ۱، ص ۲۹۳؛ بصائر ذوی التمییز، ج ۴، ص ۳۲۳؛ الفواتح الإلهیة، ج ۱، ص ۲۹۷؛ بیان المعانی، ج ۶، ص ۴۰۵؛ فتح البیان، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳) رجوع شود به تفسیر العیّاشی، ج ۲، ص ۷۵ ـ ۷۷؛ الکافی، ج ۴، ص ۲۹۰.

۴) سوره بقره (۲) آیه ۲۰۳.

۵) سوره حج (۲۲) آیه ۲۸.

۶) رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۷۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۷.

[3] مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۱۹. (علامه طهرانی)

و آزادی از دست جبّاران و طاغیان زمان که بشر را استخدام نموده و برای منافع استکباری خود از او متمتّع می‌شده‌اند، اعیاد را پایه‌ریزی کرده‌اند."[1]

"در قربان، به‌جهت‌آنکه مردم به عشق لقاء و دیدار وجه‌الله، دست از خانه و لانه و وطن و کسب‌وکار و شهرت و جاه و جمیع علائق شسته، و به‌سوی بیت‌الله‌الحرام ﴿مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾[2] روان شده، و طواف و سعی و وقوف در عرفات را که خارج از حرم است، بجای آورده سپس داخل در حرم و مشعر آمده و شب را به إذن دخولی که از حضرت او دریافت کرده است، در مزدلفه آرمیده، و سپس به منا آمده، و شیطان را هفت بار سنگ زده، و قربانی کرده، و سر تراشیده، و در این مدت پای و سر برهنه به‌دنبال حبیب در جستجو و در تکاپو بوده است.

اینک جای آن دارد که موقع خروج از إحرام است، به شکرانهٔ قبولی اعمال و پذیرش این اعمال سخت، و در عین‌حال شیرین و لذّت‌بخش عید بگیرد، و الحمد لله بگوید، و به مراسم عید که آن‌هم باز ذکر خدا و تطهیر بیشتری است، مهیّا گردد، نماز عید بخواند، و زبان به تقدیس و تمجید الهی بگشاید، و از جمال و جلال او بیان کند، و از محاسن و زیبایی‌های او إعلان وحدت و توحید ذات و أسماء و صفات و أفعال را در عالم منتشر کند و بگوید: **اللهُ أكبَرُ اللهُ أكبَرُ، لا إلهَ إلّا اللهُ و اللهُ أكبَرُ، اللهُ أكبَرُ و لِلّهِ الحَمدُ، اللهُ أكبَرُ علىٰ ما رَزَقَنا مِن بَهيمَةِ الأنعامِ، الحَمدُ لِلهِ علىٰ ما أبلانا.**[3]

و نه‌تنها خود حجّاج، بلکه جمیع مسلمین در سراسر بِقاع عالم بدین موهبت عظمایی که نصیب برادرانشان در آن مواقف کریمه شده است، عید بگیرند،[4] و به‌دنبال اعمالی که در ذوالقعده و ده روز از ذوالحجّه

---

[1] امام شناسی، ج ۹، ص ۲۰۲. (علامه طهرانی)

[2] سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:
«از هر راه دوری.»

[3] الکافی، ج ۴، ص ۵۱۷، با قدری اختلاف.

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۲۷، آیة‌الله طهرانی:
«عید قربان عیدی است برای همه، برای همهٔ افراد نه‌تنها برای آنهایی که در منا هستند و قربانی می‌کنند و از آن جذبات و نفحات و جلوات خاصه بهره‌مند می‌شوند که آن خود یک داستان دیگری دارد و واقعاً می‌توان گفت کسی که از حال‌وهوای مسائل معنوی و عرفانی اطلاعی ندارد از آن مطالب هم خبری ندارد.
افرادی که به حج مشرّف می‌شوند و در آنجا قربانی می‌کنند، رمی می‌کنند و حلق می‌کنند و آن آثار خاصّه بر آنها مترتّب می‌شود، عالم عجیبی است، خیلی عجیب است و تا کسی به این مطالب نرسیده باشد کیفیت نزول نفحات پروردگار را بر نفوس در یک‌هم‌چنین فضایی با توجه به این شرایط نمی‌تواند درک بکند.»
سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۷۴، آیة‌الله طهرانی:
«لذا مستحب است در این ۹ روز انسان روزه بگیرد* و برای همین جهت است که آن روزه‌هایی که انسان می‌گیرد، چه‌اینکه در

بجای آورده‌اند، قربانی کنند، و نماز عید بخوانند، و برای جماعت با امام، پای‌برهنه به صحرا روند.“[1]

”عید اسلام... عید قربان است. همهٔ مردم از نقاط مختلف حرکت می‌کنند و به منا می‌روند و امروز قربانی می‌کنند؛ هر کس در شهر و وطن خود یک درجه و مقداری از تعلّقات به زن و بچه و کسب‌وکار و تجارت دارد و در اثر این سفر از همهٔ آن تعلّقات دست برمی‌دارد و سر و پای برهنه به سراغ خدا می‌رود و می‌گوید: «لَبّیکَ اللّهمّ لَبّیک!» زن‌ها که بهترین نقطهٔ بدنشان همان صورتشان است، باید آن را باز بگذارند[2] و پایشان را هم برهنه کنند،[3] و این در آنجا شرافتی نیست و نباید کسی به کسی شرافتی بفروشد! و در مقابل، مردها هم که بهترین نقطهٔ شرفشان سرشان است و به تاج و عمامه و کلاه و سایر چیزها مُکلَّل می‌کنند و از سرما و گرما حفظ می‌کنند، آنها هم شاه باشند یا وزیر باشند فرقی نمی‌کند و باید سر برهنه[4] و پا برهنه[5] بشوند و بگویند: «اللّهمّ لَبّیک!» اگر مردی چیزی سرش بگذارد گناه کرده است، و اگر زنی روی خودش را بپوشاند گناه کرده است!

همه باید آنجا بروند و بعد دور آن خانهٔ خدا بگردند: ﴿وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ﴾،[6] ﴿لِّيَشۡهَدُواْ مَنَٰفِعَ لَهُمۡ﴾،[7] تا تماشا کنند و ببینند که چه خبرها است! دنیا تنها مادّه نیست، دنیا تنها خوردن و اطفای شهوت نیست، دنیا تنها گذراندن نیست، بلکه همهٔ این گذراندن‌ها برای ایجاد یک شیء ثابت است: ﴿مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُۖ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٖۗ﴾[8].

مکّه باشد و چه‌اینکه در منزل خودش باشد، خود را آماده کند برای آن عیدی که خدا آن عید را برای افرادی که در مکّه هستند و در منا هستند و حاجّ هستند قرار بدهد. و آن فیضی که در آن روز برای آن افراد می‌رسد، آن فیض به همه خواهد رسید، یعنی آن فیض روز عید قربان، فقط اختصاص به یک عدهٔ خاصّی ندارد، آن می‌آید و همهٔ افرادی که در هرجا هستند، او را در برمی‌گیرد؛ چون فیض، فیض عام است و بار دادن، بار دادن عام است و فقط اختصاص به حجّاجی که آنها موفّق هستند به زیارت بیت‌الله و به انجام مناسک، به آنها نمی‌رسد.»

* رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۷ و ۸۸؛ ثواب الأعمال، ص ۷۳ و ۷۴؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۶۷۱.

[1] امام شناسی، ج ۹، ص ۲۰۳. (علامه طهرانی)

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۹۳ ـ ۴۹۵.

[3] وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۵۰۰.

[4] وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۵۰۵ ـ ۵۰۷.

[5] وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۵۰۰.

[6] سوره حج (۲۲) آیه ۲۹.

[7] سوره حج (۲۲) آیه ۲۸. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:
«تا بدین وسیله منافع دنیوی و اخروی خود را مشاهده کنند و بیابند.»

[8] سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۸:

پس این سفر مکّه، خواهی‌نخواهی برای انسان ایجاد تجرّد می‌کند. امروزه هم که آسان‌ترین سفرها است، باز مشکل‌ترین سفرها است! سفر مکّه مشکل است و هر کس به مکّه رفته است، دیده است که مشکل است. امروزه ولو نسبت به سابق، آسان‌ترین سفرها شده است، ولی در عین‌حال مشکل است و باید هم مشکل باشد. خداوند این سفر را این‌طور قرار داده است تا مردم به مشکلات برخورد کنند و قدر این سفر را بدانند. امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغة در آن خطبهٔ قاصعه می‌فرماید:

خداوند اگر می‌خواست خانهٔ خود را در همان سرزمین‌های سبز و خوش‌آب و خوش‌علف قرار می‌داد، که اگر این‌طور بود، مردم آنجا را تفرّجگاه و تنزّلگاه خود قرار می‌دادند؛ ولی خانهٔ خود را در جایی گرم در وسط کوه‌های صَلب که از شدّت آفتاب، رنگ سنگ‌ها سیاه شده است، قرار داده است. و مردم از هرجای دنیا که باشند (شاه باشند یا وزیر باشند، بزرگ باشند یا کوچک باشند) باید روی آن سنگ‌ها پا برهنه بروند و دور خانهٔ خدا بگردند، و هیچ چاره‌ای هم ندارند![1]

برای‌اینکه: ﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ﴾،[2] آنجا برای انسان کلمهٔ طیّب پیدا بشود و آنجا انسان بار خودش را سبک کند و خود را از وزر و آلودگی بیرون بیاورد، و آنجا مشاهدهٔ منافع کند. منافع نه یعنی مال و تجارت، چون مال و تجارت در دنیا بسیار است؛ منافع یعنی آن منافعی که بنیان‌گذار اسلام، حضرت ابراهیم برای خود قرار داد و به‌دست آورد، آن منافعی که حضرت اسحاق و حضرت یعقوب و حضرت اسماعیل به‌دست آوردند، آن حالات خوشی که آنها در مسجد خَیف به‌دست آوردند، آن وقوفی که آنها در عرفات کردند.“[3]

عید گرفتن عید قربان به‌سبب حصول حالات تجرّدی حج

”آن‌وقت امروز برای او عید می‌شود و می‌گوید: خدا را شکر! ما عمری در شهر خودمان زندگی کردیم و فکرمان به کسب‌وکار و تجارت و شخصیّت و به این بود که چرا او به من سلام نکرد، او به من اعتنا نکرد و

«آنچه در نزد شماست، فانی و خراب می‌شود، و آنچه در نزد خداست باقی می‌ماند».

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۲۹۳:

«... وَ لَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَّاتٍ وَ أَنْهَارٍ وَ سَهْلٍ وَ قَرَارٍ جَمَّ الْأَشْجَارِ دَانِيَ الثِّمَارِ مُلْتَفَّ الْبُنَى مُتَّصِلَ الْقُرَى بَيْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءَ وَ رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ وَ أَرْيَافٍ مُحْدِقَةٍ وَ عِرَاصٍ مُغْدِقَةٍ وَ [زُرُوعٍ] رِيَاضٍ نَاضِرَةٍ وَ طُرُقٍ عَامِرَةٍ لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ وَ لَوْ كَانَ [الْأَسَاسُ] الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا وَ الْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ [مِنْ] زُمُرُّدَةٍ خَضْرَاءَ وَ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ وَ لَوَضَعَ مُجَاهَدَةَ إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَ لَنَفَى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجاً لِلتَّكَبُّرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَاناً لِلتَّذَلُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَاباً فُتُحاً إِلَى فَضْلِهِ وَ أَسْبَاباً ذُلُلًا لِعَفْوِهِ.»

[2] سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۴۲:

«کلام طیّب و پاک به سوی خدا بالا می‌رود.»

[3] مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۲۱. (علامه طهرانی)

در فلان مجلس مرا دعوت نکرد؛ مثلاً چرا رُباب‌خانم، ما را در مجلس عروسی دخترش نگفت، با اینکه ما این‌همه برای او زحمت کشیده بودیم! یا چرا آقای فلانی ما را در عقد پسرش نگفت، چرا فلانی من را در آن مجلس نگفت، چرا فلان شخصی که ما هر روز از او جنس می‌خریم، آن روز که من به او گفتم: مثلاً بیست تومان دستی به من قرض بده، او نداد؟! همهٔ فکرهای ما مگر خارج از این است؟! فکرهای بزرگان ما مگر در مورد چیست؟ همین مسائل، در یک سطح عالی‌تر و بزرگ‌تر! یکی آفتابه می‌دزدد و یکی مثلاً صندوقچهٔ طلا و بِرِلیان می‌دزدد؛ وقتی مناط دزدی باشد، فرقی نمی‌کند! فکر ما از این کثرات بالاتر نمی‌رود.

حالا ما رفتیم و حج کردیم و تماشا کردیم که اینها چیست، این مسائل چه بود، واقعاً این کثرات چه بود و چقدر ما را خسته می‌کرد، چقدر ما را ضعیف می‌کرد، چقدر ما را کسل می‌کرد و چقدر ناراحت می‌کرد! این جاها چه جاهای خوبی و چه زمین‌های خوبی است؛ عرفات چه جای خوبی است، مَشعر چه جای خوبی است، منا چه جای خوبی است، اصلاً محلّ طواف کردن چه جای خوبی است! انسان در بیت‌الله بنشیند و همین‌طور خانهٔ خدا را تماشا کند؛ چقدر خوب است! اینها چیست؟ مسائلی در اینجا هست یا نه؟ آیا در جهان انسانیّت، اینها مسئله‌ای است یا نه؟ [انسان تازه] می‌فهمد که مسئله اصلاً این است؛ و بدبخت آن کسانی هستند که این مسائل را کنار گذاشته اند!

شخصی که شاید حیات هم داشته باشد، یک روز با پسرعمّهٔ ما که می‌خواست به مکّه برود، به منزل ما آمد تا خداحافظی کند. ما او را نمی‌شناختیم، خودش به ما گفت:

> من تمام عمرم را در اروپا و آمریکا و دانشگاه‌ها و خلاصه هرچه بگویید، مصرف کرده‌ام. یک سال یکی از همین رفقای ما به من گفت: «آقا، شما همه‌کار کرده‌اید، حالا دیگر توبه‌ای بکن و حجّی برو!» گفتیم: علَی‌الله؛ این سفر را هم برای تماشا می‌رویم! و این سفر مکّه را به‌عنوان تماشا گرفتیم؛ ولی خدا شاهد است که آن لذّتی که من از آن سفر بردم، تا به‌حال هیچ لذّتی در دنیا به پای آن لذّت نرسیده است و اصلاً نمی‌شود با آن قیاس کرد! از آن سفر تا به‌حال این سفر یازدهم است، که امسال با پسرعمّه‌ات می‌خواهم بروم، و هر سال رفته‌ام![1][2]

---

[1] مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۲۵. (علامه طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۳۱، آیةالله طهرانی:

«در مورد اسرار حج بفرمایید؛ چرا هر کسی که به حج مشرّف می‌شود، چه یک بار یا صد بار، مخصوصاً حجّ تمتّع عطش او بیشتر می‌شود، ولی در مورد سایر عبادت‌ها این‌طور نیست؟ چرا؟ مگر نفرموده‌اند: «نماز بالاترین عبادت است» ولی آن سوز و عطش که در حج هست را در نماز احساس نمی‌کنیم. همان‌طور در عبادت‌های دیگر یا در حج انسان نمی‌خواهد برگردد، یا وقتی یاد منا و عرفات می‌افتد انسان سوز عجیبی دارد؛ آیا این را حفظ کند؟

جواب: این مسئله برگشتش به آن کیفیت و تنوّعی است که در این مسئله موجود است؛ چون قضیهٔ حج یک ماه است و یک مرتبه

"[این‌طور می‌گوید] چون قلبِ ماهیّت پیدا کرده است، و این همان تقوا است! بنابراین ما مسلمان‌ها باید متوجه این جهت باشیم که اساس زندگی خود را بر تقوا قرار بدهیم و بدانیم که عید، روز جایزه و قبولی است. عید قربان برای کسی قبول است که اعمالش قبول است، عید قربان برای کسی بهتر است که جایزهٔ بهتری گرفته باشد، نمرهٔ عالی‌تر گرفته باشد، حال بهتری پیدا کرده باشد، تجرّدش بیشتر شده باشد؛ این برای او عید است، پس باید نماز عید بخواند و شکر خدا را بجا بیاورد، چون این برای او عید است."[1]

اعمال شب عید قربان

انسان می‌رود و آن حال‌وهوا یک حال‌وهوای خاصّ به خود است و نفس خواهی‌نخواهی تحت‌تأثیر این مسائل قرار می‌گیرد ـ البته سؤال، سؤال بسیار خوبی است و باید همه به این مسئله توجه کنند ـ ولی چون نماز مرتّب برای ما عادت است، یک‌هم‌چنین حالی را نداریم. حالا اگر خدا می‌گفت: «در هفته یک روز نماز بخوانید» همان حالی که در حج است شما این حال را در نماز می‌دیدید؛ چون هفته‌ای یک روز است. یا اینکه اگر خدا می‌گفت که فقط در ماه، روزِ مثلاً شنبه نماز مغرب و عشا واجب است، یک ماه باید صبر کنیم تا آن موعد برسد. این به‌خاطر تکرار است که نفس نسبت به این عبادت حالت تکراری پیدا می‌کند و این غلط است. نه‌اینکه نماز روح ندارد یا روح حج بالاتر است! انسان اگر به نکات و اسرار نماز توجه کند...به‌نظرم در شب‌های ماه مبارک سال گذشته، نه امسال، آن سال گذشته در شب‌هایی که راجع به کیفیت نماز، نمازی که اولیای خدا می خوانند و نمازی که سایر افراد می خوانند، این‌طور به‌نظرم می‌رسد در آنجا صحبت این را می کردیم که [در روایتی است که:]

امام صادق علیه السّلام وقتی که به ایّاک نعبُد و ایّاک نستعین رسیدند این‌قدر تکرار کردند که از هوش رفتند و به زمین افتادند!*** [چقدر فرق است بین] نمازی که اولیای خدا می‌خوانند و بین آن کسانی که می‌گویند: «وقتی که الحمد للّه را می‌خوانید و به ایّاک نعبُد می‌رسید، نیّت دیگری را بکنید؛ نیّت این را بکنید که به ما گفته‌اند که بگو ایّاک نعبد و ما هم می‌گوییم، چیزی سر در نمی‌آوریم!» بین این دو نماز چقدر فاصله است و چقدر فرق بین آن نمازی است که به قول مرحوم آقا وقتی که استادشان تکبیر می‌گفتند دیگر کسی در چشم ایشان نگاه می‌کرد احساس نمی‌کرد که این چشم دارد جایی را می‌بیند، و بین آن نمازی که به همه‌چیز فکر می‌کند؟!

بنده یک وقت در حرم امام رضا علیه السّلام مشرّف بودم، در بالاسر، دیدم که یک نفر دارد نماز می‌خواند، از معمّمین و از افراد مشهور که الآن فوت کرده است؛ و این کارت در جیبش گذاشته بود، از این هیئتش بود، چه بود، جایش بود، حالا دیگر بیشتر توضیح نمی‌دهم؛ و تا اینکه یک نفر رسید به او، درحالی‌که داشت حمد و سوره می‌خواند دست کرد از جیبش به این کارت بدهد! من کنارش نشسته بودم. چقدر فرق است؟ این اولیا ما را به کدام نماز دارند دعوت می‌کنند؟ به آن نماز یا به این نماز که کارت حسینیّهٔ مرا برو بده به افرادی که می‌خواهند بیایند در آنجا تا این حسینیّه پر بشود! التفات می‌فرمایید؟ وإلاّ نماز، نماز است و این فقط به‌خاطر تکرار است.»

* رجوع شود به فلاح السّائل، ص ۱۰۷.

** رجوع شود به سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۹، مجلس ۲، ص ۱۰ ـ ۱۴؛ سال ۱۴۳۵، مجلس ۶، ص ۱۱ ـ ۱۷.

[1] مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۲۶. (علامه طهرانی)

عبادت و احیاء

[شب عید قربان یکی از چهار شبی است که امیرالمؤمنین علیه السّلام دوست داشتند خود را برای عبادت آن شب‌ها فارغ کنند.

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که از پدرانش علیهم السّلام نقل نموده است:

امام علی علیه السّلام دوست داشت چهار شب در سال خود را فارغ نماید: شب اول رجب، شب نیمهٔ شعبان، شب عید فطر و شب عید قربان.][1]

زیارت سیدالشهدا علیه السّلام

[و هم‌چنین در این شب زیارت سیدالشهدا علیه السّلام مستحب می‌باشد، چنان‌که در روایتی از امام صادق علیه السّلام چنین آمده است:

کسی که امام حسین علیه السّلام را در یکی از سه شب زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آیندهٔ او را می‌آمرزد.

راوی پرسید: کدام شب‌ها؟ فرمودند:

شب عید فطر و شب عید قربان و شب نیمهٔ شعبان.][2]

اعمال روز عید قربان

"غسل روز دهم (عید قربان) بسیار مستحب است."[3][4]

---

۱ فضائل الأشهر الثّلاثة، ص ۴۶؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۶۴۸.

۲ کامل الزّیارات، ص ۱۸۰.

۳ رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۳، ص ۳۰۳ ـ ۳۰۷.

۴ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

"در روز عید خواندن نماز روز عید بسیار مستحب است."[1][2]

"رفقا روز عید قربان نماز عید را بخوانند، حالا یا به جماعت یا فُرادا، یا چند نفری در منزل؛ دیگر آن بسته به میل خودشان است. و توجه داشته باشند اثرات نماز عید قربان اگر بیش از روز عید فطر نباشد، کمتر نیست! بسیار بسیار [مهم است و] اولیای الهی و عرفا روی نماز عید قربان خیلی توجه داشتند."[3]

"چون حالات و خصوصیّاتی که در این روز هست، یک جنبه‌ها و تجلیّات توحیدی خاصّی دارد؛[4] آن برای خودش یک حساب و کتابی دارد، ماه مبارک و ضیافت الهی و امثال‌ذلک؛ ولی این روز بی‌حساب روز عید نام نگرفته و بی‌جهت روز عید قربان نام نگرفته است، یک حسابی هست. لذا بنده نسبت به این مسئله مطالبی را از [بزرگان] دیده‌ام. البته در میان مردم عید فطر مهم‌تر است و از اول هم به این کیفیت بوده، و مشخص است که بالأخره یک ماه روزه و الآن فراغت از روزه و آن شادی و عیدی که به‌واسطهٔ این حالات پیدا شده، جای خود را دارد. اما برای خاصّان، روز عید قربان باز حالت خاصّ خودش را دارد. لذا رفقا هم از نماز روز عید قربان دریغ نورزند و حتماً این نماز را بجای بیاورند، و نماز بسیار بسیار مهمّی است."[5]

مقدّمات نماز عید

---

[1] مطلع انوار، ج ۴، ص ۵۱:

«نماز عید دو رکعت است. بهتر آن است که در رکعت اول بعد از حمد، سورهٔ ﴿وَٱلشَّمۡسِ﴾ و در رکعت دوم [بعد از حمد] ﴿ٱلۡغَٰشِيَةِ﴾ بخواند؛ یا آنکه در اول سورهٔ ﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ﴾ و در دوم سورهٔ ﴿وَٱلشَّمۡسِ﴾. بعد از سوره، در رکعت اول پنج تکبیر گوید، بعد از هر تکبیر یک قنوت. و در قنوت کافی است ذکر هر دعایی، و بهتر آن است که بگوید:

اللهُمَّ أهلَ الكِبرِياءِ و العَظَمَةِ، و أهلَ الجودِ و الجَبَروتِ، و أهلَ العَفوِ و الرَّحمَةِ، و أهلَ التَّقوىٰ و المَغفِرَةِ، أسألُكَ بحقِّ هٰذا اليَومِ ـ الَّذي جعَلتَهُ لِلمُسلِمينَ عيدًا و لِمُحمّدٍ صَلَّى اللهُ عليهِ و آلِه ذُخرًا و شَرَفًا و كَرامَةً و مَزيدًا ـ أن تُصَلِّيَ علىٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ، و أن تُدخِلَني في كُلِّ خَيرٍ أدخَلتَ فيه محمّدًا و آلَ محمّدٍ، و أن تُخرِجَني مِن كُلِّ سُوءٍ أخرَجتَ منه محمّدًا و آلَ محمّدٍ، صلَواتُكَ عليه و عليهم. اللهُمَّ إنّي أسألُكَ خَيرَ ما سَألَكَ به عِبادُكَ الصّالِحون، و أعوذُ بكَ مِمّا استَعاذَ منهُ عِبادُكَ المُخلَصون.

و در رکعت دوم بعد از سوره، چهار تکبیر گوید.»*

* رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱ ـ ۵۱۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۲۷ ـ ۱۳۴؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ٦٥٤؛ الإقبال، ج ۱، ص ٤٩٥.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۱۳. (آیةالله طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۲۷، آیةالله طهرانی:

«به‌طور کلی حال‌وهوای روز عید قربان با روز عید فطر متفاوت است، کیفیت نزول نفحات فرق می‌کند، نحوهٔ آن و آن جنبه‌های توحیدی در عید قربان قوی‌تر است از جنبه‌های نفحات و رحمات پروردگار که در روز عید فطر می‌آید؛ آن جنبهٔ رحمتش وسیع‌تر است، این جنبهٔ توحیدی‌اش قوی‌تر است. علیٰ‌کلّ‌حال همهٔ اینها برای حرکت انسان لازم است، هم آن و هم این.»

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۲۰۲. (آیةالله طهرانی)

[در ابتدای روز به نیت پاک نمودن قلب از اشتغال به غیرِ خدا غسل کن. آنگاه یک «الله اکبر» واقعی گفته و با این تکبیر، تمام موجودات، جز شکوه و بزرگیِ او را کوچک شمار. و به نیت پوشش و آرایش با لباس تقوی و اخلاق نیکو، تمیزترین لباس‌های خود را پوشیده و در این هنگام دعای روز عید قربان را بخوان، آنگاه به‌طرف مصلّیٰ حرکت کرده وقتی که به مصلّیٰ رسیده و در جای نمازت نشستی، دعای قبل از نماز عید قربان را بخوان:

الله أکبرُ الله أکبرُ، لا إلهَ إلاّ الله و الله أکبرُ، الله أکبرُ و لِلهِ الحَمدُ، و الحمدُ لِله عَلیٰ ما هَدانا، و لَهُ الشُّکرُ عَلیٰ ما أولانا.][1]

ایّام تشریق

"روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم را أیّام تَشریق خوانند، به‌جهت برق زدن خورشید و نور آفتاب بر خون‌های ریخته‌شده، و تلألؤ و درخشندگی آنها،[2] و به همین جهت شب‌های قبل از این روزها را لیالی تشریق گویند. و روز یازدهم را یومُ الرُّئُوس و یوم القَرّ نیز گویند، به‌جهت‌آنکه حاجیان غالباً در این روز سرهای حیوانات نَحر شده و ذبح‌شده را می‌پزند و می‌خورند، و نیز در مقابل روز نَفر که روز کوچ کردن است، در آن روز استقرار دارند.[3] و روز دوازدهم را یومُ الأکرُع و یا یومُ الأکارِع و یا یومُ النّفرِ الأوّل گویند،[4] چون کُراع به معنای پاچه است و حاجیان در این روز پاچه‌های شتران و گوسفندان را می‌پزند، و چون اوّلین روزی است که حجّاج کارشان تمام می‌شود، و یا به‌طرف مکّه، و یا به‌طرف منازل و أوطان خود می‌روند، لذا نام آن را روز کوچ اول گذارده‌اند، و روز سیزدهم را یومُ النّفرِ الثّانی گویند، به‌جهت‌آنکه بقیهٔ حجّاج که در کوچ اول کوچ نکرده‌اند، در این روز کوچ خواهند نمود.[5]

در شب یازدهم و دوازدهم واجب است تا نیمه‌شب حاجی در زمین منا بماند، مگر آنکه در مکّه باشد، و به عبادت اشتغال ورزد.[6]

عباس عموی پیغمبر چون سقایت و وظیفهٔ آب دادن حاجّ در مکّه با او بود، فلهٰذا از رسول‌الله رخصت

---

[1] رجوع شود به الفقه المنسوب إلی الإمام الرّضا علیه‌السّلام، ص ۱۳۱؛ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۶۵۳؛ الإقبال، ج ۲، ص ۱۹۱ ـ ۱۹۳.

[2] رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۲۹؛ کتاب العین، ج ۵، ص ۳۸.

[3] رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۲۹؛ أساس البلاغة، ص ۲۱۲.

[4] رجوع شود به تاج العروس، ج ۱۱، ص ۴۲۱.

[5] رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۲۹؛ البدایة و النّهایة، ج ۵، ص ۲۰۳.

[6] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۲۵۱ ـ ۲۶۱.

گرفت که شب‌های منا در مکّه بماند.[1]

رسول خدا به رُعاةِ إبِل (شترچرانان) اجازه دادند که در روز عید، رَمی کنند، ولی رمیِ فردای آن روز را نکنند، و به‌جای آن در روز بعد که روز نَفر اول است رمی کنند، و نیز اجازه دادند درصورتی‌که بخواهند می‌توانند رمیِ خود را در شب بعد، انجام دهند.[2]

در بعضی از روایات وارد شده است که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم برای زیارت بیت‌الله شب‌ها به مکّه می‌آمدند و مراجعت می‌نمودند.[3]

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در منا در مسجد الخیف سکنیٰ گزیدند، و دستور دادند که مهاجرین در طرف راست، و أنصار در طرف چپ اقامت کنند، و بقیهٔ مردم در اطراف آنان.

از آن حضرت تقاضا کردند که: اجازه فرمایید تا منزلی در منا برای شما بسازیم! اجازه نفرمود، و فرمود: **مِنیٰ مُناخُ مَن سَبَقَ**؛ «زمین منا بارانداز و فرودگاه هر کسی است که زودتر بیاید، و در سکنیٰ پیشی گیرد.»[4]

حضرت رسول‌الله در روز یازدهم، اول جَمْرهٔ اُولیٰ و سپس جَمرهٔ وُسطیٰ و پس از آن جَمرهٔ عَقَبه را رمی کردند، هر کدام را به هفت ریگ. و با هر ریگی که پرتاب می‌کردند، می‌گفتند: **اللهُ أکبَرُ**.

در جمرهٔ اُولیٰ و وسطیٰ قبل از رمی رو به قبله ایستاده، و مدّتی دعا خواندند، و سپس رمی‌کردند، ولی در جمرهٔ عقبه رو به قبله نایستادند، و دعا هم نکردند، رمی کردند و برگشتند.[5]

و آنچه مرحوم فیض در محجّة آورده است که در وقت رمی جمرهٔ عقبه باید رو به قبله ایستاد،[6] ظاهراً سهو است.[7]"

"روز سیزدهم را یومُ النّفرِ الثّانی گویند، یعنی روز کوچ دوم؛ و بر امام لازم است تا آن روز در منا بماند، گرچه بیشتر حجّاج در روز نفر اول، از سرزمین منا خارج شده باشند.[8]

مُعَمّر بنِ عبدالله بنِ حَراثَة، رحل رسول خدا را بر روی شتر بست که پیامبر بر روی آن سوار شوند، چون

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۹؛ علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۵۲.

[2] رجوع شود به مسند أحمد، ج ۵، ص ۴۵۰؛ السّنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۵۰ و ص ۱۵۱.

[3] السّنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۴۶؛ البدایة و النّهایة، ج ۵، ص ۲۰۳.

[4] سنن أبی‌داود، ج ۱، ص ۴۳۶ و ۴۴۸؛ السّنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۳۸ و ۱۳۹؛ البدایة و النّهایة، ج ۵، ص ۱۹۹.

[5] السّنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۴۸؛ البدایة و النّهایة، ج ۵، ص ۲۰۰.

[6] المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۱۷۹، به نقل از شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۴۸.

[7] امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۴ ـ ۲۲۶. (علامه طهرانی)

[8] رجوع شود به السّرائر، ج ۱، ص ۶۱۲؛ وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.

رسول خدا خواستند سوار شوند گفتند: «ای معمّر، این رحل باز شده است و محکم نیست!»

مُعَمّر گفت: «پدرم و مادرم فدایت باد! من آن را محکم بستم، همان‌طور که همیشه برای شما بستم، ولیکن بعضی از حسودانی که از این موقعیّت من نسبت به شما بر من حسد می‌برند، آن را باز کرده‌اند تا شاید شما مرا عوض کنید و دیگری را به‌جای من بگمارید! رسول خدا فرمود: «من چنین کاری نمی‌کنم!»

باری، معمّر همان کسی است که سر رسول خدا را تراشید، و در موقع تراشیدن، قریش گفتند: «ای معمّر، گوش رسول خدا در دست توست! و تیغ سر تراش نیز در دست توست!»

معمّر گفت: «سوگند به خدا که من این را برای خودم موهبتی عظیم و فضلی بزرگ می‌دانم!»[1]"[2]

لزوم بودن در منا در شب یازدهم و دوازدهم

"شب یازدهم و دوازدهم را باید در منا بود؛ گرچه انسان می‌تواند در مکّه یا در مسجدالحرام باشد و به عبادت و به ذکر خدا بگذراند ولی آثار منا بر او بار نمی‌شود. گرچه اشکال ندارد که در آنجا هم باشد، ولی المَبیت مستحب است؛ مَبیت به منا، یعنی بیتوته کردن.[3] فقط سنگ زدن که نیست جانم! شب را بودن و از حال‌وهوای آن شب‌های منا بهره بردن حساب خودش را دارد در آنجا.

برای بسیاری از اولیای خدا و بزرگان آن حالات توحیدی که در موقع حج پیدا شده در منا بوده! نه در عرفات؛ در عرفات و اینها به‌جای خود، آنها حالات و مسائل خودش را داشتند. عرفاتش به‌جای خود، منا و مشعرش به‌جای خود، هر کدام؛ ولی آن حالات توحیدیّهٔ عجیب در همین سه روزی که در منا بودند حاصل شده! و منا را خیلی باید خلاصه قدر بدانیم و خیلی باید روی آن حساب باز کنیم.

در مکّه انسان اگر هم می‌رود خوب است برود و اعمال را انجام بدهد، دوباره برگردد در منا؛ یا اینکه بگذارد اعمال را برای بعد از دوازدهم، دیگر خیالش راحت، دوازدهم برود انجام بدهد. کسی که دنبالش نکرده که حتماً بایستی که زود انجام بدهی و راحت بشوی! نه، آدم قشنگ و با خیال راحت این روز دهمش را می‌گذراند و یازدهم می‌گذارند و دوازدهم، و بعد هم بلند می‌شود می‌رود مکّه؛ باز هم عجله نداریم که اعمال را انجام بدهیم، هان؟! عجله داریم؟! کسی منتظرتان است؟! منتظر نیست، آنجا کسی منتظر نیست، آنجا بگذارید راحت سر فرصت. فکر انجام دادن اعمال شما را مشغول نکند، بلکه به‌عنوان یک عملی که خب در آینده انجام خواهید داد؛ یک روز بگذرد، در مکّه نروید انجام بدهید، دو روز بگذرد؛ نروید انجام بدهید، سه روز بگذرد؛ نروید انجام بدهید، بگذارید خلوت‌تر بشود، مَطاف خلوت‌تر بشود، مسعیٰ خلوت‌تر بشود. چه

---

[1] الکافی، ج ۴، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

[2] امام شناسی، ج ۶، ص ۲۲۸. (علامه طهرانی)

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۲۵۱ ـ ۲۶۱.

کسی گفته که حتماً بایستی که بلا فاصله وقتی که آن سر را تراشیدید و ذبح انجام شد یا علی، فلنگ را ببندید و عین فرفره بروید به‌سمت مکّه و کارها را انجام بدهیم و لباس را در بیاورید؟! گرچه لباس را بعد از همان قربانی هم می‌شود انسان در بیاورد؛ نه، بگذارد سر فرصت، بگذارد بر بستر زمان حرکت کند و زمان او را به جلو ببرد؛ او جلوتر از زمان حرکت نکند، حالش را با گذشت زمان عادی قرار بدهد، موازی قرار بدهد، دوازدهم برود. برای بنده خیلی اتّفاق افتاده، گاهی از اوقات که حتی دو یا سه روز بعد از آمدن از منا به مکّه هم شده که اعمالم را انجام نداده بودم!"[1]

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۰، جلسه ۱۳. (آیةالله طهرانی)

مسجد الخَیف

"مساجد مختلف فی‌حدّ نفسه دارای یک درجه از اهمّیت‌اند و اختلاف آنها از نقطه‌نظر شرافت عارضی است که بدان‌ها داده شده است. مسجد خَیْف[1] و مسجد النّبی به‌واسطهٔ شرافت عابدین و ناسکین در آنها که حضرت اسمعیل و اسحق و سائر انبیا و حضرت رسول‌الله بوده‌اند مشرّف به فضیلت و کرامت شده‌اند."[2]

"مسجد الخیف در منا قرار دارد و به محلّ جمرات نزدیک است ـ البته الآن خیلی توسعه پیدا کرده است ـ که آن مسجد محلّ تجلّیات الهیّه بر حضرت ابراهیم و همین‌طور بر بسیاری دیگر از انبیاء بوده است.[3] رفتن در آن مسجد خیلی مهم است! اگر سعی کنید که در همان سه روزی که در منا هستید به آن مسجد بروید و نمازهای ظهر و عصرتان را آنجا بخوانید، خیلی فوائدی نصیب انسان می‌کند."[4][5]

"[حضرت حاج سید هاشم حداد می‌فرمودند:]

مسجد الخَیف در سرزمین منا هم خیلی عجیب بود، و غالباً اوقات را در ایّام التّشریق در آنجا بسر می‌بردیم. و داستان توحید در تمام مظاهر و اعمال حج بسیار ظاهر و قوی بود، بالأخصّ در

---

[1] مسجد الخَیف: خَیْف در لغت به دامنهٔ کوه یا زمینی گفته می‌شود که میان دو کوه بوده یا از زمین‌های هم‌جوار خود بلندتر باشد.[1] به همین دلیل به مسجدی که در دامنهٔ کوه صفائح (صابح) مِنا ساخته شده مسجد خیف گفته می‌شود.

مسجد خیف مهم‌ترین مسجد سرزمین منا در مکّه است. امروزه این مسجد در ۲۵ هزار مترمربع مساحت بازسازی شده و تنها در ایّام حج به روی نمازگزاران باز است.

در حدیثی از امام باقرعلیه السّلام، هفتصد پیامبر[2] و در حدیثی دیگر هزار پیامبر[3] در این مسجد نماز گزارده‌اند. پیامبر اسلام نیز در این مسجد نماز خوانده‌اند[4] و یکی از خطبه‌های ایشان در حجّة الوداع در این مسجد ایراد شده است.[5]

در دعای سِمات بیان شده که خداوند در این مکان بر حضرت ابراهیم تجلّی کرد و دوّمین مرتبه‌ای که جبرئیل در حجّة الوداع پیامبر را مأمور اعلام جانشینی امام علی علیهما السّلام و بیعت گرفتن از مردم برای ایشان می‌کند نیز در این مسجد بوده است.[6]

امام صادق علیه السّلام نیز به نماز خواندن در این مسجد توصیه کرده‌اند.[7] (محقق)

۱) رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۵۱۹؛ النّهایة، ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۹۳؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲) الکافی، ج ۴، ص ۲۱۴.

۳) الکافی، ج ۴، ص ۵۱۹.

۴) الکافی، ج ۴، ص ۵۱۹.

۵) الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

۶) روضة الواعظین، ج ۱، ص ۹۰؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۵۷.

۷) الکافی، ج ۴، ص ۵۱۹.

[2] معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۵۴. (علامه طهرانی)

[3] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۱۴؛ مصباح المتهجّد، ج ۱، ص ۴۱۸.

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۵، ص ۲۶۸ ـ ۲۷۰؛ ج ۱۴، ص ۲۷۰ ـ ۲۷۳.

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

مسجد الحرام و مسجد الخيف.“

طواف نساء

"باید دانست که حج هرگونه که باشد خواه حجّ تمتّع[1]، و یا قِران، و یا إفراد، دو طواف دارد: یک طواف

---

[1] امام شناسی، ج ۶، ص ۵۰، علامه طهرانی:
«حجّ تمتّع گویند، زیرا شخص حاجی پس از انجام عمره خود تا وقت فرا رسیدن زمان حجّ می‌تواند از زنان و از سایر محرّمات در حال إحرام بهره‌مند شود، به خلاف حجّی که از میقات محرم شده و فقطّ حجّ انجام می‌داد، که آن را حجّ إفراد گویند، اگر حاجی با خود هدی همراه نداشته باشد، و حجّ قِرَان گویند اگر با خود قربانی و هدی به همراه ببرد.
و عمره‌ای را که نیز به تنهائی بجا آورده شود، و به دنبال آن حجّ نبوده باشد عمره مفرده گویند.»
سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، جلسه ۹۷، آیةالله طهرانی:
«یکی از معانی تمتّع، «مَتَع» است که به معنای «طال» می‌باشد؛ یعنی طول دادن چون کسی که عمره را در تمتّع انجام می‌دهد، آن را تا حج می‌کشاند، اگر این عمره در اشهر حج انجام شود، از اول شوال کشیده می‌شود تا به حج وصل می‌شود و نمی‌شود بین عمره و حج، از مکه خارج شد و باید در مکه بود تا آنکه اعمال حج انجام شود. «ماتع» یعنی طولانی، لیل ماتع یعنی شبی که خیلی طولانی است؛ از کشیدن و طولانی شدن می‌آید. البته این یکی از معانی آن است، معانی دیگری هم دارد که تمتّع به معنای خروج از احرام و تحلّل و تمتّع از نکاح و امثال‌ذلک می‌باشد.»
امام شناسی، ج ۶، ص ۸۹ ـ ۹۲، علامه طهرانی:
«حج از شریعت حضرت ابراهیم علیه السّلام است، و پس از آن حضرت با آنکه در میان اعراب حجاز و عربستان دستورات و احکام الهیّهٔ آن حضرت رو به ضعف نهاد و غالب آنها نیز به‌کلّی از بین رفت، ولی مع‌ذلک، فریضهٔ حج ـ البته اصل حج با تغییرات و تصرّفاتی که به‌مرور در آن داده بودند ـ باقی ماند.
حج در زمان مخصوص انجام می‌گرفت و از مکان مخصوص که به نام میقات بود، إحرام می‌بستند و به‌سوی مکّه و اطراف آن برای انجام مناسک آن رهسپار می‌شدند؛ و یا با خود قربانی می‌آوردند و در مِنا ذَبح و یا نَحر می‌کردند که در این‌صورت، حجّ قِران بود؛ و یا قربانی نمی‌آوردند که حجّشان، حجّ إفراد بود.[1]
و اما حجّ تمتّع هیچ سابقه نداشت و أذهان هیچ‌یک به آن آشنا نبود. این از مختصّات اسلام است که جبرائیل از جانب حضرت باری تعالیٰ حدود و مشخّصات آن را آورد و آیهٔ قرآن بدان ناطق شد. و لذا برای بسیاری از مسلمانان موجب تعجب گردید که چگونه می‌شود در زمان حج، تمتّع کرد؟
البته این تعجب ناشی از همان انس ذهنی به حجّ قران و حجّ إفراد بود که حاجی چون از میقات إحرام می‌بست و در مکّه می‌آمد، به همان حال إحرام و پرهیز و اجتناب از لباس دوخته، و استعمال عطر، و تمتّع از زنان و همسران، و سایر مُحرّمات إحرام، باقی می‌ماند تا به عرفات و مشعر در منا برود و مناسک آن را انجام دهد.
ولی با حجّ تمتّع که چون وارد مکّه می‌شود، عمره بجا می‌آورد و سپس مُحِلّ می‌گردد، یعنی از لباس إحرام بیرون می‌آید، و عطر استعمال می‌کند، و از زنان متمتّع می‌گردد، و سایر محرّمات إحرام را مرتکب می‌شود، تا زمان حج که نیّت حج می‌کند، و برای آن إحرام می‌بندد و لبّیک می‌گوید و دوباره در إحرام می‌رود و از لذّات و مُشتهیات ممنوعه خودداری می‌نماید، مسئله کاملاً متفاوت است.
در حجّ قران و إفراد در تمام طول مدت، شخص إحرام بسته، در إحرام با موهای ژولیده و بدن غبار آلوده می‌ماند، ولی در حجّ تمتّع از إحرام بیرون می‌آید و مدّتی در مکّه به حال عادی و معمولی از همهٔ تمتّعات بهره‌مند می‌شود و سپس دوباره إحرام

می‌بندد.[۲]

فلهذا این تمتّع بین دو إحرام را اعرابِ مأنوس به آداب قبل، شکستی در حج پنداشتند و گویا نقصان و خللی در أرکان آن به‌شمار آوردند، و براساس همان سابقهٔ ذهنی از دوران جاهلیّت، این تمتّع را مباین و منافی حقیقت حج انگاشتند، فلهذا در مقام اعتراض برآمدند.

و ما می‌دانیم که این اعتراض بیجا و بی‌مورد است، زیراکه تشریع عبادات و کیفیت مناسک و دخالت دادن شروط و یا معیّن کردن موانع، به‌دست خداست که به‌وسیلهٔ وحی و إنزال کتاب و ارسال پیامبر، برای بشر مشخّص و معیّن می‌نماید، و اصولاً بشر هرکه و هرچه باشد، و به هر قدر دارای علم و قدرت باشد، تا وقتی‌که متّصل به عالم غیب نباشد و با دل خود احکام الهیّه را بدون شائبهٔ دخالت نفسانیّهٔ خویش، از مصادر عالیه تلقّی ننماید، نمی‌تواند برای مردم احکامی را جعل کند، بالأخص آن احکامی که راجع به عبادات و روابط قلبی مردم با خدای آنهاست.

احکام به‌دست خداست که با زبان پیامبر بیان می‌شود، و نَسخ احکام نیز به‌دست خداست، زیرا نسخ حکم هم حکم جدیدی است که باید خداوند جعل فرماید.

حکم اسلام براساس همان سنّت حضرت ابراهیم تا سنهٔ حجّةالوداع دربارهٔ کیفیت حج، منحصر به همان حجّ قران و حجّ إفراد بود، ولی در حجّةالوداع، این حکم دربارهٔ افرادی که به مسجدالحرام نزدیک هستند و حکم اهل آنجا را دارند، و اهل و قبیلهٔ آنان، در حکم حُضّار مسجدالحرام شمرده می‌شوند، که منظور، أهالی خود مکّه و حرم و قُراء و قَصَبات نزدیک تا شانزده فرسخ که چهل‌وهشت میل است، به حال اوّلیهٔ خود باقی ماند. ولی دربارهٔ افراد دورتر از این مقدار، البته در خصوص حجّ واجب تغییر یافت و به حجّ تمتّع مبدّل شد، و جبرائیل آیهٔ قرآن فرود آورد و رسول‌الله بر فراز مروه پس از اتمام سعی برای مردم قرائت فرمود: ﴿فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلۡعُمۡرَةِ إِلَى ٱلۡحَجِّ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِ﴾ تا آنکه می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ لِمَن لَّمۡ يَكُنۡ أَهۡلُهُۥ حَاضِرِي ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾؛[۳] «بر آن کسانی که حج را به‌طور تمتّع بجای می‌آورند، واجب است که به قدر میسور، قربانی و هَدْی بنمایند... و این حجّ تمتّع، وظیفه است برای آن کسانی که اهل و عیال آنها از حاضرین مسجدالحرام نباشند.»

و علیٰ‌هذا جملهٔ ﴿ذَٰلِكَ لِمَن لَّمۡ يَكُنۡ أَهۡلُهُۥ حَاضِرِي ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾ به‌طور وجوبْ تعیین وظیفه برای مردم دور دست می‌کند و تا روز قیامت این حکم باقی است؛ هم به اطلاق آیه، و هم به نصّ صریح رسول خدا که انگشت‌های خود را در جواب سُراقة بن مالک در یکدیگر نموده و فرمودند: «این حکم تا روز قیامت باقی است.»[۴]

و علت آن این است که: شریعت اسلام که دین سَمحهٔ سهله است، تکلیف دو ماه و یا بیشتر را از إحرام الزامی دربارهٔ حجّاج برداشته است. البته دربارهٔ خود أهالی مکّه و اطراف آن، این حکم صعوبتی ندارد، زیرا اهل و عیال آنان همان‌جا هستند و در نزدیکی ایّام حج می‌توانند مُحرِم شوند و حج بجا آرند؛ ولیکن برای کسانی که دور دست هستند، و از نقاط مختلفهٔ دنیا به‌سوی مکّه رهسپار می‌شوند، و حتماً باید از میقات‌های مشخّصه و معیّنه إحرام ببندند، و رنج سفر را از میقات تا مکّه و تا زمان حج متحمّل شوند، در این مدت طولانی در حال إحرام باقی بودن بسیار سخت است. و این اشکال و سختی در حج‌های واجبی به‌طور الزام برداشته شده است.

آنان می‌توانند در بین عمره و حج در استراحت خانوادگی در آیند و از تمتّعات و لذّاتی که خداوند برای آنان حلال فرموده است، کامیاب گردند. و لطیفه در این جملهٔ از آیهٔ قرآن است که می‌گوید: ﴿لِمَن لَّمۡ يَكُنۡ أَهۡلُهُۥ حَاضِرِي ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ﴾؛ یعنی مسافر نیاز به سکون و آرامش و اهل دارد. افرادی که اهلشان با خود آنهاست، مانند حضّار مسجدالحرام، از نعمت حضور بهره‌مند می‌شوند؛ و افرادی که اهل آنها از حضّار مسجد نیستند و نیاز به سکون و آرامش دارند، اجازه و اذن تمتّع از مَحرمان خود

را طواف زیارت و یا إفاضه گویند، و آن اوّلین طوافی است که مُحرِم به إحرام حج انجام می‌دهد، خواه قبل از وقوف به عرفات باشد، همچون طوافِ قارِن و مُفرِد که چنانچه بخواهند، بعد از إحرام و دخول در مکّه می‌توانند انجام دهند، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین علیه السّلام که حجّشان حجّ قران بود، و با خود سوق هَدْی نموده بودند، و چون وارد مکّه شدند، در اوّلین وهله قبل از وقوف به عرفات، طواف را انجام دادند، و سعی را نیز انجام دادند.[1]

و البته بعد از این طواف هم، سعی بین صفا و مروه را بجای می‌آورند.

و خواه بعد از وقوف به عرفات باشد، همچون متمتّع، و یا همچون قارِن و مُفرِدی که قبل از وقوف، طواف و سعی را انجام نداده باشد.[2]

طواف دیگر، طوافی است که پس از اتمام اعمال انجام می‌دهند، و آن را طواف نساء گویند. و در وجوب آن بین شیعه و سنّی هیچ‌گونه خلافی نیست.

این طواف جزء اعمال حج نیست، بلکه عملی است واجب و مستقلّ، جدا از اجزاء حج، و اگر کسی هم بجا نیاورد، در حجّ او اشکالی نخواهد بود، غایة الأمر عمل واجبی را ترک کرده، و اثر آن که حلّیّت نسوان است، مترتّب نشده است.[3]

و علت آنکه آن را طواف نساء گویند، به‌جهت آن است که اثر آن حلّیّت زنان و عقد آنها و شهود بر عقد آنهاست، در مقابل طواف إفاضه که جزء حج است و اثر آن حلّیّت طیب و عطر و استعمال بوی خوش است.[4]

به‌منزلهٔ حضور اهل و عیال و سکون و آرامش در برابر آنهاست، و تمتّع از زوجات و کنیزهای خود جایگزین حضور اهل و عیال آنها شده است.

و چون در بین مردم زمینهٔ مخالفت با این تشریع آسمانی موجود بوده است، خداوند به‌دنبال این آیه شدیداً امر به تقوا می‌کند، و مخالفین را از عذاب شدید خداوند در هراس و دهشت قرار می‌دهد: ﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ﴾.[5]»

۱) رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۰۱ ـ ۲۱۲.

۲) رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۱ ـ ۳۰۵.

۳) سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.

۴) رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۸؛ عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۲۰؛ علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۱۴؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴؛ السّیرة الحلبیّة، ج ۳، ص ۳۶۸ ـ ۳۷۱.

[1] الکافی، ج ۴، ص ۲۴۵ و ۲۴۶ ـ ۲۴۹.

۵) سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. امام شناسی، ج ۶، ص ۶۱: «و تقوای خداوند را پیشه سازید و بدانید که خداوند شدید العقاب است!»

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۲ ـ ۲۳۹ و ۲۸۲ ـ ۲۸۴.

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۲۹۸ ـ ۳۰۰ و ۴۴۲ ـ ۴۴۶.

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۲۳۲ ـ ۲۳۸.

اهل‌تسنّن هم این طواف را واجب می‌دانند، غایة الأمر نام آن را طواف وداع می‌گویند. و اثر آن را هم حلّیّت زنان می‌دانند، که بدون آن زنان به حرمت خود باقی هستند.[1]

و علت آنکه نام آن را طواف نساء نمی‌گذارند، برای آن است که آنها همگی طواف زیارت و إفاضه را موجب حلّیّت طیب و بوی خوش نمی‌دانند، و بسیاری از آنان قائلند که به مجرّد حلق و یا تقصیر در منا استعمال بوی خوش و طیب، حلال می‌گردد. پس این تقابل بین این دو طواف، در نزد آنها نیست که به جهت آن نام طواف اخیر را طواف نساء گذارند. ولی اثر این طواف، همان‌طور که ذکر شد اجماعاً در نزد آنها نیز حلّیّت زنان است. پس حقیقتاً طواف وداع واجب آنها، همین طواف است و اثرش نیز همین است، و اختلاف اسم‌گذاری موجب تغییر حقیقت عمل نیست.

ولی شیعه علاوه بر این طواف واجب، طواف دیگری را به نام طواف وداع در وقت خروج از مکّه مستحب می‌داند.[2]

و طواف نساء و یا وداع در نزد عامّه سعی ندارد، با آنکه واجب است، و فقط دو رکعت نماز واجب پس از آن دارد. ولی طواف إفاضه سعی دارد، و بدون آن عمل ناقص است.[3]

فلهذا می‌بینیم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم با امیرالمؤمنین علیه السّلام، در پی طواف إفاضه سعی نمودند، ولی در پی طواف نساء و یا وداع، که پس از وقوف به عرفات و أداء مناسک روز عید قربان بجای آوردند، سعی انجام ندادند.

اما کسانی که از مکّه به دستور رسول‌الله إحرام به حجّ بستند، و حجّشان حجّ إفراد بود، آنان بعد از وقوف و أدای مناسک روز منا، باید یک طواف إفاضه انجام دهند و یک سعی، و در عقیب آن یک طواف نساء و یا طواف وداع،[4] فالحمدُ لِله وحدَه.“[5]

”من چندی پیش یک جا بودم، صحبت نماز طواف شد. نماز طواف و نماز طواف نساء مخصوصاً در طواف نساء، خیلی مسئله است. یکی به من گفت: «آقا، یک سؤال از شما بپرسم؟ شما چطور نماز طواف نساء می‌خوانید؟! مثلاً خب حالا که می‌ایستید، به شما تنه نمی‌زنند؟!» گفتم: «نه آقا، ما می‌رویم پشت مقام ابراهیم

---

[1] رجوع شود به السّنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۱.

[2] وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۲۸۷ ـ ۲۹۰.

[3] رجوع شود به السّنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۴۵ و ۱۶۱؛ الحاوی الکبیر، ماوردی، ج ۴، ص ۱۹۲؛ الموسوعة الفقهیّة، وزارت اوقاف کویت، ج ۱۷، ص ۵۱ ـ ۵۳ و ۵۷ ـ ۵۹.

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۲ ـ ۲۳۹ و ج ۱۴، ص ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۲۵۰.

[5] امام شناسی، ج ۶، ص ۲۱۹. (علامه طهرانی)

هرجا پیدا کردیم می‌گوییم الله اکبر، حالا هرچه بادا باد، این طرف زن باشد، آن مرد باشد...!» گفت: «عجب! یعنی اگر پشت زن هم باشد اشکال ندارد؟» گفتم: «خیر، در مسجد الحرام اشکال ندارد؛ در مسجدالحرام و در هر نقطهٔ مکّه انسان می‌تواند نماز بخواند درحالتی‌که جلوی او حتی زن است!»[1] البته در سایر جاها نمی‌شود! باید آن حدود رعایت شود و زن پشت سر باشد،[2] فقط در مکّه این استثنا هست و این به‌خاطر یک مسئلهٔ توحیدی و فلسفی است که إن‌شاءالله در جای خودش اگر خداوند توفیق بدهد عرض می‌کنیم.[3] در مکّه در هر نقطه از مکّه چه مسجدالحرام و چه غیر مسجدالحرام اگر در کنار انسان زن دارد نماز می‌خواند اشکالی ندارد، جلوتر از انسان هم دارد حتی نماز می‌خواند، اشکال ندارد. بعد گفتند که: «شما مثلاً هیچ تشویشی ندارید؟» گفتم: «نه!» گفت: «چه سوره‌هایی می‌خوانید؟» گفتم: «در نماز طواف مثلاً گاهی اوقات سوره هل أتیٰ می‌خوانم، گاهی اوقات سوره فجر می‌خوانم.» گفت: «مثلاً به همین...؟» گفتم: «بله، خب چه اشکال دارد که انسان نماز طوافش را با سوره‌های بلند بخواند؟» گفتم: «من در یکی از این نمازها سوره اسراء خواندم: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا ٱلَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنۡ ءَايَٰتِنَآۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾»[4] گفتم: « تا الآن هیچ نمازی به‌اندازهٔ نماز طواف به من لذّت نداده است!» حالا این نماز، نماز است یا اینکه در حال اضطراب و تشویش و... خوانده شود؟!

من یکی از افراد و آقایان را دیدم، اسم نمی‌برم، که در دومتری من ایستاده بود و داشت می‌لرزید و می‌خواست بگوید، درحالی‌که آنجا رعشه نداشت، اما رعشه گرفته بود؛ نمی‌دانم چرا! انگار آنجا زمین ویبره و زلزله شده بود! می‌خواستم بگویم آقا چته؟ چه شده مگر در اینجا می‌لرزی؟! می‌ترسی که زنت به تو حرام شود؟! خب بشود، اشکال ندارد، حالا یک خُرده هم زنت به تو حرام شود، طوری نیست مسئله. درست شد؟! درحالتی‌که شما کجای نقطه از زمین را پیدا می‌کنید که باید مثل مسجدالحرام ارتباط انسان و اتّصال انسان قوی‌تر باشد؟ کجا پیدا می‌کنید؟ کجا این نقطهٔ ربطیّه و این تعلّق نفس به مبدأ می‌تواند قوی‌تر از پشت مقام ابراهیم و روبه‌روی کعبه باشد؟!

ما داریم به انحراف می‌رویم، به خلاف آنچه که موالیان ما دستور دادند داریم حرکت می‌کنیم، به خلاف داریم می‌رویم. وقتی که می‌روید نماز طواف می‌خوانید اشکال ندارد سوره‌های بلند بخوانید، سوره اسراء

---

[1] رجوع شود به علل الشّرائع، ج ۲، ص ۳۹۷.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۵، ص ۱۲۳ ـ ۱۳۲.

[3] رجوع شود به فصل ششم، قسمت اول: فلسفهٔ عدم اشکال اختلاط زن و مرد در مسجدالحرام.

[4] سوره اسراء (۱۷) آیه ۱.

بخوانید، سوره حدید بخوانید، سوره حشر بخوانید؛ البته درصورتی‌که خب بهتر است رعایت افراد هم بشود! وقتی که جای خلوتی هست و اینها...؛ ولی اگر نه، ازدحام هست، خب نه، برای رعایت افراد سوره‌های کوچک‌تر بخوانید و بعد انسان بیاید، آن‌وقت ببینید چه مزه‌ای دارد، چه کیفی دارد، چه لذّتی دارد که شما آمدید اینجا و خلاصه در یک‌هم‌چنین مقامی دارید هی این حلقهٔ ارتباط را تنگ‌تر می‌کنید و خود را در این فضای بارقه‌های جمالیّه و نورانی ربوبی مستغرق می‌کنید، چرا زودتر می‌خواهید از این حلقه بیرون بیایید؟ برای چه؟ وقتی شما با یک محبوبی خلوت کردید هیچ تا به‌حال به فکر افتادید که زودتر این یکی دو دقیقه، پنج دقیقه، نیم ساعت، بیست دقیقه زود تمام شود؟ یا اینکه نه، می‌گویید مدام کش پیدا کند، یک ساعت، دو ساعت، سه ساعت، چهار ساعت، ده ساعت...! اما وقتی که انسان در فضای اختناق قرار می‌گیرد، می‌گوید کی زودتر این مسئله اختتام پیدا کند و خلاصه برای ما گشایشی پیدا شود؟!"[1]

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۸۶. (آیةالله طهرانی)

سایر اماکن

غار حِراء

"حِراء[1] (با کسرهٔ حاء) نام کوهی است از کوه‌های جَبَلُ النّور در نزدیکی مکّهٔ مکرّمه، و در آنجا غاری است که رسول خدا اوقات عزلت و خلوت خود را قبل از زمان پیغمبری در آنجا به‌سر می‌بردند. این حقیر یک بار به زیارت آن غار مشرّف شده‌ام و حقّاً غار عجیبی است از جهت موقعیت و انتخاب، زیرا این غار گرچه غار کوچکی است و فقط به قدر مساحت دو نفری که در آن نماز بخوانند می‌باشد و سقفش هم ارتفاعی ندارد، ولی در قلّهٔ یکی از آن سلسله جبال به‌هم پیوسته می‌باشد که راهش بسیار مشکل است و تقریباً از دامنهٔ کوه تا فراز قلّه که غار است یک ساعت به طول می‌انجامد، و قسمت سوم بالای آن که متّصل به غار است بسیار صعب‌العبور است، جادّه ندارد و راه کوهی هم ندارد و بر روی سنگ‌های لغزنده باید انسان برود تا برسد و تا کسی خودش نرود و نبیند، عظمت مقام و جلالت امر رسول خدا را نمی‌فهمد که برای دوری از خلق و اجتماعات مسموم مکّهٔ آن روز چگونه کعبه و مسجد الحرام را رها می‌کرده و تک‌وتنها در یک فرسخی مکّه در فراز چنین کوهی شب‌ها و روزها با خدای خود راز و نیاز می‌داشته است."[2]

"غار حرا الآن دیگر متّصل به مکّه است و خب برای خودش حکایاتی دارد. اگر می‌خواهید بروید بهتر است که وقتی نماز صبح را می‌خوانید حرکت کنید که در آن خنکی بتوانید بروید و هوا گرم نباشد؛ باز هوا

---

[1] غار حِراء: کوه نور یا جَبَلُ النّور کوهی در شمال شرقی مکّه است. فاصلهٔ کوه نور تا مسجد الحرام یک فرسنگ، یعنی حدود شش کیلومتر است. غار حِراء در بالاترین نقطهٔ کوه نور واقع شده است و فاصلهٔ بین غار و قلّه حدود بیست متر است. برای رسیدن به آن از میان دو صخرهٔ بسیار نزدیک به هم عبور می‌کنند. پس از آن، غار نمایان می‌شود. انتهای غار کاملاً به‌سوی مسجد الحرام و کعبه، و دهانهٔ آن تقریباً به‌سمت بیت‌المقدّس است. از بالای کوه نور، مسجد الحرام و گل‌دسته‌ها دیده می‌شوند. وسعت دهانهٔ غار به اندازه‌ای است که یک شخص با قد متوسّط می‌تواند از آن عبور کند و در آنجا به نماز بایستد.

پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم پیش از اسلام هر سال مدّتی را در آن به خلوت و عبادت می‌گذراندند. [رجوع شود به أخبار مکّة، فاکهی، ج ۴، ص ۸۵ ـ ۸۸؛ أخبارمکّة، ازرقی، ج ۱، ص ۷؛ شفاء الغرام، ج ۱، ص ۴۶۲ و ۴۶۳.]

از امیرالمومنین علیه السّلام نقل شده است که:

> پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم هر سال در غار حراء خلوت می‌گزید؛ من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. [نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۰۰.]

[طبق برخی گزارش‌ها امیرالمؤمنین علیه السّلام و حضرت خدیجه سلام الله علیها خوراکی لازم را برای پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم تا غار می‌برده‌اند. [رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۰۵.]

بعثت پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم با وحی سورهٔ عَلَق، در ۲۷ رجب سال چهلم عام‌الفیل، و در غار حرا روی داده است. [رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۶، ص ۸۸؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۰۸.]

هم‌چنین روایت شده است که در بنای کعبه از سنگ‌های این کوه استفاده شده است. [المصنّف، صنعانی، ج ۵، ص ۹۲.] (محقق)

[2] امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۵۴، تعلیقه. (علامه طهرانی)

خیلی گرم است و این گرما ممکن است اذیت بکند. و آرام‌آرام هم بروید و آنجا در خود غار بنشینید و دو رکعت نماز بخوانید و بعد اگر خواستید، مقابل غار جایی هست، بیایید در آنجا بنشینید؛ مسجد الحرام از آن دور پیداست و حتی کعبه هم برای افرادی که چشمشان تیز است پیدا است. آن‌هم عظمت دارد."[1]

راز و نیازها و عبادات پیامبر در غار حراء

"پیغمبر آخرالزّمان که تک‌وتنها حرکت می‌کند و از مکّه می‌رود بالای کوه حراء، یک روز، دو روز، یک هفته، دو هفته، بعضی اوقات یک ماه می‌ماند، که حضرت خدیجه آن راه سخت را طی می‌کند و برای ایشان بعضی اوقات غذا می‌برد، برای چیست؟

انسان باید در این زمینه فکر کند و ببیند واقعاً اینها یک طُرُقی است که مُوصِل است یا اینکه نه، اینها خواستند سرگرم بشوند و بروند آنجا بنشینند و در آثار طبیعت تفکّر کنند؟ نه، اینها نیست! آنها جز دوری از ازدحام و غوغا و نشنیدن سر و صدای این شیاطین عالم، و سکوت کردن در مقابل آنها و جمع شدن نفس، هیچ نبوده است.

پیغمبر درست است پیغمبرآخرالزّمان است، خاتم‌النّبیین است، تمام کمالات و صفات در او جمع است؛ ولی همین پیغمبر که چنین است و چنان است، این کارها را می‌کرد.

نبوّت پیغمبر در أزَلُ الآزال نبود که تمام مدارج و معارج به آن حضرت داده بشود و بعد خداوند تصنّعاً بگوید: بلند شو این کارها را بکن که مردم یاد بگیرند چه قِسم از کوه حراء بروند بالا! نه، تمام این زحمات و لطمات برای رسیدن به آن مقصود بوده؛ مقصود هم که حاصلِ ارادهٔ خداست و ارادهٔ خدا هم أزلیّ است، پس تمام نبوّت و ولایت از اختیار پیغمبر و امیرالمؤمنین و اینها خارج نیست، تمام قدم‌های آنها علم است و ادب است و تربیت، و باید مربّی و معلّم ما باشد در صراط."[2]

"خدا رحمت کند مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ را. در آن سفر اوّلی که ما خدمت ایشان بودیم، من هفده‌ساله بودم، یک قدری تا حالا تفاوتی داشتیم، تفاوت مختصری آن موقع تا الآنمان داشتیم. آن زمان با

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶، آیةالله طهرانی:
«اگر می‌خواهید بروید، بهتر است که اذان نماز صبح را [که] می‌خوانید، حرکت کنید که دیگر در آن خنکی بتوانید بروید و هوا گرم نباشد. مخصوصاً [در روز که] باز هوا خیلی گرم است و این گرما ممکن است اذیت بکند. و آرام آرام هم بروید آنجا، در خود غار بنشینید و دو رکعت نماز بخوانید. بعد اگر خواستید، مقابل غار یا یک حدّی، بیایید در اینجا بنشینید؛ و مسجد الحرام پیداست از آن دور، حتی کعبه هم پیداست برای افرادی که چشمشان تیز است. آن هم خب عظمت دارد. و الاّ مکه جای دیگری ندارد، مکان خاص دیگری ندارد.»

[2] آیین رستگاری، ص ۱۷۰.

مرحوم آقا و به‌اتفاق دوستانشان رفتیم غار حراء. از صبح از پایین که راه افتادیم تا آن بالا که رسیدیم خود ما و افراد تا آن بالا رسیدیم ده لیوان آب و نوشابه و اینها خوردیم، هر نفری! دو قدم می‌رفتیم اصلاً از کار می‌افتادیم، گرما، عطش آن‌قدر غلبه می‌کرد، در هوای گرم و در موقع بهار و این چیزها بود که رفته بودیم. آن‌وقت این زن (حضرت خدیجه) در تمام این مدت [به رسول خدا رسیدگی می‌کرد]؛ پیغمبر هم که سر خود نمی‌آمد غار حراء، بلکه دستور دارد، باید بیاید یک جای خلوت، باید این جای عزلت را اختیار کند، باید در مکانی باشد که هیچ تعلّقی به ظواهر حتی تعلّق به زن در آنجا راه نداشته باشد.

... مرحوم آقا می‌فرمودند:

دوران خوشی پیغمبر چه زمانی بود؟ آن زمانی که در غار حراء بود، آن زمانی که فاصله و انعزال گرفته بود و می‌آمد. و پیغمبر در مراتبی در غار حراء بود که صحبت با ملائکهٔ مقرّب (توجه کنید! عبارت، عبارت من نیست، عبارت آنهاست) صحبت با ملائکهٔ مقرّب مانند جبرئیل را نمی‌خواست، یعنی حالش را می‌گرفت، در یک مرتبه‌ای بود که جبرئیلی که برای انبیاء وحی می‌آورد و واسطهٔ بین آنها و بین مقام تقدیر و مشیّت و نزول فیض وحی بود، پیغمبر حاضر نمی‌شد از آن مرتبهٔ ذات که مرتبهٔ هو هویّت ذات رسول‌الله با ذات پروردگار است و در آنجا فقط یک حقیقت و یک فهم و یک شعور می‌ماند، نمی‌توانست خود را نزول بدهد و با بلندمرتبه‌ترین مَلَک مقرّب پروردگار که مَلک علم است، حضرت جبرائیل که ملک علم است و تمام علومی که برای همهٔ خلائق از ناحیهٔ پروردگار آن علوم حاصل می‌شود، به‌واسطهٔ حضرت جبرائیل است. قضیه چیست؟ مسئله چیست؟ نمی‌توانست پایین بیاید!"[1]

"وقتی که رسول خدا مأمور شد و آمد [و آیه نازل شد:] ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ۞ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ﴾؛[2] «بلند شو و بیا!» حافظ در اینجا حکایت از این معنا می‌کند و می‌گوید:

من‌که ملول گشتمی از نفس فرشتگان *** قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو[3]

مرحوم آقا هم این شعر را خیلی می‌خواندند.

«من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان» یعنی پیغمبر در یک جایی بود که حوصله‌ای که با ملائکه حرف بزند را هم نداشت! آن‌وقت ما می‌گوییم...؛ اگر بیایند اینجا و یکی از پایین پایین‌هایشان را هم ببینیم، تمام وقتمان را دیگر در بست می‌گذاریم پای آنها! «من‌که ملول...» اصلاً حوصله نداشت که بیاید صحبت کند!

«قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو» این می‌شود ﴿وَهُوَ مُؤۡمِنٌ﴾[4] آن‌وقت باید بلند بشود بیاید برود

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۳۴. (آیةالله طهرانی)

[2] سوره علق (۹۶) آیه ۱ و ۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۰:

«بخوان به اسم پروردگارت آن که آفریده است. انسان را از علق (خون بسته شده و یا سِلّولی شبیه به کرم که نطفه باشد) آفریده است.»

[3] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۱۱.

[4] سوره نحل (۱۶) آیه ۹۷:

در مکّه، سراغ ابوسفیان برود، سراغ ابوجهل برود، سراغ ابوبکر برود، سراغ سلمان برود، سراغ اباذر برود، یکی‌یکی بیاید، با اخلاق خوب، با صبر، با پایداری، برعلیه او جنگ راه بیندازند، بزنند دندان او را بشکنند، صورت او را بشکنند، پیشانی او را بشکنند، دانه‌های خُود پیشانی در مغز استخوان سر او فرو برود![1] درست؟! این معنایش است! حالا ما انجام می‌دهیم؟! قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو در وقتی که آنجا می‌آیم.“[2]

”لذا ایشان می‌فرمودند:

وقتی که امر به رسالت آمد و خداوند امر کرد که جبرائیل آمد و دستور برای رسالت داد: بسم الله الرّحمٰن الرّحیم ﴿اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنسَٰنَ مِنْ عَلَقٍ﴾، و حضرت مأمور شد که دیگر در غار حراء نماند، آن دوران ساختگی و پرداختگی رسول خدا صلّی الله علیه و آله، آن دوران به مرتبهٔ کمال رسید؛ حالا باید با بقای به ذات یعنی بقاء بالله که ذات پروردگار با او اتّحاد پیدا کرده است، با آن موقعیت بیاید میان مردم.“[3]

جَبَلُ الثَّور

”کوهی هست به آن می گویند: جَبَلُ الثّور[4]. این کوه، کوهی بوده ـ الآن هم اگر انسان به ماشینی پول بدهد، معمولاً افراد را می‌برند ـ که وقتی کفّار حضرت را تعقیب کردند حضرت به‌اتفاق أبی‌بکر به آن غار رفتند و در آنجا مخفی شدند. اگر حالی داشتید، خوب است بروید.“[5]

قبرستان ابوطالب

﴿مَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ﴾

[1] رجوع شود به البدء و التّاریخ، ج ۴، ص ۲۰۲؛ المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۴۷.

[2] عنوان بصری، ج ۷، ص ۲۶۱. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۳۴. (آیةالله طهرانی)

[4] کوه ثَور: در جنوب مکّه و مسجد الحرام و در راه یمن قرار دارد. شهرت این کوه به‌سبب وجود غاری است که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در آغاز هجرت به مدینه برای رهایی از دست مشرکان در لیلةُ المَبیت به آنجا پناه بردند. پس از آنکه خداوند پیامبر اکرم را از توطئهٔ مشرکان برای قتل او آگاه کرد، قرار شد حضرت علی علیه السّلام در بستر پیامبر اکرم بخوابد و پیامبرشبانه مکّه را به‌سمت یثرب ترک کند. پیامبر برای فرار از دست مشرکان قریش که در جستجوی او بودند به همراه ابوبکر در غار ثور پنهان شد و سه شبانه روز در آنجا بود. در این غار، به برکت اقامت پیامبر اکرم در آن، معجزات متعدّدی روی داد، همچون تنیده شدن تار عنکبوت جلوی ورودی آن و لانه کردن دو کبوتر وحشی و به روایتی روییدن درختی فراروی پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم.

مشرکان در جستجوی پیامبر تا درِ غار ثور هم آمدند اما خداوند آنان را از ورود به غار بازداشت. بدین ترتیب که قریش با دیدن تار عنکبوت و تخم کبوتر، به این نتیجه رسیدند که غار متروک است و کسی وارد آن نشده است وگرنه تار عنکبوت پاره می‌شد و تخم کبوتر می‌شکست و کبوتر نمی‌نشست. [الطّبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۷؛ البدایة و النّهایة، ج ۳، ص ۱۷۵ ـ ۱۹۱.]

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

"یک قبرستانی که نزدیک پل حَجون است که قبرستان ابوطالب[1] است و در آنجا جایی است که کفّار قریش سه سال پیغمبر را محبوس کردند و در آنجا حضرت خدیجه از دنیا رفت و حضرت عبدالمطّلب در آنجا از دنیا رفت، و در آن سه سال خیلی هم بر پیغمبر سخت گذشت و قبر حضرت خدیجه و حضرت ابوطالب هم در همان‌جا هست و بسیاری دیگر از افراد حتی دختران پیغمبر بعضی‌هایشان در آنجا دفن هستند."[2][3]

"هر وقت‌که رفقا به مکّهٔ معظّمه مشرّف شدند، حتماً در قبرستان شعب أبی‌طالب حضور پیدا کنند."[4]

"حضرت خدیجه سلام الله علیها واقعاً این زن، زن عجیبی بود و بر گردن همهٔ ما حضرت خدیجه حق دارد؛ همهٔ ما! یعنی واقعاً از عباراتی که رسول خدا راجع به حضرت خدیجه می‌فرمود،[5] به‌دست می‌آید که پشت‌وپناه پیغمبر، حضرت خدیجه بوده است؛ این‌قدر این زن تمام وجود خودش را وقف برای پیغمبر کرده بود. تمام اموالش را همان روز اول به پیغمبر بخشید، یعنی همان روز اول پس از عقد آمد و گفت: «من غیر از این اموال چیزی ندارم، تمام اینها در اختیار شما و برای تبلیغ؛ شما اینها را به هر کیفیت و به هر جور که می‌دانی به مصرف برسان!»[6] این اوّل‌کاری بود که کرد.

و بعد حضرت خدیجه به‌واسطهٔ آن شخصیّتی که داشت و به‌واسطهٔ آن شأنی که داشت، بسیاری از موانع را از جلوی پای پیغمبر برمی‌داشت و حتی از نظر فیزیکی هم، وقتی که مشرکین در صدد ایذاء و اضرار به رسول خدا برمی‌آمدند، حضرت خدیجه خود را سپر بلا قرار می‌داد، سنگ می‌خورد به حضرت خدیجه که به

---

[1] قبرستان مَعلاة: قدیمی‌ترین قبرستان شهر مکّه است که در دامنهٔ کوهی به نام حَجون قرار داشته و امروزه در شمال شرقی مکّه و بر سر دوراهی منتهی به مسجدالحرام و کوه حجون واقع است، به نام‌های مقبرةُ المَعلاة و جَنّةُ المَعلاة و مقبرهٔ قریش یا مقبرهٔ بنی‌هاشم و نزد ایرانیان به قبرستان ابوطالب نیز مشهور است. عبدمناف، هاشم و عبدالمطّلب، ابوطالب، حضرت خدیجه، یاسر و سمیه (اوّلین شهدای اسلام) در این قبرستان دفن شده‌اند و بدین‌رو، پس از قبرستان بقیع در مدینه، همواره در کانون توجه مسلمانان و حج‌گزاران و زائران به‌ویژه شیعیان قرار داشته و از زیارتگاه‌های شیعه به‌شمار می‌رود.
از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل شده است که دربارهٔ این مقبره فرمودند: **نِعْمَ الشّعب و نِعم المَقبرة**؛ «نیکو شعب و نیکو قبرستانی است.» [رجوع شود به أخبار مکّة، فاکهی، ج ۴، ص ۵۰ ـ ۶۱؛ أخبار مکّة، ازرقی، ج ۲، ص ۲۰۹ ـ ۲۱.] (محقق)

[2] رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۸۴ و ۲۲۹ ـ ۲۳۷ و ۴۰۶؛ الطّبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۶۲ ـ ۱۶۴.

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۶۰. (آیةالله طهرانی)

[5] رجوع شود به الإستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱ ـ ۱۸۲۴؛ أسد الغابة، ج ۶، ص ۸۳ ـ ۸۵؛ الإفصاح فی الإمامة، ص ۲۱۷؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۶۹؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱ ـ ۳ و ۷ و ۸.

[6] رجوع شود به الکافی، ج ۵، ص ۳۷۵؛ معانی الأخبار، ص ۵۳؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۸ و ۲۹ و ج ۱۹، ص ۶۳.

پیغمبر نخورد،[1] این یک‌هم‌چنین زنی بود.

تا وقتی‌که پیغمبر زنده و در حیات بودند از او یاد می‌کردند، برایشان گوسفند می‌کشتند، قربانی می‌کردند و ثوابش را برای حضرت خدیجه قرار می‌دادند؛ به‌طوری‌که زنان پیغمبر ـ معلوم است که مقصود کیست! همین أم‌المؤمنین‌هایی که فعلاً تعریف و تمجیدشان را در کتاب‌ها داریم می‌شنویم: حضرت أم‌المؤمنین عایشه! همین ایشان! ـ این می‌آمد و حسادت می‌کرد و می‌گفت: «شصت سال از سنّت گذشته و هنوز دست از این زن بر نمی‌داری؟!» بعد حضرت می‌فرمودند: «من دست از این بردارم؟! تو کجا و او کجا! تو می‌دانی این در چه وضعی بود؟ تو در وقت جشن و اوضاع زندگانی ما تازه آمدی، خبر نداری او در چه وضعیتی بود! در آن موقعیتّی که تمام قریش برعلیه من بودند و تمام افراد، حرکات و تحرّکاتشان و هَجَماتشان را متوجه من کرده بودند، تمام اموالش را به من بخشید و خودش را سپر بلای من قرار می‌داد، و چه و چه... سه سال در شِعب أبی‌طالب[2] با من این زن زندگی کرد، الآن کجا پیدا می‌شود؟ آن‌وقت می‌خواهی من

---

[1] رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۴۳.

[2] شِعب أبی‌طالب: درّه‌ای بود که در نزدیکی مسجد الحرام پشت کوه صفا و مروه و در دهانه و فاصلهٔ کوه أبوقُبیس و کوه خَندَمه قرار داشت.[1] فضای بازی که در پایین کوه أبوقبیس قرار دارد، جایی است که شعب أبی‌طالب در آن قرار داشته است. امروزه فقط بخشی از محلّهٔ شعب أبی‌طالب باقی مانده که نام آن سوق اللّیل و بر فراز کوه است و بیشتر خانه‌ها و اماکن تاریخی شعب در توسعه مسجد الحرام، در مسجد قرار گرفته و سنگ‌فرش شده است.[2]

شعب أبی‌طالب هم‌چنین محلّ تولد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده است[3] و به‌همین‌جهت به «شعب مولد» نیز معروف است.[4]

خانهٔ حضرت خدیجه سلام الله علیها و محلّ زندگی وی با پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز در این منطقه بوده و حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها در آنجا متولد شده‌اند.[5]

در ۱ محرّم سال هفتم بعثت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به همراه بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطّلب در محاصرهٔ اقتصادی سایر خاندان‌های قُرَیش در شعب أبی‌طالب قرار گرفتند. این محاصره با هدف جلوگیری از نفوذ و گسترش اسلام انجام شد. مشرکان جلسه‌ای تشکیل دادند و عهدنامه‌ای نوشتند و در داخل کعبه آویزان کردند مبنی‌بر اینکه هرگونه خرید و فروش و معاشرت با بنی‌هاشم ممنوع است و سوگند یاد کردند که قریش، تا دم مرگ طبق موازین ذیل عمل کند مگر اینکه بنی‌هاشم محمد آن حضرت را برای کشتن به آنان تسلیم کنند.

ابوطالب، بنی‌هاشم را دعوت کرد و حمایت از پیامبر را برعهدهٔ آنان گذاشت. وی دستور داد بنی‌هاشم از محیط مکّه که به شعب أبی‌طالب معروف بود و دارای خانه‌های کوچک و سایبان‌های مختصری بود منتقل شوند و در آنجا سکنیٰ گزینند.

محاصرهٔ شعب سه سال طول کشید، فشار و سختگیری‌ها به‌حدّی رسید که نالهٔ فرزندان بنی‌هاشم به گوش مشرکان مکّه می‌رسید. و در سال دهم بعثت، با خورده شدن پیمان‌نامه توسط موریانه پایان یافت.[6] (محقق)

۱) تاریخ و آثار اسلامی مکّه مکرّمه و مدینه منوّره، ص ۹۹.

۲) آثار اسلامی مکّه و مدینه، ص ۱۸۳.

۳) الکافی، ج ۱، ص ۴۳۹.

۴) تاریخ و آثار اسلامی مکّه مکرّمه و مدینه منوّره، ص ۹۹.

۵) آثار اسلامی مکّه و مدینه، ص ۱۸۳.

او را رها کنم و در فکر او نباشم؟[1]

واقعاً به گردن ما حضرت خدیجه حق دارد. هر وقت‌که رفقا به مکّهٔ معظّمه مشرّف شدند حتماً در قبرستان شعب أبی‌طالب حضور پیدا کنند و برای شادی روح بزرگ این بانویی که اسلام مدیون زحمات و فداکاری های اوست و حکم مادر را دارد نسبت به جامعهٔ اسلامی تا روز قیامت، فاتحه بخوانند، نه‌اینکه روحش را شاد کنند، نه! بلکه استمداد بطلبند از چنین روحی، او روحش شاد است و نیاز به فاتحهٔ ما ندارد!

... باید برویم و در آنجا از نَفْس قدسی و ملکوتی این بانوی اسلام استمداد بطلبیم، یعنی برویم او را شفیع قرار بدهیم در پیشگاه خدا و خود را در مقابل عظمت این بانو ذلیل کنیم، پست کنیم، خوار کنیم. این‌طور باید رفت، نه‌اینکه برویم و بگوییم: ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾[2]! خیال می‌کند که از عرش خدا افتاده و این حمدی که می‌خواهد بخواند برای هفت پُشت حضرت خدیجه هم کافی است و به اولادش و اخلافش هم تا روز قیامت می‌رسد! درست؟! فهممان را در این موارد بالا ببریم، ادراکمان را در یک‌هم‌چنین قضایایی بالا ببریم، بدانیم کجا ایستادیم.

... در کنار قبر اولیای خدا قرار گرفتن به معنای عرض حاجت است، عرض حال است و اظهار خشوع و اظهار خضوع است. شما فرض کنید به قبر امام علیه السّلام می‌روید و حمد و سوره می‌خوانید، فرض کنید که حالا این به روح امام برسد یا نه؟ شما که در کنار قبر امام علیه السّلام می‌ایستید و زیارت می‌خوانید، این زیارت به معنای تقریب نفس شما به این ساحت مقدّس است! یعنی من دارم خودم را به اینجا مدام نزدیک می‌کند: السّلام علیک فلان، السّلام علیک فلان، السّلام...؛ «ای کسی که باید درود خدا بر تو باشد!» یعنی من خودم را در مقام نزدیکی به تو، با ادای این کلمات قرار دادم، خودم را دارم می‌آیم به تو نزدیک می‌کنم، خودم را دارم...؛ تو در جایگاه رفیعی هستی که دست من و امثال من نمی‌رسد، بیا و دست مرا بگیر، بیا و مرا نجات بده، بیا و مرا پیش خود ببر، از اماکن بعیده آمدم در اینجا برای‌اینکه ذلّت خودم را و بدبختی خودم را و بیچارگی خودم را به تو عرضه بدارم، این معنا است. این معنا و این حالت را انسان باید در کنار قبر اولیای الهی و عرفای بالله و بأمرالله داشته باشد.

---

۶) الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۶۴؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۳۴ ـ ۲۳۶؛ البدایة و النّهایة، ج ۳، ص ۸۴ ـ ۸۶.

[1] الإستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۳:

«عن مسروق، عن عائشة، قالت: کان رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلّم لا یکاد یخرج من البیت حتی یذکر خدیجة فیحسن الثناء علیها، فذکرها یوما من الأیام فأدرکتنی الغیرة، فقلت: هل کانت إلا عجوزا، فقد أبدلك الله خیرا منها، فغضب حتی اهتز مقدم شعره من الغضب، ثم قال: **لا و الله، ما أبدلنی الله خیرا منها، آمنت [بی] إذ کفر الناس، و صدقتنی إذ کذبنی الناس، و واستنی فی مالها إذ حرمنی الناس، و رزقنی الله منها أولادا إذ حرمنی أولاد النساء.** قالت عائشة: فقلت فی نفسی: لا أذکرها بسیئة أبدا.»

[2] سوره فاتحه (۱) آیه ۱ و ۲.

حضرت خدیجه سلام الله علیها کسی نبود که آدم بگوید خدا او را ببخشد، چه چیز را ببخشد؟ حضرت خدیجه سلام الله علیها را باید رفت در کنار قبر آن مطهّره ایستاد و از نفس قدسی او برای خروج خود از دنیا و تعلّقات و رسیدن به قرب و مقام معرفت و توحید و ولایت و وارد شدن در این صراط، وارد شدن در این مکتب و استفاضه و استناره از جذبات و نفحات آن عالم و آن نفوس، استمداد کرد؛ این‌طور باید بایستیم در کنار قبر حضرت و همین‌طور سایر اولیا، فرقی نمی‌کند."[1]

مَولِدُ النّبی

"یک جایی هست، مکتبه‌ای هست کنار صفا؛ مکتبه درست کردند و ساختمان خیلی بزرگی هم نیست، سه چهار طبقه است. به آن مکتبةُ العامّة می‌گویند. اینجا محلّ تولّد پیغمبر بوده است، یعنی در آنجا ننوشته‌اند چیزی که اینجاست، ولی اگر آنجا بروید کنار صفا که همان مکتبه هست، یعنی در خیابان واقع می‌شود، آنجا محلّ خانهٔ حضرت آمنه بوده و پیغمبر در آنجا به دنیا آمده است."[2]

مسجد الجنّ

"یک مسجدی هست در همان کنار بازار أبی‌سفیان، به آن مسجد الجنّ[3] می‌گویند. در اینجا جایی بوده که سورهٔ جنّ نازل شده و طایفهٔ جن اینجا به پیغمبر ایمان آوردند.[4] کنار بازار ابوسفیان است."[5]

اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد[6]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۶۰. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

[3] مسجد الجنّ: در ناحیهٔ شمالی مسجد الحرام و در نزدیکی قبرستان حجون قرار دارد. مشهور است سورهٔ جن در این مکان بر پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شده است، یا اینکه پیامبر با جنّیان در این مسجد دیدار کرده است. (محقق)

[4] رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۹؛ جامع البیان، ج ۲۶، ص ۲۱ و ۲۲؛ الکشف و البیان، ج ۹، ص ۲۰؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۴۰ و ج ۱۰، ص ۵۵۴؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۱، ص ۴۷.

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

[6] مرحوم حاجی نوری در مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶، به نقل از سید عبدالله جزائری در شرح النّخبة نقل می‌کند:
«لَمّا رَجَعَ مَولانا زَینُ‌العابِدینَ مِن الحَجِّ استَقبَلَهُ الشِبلیُّ.
فَقالَ له: **حَجَجتَ یا شِبلیُّ؟**
قالَ: نَعَم یا ابنَ‌رَسولِ‌الله.
فَقال: **أ نَزَلتَ المیقاتَ و تَجَرَّدتَ عَن مَخیطِ الثِّیابِ و اغتَسَلتَ؟**
قالَ: نَعَم.
قالَ: **فَحینَ نَزَلتَ المیقاتَ نَوَیتَ أنّکَ خَلَعتَ ثَوبَ المَعصیَةِ و لَبِستَ ثَوبَ الطاعَة؟**
قالَ: لا.
قالَ: **فَحینَ تَجَرَّدتَ عَن مَخیطِ ثیابِکَ، نَوَیتَ أنّکَ تَجَرَّدتَ مِنَ الرِّیاء و النِّفاقِ و الدُّخولِ فی الشُّبَهاتِ؟**
قالَ: لا.
قالَ: **فَحینَ اغتَسَلتَ نَویتَ أنّکَ اغتَسَلتَ مِنَ الخَطایا و الذُّنوب؟**
قالَ: لا.

قالَ: **فما نَزَلتَ الميقاتَ و لا تَجَرَّدتَ عَن مَخيطِ الثّيابِ و لا اغتَسَلت!**
ثُمّ قالَ: **تَنَظَّفتَ و أحرَمتَ و عَقَدتَ بِالحَجّ؟**
قالَ: نَعَم.
قالَ: **فَحينَ تَنَظَّفتَ و أحرَمتَ و عَقَدتَ الحَجَّ نَوَيتَ أنّكَ تَنَظَّفتَ بِنورِ التَّوبَةِ الخالِصَةِ لله تعالىٰ؟**
قالَ: لا.
قالَ: **فَحينَ أحرَمتَ نَوَيتَ أنّكَ حَرَّمتَ عَلىٰ نَفسِكَ كلَّ مُحَرَّمٍ حَرَّمَه اللهُ عَزَّوَجَلّ؟**
قالَ: لا.
قالَ: **فَحينَ عَقَدتَ الحَجَّ نَوَيتَ أنّكَ قَد حَلَلتَ كُلَّ عَقدٍ لِغَيرِ الله؟**
قالَ: لا.
قالَ لَهُ: **ما تَنَظَّفتَ و لا أحرَمتَ و لا عَقَدتَ الحَجَّ!**
قالَ لَهُ: **أ دَخَلتَ الميقاتَ و صَلَّيتَ رَكعَتَىٰ الإحرامِ و لَبَّيتَ؟**
قالَ: نَعَم.
قالَ: **فَحينَ دَخَلتَ الميقاتَ نَوَيتَ أنّكَ بِنيَّةِ الزّيارَة؟**
قالَ: لا.
قالَ: **فَحينَ صَلَّيتَ الرَّكعَتَينِ نَوَيتَ أنّكَ تَقَرَّبتَ إلى الله بِخَيرِ الأعمالِ مِنَ الصَّلاةِ و أكبَرِ حَسَناتِ العِباد؟**
قالَ: لا.
قالَ: **فَحينَ لَبَّيتَ نَوَيتَ أنّكَ نَطَقتَ لله سُبحانَهُ بِكُلِّ طاعَةٍ و صَمَتَّ عَن كُلِّ مَعصيَة؟**
قالَ: لا.
قالَ لَهُ: **ما دَخَلتَ الميقاتَ و لا صَلَّيتَ و لا لَبَّيتَ!**
ثُمّ قالَ لَهُ: **أ دَخَلتَ الحَرَمَ و رَأيتَ الكَعبَةَ و صَلَّيتَ؟**
قالَ: نَعَم.
قالَ: **فَحينَ دَخَلتَ الحَرَمَ نَوَيتَ أنّكَ حَرَّمتَ عَلىٰ نَفسِكَ كُلَّ غيبَةٍ تَستَغيبُها المُسلِمينَ مِن اهل مِلَّةِالاسلام؟**
قالَ: لا.
قالَ: **فَحينَ وَصَلتَ مَكَّةَ نَوَيتَ بِقَلبِكَ أنّكَ قَصَدتَ الله؟**
قالَ: لا.
قالَ: **فَما دَخَلتَ الحَرَمَ و لا رَأيتَ الكَعبَةَ و لا صَلَّيتَ!**
ثُمّ قالَ: **طُفتَ بِالبَيتِ و مَسَستَ الأرَكانَ و سَعَيتَ؟**
قالَ: نَعَم.
قالَ: **فَحينَ سَعَيتَ نَوَيتَ أنّكَ هَرَبتَ إلى الله و عَرَفَ مِنكَ ذَلِكَ عَلاّمُ الغُيوب؟**
قالَ: لا.
قالَ: **فَما طُفتَ بِالبَيتِ و لا مَسَستَ الأركانَ و لا سَعَيتَ!**
ثُمّ قالَ لَهُ: **صافَحتَ الحَجَرَ و وَقَفتَ بِمَقامِ إبراهيمَ (عليه السلام) و صَلَّيتَ بِهِ رَكعَتَين؟**
قالَ: نَعَم.
فَصاحَ عليه السّلام صَيحَةً كادَ يُفارِقُ الدُّنيا.
ثُمّ قالَ: **آهِ آهٍ، مَن صافَحَ الحَجَرَ الأسوَدَ فَقَد صافَحَ اللهَ تعالىٰ. فانظُر يا مِسكينُ، لا تُضَيِّع أجرَ ما عَظُمَ حُرمَتُهُ و تَنقُضِ المُصافَحَةَ بِالمُخالَفَةِ و قُبحِ الحَرامِ نَظير اهل الآثام!**
ثُمّ قالَ: **نَوَيتَ حينَ وَقَفتَ عِندَ مَقامِ إبراهيمَ (عليه السلام) أنّكَ وَقَفتَ عَلى كُلِّ طاعَةٍ و تَخَلَّفتَ عَن كُلِّ مَعصيَة؟**
قالَ: لا.
قالَ: **فَحينَ صَلَّيتَ فيهِ رَكعَتَينِ نَوَيتَ أنّكَ صَلَّيتَ بِصَلاةِ إبراهيمَ و أرغَمتَ بِصَلاتِكَ أنفَ الشَّيطان؟**
قالَ: لا.
قالَ لَهُ: **فَما صافَحتَ الحَجَرَ الأسوَدَ و لا وَقَفتَ عِندَ المَقام و لا صَلَّيتَ فيهِ رَكعَتين!**
ثُمّ قالَ لَهُ: **أشرَفتَ عَلىٰ بِئرِ زَمزَمَ و شَرِبتَ مِن مائِها؟**
قالَ: نَعَم.
قالَ: **نَوَيتَ أنّكَ أشرَفتَ عَلىٰ الطّاعَةِ و غَضَضتَ طَرفَكَ عَنِ المَعصيَة؟**
قالَ: لا.
قالَ: **فَما أشرَفتَ عَلَيها و لا شَرِبتَ مِن مائِها!**
ثُمّ قالَ لَهُ: **أ سَعَيتَ بَينَ الصَّفا و المَروَةِ و مَشَيتَ و تَرَدَّدتَ بَينَهُما؟**
قالَ: نَعَم

قالَ لَهُ: نَوَيتَ أنّکَ بَينَ الرَّجاءِ و الخَوفِ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَما سَعَيتَ و لا مَشَيتَ و لا تَرَدَّدتَ بَينَ الصَّفا و المَروَةِ!
ثُمّ قالَ: أ خَرَجتَ إلى مِنىٰ؟
قالَ: نَعَم.
قالَ: نَوَيتَ أنّکَ آمَنتَ النّاسَ مِن لِسانِکَ و قَلبِکَ و يَدِکَ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَما خَرَجتَ إلى مِنىٰ!
ثُمّ قالَ لَهُ: أ وَقَفتَ الوَقفَةَ بِعَرَفَةَ و طَلَعتَ جَبَلَ الرَّحمَةِ و عَرَفتَ وادِيَ نَمِرَةَ و دَعَوتَ اللهَ سُبحانَهُ عِندَ الميلِ و الجَمَراتِ؟
قالَ: نَعَم.
قالَ: هَل عَرَفتَ بِموقِفِکَ بِعَرَفَةَ مَعرِفَةَ اللهِ سُبحانَهُ امر المَعارِف و العُلومِ و عَرَفتَ قَبضَ اللهِ عَلىٰ صَحيفَتِکَ و اطِّلاعَهُ عَلىٰ سَريرَتِکَ و قَلبِکَ؟
قالَ: لا.
قالَ: نَوَيتَ بِطُلوعِکَ جَبَلَ الرَّحمَةِ أنّ اللهَ يَرحَمُ کُلَّ مؤمِن و مؤمِنَةٍ و يَتَوَلّىٰ کُلَّ مُسلِمٍ و مُسلِمَةٍ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَنَوَيتَ عِندَ نَمِرَةَ أنّکَ لا تَأمُرُ حتى تَأتَمِرَ و لا تَزجُرُ حتى تَنزَجِرَ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَعِندَ ما وَقَفتَ عِندَ العَلَمِ و النَّمِراتِ نَوَيتَ أنّها شاهِدَةٌ لَکَ عَلَى الطّاعاتِ، حافِظَةٌ لَکَ مَعَ الحَفَظَةِ بِأمرِ رَبِّ السَّماواتِ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَما وَقَفتَ بِعَرَفَةَ و لا طَلَعتَ جَبَلَ الرَّحمَةِ و لا عَرَّفتَ نَمِرَةَ و لا دَعَوتَ و لا وَقَفتَ عِندَ النَّمِراتِ!
ثُمّ قالَ: مَرَرتَ بَينَ العَلَمَينِ و صَلَّيتَ قَبلَ مُرورِکَ رَکعَتَينِ و مَشَيتَ بِمُزدَلِفَةَ و لَقَطتَ فيها الحَصىٰ و مَرَرتَ بِالمَشعَرِ الحَرامِ؟
قالَ: نَعَم.
قالَ: فَحينَ صَلَّيتَ رَکعَتَينِ نَوَيتَ أنّها صَلاةُ شُکرٍ فى لَيلَةِ عَشرٍ تَنفى کُلَّ عُسرٍ و تُيَسِّرُ کُلَّ يُسرٍ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَعِندَما مَشَيتَ بَينَ العَلَمَينِ و لم تَعدِل عَنهُما يَميناً و شِمالاً نَوَيتَ أن لا تَعدِلَ عَن دينِ الحق يَميناً و شِمالاً لا بِقَلبِکَ و لا بِلِسانِکَ و لا بِجَوارِحِکَ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَعِندَ ما مَشَيتَ بِمُزدَلِفَةَ و لَقَطتَ مِنها الحَصىٰ نَوَيتَ أنّکَ رَفَعتَ عَنکَ کُلَّ مَعصيَةٍ و جَهلٍ و ثَبَّتَ کُلَّ عِلمٍ و عَمَلٍ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَعِندَما مَرَرتَ بِالمَشعَرِ الحَرامِ نَوَيتَ أنّکَ أشعَرتَ قَلبَکَ إشعارَ اهل التَّقوىٰ و الخَوفَ لِلّهِ عَزّ و جَلّ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَما مَرَرتَ بِالعَلَمَينِ و لا صَلَّيتَ رَکعَتَينِ و لا مَشَيتَ بِالمُزدَلِفَةِ و لا رَفَعتَ مِنها الحَصىٰ و لا مَرَرتَ بِالمَشعَرِ الحَرامِ!
ثُمّ قالَ لَهُ: وَصَلتَ مِنًى و رَمَيتَ الجَمرَةَ و حَلَقتَ رَأسَکَ و ذَبَحتَ هَديَکَ و صَلَّيتَ فى مَسجِدِ الخَيفِ و رَجَعتَ إلَى مَکَّةَ و طُفتَ طَوافَ الإفاضَةِ؟
قالَ: نَعَم.
قالَ: فَنَوَيتَ عِندَ ما وَصَلتَ مِنًى و رَمَيتَ الجِمارَ أنّکَ بَلَغتَ إلى مَطلَبِکَ و قَد قَضىٰ رَبُّکَ لَکَ کُلَّ حاجَتِکَ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَعِندَما رَمَيتَ الجِمارَ نَوَيتَ أنّکَ رَمَيتَ عَدوَّکَ إبليسَ و غَضِبتَهُ بِتَمامِ حَجِّکَ النَّفيسِ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَعِندَما حَلَقتَ رَأسَکَ نَوَيتَ أنّکَ تَطَهَّرتَ مِن الأدناسِ و مِن تَبِعَةِ بَنى‌آدَمَ و خَرَجتَ مِنَ الذُّنوبِ کَما وَلَدَتکَ أُمُّکَ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَعِندَما صَلَّيتَ فى مَسجِدِ الخَيفِ نَوَيتَ أنّکَ لا تَخافُ الاّ اللهَ عَزَّ و جَلَّ و ذَنبَکَ و لا تَرجو الاّ رَحمَةَ اللهِ تعالىٰ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَعِندَ ما ذَبَحتَ هَديَکَ نَوَيتَ أنّکَ ذَبَحتَ حَنجَرَةَ الطَّمَعِ بِما تَمَسَّکتَ بِهِ مِن حَقيقَةِ الوَرَعِ، و أنّکَ اتَّبَعتَ سُنَّةَ إبراهيمَ (عليه السلام) بِذَبحِ وَلَدِهِ و ثَمَرَةِ فُؤادِهِ و رَيحانِ قَلبِهِ و حاجَّهُ، سُنَّتَهُ لِمَن بَعدَهُ و قُربَةً إلى اللهِ تعالىٰ لِمَن خَلفَهُ؟
قالَ: لا.
قالَ: فَعِندَما رَجَعتَ إلى مَکَّةَ و طُفتَ طَوافَ الإفاضَةِ نَوَيتَ أنّکَ أفَضتَ مِن رَحمَةِ اللهِ تعالىٰ و رَجَعتَ إلى طاعَتِهِ و تَمَسَّکتَ

بِوُدِّهِ و أدَّيتَ فَرائِضَهُ و تَقَرَّبتَ إلى اللهِ تعالىٰ؟
قالَ: لا.
قالَ لَهُ زَينُ العابِدينَ: **فَما وَصَلتَ مِنّي و لا رَمَيتَ الجِمارَ و لا حَلَقتَ رَأسَکَ و لا أدَّيتَ نُسکَکَ و لا صَلَّيتَ فى مَسجِدِالخَيفِ و لا طُفتَ طَوافَ الإفاضَةِ و لا تَقَرَّبتَ! ارجِع فَإنَّکَ لم تَحُجَّ!**
فَطَفِقَ الشِّبلِيُّ يَبكى عَلىٰ ما فَرَّطَهُ فى حَجِّهِ و ما زالَ يَتَعَلَّمُ حتى حَجَّ مِن قابِلٍ بِمَعرِفَةٍ و يَقين.»
ترجمه: "هنگام مراجعت امام زين‌العابدين عليه السّلام از حج، شِبلی به استقبال آن حضرت رفت. امام از او پرسيد: ای شبلی! آيا حج گزاردی؟
شبلی عرضه داشت: آری ای فرزند رسول خدا!
امام فرمود: آيا به «ميقات» فرود آمدی و جامه‌های دوخته را از تن درآوردی و غسل نمودی؟
عرضه داشت: آری.
حضرت فرمود: آنگاه که به ميقات فرود آمدی آيا چنين نيّت کردی که «لباس گناه» را در آورده و «جامهٔ طاعت» را در بر کنی؟
عرضه داشت: نه!
امام فرمود: و آن هنگام که جامه‌های دوخته را از تن بيرون می‌آوردی، آيا قصد کردی که از ريا و نفاق و امور شبهه‌ناک نيز به‌درآيی؟
عرضه داشت: نه!
امام فرمود: و آن هنگامی که غسل می‌کردی [و آلودگی‌های بدن خويش را می‌زدودی]، آيا در اين انديشه بودی که خويشتن را نيز از رذيلت‌ها و گناهان بشويی؟
عرض کرد: نه!
حضرت فرمود: پس، نه به ميقات فرود آمده‌ای و نه لباس دوخته از تن درآورده و نه غسل کرده‌ای!
سپس امام به او فرمود: آيا نظافت کردی و «مُحرِم» شدی (لباس احرام پوشيدی) و عزم حج نمودی؟
شبلی گفت: آری.
امام فرمود: آنگاه که نظافت می‌کردی و احرام می‌بستی و عزم حج می‌نمودی، آيا قصدت اين بود که با نور توبه و بازگشتی خالصانه به‌سوی خداوند، پليدی‌ها وگناهان جانت را نيز بزدايی؟
عرضه داشت: نه!
حضرت فرمود: هنگام «مُحرِم شدن» در اين انديشه بودی که هرآنچه را که خداوند حرام فرموده بر خويشتن حرام گردانی؟
عرض کرد: نه!
امام فرمود: هنگامی به حج اقدام نمودی، آيا نيّت کردی که هر عهد و پيمان غير خدايی را از خويشتن بگشايی و تنها در گرو پيمان خداوند باشی؟
عرضه داشت: نه!
امام فرمود: پس، نه نظافت کرده‌ای و نه مُحرم شده و نه حج بجا آورده‌ای!
امام به او فرمود: آيا به «ميقات» وارد شدی، و دو رکعت «نماز احرام» گزاردی و «لبّيک» گفتی؟
شبلی گفت: آری.
امام فرمود: پس هنگام ورود به «ميقات»، آيا نيّت و انديشه‌ات نائل شدن به زيارت خداوند و وصول به لقاء پروردگار بود؟
عرضه داشت: نه!

حضرت فرمود: و آن هنگام که «نماز احرام» را بجا آوردی، آیا نیّت کردی که با نماز، که بهترینِ اعمال و برترین حسنات بندگان است، به خداوند نزدیک می‌شوی و به او تقرّب می‌جویی؟

شبلی گفت: نه!

امام فرمود: و آن هنگام که «لبّیک» می‌گفتی، آیا نیّت و اندیشه‌ات این بود که به هر طاعتی گویا گشته و از هر معصیتی خاموش گشته و دم فرو بندی؟

عرض کرد: نه!

حضرت فرمود: پس نه به میقات وارد شده‌ای و نه نماز گزارده و نه لبّیک گفته‌ای!

سپس امام به او فرمود: آیا به «حرم» وارد شدی، «کعبه» را دیدی و نماز گزاردی؟

شبلی عرض کرد: آری.

امام فرمود: آن هنگام که به حرم وارد شدی، آیا قصد کردی که هر «غیبتی» از مسلمانان و ملّت اسلام را بر خویشتن حرام سازی؟

عرض کرد: نه!

حضرت فرمود: و هنگامی که به «مکّه» رسیدی، چنین اندیشیدی و این‌گونه نیّت کردی که آهنگ خدا نموده‌ای؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: پس، نه به حرم وارد شده‌ای و نه کعبه را دیده‌ای و نه نمازگزارده‌ای!

سپس امام فرمود: آیا کعبه را «طواف» کردی و ارکان آن را مَسّ نمودی و «سعی» بجا آوردی؟

شبلی عرض کرد: آری.

امام فرمود: آیا هنگام «سعی»، چنین نیّت کردی که به‌سوی خداوند می‌گریزی و به او پناه می‌بری؟ و آیا خدایی که دانای نهان‌هاست این نیّت را در قلبت مشاهده کرد؟

عرض کرد: نه!

امام فرمود: پس، نه طواف کرده‌ای و نه ارکان را مَسّ نموده‌ای و نه سعی بجا آورده‌ای!

سپس امام به او فرمود: آیا با «حجر الأسود» مُصافحه کردی و به آن دست کشیدی و در «مقام ابراهیم» ایستادی و در آن مقام دو رکعت نماز گزاردی؟

شبلی گفت: آری.

در این هنگام، امام صیحه‌ای زد و حالتی به او دست داد که نزدیک بود از دنیا مفارقت نماید. سپس فرمود: آه، آه! کسی که با «حجر الأسود» مصافحه کند و به آن دست بکشد، همانا با خداوند متعال مصافحه نموده و دست داده است! پس ای مسکین! نیک بنگر که مبادا اجر آن عمل را که حرمتش این‌چنین عظیم است ضایع گردانی! و دست دادن و مصافحهٔ خود را با مخالفت، باطل گردانی و این دستت را همانند گناه‌پیشگان با حرام بیالایی!

سپس امام فرمود: آیا هنگامی که در «مقام ابراهیم» ایستادی، نیّت کردی که بر طاعت خداوند بایستی و از تمامی گناهان روی‌گردان شوی؟

شبلی گفت: نه!

امام فرمود: آن هنگام که در مقام ابراهیم نماز می‌خواندی، آیا قصدت این بود که نمازی چونان ابراهیم (علیه السّلام) بخوانی و با آن نماز، بینی شیطان را به خاک بمالی؟

عرضه داشت: نه!
امام به او فرمود: پس، نه با «حجر الأسود» مصافحه کرده‌ای و نه در «مقام ابراهیم» ایستاده‌ای و نه در آنجا نماز گزارده‌ای!
سپس امام به او فرمود: آیا بر سر «چاه زمزم» رفتی و از آب آن نوشیدی؟
شبلی گفت: آری.
حضرت فرمود: آیا در آن هنگام، در این اندیشه بودی که بر سر طاعت خداوند رفته و چشم خویش را از معصیتش فرو پوشیده‌ای؟
عرض کرد: نه!
حضرت فرمود: پس، نه بر سر چاه زمزم رفته‌ای و نه از آب آن نوشیده‌ای!
سپس امام به او فرمود: آیا میان دو کوه «صفا» و «مَروه»، «سعی» بجا آوردی و بین آن دو، راه پیمودی؟
شبلی گفت: آری.
امام به او فرمود: آیا در آن حال چنین اندیشیدی که میان «خوف» و «رجاء» و ترس و امید هستی (و خشیت و رحمت خداوند را یکجا در جان خویش فراهم آوردی؟)
عرض کرد: نه!
امام فرمود: پس، سعی نکرده‌ای و میان صفا و مَروه راه نپیموده و حرکت ننموده‌ای!
سپس امام فرمود: آیا از مکّه به‌سوی «مِنا» خارج شدی؟
شبلی گفت: آری.
امام فرمود: آیا در نیّت و اندیشه‌ات این بود که مردم را از زبان و قلب و دست خویش در امان بداری؟
عرض کرد: نه!
امام فرمود: پس، به‌سوی منا نرفته‌ای!
سپس امام به او فرمود: آیا در صحرای «عرفات» وقوف را بجا آوردی و بر «جبل الرّحمة» (کوه رحمت) بالا رفتی و در «وادی نَمِرة» وقوف نمودی و نزد ستون‌ها و «جَمَرات»، خداوند را خواندی و با او به مناجات پرداختی؟
شبلی گفت: آری.
امام فرمود: آیا هنگام توقّف در «عرفات»، این معرفت را پیدا نمودی که خداوند بر امر تمام مَعارف و علوم آگاه است و آنکه نامهٔ اعمال تو به دست اوست و همو بر نهان و قلبت مطّلع است؟
عرضه داشت: نه!
امام فرمود: آنگاه که از «جبل الرّحمة» بالا می‌رفتی، در این اندیشه بودی که خداوند هر مرد و زن با ایمانی را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد و امر هر مرد و زن مسلمانی را خود به‌عهده گرفته و آنان را در زیر لِوای ولایت خویش قرار می‌دهد؟
عرض کرد: نه!
امام فرمود: آیا نزد «وادی نَمِرة» قصد نمودی که کسی را به کاری امر نکنی، مگر آنکه خودت آن را انجام داده باشی، و از کاری باز نداری مگر آنکه خود از آن دوری گزیده باشی؟
عرضه داشت: نه!
امام فرمود: و هنگام توقف نزد کوه‌های «وادی نَمِره»، آیا هرگز در خاطر داشتی که آنها شاهدِ تو بر طاعت‌هایت بوده، و همراه با نگهبانان الهی و به فرمان پروردگار آسمان‌ها، حافظِ تو هستند؟

عرض کرد: نه!
امام فرمود: پس، نه در عرفات توقف کرده‌ای و نه بر «جبل‌الرّحمة» (کوه رحمت) بالا رفته‌ای و نه در «وادی نَمِره» وقوفی بجا آورده و نه دعا کرده و نه نزد «نَمِرات» (کوه‌های وادی نَمِره) درنگی نموده‌ای!
سپس امام (علیه السّلام) فرمود: از میان آن دو کوه عبور کردی، و پیش از آن، دو رکعت نماز گزاردی و در «مُزدَلِفه» راه پیمودی و از آنجا سنگریزه برداشتی و از «مَشعَر الحرام» عبور نمودی؟
شبلی گفت: آری.
امام فرمود: پس هنگامی که نماز می‌گذاردی، آیا چنین در نیّت داشتی که این، «نماز شکر» است در شب دهم (ذی‌الحجّه) که هر سختی را آسان می‌گرداند و هر راحتی و آسایشی را به ارمغان می‌آورد؟
عرض کرد: نه!
امام فرمود: و آن هنگام که از میان آن دو کوه می‌گذشتی و از آنها به راست و چپ منحرف نمی‌شدی، آیا در اندیشه داشتی که با قلب و زبان و دیگر اعضا و جَوارحت از دین حق به راست و به چپ گرایش پیدا نکرده و منحرف نگردی؟
عرضه داشت: نه!
امام فرمود: و آنگاه که در «مُزدَلِفه» راه می‌رفتی و ریگ‌ها را بر می‌داشتی، آیا در خاطرت بود که هر معصیت و جَهلی را از نفس خویش برداشته، و به جای آن، علم و عمل را بنشانی؟
عرض کرد: نه!
امام فرمود: و آنگاه که از «مَشعَرالحرام» می‌گذشتی، آیا قصدت این بود که فهم و ادراکات اهل تقوا و خَشیَتِ الهی را به قلبت بچشانی و با پارسایان همساز گردی؟
عرضه داشت: نه!
امام فرمود: پس حقیقةً از میان آن دو کوه عبور نکرده‌ای و دو رکعت نماز را نخوانده‌ای و در مُزدَلِفه راه نرفته‌ای و از آنجا ریگ برنداشته‌ای و از مشعرالحرام عبود ننموده‌ای!
سپس امام به او فرمود: آیا به «مِنا» رسیدی و «جَمَرات» را سنگ زدی و موی سرت را زدودی و قربانی نمودی و در «مسجد خَیف» نماز گزاردی و به مکّه بازگشتی و «طواف إفاضه» انجام دادی؟
شبلی گفت: آری.
امام فرمود: چون به «مِنا» رسیدی و جَمَرات را سنگ زدی، آیا چنین اندیشیدی که به هدف خویش رسیدی و خداوند همهٔ خواسته‌هایت را برآورده است؟
عرض کرد: نه!
امام فرمود: و آن هنگام که رَمیِ جَمَرات می‌نمودی، آیا در اندیشه داشتی که دشمن [دیرینهٔ] خود، ابلیس را سنگ می‌زنی و اینکه او را با تمامی حجّ نفیس خود مَبغوض می‌داری؟
عرض کرد: نه!
امام فرمود: و آن هنگام که موهای سرت را زدودی، آیا در این فکر بودی که هم‌اکنون از تمامی آلودگی‌ها و زشتی‌های کردار آدمیان پاک گشته و از گناهان خود همانند روزی که از مادر متولّد شدی بیرون آمده‌ای؟
عرض کرد: نه!

فصل هفتم: رابطهٔ حج با مسئلهٔ ولایت

حضرت فرمود: و هنگام نماز گزاردن در مسجد «خیف»، آیا چنین اندیشیدی که جز از خداوند عزّوجلّ و از گناهانت از هیچ چیز دیگری نمی‌ترسی؛ و به هیچ‌کس و هیچ چیز، مگر رحمت خداوند متعال امیدی نداری؟

عرضه داشت: نه!

امام فرمود: و آیا هنگام قربانی کردن، چنین می‌اندیشیدی که با دست یازدیدن به حقیقت تقوا و پارسایی، گلوی طمع را می‌بُری، و از سنّت ابراهیم علیه السّلام در ذبح فرزند و میوهٔ دلش و گُلِ خشبوی زندگی‌اش و حاجیِ خویش، پیروی می‌کنی؟ سنّتی که به‌عنوان آیینی برای آیندگان و موجِب تقرّبی برای گذشتگان از خود به‌جای گذاشت!

عرض کرد: نه!

امام فرمود: و هنگامی که [از قربانگاه] به مکّه بازگشتی و «طواف إفاضه» را بجا آوردی، آیا چنین اندیشیدی که از رحمت خداوند متعال سرشار شده و اینک به‌سوی طاعت او روی آورده‌ای و به محبّت وی چنگ زده‌ای و واجبات او را بجای آورده و به قُرب الهی دست یافته‌ای؟

عرض کرد: نه!

امام سجاد زین‌العابدین به او فرمود: پس حقیقتاً به منا نرسیده‌ای، جَمَرات را رمی ننموده‌ای، موی سرت را نزدوده‌ای، قربانی نکرده‌ای، در مسجد خَیف نماز نگزارده‌ای، طواف إفاضه را بجا نیاورده‌ای و به خداوند تقرّب نجسته‌ای! بازگرد که حقیقتاً حج بجا نیاورده‌ای!

در این هنگام «شبلی» به گریه درآمد و بر غفلت و تقصیر خویش [و از دست دادن آن حقایق و اسرار] سخت گریست. و از آن پس و تا فرا رسیدن موسم حجّ دیگر، به فراگیری معارف پرداخت و سال بعد با معرفتی سرشار و یقینی استوار، حجّی دیگر بجا آورد.“ (محقق)

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرّحمٰن الرّحيم
و صلّى الله علىٰ محمّدٍ و آلِهِ الطّاهرين
و لعنةُ اللهِ علىٰ أعدائِهِم أجمَعينَ مِنَ الآن إلىٰ قيامِ يَومِ الدّين
و لا حَولَ و لا قوّةَ إلّا بِاللهِ العَلِيِّ العَظيم

رابطهٔ حج با حقیقت ولایت

"[قالَ اللهُ الحكيمُ في كتابِهِ الكَريم]:
﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ * لِّيَشۡهَدُواْ مَنَٰفِعَ لَهُمۡ وَيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۖ فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡبَآئِسَ ٱلۡفَقِيرَ * ثُمَّ لۡيَقۡضُواْ تَفَثَهُمۡ وَلۡيُوفُواْ نُذُورَهُمۡ وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ﴾.[1]

«و ندا کن و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج! تا به‌سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به‌جهت بُعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند * تا بدین وسیله منافع دنیوی و اُخروی خود را مشاهده کنند و بیابند؛ و خداوند را در روزهای معلوم (عید قربان و سه روز پس از آن) بر آنچه خداوند به ایشان از گوشت بَهیمةُ الأنعام (شتر و گاو و گوسفند) روزی کرده است بخوانند و یاد کنند؛ و از آنها به مردم فقیر و گرسنه طعام دهند * و سپس (از احرام بیرون آمده) از آلودگی‌ها و چرک‌ها خارج شوند (ناخن گیرند و موی سر بِستَرند) و نذرهای خود را وفا کنند و باید که گرداگرد خانهٔ قدیمی (بیت‌اللهالحرام) طواف کنند.»"[2]

"چرا در اینجا ﴿يَأۡتُوكَ﴾ آمده است؟
﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾.[3]

این ﴿يَأۡتُوكَ﴾ چرا باید در این آیه باشد؛ «ندا بده در حج که به سمت تو بیایند!» در حالی که [باید گفت:] به سمت کعبه بیایند؟ به سمت خدا بروند؟ و این می‌فرماید که این اعلان کن در میان مردم به حج که بیایند به سمت تو ﴿رِجَالٗا﴾ و همین‌طور ﴿وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾ از هرجایی بیایند. این ﴿يَأۡتُوكَ﴾ در اینجا [که یعنی] به سمت تو بیایند، این حضرت ابراهیم در اینجا آن ندایی را که دارد می‌دهد، این ندا، ندای از خودش نبوده. حضرت ابراهیم، ما الان نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که یک فرد و انسان خارجی مثل سایر افراد است و همان‌طوری که ما شخصی را صدا می‌زنیم که: «ای حسن بیا، ای تقی بیا»، این هم همین‌طور ندا و صدایی را بلند کرده است که «یا أیّها الناس؛ ای کسانی که تا روز قیامت به دنیا می‌آیید، باید بیایید در اینجا و طواف کنید، به سمت من بیایید در اینجا و طواف کنید!»

---

[1] سوره حج (۲۲) آیه ۲۷ ـ ۲۹.
[2] امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹. (علامه طهرانی)
[3] سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

اعلان ملکوتی حضرت ابراهیم

خب، این ندای ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ﴾ مشخص بوده که صدایی نبوده است که این صدا از دهان او برخاسته باشد یا حضرت ابراهیم بر بالای بلندی رفته، بالای تپه و کوهی و صدا کرده افراد را. شاید هم این کار را انجام داده است ولی آن صدا حکایت از مسئلهٔ دیگری می‌کند. این ﴿أَذِّن﴾، اذان ملکوت است، یعنی اعلان ملکوتی باطن حضرت ابراهیم است که افراد بیایند و به سمت تو ـ که به سمت این کعبه است ـ و به سمت تو حرکت کنند و بیایند به دنبال تو و به‌دنبال خودِ تو بیایند و بر این سنّت تو بیایند و عمل کنند و برای آمدن به کعبه در تحت ولایت تو قرار بگیرند!

چون حضرت ابراهیم صاحب شریعت بوده است دیگر؛ لذا پیغمبر هم فرمودند: «**بل أتبعتُ ملّةَ إبراهيمَ حنيفاً**؛[1] من دنبال حضرت ابراهیم هستم و آن ملّت و شریعت ابراهیم را من پیگیری می‌کنم و آن را به کمال می‌رسانم.»

ولایت، سبب تجلی حقیقت توحید

شریعت، شریعت حضرت ابراهیم و پیروی از ولایت است که آن ولایت همان حلقهٔ بین بنده و بین پروردگار است که انسان به‌واسطهٔ آن به توحید می‌رسد و توحید در او تجلّی پیدا می‌کند و حقیقت توحید در او متحقّق می‌شود.

این مسئله، مسئله‌ای است که از نفس ملکوتی حضرت ابراهیم این قضیه اعلان بشود، گرچه ساکت است ولی آن نفس ملکوتی او اِعمال می‌کند و انشاء می‌کند. آن نفس است که از باطن خودش به تمام نفوسی که در عالم زر قرار دارد، به همهٔ آنها ندای باطن را می‌رساند. نرفته بالای بلندی بگوید که مثلاً: «تعالَوا إلَی الحَج»، «تعالَوا إلیٰ هُنا» و یا مثلا «طوفُوا حولَ بیت» یا امثال ذلک. ندای باطنی، که اعلان باطنی است که به همهٔ آنها می‌رسد؛ لذا در روایات داریم که این ندا به هر شخصی که رسید، آن [شخص] موفق برای آمدن به حج می‌شود. در روایات که داریم این است معنا.[2]

---

[1] اشاره به آیه ۱۲۳ سوره نحل: ﴿ثُمَّ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ أَنِ ٱتَّبِعۡ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۖ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾.

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۰؛ الوافی، ج ۱۲، ص ۱۵۱؛ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۷۳:

«عن عبد الله بن سنانٍ عن أبي عبد الله علیه السّلام قال: **لمّا أُمرَ إبراهيمُ و إسماعيلُ علیه السّلام ببِناءِ البيتِ، و تَمَّ بِناؤُه قَعَدَ إبراهيمُ على ركنٍ ثمَّ نادَى هَلُمَّ الحَجَّ فلو نادَى هَلُمّوا إلى الحجّ لم يَحُجَّ إلاّ مَن كان يومئذٍ إنسيّاً مخلوقاً و لكنّه نادَى هَلُمَّ الحجَّ فلبَّى النّاسُ في أصلابِ الرّجالِ لبّيكَ داعيَ اللهِ لبّيكَ داعيَ اللهِ عزّ و جلّ، فمَن لَبَّى عَشراً يَحُجُّ عشراً و مَن لَبَّى خمساً يَحُجُّ خمساً و مَن لَبَّى أكثرَ مِن ذلك فَبِعددِ ذلك و مَن لَبَّى واحداً حَجَّ واحداً و مَن لم يَلُبِّ لم يَحُجَّ.**»

به هر کسی که رسید... خب افرادی نبودند در آن موقع، یعنی افراد که آن زمان نبودند. آن همان اراده و مشیت باطنی حضرت ابراهیم برای اعلان این مطلب به نفوس، آن همّتی است که ولیّ خدا آن همت را اعمال می‌کند در آن نفوسی که در عالم ذر قرار دارند، و این اعلان را به آنها می‌رساند و به نفس آنها و ضمیر آنها، و جان آنها و سرّ آنها این مسئله را می‌رساند. این مسئله از آن تعبیر به ﴿وَأَذِّن﴾ شده است.

پس بنابراین اینکه می‌فرماید: ﴿يَأْتُوكَ﴾، یأتوک نه اینکه بیایند به سمت تو که در واقع دعوت به خود نیست! حضرت ابراهیم که به خود دعوت نمی‌کند. یأتوک یعنی بیایند به سمت تو در آن جایگاهی که قرار داری، در آن جایگاه، این باصطلاح مقصد مشخص شده، در آن مکانی که قرار داری، در آن وضعیت، در آن قله‌ای که قرارداری که همان حقیقت توحید است. در آنجا باید افراد همه بارشان را بیندازند و بیایند در آنجا قرار بگیرند که آن عبارت است از ولایت.

امام باقر علیه‌السّلام می‌فرماید:

إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ.[1]

باید اینجا بیایند و بارشان را در اینجا بیندازند و در اینجا سر بسپارند. باید اینجا بیایند و بارشان را در اینجا بیندازند و سر در اینجا بسپارند و تسلیم با مقام فعل و ظاهر، و مقام فکر و عقل، و مقام سرّ و قلب بشوند. در این سه مرتبه امام علیه‌السلام می‌فرماید که باید بیایند و در این سه نقطه از مراتب وجودی تسلیم محض ما بشوند. از نظر فعل اگر گفتیم بکن، بکند؛ اگر گفتیم نکن، نکند. از نظر تفکر، فکرش همان باشد که ما فکر می‌کنیم و تدبیرش همان باشد که ما آن را رضایت می‌دهیم. و از نظر سرّ و قلب باید در همان مکانی آن شاکله وجودش قرار بگیرد که ما در آنجا هستیم. این همان ندای حضرت ابراهیم است. و لذا ما می‌بینیم در کلمات بزرگان هم نسبت به این قضایا اشاره‌ای شده است."[2]

حقیقت دین، ولایت است

"در روایت وارد است که اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز و روزه و زکات و حجّ و ولایت؛ **وَ لَم يُنَادَ بِشَيءٍ كَما نودِيَ بِالوَلايَةِ**؛[3] «و هیچ چیز مانند ولایت دارای اهمّیت نیست و برای ترغیب و تحریص به آن اعلام و اعلان نشده است.»[4]

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲.

[2] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ ادامهٔ بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۲. (آیةالله طهرانی)

[3] همان مصدر، ص ۲۸۶؛ و اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸

[4] جلوه‌های معرفت، ص ۲۹۱، آیةالله طهرانی:

ولایت جان و روح اعمال است، اگر ولایت باشد اعمال مقبول وگرنه مردود است، چون: عملِ بدون ولایت چون جسد مرده، کالبدی بی جان بیش نیست، نماز و روزه و جهاد و زکات و حجّ و صدقات و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر با ولایت زنده، و بدون آن مرده و متعفّن است.“[1]

”روایت می‌کند از محمد بن حسن از محمد بن حسن صفّار از أحمد ابن محمد بن عیسی از أحمد بن محمد بن أبی نصر بَزَنطیّ؛ قالَ:

قَرَأتُ فی کتاب أبی الحَسَنِ الرِّضا علیه السّلام: **أبلِغ شیعَتی: إنَّ زیارَتی تَعدِلُ عندَ اللهِ ألفَ حَجَّةٍ.** قالَ: فَقُلتُ لِأبی جَعفَرٍ علیه السّلام: ألفَ حَجَّةٍ؟! قالَ: **إی و اللهِ! و ألفَ ألفِ حَجَّةٍ لِمَن زارَهُ عارِفًا بِحَقِّهِ.**[2]

«می‌گوید: من در کتاب حضرت امام ابوالحسن الرّضا علیه السّلام خواندم: به شیعیان من برسانید که: زیارت من در نزد خداوند معادل با هزار مرتبه حجّ بیت الله الحرام را انجام دادن است.
بَزَنْطی می‌گوید: من از روی تعجّب به حضرت أبو جعفر امام محمد تقیّ علیه السّلام عرض کردم: هزار حجّ؟!
فرمود: آری قسم به خدا! و هزار هزار حجّ برای کسی که زیارت کند او را درحالی‌که عارف به حقّ وی باشد.»

باری، با ملاحظه آنچه ذکر شد، شاید بدست آید سرّ استحباب زیارت حضرت ثامن الائمّه علیه السّلام در ماه رجب المرجّب، و ارتباط قویم آن زیارت با زیارت بیت الله الحرام. چراکه شهر رجب از ماه‌های حرام است که تک افتاده است، به خلاف ذوالقعدة الحرام و ذوالحجّة الحرام و محرّم الحرام که این سه ماه، متوالی و پی در پی‌اند؛ و در ماه رجب جنگ حرام است، و دارای اعتبار و خصوصیّاتی است که آن را از سائر ماه‌ها متمایز

امام باقر علیه السّلام در این زمینه می‌فرماید:

مَن دانَ بِدینٍ یَجهدُ فیه نفسَه و لَیسَ لَه إمامٌ مِن اللهِ فسَعیُه باطلٌ و هو مُتحیّرٌ ضالٌّ و اللهُ شانئٌ لِعملِه

«کسی که خدا را دیانت کند و متدیّن باشد (نه‌اینکه کافر یا بی‌دین باشد؛ بلکه کسی که متدیّن باشد، یعنی نماز بخواند، روزه بگیرد و حج انجام بدهد) ولکن از ناحیهٔ پروردگار امامی نداشته باشد که دست در دست او بگذارد، مطالب را با او در میان بگذارد، از نفس او اشراب پیدا کند و نفس مطهّر او، او را سوق بدهد و به‌فعلیّت دربیاورد، این فرد سعی‌اش باطل است (نماز و روزه و حجّش به‌درد نمی‌خورد. آن نماز و روزه را در عالم تخیّل انجام می‌دهد، نه برای خدا. آن حجی را که انجام می‌دهد، در عالم خیال و عالم وهم است. حمدش حمد نیست، رکوعش رکوع نیست ذهنش در جای دیگر است، آن اتّجاه نفس و اتّجاه قلبش به‌سمت عالم انانیت و عالم شخصیت است. این فرد سعی‌اش باطل است) تا آخر هم **متحیّرٌ ضالٌ** در عالم تحیّر سیر می‌کند (نماز می‌خواند، اما از نماز نمی‌فهمد؛ حج انجام می‌دهد، اما گیج است؛ روزه می‌گیرد، ولی آن روزه بر جانش نمی‌نشیند؛ عبادتی که انجام می‌دهد، نفس او با او زمزمه می‌کند که این چه عبادتی است؟! اینکه یک عمل عادی و تکراری است؛ ولی از آنجایی که خدا گفته است، ما انجام می‌دهیم! این عبادت به‌درد نمی‌خورد و هزار سال هم بر این منوال بگذرد، انسان به اندازهٔ یک قدم و یک پلّه حرکت و ارتقا نمی‌تواند داشته باشد) و خداوند متعال عمل او را از خود دور می‌کند و مورد قبول قرار نمی‌گیرد.»

لذا در شریعت مقدّس اسلام مسئلهٔ توجهِ نفس و تسلیمِ نفس به امام حی و ولیّ حی، شرط اساسی برای قبول اعمال و تبدّل و تغیّر جوهر نفسانی شمرده شده است.»

* الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳، با قدری اختلاف.

[1] معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۴۸. (علامه طهرانی)

[2] همان مصدر، ص ۳۰۶.

می‌گرداند؛ و شهر الله است؛ و برای بسیاری از سالکان راه خدا، در ماه رجب فتح باب می‌شود. ولادت امیرالمؤمنین و بعثت رسول‌الله صلواتُ الله و سلامُه علیهما موجب مزید تکریم و تشریف این ماه شده است.

سرّ استحباب زیارت امام رضا علیه السّلام در ماه رجب و رابطهٔ آن با حج

بنابراین هیچیک از أقسام عمره، چون عمره رجبیّه نیست؛ و در فضیلت، با فضیلت حجّ فقط یک درجه فرق دارد.[1] و در این روایت أخیر دیدیم زیارت حضرت امام هشتم برای شیعیان خُلَّص و عارفان به مقام و منزلت و حقّ او، ثواب هزار و یا هزار هزار حجّ بر آن مترتّب است. و ابداً جای استبعاد نیست؛ زیرا حیات کعبه به ولایت است. بنابراین ولایت محور است و کانون، و کعبه در حکم محیط پرگار است. نمی‌بینی چگونه مردم دور کعبه‌ای که علیّ در آن متولّد شده است دور می‌زنند و طواف می‌کنند و خواهی‌نخواهی طوعاً أو کرهاً ناچارند تسلیم آن حقیقت و واقعیّت شوند؟!

همهٔ مسلمین چه شیعه و چه عامّه بر سر سفره آن حضرت نشسته‌اند، چراکه بقدری گسترده است که در برابرش سفره دگری متصوَّر نیست. بلکه همهٔ عالم از برکات وجودی و از ولایت تکوینیّه و وجودیّه آن حضرت متمتّع‌اند. در این‌صورت مبادا استبعاد کنی که چطور می‌شود ثواب یک زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام عارِفاً بِحَقِّه، معادل با ثواب هزار هزار حجّ باشد؟!

آنجا کعبه ظاهر است و اینجا کعبه باطن. آنجا تکلیف است و اینجا محبّت. آنجا جسم است و اینجا جان.

رؤیای صادقه دربارهٔ ارتباط زیارت آن حضرت با حجّ و عمره

---

[1] تکرار عمرهٔ مفرده، ص۱۶۹، آیةالله طهرانی:

«روایت اول از زراره از امام باقر علیه السّلام نقل شده است:

عن زرارةَ، عن أبی‌جعفرٍ علیه السّلام، أنّه قال له: «ما أفضلُ ما حَجَ النّاسُ؟» قال: **«عمرةٌ فی رجبٍ و حَجَّةٌ مفردةٌ فی عامها.»**

«زراره از امام باقر علیه السّلام پرسید: بهترین حجی که مردم انجام می‌دهند کدام است؟ حضرت فرمودند: عمره در ماه رجب و حج در وقت خودش.»

روایت دوم نیز از زراره است که برتری عمره رجب را از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند:

وأفضلُ العمرةِ عمرةُ رجبٍ؛ «عمره ماه رجب بهترین عمره است.»

روایت سوم نیز از امام صادق علیه السّلام به نقل از معاویةبن‌عمار است:

أنّهُ سُئِلَ: أیّ العمرةِ أفضلُ: عمرةٌ فی رجبٍ أو عمرةٌ فی شهرِ رمضانَ؟ فقالَ: **لا، بل عمرةٌ فی رجبٍ أفضلُ.**

«از حضرت سؤال شد که بین عمره رجب و رمضان کدام بهتر است؟ حضرت فرمودند: عمره رجب فضیلت بیشتری دارد.»

حضرت در اینجا فضیلت عمره غیر رجب را نفی نمی‌کنند؛ بلکه می‌فرمایند شخصی که در صدد انجام عمره است، اگر می‌تواند سفر خود را در رجب بیندازد و عمره رجبیه انجام دهد که اصلاً ثواب حج دارد! بنابراین در عین افضل بودن عمره ماه رجب، عمره ماه مبارک رمضان و شعبان نیز فضیلت خود را دارند.»

باری! اگر بخواهیم در این‌باره سخن را گسترش دهیم به درازا می‌کشد؛ یک سرش در دست ما و سر دیگرش به لا یتناهی می‌رسد. آن‌وقت باید نه تنها به درازای دنیا بلکه به گسترش عالم برزخ و مثال، بلکه به وسعت قیامت و بهشت و دوزخ، و از آن برتر و بالاتر مطلب را گسترش دهیم. بنابراین فعلاً صلاح است که به همین مقدار اکتفا شود، تا نه خامه من بشکند، و نه شما از خانه و لانه و دکّان آواره شوید! فقط به ذکر یک رؤیای صادقه که از یکی از همشیره‌های خود حقیر است اکتفا نموده، مطلب را خاتمه می‌دهیم:

حقیر قبل از تشرّف به نجف أشرف فقط سه بار به زیارت حضرت ثامن الائمّه علیه السّلام مشرّف شده‌ام؛ و چون مَحَطِّ دروس تحصیلی ما مطالعه اخبار و احادیث نبود، نمیدانستم زیارت آن حضرت ثواب حجّ بیت الله را دارد.

و بالخصوص در ماه رجب زیارت مخصوصه است. در مدت اقامت هفت ساله در نجف هم به احادیث زیارت حضرت امیرالمؤمنین و حضرت سید الشّهداء علیهما السّلام چون محلّ ابتلا بود مراجعه می‌شد؛ ولی به احادیث ثواب زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام مراجعه نمی‌شد.

در مراجعت از نجف اشرف نیز تا بیش از یک سال که اشتیاق زیارت بود توفیق تشرّف دست نداد، تا در اواسط ماه رجب ۱۳۷۸ هجریّه قمریّه با چند تن از دوستان سلوکی بنا به تقاضا و دعوت آنها عازم بر تشرّف شدیم، و من تا آن زمان به گوشم نخورده بود که زیارت حضرت ثواب حجّ دارد، و نیز زیارت در ماه رجب را دارای خصوصیّتی نمیدانستم و سفر ما در ماه رجب حسب الاتّفاق بود، نه از روی قصد و انتخاب.

یکی دو روز مانده به موقع حرکت، حقیر که برای خداحافظی به دیدار بزرگان و اقوام و ارحام می‌رفتم، یک روز به منزل همشیره کوچک برای توديع رفتم؛ وقتی مطّلع شد که عازم آستان بوسی حضرت ثامن هستم، گفت: سُبحانَ الله! سُبحانَ الله! من دیشب تو را در خواب دیدم که دو جامه إحرام پوشیده‌ای و عازم بیت الله الحرام می‌باشی!

گفتم: خوب این خواب چه تعجّبی دارد؟!

گفت: تعبیرش روشن شد که شما عازم زیارت امام رضا علیه السّلام می‌باشید، زیراکه در روایت وارد است کسی که زیارت آن حضرت را بجا بیاورد کأنَّه حجّ و عُمره را انجام داده است؛ و شما که عازم این زیارت هستید در عالم رؤیا ملبّس به لباس احرام بوده و مقصد، بیت الله الحرام بوده است.

من هم از این رؤیا تعجّب نمودم، و به او گفتم: تا بحال من نمیدانستم که زیارت آن حضرت ارتباطی با حجّ و عمره دارد.“[1]

---

[1] روح مجرّد، ص ۲۵۴. (علامه طهرانی)

"یک روز رسول خدا به عایشه فرمودند که پارهٔ تن مرا در شهر خراسان در طوس دفن می‌کنند، هر کس که به زیارت او برود خداوند ثواب یک حج و یک عمرهٔ مقبوله به او می‌دهد. خیلی تعجب می‌کند؛ آن هم معرفت ندارد آن بیچاره! عجب! حالا کسی که به زیارت یکی از اولاد تو برود، خدا ثواب یک حج می‌دهد! حج! خیلی مسئله بزرگ است! یک حج و یک عمرهٔ مقبوله! حضرت می‌فرمایند: دو حج و دو عمره؛ بالا می‌برند به ده حج و ده عمره؛ [عایشه] خیلی تعجب می‌کند! می‌گویند: تعجب نکن، ثواب هزار حج و هزار عمره! باز هم بگویی، می‌برمش بالا! او دیگر نگفت و ایستاد. خب، این مراتبی که پیغمبر راجع به زیارت امام رضا علیه‌السّلام فرمودند، این مراتب برای همهٔ افراد یکسان است؟ نه!

آن کسی که دیدگاهش نسبت به امام همان دیدگاه ظاهری است، همان یک حج و یک عمرهٔ مقبوله را به او می‌دهند؛ از سرش هم زیاد است. اما اگر یکی مثل آقای حداد به زیارت امام رضا علیه‌السّلام رفت، آن [ثواب] همان هزار حج و هزار عمره و بالاتر است. چرا؟ چون او معرفت به امام دارد؛ معرفت به امام، او دارد."[1]

اهمّیت زیارت اعتاب مقدّسه نزد اولیای الهی

"یک وقتی یکی از دوستان ما بود، در یکی از شهرستان‌ها، از او سؤال کردم: شما چنددفعه به مشهد و زیارت امام رضا رفته‌اید؟ گفت: «من یک‌مرتبه در هجده‌سالگی رفته‌ام!» گفت: «۳۳ سال است که نرفته‌ام!» گفتم: تو مسلمان هستی؟! تو مسلمان هستی؟! کسی ۳۳ سال در اینجا [باشد و به مشهد نرود؟!] بابا! اگر یک اتوبوس سوار بشوی شب یا فردا صبح مشهد هستی! اینکه دیگر [زحمتی] ندارد! آخر به تو مسلمان می‌گویند؟! گفت: «نشد!» گفتم: چرا نشد؟! چرا بقیّهٔ کارهایت می‌شود؟! چرا برای بقیه مسائل دیگرت وقت می‌گذاری؟! تو ۳۳ سال یک زیارت امام رضا را انجام ندادی؟! چرا این‌طور است؟ چون ما امام رضا را نشناخته‌ایم! خیال کرده‌ایم امام رضا یک آدم عادی مثل بقیّه است که برای او گنبد درست کرده‌اند! امام رضا یک آدمی مثل بقیّه است و بالأخره حالا عیب ندارد و یک ثوابی هم می‌بریم، حالا اگر توفیقی پیدا کردیم [به زیارت می‌رویم!] اما تا وقتی که زندگیمان خوب است و مسئله‌ای در پیش نداریم و اوضاع مرتّب است [به فکر زیارت نیستیم!] ولی اگر این‌هم با ما قهر کرد و آن هم قهر کرد و او ما را از خانه بیرون کرد و با زنمان هم دعوا کردیم و با شریکمان هم به هم زدیم و... خب حالا کجا برویم؟ برویم یک زیارت امام رضا هم انجام بدهیم! ما امام رضا را نشناخته‌ایم، ما امام حسین را نشناخته‌ایم، ما امام زمان را نشناخته‌ایم، لذا به این راحتی با مسئله برخورد می‌کنیم! چه‌کسی امام رضا را شناخته است؟ پدر ما شناخته است که می‌گوید:

اگر شخصی از آن نقطهٔ عالم، سینه‌خیز (نه با پا!) روی برف برای زیارت امام رضا بیاید کاری

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۷، جلسه ۴. (آیةالله طهرانی)

انجام نداده است!

او شناخته است و او سرّ رفتن و حرکت کردن و تسلیم شدن و تقرّب به ولایت پیدا کردن را می‌داند و فهمیده است؛ خب به ما گفته است و مطلب را برای ما بیان کرده است. حال اگر کسی نخواست سینه‌خیز سراغ امام رضا برود، با ماشین برود! با درشکه و اینها هم نروید، با ماشین بروید! با قطار بروید! با طیّاره بروید! دیگر [وسیلهٔ رفتن را] در اختیار هر کسی گذاشته‌اند.“[1]

حج بدون ولایت فایده‌ای ندارد!

”خوارزمی در مناقب خود از حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله روایت می‌کند که:

أَنَّهُ قال لِعَلِيّ: يَا عَلِيُّ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللهَ عزّوجلّ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَ كان لَهُ مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ مُدَّ فِي عُمْرِهِ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ، ثُمَّ قُتِلَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ مَظْلُومًا؛ ثُمَّ لَمْ يُوَالِكَ يَا عَلِيُّ! لَمْ يَشُمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَمْ يَدْخُلْهَا.[2]

حضرت رسول‌الله به علیّ بن ابی‌طالب علیهما الصّلوة و السّلام فرمودند: ای علی! چنانچه بنده‌ای از بندگان خدا به‌اندازه مدت عمر نوح عمر کند و در تمام این مدت به وظائف عبودیّت مشغول باشد، همچنان‌که حضرت نوح مشغول بود، و به‌اندازه کوه احد طلا داشته باشد و همه را در راه خدا انفاق کند، و سپس عمرش دراز گردد به‌طوری‌که هزار سال با قدم‌های خود پیاده به حج برود، و سپس بین دو کوه صفا و مروه مظلوم کُشته شود، و با تمام این احوال ولایت تو را نداشته باشد، بویی از بهشت به مشام او نخواهد رسید و در بهشت داخل نخواهد شد.»

و نیز خوارزمی از أم سلمه روایت می‌کند که:

رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌و آله فرمود: **يَا امَّ سَلَمَةَ! أَتَعْرِفِينَهُ؟** قُلْتُ: نَعَمْ، هذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي‌طَالِبٍ! قال: **صَدَقْتِ، سَجِيَّتُهُ سَجِيَّتِي وَ دَمُهُ دَمِي وَ هو عَيْبَةُ عِلْمِي. فَاسْمَعِي وَ اشْهَدِي: لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللهِ عزّوجلّ عَبَدَ اللهَ أَلْفَ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللهَ عزّوجلّ مُبْغِضًا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي‌طَالِبٍ وَ عِتْرَتِي، أَكَبَّهُ اللهُ تَعَالَى عَلَى مِنْخَرِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.**[3]

از أم سلمه روایت است که روزی که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نزد حضرت رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌و آله و سلّم بودند، حضرت رسول رو به من نموده گفتند: «ای أم سلمه! آیا این را می‌شناسی؟ عرض کردم: بلی، این علیّ ابن ابی‌طالب است! حضرت فرمودند: راست گفتی، غرائز و صفات او غرائز و صفات من است و خون او خون من است و او گنجینه دانش و علوم من است.
بشنو و بر این امر گواه باش که: اگر بنده‌ای از بندگان خدا هزار سال بین رکن و مقام عبادت خدا کند و سپس خدا را با بغض علیّ بن ابی‌طالب و عترت من ملاقات کند، خداوند تبارک و تعالی او را در روز قیامت به رو به آتش خواهد افکند.»“[4]

”آن حجّی حج است که با ولایت است. حجّی که متصّل به ولایت باشد آن حج حجی است که جان

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[2] الغدیر، ج ۲، ص ۳۰۲: «ثمّ قال بعد الثّانی: أخرجه الحافظ الکنجی بإسناده من طریق الحافظ أبی الفضل السّلامی، ثمّ قال: هذا حدیثٌ سندُه مشهورٌ عند أهل النّقل.»

[3] همان مصدر.

[4] رساله مودّت، ص ۱۸۲. (علامه طهرانی)

دارد، برندگی دارد، آدم را می‌برد و علائق را قطع می‌کند. آن حج، حجّی است که متصّل به ولایت است، حجی که نفحهٔ ولایت بر او خورده. حجّی که شمیم ولایت بر او نشسته. این حج حجّی است که برندگی دارد، قاطعیت دارد، تجرّد می‌آورد، نورانیّت دارد، تعلقّات را قطع می‌کند، توحید را زیاد می‌کند، عمق دارد. بقیّهٔ حج‌ها چوب خشک! بیرون به در و دیوار و دکّان و بازار نگاه می‌کرد، حالا آمده به مسجدالحرام و کعبه و دیوار و اینها نگاه می‌کند! تفاوت ندارد، دوباره می‌رود بیرون به آنها نگاه می‌کند."[1]

"افرادی زودتر به مدینه می‌روند، و بعضی از افراد هم اول به مکّه می‌روند و بعد به مدینه می‌روند، هر دوی آن خوب است و فرق نمی‌کند؛ البتّه چنانچه در روایات داریم مدینه‌بعد بهتر است، که انسان اول اعمال را انجام بدهد و بعد به مدینه برود و رسول خدا را زیارت کند؛ به‌طوری‌که طبق فرمایش امام باقر علیه السّلام که فرمودند:

مردم مأمور شدند که به حج بروند و دوْر این سنگ‌ها طواف کنند و بعد بیایند ولایتشان را به ما عرضه کنند![2]

این مهم است! طواف کردن دوْر کعبه بدون امام، معنا ندارد و فایده‌ای ندارد و حقیقت این طواف و حقیقت این اعمال تسلیم شدن به امام حیّ و امام زمان است! این معنای آن است؛ و اگر انسان بخواهد به آنجا برود و غافل باشد و خود را تسلیم ولایت نکند و در نفس خودش نسبت به امام زمانش استقلال و انانیّت احساس کند، نصیبی نبرده است و نصیب او خیلی اندک خواهد بود! ما که به آنجا می‌رویم، باید از خدا بخواهیم که ولایت حضرت را نصیب ما کند و بندگی او را برای ما به‌وجود بیاورد؛ بندگی واقعی‌ای که شناخت و معرفت او است، نه‌اینکه سینه‌زدن و مدام هیئت راه انداختن و از این مراسم ظاهری و...[برپا] کردن! نه، حقیقت او و شناخت او و معرفت او [را نصیب ما کند] که معرفت او عین معرفت الله است و طریق معرفت الهی، حرکت و تسلیم به امام حیّ است؛ امام حیّ، امام زمان است. مسئله این است. البتّه بعضی‌ها هم مدینه‌قبل را ترجیح می‌دهند، از باب اینکه اگر انسان اول با آن عظمت و جلال و ابّهت اعمال و خود کعبه مواجه شود، بعد شاید نفس او نسبت به زیارت‌های رسول خدا و حضرت فاطمهٔ زهرا و ائمهٔ بقیع علیهم السّلام، آن موقعیت خاص را نداشته باشد! علیٰ‌کلّ‌حال هردوی آن خوب است و هردوی آن مستحسن است و اشکالی هم ندارد."[3]

لزوم زیارت امام پس از اعمال حج

"امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: واجب است که حاجّ بیاید و به زیارت قبر پیغمبر برود.

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۱، جلسه ۱۰. (آیةالله طهرانی)

[2] الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۷۴.

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

مگر امام باقر علیه‌السّلام نفرمودند: «**إنما أُمرَ الناسُ أن یَطفوا حول هذه الاَحجارَ**»؟ حضرت به کعبه می‌گویند: احجار، سنگ! «**إنما أُمرَ الناسُ أن یَطفوا حول هذه الاَحجارَ، ثم یجیئوا الینا**»؛ من، منِ امام باقر که در مدینه نشستم، باید بیایید پیش من. اول بروید آنجا پاک و تزکیه بشوید، عرفاتتان را بروید، در سرتان بزنید، توبه‌تان را بکنید، گریه‌هایتان را بکنید، برگردید مشعرتان، ذبح کنید، فلان کنید، تشکیلات همه را انجام بدهید، تازه بیایید ببینید که اسلام کجاست! بیایید تکلیفتان و برنامه‌تان را از من بگیرید، از من امام باقر باید بگیرید. «**ثم یجیئوا الینا و یعرضوا علینا ولایتهم**»؛ ولایت را باید به ما عرضه بدارند. ولایت یعنی چه؟! ولایت یعنی چه؟ یعنی ما تمام کارهایی که انجام دادیم، آخرش باید اینجا وارد شویم. تمام آنها مقدمه است برای ورود در عتبه امام باقر؛ بدون او هیچی!

تفاوت حج با ولایت و بدون ولایت

لذا به مخالف و ناصبی حضرت چه می‌فرماید؟ «برو دوباره حجت را انجام بده!» ببینید همه با همدیگر چطور حلقه پیدا می‌کند؟ به ناصبی می‌گوید: «برو دوباره انجام بده، حج انجام ندادی، برو پی کارت، باطل است!» به او می‌گوید ـ نه، یک مقداری ضعیف‌تر است ـ بهتر است: «**انی احب ان تعید**»، «**احب**»، دوست دارم. مگر نمی‌خواهی از ما باشی؟ مگر نمی‌خواهی فایده ببری؟ یا نه، آنجا روز قیامت [می‌خواهی] به طویله بهشت بروی؟ اگر می‌خواهی بیای بالا، لطفاً دوباره برو. چون بهشت هم مراتب دارد، شاید هم طویله داشته باشد، بالاخره بعضی‌ها را هم در طویله می‌کنند! دوباره برو حج را انجام بده تا بیایی بالاتر. آن وقت می‌فهمی آن حجی که با ولایت من، امام صادق، که بهت می‌گویم حالا برو، حالا می‌فهمی عرفاتش چه جوری است، مشعرش چه جوری است. خودت می‌فهمی. آن موقع که حج انجام دادی، نه، کالانعام بودی یا ناصبی بودی، فلان بودی، هیچی نمی‌فهمیدی. ولی الان که می‌روی، حالت یک جور دیگر است. این حالت به خاطر من است، آن حالی که آن جا داری مال من است؛ چون آمدی پیش من، چون ولایت مرا قبول کردی. حجت عوض می‌شود، نمازت دیگر عوض می‌شود، روزه‌ات عوض می‌شود، احکامت عوض می‌شود.“[1]

”و ابن رزّیک[2] گوید:

كَأنِّی إذا جَعَلْتُ إلَیکَ قَصْدی *** قَصَدْتُ الرُّكْنَ بِالْبَیتِ الْحَرامِ (۱)
وَ خُیلَ لِی بِأنِی فی مَقامی *** لَدَیهِ بَینَ زَمْزَمَ وَالْمَقامِ (۲)
أیا مَوْلای ذِكْرُکَ فی قُعُودی *** وَ یا مَوْلاَی ذِكْرُکَ فی قِیامِی (۳)

---

[1] سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج ـ ادامهٔ بحث استطاعت در حج، جلسه ۸۱. (آیةالله طهرانی)

[2] درالغدیر، ج ۴، از ص ۳۴۱ تا ص ۳۷۱ در احوال ملک صالح: طالع بن رزّیک متولد ۴۹۵ و شهید در ۵۵۶ بحث کرده و پنج غدیریّه از او نقل کرده است که همگی جالب و راقی است. اصل او از شیعیان عراق است، در زمان حکومت فاطمیّون در مصر وزیر شد و خدمت کرد.

وَ أَنْتَ إِذَا انْتَبَهْتُ سَمِيرُ فِكْرِی *** كَذَلِكَ أَنْتَ أُنْسِی فِی مَنامِی (۴)
وَ حُبُّكَ إِنْ يكُنْ قَدْ حَلَّ قَلْبِی *** وَ فِی لَحْمِی اسْتَكَنَّ وَ فِی عِظامِی (۵)
فَلَوْ لاَ أَنْتَ لَمْ تُقْبَلْ صَلاتِی *** وَ لَوْ لاَ أَنْتَ لَمْ يقْبَلْ صِيامِی (۶)
عَسَی اسْقِی بِكَأْسِكَ يوْمَ حَشْرِی *** وَ يبْرَدَ حِينَ أَشْرِبُها اوامِی (۷)

۱ـ «گویا من زمانی که قصد تو را می‌کنم قصد رکن حجر الأسود را در بیت الله الحرام کرده‌ام.

۲ـ و چنین در تصور من می‌آید که من در جایگاه خودم در بین زمزم و مقام ابراهیم نزد علی می‌باشم.

۳ـ ای مولای من، در نشستن من یاد تو با من است. و ای مولای من، در ایستادن من یاد تو با من است.

۴ـ و چون از خواب برخیزم، تو همدم و ندیم فکر و اندیشه من هستی. هم‌چنین تو انیس و مونس من در خواب می‌باشی!

۵ـ محبّت تو حقّاً در دل من وارد شده، و در گوشت من و استخوان من جای گرفته و اقامت نموده است.

۶ـ پس اگر تو نبودی، نماز من قبول نمی‌شد، و اگر تو نبودی روزه من قبول نمی‌شد.

۷ـ امید است که من در روز محشرم از کاسه شراب تو سیراب شوم و چون آن را بنوشم عطش سوزنده من خنک شود.»"[1]

شرافت کعبه به ولایت است

"یادم است که چند سال پیش که در مشهد روی منبر صحبت می‌کردم، یک مرتبه در حضور آقا گفته بودم: «حضرت سیدالشهدا علیه السّلام به مکه تشریف بردند.» بعد که آقا سؤال کردند و گفتند: «راجع به حضرت باید گفت مشرّف شدند.» من گفتم: وجهش چیست؟ اگر ما از نقطه‌نظر واقع نگاه کنیم و شرافت کعبه را به ولایت بدانیم، پس کعبه بدون ولایت دیگر شرافتی ندارد، و این مسلّم و محرز است که مقام امام اشرف از کعبه است؛ و اگر ما از نقطه‌نظر ظاهر هم نگاه کنیم، کعبه سنگ است و امام از نقطه‌نظر مراتب حیوانیت بالأخره انسان است.

آقا فرمودند:

> نه، در مقام تشریع و مقام تکلیف، خود ائمه هم به رعایت آداب و جهات ادبی تکلیف ملتزم بودند، و این خصوصیت کعبه که باید از همهٔ اطراف و اکناف بیایند و دور آن بچرخند و اینکه کعبه مظهر بیت الله است و اسم آن بیت الله است و آنجا مسجدالحرام است، اقتضا می کند که خود ائمه علیه السّلام هم رعایت ادب کنند.

همان‌طور که وقتی می‌خواهند نماز بخوانند رو به کعبه می‌ایستند و نماز می‌خوانند و وجههٔ ظاهری‌شان به‌سمت کعبه است، از نقطه‌نظر محاوره و از نقطه‌نظر کلمات هم رعایت ادب آنها این بود که خود را در مقابل این ظهور حق پایین می‌آوردند و در نظر می‌گرفتند؛ گرچه فی‌الواقع رشحه‌ای از رشحات آنها، برقراری کعبه

---

[1] امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۱۲. (علامه طهرانی)

است، و مردمی که به دور کعبه می‌گردند به دور ولایت امام باید بگردند و روایاتی هم داریم: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله می‌فرماید:

فلَو أنّ امرَأً صَفَنَ بینَ الرُّکنِ وَ المَقامِ فَصَلّیٰ و صامَ ثمّ لقی اللهَ عزّوَجلّ و هو لأهلِ بَیتِ محمّدٍ صلّی اللهَ علیه و آله و سلّم مُبغِضٌ، دَخَلَ النّارَ![1]

«اگر کسی هر سال حج کند و بین رکن و مقام [به روی قدم‌های خود به نماز بایستد و روزه بگیرد] و سپس بمیرد، ولی بدون ولایت ما باشد، داخل در جهنم می‌شود!»

و امام باقرعلیه السّلام می‌فرماید:

یا سَدیرُ، إنّما أُمِرَ النّاسُ أن یَأتوا هَذِهِ الأحجارَ فَیَطوفوا بِها ثمّ یَأتونا فَیُعلِمونا وَلایَتَهُم لَنا.[2]

لذا گرچه هم‌چنین معنایی هم هست که بدون عرض ولایت و بدون تمسک به ولایت، همهٔ این کعبه و... نتیجه‌ای ندارد و خشک است و حقیقت و باطن ندارد و موجب ترقی و رشد و رُقا نفس نیست؛ اما از نقطه‌نظر سلسلهٔ مراتب تکلیف و عالم کثرت که عالم تأدب و عالم حفظ هر تعیّنی در رتبهٔ خودش است، لسان ائمه نسبت به کعبه یک لسان تشریف است، لذا ما هم موظف هستیم. ایشان می‌فرمودند: «ما هم به همین کیفیتی که خود آنها راضی هستند تلفظ کنیم و از کعبه یاد کنیم.»

قضیهٔ «ثقل أکبر» هم همین‌طور هست.

علت جواز طواف به دور قبور ائمهٔ اطهار و اولیای الهی

تلمیذ: در تذکره‌ها و بعضی از قصه‌ها، بعضی از سلاّک دور ولیّ خدا طواف می‌کردند؛ مثلاً بایزید یا ابوسعید ابوالخیر نسبت به بعضی از مشایخشان، دور قبر ایشان طوف می‌کردند.[3] آیا طوف نسبت به شخصی که مطاف واقع شده است، دلالت بر ورود به ولایت می‌کند؟

استاد: چون این قبر، قبر ولی است و ظهور ولایت در او است، از بابِ تأدب و اظهار عبودیت و تذلل و تواضع، طوف می‌کردند. طوف به معنای این است که من این را محور برای حرکت و اتجاه خودم قرار می‌دهم. همان‌طور که بوسیدن عتبه هم حکایت از همین قضیه می‌کند. کسی که به مشهد مشرف می‌شود و می‌خواهد وارد حرم حضرت بشود مستحب است که عتبه را ببوسد. این از باب ادب است؛ یعنی اینجا جایگاه خضوع و تذلل و جایگاه عرض نیاز و بدبختی و بیچارگی انسان است، به این حساب که خداوند متعال در این مظهر

---

[1] الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۴۷.

[2] الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲. ترجمه:

«ای سدیر، مردم امر شدند که به سراغ این سنگ‌ها بیایند و دور این سنگ‌ها طواف کنند (و این سنگ‌ها مقدمه برای ورود در حریم ماست) سپس به نزد ما بیایند و ولایتشان را به ما اعلام نمایند.» (محقّق)

[3] رجوع شود به مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر دوم، ص ۲۷۳.

تجلی کرده و این مظهر را وسیلهٔ برای ترقی و رشد انسان قرار داده است. لذا طوفی هم که دور قبر حضرت است، آن هم از همین باب است. مرحوم آقا توضیح روایاتی را که دلالت می‌کند بر «**و لا تَطُف بِقَبرٍ**»[1] بیان کرده‌اند،[2] و فعل اولیا حجت است و آقای حداد در این زمینه هفت شوط دور قبر حضرت طواف می‌کردند،[3] و این حکایت از این است که قبلهٔ واقعی و حقیقت واقعی اینجا است و این اشاره به باطن قضیه دارد. مکه اشاره به ظاهر است که انسان باید دور بیت‌اللّه طواف کند؛ ولی طوف به دور قبر حضرت، اشاره به باطن است.

انسان از نقطه‌نظر جوارح باید جوارح خود را منطبق با جوانح خود قرار بدهد؛ یعنی همان‌طوری‌که در مقام التزام قلبی باید به یک سری مسائل ملتزم باشد، از نقطه‌نظر ظاهر هم باید رفتار و حالات او بر همان التزام قلبی منطبق باشد. لذا باید جوارح را به ظهور آن جوانح و التزامات قلبیه، که همان طوف ظاهری دور این قبر است، منطبق کرد. من‌باب‌مثال وقتی می‌خواهید به شخصی احترام بگذارید، فقط در کناری نمی‌نشینید و بگویید: آقا دوستت دارم! «دوستت دارم» یعنی بلند شود و برو آب بیاور، برو میوه بیاور، برو چای بیاور! اما اگر مهمان به منزل شما بیاید و شما همین‌طور بنشینید و بگویید: من آن‌قدر شما را دوست دارم که نمی‌توانم یک لحظه از پیش شما تکان بخورم! می‌گوید: آقا، بلند شو برو و چیزی بیاور تا بخوریم! از گرسنگی داریم می‌میریم! این یعنی التزام باطنی و محبت باطنی اقتضا می‌کند که مُضیف در مقابل ضیف بلند شود و به ادای احترام او قیام کند و موجبات برای مقتضیات ضیافت را انجام بدهد.

گشتن دور قبر هم همین است، یعنی آن التزام باطنی انسان به حقیقت ولایت اقتضا می‌کند که انسان از نقطه‌نظر ظاهر هم عملی انجام بدهد که این معنا را برساند و این التزام را نشان بدهد. اگر انسان کار دیگری هم انجام بدهد که این معنا را برساند، اشکالی ندارد.

حکایاتی در عنایت مقام ولایت به حجّاج

ملاقات صبیه آیةالله اراکی با امام زمان

قضیّه‌ای در همین یکی دو ساله اخیر در ایّام حجّ اتّفاق افتاد که شایان دقّت است، این قضیّه متعلّق به صبیّه شیخ الطّائفة الاعلام آیةالله آقای آقا میرزا محمد علی اراکی دام ظلّه العالی است که از علماء برجسته و طراز اول حوزه مقدّسه علمیّه قم و از زهّاد و عبّاد و عُدولی است که در متانت و شخصیّت و تقوای ایشان در نزد خاصّه و عامّه جای تردید و گفتگو نیست.

---

[1] الکافی، ج ٦، ص ٥٣٤.

[2] رجوع شود به روح مجرد، ص ١٩٧.

[3] روح مجرد، ص ١٩٦.

ایشان می‌فرمودند: این صبیّه من از زنان صالحه و متدیّنه است؛ و من خودم مستقیماً از زمان صباوت متکفّل امور شرعیّه و تعلیم و آداب و تربیت او شده‌ام و همهٔ کارهای او زیر نظر من بوده است و در صدق گفتار او هیچ تردیدی نیست. در موسم حجّ عازم بیت الله الحرام شد تنها؛ و شوهرش با او نبود. و آن‌قدر عفیف و با حیا، و از برخورد با مردان تجنّب دارد که این سفر به تنهائی برای او ایجاد نگرانی نموده بود، و پیوسته در تفکّر بود که خدایا چگونه من تنها بروم؟ من که تا به حال به زیارت بیت الله مشرّف نشده‌ام؟ و از مناسک و آداب حجّ عملاً چیزی نمی‌دانم؛ من چگونه طواف کنم و سعی کنم؟ تا اینکه در آستان سفر قرار گرفت؛ و من در موقع حرکت به او گفتم: این ذکر را پیوسته بگو و برو: یا عَلیمُ یا خَبیرُ! خدا از تو دستگیری خواهد نمود؛ چون این سفر واجب است و البتّه خداوند از میهمانان خود که راه را نمی‌شناسند و آشنائی ندارند حمایت می‌نماید.

صبیّه ما بحمد الله و المنّه سفر خود را به خوبی و به سلامتی و موفّقیت به پایان رسانید و مراجعت کرد؛ و برای ما واقعه خود را در مکّه مکرّمه هنگام ورود به بیت الله الحرام برای انجام طواف چنین تعریف کرد:

من پس از آنکه از میقات احرام بستم؛ و وارد مسجدالحرام شدم که طواف را بجای بیاورم، دیدم در اطراف کعبه آن‌قدر جمعیّت متراکم است که ابداً من قدرت ندارم طواف کنم؛ حجرالاسود را که نقطه ابتدای شروع طواف است پیدا کردم؛ و هرچه خواستم از آنجا شروع کنم و به گرد خانه کعبه طواف کنم، دیدم ابداً مقدور نیست؛ بیچاره شدم، گفتم: خدایا من برای طواف خانه تو آمده‌ام و می‌بینی که با این ازدحام و انبوه جمعیّت قدرت ندارم؛ خدا چه کنم نمی‌توانم!؟

در این حال ناگهان دیدم از مکان مُحاذی حجرالاسود فضائی به شکل استوانه باز شد و کسی به گوش من گفت: خودت را به امام زمانت بسپار و در این فضا با او طواف کن!

من وارد این محلّ خالی استوانه‌ای شدم؛ و دیدم در جلو حضرت امام زمان مشغول طواف هستند و پشت سر آن حضرت کمی به طرف دست چپ شخص دیگری است؛ و من وارد شدم و پشت سر آن دو مشغول طواف شدم؛ و از حجرالاسود شروع کردم و تا هفت شوط را به همین منوال تمام کردم؛ و در این مدت نه تنها احساس جمعیّت نمی‌کردم بلکه ابداً حتّی انگشت کسی به دست یا بدن من اصابت نکرد و در تمام هفت شوط حال طواف متوسّل به آن حضرت بودم و دست روی شانه‌های آن حضرت می‌مالیدم و التماس و تضرّع داشتم؛ ولی چهره آن حضرت را نمی‌دیدم چون روی آن حضرت به طرف جلو و در حال اشتغال به طواف بودند.

و چون هفت شوط طواف به پایان رسید خود را خارج از آن حلقه نگریستم؛ و دیگر ابداً امام زمانی و شخص دیگری نبود و دیگر آن حضرت را ندیدم؛ و من از این قضیّه فقط یک تأسف دارم و آن اینکه من چرا

به آن حضرت سلام نکردم تا جواب سلام آن حضرت را نیز دریافت کنم.

آیه الله اراکی مدّ ظلّه السّامی می‌فرمودند: این نتیجه انقطاع به خداست؛ و خود را عاجز و فقیر دیدن و تبتّل و ابتهال به‌سوی او نمودن و من در سفر حجّ که مشرّف شدم بسیار مشتاق بودم که حجرالاسود را استلام کنم؛ و یک روز با جمعی از دوستان همراه برای طواف رفتیم که شاید به کمک و مساعدت آنان قدری جمعیّت راه دهند و ما بتوانیم برای یکبار استلام حجر را بنماییم؛ همین که با آن همراهان و یاوران به نزدیک حجر رسیدیم؛ و نزدیک بود استلام کنیم که ناگهان یک فشار انبوه جمعیّت چنان ما را از آنجا بر کنار زد که هر کدام به گوشه‌ای پرتاب شدیم! و این نتیجه عدم انقطاع به خدا و همان فی‌الجمله اعتماد و اتّکائی بود که به آن همراهان داشتیم!

آیةالله اراکی پیرمردی نورانی و معمّر و شاید قریب نود سال از عمرشان می‌گذرد؛ و در قم ساکن و بسیاری از مشتاقان، این قضیّه را از خود ایشان شنیده‌اند؛ و کسانی هم که مایل باشند می‌توانند در سفری که به قم مشرّف می‌شوند به حضورشان رفته و بدون واسطه بشنوند؛ و صبیّه ایشان نیز در قید حیاتند و می‌توانند مخدّرات از ایشان استماع و استفاده نمایند."[1]

حکایت به حجّ رفتن آقا سید عزیزالله جدّ مرحوم آقا بزرگ طهرانی

"حضرت آقای آقا شیخ بزرگ طهرانی ـ دامت برکاته ـ نقل فرمودند از جدّ خودشان مرحوم آقا سید عزیز الله (معروف به دعانویس که در طهران، پامنار، کوچه امین الدّوله منزل داشتند، والد مرحوم آقا سید حسن فوق الذّکر) که ایشان نقل کردند که:

من در نجف اشرف برای تحصیل آمده بودم و چند سالی هم توقّف داشتم؛ برای عید فطر با بعضی از طلاّب برای زیارت کربلا پیاده حرکت کردیم و شب عید را زیارت کردیم، رفقا بعداً خواستند به نجف اشرف مراجعت کنند به من گفتند: بیا برویم! من گفتم: می‌خواهم امسال به مکّه مشرّف گردم؛ هرچه گفتند وسیله‌ای نداری چگونه می‌روی؟ گفتم: پیاده می‌خواهم مشرّف شوم! بالأخره آنها از مراجعت من مأیوس شدند و برگشتند و من با آنکه هیچ قِسم وسیله ظاهری در بین نداشتم برای حجّ عازم شدم و در حرم مطهّر حضرت أباعبدالله علیه السّلام متوسّل می‌شدم.

روزی در حال توسّل مردی عرب دست به شانه من گذاشت و فرمود: شما خیال حجّ دارید؟ عرض کردم: بلی! گفت: من نیز خیال حجّ دارم، با هم برویم؟ عرض کردم: بسیار خوب!

گفت: بنابراین مقداری (قریب یکی دو حقّه آرد) آرد تهیه نما و نان خشک بپز و یک پیراهن بلند بدوز

---

[1] معاد شناسی، ج ۷، ص۱۷۵ ـ ۱۷۸. (علامه طهرانی)

و مِطهره خود را، با کتب ادعیه که می‌خواهی، با احرام، با خود در ساعت معین، در مکان معین بیاور که با هم برویم!

من به خانه آمدم و مقداری آرد تهیه نموده، دادم پختند، و در ساعت معین با پیراهن مزبور و نان پخته شده و کتب ادعیه در مکان موعود حاضر شدم.

آن مرد نیز در آن ساعت آمد و با هم به راه افتادیم و از کوچه باغهای کربلا خارج شدیم و در بیابان رسیدیم و مقداری از بیابان را طی نمودیم؛ قبل از آنکه خسته شویم رسیدیم به درختی که در زیر آن نهری جاری بود، آن مرد عرب گفت: در اینجا استراحت نما و قضاء حاجتی داری برآور! و خطّی در روی زمین کشیده قبله را معین کرد و گفت نماز خود را بجای آور! من می‌روم و هنگام عصر برمی‌گردم تا با هم برویم.

من تطهیر کردم و نماز خواندم در بیابان تنها؛ منتظر شدم تا عصر در ساعت مزبور آن مرد آمد و با هم به راه افتادیم.

مقداری از بیابان را که طی نمودیم باز به نهری رسیدیم که درختی در کنار آن روئیده بود آن مرد باز خطّی بر روی زمین ترسیم کرد و قبله را معین نمود و فرمود: نماز خود را بجای آور من می‌روم و صبح برمی‌گردم.

من نماز خواندم و در کنار نهر خوابیدم صبح آن مرد آمد و با هم حرکت کردیم؛ باز هنوز خسته نشده بودیم که به کنار درختی رسیدیم در کنار نهری و به همین منوال آن مرد به من دستور داد و این عمل را مرتّباً انجام داده و با هم طی طریق می‌نمودیم تا هفت روز.

پس از هفت روز رسیدیم به مقداری از کوه‌ها و مثل‌آنکه فی‌الجمله صدای همهمه مردم از پشت کوه‌ها می‌آمد آن مرد به من گفت: در پشت همین کوه جماعتی از مردمند شما از این کوه بالا برو مردم را خواهی دید، پس از کوه سرازیر شو به مردم خواهی رسید! من هم اینجا هستم.

لذا من حرکت کردم، از کوه‌ها بالا آمدم مردم را دیدم، سرازیر شدم رسیدم به خانه کعبه، فهمیدم اینجا مکّه است! در این حال متنبّه شدم که آن مرد مرا از طریق عادی نیاورده است.

پس از چند روز خال من با بعضی از اقوام که زودتر از ما، از راه جبل، با قافله حرکت کرده بودند وارد مکّه شدند و مرا در مکّه دیده تعجّب کردند! صورت حال را استفسار نمودند و من شرح حال بازگفتم و این قضیّه مورد تعجّب همه شد.“[1]

عناد آمر به معروف وهابی در برابر کلام رسول خدا

[1] مطلع انوار، ج۱، ص۱۴۵ ـ ۱۴۷. (علامه طهرانی)

"یک قضیّهٔ جالبی من چندی پیش دیدم، در احوال مرحوم آقا شیخ جواد مغنیه. ایشان در لبنان بود، ایشان از نویسندگان و علما بود، آدم فاضلی هم بود. روی هم رفته آدم فاضل و جامعی بود، کتاب‌های خوبی هم دارد. این مرحوم مغنیه می‌گفت من در یک سفر که مشرف شدم برای حج، در مدینه در محراب رسول خدا در مسجد مدینه، می‌خواستم نماز بخوانم. سجاده انداخته بودم یا مُهری ـ مهر نمی‌دانم، سجاده‌ای چیزی که... ـ می‌خواستم بیندازم که یک‌مرتبه یکی از این آمرین به معروف و باصطلاح امر به معروف‌ها و متصدیان این قضیّه، آمد و ممانعت کرد و بین ما صحبت و بحث شد. آن رو کرد ـ ببینید آدم چقدر باید قسی باشد، چقدر باید ملعون باشد که این حرف را بزند! ـ آمد گفت: «واللَه اگر الآن رسول خدا از این قبر بیرون بیاید و به من بگوید دست از عمر بردار، من برنمی‌دارم!» اِا این قدر!

می‌گفت من هم دستم را بردم بالا و محکم خواباندم در گوشش، پرت شد زمین! خلاصه ما را بردند محکمه. یک چک زدم در گوشش، این یارو هم خورد به دیوار، بردند ما را محکمه. قاضی گفت: «برای چه زدی؟» گفتم: «این کافر شده! کفر باللَه!» گفت: «چرا؟» قضیّه را گفتم که این می‌گوید اگر رسول خدا از قبر در بیاید بگوید از عمر دست بردار، من [دست بر] نمی‌دارم! قاضی رو کرد گفت: «بله! درست است، اشتباه کرده است.» قاضی حق را به من داد، هیچی! هم کتک را زدیم، هم تشویق گرفتیم! از آنجا و دیگر آمدیم بیرون.[1]

شما ببینید شخص به کجا می‌رسد؟ یعنی چقدر باید عناد و خبث و ظلمت و کدورت در او به حدی برسد که بگوید رسول خدا هم اگر... یعنی اگر خدا هم بگوید از عمر دست بردار، من دست برنمی‌دارم! خب این دیگر، خدا هم با عمر فقط باید محشورش کند. فقط تنها دعایی که برای این گونه افراد انسان می‌کند این است که: «خیلی خوب، تو با عمر محشور شو.» به قول ـ خدا رحمت کند، خدا رحمت کند ـ مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی در آن دیوانش، می‌گوید:

تو را پیر طریقت گو عمر باش *** مرا پیر طریقت جز علی نیست
اگر کفر است اگر ایمان بگو باش *** که هستی را حقیقت جز علی نیست
خدا را حول و قوت جز علی نیست."[2]

ماجرای غار ثور و آب ولایت

"خدا رحمت کند جدّ ما حاج آقا معین شیرازی، ایشان این قضیّه را دوبار هم برای من گفتند؛ یک بار در حضور مرحوم آقا، یک بار هم چیز... می‌گفتند یک سال ما رفتیم مکّه، به اتّفاق دامادشان ـ که هنوز هم

---

[1] البته باید دانست که این براساس مدد صاحب ولایت بود، وإلاّ قضات آنها هم مثل آمرین به معروفشان هستند و با هم تفاوتی ندارند دیگر! (عنوان بصری، جلسه ۱۴۳)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۹، جلسه ۴. (آیةالله طهرانی)

حیات دارند ـ و به اتفاق یکی دو نفر از همان افرادی که مسجد قائم هم بودند و آنها هم به رحمت خدا رفتند ـ آدم‌های خوبی هم بودند ـ می‌گفتند ما رفتیم. یک روز هوا گرم بود، اواخر بهار بود ایّام حج. ما رفتیم غار ثور،[1] همان غاری که پیغمبر در راه مدینه وقتی که آن شب آمدند بیرون، در آن غار پناهنده شدند به اتفاق ابوبکر.

می‌گفتند آمدیم بالا. یک ساعت که آمدیم بالا ـ خود بنده هم رفتم دم آن کوه ولی بالا نرفتم، شاید حدود یک دو ساعت، یک ساعت و نیمی حدّاقل طول می‌کشد تا اینکه انسان بخواهد به آن غار برسد، راهش هم خیلی سراشیبی دارد، من تا پایین آن هم رفتم ـ می‌گفتند که ما تقریباً یک ساعتی رفتیم بالا، هوا گرم، هنگام بعدازظهر بود، ساعت سه و چهار بعدازظهر بود. تشنگی غلبه کرد به حدّی که از توان افتادیم. همین‌طور نشستیم، یعنی ما چهار نفری نشستیم. یکی از آن چهار نفر همین آقا بود، همین آقایی که در مجلس مرحوم علامه امینی به ایشان گفت: «چه اشکالی دارد که ما محبت حضرت ابوالفضل را نداشته باشیم؟» یکی‌شان ایشان بود.[2] می‌گفت ما از توان افتادیم، می‌گفت دیگر قادر بر حرکت نبودیم از شدّت تشنگی و نمی‌دانستیم چه کنیم؟ آبی که داشتیم تمام شد. ایشان می‌گفت ما در کلمن یخ گذاشته بودیم با خودمان حمل می‌کردیم، این یخها بر

---

[1] غار ثور: کوه ثَور در جنوب مکه و مسجدالحرام و در راه یمن قرار دارد. شهرت این کوه به سبب وجود غاری است که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در آغاز هجرت به مدینه برای رهایی از دست مشرکان در لیلة المبیت به آنجا پناه برد. پس از آنکه خداوند پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را از توطئه مشرکان برای قتل او آگاه کرد، قرار شد علیعلیه السّلام در بستر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بخوابد و پیامبر شبانه مکه را به سمت یثرب ترک کند.
پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم برای فرار از دست مشرکان قریش که در جستجوی او بودند به همراه ابوبکر در غار ثور پنهان شد و سه شبانه‌روز در آنجا بود. در این غار، به برکت اقامت پیامبر اکرم در آن، معجزات متعددی روی داد، همچون تنیده شدن تار عنکبوت جلو ورودی آن و لانه کردن دو کبوتر وحشی و به روایتی روییدن درختی فرا روی پیامبر. مشرکان در جستجوی پیامبر تا در غار ثور هم آمدند اما خداوند آنان را از ورود به غار بازداشت. بدین ترتیب که قریش با دیدن تار عنکبوت و تخم کبوتر، به این نتیجه رسیدند که غار متروکه است و کسی وارد آن نشده است وگرنه تار عنکبوت پاره می‌شد و تخم کبوتر می‌شکست و کبوتر نمی‌نشست. (ابن‌سعد، قسم ۱، ص۱۵۴؛ ابن‌جبیر، ص۹۳؛ ابن‌کثیر، ج۲، ص۲۳۹ـ۲۴۱؛ نهروالی، ص۴۴۸ـ۴۴۹)

[2] معاد شناسی، ج ۷، ص ۸۳:
«از شخص موثّقی شنیدم که می‌گفت: روزی یک شخص معمّم برای عیادت مرحوم علامه أمینی رحِمهُ الله در منزل موقّت ایشان که در طهران پیچ شمیران بود رفته بود؛ و علامه: صاحب الغدیر سخت مریض و به پشت خوابیده بودند، و در ضمن سخنان گفته بود که: آقا! مثلاً اگر انسان به حضرت عبّاس علاقه و محبّت نداشته باشد به کجای ایمان او صدمه میخورد؟!
علامه امینی متغیّر شده و با آن حالت نقاهت نشست و گفت: به حضرت أبوالفضل که سهل است، اگر به بند کفش من که نوکری از نوکران حضرت أبوالفضلم علاقه نداشته باشد ازاین‌جهت که نوکرم و الله به رو در آتش خواهد افتاد!»

اثر شدّت آفتاب آب شده بود و ما اینها را خوردیم و تمام شده بود، اصلاً یخ آب شده بود توی این ظرفها و تمام شده بود و توانمان دیگر رفته بود.

می‌گفت یک مرتبه دیدیم، اصلاً یک دفعه متوجه شدیم، دیدیم در فاصلهٔ پنجاه متری ما یک مرد عربی نشسته، یک جوان عربی نشسته و یک چیزی دستش است. رو کرد به ما و خندید. با همان لهجهٔ فارسی ـ عرب بود، دیدیم فارسی دارد حرف می‌زند یا عربی صحبت می‌کرد، نه! ببخشید عربی صحبت می‌کرد ـ گفت: «هان! شما ایرانی هستید؟» تعجب کردیم. گفت: «تشنه‌اید؟ مثل اینکه تشنگی شما را از تاب و توان انداخته، بیایید اینجا من آب دارم.» ما که او [را] ندیده بودیم، ما که این شخص را ندیده بودیم! خب ما داشتیم این راه را می‌رفتیم! می‌گفت بلند شدیم، این پنجاه متر را هم دیگر انگار یک توانی در ما پیدا شده بود، آمدیم رفتیم پیش آن نشستیم، همه از توان رفته بودیم ـ توجه کنید ـ می‌گفت این یک ظرفی داشت که دورش حصیر بود و اینها، درش را باز کرد، این را داد به ما. اول داد به من خوردم. می‌گفت من در عمرم یک همچین آبی نخورده بودم. گفت: «اِشرب علی ولایة علی ابن ابی‌طالب؛ بر ولایت علی ابن ابی‌طالب بخور!» می‌گفت ما خوردیم. می‌گفت خوردیم اصلاً دیگر به پرواز در آمدیم! می‌گفت اصلاً یک طور عجیبی شدیم، یک حال و هوای دیگری پیدا کردیم. می‌گفت داد به دامادمان، نفر بعد، دوم. گفت: «اِشرب علی ولایة علی ابن ابی‌طالب!» آن هم خورد. به سوم، به چهارمی [که رسید، آن شخص چهارم] گفت: «من میل ندارم!» عجب! گفت: «من میل ندارم!» گفت: «نمی‌خوری؟» گفت: «نه من سیرم!» این [همان کسی بود] که الآن از توان افتاده بود! آن شخص هم گفت: «نمی‌خواهی؟ بسیار خب!» در را بست و خدا حافظ شما، آمد پایین. این شخص این آب را نخورد. چرا؟ این آب را باید کسی بخورد که ولایت داشته باشد. کسی که ولایت ندارد، از این آب به او نمی‌دهند. حالا سید هم هستی باش، معمّمی باش، درس هم خواندی باش، هر کاری هم کردی برای خودت کردی! اینجا حساب دارد هر چیزی، اینجا حساب دارد، کتاب دارد و بی‌حساب نمی‌دهند.

با محبت این راه را می‌توان رفت، بدون محبّت انسان نمی‌تواند انجام بدهد."[1][2]

مسجد النّبی

اختلاف مساجد در فضیلت ناشی از اختلاف نور آنهاست

"باری، مساجد مختلف فی‌حدّ نفسه دارای یک درجه از اهمّیّت‌اند و اختلاف آنها از نقطه‌نظر شرافت

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۶، جلسه ۱۴. (آیةالله طهرانی)

[2] سر الفتوح ناظر بر پرواز روح، ص ۸۴:

«شکّی نیست که حقیقت دین و لبّ و اساس آن، چنانچه در اخبار نیز بدان اشارت شده است، حبّ فی الله و بغض فی الله است، و در این زمینه نبوی معروف: «**هل الدّین إلّا الحبّ**»* گواه بر این مطلب است؛ و از طرف دیگر از آنجا که ولایت معصومین علیهم السّلام واسطهٔ فیض الهی بر جمیع ممکنات و نیز واسطهٔ بقاء و استمرار و ربط ممکنات با ذات احدیّت است، تمسّک به ولایت و استمداد از آن ذوات مقدّسه شرط اساسی قبولی طاعات و پذیرش عبادات و رشد و ترقّی روحی و نفسی بشر به سمت و سوی کمال وجودی خویش است؛ چنانچه فرموده اند:

ما نودِیَ بِشَیءٍ مثل ما نودِیَ بِالوَلایَة؛** «به هیچ امری آن طور که به ولایت اهل بیت علیهم السّلام تأکید شده، تذکّر داده نشده است.»

دینی که ولایت اهل بیت در او نباشد آن دین پشیزی نمی ارزد و عبودیّتی در آن مشاهده نمی شود، و عبور از نفس و کریوه های آن معنی نخواهد داشت؛ و مانند جوی آبی می ماند که سرچشمه را از ابتدا بسته باشند دیگر آبی در جوی روان نخواهد بود، و جوی بدون آب چه فایده‌ای دارد؟!

و لذا اگر هزار سال عبادت خدا را بدون ولایت اهل بیت بجای آوری، همانند کسی می‌مانی که هزار سال بر لب جوی خشک بنشیند و از آن تقاضا و تمنّای رفع عطش را بنماید! و لا یزیده فی البقاء و الإستمرار إلّا ظمَأً و عناءً!

اگر خوب دقّت کنیم، مشاهده می‌کنیم که عبادات اهل تسنّن و طاعات آنها هیچ روح و جان ندارد، ظاهری آراسته و منسجم و مرتّب، و باطنی تهی و فاقد حیات و نور و جان است، و به اندازه سر سوزنی نفس را به سمت عالم تجرد نمی‌کشاند و از تعلّقات و شهوات خارج نمی‌سازد و انانیّت و خود محوری را از درون و باطن انسان بیرون نمی‌آورد و مدرکات و تعقّلات او را زیاده نمی‌گرداند و انبساط و جلای روح و بسط وجه و انشراح صدر برایش مهیّا نمی‌سازد.»

* الکافی، ج ۸، ص ۷۹.

** مصادر این روایت شریف در کتاب رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۸۲، تعلیقه، این‌گونه آمده است:

در کافی، ج ۲، اصول، ص ۱۸ از فُضَیل از أبی‌حمزه؛ و در محاسن برقی، ج ۱، حدیث رقم ٤٢٩ در ص ٢٨٦ از ابن محبوب از أبی‌حمزه از حضرت أبی‌جعفر علیه السّلام روایت کرده‌اند که قالَ:

بُنِیَ الإسلامُ عَلَی خَمسٍ: عَلَی الصَّلاةِ و الزَّکاةِ و الصَّومِ و الحَجِّ و الوِلایَةِ، و ما نودِیَ بِشَیءٍ [و لَم یُنادَ بِشَیءٍ] کَما نودِیَ بِالوَلایَةِ.

و نیز در کافی در ص ۱۸ و ۱۹ و ۲۱؛ و در محاسن، ص ۲۸٦ چندین روایت دیگر به همین مضمون با سلسله روات دیگر از حضرت ابی‌عبدالله و حضرت أبی‌جعفر علیهما السّلام نقل می‌کند.»

عارضی است که بدانها داده شده است.“[1] ”مسجد خَیْف و مسجد النّبیّ[2] به واسطه شرافت عابدین و ناسکین در آنها که حضرت إسمعیل و إسحق و سائر انبیاء و حضرت رسول‌الله بوده‌اند مشرّف به فضیلت و کرامت شده‌اند؛ قبر حضرت سید الشّهداء و تربت آن حضرت و زمین کربلا به برکت بدن مطهّر و علقه مثالیّه آن حضرت به آن زمین فضیلت پیدا کرده است؛ نه آنکه زمین فی‌حدّ نفسه دارای شرافت بود؛ و خدا خواست که آن حضرت در آن زمین شریف مدفون شوند؛ و در اثر برکت آن زمین متبرّک گردند؛ این مطلب خلاف واقع است.

باده از ما مست شد نِی ما ازو *** قالب از ما هست شد نِی ما ازو
باده در جوشش گدای جوش ماست *** چرخ در گردش اسیر هوش ماست

در کافی از ابن أبی عُمیر از بعضی از اصحابش روایت می‌کند که:

قال: قُلتُ لِابی عبدالله علیه السّلام:
إنّی لأکرَهُ الصَّلاةَ فی مَساجِدِهِم. فَقالَ: **لا تَکرَهُ فَما مِن مَسجِدٍ بُنیَ إلّا عَلَی قَبرِ نَبیٍّ أو وَصیِّ نَبیٍّ قُتِلَ فَأصابَ تِلکَ البُقعَةَ رَشَّةٌ مِن دَمِهِ، فَأحَبَّ الله تَعالَی أن یُذکَرَ فیها. فَأدِّ فیها الفَریضَةَ و النَّوافِلَ و اقضِ فیها ما فاتَکَ.**[3]

«می‌گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: برای من ناخوشایند است که در مساجد آنها (منظور مساجد عامّه و اهل‌تسنّن است) نماز بخوانم؛ حضرت فرمودند: ناخوشایندت نباشد! چون هیچ مسجدی از مساجد بنا نمی‌شود مگر بر قبر پیامبری و یا وصیّ پیامبری که کشته شده باشد؛ و چون یک رشّه از خون او (مقدار کم و اندک) در آن زمین اصابت کرده باشد، خداوند تعالی دوست دارد که به برکت آن رشّه از خون آن پیامبر و وصیّ پیامبر مقتول در آن بُقعه نام او برده شود.
نمازهای واجب خود را در این مسجدها بخوان و نوافل خود را بخوان و آنچه از تو فوت شده است قضا کن.»[4]

مرحوم علامه سید مهدی بحرالعلوم در منظومه خود فرموده است:

أکثِر مِنَ الصَّلاةِ فی المَشاهِد *** خَیرِ البِقاعِ أفضَلِ المَعابِدِ (۱)
لِفَضلِها اختیرَت لِمَن بِهِنَّ حَلّ *** ثُمَّ بِمَن قد حَلَّها سما المَحَلّ (۲)

---

[1] معاد شناسی، ج ۷، ص۲۵۴. (علامه طهرانی)

[2] مسجد النّبی: شریف‌ترین مسجد پس از مسجد الحرام، مسجد النّبی در شهر مدینه است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دربارهٔ نماز خواندن در این مسجد فرمود: «**صَلَاةٌ فِی مَسْجِدِی هَذَا تَعْدِلُ عِنْدَاللهِ عَشَرَةَ آلافِ صَلَاةٍ فِی غَیرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِیهِ تَعْدِلُ مِائَةَ أَلْفِ صَلَاةٍ**؛ نماز در مسجد من نزد خداوند، برابر با ده هزار نماز در مساجد دیگر است، جز مسجدالحرام، که نماز در آن برابر با صد هزار نماز است.» (محقق)

[3] تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۵۸؛ و سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۰۱.

[4] در مصباح الشّریعة، در باب چهل و سوم که درباره مَشی است، از جمله گوید: فَإِنَّهُ قد جاءَ فی الخَبَرِ أنَّ المَواضِعَ الَّتی یُذکَرُ الله فیها و عَلَیها تَشهَدُ بِذَلِکَ عندَ الله یَومَ القِیَمَةِ و تَستَغفِرُ لهم إلَی أن یُدخِلَهُمُ الله الجَنَّةَ؛ «در روایت چنین وارد شده است که مکان‌هائی که در آنها و بر روی آنها ذکر خدا برده شده است، در روز قیامت شهادت می‌دهند در پیشگاه خداوند؛ و پیوسته برای ذاکرین در آن مکان‌ها طلب مغفرت می‌کنند تا زمانی که خداوند آنها را در بهشت داخل کند.»

وَ السِّرُّ فی فَضلِ صَلَوة المَسجِدِ *** قَبرُ لِمَعصومٍ بِهِ مُستَشهِدَ (۳)
بِرَشَّةٍ مِن دَمِهِ مَطَهَّرَه *** طَهَّرَهُ الله لِعَبدٍ ذَکَرَه (۴)[۱]

۱ـ «در مشاهد مشرّفه قبور ائمه طاهرین علیهم السّلام نماز بسیار بخوان، چون این مشاهد بهترین بقاع روی زمین است؛ و با فضیلت‌ترین معبدهای عبادت حضرت احدیت است.

۲ـ بواسطه فضیلت و شرافتی که در اثر آن کسی که در آنجاها حلول کرده و در آن اماکن فرو رفته و آنجا را مقبره و مضجع خود قرار داده است، این اماکن اختیار و انتخاب شده است؛ و پس از مدفون شدن و داخل شدن در زمین، آن محلّ در اثر شخص مدفون دارای ارزش شده؛ است و علوّ مقام پیدا نموده است.

۳ـ و سرّ و علّت فضیلت نماز خواندن در مسجد آن است که در آنجا قبر معصومی است که به درجه شهادت رسیده است.

۴ـ و از قطرات خون پاک و پاکیزه او که بدانجا ریخته است، خداوند آن محلّ را برای بنده متذکّر به ذکر خود آنجا را پاکیزه و محلّ عبادت خود قرار داده است.»

نورانیت زمان و مکان تابع نورانیت اهل آنهاست

باری، به‌طور کلّی شرافت امکنه و ازمنه بواسطه شرافت حالّ در آن زمان‌ها و مکانهاست که گفته‌اند: شَرَفُ المَکانِ بِالمَکین. و آن ارواح طیّبه اولیاء خدا و پیامبران و اوصیای آنان آن محلّ را پاک و پاکیزه و منوّر می‌کند و شایسته تحمّل اعمال عبادی مردم؛ و این نورانیّت محلّ در اثر همان ادراک و شعور آن است؛ چون در عوالم معنی، علم نور است؛ و هرچه درجه ادراک زمان و مکان قوی‌تر باشد نورانیّتش بیشتر است؛ چون مسجدالحرام، و مسجد النّبیّ، و مسجد قُبا، و مسجد خَیف، و مساجد اطراف قبور معصومین؛ و هم‌چنین شرافت جمعه و شب و روز آن، و ایّام و لیالی ماه رمضان و ایّام معدودات و ایّام معلومات و عید فطر و أضحی و عید غدیر و نیمه شعبان و أمثالها همه بواسطهٔ شرافت آن افرادی است که این ایّام و لیالی بدانها منسوب است؛ و از شرف حالّ شرافت به زمان مُحلّ و به مکان مُحلّ سرایت نموده است.

بعضی از مساجد معلوم و مشهود است که نورانی است؛ و انسان در داخل آن احساس نشاط و سبکی و روحانیّت می‌کند؛ و این بواسطه خلوص نیّت سازنده مسجد و معمار و کارگران و نماز گزاران در آن است که وجداناً فضای معنوی مسجد را نورانی می‌کند؛ و سقف و و دیوار و زمین را زنده و با شعور می‌گرداند؛ گرچه عامّه مردم از این سرّ بی خبر باشند.

مرحوم آیةالله جمال العارفین حاج شیخ جواد أنصاری همدانی أسکنه الله بُحبوحةَ جنانه می‌فرمودند:
روزی وارد در مسجدی شدم، دیدم پیرمردی عامّی مشغول خواندن نماز است؛ و دو صفّ از

---

[۱] الدّرّة النّجفیّة، طبع مطبعه نعمان ـ نجف، ص ۱۰۰.

ملائکه در پشت سر او صفّ بسته و به او اقتدا نموده‌اند؛ و این پیرمرد خود ابداً از این صفوف فرشتگان اطلاعی نداشت. من دانستم که این پیرمرد برای نماز خود أذان و إقامه گفته است؛ چون در روایت داریم: کسی که در نمازهای واجب یومیّه خود، اذان و اقامه هر دو را بگوید دو صفّ از ملائکه، و اگر یکی از آنها را بگوید یک صفّ از ملائکه به او اقتدا می‌کنند که درازای آن فی‌ما بین مشرق و مغرب باشد.

این از آثار قهریّه ملکوتیه اذان و اقامه است؛ گرچه اذان‌گویان و اقامه‌گویان خود مطّلع نباشند؛ هم‌چنین از آثار قهریّه خلوص نیّت و درجات قرب نماز گزاران و مناجات کنندگان پاکی محلّ و طهارت و نورانیّت مکان و زمان می‌گردد؛ کوه طور به علّت تجلّی نور حقّ در موسی کلیم منوّر شد. و کوه ساعیر و جَبَلِ فاران و بیت إیل و بِئر سَبع و بقیّه محل‌های نورانی و معبدهای اولیاء خدا بواسطه تجلّی نور حقّ در حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و در حضرت عیسی و إسحق و یعقوب و سائر انبیای گرامی مطهّر و منوّر گردیده است.“[1]

حرم پیغمبر منزل واقعی ماست!

”وقتی که انسان به مسجدالنّبی می‌رود، باید بداند که به منزل خودش آمده است!“[2] ”اصلاً وقتی که انسان می‌رود در مدینه احساس می‌کند وارد خانهٔ خودش شده است و اصلاً احساس غربت نمی‌کند!“[3] ”حرم پیغمبر منزل واقعی ما است، همهٔ ما فرزندان پیغمبر هستیم و باید این مسئله را بدانیم. وقتی که در مسجدالنّبی می‌روید، نباید به این نیت بروید که می‌خواهید پیغمبر را زیارت کنید! باید به این نیت بروید که دارید به منزل خودتان وارد می‌شوید! به خانهٔ خودمان آمده‌ایم! همان‌جا احساس کنید که در منزل خودتان هستید و این منزل خودتان است و بقیّه همه اعتباری است.“[4] ”تصور کنید که اصلاً جایگاه شما اینجا بوده است و در جای دیگر عاریه زندگی می‌کنید. ما جایمان کجاست؟ جایمان اینجا است که پیغمبر بوده است دیگر، مشخص است؛ و در جای دیگر ما به عنوان عاریه و مجاز و اینها هستیم.“[5] و هرچه بیشتر بمانید [خوب است!] ولو اینکه حالا قرآن هم نخوانید، بروید کارهایتان را در مسجدالنّبی انجام بدهید، گوشه و کناری پیدا کنید و بنشینید.

من در همین سفر عمره‌ای که تقریباً دو ماه پیش خداوند توفیق داد که مشرّف شدیم، صبح به مسجدالنّبی می‌رفتم و شب ساعت ده بیرون می‌آمدم! تازه آن همچون دیگر [در را می‌بستند!] و واقعاً می‌دیدم از اینجا کجا بروم؟! همان‌جا بعد از ظهر هم می‌خوابیدم؛ همان کنار هم می‌خوابیدم و هم چیزی که قرار بود بنویسم همان‌جا

---

[1] معاد شناسی، ج۷، ص ۲۵۴. (علامه طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

می‌نوشتم. واقعاً می‌دیدم از اینجا بیرون بیایم کجا بروم؟! بلند شوم کجا بروم؟! در مسجدالحرام هم که خب در باز بود و شب‌ها دیگر مسئله‌ای نبود."[1]

اهمّیت توجه به پیامبر اکرم در مدینه

"در مدینه طبعاً آن عظمت و سیطره و اشراف رسول خدا دیگر جایی را برای کس دیگری باقی نمی‌گذارد! لذا در مدینه ـ در مسجد و همین‌طور در قبرستان بقیع ـ فقط نظر به پیغمبر خدا باشد و سایر مطالب و جوانب توجّه نکنید. و سعی کنید در مدینه در همان قسمت‌ها زیاد حرکت کنید، زیاد قدم بزنید و در همان دور و بر مسجدالنّبی که محلّهٔ بنی‌هاشم هم همان‌جا است [زیاد حرکت کنید!]

ما باید بدانیم که رسول خدا ده سال در این مدینه راه می‌رفت و قطعاً قدمی که ما برمی‌داریم یک روز رسول خدا پای خود را در همین‌جا گذاشته است! با توجه به این مسئله حرکت کنیم و این مطلب را دائماً در میان خودمان مرور بدهیم و باید در نفس خودمان مرور بدهیم."[2]

"مرحوم آقا می‌فرمایند که: وقتی که به مدینه مشرّف شدید، در حول‌وحوش مسجدالنبی خیلی راه بروید. هی در اطاق و هتل و مسافرخانه ننشینید و تلویزیون و فیلم تماشا کنید. حرکت کنید و راه بروید؛ قطعاً در این فضایِ در دور مسجدالنبی، چهارده معصوم در اینجا حرکت کردند. در طول ۲۷۰ سال در اینجا راه رفته‌اند؛ ده سال پیغمبر در این دور و بر مسجدالنبی راه رفته، حضرت فاطمه زهرا راه رفته، امیرالمؤمنین راه رفته، همه... امام رضا، امام زمان... امام زمان منزلشان در مدینه است، در آنجا حضرت حرکت می‌کنند و راه می‌روند، درست؟! و موقع حرکت بدانید که پایتان قطعاً جای پای اینها قرار می‌گیرد. خود را در این حال و هوا احساس کنید، به در و دیوار نگاه نکنید. به ظواهر و مظاهر نگاه نکنید، اینها ذهن و فکر شما را از توجّه به حقیقت ولایت مانع نگردد. اینها چیزهایی است که آنها برای ما نگه داشتند."[3]

"انسان با این نیت حرکت داشته باشد، آن‌وقت آثار خیلی زیادی هم بر آن مترتّب هست. وقتی که قدم آنها در آنجا است، این قدم ثبت می‌شود، این اثر دارد. قدم آنها با قدم بنده و امثال بنده تفاوت می‌کند. ما در هرجا که قدم بگذاریم چاه آب داشته باشد خشک می‌شود و به ته می‌رسد! آنها قدم می‌گذارند برکت و نور دارد، بهاء دارد، فضا را معطّر می‌کند، تغییر ایجاد می‌کند. یک نفَس ولیّ وقتی که در یک مکان بنشیند، این فضا را برای اهلش و آنهایی که باید فیض ببرند معطّر می‌کند.

در کتاب ارزشمند و بی‌نظیر روح مجرّد، مرحوم آقا آن داستانی را که در بهار همدان در خدمت مرحوم

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۸۹. (آیةالله طهرانی)

استادشان حضرت سیدهاشم حداد رضوان الله علیهما رفتند آنجا یک مسئله عجیبی دارند ـ آنجا را رفقا نگاه کنند ـ این همین است قضیه، این مسئله همین است. نه تنها در آینده تأثیر می‌گذارد، در گذشته هم تأثیر می‌گذارد، کاری انجام می‌دهد که قبل از حتی حضور خود را منوّر می‌کند و با روح و با صفا می‌کند. انسان در آنجا می‌رود و آن حال و هوا را می‌بیند در حالتی‌که آن ولیّ خدا هزار سال بعد می‌آید در آنجا قرار می‌گیرد. زمین کربلا قبل از اینکه سیّدالشّهدا بیاید این خصوصیّات و آن حال و هوا را داشت. چرا؟ چون سیّدالشّهدا بالأخره آنجا خواهد آمد و این داستان در آنجا واقع خواهد شد. اینها دیگر اسراری است که انسان باید وجداناً و شهوداً برسد! این مسئله خب مسئله بسیار مهمی است."[1]

"و با توجه به همین نکته، هرچه بیشتر حرکت کنید بهتر است. اگر حالی پیدا کردید رفتن در همین نخلستان‌های کنار مدینه که هست و ساعاتی را گذراندن خیلی خوب است و خب تداعی همان خاطرات و مسائلی می‌شود که در همان زمان‌ها انجام شده است."[2]

"این هم مستحب است، خیلی خوب است. بروید در آنجا فاتحه بخوانید. مرحوم آقا توصیه می‌کردند اگر یک وقتی و حالی داشتید، انسان برود در بیرون مدینه در نخلستان‌هایش بنشیند و بداند بسیاری از اینها از بقایای نخلستان‌هایی هستند که امیرالمومنین کاشتند. خیلی در بیرون مدینه هستند، ولی اینها از همان بقایای آنها است؛ و برود بنشیند و به یاد آن باشد."[3]

"جایی هست به نام بیت‌الأحزان[4] ـ که الآن آن را جزء خیابان کرده‌اند، ولی آن کاروان‌ها، آن کسانی که

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۸۹. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

[4] بَیتُ‌الأحزان (به معنای خانه حزن و اندوه): محل عبادت و گریه حضرت فاطمه سلام الله علیها در فراق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که توسط امام علی علیه السلام در قبرستان بقیع ساخته شده بود.

بیت‌الأحزان در مجاورت قبر عباس بن عبدالمطلب و بقعه ائمه بقیع قرار داشت. (سفرنامه مکه، ص ۱۵۲؛ بیت الاحزان یک حقیقت فراموش نشدنی، ص۱۲۱ـ ۱۲۵ و ۱۲۷.) این مکان دارای گنبد بود و شیعیان آن را زیارت می‌کردند. (مرآة الحرمین، ص۴۷۸.)

هم‌چنین در منابع تاریخی و سفرنامه‌ها از آن یاد شده است. این مکان در سال ۱۳۴۴ قمری به دست وهابیان ویران شد.

علامه مجلسی علت ساختن بیت الاحزان را چنین آورده است: پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بزرگان مدینه به حضور حضرت علی علیه السلام آمدند و گفتند: ای ابوالحسن! فاطمه شب و روز گریه می‌کند و ما شب‌ها خواب خوشی نداریم، روزها نیز در طلب معیشتیم و آرامش نداریم. ما از تو می‌خواهیم که به فاطمه بگویی شب گریه کند یا روز. آن حضرت فرمود: مانعی ندارد. و سپس این موضوع را با فاطمه سلام الله علیها در میان نهاد، ولی دریافت که آن حضرت از گریه آرام نمی‌گیرد. علی علیه السلام بعد از آن، اتاقی در بقیع که خارج از شهر مدینه بود، برای حضرت فاطمه ساخت که آن‌را «بیت الاحزان»

وارد هستند می‌دانند کجاست ـ که محلی بوده که حضرت زهرا سلام الله علیها به آنجا می‌رفتند."[1]

عبرت از تاریخ در مدینه: لزوم بصیرت و همراهی با حق

"مرحوم آقا سفارش می‌کردند که در مدینه فقط به رسول خدا انسان فکر بکند؛ به وضعیتش، موقعیتش، خودش را جای افراد در آن زمان بگذارد، وضعیت را بگذارد. من اتفاقاً در همین سفر اخیر ـ یک ماه پیش، یک ماه، یک ماه و نیم پیش بود که مشرف بودیم ـ خیلی این قضیه برای من جالب بود، یعنی معجب بود! که می‌نشستم شب‌ها در همان صحنی که گفتم که زیرش آسمان بود و قسمت جلو، سمت چپ حرم و این چیزها پیدا بود، انگار واقعاً این جریاناتی که در همان سابق پیدا شده، همه مجسّم بود. این ستون، همان ستونی بود که حضرت زهرا آمد؛ پای این ستون، امیرالمومنین [را] آوردند که از او بیعت بگیرند؛ این ستون چه بود... انگار همین جلوی من، ده پانزده متری من، بیست متری من، این قضایا همه انجام شده بود و برای من خیلی جالب بود، خیلی جالب بود! که انسان احساس می‌کرد که با تاریخ بستگی دارد، از تاریخ جدا نیست. انگار خودش را تصور می‌کرد اگر در یک همچنین وضعیتی بود، خب چه می‌کردیم؟

مشاهده تاریخ در مدینه و عبرت از آن

در زمان رسول خدا، شما ببینید وقتی که پیغمبر از دنیا رفتند ـ اصلاً می‌دیدم ها! ـ همین منبری که الان اینجا هست، پیغمبر روی همین منبر داشت حرف می‌زد. روی همین ـ البته آن موقع‌ها منبر چوب بود، ولی خب الان سنگ است ولی روی همانجا درست کردند منبر را ـ روی همین داشت حرف میزد. همینجا حرف میزد، همینجا توصیه می‌کرد، فردایش همه برگشتند و پیغمبر را کنار گذاشتند، رفتند سراغ یارو! خب این همین برای انسان چقدر موجب عبرت است! انسان بداند خودش را، وضعش را، جایگاه خودش را.

پیغمبر از دنیا رفت، سه چهار نفر ماندند با امیرالمومنین. همه اینها، همه اینها سیاهی لشکر بودند! همه اینها که آب وضوی پیغمبر را برمی‌داشتند می‌بردند، همه اینها که «یارسول الله جانم به قربانت، جانم به قربانت» درمی‌آوردند دیگر، همین‌ها بودند دیگر! «یا رسول خدا امر کن فدای تو بشویم، چه بشویم، چه بشویم!» این دیروز از دنیا رفت، فردا رفتید سقیفه و با آن افراد بیعت کردید! این چیزی است که دیگر انسان دارد می‌بیند. یعنی در آنجا ـ این را می‌خواهم بگویم ـ در مدینه انسان تاریخ را دوباره می‌بیند، واقعیات را دوباره می‌بیند،

می‌گفتند. فاطمه سلام الله علیها، صبح‌ها به همراه حسن علیه السلام و حسین علیه السلام به بقیع می‌رفت و تا شبانگاه مشغول گریه بود، چون شب فرا می‌رسید امام علی علیه السلام فاطمه را به منزل باز می‌گردانید. فاطمه سلام الله علیها، پس از رحلت پدرش، ۲۷ روز به بیت الاحزان می‌رفت و گریه می‌کرد تا آنکه بر اثر بیماری، دیگر نتوانست به آن جا برود. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷.) (محقق)

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

احساس می‌کند و احساس می‌کند که در این زمان بوده است. یعنی زمان را کنار می‌گذارد و ۱۴۰۰ سال می‌رود جلو، زمان می‌رود کنار، همینجا... خود را قرار بده، در جای اینها قرار بدهد و بفهمد و بداند و زندگی خود را بر آن اساس قرار بدهد، حال خود را بر آن اساس قرار بده. حق هر جا هست، همانجا برود، ولو تعداد کم باشد، به زیادی جمعیت نگاه نکند. ولو مالامال باشد، نگاه کند ببیند حق کجاست، بلند شود برود همانجا. آیا دور این حق را دو نفر گرفتند، یک نفر گرفتند، یا هیچکس نیست؟ اصلاً هیچکس نیست... درست شد؟!

مظلومیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و منطق زور

... به این ستون امیرالمومنین را گذاشتند، شمشیر بالای سرش آمد: «باید با ابوبکر بیعت کنی!» امیرالمومنین می‌گفت: «آخر با چه حساب من بیعت کنم؟ آخر این مرجع تقلید من است؟ حضرت آیت الله فلان رساله دارد؟ این شخص که دست چپ و راستش را نمی‌شناسد، چرا بیایم تقلید کنم؟ چرا بیایم؟ آیا از پیغمبر دستخط دارد که من بیایم بیعت کنم؟ آیا عید غدیر پیغمبر او را نصبش کرده؟ آیا...؟» همه‌اش نه، نه، نه، نه! «پس به چه آخر؟» «هیچی! ما می‌گوییم باید بکنی!» یعنی امیرالمومنین همه این حرفها را زده بود ها! که: «من چه کنم آخر؟ من روی چه حسابی؟» می‌گفتند: «ما حساب و کتاب سرمان نمی‌شود، ما حساب و کتاب نمی‌فهمیم! باید با این بیعت کنی!» حضرت می‌فرمود: «این از من اعلم است؟! اینکه عین ... می‌ماند! اعلم که هیچی، آیا پدر من است؟» تازه از پدر هم نباید تقلید کرد و بیعت کرد!

اینجا انسان برمی‌گردد، هان! تمام تاریخ یک واقعیت مستمر است، یک واقعیت ممتد، یک تکه است. زمان امیرالمومنین یک تکه‌اش، بعد الان هم یک تکه‌اش است. همین یک واقعیت است، همین یک واقعیت است! این واقعیت مستمر دارد می‌آید جلو.

لزوم الگوبرداری از تاریخ برای مسیر زندگی

امیرالمومنین به آن افراد می‌گوید... اینها مسئله است ها! اینکه من دارم خدمتتان می‌گویم، نمی‌خواهم سخنرانی کنم، می‌خواهم بگویم می‌روید آنجا استفاده کنید، یعنی الگو بردارید از آن قضایا، بیایید برای حرکتتان، برای سیرتان و برای تصحیح مسیر و فکرتان توشه بگیرید.

واقعاً عجیب بود برای من، یعنی خیلی عجیب است که به‌خصوص مسئلهٔ مدینه ـ حالا مکه برای خودش خب حسابی دارد ـ خیلی عجیب بود برای من! خیلی! چه جور می‌شود؟ این چه دستگاهی است؟ این چه قسم است؟ بعد دیدم نه، همین است، واقعیت همین است. همین مردم که دیروز به حرف پیغمبر، [پای] منبر پیغمبر داشتند نگاه می‌کردند، همین مردم بلند شدند فرداش دیدند هان! اینها دارند میروند یک جا. «کجا دارند میروند؟» «میریم سقیفه!» «یا علی! ما هم راه بیوفتیم برویم!» اِ! اِ! یک دقیقه تو با خودت فکر نکردی پس حرف دیروز پیغمبر چه شد؟ همین مردم دارند می‌روند، ما هم می‌رویم؟ مگر یونجه می‌دهند که همه عین خر راه

افتادند دارند میروند؟ چون مردم دارند می‌روند، ما هم دارید می‌روید؟ گفتم ای بابا!

عین همین قضیه، اصلاً بدون کم و زیاد، اصلاً بدون کم و زیاد! همینطوری شروع کردی هرررررر رفتید به آن سقیفه، دیدید همه جا یونجه پخش می‌کنند، «ما هم بخوریم!» ببینید یک واقعیت است. همین‌جوری دیدم عجب! عجب! آقا تاریخ تکرار شد، یعنی تکرار شد، تکرار شد، تکرار شد! مو به مو آمد جلو، آمد جلو، گریبان ما را گرفت، گریبان همه را گرفت، آنها را گرفت، اینها را گرفت، همه را گذاشت، هاا!! امتحان بفرمایید و بفرمایید امتحان! ... خیال کردید فقط همینطور بنشینید روضه بخوانید، عمامه درست کنید، بروید بالای منبر؟ خودت بیا جواب بده! آقایی که تو داری می‌روی اما یک جور دیگر می‌روی، می‌گویی چه شد؟ تو هم که شدی عین جناب انس بن مالک! تو ای انس بن مالک، آمدی قبل از پیغمبر گفتی که من از علی این را دیدم، چرا وقتی که علی آمد تو را به شهادت طلبید خفه شدی، لال شدی، صدات درنیامد؟ چرا؟ نه! همین! اما یک دفعه دیدیم چندتامون رفتند، همه اینها را میزنند کنار، میگویند: «آقا ما هر جا که حق هست، یا علی! هرچه می‌خواهد بشود، بشود!» سلمانی، ابوذری، مقدادی، محمد بن ابی‌بکری، عمار یاسری، اینها، هان! می‌ایستند.

معیار حق چیست؟

می‌گوید: «**لَا تَسْتَوْحِشُوا فِی طَرِیقِ الْهُدَی لِقِلَّةِ أَهْلِهِ.**»[1] امیرالمومنین می‌گوید هیچ وقت در راه هدایت بخاطر کمی افراد وحشت نکنید. همیشه اصلاً این یک معیار، هرجا دیدید افراد کم هستند، بروید بنشینید. اصلاً این خودش یک معیار است. من نمی‌گویم کورکورانه بروید ها! ولی این را به عنوان یک ملاک در نظر بگیرید. چرا این افراد کم هستند در مقابل آن جلسه؟ چون قرآن می‌گوید: ﴿أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ﴾،[2] ﴿أَکْثَرُهُمْ لا یَشْعُرُونَ﴾؛[3] همه‌اش اکثریت! پس اگر ما یک جا دیدیم یک اکثریتی هست و یک اقلیت، آن زنگ خطر برای ما به صدا در بیاید، برویم ببینیم آن اقلیت چه می‌گوید. کورکورانه نه ها! بریم به عنوان یک نقطه قابل اتکا، آن اقلیت چه دارد میگوید؟ چرا آن اقلیت از آن اکثریت فاصله گرفته است؟

الان شما نگاه کنید شیعه و سنی؛ سنی‌ها اکثرند یا شیعه؟ سنی‌ها سه برابر شیعه هستند، آنها اکثریت هستند. در شیعه‌ها، آنهایی که وابسته به مکتب حق هستند چقدر هستند؟ همینطوری هی بیایید سر هم کنید تا اینکه به یک نقطه برسید چندتا است. هی یکی یکی این چیزها را رد کنید، سر هم می‌رسید تا ته قضیه. اینها برای چیست؟ برای همین است. اکثریت همیشه در ... اینها مهم است.

---

[1] نهج البلاغة، خطبه ۲۰۱: «**أَیُّهَا النَّاسُ، لَا تَسْتَوْحِشُوا فِی طَرِیقِ الْهُدَی لِقِلَّةِ أَهْلِهِ...**؛ ای مردم، در راه هدایت از کمی پویندگان آن وحشت نکنید...»

[2] اشاره به آیاتی مانند سوره مائده (۵) آیه ۱۰۳؛ سوره انعام (۶) آیه ۱۱۱؛ سوره یونس (۱۰) آیه ۶۰ و... .

[3] اشاره به آیاتی مانند سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۷؛ سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۱؛ سوره نحل (۱۶) آیه ۳۸ و... .

رفتن در عمره و زیارت قبر پیغمبر و اینها ـ من نمی‌دانم در عنوان بصری بود یا کجا بود این مسئله را مطرح کردم، یا اینکه می‌خواستند کربلا بروند ـ رفتن آنجا یک بُعدش این است که انسان برود زیارت کند. بُعد مهم‌تر این است که انسان خود را در آن جایگاه قرار بدهد. موسی بن جعفر یک روز در همین مدینه بود، در همین مدینه بود! امام حسین یک روز در همین مدینه بود، راه می‌رفت، با مردم صحبت می‌کرد. ما اگر آن موقع بودیم چه می‌کردیم؟ ما اگر آن موقع بودیم چه عکس‌العملی نشان می‌دادیم؟ چه نحوه ارتباطی داشتیم؟ اینها چوب‌هایی است که ما می‌توانیم در نفس خودمان وارد کنیم و تنبیه کنیم و مسیر خودمان را بتوانیم مشخص کنیم."[1]

نباید در مسجد النّبی به غاصبان خلافت توجه کرد

"در آنجا کسی که می رود فقط باید توجه او به رسول خدا باشد و بس. اصلا تصور نکنید که در اینجا کسی غیر از رسول خدا هست! اینها همه انسان را به کثرات وارد می‌کند و از آن رسیدن به مطلب انسان را باز می‌دارد. سالک فقط باید به پیغمبر توجه کند و نه به کس دیگر. اصلا به حساب نباید بیاوریم که حالا آنجا دفن هست یا مثلا کس دیگری دفن است. من دیدم بعضی از همین رفقا دائم از ما می پرسند آقا این ابوبکر و عمر کجا هستند؟ گفتم حالا هر چه، می‌خواهید چه کار کنید؟ می‌خواهیم لعنت کنیم! خب برو لعنت بکن. این پرداختن به این مسائل سهمیه انسان را کم می کند."[2]

"[زائر] در هنگام تشرّف به مرقد مطهّر رسول خدا نباید به آن دو نفر منافق غاصب فکر کند و ذهن و قلب و سرّ خود را با یادآوری آن دو[عمر و أبوبکر] خراب و فاسد نماید؛ بلکه باید به رسول خدا و بضعهٔ آن حضرت، شفیعهٔ روز جزاء صدّیقه کبری فکر کند و خود را در حرم و حریم آنان قرار دهد و با آنها وحدت و معیّت ایجاد نماید."[3]

تمرکز بر زیارت رسول خدا و جایگاه صحیح تبرّی

"مرحوم آقا به افرادی که می‌آمدند پیششان، می‌خواستند بروند مکّه، یکی از مطالبی که می‌گفتند [این بود] که: «در حرم [پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلم فقط توجه به پیامبر باشد و بس].»

یک وقتی یادم است پیش ایشان بودم، سؤال کردند که: «آقا این ابوبکر و عمر کجا هستند؟» آقا تو که مدینه می‌روی، که برای عمر و ابوبکر نمی‌خواهی بروی؛ تو برای پیغمبر برو. ابوبکر و عمر و اینها، حالا فرض

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

[3] سالک آگاه، ص ۱۷۳، تعلیقه. (آیةالله طهرانی)

بکنید که توی حرم پیغمبر دفن شدند، یا در بقیع دفن شدند، یا در بیابان افتادند! وقتی انسان وارد مسجد النّبی می‌شود، وارد حرم پیغمبر می‌شود، اصلاً نباید عُمَری به ذهنش بیاید، نباید ابوبکر بیاید.

دارم خدمت رفقا می‌گویم، این آمدن ابوبکر و عمر در ذهن در هنگام زیارت، خراب می‌کند آن روح زیارت را، آن دعا را خراب می‌کند، آن توجّه را. وقتی که رفقا ـ إن‌شاءالله خدا قسمت همه کند ـ وارد مکّه می‌شوند، وارد مدینه می‌شوند، وقتی که می‌خواهند مسجد پیغمبر بروند، فقط باید رسول خدا را ببینند و بس. چه کسی آنجا خوابیده؟ چه کسی بیدار است؟ این حرف‌ها چیست؟ انسان باید به زیارت پیغمبر برود و اصلاً در نظرش نیاورد، اصلاً... خدا شاهد است من در این مدّتی که می‌رفتم، این چند مرتبه‌ای که خدا توفیق داده مشرّف شدیم، یک دفعه من در مسجد النّبی اصلاً به ذهنم نیامده ابوبکر کجا خوابیده، نمی‌دانم قبرش کجاست یا عمر کجاست، هان؟ درست است که انسان بیاید خدمت یک بزرگی، به زیارت یک بزرگی مثل رسول خدا نائل بشود، حالا به جای اینکه به او فکر کند، خب ببینیم ابوبکر کجای پای شما گرفته استراحت کرده، فلان کجاست؟ مثلاً قبرش در کجاست؟ عمر کجاست؟ اینها همه اشتغالات است، ذهن اشتغال پیدا می‌کند به امور غیرواقعی و امور غیرحقیقی، و آن واقعیت لوث می‌شود، آن واقعیت سست می‌شود، آن واقعیت صلابت خودش را از دست می‌دهد.

جایگاه صحیح تبری در کنار تولی

من نمی‌خواهم بگویم انسان جنبهٔ تبرّی نداشته باشد. یکی از فروعات و لوازم و مبانی ما، مبانی شیعه، جنبهٔ تبرّی است و انسان با جنبه تبرّی می‌تواند راه را پیدا کند. شیعه هر دو جنبه را دارد، هم جنبه تولّی را دارد یعنی پیوستن، و هم جنبه تبرّی یعنی جنبه دافعه، دور کردن، دور شدن، دور کردنِ آن مخالفین، مخالفین اهل بیت، اینها را دور کردن. هر دو جنبه باید در انسان وجود داشته باشد؛ اما آن جنبه تبری باید جنبه، جنبهٔ باطن باشد، نفس نباید به او دیگر توجّه کند. خب تبرّی هست، اما هی انسان بیاید یکی‌یکی هی وقت بگذارد ببیند حالا این چه‌کار کرد؟ او چه گفت؟ این چه جواب داد؟!"[1]

اهمیت توجه قلبی در زیارت و آفات غفلت

"من خیلی متأسّف می‌شوم از این افرادی که می‌روند در مدینه و می‌روند به زیارت قبر رسول خدا و دنبال این هستند که عمر و ابوبکر کجا دفن هستند! از همین خود ما و خود شیعیان، اینها می‌روند در آنجا. بابا! کسی که رفته در مسجد مدینه، چشمش به قبر پیغمبر افتاده، نباید کس دیگر در ذهنش بیاید، نباید اصلاً به فکر کس دیگری باشد، نباید اصلاً در فکر... حالا هر کسی در آنجا دفن باشد، اصلاً چه کار داری؟ آدم بیاید ذهنش

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۲، جلسه ۷. (آیةالله طهرانی)

را خراب کند، از توجه به آن واقعاً دریای عجیب رحمت و لطافت و سبکی که بر آن فضا به واسطهٔ نفس پیغمبر حاکم است، خودش را بیاورد بیرون، از این فیوضات محروم کند، دنبال این بیفتد که ابوبکر کجا دفن شده و آن فلان کجا دفن شده و آن فلان کجا دفن شده است؟ این حرفها چیه؟ چه فایده‌ای برای انسان دارد و چه نتیجه‌ای برای انسان دارد؟ غیر از اینکه حتّی در موقع توجه به رسول خدا هم ذهن انسان مشغول این دو تا خواهد بود. ذهن در دو جا نمی‌تواند تمرکز داشته باشد، در یک جا باید تمرکز داشته باشد. وقتی انسان می‌رود در مسجد پیامبر و می‌خواهد به آن حضرت توجه کند، اصلاً نباید مطلب دیگری به ذهنش بیاید. کی اینجا هست؟ کی نیست؟

پیامبر و دخترش فاطمهٔ زهرا. فاطمهٔ زهرا در همان جا دفن است، هان! همان کنار پیامبر در آنجا دفن است. حالا دیگر علتش بماند. مرحوم آقای حداد می‌فرمودند: «وقتی که من وارد حرم پیامبر می‌شدم، جلال و عظمت حضرت فاطمهٔ زهرا چنان مرا می‌گرفت که دیگر قدرت و اختیار هیچ‌گونه حرکتی من دیگر نداشتم.» این زیارتی است که اولیای خدا می‌کنند. یک زیارت هم ما می‌کنیم؛ همین [که] وارد می‌شویم، می‌گوییم: «عمر کجا دفن است و ابوبکر کجا دفن است؟ عایشه را کجا خواباندند؟» فقط دنبال سنگ و دیوار و ستون! «ستون حنانه کجاست و ستون نقاله کجاست؟ چی چی کجاست!» وقتی سفره‌ای پهن است و در این سفره همه‌جور مائدهٔ الهی قرار گرفته است، حیف است که انسان بیاید و ذهن و فکر خود را متوجّه مسائل و اموری کند که نصیب کمی داشته باشد.

مقایسه میان دو سفر حج

من یک کتابی دیدم، یک نفر یک کتابی نوشته بود، رفته بود مکّه و تحقیقات خود را در مکّه و اینها نوشته بود. خیلی مثل‌اینکه آدم بی‌کاری بوده! از جملهٔ آن مطالب این بود: ایشان در آن کتاب نوشته است: «من تمام مسجدالحرام را از اول تا آخر وجب کردم، طول مسجدالحرام اینقدر وجب درآمد، عرض مسجدالحرام اینقدر وجب بود.» بعد هم رفته بود خود کعبه را و... می‌گفت یکی یکی را با دست وجب کرده بود! آدم بی‌کار! خدا خیرت بدهد! تو هم یک جور، تو هم یک قسم، هر کسی یک قسم، هر کی یک جور، هر کی به یک نحو، هر کی... درست؟! یکی بلند می‌شود می‌رود در مسجدالحرام مثل مرحوم آقا در جلوی مستجار بنشیند و چشمش را همین‌طور به کعبه بیندازد، به نحوی که افراد که از ایشان سؤال می‌کردند، ایشان متوجه نمی‌شدند که چه کسی چه حرفی می‌زند. این یکی؛ و یکی هم می‌رود متر می‌کند این جایش چند متر است و چند سانت کم دارد! چند چی چی دارد، فلان دارد! آن هم یک جور است. این یک جور طواف می‌کند و او هم یک جور دیگر طواف می‌کند.

یکی بلند می‌شود می‌آید آنجا و بلند می‌شود می‌گردد میان افراد، رفقایش را پیدا کند بنشینند گعده حرف

بزنند دو ساعت و سه ساعت؛ «ایران چه خبر و آمریکا چه خبر و اروپا چه خبر و او چه گفت و او چه گفت؟» و پشتشان را هم می‌کنند به کعبه و قشنگ می‌نشینند و سه ساعت با هم حرف می‌زنند و قهقه، صدای خنده‌شان تا کجا می‌رود که اعتراض سایر سنّی‌ها را فراهم می‌کنند! این را که بنده می‌گویم، بنده خودم بودم و دیدم. این یک جور نشستن جلوی کعبه و مکان مقدس و استفاده؛ و یک جور دیگر هم افراد، بزرگان می‌نشستند سه ساعت و وقتی کسی با آقا صحبت می‌کرد، نمی‌فهمیدند که چه کسی چه می‌گوید و کی چی دارد حرف می‌زند. آن هم یک جور. خب:

متاع کفر و دین بی مشتری نیست *** گروهی این و گروهی آن پسندیدند

و برای ما هم بیان کردند دیگر. این یک معرفت، آن هم یک معرفت."[1]

حضور فیزیکی در اماکن مقدسه و اهمیت توجه به حقیقت ولایت

"بنده در یکی از سفرهایی که توفیق پیدا کرده بودم و به عمره مشرّف شده بودم ـ ظاهراً همین سفر قبلی بوده است، یکی دو سال پیش ـ من معمولاً شب‌ها دو یا سه ساعت به مسجدالنبی می‌رفتم. ماه مبارک رمضان بود و کسی در مسجد نبود و در بعضی از ساعات شب جمعیت خیلی خلوت بود، مثلاً بیست سی نفر بودند، بعد کم‌کم می‌آمدند. یک شب رفتیم در محراب رسول‌الله، بنده در همان‌جا نشستم و نماز خواندم ـ استحباب دارد ـ بعد با خودم فکر کردم، گفتم: این جایی که من الآن دارم نماز می‌خوانم و افتخار می‌کنم که در جایی نماز می‌خوانم که قطعاً رسول‌الله قدمش را در آنجا گذاشته است، این را دیگر قطع دارم. من دیدم در آنجا من الان قطعاً در جایی قرار گرفتم که قدم رسول خدا در آنجا بوده.

بعد نگاه کردم دیدم خب، این نمازی که در آنجا خواندم، این نماز چقدر در من تأثیر گذاشته است؟ چقدر این نماز مرا جلو برده است؟ چقدر این نماز به من توجّه داده است؟ نگاه کردم دیدم که هیچ! من بدون توجّه به آن حقیقت رسول‌الله، این نماز کاری برایم نمی‌کند. هی بروم بایستم به جای پیغمبر نماز بخوانم! خب عمر مگر نمی‌آمد؟ مگر قبل از ما عمر نیامده در همین‌جا نماز خوانده است؟ مگر ابوبکر نیامده در اینجا خوانده است؟ مگر آنهایی که رفتند و دختر پیامبر را تکه‌تکه کردند، مگر نیامدند؟! همین‌جا نماز می‌خواندند دیگر، همین جا؛ روی سقف که نمی‌رفتند، می‌آمدند همین‌جا. چقدر این نمازها در آنها اثر گذاشت؟ چقدر این نمازها آنها را جلو برد؟ چقدر این نمازها به آنها فهم داد؟ چقدر؟ صفر، صفر! نتیجه آن را هم دیدیم، نتیجه آن را هم دیدیم دیگر. نتیجه آن را دیدیم که چطور آمدند و آن زحمات پیغمبر را ارج گذاشتند و «دست درد نکند» به او گفتند و چگونه از آن راه و مسیر پیروی کردند!

خب من هم همین‌طور، من هم یکی از آنها؛ منتها آن بیچاره‌ها ۱۴۰۰ سال پیش بودند، حالا ما اصلاً

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۷، جلسه ۱۰. (آیةالله طهرانی)

توجّهی به این مسئله نداریم و می‌گوییم الآن آمده‌ایم. همان است قضیّه، همان است! همان است، تفاوت نمی‌کند! فرق نمی‌کند! چقدر با این رفتن در آنجا من از جای خودم حرکت کردم؟ چقدر؟ چقدر با آمدن به اینجا به معرفت و مقام علمی و شهودی و حسی من این اضافه شد؟ چقدر اضافه شده است؟ چقدر؟ چقدر در این جلسات و در این هیئات به معرفت ما و به علم ما اضافه می‌شود؟ این سینه‌زدن‌ها و این شعرها و امثال‌ذلک چقدر به ما اضافه می‌کند؟ اینها اضافه نمی‌کند؛ آنچه که اضافه می‌کند، رفتن و شکافتن مسئله و سردرآوردن از حقیقت و واقعیت ولایت است و شعارها را کنار گذاشتن است و به دنبال واقع رفتن است که هرجا قضیّه می‌خواهد برسد، برسد. اینها می‌برد انسان را، اضافه می‌کند."[1]

توصیف حضرت حداد از مقام حضرت زهرا

"و [مرحوم آقای حداد] از جمله حالاتشان در مدینه طیّبه می‌فرمودند: بسیار عظمت حضرت زهراء سلام الله علیها مرا در خود فرو برده بود؛ چه در منزل و چه در مسجد النّبیّ؛ بالاخصّ در مسجد رسول‌الله، به قدری عظمت آن حضرت متجلّی بود که گویا: تمام مقام نبوّت با تمام خصوصیّاتش و تمام مدارج و معارجش و تمام درجات و مراتبش در آن حضرت متجلّی است؛ و آن بَضْعه رسول‌الله، سرّ و حقیقت و جوهره رسول‌الله است؛ و مانند آن موجودی که حامل و ضامن آن سرّ باشد و در مقام وحدت عین رسول‌الله باشد، غیر از وی خداوند تعالی موجودی را نیافریده است."[2]

"وقتی که از یک سفر حجّی برگشته بودیم، در کربلا بودیم، من حدود هفده سالم بود با اخوی بزرگتر از خودمان که ایشان حدود هجده سال و نیم و نوزده سالش بود. از سفر مکّه که برگشته بودیم، شب‌ها من می‌دیدم که ایشان تقریباً سه ساعت به اذان بلند می‌شدند. من از خواب بلند می‌شدم، منتها خودم را می‌زدم به خواب تا ببینم که چه قضایایی می‌گذرد. چون اگر تکانی به خود می‌دادیم و نشان می‌دادیم، صحبت آنها می‌رفت به جای دیگر، لذا صدایمان را درنمی‌آوردیم تا ببینیم که اینها سه ساعت قبل از اذان نشستند بغل همدیگر چه می‌گویند! خلاصه و یک چیزهایی هم گیرمان آمد ها! یک چیزهایی.

خدا رحمت کند مرحوم آقا را، یک وقت اواخر عمرشان، یکی دو سال آخر، نشسته بودیم، یک‌دفعه من یک حرفی را زدم. فرمودند: «آقا سید محسن! این را تو از کجا می‌دانی؟» گفتم: «می‌دانید از کجا؟ از همان شب‌هایی که من هفده سالم بود...» بعد گفتند: «ای شیطان! خُب بگو ببینم دیگر چه.» گفتم: «بقیّه را نمی‌گویم.» خلاصه آن چیزهایی که قرار بود چیز بکنیم، یک چیزهایی گیرمان می‌آمد و می‌شنیدیم.

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۱۸۹. (آیة‌الله طهرانی)

۲ روح مجرّد، ص ۱۴۶. (علامه طهرانی)

یک شب من دیدم که در همان وقتی که دارند با هم صحبت می‌کنند ـ اطاق هم تاریک بود، مراعات ما را می‌کردند که چراغ را روشن نکنند و اینها ـ دیدم مرحوم آقای حداد دارند می‌گویند به مرحوم آقا ـ چون مرحوم آقای حداد یک سفر رفتند به مکّه، عمره هم نرفتند، فقط یک سفر، سفر حج رفتند ـ دیدم دارند به ایشان می‌گویند:"[1]

"در حرم رسول خدا آنچه که بیشتر من را می‌گرفت، آن حقیقت حضرت زهرا سلام الله علیها بود! یعنی با وجود آن وسعت و سعهٔ عجیب رسول خدا که جنبهٔ ابوّت بر حضرت صدّیقه دارد، امّا موقعیّت و جاذبه و سعه و قدرت و قوّت حضرت صدّیقه باعث می‌شد که من از خود بی‌خود می‌شدم؛ همین که وارد مسجدالنّبی و حرم می‌شدم، می‌دیدم تمام وجود مرا (تمام وجود یعنی تمام عوالم مرا، نه فقط تمام این وجود مرا) ولایت حضرت صدّیقه در خودش محو کرد و دیگر هیچی از من باقی نگذاشت.»"[2]

"حضرت صدّیقهٔ کبری هم خیلی انسان را مورد عنایت خود قرار می‌دهد، خیلی عجیب است؛ در آنجا عنایت حضرت زهرا برای زوّار و شیعیان کاملاً مشخص است."[3] "قبر حضرت زهرا سلام الله علیها هم قطعاً در همان‌جا و کنار قبر رسول خدا است!"[4]

روضة النّبی

کلینی در فروع کافی، کتاب الحجّ، باب المنبر و الرّوضة و مقام النّبیّ صلّی الله علیه و آله، ج ۴، ص ۵۵۳ تا ص ۵۵۵ روایت کرده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: «**ما بَینَ بَیتی و مِنبَری رَوضَةٌ مِن ریاضِ الجَنَّةِ**.»[5]

منظور از روضه، مکانی است ما بین بیت مطهّر حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و منبر آن حضرت."[6]

اهمّیت نماز خواندن در روضة النّبی

"حتماً بین منبر و بین خود قبر رسول خدا که «**رَوضَةٌ مِن ریاضِ الجَنَّةِ**» است هر روز دو رکعت نماز بخوانید، خیلی مهم است؛ مرحوم آقا خیلی به این قضیّه تکیه داشتند و به ما هم امر می‌کردند که حتماً نماز را

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه ۳۹. (آیةالله طهرانی)

[2] نفحات انس، ص ۱۳۵. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[5] الکافی، ج ۴، ص ۵۵۴:
أحمَدُ بنُ محمدٍ عن عَلیّ بنِ حَدیدٍ عن مُرازِمٍ قال: سَألتُ أبا عَبدِ اللهِ علیه‌السّلام عَمّا یَقولُ اَلنّاسُ فی اَلرَّوضَةِ، فَقالَ: **قال رسول الله صلّی‌الله علیه‌و آله: "فیما بَینَ بَیتی و مِنبَری رَوضَةٌ مِن ریاضِ اَلجَنَّةِ و مِنبَری عَلَی تُرعَةٍ مِن تُرَعِ اَلجَنَّةِ"**.

[6] روح مجرّد، ص۱۷۸. (علامه طهرانی)

در همین‌جا بخوانید. و در آنجا نمازخواندن روی فرش اشکال ندارد، حتی می‌توانید نماز واجبتان را هم در همان‌جا بخوانید، تقیّه است و مهم نیست. نباید این‌طور تصوّر کنید که [باید حتماً] برای نماز بروید در جای دوری که سنگ باشد! می‌توانید همان‌جا کنار قبر رسول خدا و کنار ضریح هم بایستید."[1]

"محراب پیغمبر هم کاملاً مشخص است، نوشته است: «هذا محرابُ الرّسول.» اگر رفتید در آنجا، حتماً بروید در آنجا بایستید و نماز بخوانید. در آنجا، وقتی کسی می‌رود، [خوب است شما هم] بایستید در آنجا. آن زمان که ما رفتیم خلوت بود، من خودم بارها در همان جا نماز خواندم، خلوت بود. و این، محرابِ پیغمبر هست. منبر رسول خدا هم که جایش مشخص است. بین آن‌ها نماز خواندن خیلی خوب است."[2]

سایر توصیه‌ها نسبت به مدینة و مسجد النبی

"در مدینه ذکر صلوات خیلی خوب است؛ ذکر لا إله إلّا الله، الله أکبر، حسبی الله، لا حول و لا قوّة إلّا بالله و اذکار توحیدی، اینها اذکاری است که انسان هم در مکّه و هم در مدینه، در جای‌جای مختلف، این اذکار را خیلی انجام بدهد."[3] "ذکر، هر چه در آنجا بیشتر بگویید بهتر است و تأثیرش هم بیشتر هست. پرداختن به مسائل عادی و چیزهای غیر [مربوط] طبعاً برای انسان غفلت می‌آورد."[4] "و [خواندن] زیارت عاشورا در مدینه چندان وارد نشده است."[5] "به این‌طرف و آن‌طرف نگاه نکنید، در حرکت به اذکار توجّه داشته باشید."[6]

"رفقا حتماً در مدینه صبح دعای صباح را بخوانند! یا به‌طور خصوصی و یا اینکه چند نفر باشند و در همان کنار مسجدالنّبی، صبح بین الطلوعین، یک نفر بخواند و بقیّه هم همراه با او دعای صباح را هیچ‌وقت فراموش نکنند."[7] "خواستید سورهٔ یاسین هم بخوانید اشکال ندارد."[8]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیة‌الله طهرانی)
[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیة‌الله طهرانی)
[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیة‌الله طهرانی)
[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیة‌الله طهرانی)
[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیة‌الله طهرانی)
[6] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیة‌الله طهرانی)
[7] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیة‌الله طهرانی)
[8] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیة‌الله طهرانی)

"نسبت به مدینه، توجّه داشته باشیم که بیشتر اوقاتمان را در مسجدالنّبی بگذرانیم."[1][2]

"اگر حال هم ندارید اصلاً بروید در مسجد النّبی کنار یک ستون بنشینید، کنار ضریح پیغمبر یا عقب‌تر بنشیند، اوقاتتان را در آنجا بگذرانید، در خود مسجد النّبی؛ بسیار مهم است."[3]

"یک مطلب را هم توجه داشته باشید که سعی کنید اگر بتوانید یک ختم قرآن در این دو هفته[4] انجام بدهید؛ یعنی از مدینه شروع کنید، ثوابش را برای پیغمبر اهدا کنید و تا مکه، آخر مکه تمام کنید. روزی دو جزء می‌شود، خیلی به اصطلاح [سنگین] نیست. و بعد اگر خسته شدید، بلند شوید بیایید، دوتا صحن دارد که زیر آسمان است، بیایید در آنجا بنشینید و به اصطلاح در آنجا زیر فضا ـ البته از این چرخ‌ها گذاشتند تا آفتاب نیفتد ـ آنجا هوایش، هوای به اصطلاح بهتر و تراکم، تراکم کمتری هست. در آنجا بیشتر برای خانم‌ها هم اوقاتی را قرار می‌دهند."[5]

"در مسجدالنّبی مواردی هست، جاهایی هست که رعایت آن‌ها خیلی به اصطلاح خوب است. از باب جبرئیل[6] وقتی که وارد می‌شوید، سمت چپتان یک برآمدگی هست، مثلاً برآمدگی دو متر، دو متر و نیم در چند

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳، آیةالله طهرانی:

«سؤال: در مدینه کاروان‌ها برای زیارت حضرت حمزه یا سایر مکان‌های مقدّس، مثل قبرستان ابی‌طالب می‌برند؛ برویم یا بهتر است در مسجدالنّبی بمانیم؟

جواب: البتّه یک مرتبه رفتن که خوب است و انسان یک مرتبه برود و اینجاها را ببیند، بالأخره مساجد را ببیند و از آثاری که در مدینه بوده تاریخ مدینه را متوجّه شود، مسائل گذشته را متوجّه شود؛ انسان یک مرتبه برود، حالا خودش هم خواست بعد برود نسبت به زیاد ماندن در مسجدالنّبی هم افراد مختلف هستند و ممکن است شخصی خسته شود، علیٰ‌کلّ‌حال احتیاج به یک حرکت و تنوّعی هست و هر کسی به حال خودش نگاه کند. این‌هم خدمت شما عرض کنم که تصوّر نشود که حالا مساجد دیگر اثر ندارد! حتی در همان سفری که با مرحوم آقا رفتیم ـ بنده در آن‌موقع هفده‌ساله بودم ـ سه‌مرتبه ما به مسجد قبا رفتیم؛ یک مرتبه کاروان برد و دو مرتبهٔ دیگر هم با خود ایشان و به اتفاق رفقا رفتیم و آثار خیلی عجیبی دارد! به‌خصوص مسجد قبا آثار خیلی زیادی دارد.»

سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳، آیةالله طهرانی:

«سؤال: برای زن عذردار رفتن به پشت قبرستان بقیع و در حیاط مسجدالنّبی چگونه است؟

جواب: رفتن در آن مقداری که خارج از خود بنا است اشکال ندارد. پشت قبرستان بقیع هم اشکال ندارد.»

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

[4] اشاره به سفر عمره که در سابق دو هفته طول می‌کشیده است. (محقق)

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

[6] باب جبرئیل: از درهای اصلی مسجدالنّبی از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.[1] این در، مجاور دیوار

متر. این را می‌گویند صفه، اصحاب صفه. اصحاب صفه، اصحابی بودند که اینها در اینجا بودند و همیشه در همین جا بودند و یک وضعیت خاص به خودشان را داشتند. آن اصحاب صفه، فقرایی بودند که چیزی نداشتند و خیلی مورد توجه بودند. این، در اینجا نشستن و نماز خواندن، مقابل با حال حضرت زهرا سلام الله علیها است، در همین بلندی که اینجا به اصطلاح هست و معمولاً بعضی‌ها می‌آیند می‌نشینند قرآن می‌خوانند، نماز می‌خوانند. بعد دور می‌زنید، بروید سمت چپ، کنار ضریح هست. در آنجا، سمت چپشان، قبر پیغمبر قرار گرفته است و پشت آن هم قبر حضرت زهرا سلام الله علیها است."[1]

أسامی دوازده امام شیعه که بر دیوارهای صحن مدینه نوشته شده است

"در مدینه منوّره، در مسجد النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم دو صحن موجود است، بر فراز دیوارهای این دو صحن نام ائمه طاهرین سلام الله و سلام ملائکته المقربین علیهم ما دامت السّماوات و الأرضون نگاشته

شرقی مسجد النبی و شمال شرقی مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نزدیکِ باب النساء قرار دارد.[2]
گفته شده، جبرئیل برای دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این در رفت‌وآمد داشته است و همچنین بنابر روایتی، جبرئیل در این مکان به شکل دحیه کلبی در حال گفت‌وگو با پیامبر دیده شده است.[3] از علل نام‌گذاری این در به «باب جبرئیل»، نزدیک‌بودن این در به مقام جبرئیل[4] و رفت‌وآمد جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این در نام برده شده است.[5]

۱) التعریف بما آنست الهجرة، ص۱۰۳.
۲) مرآة الحرمین، ج۱، ص۴۷۹.
۳) وفاء الوفاء، ج۲، ص۲۱۶.
۴) تاریخ المدینه، ج۱، ص۵؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص۲۱۱.
۵) تاریخ معالم المدینه، ص۸۹؛ مرآة الحرمین، ج۱، ص۴۸۰.

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

شده است، ولیکن متفرّقاً.[1]"[2]

ستون حنّانه

"رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وقتی که به مدینه تشریف آوردند و مسجدی را با آن کیفیّت بنا کردند، دستور دادند منبری سه پلّه برای آن حضرت تهیّه کرده و ساختند.[3] اگر صحبتشان کوتاه بود می‌ایستادند

---

[1] مطلع انوار، ج ۱۱، ص ۸۰۳ ـ ۳۸۲، علامه طهرانی:

« و ما برای مزید وضوح، عین آن عبارات و اسامی را با محلّ حقیقی آنها در اینجا ذکر می‌کنیم:

در صحن اول که أقرب به قبر پیغمبر است، بر فراز دیوار جنوبی آن این اسماء بدین ترتیب است: «۱. أبوهُرَیره، رضی الله تعالی عنه ۲. حسن، رضی الله تعالی عنه ۳. عثمان، رضی الله تعالی عنه، ذو النّورین ۴. أبوبکر، رضی الله تعالی عنه ۵. الله، هو الله الّذی لا إله إلاّ هو، جَلَّ جَلاله ۶. ماشاءالله لا قوّة إلاّ بالله ۷. محمد رسول‌الله، و کفی بالله شهیداً ۸. عُمَر، رضی الله تعالی عنه ۹. عَلیّ مرتضی، رضی الله تعالی عنه ۱۰. حسین السِّبط، رضی الله تعالی عنه ۱۱. عباس، رضی الله تعالی عنه.»

و بر فراز دیوار شرقی آن نوشته است:

«۱. زُبیر العوام، رضی الله تعالی عنه ۲. سَعید بن زید، رضی الله تعالی عنه ۳. عبدالرَّحمن بن عَوف، رضی الله تعالی عنه ۴. عَلیٌّ الرِّضا، رضی الله تعالی عنه ۵. زیدبن حارِثَة، رضی الله تعالی عنه.»

و بر فراز دیوار شمالی آن نوشته است:

«۱. نُعمان بن ثابت، رضی الله تعالی عنه ۲. محمد بن إدریس، رضی الله تعالی عنه ۳. أحمد بن حَنبَل، رضی الله تعالی عنه ۴. مالک بن أنَس، رضی الله تعالی عنه ۵. جعفرٌ الصّادق، رضی الله تعالی عنه ۶. زَین العابدین، رضی الله تعالی عنه.»

و بر فراز دیوار غربی نوشته است:

«۱. حمزة، أسَدُ الله و أسَد رسوله، رضی الله تعالی عنه ۲. سَعد بن أبی‌وقّاص، رضی الله تعالی عنه ۳. أُسامَة بن زید، رضی الله تعالی عنه ۴. حَبیب بن تمیم الدّاری، رضی الله تعالی عنه ۵. طَلحَة الخیر، رضی الله تعالی عنه.»

و در صحن دوم که أبعد از قرب پیغمبر است، بر فراز دیوار جنوبی آن این اسماء بدین ترتیب است:

«۱. عبدالله بن عباس، رضی الله عنه ۲. عبدالله بن زبیر، رضی الله عنه ۳. عبدالله بن مسعود، رضی الله عنه ۴. محمد المَهدیّ،۱ رضی الله عنه ۵. عَلیٌّ النّقیّ، رضی الله عنه ۶. أنَس بن مالک، رضی الله عنه.»

و بر فراز دیوار شرقی آن نوشته است:

«۱. مَعاذ بن جَبَل، رضی الله عنه ۲. البَلال الحَبَشیّ، رضی الله عنه ۳. زَید بن ثابت، رضی الله عنه ۴. عبدالله بن عُمَر، رضی الله عنه ۵. سَلمان الفارسیّ، رضی الله عنه.»

و بر فراز دیوار جنوبی آن نوشته است:

«۱. خالد بن الولید، رضی الله عنه ۲. أُبَیّ بن کَعب، رضی الله عنه ۳. سعد بن عبادة، رضی الله عنه ۴. سَعد بن مَعاذ، رضی الله عنه ۵. حُذَیفة بن الیمان، رضی الله عنه ۶. صُهَیب‌بن سنان، رضی الله عنه.»

و بر فراز دیوار غربی نوشته است:

«۱. الحَسَن العَسکریّ، رضی الله عنه ۲. محمد النَّقی، رضی الله عنه ۳. مُوسَی الکاظم، رضی الله عنه ۴. محمد الباقر، رضی الله عنه ۵. أبوعُبَیدة الجرّاح، رضی الله عنه.»

[2] مطلع انوار، ج ۱۱، ص ۸۰۳ ـ ۳۸۲. (علامه طهرانی)

[3] امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۳۶، علامه طهرانی:

«در اسلام تریبون وجود ندارد. منبر است که به دستور رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم ساخته شد از چوب «أثْل» از غابات مدینه (نیزارها) که بسیار محکم و سبک بوده است تا بتوان برای خطیب در نمازهای عید و نمازهای جمعه اگر احیاناً در صحرا

و اگر قدری طولانی بود، روی منبر می‌نشستند و به این‌نحو مسائل اخلاقی و شرعی و اجتماعی را برای مردم بیان می‌کردند.

قبل از ساخت منبر، به ستونی تکیه می دادند؛ امّا پس از اینکه منبر ساخته شد و حضرت روی آن منبر قرار گرفتند، آن ستون از فراق پیغمبر ناله کرد و همهٔ مردم آن ناله را شنیدند که امروزه به نام ستون حنّانه[1] معروف است و نزدیک ضریح مطهّر آن حضرت واقع شده است."[2]

ستون توبه

"[سُتون توبه (به عربی: أُسطُوانَةُ التَّوْبَة) از ستون‌های مسجدالنبی است که به سبب توبه ابولبابه و بخشش او از سوی خداوند، فضیلت و جایگاه خاصی دارد. ابولبابه از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. سبب نامیدنش به این نام این است که چون بنی‌قریظه با ابولبابه که هم‌پیمان (حلیف) آنها بود مشورت کردند که آیا به حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردن نهند یا نه، او با دست اشاره به گردن خود کرد؛ یعنی سر بر باد خواهد رفت. ابولبابه گوید: «هنوز از آنجا قدمی برنداشته بودم که دانستم به خدا و رسول او خیانت کرده‌ام.» و این آیه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَخُونُوا اللهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنتُمْ

تحقّق پذیرد، حمل کرد. و لهذا در سُنَّت است که در نماز عید فطر و عید قربان که باید در خارج شهر در فضای سرباز بیابان (قاع) صورت گیرد، منبر را از داخل مسجد شهر بدانجا حمل نمایند؛ و شخص امام یا نائب وی بر روی چیز دیگری غیر از منبر نرود و خطبه نخواند؛ و در روی پلّه اوّل منبر بایستد و ننشیند.

امّا در سایر اوقات باید مدرّس و خطیب و حکیم و مفسّر که تدریس می‌کند بر فراز منبر بنشیند، و منبر هم باید سه پله‌ای باشد چون منبر رسول الله سه پلّه‌ای بوده است، و در دو طرف دستک آن دو عدد گوی به شکل دو عدد انار (رمّان) بالا آمده بوده است که در روایات به آنها «رُمَّانَتَی الْمِنْبَر» گویند. و از جمله آداب زیارت مسجد النّبیّ در مدینه آن است که انسان آن دو عدد دستک منبر را که «رُمّانَتَی المنْبر» می باشد ببوسد و برای استشفاء به چشم بساید زیرا محلّ دست‌های مبارک رسول اکرم بوده است.»

[1] ستون حنانه و منبر پیامبر: یکی از مکان‌های مقدسِ مسجدالنّبی، محل منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. خاصّه و عامّه به سندهای بسیار روایت کرده‌اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت نمود و مسجد را بنا کرد، در جانب مسجد درخت خرمائی خشکِ کهنه بود و هرگاه که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه می‌خواند بر آن درخت تکیه می‌فرمود. پس مردی آمد و گفت: «یا رسول‌الله، رخصت ده که برای تو منبری بسازم که در وقت خطبه بر آن قرار گیری.» و چون مرخص شد، برای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منبری ساخت که سه پایه داشت و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر پایه سوم می‌نشست. اول مرتبه که آن حضرت بر منبر برآمد، آن درخت به ناله آمد، مانند ناله‌ای که ناقه در مفارقت فرزند خود کند؛ پس حضرت از منبر به زیر آمد و درخت را دربرگرفت تا ساکن شد. حضرت فرمود: «اگر من آن را دربرنمی‌گرفتم تا قیامت ناله می‌کرد.» (منتهی الآمال، ج۱، ذیل عنوان معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.) (محقق)

[2] عنوان بصری، ج ۵، ص ۲۲۲. (آیةالله طهرانی)

تَعْلَمُونَ﴾؛[1] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، می‌دانید که نباید به خدا و پیامبر خیانت کنید و در امانت خیانت ورزید.» ابولبابه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازنگردید، بلکه به مسجد رفت و خود را به ستونی ـ که در موضع این ستون توبه بود ـ بست و سوگند خورد که خود را باز نکند و کسی هم او را باز نکند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود او را باز نماید و توبه‌اش قبول شود.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر یافت، فرمود: «اگر به نزد من می‌آمد از خداوند برای او آمرزش می‌خواستم، ولی حال که چنین کرده، من نمی‌توانم او را باز کنم تا خداوند توبه‌اش را بپذیرد.» پذیرفته شدن توبه او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و او در خانه ام‌سلمه بود. ام‌سلمه سحرگاهی شنید که پیامبر می‌خندد. پرسید: «ای رسول الله سبب خنده چیست؟ خدا همواره شما را خندان سازد.» گفت: «توبه ابولبابه پذیرفته گردید.» امّ‌سلمه گفت: «آیا من این بشارت به او ندهم؟» فرمود: «بلی، بشارتش ده.»

امّ‌سَلّمه بر در حجره خود ایستاد و گفت: «ای ابولبابه، بشارت باد تو را که خدا توبه‌ات را قبول کرد.» در این هنگام مسلمانان آهنگ گشودن او کردند. ابولبابه گفت: «نه به خدا! خواهم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود مرا بگشاید.» پیامبر بعد از نماز صبح که از کنار او می‌گذشت، او را بگشود. از آن پس این ستون را ستون توبه نامیدند.]"

[1] سوره انفال (۸) آیه ۲۷.

بقیع و احترام آن

"رفقا هر روز بعد از نماز زیارت [پیامبر] به زیارت ائمهٔ بقیع[1] علیهم السّلام مشرّف بشوند. و باید در هنگام زیارت ائمه بقیع آنها را هم در تحت ولایت رسول خدا بدانند، نه مستقلاً! "[2]

"تمام بقیع مملوّ است از قبرهای خویشان پیغمبر و اصحاب و همین‌طور اهل‌بیتی که در مدینه بودند؛

---

[1] بقیع: بَقیع یا بَقیعُ الغَرْقَد، کهن‌ترین قبرستان مسلمانان در مدینه و محل دفن ائمه چهارگانه، امام حسن، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السّلام است. بقیع پیش از اسلام، زمینی بزرگ و بوستانی در حوالی شهر یثرب بود. دفن اموات مسلمانان در این زمین از آغاز سده نخست هجری، رواج یافته و بزرگان و شخصیت‌های مهم اسلامی در آن به خاک سپرده شده‌اند. بقیع در ادوار مختلف اسلامی، مورد توجه حاکمان بوده و بقعه‌ها و بارگاه‌هایی در آن ساخته شد؛ اما پس از حمله وهابیان بر عربستان، در روز هشتم شوال سال ۱۳۴۴ قمری، مشهور به یوم الهدم، تخریب گردید. اکنون سطح بقیع در جوار حرم نبوی با خاک یکسان است و سنگ نوشته‌ای در آن مشاهده نمی‌شود.

برخی از مهم‌ترین مدفونین در بقیع عبارت‌اند از: ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیهما السلام، ام‌البنین همسر امیرالمؤمنین علیهما السلام، امّ فروة مادر امام صادق علیهما السلام، عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، صفیه و عاتکه عمه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، سعد بن معاذ، عثمان بن مظعون، عقیل بن ابی‌طالب و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و برخی از شهدای احد.

روایات متعددی از شیعه و اهل سنت در فضیلت این قبرستان رسیده است. بنابر روایتی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مأمور شد برای مردگان بقیع طلب آمرزش کند.[1] آن حضرت هر شب جمعه به بقیع می‌رفت و برای آمرزش مدفونان در آن دعا می‌کرد.[2] گزارش‌هایی بسیار از حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، سخنان،[3] نمازهای ایشان از جمله نماز استسقاء[4] و نماز عید[5] در بقیع حکایت دارند. بنابر گزارشی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال پایانی عمر خویش همراه گروهی از صحابه به بقیع رفت و مردگان را خطاب کرد و در قالب جملاتی از وفات خویش خبر داد.[6] بقیع مورد توجه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز بوده و آنان به زیارت این قبرستان می‌رفته‌اند.[7] از امام صادق علیه السلام نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جایگاه خانه عقیل می‌ایستاده و به رفتگان بقیع، دعا می‌کرده است.[8] (محقق)

۱) الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۱؛ وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی، ج ۳، ص ۷۷.

۲) کامل الزیارات، ص ۵۲۹.

۳) تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۰۰.

۴) کنز العمال، ج۸، ص ۴۳۶.

۵) الکافی، ج۳، ص ۴۶۰.

۶) ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۳۳.

۷) البدایة و النهایة، ج۸، ص ۲۲۸.

۸) وفاء الوفاء، ج۳، ص ۸۹۰.

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

بنابراین هرجای بقیع که حرکت می‌کنید، گرچه تمام قبرستان خاک است، ولی طبیعتاً در هر قدمی ممکن است که مقامی باشد و محترم، لذا از اول قبرستان بقیع کفشتان را دربیاورید و پابرهنه باشید. اول ائمه را زیارت می‌کنید و بعد حرکت می‌کنید، اولین قسمت سمت چپ، زن‌های پیغمبر هستند که در سمت راست واقع می‌شوند؛ یعنی وقتی می‌خواهید به‌سمت چپ حرکت کنید، اینها سمت راست واقع می‌شوند و تعداد سنگ‌ها هم مشخص است؛ و بعد سمت چپ، أمّ‌البنین هست؛ جلوتر که می‌رود به قبر حضرت ابراهیم[1]، پسر پیغمبر می‌رسد؛ جلوتر قبر عثمان بن مظعون است[2]؛ و همین‌طور قبر اصحاب و اهل‌بیت پیغمبر در همان منطقه پراکنده

---

[1] ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب فرزند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. مادرش ماریه قبطیه از دختران ملوک مصر بود که مقوقس، حاکم مصر و اسکندریه، او را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخشید.[1]

ابراهیم بنابر نقلی در دهم یا آخر ربیع الاول سال ۱۰ قمری در ۱۶ ماهگی[2] و بنابر نقلی در ۱۸ ماهگی[3] از دنیا رفت.

ابن شهرآشوب در کتاب المناقب از ابن عباس نقل کرده است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، فرزندش ابراهیم و نوه‌اش حسین علیه السلام را در دامن خود نشانده بود. پس جبرئیل نازل شد و گفت خدا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: «بین این دو جمع نمی‌کنم؛ یکی را فدای دیگری کن.» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام حسین علیه السلام را برگزید و فرمود: «ناراحتی خودم (برای درگذشت ابراهیم) را بر ناراحتی دخترم فاطمه و پسرعمویم علی (برای درگذشت حسین) ترجیح دادم.» پس از سه روز ابراهیم از دنیا رفت.[4و5]

در وفات حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، رسول خدا گریستند و بسیار متألّم و متأثّر شدند و فرمودند: «**العَینُ تَدمَعُ، و القَلبُ یَحزَنُ، و لا نَقولُ إلّا ما یَرضَی رَبُّنا؛**[6] چشم گریان می‌شود و دل غمناک می‌گردد، ولی ما جز آنچه موجب رضای پروردگار است کلامی نخواهیم گفت.» (محقق)

۱) الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲) الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۱۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۱.

۳) الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۱۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۰.

۴) المناقب، ج ۴، ص ۸۱.

۵) زمانی که ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات نمود سه قضیّه اتّفاق افتاد: اوّل اینکه خورشید گرفت و مردم می‌گفتند: این قضیّه به‌واسطهٔ مرگ ابراهیم رخ داده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی این سخن را شنید به منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود: «ای مردم بدانید که خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های عظمت و قدرت پروردگار می‌باشند، به امر خداوند در حرکتند و در تحت اطاعت و انقیاد او می‌باشند و به‌واسطهٔ فوت و حیات یک نفر، گرفتگی در آنها رخ نمی‌دهد، پس اگر یکی از آن دو در کسوف و خسوف قرار گرفت بر شما است که نماز مخصوص را بگزارید.» سپس از منبر به زیر آمدند و به اتّفاق مردم نماز آیات خواندند. (الکافی، ج ۳، ص ٤٦٣)

۶) مسکّن الفؤاد، ص ۱۰٤؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۹۱.

[2] معاد شناسی، ج ۲، ص ۸۵ ، علامه طهرانی:

«عثمان بن مظعون از اصحاب بزرگ و باوفای رسول خدا بوده است و در مکّه مکرّمه بعد از سیزده نفر به رسول خدا ایمان آورده و دو هجرت به حبشه و مدینه نموده است. و رسول خدا بین او و أبی الهیثم بن التَّیِّهَان عقد اخوّت بسته است، و در غزوه بدر

است.“[1]

”در مدینه، در بقیع، در آنجا سعد ابن معاذ مدفون هست و در قبرستان بقیع بسیاری از صحابه بزرگ مدفون هستند ها! بسیاری از افراد از اقوام رسول خدا، از اقوام اهل بیت، چون همهٔ آنها در مدینه بودند دیگر، اکثر آنها عمرشان را و حیاتشان را در مدینه گذراندند.[2]

بنابراین انسان به قبرستان بقیع نباید به عنوان یک قبرستان عادی توجّه کند. باید بداند که در هر وجب به وجب این قبرستان، بزرگی و ولیّی از اولیاء خدا در آنجا مدفون است. با احترام، انسان نسبت به این قبرستان باید یاد کند، درست؟! خدا اگر قسمت کند برای همه که به زیارت اعتاب مقدّسه و مدینه و مکّه مشرّف بشوند، رفقا این مسئله را فراموش نکنند که تمام قبرستان بقیع حکم حرم امام علیه السّلام را دارد ها! وقتی که وارد قبرستان می‌شویم، باید کنار در، کفش‌های خود را در بیاوریم و با پای برهنه وارد قبرستان بقیع بشویم؛[3] هم کنار قبور ائمه بقیع: حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام و حضرت سجّاد علیه السّلام و حضرت امام باقر علیه السّلام و حضرت امام صادق علیه السّلام، که این چهار تا در همان قسمت جلو قرار گرفته‌اند.“[4] ”چون در اینجا، نه‌تنها در کنار ائمهٔ بقیع که بی‌احترامی و بی‌ادبی به ساحت مقدّسه ائمه است، بلکه بسیاری از بزرگان و اولاد رسول خدا و صحابهٔ جلیل‌القدر و زن‌های بزرگوار پیغمبر و اولاد ائمه علیهم السّلام در همین قبرستان

حضور داشته و در شهر شعبان سی ماه از هجرت رسول خدا گذشته در مدینه رحلت نموده است.

و او اول کسی است از مهاجرین که در مدینه رحلت کرده، و رسول خدا زمین بقیع غَرقَد را برای دفن مؤمنین انتخاب فرموده و اولین کسی را که در آن دفن کردند عثمان بن مظعون بوده، و حتّی دستور دادند که زینب یا رقیّه دختر خود را نزدیک قبر او دفن کنند و به دختر تازه متوفّای خود گفتند:

الحَقی بِسَلَفِ الصّالِحِ عُثمانَ بنِ مَظعونٍ؛ یعنی: «ای دختر، به یادگار گذشته، بنده صالح خدا، عثمان بن مظعون ملحق شو.»

و درباره إبراهیم فرزند خردسال خود که رحلت نمود فرمودند: «ملحق شو به سلف صالح ما عثمان بن مظعون.»

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[2] امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۴۴، علامه طهرانی:

«در روز هشتم ماه شوّال سنه یک هزار و سیصد و چهل و پنج هجری قمری، تمام بِقاع متبرّکه و مشاهد مشرّفه ائمه بقیع: حضرت امام حسن مُجْتبی، و حضرت امام زین العابدین، و حضرت امام محمد باقر، و حضرت امام جعفر صادق علیهم السّلام را با بقیّه بقاع از قبور دختران رسول‌الله: زینب و أم کُلْثُوم و رُقَیَّه، و قبور عمّه‌های رسول‌الله: صَفِیَّه و عاتِکَه و قبر حضرت أمّ‌البنین، و قبر حضرت اسمعیل بن جعفر الصّادق، و قبر حضرت إبراهیم فرزند رسول‌الله، و قبور تمامی أصحاب و تابعین و أرحام و أزواج رسول‌الله، و صلحاء و أبرارى که از حَدّ إحصاء بیرون است؛ همگی را خراب و با خاک یکسان کردند.»

[3] چون به خانم‌ها اجازه نمی‌دهند خواستند زیارت بخوانند کفش‌های خود را دربیاورند و در کناری [بگذارند!] حتی خانم‌ها؛ چه وارد قبرستان بشوید یا نشوید، هیچ فرقی نمی‌کند و از نقطه‌نظر زیارت هیچ تفاوتی ندارد.

[4] عنوان بصری، ج ۶، ص ۴۵۷. (آیةالله طهرانی)

بقیع پراکنده هستند."[1]

" و همین طور من از مرحوم آقا اطّلاع دارم و دیدم که نسبت به زیارت سایر قبور، مانند قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا ـ که یک قدری پایین‌تر هست ـ و یا سعد بن معاذ ـ که پایین‌تر قرار دارد ـ و سایر قبور محترمه از اولیاء خدا و اهل بیت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلم، من دیدم خود مرحوم آقا تمام اینها را با پای پیاده می‌رفتند به جهت احترام."[2] "و دأب مرحوم آقا این بود که نعل و کفششان را در همان کنار درمی‌آورند و در تمام راه‌های قبرستان با پای برهنه حرکت می‌کردند."[3]

"علی کلّ حال این قبرستان بسیار قبرستان پر نور و قبرستان غیر عادی است."[4]

"وقتی که دارید ائمهٔ بقیع را زیارت می‌کنید اولاً آرام زیارت کنید، صدا را بلند نکنید، واقعاً باید چقدر تأسف خورد بر این افراد نادان که می‌آیند در قبرستان بقیع و شروع می‌کنند به داد و بیداد و گریه و سینه‌زدن و روضه و عزاداری و حال زیارت را از همه می‌گیرند! خب آقاجان برو در هتل گریه کن، برو آنجا روضه بخوان، چرا داد می‌زنی؟ چرا بیداد می‌کنی؟ و همین‌طور در حرم امام حسین و سایر حرم‌ها؛ آنجا که جای داد زدن نیست! جای آرامش است و هر کسی باید درحال خودش باشد.

انسان می‌رود گریه را جای دیگر می‌کند، روضه را جای دیگر می‌خواند، کسی که ایراد نمی‌گیرد! آن‌وقت اینها می‌آیند داد می‌زنند: «ای قبرت کجاست! ای غریب! ای فلان!» و از این چیزها، موجب ناراحتی دیگران می‌شوند و حال را از دیگران می‌گیرند. انسان باید در یک‌هم‌چنین امکنه‌ای با آرامش برود جلو بایستد و زیارت کند."[5]

"[ثانیاً] آنها را تحت ولایت و نفس قدسی رسول خدا به حساب آورد و به آن حضرت توجّه داشته باشید."[6] "و زیارت قبر ائمه بقیع علیهم السّلام را استقلالاً انجام ندهید بلکه در تحتِ تبعیت زیارت پیغمبر، زیارت انجام شود.

نماز زیارت ائمه بقیع را بیرون بخوانید البتّه خواندن نماز زیارت در پشت دیوارهای قبرستان، صورت

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۶۵. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، جلسه ۶۵. (آیةالله طهرانی)

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[6] سالک اگاه، ص ۱۷۳، تعلیقه. (آیةالله طهرانی)

خوبی ندارد و بهتر است در مسجدالنبی بخواند.[1]"[2]

مسجد قُبا

﴿لَا تَقُم فِيهِ أَبَدًا لَّمَسجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقوَىٰ مِن أَوَّلِ يَومٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلمُطَّهِّرِينَ * أَفَمَن أَسَّسَ بُنيَٰنَهُۥ عَلَىٰ تَقوَىٰ مِنَ ٱللَّهِ وَرِضوَٰنٍ خَيرٌ أَم مَّن أَسَّسَ بُنيَٰنَهُۥ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٖ فَٱنهَارَ بِهِۦ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَٱللَّهُ لَا يَهدِي ٱلقَومَ ٱلظَّٰلِمِينَ * لَا يَزَالُ بُنيَٰنُهُمُ ٱلَّذِي بَنَواْ رِيبَةٗ فِي قُلُوبِهِم إِلَّآ أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُم وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾[3]

"از جمله جاهایی که در مدینه خوب است بروید، یکی مسجد قبا[4] است که مرحوم آقا خیلی تاکید

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴، آیةالله طهرانی:

«سؤال: نماز زیارت ائمهٔ بقیع قبل از زیارت خوانده شود یا بعد از آن و در کجا خوانده شود؟

جواب: نماز زیارت بعد از زیارت است و انسان در هرجا بخواند اشکال ندارد؛ انسان می‌تواند ائمهٔ بقیع را زیارت کند و بعد بیاید در خود مسجدالنّبی نماز زیارت بخواند. خوب نیست که انسان پشت بقیع ـ چطور اینکه مشاهده می‌شود! ـ نماز بخواند، چون این موجب صحبت است و چهرهٔ خوبی هم ندارد و موجب ازدحام و... است و حق هم دارند.»

[2] جزوه احکام و توضیحات حج. (آیةالله طهرانی)

[3] سوره توبة (۹) آیات ۱۰۸ ـ ۱۱۰. انوار الملکوت، ج ۱، ص :۲۶۴

«ای پیغمبر هیچگاه در آن مسجد نماز مگزار! سوگند که مسجدی (قبا) که تأسیس آن از ابتدای أمر بر اساس تقوی و خشنودی خدا بوده است؛ سزاوار است که در آن نماز بگزاری! زیرا که در آن مسجد، مردانی هستند که دوست دارند پاک و پاکیزه و مطهّر گردند، و البتّه خداوند پاکان و پاکیزه‌شدگان را دوست دارد. آیا آن کسی که بنیان خود را بر أصل تقوی و خشنودی خدا نهاده است؛ مورد پسند و انتخاب است؛ یا آن کس که بنیان خود را در کنار پرتگاه نهاده است که پیوسته در شرف انهدام بوده؛ و بالأخره با تأنّی من حیث لایشعر او را کم‌کم وارد در جهنّم سازد؟! و خداوند از گروه ظالم و ستمگر دستگیری ننموده؛ و ایشان را رهبری نمی‌نماید.

همیشه و به طور پیوسته و مداوم آن بنیانی که ایشان بنا کرده‌اند؛ موجب شکّ و نفاق و تردید و تحیّر در دلهای آنها خواهد بود (و هیچگاه به مرحلهٔ یقین و اطمینان نمی‌رسند) مگر آنکه دلهای ایشان پاره شود (و آن شکّ و ریب به واسطهٔ متلاشی شدن دلهای آنها متلاشی گردد) و خداوند علیم و حکیم است (که آن دسته را رفعت می‌دهد؛ و این دسته را ذلّت).»

[4] مسجد قُبا: مسجد قُبا نخستین مسجدی است که در اسلام به دست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تأسیس شد. منطقه قبا در فاصله شش کیلومتری جنوب مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم واقع است و از نقاط خوش آب و هوا و از مناطق زراعی و پرآب اطراف مدینه به شمار می‌آید. به همین دلیل نخلستان‌های زیادی در قبا وجود داشته و دارد. پیش از آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، شماری از مهاجران که از مکه به مدینه آمدند، به طور موقت در قبا سکونت گزیدند. پس از آن که رسول خدا به قبا آمدند، چند روزی در آن‌جا توقف کرده و آن‌گاه خانواده آن حضرت، همراه علی بن ابی طالب علیه السلام به ایشان پیوستند.

در چند روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قبا بود، مسجدی در این ناحیه بنا کرد. ورود آن حضرت به قبا را دوشنبه، دوازدهم[1] یا چهاردهم ربیع الاول نوشته و آورده‌اند که او در مدت اقامت یک هفته‌ای خود در قبا مسجدی را با همکاری مسلمانان

داشتند روی مسجد قبا و می‌فرمودند: «به یک مرتبه اکتفا نکنید، چند مرتبه بروید.»

یک مرتبه البته خودشان می‌برند ـ همین‌ها، مسئولین اینها، می‌برند ـ یک چندتا مسجد هست، می‌برند، یکی از آنها مسجد قبا است؛ ولی خوب است که بیش از این باشد. بروید در آنجا بنشینید یک ساعت، دو ساعت. مسجد قبا اول مسجدی بوده که هنگام ورود پیغمبر از مکه ـ که هجرت کردند به مدینه ـ این مسجد اول مسجدی است که ساخته شده است و مشخص است، آثارش بسیار مشخص است."[1]

"انسان باید به این مساجدی که در اینجا هست برود، بیش از یک بار هم برود، برود و بنشیند، برود در همان مسجد قبا بنشیند، اگر می‌خواهد قرآن بخواند قرآن بخواند، اگر می‌خواهد ذکر بگوید در همان‌جا ذکر بگوید. اینها ـ به‌خصوص مسجد قبا و مسجد مباهله که همان مسجدالإجابة است ـ خصوصیّات و آثار زیادی

بنا کرد.[2]

بنا به روایات فراوان، مسجد قبا مصداق آیه ﴿...لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ...﴾ (توبه/ ۱۰۸) می‌باشد. این آیه اشاره به این نکته دارد که این مسجد از روز نخست بر پایه تقوا ساخته شد و لذا سزاوار است تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مسجد نماز بگزارد. به سبب نزول این آیه در شأن مسجد قبا، در آن زمان، مسجد یاد شده را به نام «مسجد التقوی» می‌شناختند.[3] این آیه در برابر مسجد ضرار نازل شد که برخلاف مسجد قبا که بر پایه تقوا ساخته شده بود، مسجد ضرار بر پایه نفاق و اختلاف بنا گردید. تعبیر «مِنْ اَوَّلِ يَوْم» به معنای همان روز تأسیس مسجد است که با نیت خالص بنا نهاده شد.

همچنین نقل شده است که آیه ﴿...فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ﴾ (توبه/ ۱۰۸) در شأن نمازگزاران مسجد قبا نازل شده است. این آیه در کنار آیاتی که اشاره به اقدام منافقان در ساختن مسجد ضرار دارد، در سوره توبه آمده و مربوط به سال نهم هجری، اندکی پیش از جنگ تبوک است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره نماز خواندن در مسجد قبا فرمود: «**مَنْ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ أتي مَسْجِدَ قُباء فَصلّي فِيهِ رَكْعَتَيْن كانَ كأجْرِ عُمْرة**؛[4] کسی که در خانه‌اش وضو بگیرد، آنگاه به مسجد قبا درآید و دو رکعت نماز بگزارد، ثواب یک عمره را برده است.»

در حدیث دیگری هم آمده است: «**كانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله و سلم يَأتِي مَسْجِدَ قُباء راكباً وَ ماشِياً فَيُصَلّي فِيهِ رَكْعَتَيْن**؛[5] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، گاه پیاده و گاه سواره به مسجد قبا می‌آمد و دو رکعت نماز در آن می‌خواند.» (محقق)

۱) مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۳۴.

۲) تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص ۲۲۶.

۳) تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۵۵.

۴) تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۴۰؛ البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۲۱۰.

۵) الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۸۸؛ کتاب مسلم، باب فضل مسجد قبا.

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیة‌الله طهرانی)

در مدینه دارند."[1]

"مسجد قُبا ـ خیلی مسجد عجیبی است! ـ که یک مرتبه به مسجد قبا می‌برند، اما شما دفعات متعدّد بروید و در آن هم توقّف کنید و اگر [مجال] هست دو ساعت، سه ساعت بمانید."[2]

"در روایتی[3] از امام صادق علیه السّلام که در زیارت مشاهد و مساجد اطراف مدینه، اول به مسجد قبا بروید و در آنجا نماز بسیار بخوانید."[4]

مسجد مباهله

"یکی دیگر از مساجد دیگر که خوب است بروید و آن را زیارت کنید، مسجد مباهله[5] است که به آن مسجد الاجابه می‌گویند که البته مسجد الاجابه نزدیک است، پیاده هم یک ربع بیشتر راه نیست. از قبل از مسجد النبی یک ربع بیشتر راه نیست پیاده. مسجد الاجابه مسجدی بوده که پیغمبر با نصارای نجران در آنجا می‌خواستند مباهله کنند و نصاری حاضر برای مباهله نشدند."[6]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[3] الإمامُ الصّادقُ علیه السّلام: **لا تَدَع إتیانَ المَشاهِدِ کُلِّها: مَسجِدِ قُبا، فإنّهُ المَسجِدُ الذی اُسِّسَ علی التَّقوی مِن اول یَومٍ، و مَشرَبَةِ أم إبراهیمَ، و مَسجِدِ الفَضیخِ، و قُبورِ الشُّهَداءِ، و مَسجِدِ الأحزابِ و هو مَسجِدُ الفَتحِ.**

[4] جزوه احکام و توضیحات حج. (آیةالله طهرانی)

[5] مسجد مباهله (مسجد الإجابة): مَسجدُ الإجابَة یا مسجد مباهله، نام یک مسجد در شهر مدینه است. نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این مسجد، نماز گزارده و دعایی خوانده که مورد اجابت واقع شده و از این‌رو، «إجابه» نام گرفته است. مسجد إجابه در نزدیکی مسجد نبوی و قبرستان بقیع قرار گرفته و از گذشته مورد احترام مردم و زائران بوده است.[1]

این مسجد از ابتدا مورد احترام مردم و زائران مدینه بوده و نقل شده که مردم هر دعایی در آن بخوانند به سرعت اجابت می‌شود و مشهور است هرگاه مردم مدینه در این مسجد نماز باران می‌خواندند، مستجاب می‌شد.[2]

اهمیت این مسجد از آن روست که ماجرای مباهله در آن روی داده و لذا «مسجد مباهله» نیز نام گرفته است. مُباهله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مسیحیان نجران، از رویدادهای صدر اسلام است که نشانه حقانیت دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دانسته می‌شود. این واقعه همچنین بر فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همراهان او در مباهله، یعنی امام علی علیه السلام، فاطمه سلام الله علیها و حَسَنَین علیهما السلام دلالت دارد.

آیه ۶۱ سوره آل‌عمران از رویداد مباهله سخن گفته و به «آیه مباهله» شهرت دارد. در آیه مباهله، امام علی علیه السلام به منزلهٔ نَفْس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شمرده شده است و از این‌رو این آیه از مهم ترین فضایل امام علی علیه السلام می‌باشد. این واقعه در منابع شیعه و اهل‌سنت نقل شده است. (محقق)

۱) وفاء الوفاء، ج۳، ص۳۸.

۲) آثار اسلامی مکه و مدینه، ص۳۳۷.

[6] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

مسجد غمامه

"[نقل می‌کنند]: در مدینه هم خشک سالی خیلی عجیبی شد که همین طور گاوها و گوسفندان و شترها و... داشتند از گرسنگی می مردند. خدمت پیغمبر آمدند و حضرت فرمودند: «با هم برویم نماز بخوانیم!» و پیغمبر آمدند و نماز را در مسجدی که الآن به نام مسجد غمامه[1] معروف است خواندند. هنوز پیغمبر به منزل برنگشته بودند که باران شروع شد و به اندازه ای باران آمد که تا پیغمبر خواستند به منزل برسند، اصلاً نزدیک بود منازل خراب بشوند! آمدند و گفتند: «یا رسول الله، بگو: نگه دارند!» حضرت به ابرها فرمودند: «**حَوالینا، لا علَینا**؛ دیگر به اطراف بروید!» و ابرها به اطراف مدینه منتشر شدند."[2]

"مسجد علی هست؛[3] اینها چیزهایی است که خودشان می‌برند. و یک جایی هست مسجد ذو القبلتَین[4]

---

[1] مسجد غمامه (مسجد استسقاء و مسجد مصلی): مسجد غَمامه، با نام‌های مسجد استسقاء و مسجد مُصلّیٰ، مسجدی قدیمی در مدینه و در جنوب‌غربی مسجدالنبی و در فاصله سیصد متری آن قرار دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این محل، نماز عیدَیْن را می‌خوانده است. درباره علت نام‌گذاری‌اش گفته‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این مکان در حال نماز بوده که غَمامه (ابری) بر بالای سرش سایه افکنده است، یا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن نماز استسقاء خواند و پس از نماز، ابری پدیدار شد و باران بارید.[1و2] (محقق)

۱) تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص۲۵۸.

۲) مدینه‌شناسی، ص۲۳۴.

[2] مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۸۸. (علامه طهرانی)

[3] مسجد امام علی علیه السّلام: یکی از مساجد تاریخی مدینه است که در محل مصلای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ساخته شده است. مصلی، مکانی باز بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مردم مدینه در آن نماز عید قربان و فطر را می‌خواندند. این مسجد در محله مناخه، در غرب مسجد النبی قرار دارد. بنابر گزارش‌هایی، امام علی علیه السلام در زمانی که عثمان در حصر مخالفانش بود، در این مکان نماز عید را برپا کرد. بنابر نظر برخی از تاریخ‌نگاران مدینه، همین گزارش، علت نام‌گذاری این مسجد بوده است

* وفاء الوفاء، ج۳، ص۱۲۱.

[4] مسجد ذوالقبلتین: در مکّه مکرّمه، دأب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین بوده است که در مسجد الحرام نماز می خواندند به‌طوری که هم کعبه و هم بیت المقدّس در برابر آن حضرت بود؛ یعنی طوری رو به کعبه می‌ایستادند که بیت المقدّس هم قبله قرار می‌گرفت. بعد که به مدینه هجرت کردند، بدان شکل نبود، و نماز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمین رو به بیت المقدّس بود، تا زمانی که یهود اعتراض کردند و به مسلمین طعن زدند به اینکه آنان از خود قبله ندارند؛ و چنین و چنان گفتند، تا بالاخره آیات قبله نازل شد.[1]

خداوند متعال در آیه ۱۴۴ سوره بقره می‌فرماید:

﴿قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾؛ «ای پیامبر ما، حرکت و چرخش صورتت را به سوی آسمان مشاهده کردیم (و اینکه پیوسته در انتظار تغییر قبله از سمت بیت المقدس به سوی کعبه می‌باشی)! از این پس، تو را به سمت قبله‌ای که مورد رضایت و خوشحالی تو است برمی‌گردانیم؛ پس روی خود را به سوی مسجدالحرام برگردان! و شما ای

است، همان جایی که قبله برگشت، از بیت المقدس برگشت به کعبه. آنها خب، به اصطلاح خودشان، آنها می‌برند.“

مشربه أم ابراهیم و مسجد ردّالشمس (فضیخ)

”در مدینه منوّره روزی با رفقا به مشربه أمّ ابراهیم[1] رفتیم، در شارع علی بن ابی‌طالب است که در سابق

مؤمنین، در هر کجا که باشید باید سمت وجهه خود را مسجدالحرام قرار دهید.»[2]

تغییر قبله واقعه‌ای است که در آن قبله مسلمانان از مسجد الاقصی به سمت کعبه تغییر یافت. این واقعه در رجب سال دوم هجری و پس از نزول آیه ۱۴۴ سوره بقره رخ داد.

بنابر نقل بیشتر تاریخ‌نویسان، تغییر قبله در مسجدی در مدینه ـ که بعد از تغییر قبله، نامش مسجد ذوالقبلتین شد ـ در بین نماز ظهر انجام گرفته است.[3]

۱) مهر تابان، ص ۴۲۰.

۲) افق وحی، ص ۴۶۱.

۳) الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۸۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۷۵.

[1] مشربهٔ امّ ابراهیم: یکی از باغ‌های هفت‌گانه است که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اهدا شد.[1]

مشربه، یعنی بستان. در این محل، ماریه قبطیه، ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به دنیا آورده است. این مشربه در شمال بنی‌قریظه در حرهٔ شرقی قرار گرفته است که به آن «دشت» نیز می‌گویند. این مکان پس از اسکان ماریه قبطیه از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تولد ابراهیم در این مکان، به این نام معروف شد.[2]

یکی از مکان‌هایی که در روایات معصومین علیهم السلام به زیارت و نماز خواندن در آن سفارش شده است، مسجد و «مَشْرَبه امّ ابراهیم» می‌باشد.[3] در روایتی از امام صادق علیه السلام، رفتن به آنجا و نماز خواندن در آنجا توصیه شده و حضرت فرموده است که: «**وَ هی مَسْکَنُ رَسولِ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم وَ مُصَلّاهُ**؛ و آن، سکونتگاه و نمازگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.»[4]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این باغ نماز خوانده است[5] و بعدها در آن مسجدی بنا شد که به همین نام معروف گردید.[6] امروزه محل این باغ به‌صورت یک قبرستان باقی مانده است.

گفته شده است که قبر حمیده بربریه مادر امام کاظم علیه السلام و قبر نجمه‌خاتون همسر امام کاظم علیه السلام و مادر امام رضا علیه السلام در آنجا می‌باشد.[7] (محقق)

۱) تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۷۴–۱۷۵؛ الرحلة الورثیلانیه، ج ۲، ص ۵۴۵.

۲) تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۷۳؛ الرحلة الورثیلانیه، ج ۲، ص ۵۴۵.

۳) الکافی، ج ۴، ص ۵۶۰؛ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۳۵.

۴) الکافی، ج ۴، ص ۵۶۰.

۵) وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۳۵.

۶) المعالم الاثیرة فی السنة و السیره، ص ۲۵۳.

۷) فدک و العوالی، ص ۵۵؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۲۶۳.

به آن عَوالی می‌گفتند؛ (ابتدای شارع را بابُ العَوالی و همهٔ آن محل‌ها را عَوالی می‌گویند) مشربه در منتهی الیه شارع، در طرف چپ متّصل به خیابان است و درش در خیابان فرعی است که در چپ شارع واقع است.

فعلاً مشربه قبرستان است، ولی محلّ سکونت ماریه قبطیه (که مادر حضرت ابراهیم ابن رسول‌الله است) و چاهی را که حفر نموده بودند و با نزول چند پلکانی دسترسی به آب داشت همه به همان وضع و کیفیت موجود است.

مشربه و مُسقّفی که فعلاً موجود است بسیار روحانی است، و به قدری پرنور و باز و با روح است که این حقیر غیر از مسجد سهله هیچ جا را همانند آن در این خصوصیت ندیده‌ام."[1]

"بعداً به مسجد الفضیخ رفتیم و آن همان مسجد ردّ الشمس[2] است؛ این مسجد نیز در امتداد همان شارع و تقریباً ۱/۵ کیلومتر بالاتر است و در منتهی الیه خیابانی که از سمت راست منشعب می‌شود واقع است.

مسجد الفضیخ و یا مسجد ردّ الشمس همان محلی است که در وقت عصر، سر رسول خدا بر دامان امیرالمؤمنین علیه السّلام بود تا خورشید غروب کرد؛ و حضرت امیرالمؤمنین به همین جهت که مبادا رسول خدا از خواب بیدار شوند، نماز عصر را نخواندند؛ چون رسول خدا بیدار شد خورشید غروب کرده بود. رسول خدا فرمود: ای علی چرا نمازت را نخوانده‌ای؟

امیرالمؤمنین علیه السّلام عرض کرد: یا رسول‌الله! ترسیدم شما از خواب بیدار شوید! رسول خدا امر

---

[1] مطلع انوار، ج ۱، ص ۷۱. (علامه طهرانی)

[2] مسجد ردّ الشمس: بر اساس نقل‌های موجود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مسجد (مسجد ردّ الشمس) نماز فراوان خوانده و در برخی از روایات امامانِ معصوم نیز توصیه به خواندن نماز در آن‌جا شده است.[1]

امام صادق علیه السلام خطاب به زائران شیعه در مدینه فرمودند: «**هَلْ أَتَيْتُمْ مَسْجِدَ قُبَاءَ أَوْ مَسْجِدَ الْفَضِيخِ أَوْ مَشْرَبَةَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ؛** آیا به مسجد قبا، مسجد فضیخ و مشربه امّ ابراهیم رفتید؟» گفتند: «آری.» حضرت فرمود: «**أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ آثَارِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم شَيْءٌ إِلاَّ وَ قَدْ غُيِّرَ غَيْرَ هَذَا؛** از آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی باقی نمانده مگر آن‌که دگرگون شده، مگر این چند مورد.»[2]

در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام فرمودند: «از رفتن به مشاهد خودداری نکنید: مسجد قبا، مشربه امّ ابراهیم، مسجد فضیخ، قبور شهداء و مسجد احزاب که همان مسجد فتح است.»[3]

با توجه به آن‌چه که در تواریخ مدینه آمده، این مسجد (مسجد رد الشمس) یکی از پرزائرترین مساجد مدینه در گذر تاریخ بوده و بیشتر مورّخان و جغرافی‌دانان این شهر، در قرون مختلف، از آن یاد کرده‌اند.[4] (محقق)

۱) بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۸۲؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۳۵؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۱۴.

۲) کافی، ج ۴، ص ۵۶۱.

۳) کافی، ج ۴، ص ۵۶۰.

۴) المساجد الأثریه، ص ۱۶۴ـ۱۶۸.

فرمود تا خورشید دوباره بر بالای افق آمده امیرالمؤمنین نماز عصر خود را بجای آورده و سپس غروب کرد.

این مسجد نیز از جهت نورانیت و صفا بعینه مانند مشربه أم ابراهیم است. و داستان ردّ شمس را خاصّه و عامّه در کتب خود آورده‌اند و از متواترات شمرده‌اند."[1]

"حتماً رفقا به آنجا بروند و دو رکعت نماز هم در آنجا بخوانند؛ در آنجا خیلی مکان، مکان عجیبی است و خیلی مکان، مکان نورانی است."[2] "حتی چند مرتبه هم اگر شده بروید، اشکال ندارد و خوب است."[3]

أبیار علی

"یک جای دیگری هم هست، آنجا را هم اگر فرصت کردید بروید، خب خیلی بهتر است؛ به نام ابیار علی[4]. ابیار جمع بئر است، یعنی چاه. امیرالمومنین دو سه تا چاه در بیرون مدینه، کنار مسجد شجره ـ تا مسجد شجره ۵۰۰ متر فاصله است یا ۳۰۰ متر فاصله است ـ کنار مسجد شجره چندتا چاه درست کردند که این آبهای شربی که می‌آورند مدینه، مال ابیار علی است. و این قبلاً سنگ داشته، این سنگ هم رویش نوشته شده بوده. این سعودی‌ها سنگ را انداختند در چاه و از بین بردند. الان دیگر نمی‌شود آن چاه‌ها را دید، ولی ما سابق می‌رفتیم می‌دیدیم. حتی یک دفعه با آقای... رفتیم. خود چاه‌ها پیدا بود که سه تا چاه است ـ البته چاه‌های دیگر هم زدند ـ ولی آن چاه‌هایی که مربوط به امیرالمومنین بود مشخص بود. و بعد هم ما رفتیم، با آقای... هم رفتیم. اما در آن سفر قبل، دو سفر قبل که رفته بودم، دیدم دورش را بستند، ولی می‌شود رفت و دید. یعنی منطقه و آن چهاردیواری که آن چاه‌ها آنجا هست، می‌شود رفت دید. علی کل حال، اگر حالا وقتتون و حالتون کشید، اینجا هم از جاهایی هست که جزو خاطرات تاریخی و جاذبه‌های تاریخی است."[5]

"در خدمت مرحوم آقا بودیم صحبت از ابیار علی شد؛ آن آب‌هایی که در مدینه است و امیرالمؤمنین علیه السّلام آن چاه‌ها را حفر کرده است که البتّه الآن دیگر ممنوع شده است و نمی‌گذارند. خلاصه در سابق افراد می‌توانستند نزدیک مسجد شجره بروند، آنجا جایی است که به آن ابیار علی می‌گویند؛ گرچه شنیده‌ام آبش را به مدینه می‌آورند و مورد استفاده قرار می‌دهند. ولیکن ما در آن‌موقع چند مرتبه‌ای هم توفیق پیدا کردیم که در آنجا رفتیم. صحبت از این شد که این ابیار علی و این آبی که چاهِ آن توسّط امیرالمؤمنین علیه السّلام

---

[1] مطلع انوار، ج ۱، ص ۷۱. (علامه طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱. (آیةالله طهرانی)

[4] ابیار علی (آبار علی): به معنای چاه‌های علی، منطقه‌ای غالباً پوشیده از نخلستان، در حدود هشت کیلومتری جنوب مدینه است که در آن، چاه‌های آبی توسط امیرالمومنین علیه السلام حفر شده است. (محقق)

[5] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۵. (آیةالله طهرانی)

حفر شده است، چه جایگاهی دارد؟ حالا آن آب زمزم است و [آن جایگاه را دارد]، این را هم من از مرحوم آقا برای شما نقل کنم. ایشان فرمودند:

> آن آب زمزمی که این‌قدر راجع به آن تاکید شده و این‌قدر دربارهٔ آن این‌چنین و این‌چنین گفته شده است و اینکه هر دعایی کنید خداوند استجابت می‌کند، اثری است از نفس مطهّر حضرت اسماعیل علیه‌السّلام که در آن‌موقع این طفل به‌واسطهٔ عصمت و به‌واسطهٔ طهارتی که داشت، در آن موقعیت این بروز و ظهور از او تجلّی پیدا کرد. حالا تو بیا ببین آبی را که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از زیر زمین درآورده است چه خبر است!

خلاصه، این را رفقا داشته باشند! بگذریم."[1]

غاری که پیامبر در جنگ احد به آن پناه بردند

"سال‌ها بود که من می‌خواستم آن غاری را که در جنگ احد[2] امیرالمؤمنین، پیغمبر را روی دوششان گذاشتند [و] از ترس مشرکین در آن غار بردند[3] پیدا کنم. در آن جریان که وقتی که همه فرار کردند، خالد بن ولید آمد لشگر را دور زد، آن پنجاه نفر را پیغمبر آن بالا گذاشتند. حضرت می‌گوید: «تا نگفتم پایین نیایید!» درست؟!! تا دیدند کفّار هزیمت کردند و نوبت غنائم است، غنائم را گرفتند، کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند! این می‌شود مسلمان! ما عین همین‌ها هستیم؛ رودربایستی هم نداریم، هیچ رودربایستی نداریم! در همه‌جا الحمدلله این مسئله را اثبات کردیم. کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند، سراغ درهم و دینار رفتند. آقاجان! درهم، دنبال طلا، نقره رفتند. سی و نه نفر آمدند پایین، یازده نفر آن بالا فقط ماندند. آنها چه؟ آنها کلام پیغمبر را زیر پا نگذاشتند. گفتند: «پیغمبر گفته تا من نگفتم... و هنوز نگفته. اگر تا قیامت پیغمبر نیاید، ما باید بالای کوه بمانیم.» این می‌شود کسی که فهمیده! این را می‌گویند آدم بافهم! عقل را کار می‌اندازد! پیغمبر می‌گوید عقلت [را] کار بینداز، نه شکمت را!

این یازده نفر بالا ماندند. یازده نفر چه‌کار می‌توانند بکنند در قبال پانصد سوار مسلّح به مجهّزترین سلاح روز؟ چه‌کار می‌توانند بکنند؟ خالد آمد دور زد، یازده نفر را با تیغ، همه را روی زمین خواباند. دور زد، آمد دید پیغمبر افتاده و همه در هزیمت. گفت: «الآن بهترین وقت است، فقط علی و پیغمبر هستند. می‌رویم کار این دوتا را تمام می‌کنیم، مسئله را حل می‌کنیم.» امیرالمؤمنین دید هیچ راهی نیست جز اینکه پیغمبر را ببرد و [به نوعی] فرار کنند. پیغمبر از شدّت خون که از او رفته بود، نمی‌توانست روی پا بلند شود؛ امیرالمؤمنین روی

---

[1] جلوه‌های معرفت، ص ۳۷۷. (آیةالله طهرانی)

[2] غزوه اُحد در شنبه، ۷ شوال سال ۳ هجری قمری در کنار کوه احد روی داد. در کنار این کوه، قبرستان کوچکی واقع است که شهدای جنگ احد در آن دفن شده‌اند* و مرقد حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این قبرستان واقع است. (محقق)
* مغازی، ص۱۴۵؛ المساجد و الأماکن الأثریة، ص۳۱؛ تاریخ المدینة المنورة، ج۱، ص۱۳۰.

[3] تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۹۴.

دوشش گرفت. آورد، در وسط کوه یک غاری بود که در آنجا چند ساعت پیغمبر را در آن غار گذاشت.

من هر دفعه که مشرّف شدم، به ما نمی‌گفتند، مخفی می‌کردند. ولی بالأخره در این سفر اخیر، به اتّفاق یکی از دوستان، گفتیم شاید اگر با بقیّه باشیم، شاید بیایند و ممانعت کنند، [پس خودمان] رفتیم و آن غار را پیدا کردیم. همان‌جا که کسی بود، من سؤال کردم، او هم محبّت کرد و با اشاره گفت که: «همان آخر است دیگر.» رفتیم و پیدا کردیم، دیدیم عجب دستگاهی، عجب عالمی است! همان غار حرا است! همان غار حرا و چه بساطی هست! چه بساطی است! نشستیم کنار غار و رفتیم در جنگ احد، در آن فضا و در آن مسائل. بوی عطر عجیبی از این [غار] بیرون می‌آید. تا چند متر، همان عطری که انسان وقتی که سر به کعبه می‌گذارد استشمام می‌کند، همان از این غار تراوش می‌کند.“[1]

بررسی و نقد عقائد وهابیت و ذکر برخی از جنایات آنها

انحراف فرقه وهابیه در توحید ذات الهی

”حقیقت اسلام به ولایت متّکی است، که مفتاح توحید در مظاهر أسماء و صفات و أفعال است، و نیز باطن و جوهره نبوّت است. و در این مسئله دو طایفه به ضلالت و گمراهی رفته‌اند: اول ـ طایفه وهّابیه، دوم ـ طایفه شیخیه.

اما طایفه وَهَّابیه، آنان قدرت و عظمت و علم و إحاطه و حیات و سایر أسماء و صفات حضرت حقّ را از موجودات، جدا می‌دانند، بدین معنی که عنوان وساطت را از وسائط، و مرآتیت را از آینه‌های وجود که مظاهر و مجالی ذات حقّند، الغاء می‌کنند، و بنابراین اصولا معنای ظهور و تجلّی را در عالم امکان نمی‌دانند.

و بنابراین در اشکال و محذوری واقع می‌شوند، که تا روز قیامت هم اگر فکر کنند ابداً رهائی و خلاصی از آن را ندارند، و آن اشکال این است که:

ما وجدانا و شهودا موجودات بسیاری را در این عالم مشاهده می‌کنیم، و همهٔ آنها را دارای حیات و علم و قدرت می‌بینیم، این جای شبهه و تردید نیست، موجودات مؤثّر را در این جهان نمی‌توانیم انکار کنیم.

حال می‌گوئیم: اگر حیات و قدرت و علم را در ذات أزلی حقّ بدون این موجودات و کثرات بدانیم، این کلام وجدانا و شهودا غَلَط است، زیرا وجود این صفات در موجودات از ضروریّات و یقینیّات است.

و اگر این موجودات را دارای قدرت مستقلّ و حیات و علم مستقلّ بدانیم، گرچه به إعطاء حقّ باشد، این هم غلط است، زیرا این کلام عین شرک و ثنویّت و تعدّد آلِهه و اشکالات بی‌شماری دیگر می‌گردد.

عنوان إعطاء، با عنوان استقلال سازش ندارد، چون لازمه این گفتار، تولّد موجودات از ذات حقّ می‌شود،

---

[1] آموزه‌های ولایت، ج ۲، نیمه شعبان ۱۴۳۲. (آیةالله طهرانی)

و این کلام عین تفویض است، و می‌دانیم که خداوند ﴿لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ * وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾ است.

و بنابراین هیچ چاره علمی و فلسفی نداریم، مگر آنکه کثرات این عالم و موجودات را مَظاهر و مَجالی ذات أقدس حقّ بدانیم، بدین گونه که قدرت و حیات و علم، اختصاص به ذات حقّ دارد، و در این موجودات به‌حسب سعه و ضیق ماهیّت و هویّت آنها ظهور و بروز کرده است، یعنی استقلال در وجود منحصر به ذات اقدس حقّ است، استقلال در حیات و علم و قدرت و سایر أسماء و صفات اختصاص به ذات حقّ دارد، و در غیر ذات حقّ، تَبَعی و عَرَضی است، در ذات حق أصالتی است، و در موجودات مرآتی و آیتی.

و علیهذا در أرواح مجرّده، و نفوس قدسیّه فرشتگان عِلْوی، و نفوس ناطقه مطهّره أنبیاء و ائمه علیهم السّلام، و در حضرت مهدی قائم آل‌محمد که سعه وجودی آنها بیشتر است، طبعا بیشتر ظهور و بروز نموده، و این آینه‌ها به‌طور تامّ و تمامی، حکایت از ذات و صفات اقدس حضرت حقّ می‌کنند.

و روی این اصل قدرت و علم و حیات، در عین اختصاص به ذات حقّ، ظهورش در این مَرائی و آینه‌ها شهودا غیر قابل انکار، و عقلا لازم و ثابت است.

ظهور و ظاهر، و حضور و حاضر، یک چیز است، معنای حرفی مندکّ در معنای اسمی است.

موجودات، بدون إستثناء همگی آیات و علامات و معانی حرفیّه نسبت به ذات حقّ متعال هستند، و تصوّر معنای استقلال برای معنای حرفی غیر معقول است، و در قیاس برهانی موجب خُلف می‌گردد.

معنای حرفی با معنای اسمی دو چیز نیستند، معنای حرفی کیفیت و خصوصیّت معنای اسمی را نشان می‌دهد.

حاجت خواستن از پیامبر اکرم، و امامان معصوم، عین حاجت خواستن از خداست، و این مسئله عین توحید است.

در فلسفه متعالیه و حکمت اسلام، وجود وَحْدت در کَثْرت، و کثرت در وحدت ذات حقّ به اثبات رسیده است، خداوند تبارک و تعالی همان‌طور که دارای اسم احدیت است، که مبرّی از جمیع أسماء و تعیّنات، و مُنزَّه از هر اسم و رسم می‌باشد، و آن احدیت دلالت بر همان ذات بسیط و صِرف که عاری از هر گونه تعلّقات، و منطبق علیه مفهومات می‌کند، همین‌طور دارای اسم واحدیّت است، که به ملاحظه ظهور و طلوع او، در عالم أسماء و صفات کلّیه و جزئیّه، و پیدایش همهٔ عوالم چه از ملک و چه از ملکوت ملاحظه شده است.

آیا استمداد از ارواح ائمه علیهم السّلام شرک است؟

وَهّابیه می‌گویند: خداوند عوالم را بدون واسطه خلق کرده است، و موجودات عِلْوی، و فرشتگان سماوی، و أرواح مجرّده قدسیّه، هیچ تأثیری در آفرینش ندارند، و هیچ‌گونه عنوان واسطگی به خود نمی‌گیرند،

بنابراین استمداد از روح رسول‌الله، و إمامان و از ملائکه حتّی ملائکه مقرّبین شرک است.

جواب می‌دهیم: آیا استمداد از أرواح به صورت زنده، مثل پیغمبر زنده، و امام زنده شرک نیست؟! آیا استمداد از عالم، و طبیب، و متخصّص، و کشاورز، و صنعتکار، شرک نیست؟!

اگر شرک است، چرا شما استمداد می‌کنید؟! دست از هر گونه استمدادی در عالم طبع و در حیات دنیا بردارید، تا پس از چند لحظه‌ای همگی بمیرید! و به دیار عدم، و موطن اصلی خود برگردید!

و اگر شرک نیست، چه تفاوت دارد، بین استمداد از پیامبر زنده، و از روح او پس از مرگ؟! چه تفاوت دارد بین استمداد از طبیب جرّاح، برای عمل آپاندیس مثلاً، و استمداد از جبرئیل؟!

می‌گویند: اینها شرک نیست، و آنها شرک است! چون أرواح آنها دیده نمی‌شوند، و به صورت نمی‌آیند، و خلاصه استمداد از اسباب طبیعی و مادّی شرک نیست، ولی از أمور معنوی و روحانی شرک است. استمداد از مادّه کثیف شرک نیست، و از نفوس عالیه مجرّده قدسیّه شرک است.

در جواب می‌گوئیم: قاعده عَقْلیه استثناءپذیر نیست، اگر استمداد از غیر خدا شرک باشد، همه‌جا شرک است، و همه‌جا غلط است. پس چگونه شما با دلیل عقلی می‌خواهید، اثبات توحید حقّ را بنمایید! آنگاه در خصوص امور مادّی و طبیعی، استثناء می‌زنید!؟ آیا این خنده‌آور نیست؟ یا گریه‌آور، بر مسکنت و تهیدستی شما از علم و عرفان حضرت حق؟!

می‌گویند: طواف بر گرد قبر معصوم شرک است، بوسیدن ضریح مطهّر شرک است، بوسیدن عَتَبه شرک است، سَجده کردن بر روی تربت سید الشُّهداء علیه السّلام شرک است، واسطه قرار دادن ائمه و حضرت صدّیقه فاطمه زهراء را برای قضاء حوائج، شرک است.

جواب می‌دهیم: چرا شرک است؟ چه تفاوت بین بوسیدن حَجَرُ الأسْوَد یا بوسیدن ضریح است؟ چه تفاوت بین خانه بناشده حضرت ابراهیم علیه السّلام به نام کعبه، و بین مرقد مطهّر آیت کبرای الهی و صاحب مقام «أو أدنی» و صاحب شفاعت کبری، و حامل لواء حمد، می‌باشد؟ چرا طواف در آنجا جایز است، و در اینجا که از جهت اهمّیت، حائز مزایائی است جایز نیست؟![1]

---

[1] در اینجا برای عدم جواز طواف قبرها بعضی استدلال کرده‌اند به روایت حلبی از حضرت صادق و به روایت محمد بن مسلم از آن حضرت و یا از حضرت باقر علیهما السّلام که فرمود: **وَ لا تَطُف بِقَبرٍ؛** ولیکن ظاهراً این استدلال بی‌مورد است، زیرا مراد از طَوْف در این دو روایت شریفه غائط کردن است نه طواف نمودن و دور زدن یعنی: روی قبر سرگین مکن! و غائط مکن! و شاهد بر این معنی کلام ائمه لغت است، صحاح اللّغة و تاج العروس و لسان العرب و غیرها، و در شرح قاموس در مادّه طَوْف گوید: و طَوْف به معنای غائط است، طَاف یعنی: بشد از برای غائط کردن؛ مثل اطّافَ از باب افتعال. و در مجمع البحرین گوید: وَ الطَّوف: الغائِطُ و منه الخبر: لایُصَلِّ أحَدُکُم و هو یدافِعُ الطَّوفَ یعنی درحالی‌که کسی فشار غائط کردن دارد، نماز نخواند، و نیز در حدیث آمده است: **لاتَبُل فی مَآءٍ مُستَنقَعٍ و لا تَطُف بِقَبرٍ!** در آب راکد، بول مکن! و در روی قبر غائط مکن! باری ما

چرا سَجده کردن بر روی زمین و خاک و هر چیزی جایز است، ولی خصوص تربت پاک یگانه شهید راستین شرع و شریعت، و حقّ و حقیقت أباعبدالله الحسین جایز نیست؟! اگر سَجده کردن بر روی چیزی شرک است، چرا بر روی فرش و قالی، و زمین، و حصیر جایز است، ولی در اینجا بخصوصه حرام شد؟ در آنجا توحید است، در اینجا شرک شد؟

استمداد از هر شخص زنده‌ای هم که می‌کنید، از روح او می‌کنید نه از بدن او! و در این‌صورت چرا استمداد از نفوس خبیثه کافره که در دنیا هستند شرک نیست؟ و از روح صدّیقه طاهره شرک شد؟

اینها سؤالاتی است که نمی‌توانند جواب آن را بگویند، و هیچ‌گاه هم نمی‌توانند و نتوانسته‌اند.

جواب این است که: اگر به عنوان استقلال باشد، همه شرک است، چه طواف به گرد خانه خدا، و چه بوسیدن حَجَرُ الأسْود، و چه سجده کردن بر روی فرش و زمین معمولی، و چه واسطه قرار دادن طبیب و جرّاح و عالم و متخصّص، و اگر به عنوان استقلال نباشد، هیچ‌کدام شرک نیست، بلکه نفس توحید و عین توحید است.

آیا در موجودات این عالم به نظر استقلال نگریستن شرک نیست؟ پس طایفه وهّابیّه، با این تنزیه و تقدیسی که می‌خواهند از ذات حقّ کنند، خودشان کورکورانه در دامن شرک افتاده‌اند، و ممّن ﴿يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ﴾[1] گردیده‌اند.

نظر به آیات إلهی از جهت آیتیّت، عین نظر به توحید است، بوسیدن امام به جهت امامت عین احترام به خداوند است، عرض حاجت به أرواح مقدّسه از جهت معنویّت و روحانیّت و تقرّب آنها به خداوند، عین عرض حاجت به خدا، و عین توحید است، حُبّ محبوبان خدا حبّ خداست.

این از نظر دلیل عقلی. و اما از نظر دلیل نقلی: می‌گوئیم: تمام آیات و روایات سرشار است از اینکه: موجودات وسائط در وجود و ایجاد هستند، و خلقت با سببیّت صورت می‌گیرد، و إلغاء واسطه در عالم تکوین، علاوه بر آنکه إنکار امر وجدانی است، انکار منقولات شرعیّه از کتاب و سنّت است.

مگر در قرآن کریم نمی‌خوانیم:

﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا﴾؛[2] «سوگند به فرشتگانی که تدبیر امور می‌کنند».

در ضمن بحث از بعضی مسائل فقهیه، رساله کوتاهی مستدلا در این موضوع نوشته‌ایم که بدون هیچ‌گونه شبهه‌ای نشان می‌دهد که طواف بر گرد قبور اشکال ندارد، و مراد از این روایات غائط کردن است.

[1] سوره حج (۲۲) آیه ۱۱. ترجمه: «و برخی از مردم هستند که خدا را از یک سو و یک جانب فقط عبادت می‌کنند؛ یعنی فقطّ خدا را از یک دریچه می‌بینند و می‌نگرند و قدرت و عظمت او را فقط در بعضی از چیزها می‌دانند نه در همه‌چیز و در همه‌جا.»

[2] سوره نازعات (۷۹) آیه ۵.

﴿وَأَرْسَلْنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ﴾[1]؛ «و ما بادها را فرستاديم، تا درخت‌ها را آبستن كنند. (و از گَرْدهای نَر به درخت‌های ماده زنند، و در این‌صورت تلقیح صورت گرفته و درخت میوه می‌دهد)».

﴿وَٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَرْسَلَ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَٰهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَٰلِكَ ٱلنُّشُورُ﴾[2]؛ «و خداوند آن است که بادها را می‌فرستد، تا ابرها را حرکت دهند، و بنابراین ما آن ابر را به مکان مرده (و بی‌آب و علف) سوق می‌دهیم، تا به سبب آن أبر، زمین را پس از مردنش زنده می‌کنیم، نشور مردگان هم همین‌طور است».

﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ﴾[3]؛ «و اوست آن که از آسمان آب را فرود آورد، تا آنکه ما بوسیله آن، روئیدنی هر چیز را استخراج نماییم».

مذهب وهابیه ملازم انکار صریح آیات قرآن است

چگونه در این آیات، تدبیر امور را از فرشتگان می‌داند، و باران را از حرکت أبرها به نقاط محروم، و بهره‌برداری از درختان را بواسطه تلقیح بادها، و بیرون آوردن هر قسم از روئیدنیها را به سبب ریزش باران از آسمان. و نیز در بسیاری از آیات دیگر صریحا ایجاد تکوّنات را از این اسباب ذکر می‌کند.

و بنابراین ما چگونه می‌توانیم نفی سببیّت کنیم، درحالی‌که این آیات صریحا اثبات آن را می‌نماید؟

بلی باید گفت: این اسباب، همه مقهور و مأمور خدا هستند و استقلال ندارند، و ما هم درباره این اسباب، و همه گونه اسباب دیگر از مادّی و معنوی، همین را می‌گوئیم، که: از خود استقلال ندارند، بلکه شفیع و شافع و واسطه برای أخذ از جانب خدا و إفاضه به عوالم می‌باشند.

آیا استمداد از أرواح پیغمبران و امامان، استمداد از روح مرده است؟

می‌گویند: استمداد از أرواح پیغمبران و امامان، استمداد از روح مرده است، و این یک نوع مرده‌گرائی است، و یک نوع بت‌پرستی که انسان از چیز مرده، و بدون عین و أثر حاجتی را طلب کند، و آن را نزد خداوند شفیع قرار دهد، چه تفاوت می‌کند بین درخواست حاجت از صَنَم، و بین درخواست حاجت از موجود بدون اثر؟

جواب می‌دهیم: به نصّ آیات قرآن و براهین عقلیّه، روح انسان پس از مرگ، مرده نیست بلکه زنده است و بنا بر تجرد نفس نمی‌تواند معدوم صِرف گردد، و مرگ عبارت است از انتقال از دنیا به آخرت. و علاوه درباره شهداء مگر قرآن کریم نمی‌فرماید: زنده‌اند و در نزد خداوند روزی می‌خورند؟

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُوا۟ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتًۢا بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾[4]؛ «و البتّه البتّه (ای پیغمبر)

---

[1] سوره حجر (۱۵) آیه ۲۲.

[2] سوره فاطر (۳۵) آیه ۹.

[3] سوره انعام (۶) آیه ۹۹.

[4] سوره آل‌عمران (۳) آیه ۱۶۹.

چنین گمان مکن که: آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند! بلکه زندگانند، و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند».

می‌گویند: این آیه، درباره خصوص شهیدان است، شهیدان غزوه احُد چون حَمْزَه و غیره.

جواب آن است که: آیا حَمْزَه و غیر او، از شهیدان، مگر در تحتِ نبوّت رسول‌الله نبوده‌اند؟! آیا مقام حمزه از رسول‌الله بالاتر شد، که او زنده است، و رسول‌الله پس از مرگ مرده است؟!

نه، چنین نیست، بلکه رسول‌الله شهید شُهداء و موکَّل بر أرواح پیغمبران است.

ما در تمام نمازها به پیامبر درود می‌فرستیم:

السَّلامُ عَلَیکَ أَیُّها النَّبیُّ و رَحمَةُ الله و بَرَکاتُهُ؛ «سلام خدا بر تو باد ای پیغمبر خدا! و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد!».

مخاطب به این خطاب، مگر می‌تواند غیر از شخص زنده و مستمع کلام ما بوده باشد؟

گفتگوی مؤلّف با برخی علمای اهل‌سنّت در مسجدالحرام

باری درست بخاطر دارم در سنه ۱۳۹۰، هجریّه قمریّه که برای بار دوم به بیت الله الحرام با دو نفر از پسران خود بجهت أداء مناسک حج مشرّف شده بودم، صبحگاهی پس از چند طواف مستحبّی، در گوشه‌ای از مسجدالحرام نشستیم، و به تماشا و زیارت بیت و کیفیت طواف مردم مشغول بودیم.

در این حال یکی از علمای سنّی مذهب آمده و با ما معانقه نمود، و پهلوی ما نشست، و می‌گفت: من از اهل سوریا و از شهر حلب هستم، و اسم من: عمرْ عادِل ملاّ حِفْجِی است. و ما با او گرم تکلّم و صحبت شدیم.

در این حال به مناسبت آشنائی با او، یکی دیگر از علمای عامّه که می‌گفت: از ائمه جماعت مدینه است آمد، و سلام کرد و روبه‌روی من نشست، و بعد کم‌کم جماعت کثیری از اهل‌تسنّن آمدند و همه پهلوی ما نشستند، و تقریبا مجلسی تشکیل شد.

در این هنگام، من از مُتعه حجّ از آنها پرسیدم! گفتند: ما تا حجّ را بجای نیاوریم تمتّع نمی‌کنیم!

گفتم: می‌دانیم که رسول‌الله در حِجَّة الوَداع در بالای کوه صفا، برای مردم إعلان کرد که: از حالا تا روز قیامت، حجّ تبدیل به حجّ تمتّع شده است، برای کسانی که خانه و منزلشان در نزدیکی مسجدالحرام نیست. بدین معنی که از میقات که احرام می‌بندند، باید به قصد عُمْره باشد، و پس از وارد شدن در مکّه و أداء مناسک عمره، محلّ شوند، و می‌توانند در این‌صورت با زنان تمتّع کنند، و در مکّه می‌مانند تا برای أداء مناسک حجّ و وقوف به عرفات و مشعر، از خود مکّه محرم می‌شوند، و حجّ را بجای می‌آورند.

و به پیغمبر اعتراض کردند که چگونه ما برای ادای مناسک حجّ آمده‌ایم، و اینک در زیر درخت أراک جوان‌های ما بنشینند، و از موهای سرشان قطرات آب غُسل جنابت بچکد؟!

رسول‌الله فرمود: من از جانب خودم نگفتم، اینک جبرائیل است که آمده، و این حکم را آورده است! و در این حال شَبَّکَ أصابِعَهُ انگشت‌های دو دست را رسول خدا در هم فرو برد، و فرمود: از حال تا روز قیامت

این‌طور حجّ و عمره در هم داخل شدند، و عمل واحدی گردیدند، و بنابراین هر کس از راه دور می‌آید، باید عمره و حجّ را با هم انجام دهد، و بین آن دو عمل مُحِلّ گردد، این است حکم خدا!

گفتند: بلی همین‌طور است ولی عمر بنا بر مصالحی این را تغییر داد، یعنی متعه را برداشت، و دستور داد هر کس از میقات إحرام می‌بندد، به قصد حجّ باشد، و بنابراین تا آخرین عمل حجّ، حقّ تمتّع و آمیزش با زنان را کسی ندارد.

گفتم: بگذریم از این که عُمَر این عمل را از روی مصلحتی طبق اندیشه خود انجام داد، فعلاً در این بحث وارد نمی‌شویم، ولی می‌خواهم بگویم: آیا عمل عُمَر حجّت است؟ و ما تا روز قیامت باید از او پیروی کنیم؟!

عُمَر که مسلّما پیامبر نبوده است، و بر او وحی نازل نمی‌شده است. ما چگونه کلام پیغمبر رسول‌الله که بر او از جانب خدا وحی نازل می‌شده، و جبرائیل به محضرش می‌رسیده است، کنار بگذاریم، و به گفتار عمر عمل کنیم؟!

عمر در زمان خود برای مردم خود گفتاری را گفت، آن گفتار به ما چه مربوط است؟!

آیا گفتار عُمَر بر گفتار رسول‌الله، و جبرائیل، و آیه قرآن مقدّم است؟! آیا عمر در حجّیت گفتار با رسول‌الله شریک است، که در صورت معارضه بین دو گفتار، کلام او را مثلاً مقدّم بداریم؟ یا آنکه گفتار او ناسخ کلام رسول است؟ و بالأخره تا یکی از این امور متحقّق نگردد، و به اثبات نرسد، ما که نمی‌توانیم، روی اندیشه شخصی و ذوق نفسانی، از حجّیت کلام رسول خدا رفع ید کنیم!

در اینجا این دو عالم سنّی سکوت اختیار کردند، و هیچ پاسخی ندادند، و مدّتی به سکوت محض مجلس مبدّل شد.

در این‌حال من رو کردم به شیخ عُمَر عَادِل که از اهل حلب بود، و بسیار چهره زیبائی داشت، و معلوم بود که سخنان مرا پذیرفته است، و گفتم: شما چرا به اینها نمی‌گوئید: دست از مزاحمت زوّار بردارند؟!

در دور قبر رسول‌الله، شُرْطه گماشته‌اند، کسی قبر مطهّر را نبوسد، این چه‌کاری است؟ زوّار از راه دور از نقاط مختلف دنیا با اشتیاق در تمام مدت حیاتشان چه‌بسا یکبار مشرّف می‌شوند، و می‌خواهند اظهار محبّت کنند، رسول‌الله را ببوسند، دستشان از آن حضرت کوتاه است، دَرِ حَرَم را می‌بوسند، ضریح را می‌بوسند، گریه می‌کنند یک دنیا عواطف دارند.

همین که می‌خواهند ببوسند، ناگهان شُرْطه با شلاّق بر سر آنها می‌زند: ای مشرک نبوس! این ضریح از آهن است، آهن بوسیدن ندارد! بوسیدن آهن شرک است، و آمران به معروف هم تأیید می‌کنند و می‌گویند: این اعمال شرک است.

زوّار بیچاره، حالشان گرفته شده، مثل چوب خشک متحیّر در گوشه‌ای می‌ایستند، و با خود می‌گویند: این دیگر چه داستانی است؟! این چه شرکی است؟!

شما را به صاحب این بیت سوگند! آیا زوّار، آهن و فولاد را می‌بوسند، یا بدن رسول‌الله، یا نفس رسول‌الله را؟! آنها چدن و چوب را می‌بوسند، یا نفس مقدّس حضرت صدّیقه را؟! آیا شما در وجدان خود نمی‌یابید که دست پدر و مادر و استاد و معلّم و مربّی روحانی را می‌بوسید؟ آیا احترام به نفس او می‌گذارید، یا صرفاً نظر به قطعه گوشت دارید؟!

مگر أشعار قَیْسِ بن مُلَوَّحِ عَامِرِیّ را نخوانده‌اید، که درباره معشوقه خود لیلی عامریّ می‌گوید:؟

أَمرّ عَلَی جِدَارِ دیارِ لَیلَی *** اقَبّلُ ذا الدّیارَ و ذا الجِدارا

وَ ما حُبُّ الدّیارِ شَغَفنَ قَلبی *** وَلکِن حُبُّ مَن سَکَنَ الدّیارا

«من عبور می‌کنم و می‌گذرم بر دیوار شهر لیلی، و آن شهر را می‌بوسم، و آن دیوار را می‌بوسم.

و این‌طور نیست که دل من از محبّت شهر و دیار، آکنده باشد، ولیکن دل من سرشار از محبّت آن کسی است که در شهر سکونت گزیده است.»[1]

شیخ عُمَر عَادِل در این حال با کمال ناراحتی و عصبانیّت رو به من کرد و گفت: یا سید! وَاللهِ هُم مُشرِکُونَ؛ هُم مُشرِکُونَ! سوگند به خدا که خود این وهّابی‌ها شرک هستند، آنگاه گفت:

من امروز صبح پس از انجام فریضهٔ صبح و طواف، دیدم جماعتی از ایرانیان ایستاده‌اند، و یک نفر برای آنها دعا می‌کند، و آنها هم دعا را با او می‌خوانند.

آن دعا خواننده می‌گفت: **إلَهی بِحَقِّ فاطِمَةَ و أبیها و بَعلِها و بَنیها والسِّرِّ المُستَودَعِ فیها** کذا و کذا: «خداوندا به حقّ فاطمه و پدرش، و به حقّ شوهرش و پسرانش، و به حَقّ سِرّی که در او به ودیعت نهاده شده است، ترا سوگند می‌دهیم که حاجات ما را برآورده کنی».

امام جماعت همین مسجد: مسجدالحرام از آنجا می‌گذشت، و به آنها نهیب زد: این شرک است، نگوئید! از فاطمه چیز خواستن شرک است!

من بسیار ناراحت شدم، جلو رفتم و گفتم: إخسَأ! إخسَأ! خفه شو، و لال شو، و ساکت شو، و برو گم شو!

و بعد به او گفتم از تو سؤالی دارم (و سوگند به خداوند و به این بیت که: این مطلب و این سؤال را ابداً در جایی ندیده بودم، و در کتابی نخوانده بودم، و قبلاً هم به نظر من نیامده بود، و در همان حال گویا بر دل من

---

[1] بوسه گر بر در زنم لیلی بود *** خاک اگر بر سر کنم لیلی بود

الهام شد که این‌طور بگو) و آن سؤال این است: می‌دانی که: چون پیراهن یوسف را از مصر آوردند، و در کَنْعان بر سر یعقوب که کور شده بود، انداختند چشمش باز و بینا شد؟

﴿فَلَمَّآ أَن جَآءَ ٱلۡبَشِيرُ أَلۡقَىٰهُ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ فَٱرۡتَدَّ بَصِيرٗا﴾[1]؛ «چون بشیر از مصر آمد، و آن پیرهن را بر روی صورت یعقوب انداخت، چشمانش باز شد و بینا شد».

امام مسجد گفت: بلی می‌دانم!

گفتم: جنس آن پیرهن از چه بود؟!

گفت: از پنبه و یا کتان!

گفتم: پنبه و کتان چنین أثری دارد که چشمان نابینای یعقوب را بینا کند، اما فاطمه زهرا که پیغمبر ما او را سیّده عالمیان خوانده است، چنین أثری ندارد که در نزد خدا شفیع شود، و حاجت چند نفر مؤمن را بر آورده کند؟!

بعد گفت: یا سید! واللهِ خَسَأ خَسَأ، سوگند به خدا که در پاسخ سؤال من خفه شد و لال شد، و مطرود و دور شد.

و سپس گفت: ما تمام طوائف سنّی‌ها از وهّابی‌ها بیزاریم! آنها آیین و مذهب خاصّی آورده‌اند، بسیار خشک و بی‌محتوا. ما هم از راه دور آمده‌ایم و اشتیاق داریم قبر رسول خدا را ببوسیم، اینها مانع می‌شوند!

و پس از این، ما را به حلب دعوت کرد، که در آنجا برویم، و در منزلش وارد شویم و می‌گفت: ما به اهل بیت عصمت فوق‌العاده محبّت داریم، زنان ما تا خواب فاطمه زهراء را نبینند، می‌گویند: اعمال ما قبول نشده است و مخصوصا می‌گفت «بیائید، و خودتان زنان ما را ببینید! و از آنها گفتگو کنید! من خواهرانی دارم که از محبّت اهل بیت دلشان سرشار است.»"[2]

بحث علامه طهرانی با یک مرد سنّی در لزوم پیروی از علی علیه السّلام به ملاک أعلمیّت

"درست به خاطر دارم در سنه یک هزار و سیصد و نود و چهار هجریّه قمریّه که سفر سوم حقیر به بیت الله الحرام برای حجّ بود و منزلِ مادر (کُدا ـ مَسْفَلَه)[3] بود؛ یعنی قسمت پایین و جنوب مکّه؛ روزی با یازده نفر

---

[1] سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۶.

[2] امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۲ ـ ۱۵۳. (علامه طهرانی)

[3] کُدا ـ با ضمّه کاف و قصر ـ نام محلّه‌ای است در جنوب مکّه، و مستحب است حاجی پس از أعمال حجّ که می‌خواهد از مکّه بیرون اید از ثنیّه کدا یعنی از عقبه و گردنه کدا خارج شود، همچنان‌که کداء با فتحه کاف و مدّ نام محلّه‌ای است در شمال مکّه و مستحبّ است حاجی قبل از ورود به مکّه از ثنیّه کَداء یعنی از گردنه کداء داخل شود. و مَسْفَله به معنای أسفل است یعنی پائین‌ترین محل در مقابل مَعْلاة که به معنای أعلی است یعنی بالاترین محل. و از همین جهت به قبرستان أبوطالب که در شمال مکّه (قدیم) واقع است معلی گویند.

از دوستان طریق که در سفر همراه بودند؛ برای زیارت قبور أجداد رسول‌الله و حضرت أبوطالب و حضرت خدیجه علیهم السّلام به قبرستان معلی که در شِمال مسجدالحرام است آمدیم؛ و پس از زیارت اهل قبور بواسطه کثرت ازدحام جمعیّت ماشین سواری نیافتیم؛ و بناچار در یک وانت‌بار سوار شدیم. حقیر پهلوی راننده و بقیّه دوستان با هم در پشت آن نشستند؛ و چون در مَعْبر جمعیّت بسیار بود؛ حرکت ماشین به کندی صورت می‌گرفت و تقریباً تا منزل قریب نیم ساعت طول کشید. در بین راه باب گفتگو بین ما و راننده که معلوم بود، صاحب ماشین است باز شد. او مرد سنّی بود.

حقیر که سوار شدم، سلام کردم. جواب داد و مرحبا گفت. گفتم: حال شما چطور است؟ ما جماعت شیعه جعفری اثنا عشری و اهل ایران می‌باشیم!

گفت: ما در شما هیچ عیبی نمی‌یابیم؛ مگر آنکه أصحاب رسول خدا را سبّ می‌کنید!

گفتم: حاشا و کلاّ! کجا ما أصحاب بزرگوار رسول خدا را سبّ می‌کنیم؟ آنان که در جنگ‌ها رسول خدا را نصرت کردند؛ و شهید شدند، و یا شهید نشدند؛ و در ایمان راسخ بودند. ما أصحاب رسول خدا را دوست داریم؛ و تاریخ آنها را می‌خوانیم و می‌دانیم؛ و آیاتی که در قرآن مجید در مدح آنان نازل شده است همه را می‌دانیم، مانند آیه:

﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ تَرَىٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ﴾، تا آخر آیه.[1]

و پس از قرأئت چند آیه دیگر در فضیلت اصحاب، گفتم: ما همیشه در دعاهای خود، این آیه را می‌خوانیم که شامل أصحاب رسول خدا نیز می‌شود:

﴿رَبَّنَا ٱغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلْإِيمَٰنِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٌ

---

[1] آیه ۲۹، از سوره ۴۸: فتح و دنبال آیه این است: ﴿ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي ٱلتَّوْرَىٰةِ وَمَثَلُهُمْ فِي ٱلْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسْتَغْلَظَ فَٱسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعْجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾.

«محمد است فرستاده خدا و کسانی که با او هستند بر کافران بسیار قوی‌دل و با یکدیگر در بین خود بسیار مهربانند. ایشان را پیوسته در حال رکوع و سجود می‌بینی که از خداوند فضل و رحمت می‌جویند. علامت ایشان در چهره‌هایشان از أثر سجده مشهود است. این است صفت آنها که در کتاب تورات و انجیل آمده است مانند زراعت و کشتی که چون از زمین سر برآورد ساقه نازک و ضعیف باشد و سپس محکم شود و از آن پس قوی و درشت گردد و درست و راست بر روی ساقه خود قرار گیرد، به‌طوری‌که دهقانان از این رشد و نموّ به شگفت درآیند برای آنکه خداوند به واسطه قوّت و قدرتی که پیدا کرده‌اند کافران را به خشم و غضب درآورد. خداوند به آن دسته‌ای از ایشان که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، مغفرت و پاداش عظیمی رحمت می‌فرماید.»

رَّحِيمٌ﴾.[1]

و بر أصحاب رسول خدا دعا می‌کنیم؛ و مانند پدر و برادر، بلکه بالاتر به آنها نظر داریم!

آنگاه او هم شروع کرد به خواندن چندین آیه از قرآن درباره محاسن أصحاب؛ و معلوم بود که شخص مطّلع و خبیر، و به آیات قرآن و محلّ استشهاد به آنها کاملاً وارد بود.

در این وقت گفت: پس چرا شما خلفای بعد از رسول خدا را قبول ندارید؟!

گفتم: برای آنکه علیّ بن ابی‌طالب أفضل و أعلم از آنها بود؛ و هر عاقلی می‌گوید: انسان در امور مهمّ خود باید به أعلم و أفضل مراجعه کند؛ بالأخصّ در امور خطیر و عظیم. چه امری از امور دینی بالاتر است و مهمّ‌تر است، که سعادت و شقاوت إنسان بدان مربوط است؟ من به شما می‌گویم اگر این سیّاره شما (ماشین شما) خراب شود طبعاً شما به چه کسی رجوع می‌کنید؟ به شخصی که استادتر است؛ و از فنّ مکانیک اتومبیل سر رشته بیشتر دارد؟ و یا به هر کس که بگوید: من اطلاع دارم، گرچه از او اشتباهاتی هم دیده باشید؟! اگر بچه شما مریض شود، و احتیاج به عمل جرّاحی داشته باشد؛ به چه طبیبی مراجعه می‌کنید؟ به طبیب استادی که از همه حاذق‌تر باشد؟ و یا به هر طبیبی گرچه در درجه أعلای از حذاقت نباشد؟ با فرض آنکه شما به هر دو نفر از آنها دسترسی دارید؛ و مراجعه به هریک برای شما إمکان دارد؟

گفت: واضح است که به شخص استادتر و طبیب ماهرتر مراجعه می‌کنیم.

گفتم: إمامیّه یعنی شیعه قائل به خلافت بلا فصل علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام، نیز بر همین اساس و قاعده از او تبعیت می‌نمایند، و أحکام دین خود را بعد از ارتحال رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم از او أخذ می‌کنند.

گفت: آن خلفای دیگر دارای فضل و سابقه جهاد و هجرت بوده‌اند؛ و به کتاب الله علم و اطلاع داشتند.

گفتم: اینک که ما در صدد نفی فضل و سابقه جهاد، و هجرت و علم به کتاب الله نیستیم، و من هم در این سخنم ردّی از آنها برای شما نیاوردیم! ما می‌گوئیم: عَلیّ أفْضَل است؛ و أعْلَم است؛ و باید انسان به أعْلَم رجوع کند و از او پیروی نماید. شیعه از روز نخستین بر این أصل از علیّ پیروی کرد؛ بدون آنکه فضل و شرف أصحاب مؤمن و مجاهد و فداکار در راه رسول خدا را إنکار کند.

در جایی که در نزد همه مسلّم است و در کتب معتبره و صحاح آمده است که: رسول خدا صلّی

---

[1] نیمه دوم از آیه ۱۰ از سوره ۵۹: حشر. و صدر آیه این است: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ﴾ و بنابراین معنای تمام آیه این می‌شود که: «و آن کسانی که بعد از آنها (فقراء از مهاجرین و بعد از انصار که قبل از مهاجرین، مدینه را خانه ایمان کردند) آمدند؛ می‌گویند: «بار پروردگارا بیامرز و غفران خود را شامل حال ما و برادران ما که در ایمان بر ما سبقت گرفتند بنما! و در دل‌ها و اندیشه‌های ما حقد و حَسَد و غش نسبت به آنان که ایمان آورده‌اند قرار مده! حقّاً و تحقیقاً تو رؤف و مهربانی!»

الله علیه و آله و سلّم فرموده است:

عَلیٌّ أقضاکُم؛ عَلیٌّ أفقَهُکُم؛ و أعلَمُ امتی بِکِتابِ اللهِ[1]، وعَلیٌّ مَعَ الحق و الحق مَعَ عَلیٍّ حَیثُما دارَ، و أنا مَدینَةُ العِلمِ و عَلیٌّ بابُها.

«علی صحیح‌ترین قضاوت‌کننده در میان شماست علی فقیه‌ترین شماست! و داناترین فرد از أفراد امت من به کتاب خداست؛ و علی با حقّ است و حقّ با علی است؛ هرجا که علی برود حقّ با او می‌رود؛ و هرجا علی بگردد؛ حقّ با او می‌گردد؛ و من شهر علم و دانش هستم؛ و علی دَرِ این شهر است.»

در این‌صورت ما در تبعیت از علی حجّت عقلی و شرعی داریم؛ و در روز قیامت اگر خداوند تعالی در موقف حساب و عرصات قیامت، از ما مؤاخذه کند که چرا از خلفای انتخابی پیروی نکردید؟ ما این احادیث مستفیض و متواتری را که در صدورش از رسول خدا جای هیچ‌گونه شکّ و تردیدی نیست یکایک برای خدا می‌خوانیم؛ و می‌گوئیم: طبق همین أحادیث و سفارش‌های رسول‌الله، ما در پیروی از علی، در حقیقت از خود رسول خدا پیروی کرده‌ایم.

و اما اگر ما از علی پیروی نکنیم؛ و از دیگری پیروی کنیم؛ و خداوند در روز قیامت از ما مؤاخذه کند؛ که چرا از غیر علی پیروی کرده‌اید؟ و چرا سنّت و منهاج علی را ترک کرده‌اید؟ و به سراغ راه و روش غیر او رفته‌اید؟ و آنگاه این أحادیث را یکایک برای ما بخواند، ما در جواب حضرت حقّ چه خواهیم گفت؟

این مرد سنّی هیچ پاسخ مرا نگفت؛ و مدّتی شاید پنج دقیقه طول کشید، که ساکت بود و در فکر فرو رفته بود، که ما به منزل رسیدیم؛ و ماشین توقّف کرد؛ و من خداحافظی کردم و پیاده شدم.

این مرد هم از آن در ماشین پیاده شد، و چشمی به محلّ سکونت ما که در طبقه دوم عمارتی نوساز بود، و در طبقه زیرین مغازه بزرگ نان کعک و شیرینی‌پزی بود، دوخت؛ و به رفقای ما که از وانت پیاده شدند، رو کرد و گفت: هَذا عالِمٌ جَلیلٌ لا تَتْرُکوهُ (این مرد دانشمندی بزرگوار است، دست از او برمدارید!)

و به حقیر گفت: إنشاءالله در اینجا به نزد شما می‌آیم؛ ولی در ظرف آن دو روزی که ما در آن منزل

---

[1] شیخ الإسلام حَمُّوئی در فرائد السمطین، ج ۱، ص ۹۷ در باب ۱۸، روایتی را از قدوة الحکماء الرّاسخین: نصیر الدین محمد بن محمد بن حسن طوسی با دو سند، اول از امام برهان الدین محمد بن محمد حمدانی قزوینی، و دیگر از دائی خودش: امام نور الدّین علی بن محمد شعبی، هریک از آن دو با سلسله سند متصل خود از عبّاد بن عبدالله از سلمان فارسی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است که فرمود: أعلم امتی من بعدی علیّ بن أبی‌طالب.

«داناترین و دانشمندترین امت من پس از من، علیّ بن ابی‌طالب است.» و این حدیث را خوارزمی درمناقب از طبع سنگی ص ۴۹ و از طبع سنگی ص ۴۰ و در «مقتل الحسین علیه السلام» ج ۱، ص ۴۰ آورده است.

بودیم؛ و سپس به جدّه برای مراجعت آمدیم؛ دیگر ما او را ندیدیم. و الحمدُ للّه.[1]"[2]

"در اینجا مناسب است داستانی را که از حضرت استادمان: آیةالله فقید، فقید العلم و العرفان علامه طباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ ذکر شده است نقل کنیم، و با بیان آن داستان مطلب را خاتمه دهیم:

شاید قریب به پانزده سال قبل[3]، ایشان نقل کردند که: چندی پیش، روزی سرتیپ قریب که به نزد ما آمده بود، بالمناسبة قضیّه‌ای را ذکر کرد، که بسیار مُعْجب و سُرُورآور است.

او گفت: در سالی که من به حجّ بیت الله الحرام مشرّف شدم، از طریق شام، آن هم با کشتی بود تا به جدّه رسیدیم، کشتی بیش از یک هفته بر روی آب بود، و در آنجا رفقا و دوستان من که غالبا هم طراز و رفیق من بودند، برای یاد گرفتن أعمال و مناسک حجّ، وقت فارغ و مکان آرامی را داشتند.

شیخی در کشتی بود که او هم عازم حجّ بود، تنها بود، و پیوسته مراقب و ساکت و به حال خود مشغول.

ما روزهای اول ساعتی نزد او می‌رفتیم، و از مسائل مورد نیاز می‌پرسیدیم، و در روزهای بعد بیشتر، تا جائیکه از او تقاضا کردیم که: در نزد ما بیاید، و با ما هم غذا شود، تا ما از وجود او بیشتر بهرمند گردیم، او هم قبول نمود، و نزد ما آمد، و در حقیقت بر رفقای همسفری ما یک نفر اضافه شد.

به مدینه منوّره رسیدیم، و دیگر هرجا می‌رفتیم، همه با هم بودیم، و شیخ هم با ما بود، و از وجود او بسیار بهره‌مند و خوشحال بودیم، مردی خلیق و آرام و متفکّر و صبور و دانشمند بود.

یک روز در معیّت شیخ، همه با هم برای دیدار کتابخانه معروف مدینه رفتیم، رئیس و عالم کتابخانه، پیرمردی نابینا بود، که شیخ و عالم و وهّابی مذهب بود. ما همگی نشستیم، و آن عالم سُنّی، با ما از هرجا سخن می‌گفت، و چون فهمیده بود که ما ایرانی و جعفری مذهب هستیم، از هر طرف در ردّ شیعه، و توبیخ، و توهین، و اهانت و نسبت شرک، و یهودیّت، و مجوسیّت، خودداری نمی‌کرد، از اصول گرفته تا فروع همه را به باد انتقاد گرفته، و با عصبانیّت روایت می‌خواند، و توجیه می‌کرد، و آیات قرآن می‌خواند، و معنی می‌نمود، و همهٔ ما را با آنها محکوم نموده و نتیجه می‌گرفت، که ما اصولا مُسَلمان نیستیم، و نماز نمی‌خوانیم، و روزه نمی‌گیریم، و حجّ ما برای تماشا و جهانگردی است، نه برای عبادت، و ما که در نماز سر بر تربت امام حسین می‌گذاریم،

---

[1] حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۳۵ با سند متّصل خود از علقمة بن عبدالله روایت کرده است که: او گفت: کنّا نتحدّث إنّ اقضی اهل المدینة علیّ بن ابی‌طالب رضی الله عنه. «ما عادت و روش‌مان این بود که در موقع بیان و تشخیص استوارترین مرد در قضاوت می‌گفتیم: راستین و استوارترین مردی که از اهل مدینه قضاوتش با حقّ و واقع تطبیق دارد، علی بن ابی‌طالب است.» و به دنبال این روایت گوید: این حدیث صحیح است به شرط شیخین ولیکن آنها این را تخریج ننموده‌اند.

[2] امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵. (علامه طهرانی)

[3] تاریخ کتابت این داستان، عید فطر سنه ۱۴۰۳، هجریه قمریه است و بنابراین حدود پانزده سال قبل، در حدود سنه ۱۳۸۸، هجریه قمریه می‌باشد.

این یک نحو بت‌پرستی است، زیارت اهل قبور، و طواف در دور مشاهد مشرّفه و بوسیدن ضریح و درها، همه و همه مرده‌پرستی است و شرک است.

می‌گفت: شیعه قرآن را نمی‌داند و نمی‌خواند، و معانی را تأویل می‌کند، این خراب کردن قرآن است، قرآن را باید روی معنای ظاهر معنی کرد، و اصولا نباید معنی کرد، و فقطّ به ظاهر باید اکتفا نمود.

معنای ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾؛[1] «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است» مراد همین نور ظاهری است.

شیعه می‌گوید، و در تفسیر خود می‌نویسد: مراد از نورْ حقیقت است، این تفسیر به رأی است و حرام است.

شیعه می‌گوید مقصود این است که: خدا نور دهنده آسمانها و زمین است، این خلاف ظاهر است.

قرآن صریحا می‌گوید: ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ﴾ «خدا می‌آید»، شیعه می‌گوید: منظور این است که و جاء امر ربک، «امر خدا می‌آید»، این معنی غلط است.

بالأخره مدّتی مفصّل، در این‌باره بحث کرد، و این شیخ همراه ما هم ساکت بود، و چیزی نمی‌گفت.

ما هم همه کسل شدیم، و ناراحت، که چرا شیخ ما جواب نمی‌دهد؟ این شیخ ما که تا به حال این‌طور نبود، به نظر ما مرد دانشمندی بود، چرا اینجا محکوم شد؟ و حتّی بعضی از ما می‌خواستیم بر آن شیخ وهّابی پرخاش کنیم، و بگوییم: این گفتار شما تُهمت است، و غلط است، و آیه نور ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ﴾ را این‌طور معنی کردن، معنایش جسمیّت خداست، و این غلط است، قرآن را باید از أهلش آموخت، نه از اجنبیّ، اهل قرآن رسول‌الله و اهل بیت اوست، نه افرادی مانند شما که این‌طور تفسیر می‌کنند، و این گونه می‌فهمند.

ولی أوّلا درست به زبان عرب وارد نبودیم، و ثانیاً از شیخ خودمان که عالمی جلیل و بزرگوار بود، ملاحظه می‌کردیم، که با وجود او سخن گفتن ما غلط است، و تصمیم گرفتیم که چون بیرون آئیم، دیگر با شیخ خودمان رفاقت نکنیم.

خلاصه آن شیخ وهّابی، آن قدر إطاله سخن داد، تا خسته شد، و دهانش کف کرده بود، و شیخ ما هم آرام گوش می‌داد، و حتّی یک جمله هم چیزی نگفت.

در این حال که او سخنانش را به پایان رسانید، شیخ ما رو به او کرد و گفت: لا بدّ این همه شما خود را عصبانی می‌کنید، و زحمت می‌کشید، و از ساحت قرآن و پیغمبر اسلام دفاع می‌کنید، برای این جهت است که در روز قیامت به خدمت پیغمبر مشرّف گردید! و او را زیارت کنید! و اعمال شما مقبول و مشکور واقع شود؟!

---

[1] سوره نور (۲۴) آیه ۳۵.

شیخ وهّابی گفت: آری! آری!

شیخ ما گفت: ولی من متأسّفم که: شما در روز قیامت، رسول‌الله را ابداً نخواهید دید!

شیخ وهّابی با حال عصبانیّت گفت: به چه جهت؟! به چه علّت؟!

شیخ ما گفت: برای‌اینکه شما کور هستید! و طبق گفتار قرآنی که خودتان از آن دفاع می‌کنید، بنا بر تفسیر و معنائی که خودتان می‌فرمایید: کسی که در این جهان کور باشد در آن جهان هم کور است و گمراه: ﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا﴾.[1]

و خودتان می‌فرمایید که: ﴿وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ﴾؛[2] «و کسی که خداوند برای او این نور ظاهری را قرار نداده باشد، او هیچ‌وقت نور ندارد.» و بنابراین شما که کورید! در آخرت هم کورید و گمراه! و نور ندارید! فلهذا پیغمبر خدا را ابداً نخواهید دید!

این جمله را شیخ ما گفت و دیگر چیزی نگفت.

شیخ وهّابی چنان مضطرب و مشوّش شد، و چنان ناراحت و بی‌تاب شد که گویی مانند مرغ سر بریده‌ای بر خود می‌پیچد، و دیگر چیزی نگفت، و سکوت محض اختیار کرد، و هی با خود غرّش می‌کرد، و بدنش را تکان می‌داد.

از این جمله شیخ خودمان، ما آن‌قدر مسرور و مبتهج شدیم که در پوست نمی‌گنجیدیم، برخاستیم و برگشتیم و در راه دائماً شیخ را می‌بوسیدیم، و بعضی از دوستان ما بی‌اختیار می‌خواست شیخ را در حین عبور از خیابان و کوچه در آغوش بگیرد، و بغل کند، و به او گفتیم: تو از شدّت سکوت خود، ما را خسته کردی و گفتیم: مفحم و محکوم شده‌ای! ولی تنها و تنها فقطّ با این یک جمله‌ات، تمام سخنان طویل و عریض او را باطل کردی جَزاکَ الله عن الإسلامِ والقُرآنِ خَیرًا.»[3]

"من وقتی که در مسجدالحرام با همین اهل‌سنت مباحثه می‌کردم ـ در آن وقت، و الآن که دیگر حالش را نداریم، آن زمان که سه ساعت، چهار ساعت صحبت می‌کردیم، یک دفعه دو ساعت همین‌طور صحبت می‌کردیم ـ گاه‌گاهی پیش می‌آمد. یک شب در یک سفری که عمره مشرف شده بودیم خیلی وقت پیش، حدود ده دوازده نفر بودند و آمدند و چند تا از این افسرهایشان هم بودند و نشسته بودند. و یک نفر هم نمی‌گذاشت، هی می‌آمد داد و بیداد می‌کرد جلسه را به هم بزند ـ از همین‌هایی که از این [باطوم‌ها] دستشان است ـ و خلاصه می‌آمد هی می‌رفت و دور میزد، دوباره می‌آمد.

---

[1] سوره إسراء (۱۷) آیه ۷۲.

[2] سوره نور (۲۴) آیه ۴۰.

[3] امام شناسی، ج ۵، ص۱۷۴ ـ ۱۷۷. (علامه طهرانی)

من یک حرفی زدم، گفتم که: «ببینید شما اهل‌سنت هستید و خودتان را دنبال سنت پیغمبر می‌دانید، ما را منحرف می‌دانید، خب باشد. می‌گویید قرآنتان عوضی است. ـ به همه آن دوازده نفر گفتم ـ بنده پول بلیط دوازده نفرتان را می‌دهم بیایید ایران.» گفتم: «پول بلیط رفت‌وبرگشتتان با من، ویزایتان با خودتان. پول هر دوازده نفرتان را من می‌دهم بلند شوید بیایید ایران، سرزده بروید خانه مردم، بدون اطلاع قبلی بروید در اطاقشان قرآن‌هایشان را بردارید.» گفتم: «اگر بیایید در خانه من، در هر اطاقی ده دوازده تا قرآن است و همه‌اش هم قرآن‌های همین فهد است، غیر از این ما اصلاً نداریم. خوب است؟ این قدر برایمان رفقا و دوستانمان از مکّه و مدینه قرآن آورده‌اند که در هر طاقچه‌ای گذاشته‌ایم و فلان و گذاشتیم و یک قرآن غیر فهد نداریم. چه می‌گویید بابا؟ این هم قرآنی که همه‌جا هست دیگر، همین قرآنی است که من دارم می‌خوانم، همین قرآنی است که همین‌جا چاپ شده و از اینجا برایمان آورده‌اند یا مثلاً.» گفتم: «خب چه می‌گویید؟» همین‌طور ماندند. خب چرا داری دروغ می‌گویی؟ چرا داری تهمت به شیعه میزنی و چیزهای دیگر؟

آخرین حرفی که زدم این بود: گفتم: «دیگر یک حرفی می‌زنم و هیچ‌کس نمی‌تواند این حرف را رد کند و آن این: هم من و هم شما، جفتمان دست از اعتقاداتمان برمی‌داریم، خوب است؟ بنده شیعه بودنم را صاف می‌گذارم کنار و خلاص! بنده الآن می‌شوم مسیحی، فرض کن که مسیحی شدم و تو هم مسیحی بشو، تو هم دیگر دست بردار. حرفی نداری؟» گفتند: «باشد.» نمی‌دانستند من می‌خواهم چه بگویم و چطوری گیرشان بیندازم. دو سه‌تا افسر بودند آنجا خوب گوش می‌دادند و هیچ حرفی نمی‌زدند، ولی قشنگ گوش می‌دادند. متوجه بودم که مطالب را تصدیق می‌کنند و از نگاهشان پیدا بود، ولی هیچ صحبتی نمی‌کردند و حرفی نمی‌زدند. بعد رو کردم به ایشان گفتم که: «فردا جفتمان، هم ما و هم شما، می‌خواهیم مسلمان شویم. نه از علی خبر داریم و نه از ابوبکر، از هیچ‌کدام خبر نداریم و می‌خواهیم مسلمان شویم. می‌رویم در کتابخانه خود شما، نه کتابخانه شیعه. اگر نگاه کردیم دیدیم که ابوبکر بهترین فرد برای خلافت بعد از پیغمبر بود، آن را می‌پذیریم، قبول؟ اگر نگاه کردیم دیدیم علی ـ از کتب خودتان ـ او لایق خلافت برای پیغمبر بود، همه می‌پذیریم. چه می‌گویید؟» همه سرشان را انداختند پایین و یک کلام حرف نزدند، یک کلام حرف نزدند!

گفتم: «چرا حرف نمی‌زنید؟ چرا تا حالا حرف می‌زدید زبانتان می‌گشت هان! عین فرفره می‌گشت؟ بعضی وقت‌ها نمی‌فهمیدم و می‌گفتم: بابا یواش‌تر حرف بزن! نمی‌فهمم چه داری می‌گویی. تِرتِر همین‌طوری به رگبار بستید ما را، صبر کن بابا!» سه ساعت طول کشید، سه ساعت و خرده‌ای طول کشید. بعد هیچی! گفتم که: «آن از قرآنتان که گفتم من پول طیاره‌تان را می‌دهم و ویزایتان را خودتان بگیرید، بلند شوید بیایید سرزده، بدون اطلاع قبلی خانه ماها بروید، قرآن‌ها را از کتابخانه بالای طاقچه بردارید، نگاه کنید ببینید این قرآن فرق می‌کند یا نمی‌کند. یواشکی بیایید بغل ما در مساجد بنشینید ببینید آیا وقتی ما سلام می‌دهیم، اللَه‌اکبر می‌گوییم

یا خانَ الأمینی که برای شما درآوردند؟ همان چیزی که علمای شما برایتان درآوردند که جبرئیل خیانت کرد!»

من خودم در مدینه در کنار مرقد مطهّر رسول اکرم بودم و داشتم نماز می‌خواندم، دیدم یک نفر عربی در آنجا ـ آدم جاهلی بود، مستضعف بود ـ گفت که: «واللَه دروغ می‌گویند (یعنی خب [اغوایش] کردند) واللَه دروغ است و به خدا دروغ است که اینی که شیعه‌ها می‌گویند: خان الامین، این صحیح است که رسالت برای تو ای پیغمبر است و نباید به علی برسد و شیعه در اینجا دروغ گفته است.» یکی دو خط بیت هم شعر گفت، یادم رفت، آن موقع حفظ شدم، منتهی بعد دیگر فراموش کردم سریع بیایم بنویسم، حالا می‌گردم ببینم که چه بوده است. دو خط شعر خواند، هی این شعرها را هم می‌خواند، هی شعر را مرتب می‌خواند. گفتم: «بیچاره از جهلش فکر می‌کند که شیعیان دارند می‌گویند خان الامین.» می‌گفت: «خدا لعنت کند اینها را! و این وحی به تو ای پیغمبر آمده، این به علی نیامده که اینها این حرف‌ها را دارند می‌زنند ای رسول خدا!» بعد هم گریه می‌کرد بیچاره، های های گریه می‌کرد و اشک از این چشمش می‌آمد. و می‌خواستم وقتی نمازم تمام شد بروم دنبالش، یک کنار بنشینم و بگویم: «بابا چه داری می‌گویی، این حرف‌ها چیست میزنی؟» ولی رفت و دیگر هم پیدایش نکردم.

خیلی خب، گفتم که: «آقا یواش شما بیا بدون این‌که بفهمی بغل یکی از این افراد بشین در مسجد با او نماز بخوان، ببین وقتی که دارد می‌گوید چه می‌گوید؟ الله اکبر می‌گوید یا خان الامین می‌گوید؟» سرشان را انداختند پایین و حرفی برای گفتن ندارشتند. آخرین مطلبی که گفتم این بود، گفتم: «آقاجان اصلاً هم من تشیّع را می‌گذارم کنار، تو هم تسنن را، و جفتمان مسیحی می‌شویم. فردا می‌خواهیم مسلمان شویم.»

خب، فردا پیغمبر را می‌آوریم، قبول می‌کنیم این پیغمبر. بعد از پیغمبر که؟ در کتابخانه خود شما اگر ابوبکر و عمر و اینها ترجیح داشتند، بنده می‌شوم سنّی. اگر خود شما از کتاب خودتان و از منابع خودتان و مدارک خودتان رسیدید که هیچ‌کس لایق خلافت جز علی نیست، آن وقت شما باید بشوید شیعه. همین‌طور سرشان را انداختند پایین و هیچ حرفی نزدند. گفتم: «پس چرا حرف نمی‌زنید؟» گفتم: «خیلی خب، خداحافظ شما! من دیگر تمام کردم و این بیت را هم شاهد می‌گیرم که مطلب را به شما گفتم.»

ببینید همه‌جا تعصب غلط است، همه‌جا تعصب باطل است. آن شب حجت بر آنها تمام شد، دیگر خودشان می‌دانند. روز قیامت خدا آنها [را] می‌آورد و می‌گوید: «آن آقا آن شب مقابل حجر اسماعیل مطلب را برای شما تمام کرد یا نکرد؟ هیچ جوابی نداشتید بدهید، دیگر چرا پیگیری نکردید؟» دیگر نمی‌دانم، حالا شاید پیگیری هم کرده باشند، من دیگر نمی‌دانم. به‌حسب ظاهر، [این] حرفی [است] که به ما نزدند. خلاصه وقتی که آمدم بروم، دو نفر آمدند گفتند: «سلام علیکم! آقا حال شما خوب است؟» گفتم: «خیلی ممنون!» دو نفر پزشک ایرانی بودند. گفتند: «آقا! ما که نفهمیدیم چه می‌گویی، ولی دمت گرم، حسابی آنها را خیط کردی!»

گفتند: «ما که نفهمیدیم چه می‌گویی، ولی از قیافه‌شان پیدا بود حسابی خیطشان کردی.» گفتم: «خب دعا کنید ان‌شاءاللَه که خدا همه ما را هدایت کند و ما هم دستمان را هم در دست ولایت علی علیه‌السّلام نگه دارد. این مهم است، این مهم است.»"[1]

لزوم صداقت در گفتگوی میان پیروان مذاهب اسلام

"شبی من در مسجد الحرام با عده ای از اهل سنت صحبت می‌کردم، آنها دوازده اشکال به ما کردند؛ مثلاً به من گفتند:

چرا شما نمازهای یومیه را جمع می‌خوانید؟! من صریحاً در جواب گفتم: من نمازهایم را جمع نمی‌خوانم بلکه جدا می‌خوانم و در این مسئله حق با شما است. تا این کلام را گفتم که: «حق با شما است»، یک‌دفعه دیدگاهشان نسبت به من تغییر کرد!

اما اگر می‌گفتم: چون شیعه و ایرانی هستم و ایران ام‌القریٰ است، نمازهایم را جمع می‌خوانم، پس باید ثابت می‌کردم که حتماً باید نمازها را جمع خواند؛ دراین‌صورت آنها می‌فهمند که این کلام دروغ است و می‌فهمند که چهره‌ات را منافقانه نشان می‌دهی! چون این مطلب هم در کتاب‌ها و هم در سیرهٔ اهل سنت وجود دارد. و لذا از کتب شیعه مدرک می‌آوردند و نشان می‌دادند که بفرمایید، ببینید که این‌طور است! مگر امام صادق شما این‌چنین نفرموده‌اند؟! برفرض که بگوییم کتاب‌های آنها خلاف گفتند، کتب و روایات خود ما را که در این موضوع وارد شده است چه می‌فرمایید؟! پس بیا و از ابتدا اعتراف کن و بگو که این مسئله درست است!

اشکال دیگر آنها راجع به قرآن بود و می‌گفتند:

قرآن شما با قرآن ما متفاوت است. گفتم: اگر همین امشب با هم به منزل من در ایران برویم، خواهید دید قرآنی را که من می‌خوانم همان قرآن مسجدالحرام است.

و در هر اتاقمان هم به جای یکی، دوتا از همین قرآن مسجد الحرام وجود دارد! البته ما قرآن چاپ های دیگر هم داریم ولی قرآنی را که می‌خوانیم همان است. اما اگر مخفی کنیم و بپیچانیم و بگوییم ما ایرانی هستیم و نباید کم بیاوریم، این با صداقت نمی‌سازد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به قنبر امر فرمود که بر مردی حدّ جاری کند. قنبر اشتباه کرد و سه تازیانه بیشتر زد؛ حالا یا اشتباه کرده بود یا اینکه در دلش گفته بود که این شخص مستحق بیشتر از این است! امیرالمؤمنین هم قنبر را خواباند و چند تازیانهٔ اضافی را بر او زد!

این کاری که امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرد باعث شد که حضرت بر ما امیرالمؤمنین شود. زیرا علی

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۶، جلسه ۱۱. (آیةالله طهرانی)

علیه‌السلام نگاه نمی‌کند که قنبر غلام من است پس باید هوای او را داشته باشم و جلوی بقیه کم نیاورم! و یا اگر این کار را انجام دهم می‌گویند نگاه کنید که علی غلامش قنبر را حد می‌زند! اما ما اینها را توجیه می‌کنیم. آیا ما در ارتباط با اطرافیانمان این‌گونه عمل می‌کنیم؟! امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید: اگر قانون است باید برای همه باشد!

اگر آنها از ما خلوص و راستی و صداقت و یک‌رنگی را نبینند و بلکه خلاف آن را مشاهده کنند، می‌گویند: ببینید که چطور این ایرانیان یا شیعیان دروغ می‌گویند! چون اینها خلاف هستند، هرچه کلاه بر سر آنها بگذاریم عیب ندارد! چون اینها خلاف هستند، هرچه دروغ به آنها بگوییم عیب ندارد! چون اینها خلاف هستند، هرچه حُقّه به آنان بزنیم بی‌اشکال است! آنها هم می گویند: پس ما هم حقه می‌زنیم! و این مسئلهٔ خیلی مهمی است که واقعاً باید بفهمیم و قدر مکتب خودمان را بدانیم که در اینجا چه چیزی ترویج می‌شود و در سایر جاها چه چیزی ترویج می‌شود! در این مکتب صداقت و خلوص ترویج می‌شود.

جواز ساختن قبور ائمه علیهم السّلام؛ و إهداء فرش و چراغ

اینها می‌گویند: این گنبدهای طلا، و درهای طلا، و صندوق‌های خاتم، به چه درد امام می‌خورد؟ آنها را اگر صرف فقراء و امور خیریّه و فرهنگ کنیم بهتر است. توسّل به امام شرک است. زیارت امام، زیارت مرده است. امام با سایر مردم تفاوت ندارد. پیغمبر چون از دنیا رفت، مرده‌ای بیشتر نیست.

جواب آن است که بحمد الله و المنة دوره این یاوه‌سرائی‌ها سرآمده است. خیانت شما در این مغالطه‌ها ظاهر است. و اصولاً چون شما مردمی دروغگو و دروغ پردازید؛ و أمثال و أشباهی از خیانت‌های شما برای مردم برمَلا شده است؛ دیگر نه دانشجو گوش به سخن شما می‌دهد، نه دانش‌آموز، نه بازاری، نه روفته‌گر کوچه!

بوسیدن قبر امام همانند بوسیدن قرآن و دست عالِم، بوسیدنِ روح امام است، و تواضع به عظمت مقام او.[1] نماز خواندن بر سر قبر إمامان بالأخصّ، نه تنها جایز است، بلکه ثواب دارد؛ آن هم ثوابی که هیچ ثوابی به پای آن نمی‌رسد.

این گنبدهای طلا، و درهای نفیس، همانند جواهرات کعبه، نه از مال مسلمین است که به ورّاث برسد؛ نه از خمس[2] است که در مصارف خود خرج شود، نه از زکوات و صَدَقات است که باید به مصارف معیّن و

---

[1] گر میسّر نشود بوسه زنم پایش را *** هر کجا پای نهد بوسه زنم جایش را
بر زمینی که نشان کف پای تو بود *** سال‌ها بوسه‌گه اهل نظر خواهد بود

[2] نیمه اول از آیه ۴۱، از سوره ۸: أنفال: ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ

موارد هشتگانه[1] برسد، و نه غنائم جنگی و فیء است که مصرفش مشخّص شده است، مِلْکِ طِلْقِ أفرادی بوده که برای کعبه و امام و إمامزاده وقف کرده‌اند. وقف را شرع مقدّس، صحیح شمرده و إمضاء کرده است و هدیه را قبول نموده است. در این‌صورت شخصی که با عشق خود در مدت عمر رنج برده، و قالیچه‌ای بافته، و یا فلان زن اصفهانی، و یا یزدی، و یا کاشانی، و غیرهنّ، عمری را زحمت کشیده، و برای روی مرقد مطهّر، یک روپوش چشمه‌دوزی، و یا ملیله‌کاری، و یا سایر أقسام سوزن‌کاری، و کارهای دستی نموده؛ آیات قرآن که در شأن اهل بیت علیهم السّلام نازل شده، و أشعار عربی و فارسی را به روی آن با شیواترین خطّی مشبّک نموده است ـ و این حاصل عمر را که در هریک از نمایشگاههای جهان بگذارند؛ چشمها را خیره می‌کند؛ و بَهْ بَهْ و آفرین می‌گویند؛ و راضی هستند به قیمت‌های گزاف بخرند ـ برای عالی‌ترین معشوق روحانی و معنوی، یعنی به امام خود هدیه می‌کند، و چون دستش به او نمی‌رسد؛ بر مرقدش پهن می‌کند.

شما می‌گوئید: هدیه نکند. چه کند!! یا به فلان شاه و رئیس جمهور پیشکش کند، و یا بفروشد، و یا به خائنینی أمثال شما بدهد. شماها به این راضی هستید؛ و به آن راضی نیستید؟!

نماز خواندن در کنار قبر امام معصوم، از افضل طاعات است، در اشعار بحرالعلوم (ره)

مراقد ائمه طاهرین، مأمن و ملجأ مردم است. همان‌طور که در مشکلات زندگی و مصائب روزگار بدان روی می‌آورند؛ دوست دارند بهترین و پاکترین ثمره خود را هدیه کنند. لهذا طلای خود را می‌دهند؛ کتب نفیس خود را می‌دهند؛ عصا و شمشیر خود را می‌دهند.

از طرفی این أشیاء خواهی‌نخواهی مورد استفاده تمام زائرین؛ بلکه مؤمنین قرار خواهد گرفت؛ و از طرفی دیگر محفوظ می‌ماند؛ و از دستبرد گرگانی همچون شما در لباس می‌ش، حفظ می‌شود؛ و دیگر نمی‌توانید به خارج بفرستید؛ و زینت موزه‌ها و کتابخانه‌های کشورهای کفر بنمایید!

و علی کلّ تقدیر چون تصرّفش حرام است؛ باید به همین منوال باقی باشد؛ و کسی حقّ تصرّف در آنها را ندارد. و اگر تصرّف کند؛ دزدی است؛ مثل آنکه پرده درِ حرم را بدزدد؛ و یا آجر و کاشی منصوب بر دیوار

وَآلِ ٱلۡيَتَٰمَىٰ وَآلِ ٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم﴾؛ «و بدانید آنچه را که شما بهره می‌برید و منفعت می‌نمایید از هر چیز که باشد؛ خمس آن برای خداست و برای رسول خدا و ذوی القربای رسول خدا و ذوی القربای رسول خدا و یتیمان و مسکینان و در راه واماندگان اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید.»

[1] آیه ۶۰ از سوره ۹: توبه: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَآلِ ٱلۡمَسَٰكِينِ وَآلِ ٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَآلِ ٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَآلِ ٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ﴾؛ «مصرف صدقات، برای فقراء، و بیچارگان درمانده، و متصدّیان جمع‌آوری و مصرف صدقات، و برای متمایل نمودن دشمنان و کافران به اسلام، و برای آزاد کردن بندگان، و برای قرض‌داران، و آنچه در راه خدا باشد، و برای در راه واماندگان است. این حکم واجب است از جانب خدا، و خدا دانا و کارهایش از روی اتقان و استحکام و مصالح عالیه است.»

را بردارد؛ زینت کردن مساجد جایز نیست؛ نه مراقد ائمه علیهم السّلام. مسجدی هم که در جنب مرقد است؛ اگر شرعاً صیغه مسجد بر آن خوانده باشند؛ باید ساده باشد. آیات قرآن را با خطوط غیر طلا، اگر در مساجد هم بنویسند ضرری ندارد؛ و زینت شمرده نمی‌شود.

نماز خواندن در قبرستان و در بین قبور کراهت دارد؛ مگر از هر طرف قبر تا ده ذراع (تقریباً پنج متر) فاصله باشد. و سجده کردن بر قبر حرام است. ولی قبور ائمه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین از این قاعده عمومی، مستثنی است؛ البتّه سجده بر قبر امام هم جایز نیست؛ ولی گونه راست را گذاردن مستحبّ است.

نماز گزاردن در کنار قبر امام معصوم، از کعبه افضل است

و نماز خواندن در کنار قبر امام از أفضل طاعات است، بالأخص در بالای سر متّصل به قبر؛ و در پایین پا و پشت سرهم خوب است. اما در جلوی قبر به‌طوری‌که در حال نماز؛ قبر پشت سر نمازگزار قرار گیرد؛ خلاف أدب است. اینها تمام مسائل فقهی است که در روایات وارد است. و چقدر خوب و عالی مرحوم سید بحر العلوم ـ رضوان الله علیه ـ در «منظومه» خود فرموده است:

أکثِر مِنَ الصَّلَوةِ فی المَشاهِدِ *** خَیرِ البِقاعِ أفضَلِ المَعابِدِ ۱
لِفَضلِها اختیرَت لِمَن بِهِنَّ حَلَ *** ثُمَّ بِمَن قد حَلَّها سَما المَحَلُّ ۲
وَ السِّرُّ فی فَضلِ صَلَوةِ المَسجِدِ *** قَبرٌ لِمَعصومٍ بِهِ مُستَشهَدِ ۳
بِرَشَّةٍ مِن دَمِهِ مُطَهَّرَه *** طَهَّرَهُ الله لِعَبدٍ ذَکَرَه ۴
وَ هی بُیوتٌ أذِنَ الله بِأن *** تُرفَعَ حَتّی یذکَرَ اسمُهُ الحَسَن ۵
وَ مِن حَدیثِ کَربِلا و الکَعبَة *** لِکَربَلا بانَ عُلُوُّ الرُّتبَة ۶
وَ غَیرُها مِن سائِرِ المَشاهِدِ *** أمثالُها بِالنَّقلِ ذی الشَّواهِد ۷
فَأدِّ فی جَمیعِها المُفتَرَضا *** والنَّفلَ و اقضِ ما عَلَیکَ مِن قَضا ۸
وَراعِ فیهِنَّ اقتِرابَ الرَّمسِ *** وَ أثرِ الصَّلَوةَ عندَ الرَّأسِ ۹
وَ النَّهیُ عن تَقَدُّمٍ فیها أدَب *** وَ النَّصُّ فی حُکمِ المُساواة اضطَرَب ۱۰
وَ صَلِّ خَلفَ القَبرِ فالصَّحیحُ *** کَغَیرِهِ فی نَدبِها صَریحُ ۱۱
وَ الفَرقُ بَینَ هَذِهِ القُبورِ *** وَ غَیرِها کالنّورِ فَوقَ الطّورِ ۱۲
فاسَّعیُ لِلصَّلَوةِ عِندَها نُدِب *** وَ قُربُها بَلِ اللُّصوقُ قد طُلِب ۱۳
وَ الاتِّخاذُ قِبلَةً و إن مُنِع *** فَلَیسَ بِالدّافِعِ إذنًا قد سُمِع ۱۴[1]

«۱ـ تا می‌توانی نماز را در مشاهد مشرّفه إمامان، زیاد بخوان! که این مشاهد بهترین بقاع است، و با فضیلت‌ترین معبدهاست.

۲ـ و اختیار نماز به جهت فضیلت این مشاهد است، أوّلاً و بالذّات به جهت آن امامی است که در آن

[1] ألفیّه بحر العلوم که در یک مجلّد کوچک به قطع جیبی، با الفوائد النجفیّه آن مرحوم، و با ألفیّه سید محسن کاظماوی، تجلید شده است.

مشهد آرمیده است؛ و سپس ثانیاً و بالعرض، آن مشهد به واسطه آن امام آرمیده و داخل در قبر رفته فضیلت یافته است.

۳ـ و علّت فضیلت نماز در هر مسجدی از مساجد، به واسطه آن است که قبر معصومی که به شهادت رسیده است در آنجاست.

۴ـ به واسطه خون پاکی که از آن معصوم شهید در آن زمین ریخته است؛ خداوند برای بنده ذاکر خود، آن مکان را پاک و مقدّس نموده است.

۵ـ و این مشاهد و قبور إمامان، خانه‌هائیست که خداوند إذن داده است که بالا و بلند باشد، تا اینکه نام نیکو و جمیل پروردگار در آنجاها ذکر شود.

۶ـ و از روایت وارده درباره کربلا و کعبه؛ معلوم می‌شود که مقدار برتری و علوّ مقام کربلا بر کعبه تا چه حدّی است.

۷ـ بقیّه مشاهد و قبور إمامان هم مانند کربلاست، و روایات وارده مؤیَّد به شواهد قطعیّه بر آن دلالت دارد.

۸ـ و بنابراین؛ تو إی مؤمن خالص! تمام نمازهای واجب و نافله و قضائی که برعهده توست؛ در آنجاها بجای آور!

۹ـ و در این مشاهد، رعایت کن که نمازت را در نزدیکی آن تربت پاک بخوانی! و بهترین جا را برای نمازی که می‌خوانی، پهلوی سر امام در آن مرقد شریف قرار بده!

۱۰ـ و نهی وارد از تقدّم نمازگزار بر قبر مطهّر، إلزامی نیست؛ بلکه از روی أدب است؛ و در جواز خواندن نماز، در خطّ مساوی با بدن شریف، از سمت راست و یا چپ، نصوص وارده، مختلف است و معنای واضحی به دست نمی‌دهد.

۱۱ـ و پشت سر امام نیز نماز بگزار! زیراکه روایات صحیحه و غیر صحیحه، در استحباب این مکان به صراحت دلالت دارند.

۱۲ـ و فرق میان این مشاهد و قبور إمامان با سایر قبور مردم، مانند نور تجلّی خدا بر فراز کوه طور؛ روشن است.

۱۳ـ و بنابراین اهتمام کردن و رفتن برای نماز در پهلوی این قبور شریفه، مستحبّ است و مطلوب؛ و ما را بدان خوانده‌اند؛ و هرچه به قبر نزدیکتر نماز گزاردن، بلکه چسبیدن به قبر، مطلوب‌تر و پسندیده‌تر است.

۱۴ـ و در اینکه قبور را قبله قرار ندهید، اگرچه منعی وارد شده است؛ ولیکن چنان قدرتی ندارد که بتواند إذن و إجازه صریحی که از طرف شارع رسیده و شنیده شده است را از بین ببرد و برطرف کند.»

و بنابراین قبور إمامان حکم مسجد را دارد؛ بلکه از أفضل مساجد است؛ زیرا همین‌طور که در بیت سوم و چهارم دیدیم، شرافت هر مسجدی که در دنیا ساخته شود، به واسطه خون معصومی است که در آنجا ریخته و به درجه شهادت فائز گردیده است، و در قرون و تمادی زمان‌های پیشین این امر واقع شده است؛ و خداوند به برکت آن خون اینجا را معبد پاک و پاکیزه برای ذکر خود نموده است؛ گرچه بنای مسجد بعد از گذشتن سال‌های متمادی باشد.

و چون این قاعده و ناموس کلّی در هر مسجدی هست؛ گرچه ما صاحب آن خون را ندانیم و نشناسیم؛ پس این مشاهد متبرّکه ائمه علیهم السّلام که صاحبانش معیّن و مشخّص است که در مقام عالی‌تر از همهٔ معصومینِ دوران‌های گذشته و زمان‌های سالفه‌اند؛ ببینید چقدر مزیّت و فضیلت دارد.

و اما گفتار او در بیت ششم: وَ مِن حَدیثِ کَربَلا والکَعبَة * لِکَربَلا بانَ عُلوُّ الرُّتبَة ظاهراً إشاره است به حدیثی که ابْنُ قُولَوَیْه در کتاب جلیل و نفیس کَامِلُ الزِّیَارَات، از پدرش، از سَعْد بن عبدالله، از أبی‌عبد الله الرَّازیّ، از حَسَن بن علیّ بن أبی‌حَمْزَة، از حَسَن بن محمد بن عَبْدالکریم أبِی عَلِیّ، از مُفَضَّل بن عُمَر، از جَابِر جُعْفِی روایت می‌کند که:

قال: قال أبوعبد الله علیه السّلام للمفضّل:
کَم بَینَکَ و بَینَ قَبرِ الحُسَینِ علیه السّلام؟ قُلتُ: بِأبی أنتَ و امّی! یومٌ و بَعضُ یومٍ آخَرَ! قال: فَتَزورُهُ؟ فَقالَ: نَعَم! قال: فَقالَ: ألا ابَشّرُکَ؟ ألا افَرّحُکَ بِبَعضِ ثَوابِهِ؟
«که او گفت: حضرت صادق علیه السّلام به مفضّل گفتند: چقدر منزل تو با قبر حسین علیه السّلام فاصله دارد؟ گفت: پدرم و مادرم فدایت شود؛ یک روز و مقداری از روز دیگر! حضرت گفتند: آیا حسین را زیارت می‌کنی؟ گفت: آری! حضرت گفتند: آیا می‌خواهی من ترا به بعضی از ثواب‌های آن بشارت دهم، آیا می‌خواهی ترا بدان مسرور و خشنود سازم؟»
من گفتم: آری فدایت شوم! حضرت گفتند: چون یک نفر از شما در مقدّمات سفر کربلا افتد؛ و در تجهیز آن برآید، و آماده گردد؛ فرشتگان سماوی بدین جهت به همدیگر بشارت می‌دهند؛ و چون سواره و یا پیاده از منزلش بیرون آید؛ خداوند چهار هزار مَلَک از ملائکه خود را بر او می‌گمارد؛ تا بر او صلوات بفرستند تا به قبر حسین علیه السّلام برسد.

در اینجا حضرت دستور، و کیفیت دخول، و متن زیارت را بیان می‌کنند؛ و پس از تمام شدن زیارت می‌گویند:

ثُمَّ تَمضی إلَی صَلَوتِکَ. و لَکَ بِکُلّ رَکعَةٍ رَکَعتَها عِندَهُ کَثَوابِ مَن حَجَّ ألفَ حِجَّةٍ واعتَمَرَ ألفَ عُمرَةٍ، و أعتَقَ ألفَ رَقَبَةٍ، و کَأنَّما وَقَفَ فی سَبیلِ الله ألفَ مَرَّةٍ مَعَ نَبیٍّ مُرسَلٍ ـ الحدیث[1].

---

[1] کامل الزّیارات، از ص ۲۰۵ تا ص ۲۰۷؛ و مجلسی ـ رضوان الله علیه ـ در بحار الأنوار، در کتاب «مزار»، از طبع کمپانی، ج ۲۱، ص ۱۴۶ و ۱۴۷ و از طبع حروفی ج ۱۰۱ ص ۸۲ از ابن قولویه روایت کرده است. و مرحوم شیخ عبد الحسین امینی تبریزی، صاحب الغدیر، در تعلیقه آن گفته است: ظاهراً کلمه مفضّل در خطاب حضرت، اشتباه است، یا از راویان و یا از ناسخان این اشتباه رخ داده است؛ و صحیح جابر است، همچنان‌که در مزار کبیر مشهدی با اسناد خود روایت کرده است؛ و در آن مفضّل نیست؛ و همچنین در روایت ابن طاووس در کتاب «مزار» او، از جابر آورده، و مخاطب به خطاب اوست.

«و پس از آن برای خواندن نمازت رهسپار می‌شوی! و از برای تو، به پاداش هر رکعت نماز که در نزد حسین بخوانی، ثواب کسی را می‌دهند که: هزار مرتبه حجّ، و هزار مرتبه عمره، أنجام داده باشد؛ و هزار بنده آزاد کرده باشد؛ و گویا هزار بار در معرکه جهاد در راه خدا با پیغمبر مرسلی، برای جهاد قیام کرده است» ـ تا آخر حدیث.»[1]

غارت اشیاء با ارزش مشاهد مشرفه توسط وهابیت

"و جای تأسف بلکه هزار تأسف است که در همین زمان ما جماعت وهّابی‌ها خَذَلَهُمُ الله جمیعاً، کعبه را غارت کردند و آنچه از نفائس أموال و جواهرات و أشیاء عتیقه و نفیسه بود، بردند؛ و از آنجا به مدینه منوّره هجوم آورده؛ و آنچه در داخل رَوْضة مُطَهَّره و أطراف قبر رسول خدا و حضرت صدّیقه سلام الله علیهما بود؛ همه را غارت کردند، از أشیائی که همانند آنها در جهان یافت نمی‌شد؛ و سلاطین و حکّام و امرآء در مدت بیش از هزار سال در آنجا نهاده و هدیه داده بودند؛ از جمله چهار عدد شمعدان از جنس زُمُرُّد بوده است که در جهان قابل تقویم و ارزش نبود؛ و دیگر چهار صندوق از طلا مزیّن به جواهرات مُرَصَّع به یاقُوت و أَلْمَاس بوده است که در شب تاریک همچون ستاره درخشان نور می‌داد؛ و دیگر مقدار یک صد عدد شمشیر که دسته آنها زمرّد بوده که نام صاحبش را بر آن نوشته بودند؛ و غلاف‌های آنها همگی از طلای خالص بوده که با أَلماس زینت کرده بودند.

این اشیاء را کجا بردند؟ و صرف در چه امری کردند؟ آیا صرف إسلام و عظمت آن، و صرف تضعیف دولت کفر و آثار آن نمودند؟ یا بالعکس همه را در خزانه‌های دول أجنبی و کفّار دشمن إسلام به رایگان بنا بر وظیفه سرسپردگی و خدمت تسلیم کردند؛ که در نتیجه در أثر این غارت‌ها و غارت‌های مشابه آن، خزانه‌های دول کفر، سرشار از طلا و سنگ‌های قیمتی و از نفائس و عتائق شد؛ و کشورهای ما همگی لُخْت و تهی و خالی گشت.

این است سرّ و روح علّت تسلّط آنان بر جهان؛ نه علم و فرهنگ ایشان. علم و فرهنگ را هم به‌طور دزدی از ما سرقت کردند. و بنابراین اگر به عوض عبارت کوتاه و نارسای کشورهای متمدّن و جلوافتاده و أَبَرقُدرت، به آنها کشورهای غارتگر؛ و به کشورهای خودمان کشورهای غارت‌زده بگوئیم؛ سخن بجا گفته‌ایم.

گویند: چون گانْدی رهبر مردم هندوستان که در سفر خود به طرز خاصّی وارد لَنْدَن شد؛ گفت: من تعجّب می‌کنم که چگونه جزیره انگلستان هنوز در آب فرو نرفته است؟! گفتند: مگر باید جزیره در آب فرو رود؟

گفت: دولت انگلستان آن‌قدر از طلاهای مردم هند، بدین جا آورده؛ و در نتیجه بزرگترین و ثروتمندترین و پرجمعیّت‌ترین کشورها را که هند است؛ تبدیل به یک کشور فقیر و قحطی‌زده و مفلوک کرده است، که من

---

[1] امام شناسی، ج ۱۱، ص۲۵۲ ـ ۲۵۶. (علامه طهرانی)

گمان می‌کردم از سنگینی وزن آن طلاها، این جزیره غرق شده است.

وَهّابی‌ها کشتار عظیمی از مسلمانان کردند؛ و هر کس وهّابی نبود؛ او را مشرک می‌دانستند؛ و خون و مال و ناموس او را مباح می‌دانستند. کشتارهای آنان در بلاد مختلفه، در هر شهری از سرحدّ ده‌هزار نفر گذشت."[1]

"با لشگری به کربلای مُعَلَّی حمله کردند؛ و مردم آنجا را محاصره نمودند؛ و تنها در یک روز متجاوز از پنج هزار نفر کشتند؛ و أشیای قیمتی حرم مطهّر را به غارت بردند؛ و بعدا در حرم مطهّر وارد شده؛ ضریح چوبی را که از نفایس بود کندند؛ و خرد کردند؛ و روی قبر مطهّر از آن چوب‌ها آتش افروختند؛ و با آن قهوه پختند؛ و خوردند.

در روز هشتم ماه شوّال سنهٔ یک هزار و سیصد و چهل و پنج هجری قمری، تمام بِقاع متبرّکه و مشاهد مشرّفهٔ ائمّه بقیع: حضرت إمام حسن مُجْتبی، و حضرت إمام زین العابدین، و حضرت إمام محمد باقر، و حضرت إمام جعفر صادق علیهم السّلام را با بقیّهٔ بقاع از قبور دختران رسول الله: زینب و اُمّ کُلْثُوم و رُقَیَّه، و قبور عمّه‌های رسول الله: صَفِیَّه و عاتِکَه و قبر حضرت اُمُّ البنین، و قبر حضرت اسمعیل بن جعفر الصّادق، و قبر حضرت إبراهیم فرزند رسول الله، و قبور تمامی أصحاب و تابعین و أرحام و أزواج رسول الله، و صلحاء و أبراری که از حَدِّ إحصاء بیرون است؛ همگی را خراب و با خاک یکسان کردند.

وهّابیّه در نظر داشتند با تقارن انهدام این قبور، قبر رسول خدا را خراب کنند؛ و کعبه را نیز خراب کنند؛ و با دستاویز به آنکه بوسیدن و دور زدن بر گرداگرد سنگ‌ها شرک است، خانهٔ خدا را منهدم نمایند، ولی از ترس سایر مسلمین از فرق عامّه، جرأت نکردند؛ أمّا هدم این دو مکان مقدّس در نقشهٔ ایشان است، و به محض آنکه خیالشان از جانب کشورهای إسلامی، آسوده گردد، دست به این جنایت می‌آلایند.

محو آثار رسول خدا و اهل بیت از مکّه و مدینه

وَهّابیّه مکّه و مدینه را که دو شهر إسلامی و متّفقٌ‌علیه بین جمیع مذاهب اسلامی است؛ و زادگاه و محلّ هجرت و خانه و قرارگاه رسول‌الله است؛ و هر نقطه آن مسجدی و معبدی و محلّی از سرگذشت‌ها و تاریخ زنده إسلام، و آثار نبوّت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده است به دو شهر اروپائی تبدیل کرده‌اند. تمام آثار رسول خدا را و اهل بیت را چه در مکّه و چه در مدینه محو کرده و نابود ساخته؛ به جای آن عمارت‌های ده اشکوبه ساخته؛ و نخلستان‌های مدینه را که سرسبز و خرّم بود؛ همه را قطع و ریشه‌کن نموده‌اند؛ و به جای آنها عمارت‌های صد در صد وابسته بنا کرده‌اند.

---

[1] امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۴۲. (علامه طهرانی)

در مدینه طیّبه دیگر إسمی از محلّه بنی‌هاشم نیست؛ از خانه حضرت سجّاد نیست؛ از خانه حضرت صادق نیست، از خانه أبُو أیُّوب أنصاری نیست؛ بیت الأحزان را خراب کردند، دیوار مسجد علیّ را با صفحاتی پوشانده؛ و دَرِ آن را مهر و موم کرده‌اند. مَشْربة أم إبراهیم را چه عرض کنم؟ آن محلّ شریف و مقدّس؛ و آن محلّ نورانی و پر فیض؛ حقّاً امروز به مزبله‌ای أشْبَه است تا به مسکن و مأوای رسول خدا، و اهل بیت رسول خدا، و مع‌ذلک متروک است و مقفول.

مَسْجِد الْفَضیخ که همان مسجد ردّ شمس است، برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام، متروک است و مهجور؛ و حتّی کسی نام آن را نمی‌داند. نام علیّ بن ابی‌طالب در خطبه‌ها و منبرها برده نمی‌شود؛ ولی ده‌ها بار و صدها بار نام سَیِّدُنَا عُمَر برده می‌شود. آه چه شهر غریب و مهجوری است مدینه؟ مدینه که هر وجب آن حکایت از علم و عرفان و قضاء و درایت و ولایت و حماسه و إیثار یگانه حامی رسول‌الله: حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام دارد؛ إمروز تاریک و غریب است. نام مخالفان هرجا برده می‌شود؛ ولی نام علیّ، قاچاق است.

بقیع به صورت زمینی است؛ نه سنگی، و نه چراغی، و نه اسمی، و نه رسمی. دور تا دور بقیع را دائره‌ای شکل از عمارت‌های مجلل چند اشکوبه بالا برده‌اند؛ و حتّی عمارت‌های ده اشکوبه فراوان است. فروشگاهها، هتل‌ها، سازمانها، مغازه‌های فروش همه‌گونه أمتعه، از مرغ و ماهی گرفته، تا ساندویچ، و از جوراب و کفش تا طلاجات؛ همگی با تابلوهای نئون به صورت‌های مختلف، و به أشکال شگفت‌آور، و رنگ‌های دوّار متفاوت، متاع‌های خود را عرضه می‌کنند؛ به‌طوری‌که کسی که سر قبر ائمه معصومین باشد؛ آن عمارتهای بلند و آن تابلوها را مشاهده می‌کند.

اما قبور إمامان ما چراغ ندارد؛ سنگ ندارد؛ و حتّی کسی نمی‌تواند بر روی تربتشان با أنگشت بنویسد مثلاً: هَذا قَبرُ الإمامِ جَعفَرٍ الصّادِق. می‌دانید معنایش چیست؟! معنایش آن است که نام جعفرٌ الصّادق قاچاق است. نام محمد الباقر قاچاق است. یعنی واقعیّت و روح و جان و ولایت و تفسیر و حدیث و مکتب آنان قاچاق است. وَهّابیّه موجودیّت خود را در قاچاق بودن این مذهب و این مکتب می‌دانند؛ و برای موجودیّت خود که در حقیقت هَدْمِ إسلام است می‌کوشند، چراکه تشیّع جز تجسّم روح إسلام و تبلور معنای نبوّت و قرآن چیزی نیست."[1]

سعودی‌ها همانند پهلوی، کمر خود را برای هدم إسلام بسته‌اند

"پیدایش وهّابیّه از دویست سال قبل، از ناحیه و زیر نظر و نقشه استعماری انگلستان بوده است. و درست در همین موقع، ظهور و بروز فرقه بابیّه و بهائیّه در ایران بوده است. پیدایش سُعُودی‌ها و تخریب مشاهد

[1] امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۴۵. (علامه طهرانی)

مشرّفه بقیع بعد از غلبه انگلستان در جنگ بین الملل اول بر کشور پهناور إسلامی عثمانی، و تجزیه و تقطیع آن به نوزده کشور شد. در آن‌وقت شَرِیف حُسَیْن حاکم مکّه را برداشتند و مَلِک سُعُود را به جای وی گماشتند. و او و تبار او با إسلام چنان کردند که می‌دانید؛ و می‌بینید! به صورت إسلام، و در قالب دعوت به توحید، و در ماسک و شَبْهِ دین و قرآن، به سر اسلام و مسلمین درآوردند آنچه را که در قوّه متخیّله هیچ صاحب تصوّری، تصوّر نمی‌شد.

آن‌قدر به مبانی و مبادی و شعائر مذهبی و دینی جسارت کردند که در هیچ ملّت و مذهبی سابقه ندارد.

امروزه یهود متصلّب، و حتّی فرقه شاخص آنها یعنی صهیونیزم‌ها، و تمام مسیحیان، و بودائیان، و پیروان مذهب کنفسیوس، و بت‌پرستان، و به‌طور کلّی همه و همه ملل و فرق، در رفتن به معابدشان آزاد، و در مناسک خود از احترام به پیامبرشان و محف•وظ داشتن آثار انبیاء از قبر و خانه و مولد و منزل و مَصْدر و مَورد و غیرها می‌کوشند، و در برابر مقدّسات خود سر تعظیم فرود می‌آورند؛ ولی یک مسلمانی که از آن طرف چین و ترکستان، و یا از جنوب هندوستان، و یا از آفریقا، و آسیا، و اروپا برای یکبار در مدت عمر موفّق به زیارت بیت الحرام می‌شود؛ باید در پیروی از سنّت رسول خدا، یعنی در بوسیدن أرکان اربعه کعبه (رکن حَجَرالأسْوَد، رکن عِراقیّ، رکن شامیّ، رکن یمانیّ[1]) و در بوسیدن مُسْتَجَار[2] (محلّ دَرِ ورودی بیت الله برای تولّد امیرالمؤمنین

---

[1] رکن یمانی: رُکنِ یَمانی یا رکن جنوبی یکی از زوایای کعبه است که به سمت جنوب و کشور یمن قرار دارد. این رکن پس از رکن حَجَر الأسوَد، برترین رکن کعبه شمرده شده و در روایات از آن، به عنوان دری از درهای بهشت یاد شده است. [الکافی، ج۴، ص۴۰۹.]

پیامبر اسلام صلّی الله علیه وآله و آله و اهل‌بیت علیهم السّلام، هنگامی که به رکن یمانی می‌رسیدند اعمالی انجام می‌دادند و درباره آن آدابی را سفارش نموده‌اند، که عبارت‌اند از: استلام (لمس کردن) [تهذیب الأحکام، ج۵، ص۱۰۶.] بوسیدن [تهذیب الأحکام، ج۵، ص۱۰۶.] التزام (در آغوش گرفتن) [الکافی، ج۴، ص۴۰۸.] ذکر صلوات [الکافی، ج۴، ص۴۰۹.] دعا و مناجات [تهذیب الأحکام، ج۵، ص۱۰۵؛ الکافی، ج۴، ص۴۰۸.] توبه و طلب آمرزش از درگاه الهی در نزد آن. [الکافی، ج۴، ص۴۰۹.]

[2] مُسْتَجَار: بخشی از دیوار پشت کعبه که در نزدیکی رکن یمانی و روبه‌روی درِ کعبه قرار گرفته است. براساس روایات، دیوار کعبه برای فاطمه بنت اسد، مادر امام علی علیه السّلام گشوده شد و او برای به دنیا آوردن آن حضرت وارد کعبه گشت و حضرت را در درون کعبه به دنیا آورد.

ائمه علیهم السّلام مستجار را از مکان‌هایی دانسته‌اند که دعا در آنجا مستحاب می‌شود. [الکافی، ج ۱، ص ۳۵۵.] و سفارش شده است که افراد نزد مستجار بایستند، دست به پرده کعبه آویخته، بسیار خداوند را بخوانند و نیازهای دنیایی و اخروی خود را بگویند.[بحار الأنوار، ج ۹۶، ص۱۹۶] همچنین خواندن دعای «**اللَّهُمَ الْبَیتُ بَیتُکَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُکَ وَ هَذَا مَکَانُ الْعَائِذِ بِکَ مِنَ النَّارِ**؛ خدایا خانه خانه تو و بنده بنده تو است! این جایگاه کسی است که از آتش دوزخ به تو پناه می‌برد.» در نزد مستجار توصیه شده است. [بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۹۱.]

از محمد بن عثمان نائب خاص امام زمان در دوران غیبت صغری نقل شده که امام زمان(عج)، در مستجار، پرده‌های کعبه را گرفته

علیه السّلام) و در بوسیدن حَطِیم (بین رکنِ حَجَرالأسْوَد و دَرِ کعبه) و در بوسیدن مُلْتَزَم (بین دَرِ کعبه و رکن عراقی) و در بوسیدن ضلع واقع در حِجْر اسمعیل، بالأخصّ در زیر ناودان، باید مورد منع و زجر قرار گیرد؛ و شلاّق بخورد؛ و چه‌بسا با محرومیّت و آرزوی بوسیدن، به وطن خود مراجعت کند.

و هم‌چنین نتواند ضریح و شباک قبر پیامبرش را ببوسد؛ و نتواند قبر أوصیاء و إمامان والامقام را که ازهرجهت به اعتراف جمیع مذاهب اربعه آنان، از طهارت و سیادت و علم و عرفان و وصایت و ولایت مقام تقدّم را دارند؛ ببوسد، و اظهار تعظیم و تکریم نماید. این نیست مگر از روی نقشه صریح و بررسی‌شده دول کفر و استعمار؛ که در پیش تاختن برای هدم مبانی دینی و کسر صولت حقّ، و محو و طَمْسِ آثار أولیای إسلام تا این سرحد ترکتازی می‌کنند.

خراب کردن قبور إمامان والامقام و أوصیای رسول‌الله، در بقیع به دست سُعُودی‌ها درست در وقتی صورت گرفت که بر هریک از کشورهای اسلامی، یکی از دیکتاتورهای بنده و برده و سرسپرده و ناموس فروخته خود را گماشتند. در ایران رضا خان می‌ر پنج را سردار سپه، و پس از آن رئیس الوزراء، و بلا فاصله به مقام سلطنت نشاندند. در ترکیه، مُصْطَفی کمال پاشا (آتاترک) را و در عراق مَلِک فَیْصَل پدر ملک غازی را، و در مصر ملک فؤاد پدر مَلِک فاروق را و هم‌چنین در سایر کشورها.

در آن‌وقت که خبر تخریب قبور ائمه بقیع به ایران رسید؛ شیعیان جگرسوخته و عاشق این سرزمین که خود از جهت امر داخلی خود و فشار سخت دیکتاتور تازه پا به می‌دان گذارده، قدرت بر حرکت نداشتند، کجا می‌توانستند فکری برای بقیع کنند؟ این از نظر ملّت. و اما از نظر دولت، خود دولت با سُعُودی‌ها در التزام و تعهّد به أجانب در هَدْم دین جهت مشترک داشتند. نهایت کاری که مردم می‌کردند تشکیل مجالس عزاداری و اجتماع در خانه علماء و بالمآل تلگرافی که أحیاناً در إبراز تأسف به علمای نجف و کربلا مخابره می‌شد.“[1]

و دعا می‌کرد. [من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.]

روایات متعددی اشاره کرده‌اند که گناهان را به تفصیل نزد مستجار ذکر کرده و توبه نمایند. [غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۲۸۵.]

هم‌چنین توصیه شده مسلمانان این بخش از دیوار کعبه را استلام و لمس کنند. [الزبدة الفقهیة فی شرح الروضة البهیة، ج ۳، ص ۴۰۶.]

هم‌چنین توصیه شده، افراد، شکم و روی خود را به این بخش از دیوار کعبه بچسباند و دعاهای وارد شده را بخوانند. [الزبدة الفقهیة فی شرح الروضة البهیة، ج ۳، ص ۴۰۶.]

[1] امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۴۷ ـ ۲۴۹. (علامه طهرانی)

فصل هشتم: حفظ حالات حج پس از بازگشت از سفر

اهمیت حفظ حال‌وهوای معنوی حج پس از بازگشت و استمرار آن

"مرحوم آقا به افرادی که از مکّه برمی‌گشتند می‌فرمودند: آقاجان! این حالی که در مکّه برایت هست این را در اینجا ادامه بده، نگه‌دار، این مهمان را که خدای متعال برای تو فرستاده است از او پذیرایی کن، این را در دل و نفست حفظ کن. اگر انسان این کار را کرد هی می‌رود جلو، هی می‌رود جلو، یک‌دفعه برمی‌گردد. همهٔ احوالش می‌شود حال احرام! مشکل نیست ها، فقط همّت می‌خواهد و استمرار."[1]

"باید کاملاً در موقع مراجعت دقت کنیم، باید آن حال‌وهوا را حتی‌الإمکان در خودمان حفظ کنیم[2] و ارتباطات را کم کنیم، حتی صحبت غیر حرام را هم کمتر کنیم، چون خود صحبت کردن، مدام از مایه می‌برد و مدام از کیسهٔ انسان خالی می‌کند! ولو صحبت‌های عادی باشد! به مسائل حج فکر کنیم، حالاتی که در آنجا برای ما پیش آمده است را مدام در ذهن بیاوریم، شب‌ها وقتی که می‌خواهیم بخوابیم با همان حال‌واحوال به خواب برویم؛ همهٔ اینها موجب می‌شود که تأثیرات حج و آن بارقه‌ها و جاذبه‌هایی که خداوند برای زوّار خودش قرار داده است بتواند بیشتر استقرار پیدا کند."[3][4]

تأثیرات حج بر نفس و لزوم مراقبه برای حفظ آن حالات

"افرادی که با رفتن به مهمانی خدا و پرداختن به این اعمال، حقیقت و سِرّ این اعمال در نفسشان مستقر می‌شود و با خود این ارمغان را به وطنشان برمی‌گردانند، می‌آورند، کاملاً محسوس هست برای افراد. وقتی که از حج برمی‌گردند، حال و هوایشان با افراد دیگر فرق می‌کند، کاملاً مشخص است. یکی از دوستان می‌گفت: «وقتی که من از مکّه برگشتم، وقتی که وارد فرودگاه تهران شدم، همین که آمدم از طیاره بیرون، حالم بهم خورد، حال انقلاب پیدا کردم و این حال انقلاب در من بود تا آمدم در منزل. آن حال انقلاب دیدم که تمام شد. دوباره از منزل که بیرون می‌آمدم، دوباره حال انقلاب پیدا می‌کردم. اما اگر مسجدی می‌رفتم، منزل یکی

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۲۴. (آیةالله طهرانی)

[2] امام صادق علیه السّلام فرمودند:

الحاجُّ لایَزالُ عَلَیهِ نورُ الحَجِّ مالَم یَلُمَّ بِذَنبٍ؛* «نور و روشنایی حج همواره بر حاجی باقی است، تا وقتی که دنبال گناه نرفته باشد.»

* فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۵. (محقق)

[3] سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: اینجانب امسال به حج تمتع مشرّف شدم. ولی بعد از برگشتن یک غوغا در دلم هست. نمی‌دانم چگونه رفتار کنم و چه برنامه‌هایی انجام بدهم که روحانیّت حج در دلم باقی بماند مخصوصاً در ماه محرّم.

آیةالله طهرانی: هو العلیم، با استمرار مراقبه از بقاء حالات روحانی حجّ محافظت نمایید.»

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیةالله طهرانی)

از دوستان می‌رفتم ـ البتّه نه هر دوستی، دوستان سلوکی ـ حال برمی‌گشت. دوباره که می‌آمدم، این حال انقلاب پیدا می‌شد.» این برای چیست قضیّه؟ این به‌خاطر این است که آن نفس لطیف شده و حالت قرب پیدا کرده، حالت لطافت پیدا کرده، نمی‌تواند آن مسائل بیرون را تحمل کند، جوّ غیر مناسب را نمی‌تواند تحمل کند. آن وقت این، اثرات فیزیکی می‌گذارد روی بدن هم همین اثرات را می‌گذارد. اما پس از مدتی، مثلاً همین شخص می‌گفت دیگر این حال برطرف شد.

در آنجا مسئله به این حساب هست: هر کسی به هر مقداری که در آنجا کاسبی کرده، به همان مقدار باید سعی کند که نگه دارد و نگذارد حدّاقل به این زودی از بین برود. مراقبه مسئله بسیار مهمی است که می‌تواند حال را در انسان نگه دارد و انسان را بیشتر با آن اثرات حفظ کند. دوستان و رفقایی که برگشتند از حج، نگذارند خاطرات حج از ذهنشان کم‌کم فراموش بشود. دائماً آن خاطرات را در ذهنشان مرور بدهند. همان تذکر آن مسائل و آن خاطرات، موجب تمایل نفس به آن مسائل و به آن عوالم می‌شود.

مهم‌ترین دستاورد حاجی پس از بازگشت از حج

یادم می‌آید در نامه‌ای که به اتفاق جمعی از دوستان ـ در زمان مرحوم آقا بود، تقریباً دو سال به فوت ایشان باقی مانده بود ـ نامه‌ای که نوشتند از مدینه، رفقا و دوستان نوشتند و بعد قرار شد این زیرش هم یک چند سطری هم ما بنویسیم، من این‌طور نوشتم در آن زمان که: «ما پس از آمدن به مکّه و مدینه و گذراندن این مواقف و پرداختن به این اعمال و انجام دادن این امور، تازه به این نتیجه رسیدیم که تمام طی کردن بیابان‌ها و حرکت و احرام و وقوف و طواف و نماز و اعمال، تمام اینها برای رسیدن و شناخت ولایت بود؛ و اصلاً مکان و جا و مواقف و اینها، اینها هیچ‌کدام ارزش استقلالی و موضوعی نداشته‌اند.» یعنی خدای متعال افراد را می‌آورد از جاهای مختلف، از امکنه بعیده، از آن طرف دنیا، این جاها را می‌برد، این مسائل را بر آنها می‌گذراند، آنها را وادار به این تکالیف می‌کند؛ به رفتن در عرفات، به منا، اعمالش، ذبحش، قربانی‌اش، رمی‌اش، طوافش، سعی‌اش، تمام اینها را به حاجی عملاً نشان می‌دهد تا نفس او را کم‌کم، کم‌کم از این تعلقات بیرون بیاورد و آنها را متوجه آن مبدأ کند تا بتواند حاجی در مقام و موقعیت خود، خود را در قبال مسئلهٔ ولایت ارزشیابی کند و کیفیت ارتباط خود را با پروردگار از طریق ولایت تصحیح کند و بداند که هرچه هست در این مکان و در این موقعیت و در این خصوصیت قرار دارد. تمام این حج آمدن‌ها و رفتن‌ها و حرکت‌ها برای این است که ما امام زمانمان را بشناسیم، فقط همین است. یعنی آن وسیله و رابط بین کثرت و بین وحدت، آن وسیله برای ما مشخص باشد که این مسئله مخفی است؛ در هیچ یک از اعمال حج این قضیّه بروز و ظهور ندارد. اما افرادی که ملتفت هستند و اینها متوجه هستند، اینها به‌واسطهٔ همان نوری که مقام ولایت بر دل آنها می‌تاباند، از اول اعمال، اینها بدون اینکه خود متوجه باشند، کم‌کم کشیده می‌شوند و به آن سمت حرکت می‌کنند، به آن وضعیت

راه می‌روند. تمام اینها برای این مسئله است.

یادم می‌آید وقتی که این نامه رسیده بود به مشهد، در آن موقع این عبارت خیلی برای افراد و برای رفقا و دوستان، یک ورد لسانشان بود، با هم صحبت می‌کردند. وقتی که مراجعت کردیم، آن همان شب، شب اول، وقتی وارد شدیم، آمدیم منزل مرحوم آقا ـ چون من آن موقع قم بودم، سال اولی بود که در همان سه سال آخر مرحوم آقا، به دستور ایشان ما به قم آمدیم، منتها حرکت ما از مشهد بود برای مکّه و مراجعت کردیم، به اتفاق آمدیم ـ ایشان نشسته بودند، بله، هوا هم تقریباً گرم بود، نشسته بودند در همان ایوان. به ما این‌طوری یک خنده‌ای کردند و گفتند: «خب فلانی! حالا آن عبارتی را که خودت نوشتی، به آن هم رسیدی یا نه؟!» گفتم: «یک مقداری چرا. یک مقداری شما دعا کنید بقیّه‌اش هم درست بشود.» بله، فرمودند... تا اینکه مطلب همان است، مطلب همان است. بله، در آنجا روشن شد. اینجاست که ما باید خیلی متوجه این نکته باشیم و امام علیه السّلام را حاضر ببینیم و ناظر ببینیم.

یعنی حاجی وقتی که از مکّه برمی‌گردد، با خودش امام زمان را می‌آورد، می‌آورد در منزل خودش. باید از این امام زمان حفاظت کرد ـ التفات کردید؟ ـ و نگه‌داری کرد از آن امام زمانی که در دل خود و در قلب خود جایش داده‌ایم و او را با خود به منزل خودمان آورده‌ایم. خیلی این مسئله مهم است! این مسئله مهم‌ترین و ارزشمندترین مسئله زندگی ما است. زیرا این توفیق برای خیلی‌ها دست نمی‌دهد که بروند چند روزی مهمان باشند، مهمان خدا باشند و خدای متعال این‌طوری از آنها پذیرایی کرده باشد و بعد هم به عنوان هدیه و ارمغان، این مسئله را در وجود انسان قرار بدهد، درست؟!

اینجاست که مرحوم آقا می‌فرمودند: «وقتی که برمی‌گردید، نگه دارید حال خودتان را. به مسائل زائد نپردازید. به چیزهایی که ما را وارد در عالم تخیلات و تصورات می‌کند، نباید بپردازید. با افرادی که اثرات سوء بر نفس دارند، با آن افراد حشر و نشر باید کمتر داشته باشید؛ چون کم‌کم، کم‌کم آن اثر و آن پدیده در وجود انسان به‌واسطهٔ این ارتباطات کم رنگ می‌شود و آن جذابیت خودش را از دست می‌دهد.»"[1]

حکایت سید بن طاووس و اهمّیت پذیرایی از حالات معنوی

"مرحوم سیدبن طاووس از افرادی بود که با امام زمان علیه السّلام ارتباط داشت؛ یکی از افرادی که در ارتباط با حضرت، مُسَلَّم‌الثّبوت است و کسی در این مسئله شکی نکرده، مرحوم سیدبن طاووس است. مرحوم آقا یک وقتی می‌فرمودند:

> یک نفر از جانب حضرت برای ایشان پیغام آورده بود؛ یک نامه‌ای آورده بود از جانب حضرت برای [ایشان]. خب، سید بن طاووس در را باز می‌کند، ایشان را می‌آورد در منزل، احترام می‌کند، مَقدَمش را گرامی می‌دارد، به ایشان توجه می‌کند، می‌آید می‌نشاند و خلاصه، بعد خودش

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیةالله طهرانی)

می‌رود دنبال کار خودش؛ آن نامه را می‌گیرد و می‌رود دنبال کار خودش در اطاق خودش، در آن وضعیت خودش. آن میهمان در آنجا بود؛ شب برای او غذا می‌برد و دوباره برمی‌گردد می‌رود و به کارهای دیگرش می‌رسد.
یک‌مرتبه نیمه‌های شب می‌بیند عجب! حال و هوایش فرق کرد؛ مثل سابق دیگر نیست؛ مسئله‌اش فرق می‌کند؛ حال نماز ندارد، حال دعا دیگر ندارد؛ حالت قبض پیدا کرده؛ آن ارتباط دیگر نیست. مضطرب می‌شود، پریشان می‌شود و متوسل می‌شود. به ایشان می‌گویند: «چرا این‌طوری از پیک ما پذیرایی کردید؟ اینکه فرستادهٔ ما بود، اینکه از ناحیهٔ ما بود؛ [سزاوار بود] این‌طوری بیاوری و آنجا بنشانی و مثلاً میوه جلویش بگذاری و خودت بروی [پی کارت]؟ حالا [بگویی:] شما فعلاً میل بفرمایید، تغییرذائقه‌ای بدهید؛ بعد خودش بلند شود برود به کارش برسد؟! این رسم میهمان‌نوازی است؟!»
(و واقعاً هم همین‌طور است؛ این خیلی عجیب است!)
خلاصه می‌آید می‌بیند ایشان (میهمان) دارد نماز می‌خواند؛ می‌افتد روی دست و پایشان. هرچه می‌پرسد، می‌گوید: «چه شده؟»
(حالا او خودش... ولی صحبت در آن مقصد و منبع است و مبدأ است؛ از آن‌طرف این مطلب آمده. توجه می‌کنید رفقا؟ خیلی مسئله مهم است‌ها!) از آن‌طرف آمده: «چرا تو این‌طوری کردی؟»
خلاصه، در آن مدتی که با او بوده، تمام اوقات خودش را در خدمتِ با او قرار می‌دهد؛ بعد دیگر از او می‌گذرند و قبول می‌کنند.

ببینید! این را می‌گویند پذیرایی از میهمان.

چگونگی پذیرایی از حالات معنوی: انجام موجبات بقا و ترک موانع

این هدیهٔ الهی پذیرایی می‌خواهد؛ این حالی که برای سالک پیدا می‌شود، این حال پذیرایی می‌خواهد؛ انسان باید نگه دارد. چطوری پذیرایی کند؟ باید آنچه را که موجب بقاء اوست انجام بدهد و آنچه را که مانع است و ممکن است به‌عنوان سد و به‌عنوان مانع در بقا او ممکن است انجام بگیرد، آنها را ترک بکند و رها کند؛ این را می‌گویند پذیرایی.

پس حالاتی که برای انسان پیدا می‌شود، این حالات چیست؟ اینها حالاتی است که حکم میهمان را دارد؛ و اگر انسان در نگه‌داری او بکوشد، این هست. بزرگان می‌فرمودند: «وقتی که برای افراد حالی پیدا می‌شود، نگذارد از دست برود؛ نگه دارد آن را.» این نگه‌داشتن خیلی مشکل است. انسان چطور حال خودش را نگه دارد؟

از یک طرف می‌توانیم بگوییم که آسان است؛ تکلیف شاقی نیست، به‌شرطی که مواظب باشیم و خود را گول نزنیم؛ و در خلوت خود، وقتی که کارهای خود را به استنطاق می‌کشانیم، در آنجا سر به زیر نیندازیم و رد نشویم. این موجب می‌شود که حال برای انسان بماند.

ضرورت پرهیز از اشتغالات ذهنی بیهوده و سخنان لغو

باز از رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم روایتی است که می‌فرمایند: «**لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَرَأَوْا مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.**» اگر شیاطین نمی‌آمدند و دور قلب بنی‌آدم نمی‌چرخیدند، گردش نمی‌کردند...» چرخیدن یعنی همین؛ هی فکر و خیال کردن؛ هی انسان در مسائلی که به او ارتباطی

ندارد فکر کردن؛ هی انسان در کارهای دیگران سرک کشیدن؛ انسان در مطالبی که تعلقی به او ندارد خود را وارد کند و دائماً در فکر و خیال: «آن چه کرد؟ این چه کرد؟ کار آن درست بود؟ کار من خوب بود؟ کار او غلط بود؟ کار من بهتر بود؟» به آنچه را که هیچ ربطی به او ندارد و هیچ‌گونه تعلقی به او ندارد، هی فکر و خیال خود را در این مسائل به‌کار بگیرد و بعد باعث گناه بشود، باعث غیبت بشود، باعث تهمت بشود، به گناه کشیده بشود؛ یا حدّاقل ملکوت خود را فاسد کند و مثال خود را از بین ببرد و برزخ خود را از بین ببرد با این تفکرات و با این تخیلات؛ اگر این‌طور نبود، «**لَرَأَوْا مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ**؛[1] اینها ملکوت آسمان و زمین را می‌دیدند.» همان ملکوت آسمان و زمینی که حضرت ابراهیم تقاضا کرد: «خدایا به من نشان بده»،[2] آن را می‌دیدند.

در یک روایت دیگر دارند: «**لَوْلَا تَمْرِيجٌ فِي قُلُوبِكُمْ وَ تَكْثِيرٌ فِي كَلَامِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَىٰ وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ**؛[3] اگر زیاد سخن گفتن در میان شما نبود و اضطراب در قلب، افکار مختلف و گوناگون و تشتّت خاطر و اضطراب در قلب شما نبود ـ عجیب است! ـ حضرت می‌فرماید: «آن را که من می‌بینم شما می‌دیدید؛ **لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَىٰ، وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ**؛ آنچه را که من می‌شنوم شما هم می‌شنیدید.»

یعنی قابلیت این را ما داریم؛ منتها کاری که پیغمبر کرد، اینکه تکثیر در کلام نداشت، تمریج در قلب هم نداشت. ما این دو تا را نداریم؛ هی حرف می‌زنیم! نشسته‌ایم هی حرف می‌زنیم: «بنزین گران شد، برنج ارزان شد.» آقا! شد که شد! از آسمان باران آمد، آنجا برف آمد. به من چه ربطی دارد؟! آنجا جنگ شد، آنجا صلح شد. آنجا زلزله شد، آنجا آوار خراب شد. همیشه در حال صحبت کردن هستیم!

نشسته‌ایم، یک‌دفعه رادیو را باز می‌کنیم ببینیم اخبار چیست؟ آقا! نمی‌خواهد ببینید اخبار چیست؛ بنشین سرجایت، بردار یک صفحه کتاب بخوان. یک روایت امام صادق را بخوان؛ یک صفحه کلام بزرگان را بخوان. آخر از آن پیچ‌بازکردنِ اخبار چه گیرت می‌آید؟ از این همه نگاه کردنِ تصاویرِ مخرّب و مُفسد و مُضلّ چه گیر ما می‌آید؟ دو ساعت فقط تخیل! این می‌شود تمریج. این فقط یک تصویر نیست که بیاید و برود؛ این تصویر می‌آید و در نفس جا باز می‌کند؛ می‌گوید: «من به این زودی نمی‌روم؛ هستم اینجا؛ محکم، محکم در اینجا می‌مانم.»

یک ماه رمضان را رعایت می‌کنیم؛ صحبت خود را با دیگران در طول روز کمتر می‌کنیم که به روزه‌مان

---

[1] ریاض السّالکین، ج ۳، ص ۱۹۶: قال صلّی الله علیه و آله و سلم: **لولا أن الشیاطین یحومون علی قلبی بنی آدم لنظروا إلی ملکوت السماوات.**

[2] سوره أنعام (۶) آیه ۷۵: ﴿وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلۡمُوقِنِينَ﴾.

[3] تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۰.

صدمه نخورد! ببینید ما چقدر در اشتباه هستیم! می‌گوییم روزه می‌گیریم و به‌واسطهٔ صحبت نکردن و اینکه به غیبت کشیده نشود، ارتباط خود را کم می‌کنیم؛ خب، این کار درست. در رفتن به هرجایی احتیاط می‌کنیم؛ در صحبت‌کردن‌ها احتیاط می‌کنیم؛ و اثرش را می‌بینیم. همین‌که ماه مبارک رمضان تمام می‌شود، روز از نو، روزی از نو! دوباره تمام شد؛ دیگر تمام شد دیگر؛ ماه رمضان را انجام دادیم، مطلب گذشت. این چه فایده دارد؟

تأثیر اعمال لاحق در از بین بردن آثار اعمال سابق

رفقا، تصور نکنیم اینکه ماه رمضانمان به این کیفیت گذشت، این در پرونده ما می‌ماند و آن عملی را که بعد از ماه رمضان انجام می‌دهم، جای خود را دارد؛ هر کدام حساب خود را! این‌طور نیست؛ این حساب، حساب مسلسل است؛ به‌هم‌پیوسته است. اگر بعد از ماه رمضان، مانندِ حالِ ماهِ رمضان را داشتیم، آن حال در ما می‌ماند؛ وإلاّ اصلاً انگار ماه رمضانی بر ما نگذشته است! صاف! آب پاکی را ریختم هم روی دست خودم، هم شما! تمام شد!

اگر رعایت آن اعمال و رفتار و مراقبه‌ای که در ماه رمضان داشتیم و خداوند توفیق داده بود، اگر به همان کیفیت بودیم، آن حالات می‌ماند؛ آن حالات استمرار پیدا می‌کند. والاّ در روز قیامت نگاه می‌کنیم که اصلاً ماه رمضانی بر ما نگذشته است. ای آقا! این همه شب‌های قدر بر سرمان زدیم، قرآن به سر گرفتیم، توسل کردیم... خب، خراب کردیم؛ بعد از ماه رمضان خراب کردیم. آن ماه رمضان آمد و بعد، آن سیل بنیان‌کنِ توهمات و تخیلات، تمام آن مزرعه‌ها و بناهایی که در ماه رمضان ساخته و پرداخته شده بود، همه را آمد و صاف کرد و بُرد.

مگر الآن این‌طور نیست؟ یک سیلی می‌آید، خانه را برمی‌دارد صاف می‌کند. وقتی فردا می‌آید، می‌گویید هیچ چیز نیست؛ هی نگاه نمی‌کنید ببینید دیروز ساختمان بود؟ الآن هیچ چیز نیست! تمام شد! دوباره باید بسازید؛ آن ساختمان دوباره نمی‌آید سرجایش؛ خراب شد رفت. این مسئله است در اینجا.“[1]

پذیرایی از حالات معنوی چگونه انجام می شود؟

”این نظام عالم، نظام تربیت است؛ و اینکه این همه مرحوم آقا می‌گفتند: «رفیق! مواظب باشید، مراقب باشید، گوش به هرجایی نسپرید، دل به هرجایی ندهید»، برای این است. آنها که با کسی دشمنی نداشتند، عزیز من؛ آنها که بدی کسی را نمی‌خواستند؛ آنها که از ارتباط با این و آن چیزی گیرشان نمی‌آمد و چیزی را از دست نمی‌دادند؛ حرفی بود برای من می‌زدند: «آقا! می‌خواهی، نمی‌خواهی، همین است. خودت می‌دانی، خودت می‌دانی.»

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۲۳. (آیةالله طهرانی)

این معنا، معنای پذیرایی است. اینکه بزرگان می‌فرمودند این حالات در حکم میهمان انسان است که در قلب جای می‌گیرد، این برای همین جهت است؛ که این میهمان شرائطی دارد، اقتضائاتی دارد و در تحتِ شرائطی می‌تواند دوام بیاورد.

اگر شرائط مهیّا باشد، این حال دوام پیدا می‌کند و از حال، تبدیل به مَلَکه می‌شود؛ اگرنه، این شرائط، شرائط آماده‌ای نباشد؛ اگر آن شرائط غیر مناسب بود، برمی‌گردد، برمی‌گردد می‌رود؛ می‌گوید: «من در جایی که برایم مناسب نیست، در منزلی که مناسب با من نیست، من مأوی نمی‌گزینم؛ من در آنجا قرار نمی‌گیرم.» در آنجا من واقع نمی‌شوم. در این زمینه خیلی مطالب هست."[1]

اهمیت حفظ دستاوردهای معنوی حج و پرهیز از بازگشت به زندگی سابق

"حیف است انسان یک‌هم‌چنین جایی برود و بعد برگردد و بخواهد دوباره به زندگی قبلش [بپردازد!] واقعاً حیف است! حال اگر کسی می‌خواهد، انجام بدهد؛ بالأخره:

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور *** در خلایق می‌رود تا نفخ صور[2]

هر کسی بر طبق خواست خودش کارهای خودش را انتخاب می‌کند و بر طبق مُدرکات خودش برنامهٔ خودش را تنظیم می‌کند؛ حال اگر کسی صلاح خودش را در این مهمانی‌های کذایی می‌بیند، [بعد از] برگشتن از مکّه هم ادامه بدهد! اگر کسی صلاح نمی‌بیند، دیگر خودش می‌داند این دیگر نیازی به توضیح و تأکید ما نیست؛ این عبادت به این شکل است و اثر آن هم به این شکل است، و مرحوم آقا می‌فرمودند:

حیف است که انسان از مکّه برگردد و این حالت را حدّاقل برای یک‌مدتی برای خود حفظ نکند!

بسیاری از رفقا و دوستان بودند که از مکّه برگشتند و برای بنده نقل کردند:

مابعد از برگشتن از مکّه، به هر فردی که نامناسب بود برخورد می‌کردیم حال تهوّع پیدا می‌کردیم و اصلاً از این قضیّه می‌فهمیدیم که این شخص در چه وضعیّتی است! بیرون می‌آمدیم و در خیابان [می‌رفتیم] حال تهوّع پیدا می‌کردیم؛ در مسجد که می‌رفتیم و در منزل که می‌آمدیم خوب می‌شدیم! تا یک شخص می‌آمد و به ما تلفن می‌کرد یک‌دفعه حال تهوّع [پیدا می‌کردیم!]

این چیست؟ اینکه دیگر چشم‌بندی نیست! اینکه دیگر تخیّل نیست! چه حالی برای او پیدا شده است

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۳۵، جلسه ۱۰. (آیةالله طهرانی)

۲ مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۳۱.

که الآن یک‌هم‌چنین وضعیّتی دارد؟ حال، دیگر هر شخصی خود وظیفهٔ خود را بهتر می‌داند.[1]"[2]

نظر علامه طهرانی در مورد برگزاری ولیمه در منزل

"نظر مرحوم آقا بر رستوران نبوده و ایشان تأکید داشتند براین‌که ولیمه در منزل خود شخص باشد؛ گرچه این مسئله هم مشکل است. البتّه این قضیّه در مورد عروسی‌ها هم هست. مجلس ولیمه یک مجلس الهی است؛ مجلس ظاهری و دنیایی نیست؛ مجلس آبروداری و چشم‌وهم‌چشمی نیست.[3] متأسفانه امروزه ولیمه از آن مجرای طبیعی خودش ـ که خلوص نیت و تشویق و ترغیب و تبلیغ به‌عنوان یک شعار اسلامی و به‌عنوان شکرگزاری از نعمت و توفیقی که خداوند داده و انسان را موفّق کرده به ادای حج بیت الله [باشد] ـ به این‌سو و آن‌سو انحراف پیداکرده است."[4]

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴:

«سؤال: فرمودید که انسان [وقتی که] از مکّه برمی‌گردد، این حالت را با خودش نگه دارد؛ در ارتباط با دیگران چه‌کار کنیم؟ هرچقدر که ارتباطمان را با دیگران کم کنیم ولی در مورد دیدار پدر و مادر که سفارش شده است، [ولی] غیبت می‌کنند و از مسئلهٔ غیبت ناراحت هستیم؛ چه می‌شود؟

آیةالله طهرانی: دیگر بنده متعهّد مطالب و ارتباطات افراد نیستم! آنچه را که بنده عرض می‌کنم، آن چیزی است که به‌نظر می‌رسد و پیاده کردن این مطالب دیگر برعهدهٔ بنده و امثال بنده نیست. انسان باید حال خودش را حفظ کند، دیدن پدر و مادر هم لازم است، حالا آنها غیبت می‌کنند لازم نیست که انسان برود با غیبت آنها همدم بشود و دو تا هم خودش روی آن بگذارد! آنها در آن مجلس غیبت می‌کنند، انسان یک سلامی می‌کند و یک علیکی می‌کند و مدتی می‌نشیند و بلند می‌شود می‌آید! این رفتن و همرنگ شدن و نشستن باعث می‌شود که انسان کدورت پیدا کند و آن یافته‌های خود را از دست بدهد؛ و انسان می‌تواند ترتیبی بیندیشد تا اینکه کمتر در معرض این‌گونه مسائل قرار بگیرد. علیٰ‌کلّ‌حال انسان باید ارزش و قیمت این حالات را بداند و خلاصه، به این زودی و به این مجّانی اینها را از دست ندهد.»

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیةالله طهرانی)

[3] سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴:

«سؤال: در مورد چراغانی کردن و پلاکارد زدن حاجیان پس از بازگشت چه نظری دارید؟

آیةالله طهرانی: البتّه اشکال ندارد و مسئله ایرادی ندارد، ولی امروزه این قضیّه و مطلب به چشم و هم‌چشمی و اعتبارات و... رسیده است و هرچه چراغانی بیشتر باشد و قربانی بیشتر باشد [بیشتر موجب چشم و هم‌چشمی است!] الآن به این وضعیت و به این کیفیت است؛ برای‌اینکه دیگران متوجه بشوند که حاجی آمده است ایراد ندارد، ولی نباید به‌نحوی باشد که تداعی شود این مطلب و قضیّه در این باب دارد جلو می‌رود! البتّه بنده در زمان مرحوم آقا ندیدم که ایشان به کسی توصیه کرده باشند که این کار را انجام بدهد و روی این حساب بهتر است که ما هم دست از این مسائل برداریم. آدم که به مکّه می‌رود، قبلش باید تودیع داشته باشد و بعد هم باید ولیمه بدهد و سنت است.»

[4] سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱۴۲۷، جلسه ۱۵. (آیةالله طهرانی)

"افراد برای ولیمه دادن، مصالح دنیوی و مسائل دیگر را در نظر می‌گیرند و طبعاً این قضیّه با مشکلاتی مواجه می‌شود و روح خلوص و اخلاص از بین می‌رود و طبعاً مشمول آداب و رسوم جاهلیت خواهد شد. این قضیّه به‌هیچ‌وجه نباید آن جنبه الهی خودش را از دست بدهد.

رستوران‌ها و پارک‌ها و تالارها، اینها جاهایی است که همهٔ افراد شرکت می‌کنند؛ با هر نفسی و با هر عقیده‌ای و با هر کاری. نفوس آنها قطعاً در این فضاها اثر منفی را باقی خواهد گذاشت؛ بخواهیم یا نخواهیم، نفس ما متأثّر خواهد شد. چطوراین‌که این معنا کاملاً ملموس و مشهود است و در این قضیّه هیچ شکی نیست. آن عروسی که در منزل باشد، تا این عروسی که در این مکان‌های عمومی باشد، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. ملائکه‌ای که در آن منزل می‌آیند، در آن تالارها شرکت نمی‌کنند؛ آن انوار الهی که بر آن مجلس عروسی ـ که مجلس الهی است و مقدس است و عبادت است ـ نازل می‌شود، در آن تالارها وجود ندارد. مجلس زفاف، مجلس عبادت است و ملائکه در آن مجلس حضور دارند؛ چون سنّتی از سنّت‌های رسول خدا باید در روی زمین تحقق پیدا بکند.

آن مقداری که می‌توانیم، اگر منزل نداریم، در منزل دیگر انجام بدهیم؛ نمی‌گویم حرام است. بنده تابه‌حال کسی را منع نکردم. ممکن است خانواده‌هایی باشند که اینها در تحتِ شرایطی باشند که نتوانند در منزل برگزار کنند. بالأخره هر کسی که این فرهنگ را ندارد و افراد دارای فرهنگ‌های متعدد هستند؛ ولی علیٰ‌کلّ‌حال، دیگر همین است. کسی که غذایی را بخورد که مناسب حال او نیست، دل‌درد می‌گیرد ـ چه بخواهد و چه نخواهد ـ این مطلب هست.

بنابراین، کسانی که از مکّه مراجعت می‌کنند، چرا ولیمه در منزل ندهند؟ رستوران یعنی چه؟ در تالار و این حرف‌ها یعنی چه؟ در همان منزل، عدهٔ محدودی بیایند یا در دو روز باشد [که] شرکت کنند و ولیمه داده شود؛ حالا در سه روز داده شود... بالأخره آن غذا در سه روز پخت شود یا در دو روز باشد. علیٰ‌کلّ‌حال، انسان با این‌گونه امور، آن آثار مترتّبه بر حج را خدای‌ناکرده از بین نبرد."[1][2]

اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

---

[1] سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۳۴:
«آنچه که بزرگان فرمودند این است که در منزل خود افطاری بدهید. در این اماکن ندهید، از حج که برمی‌گردید در منزل خود ولیمه بدهید، این اماکن برای انسان برکت و روح نمی‌آورد، نورانیت برای انسان نمی‌آورد، باید در منزل باشد. به زن و بچه اجحاف نباید بشود. تکلیف زائد نباید باشد و از آن طرف هم نباید مسئله به این نحو باشد که انسان بخواهد هر شب این طرف برود، آن طرف برود، نه! لازم نیست.» (آیةالله طهرانی)

[2] سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، مجلس ۱۸. (آیةالله طهرانی)

فصل نهم: توضیحات و احکام حج

گزیده ای از بیانات
آیةالله حاج سید محمدمحسن طهرانی ـ قدّس سرّه ـ
در رابطه با احکام حج

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

مقدمه

مقالهٔ موجود به قصد مقالهٔ همراه تهیه شده ولذا شامل کلّیهٔ مسائل و احکام حج نیست، بلکه سعی شده علیٰرغم آنکه همهٔ مسائل اصلی ذکر می‌شود، رعایت اختصار فراموش نگردد.

بسم الله الرّحمٰن الرحیم

اعمال حج تمتّع شامل دو بخش می‌باشد: ۱ـ عمرهٔ تمتّع ۲ـ حج تمتّع.
و با انجام مجموع این دو بخش، حاجی عمل حَجّة الإسلام خود را اداء نموده است.
خلاصه و نمودار اعمال حج تمتّع (حَجّة الإسلام)

الف) عمرهٔ تمتّع

۱ـ احرام بستن و تلبیه گفتن در میقات (مسجد شجره یا مسجد جحفه)
۲ـ هفت دور طواف به دور کعبه
۳ـ دو رکعت نماز طواف (در پشت مقام حضرت ابراهیم)
۴ـ سعی بین صفا و مروه (هفت دور بین کوه صفا و مروه)
۵ـ تقصیر (گرفتن مقداری ناخن و یا چیدن مقداری از موی سر)
که با تقصیر کردن، حاجی از احرام خارج و اعمال عمره تمتّع پایان می‌پذیرد.

ب) حج تمتّع

۱ـ احرام بستن در مکّه (و بهتر است در مسجدالحرام باشد)
۲ـ وقوف در عرفات (مقدار واجب آن از اذان ظهر روز عرفه (نهم ذی‌الحجّه) است تا اذان مغرب)
۳ـ وقوف در مشعر (مقدار واجب آن از اذان صبح روز عید قربان است ـ روز دهم ـ تا طلوع آفتاب)
۴ـ رَمی جمره عقبه (در روز عید قربان)
۵ـ قربانی کردن (در روز عید قربان)
۶ـ حلق کردن (در روز عید قربان)
۷ـ بیتوته در منا در شب یازدهم و دوازدهم (مقدار واجب آن از اذان مغرب است تا نیمه شب شرعی)
۸ـ رمی جمرات ثلاثه در روز یازدهم و دوازدهم (زمان آن از طلوع آفتاب است تا غروب آن)
۹ـ هفت دور طواف به دور کعبه
۱۰ـ دو رکعت نماز طواف (پشت مقام حضرت ابراهیم)
۱۱ـ سعی بین صفا و مروه (۷ مرتبه بین کوه صفا و مروه)
۱۲ـ طواف نساء (۷ دور طواف به دور کعبه)
۱۳ـ۲ـ نماز طواف نساء (۲ رکعت پشت مقام حضرت ابراهیم)
که با انجام نماز طواف نساء اعمال حج تمتّع به پایان می‌رسد.

عمرهٔ مفرده

عده‌ای از حجّاج در غیر از ایّام حج، جهت انجام عمره مفرده عازم می‌شوند که اعمال آن به شرح زیر است:

۱ـ احرام بستن در میقات و گفتن تلبیه (میقات معمولاً یا مسجد شجره است یا مسجد جحفه)

۲ـ هفت دور طواف به دور کعبه

۳ـ دو رکعت نماز طواف (پشت مقام حضرت ابراهیم)

۴ـ سعی بین صفا و مروه (۷ دور بین کوه صفا و مروه)

۵ـ تقصیر (گرفتن مقداری از ناخن و یا کوتاه کردن مقداری از مو)

که با تقصیر کردن حاجی از احرام عمره مفرده خارج می‌گردد.

۶ـ طواف نساء (۷ دور طواف به دور کعبه)

۷ـ نماز طواف نساء (۲ رکعت پشت مقام حضرت ابراهیم)

اصطلاح مدینه قبل و مدینه بعد

کلیهٔ کاروان‌های ایرانی در دو قالب مدینه‌قبل و مدینه‌بعد به سرزمین عربستان عزیمت می‌کنند.

مدینه قبل: کاروان‌هایی هستند که از ایران، ابتداء به مدینه مشرّف می‌گردند و تقریباً به مدت یک هفته در آن شهر نور و ولایت کسب فیض نموده سپس به قصد تشرّف به مکّه و انجام اعمال عمره تمتّع خود، به مسجد شجره (مسجدی در حومه مدینه که محل احرام رسول اکرم و اکثر ائمه علیهم السّلام است) می‌آیند در آنجا مُحرم شده و لبیک‌گویان به طرف خانه خدا حرکت می‌کنند و پس از ورود به مکّه اعمال عمره تمتّع را بجا آورده و از احرام خارج می‌گردند.

مدینه بعد: کاروان‌هایی هستند که از ایران مستقیماً به جدّه می‌روند و از آنجا پس از چند ساعتی وارد مسجد جحفه (مسجدی است که محل احرام کسانی است که از طرف دریا و جده به مکّه می‌آیند) شده احرام می‌بندند و لبیک‌گویان به‌سوی خانه خدا می‌روند و پس از ورود، اعمال عمره تمتّع خود را انجام داده و از احرام خارج می‌گردند. این افراد پس از اتمام اعمال حج تمتّع خود به مدینه مشرف شده و پس از حدود هشت روز به وطن باز می‌گردند.

افضل بودن حج مدینه بعد

مدینه قبل و بعد هر دو خوب است ولی چنانچه در روایات داریم مدینه بعد بهتر است، چراکه انسان

پس از انجام اعمال به مدینه می‌رود و زیارت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌کند به‌طوری‌که امام باقر علیه السّلام می‌فرمایند:

مردم مأمور شده‌اند به مکّه بروند و به دور این سنگ‌ها طواف نمایند و بعد بیایند و ولایتشان را به ما عرضه کنند.

این مهم است، طواف کردن به دور کعبه بدون امام فایده ندارد. (۱۴۲۵)

مروری گذرا بر کلیه اعمال حَجّةالإسلام (عمره تمتّع و حج تمتّع)

جهت انجام عمره تمتّع حجاج از یکی از میقات‌ها (مسجد شجره یا مسجد جحفه) مُحرم شده و به طرف شهر مکّه حرکت می‌کنند. پس از ورود به شهر مکّه به مسجدالحرام آمده و طواف خود را انجام می‌دهند و سپس نماز طواف را به جا می‌آورند. سپس به سمت مَسعی حرکت می‌کنند (مسعی به محل سعی کردن گویند که حد فاصل بین کوه صفا و مروه است و چسبیده به مسجدالحرام) و هفت بار فاصله بین کوه صفا و مروه را می‌پیمایند (از کوه صفا شروع و به کوه مروه ختم می‌شود) پس از آن کمی از مو و یا ناخن خود را کوتاه می‌نمایند و از احرام عمره تمتّع خارج می‌گردند و کلیه مُحرّمات احرام بر آنها حلال می‌گردد.

پس از این اعمال حجاج تا روز هفتم یا هشتم ذی‌الحجه در مکّه می‌مانند و در این روز مجدداً در خود شهر مکّه مُحرم شده و به‌سوی صحرای عرفات می‌روند و در عرفات تا اذان مغرب روز نهم می‌مانند و پس از اذان از عرفات به مشعر (مکانی است بین عرفات و منا) می‌آیند و تا طلوع آفتاب روز دهم (عید قربان) در آنجا وقوف می‌نمایند و سنگهای لازم برای رمی جمرات را جمع‌آوری می‌کنند و پس از آن به منا آمده و در چادرهای خویش مستقر می‌گردند و در این روز بایستی اعمال منا را انجام دهند که شامل: اول رمی جمره عقبه است (جمره عقبه از سمت منا آخرین جمره و نزدیکترین جمرات به شهر مکّه است) که هفت عدد سنگ (سنگ‌هایی که از مشعر جمع کرده‌اند) به آن می‌زنند و پس از آن بایستی قربانی کنند و پس از قربانی سر خود را می‌تراشند (حلق) و با حلق کردن حاجی از احرام خارج می‌گردد و کلیه محرمات احرام بر او حلال می‌شود به‌جز: ۱ـ استعمال بوی خوش که با اتمام سعی بین صفا و مروه حلال می‌گردد ۲ـ حلال شدن همسر که با انجام طواف نساء و نماز آن حلال می‌گردد. پس از حلق دیگر اعمال عید قربان به پایان می‌رسد لیکن حجاج به دو جهت باید اوقات خاص دیگری را در منا بمانند.

۱ـ بیتوته در منا (بیتوته: گذراندن شب را در یک محل می‌گویند) در شب یازدهم و دوازدهم از غروب آفتاب تا نیمه شب شرعی.

۲ـ رمی جمرات ثلاثه در روز یازدهم و دوازدهم از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب.

لازم به ذکر است بعد از اذان ظهر روز دوازدهم حجاج می‌توانند به‌طور کلی از منا خارج شده و به شهر

مکّه برگردند.

پس از اعمال منا (و مراجعت به مکّه حجاج به انجام اعمال مکّه مبادرت می‌کنند به شرح زیر:

۱ـ طواف (۷ دور به دور کعبه) ۲ـ نماز طواف (پشت مقام حضرت ابراهیم) ۳ـ سعی بین صفا و مروه (هفت دور بین کوه صفا و مروه) ٤ـ طواف نساء (هفت دور به دور کعبه) ٥ـ نماز طواف نساء (پشت مقام حضرت ابراهیم). با انجام نماز طواف نساء (که آخرین عمل حج تمتّع است) اعمال مکّه پایان می‌یابد.

قبل از حرکت به حج

توصیه‌ها و تذکرات پیرامون قبل از حرکت:

۱ـ ابتداء شکر خدا را انجام دهد به خاطر این توفیق الهی. (۱۴۲۴)

۲ـ غسل توبه انجام دهد (از همه آنچه که تا به حال انجام داده) بهتر است که شب جمعه باشد (قبل از اذان صبح) و صبح جمعه بعد از نماز صبح ۲ رکعت نماز بخواند، سپس سر به سجده گذارده و ۱۰۰ مرتبه استغفار کند: استغفر الله ربی و اتوب الیه. (۱۴۲۴)

۳ـ به این نیت حرکت کند که الآن می‌خواهد مانند حضرت ابراهیم حرکت کند (حج ابراهیمی انجام دهد) یعنی حال و هوای حضرت ابراهیم و آن وضعیتی که حضرت ابراهیم داشتند را در خود پیاده کند. (۱۴۲۴)

۴ـ خود را مانند یک بنده ذلیل و عبدی که مولا او را دعوت کرده باید در طول مدت سفر حج، حالت عبودیت و ذلّت و استکانت داشته باشد. (۱۴۲۴)

۵ـ مخارجی که کرده به حساب نیاورد. (المالُ مالُ الله) با نیتی که نه خرجی کرده و نه زحمتی کشیده باید از خانه خارج گردد. ()

۶ـ از منزل که خارج شد دیگر در فکر خانه و منزل نباشد، آنها هم خدایی دارند و نگهبان و حافظ دارند. (۱۴۲۴)

۷ـ از منزل که حرکت می‌کند باید خود را متصل به امام زمان علیه السّلام ببیند و در همه‌جا خود را با حضرت ببیند و اینکه انسان به دنبال این باشد که در جای خاصی امام زمان علیه السّلام را پیدا کند، این در مسیر عرفان نیست بلکه افراد عادی به دنبال این حرف‌ها هستند. (۱۴۲۴)

۸ـ این یک ماه را از زندگی خود جدا کنید و در این یک ماه هر حرفی نزنید و هر کاری را نکنید و با هر کسی رفت‌وآمد نداشته باشید. (۱۴۲۵)

۹ـ از مکّه و مدینه دائم زنگ نزنید (هر یکی دو هفته یک بار اشکالی ندارد) و فقط صرف احوال‌پرسی باشد، نه شنیدن اخبار و... چون پی‌گیری و شنیدن اخبار فکر انسان را مشغول می‌کند و این از سهم انسان کم

می‌کند، حاجی که به حج می‌آید دیگر نباید به مسائلی که در منزل می‌گذرد فکر کند، نباید به همسر و فرزند، کار و... فکر کند چراکه تمام این مسائل موجب می‌شود که سهمیه انسان کم شود و باعث می‌شود آن صفا و خلوص کم گردد. (۱۴۲۴)

۱۰ـ فکر خود را از وطن خالی کنید از کلیه متعلّقات، و همه چیز را کنار بگذارید به نحوی که گویا تنهای تنها در دنیا هستید. (۱۴۲۴)

۱۱ـ از منزل که حرکت می‌کنید خود را در دو حوله احرام فرض کنید (حالت احرام) و مراقبه را زیاد کنید. (۱۴۲۵)

۱۲ـ حج ابراهیمی یعنی چه؟ حضرت ابراهیم علیه السّلام، وقتی حضرت اسماعیل و همسرش را آوردند در محل فعلی کعبه، هیچ موجودی در آنجا نبود و یک بیابانی بود که کوه‌ها آن را احاطه کرده بودند و حضرت، زن و بچه‌اش را می‌گذارند و می‌روند و خداوند می‌فرماید حتی پشت سر خود را هم نگاه نکن. حج ابراهیمی آن است که وقتی ما حرکت می‌کنیم و می‌آئیم به مکّه دیگر از این دنیا و داد و ستدها و اختلاف‌ها و بگو مگوها و... بیرون بیاییم. حضرت ابراهیم که آمد، تمام تعلقات خود را از دنیا کَند. (۱۴۲۵)

۱۳ـ باید بداند این اعمالی که می‌خواهد انجام بدهد، تنها جنبه ظاهر آن نیست بلکه هر کدام از این اعمالِ ظاهر، باطنی دارد. (۱۴۲۴)

لازم به ذکر است در کتاب شریف امام شناسی، جلد ۶، صفحه ۱۲۹ به بعد، پیرامون اعمال حجّةالوداع پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و مکان‌هایی که توقف نموده و خطبه خوانده‌اند و مناسکی که انجام داده‌اند، مطالب فراوانی آمده است که علاقه‌مندان را به خواندن آن مطالب ارزشمند دعوت می‌کنیم.

شرح تفصیلی اعمال حَجّةالإسلام

الف) عمرهٔ تمتّع (احرام، طواف، نماز طواف، سعی، تقصیر)

۱ـ احرام

احرام عمره تمتّع باید در میقات انجام پذیرد که معمولاً میقات برای ایرانی‌ها یا مسجد شجره است اگر مدینه قبل باشند و یا مسجد جحفه است اگر مدینه بعد باشند.

مراحل احرام

۱ـ درآوردن کلیهٔ لباس‌های دوخته‌شده و پوشیدن لباس احرام (برای مردها)

۲ـ نیت کردن (نیت عمرهٔ تمتّع) نیت، همان نَفس خواست باطن را گویند و لازم نیست به زبان بیاید. (۱۴۲۲)

۳ـ گفتن لبّیک (تلبیه) که با گفتن لبّیک حاجی مُحرم می‌شود و بایستی از محرّمات احرام پرهیز نماید.

۴ـ ذکر لبّیک: **لَبَّیکَ، اللّهمّ لَبَّیکَ، لَبَّیکَ لا شَریکَ لَکَ لَبَّیکَ، إنَّ الحَمدَ وَالنِّعمَةَ لَکَ وَ المُلکَ، لا شَریکَ لَک.** (۱۴۲۴)

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون احرام)

۱ـ مستحب است قبل از احرام غسل کند (غسل احرام) و دو رکعت نماز احرام بخواند. (۱۴۲۲)

۲ـ با غسل احرام می‌توان نماز خواند یا طواف کرد و با هر غسل مستحبی می‌توان نماز خواند و طواف کرد. (۱۴۲۲)

۳ـ بهتر است در میقات غسل کند (مسجد شجره یا جحفه) و امکانات برای غسل در این مکانها موجود است.

۴ـ شروع تلبیه از میقات است و ذکر لبیک را تا زمانی که خانه‌های مکّه پیدا می‌شود می‌تواند ادامه دهد و پس از رؤیت خانه‌های مکّه دیگر نباید لبیک بگوید و هرچه این ذکر را بیشتر بگوید اثر احرام در نفس او قویتر می‌شود. (۱۴۲۲)

۵ـ گفتن یک تلبیه واجب و مابقی مستحب می باشد. (۱۴۲۲)

۶ـ خانم‌ها باید با صدای آهسته تلبیه بگویند. (۱۴۲۴) درصورتی‌که نامحرم صدای آنها را بشنود.

۷ـ احرام بستن نشانه آن است که انسان خودش را از همه تعلق‌ها رها کرده و از همه ماسوی‌الله جدا کرده است. (۱۴۲۶)

محرّمات احرام

با احرام بستن، کارهایی بر مُحرم حرام می‌گردد که به آن محرّمات احرام می‌گویند که تعدادی از آنها اختصاص به مردان دارد، تعدادی به خانم‌ها و تعداد بیشتر آن مشترک است:

الف) مشترک بین آقایان و خانم‌ها

۱ـ صید و شکار در حرم و اطراف آن و کشتن حیوانات موذی و حیواناتی که در بدن ساکن می‌شوند (مثل شپش و...)

۲ـ آمیزش یا هر گونه استفاده شهوانی دیگر از همسر

۳ـ استمناء

۴ـ استعمال عطریات و بوئیدن عطر

۵ـ سرمه کشیدن
۶ـ نگاه کردن در آینه برای دیدن خود
۷ـ دروغ ـ فحش دادن
۸ـ قسم خوردن به الله و خداوند
۹ـ انگشتر زینتی به دست کردن
۱۰ـ روغن مالیدن
۱۱ـ کندن و زدودن مو از بدن عمداً
۱۲ـ بیرون آوردن خون از بدن
۱۳ـ ناخن گرفتن
۱۴ـ کندن دندان
۱۵ـ کندن و بریدن درختان و گیاهان حرم
۱۶ـ عقد کردن (عقد نکاح)

ب) مخصوص آقایان:

۱ـ پوشیدن لباس دوخته
۲ـ پوشیدن چیزی که تمام روی پا را بگیرد.
۳ـ پوشانیدن سر
۴ـ زیر سقف رفتن و قرار دادن سایه ثابت در بالای سر در حین پیمودن بین دو منزل

ج) مخصوص خانم‌ها:

۱ـ پوشیدن زیور برای زینت
۲ـ پوشاندن روی خود با نقاب و روبند

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون محرمات احرام)

۱ـ انگشتری که جنبه تزئین نداشته باشد (مثل عقیق یا درّ و...) اشکال ندارد. (۱۴۲۲)
۲ـ نگاه کردن به شیشه اتوبوس که انسان در آن پیدا باشد، اگر عمداً باشد اشکال دارد. (۱۴۲۲)
۳ـ مسواک زدن اگر باعث خون آمدن از لثه شود اشکالی ندارد ولی باید سعی کند حتی‌الامکان خون نیاید. (۱۴۲۴)
۴ـ گره زدن، سنجاق کردن و استفاده از بست‌هایی که حوله احرام را نگه می‌دارد در حال احرام، حرام

نیست اما بهتر است استفاده نشود.

۵ـ دمپایی حتماً باید روباز باشد بدین نحو که صدق باز بودن روی پا بشود.

٦ـ استفاده از هر آنچه که دوخته شده است (برای مردان حرام است) اعم از حوله، همیان، کیف، ماسک و پتو (درصورتی‌که دور آن دوخته باشد).

۷ـ مرد مُحرِم درصورتی‌که می‌خواهد سر خود را خشک کند، باید سر خود را به چند قسمت تقسیم کرده و هر کدام را جدا جدا خشک کند تا پوشاندن سر، صدق نکند. (۱۴۲۵)

۸ـ استفاده از عطر و شامپوهایی که بوی عطر می‌دهند حرام است ولی اگر بویی به انسان بخورد، استشمام آن اشکالی ندارد. (۱۴۲۴)

۹ـ برای مردان کشیدن ملحفه بر روی پا اشکالی ندارد البتّه درصورتی‌که لحاف بر روی پا نچسبد.

۱۰ـ زیر سقف رفتن شخص محرم هنگام مشی (راه رفتن) حرام است، البتّه در مکّه چون منزل حساب می‌شود اشکالی ندارد؛ فلذا در شهر مکّه شخص می‌تواند برای طی طریق از ماشین سقف‌دار استفاده نماید اما زمانی که از میقات (مسجد شجره یا جحفه) می‌آید و یا از مکّه به عرفات می‌رود حتماً باید از ماشین بدون سقف استفاده کند. (البتّه همه این موارد مربوط به روز می‌باشد ولی در شب مطلقاً استفاده از ماشین سقف‌دار بلامانع است).

۱۱ـ خانم‌ها نباید در حال احرام صورت خود را بپوشانند و پوشانیدن آن حرام است (۱۴۲۲ ـ ۱۴۲۶) لیکن پاک کردن صورت با دستمال اشکالی ندارد. (۱۴۲۴)

۱۲ـ شانه زدن به موی سر به نحو آرام اشکالی ندارد و موهایی که می‌ریزد اگر به حالت عادی می‌ریزد اشکال ندارد، بلکه آنچه حرام است کندن مو از بدن است به نحوی که با شدت آن را از بدن جدا نماید. (۱۴۲۵)

۲ـ طواف

هنگام طواف باید موارد زیر رعایت گردد:

۱ـ طهارت (وضو یا غسل)

۲ـ پاک بودن بدن و لباس.

۳ـ نیت.

۴ـ هفت دور به دور کعبه بگردد و ابتدای آن از مقابل حجرالاسود باشد.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون طواف)

۱ـ مستحب است قبل از طواف غسل کند (و با آن غسل می‌تواند طواف کند و نماز بخواند). (۱٤۲۲)

۲ـ محدوده طواف حتی‌الامکان بین حجر و مقام باشد لیکن اگر به علت ازدحام جمعیت، طواف مشکل بود می‌تواند محدوده آن را وسیع‌تر کند و در صورت شلوغی و ازدحام جمعیت می‌تواند حتی در طبقه دوم و سوم طواف کند. (۱۴۲۴ـ ۱۴۲۲)

۳ـ استلام حجرالاسود اگر امکان داشت انجام دهید ولی خیلی خود را به زحمت نیندازید و اصراری نکنید. (۱۴۲۲)

۴ـ در هنگام طواف نباید شانه و دست انسان در فضای بالای شاذروان قرار بگیرد (شاذروان به محل اتّصال دیوارهای کعبه به کف صحن مسجدالحرام را می‌گویند که از خود دیوارهای کعبه کمی بیرون‌تر قرار گرفته است)

لذا هنگام طواف دست زدن به کعبه باعث بطلان طواف می‌گردد. (۱۴۲۴) مگر آنکه برگردد و از محلی که دست زده طواف را اعاده کند.

۵ـ مستحب است انسان هنگام ورود به مسجدالحرام از باب بنی‌شیبه وارد گردد چون هنگامی که بت هُبل به دست امیرالمؤمنین علیه السّلام شکسته شد پیامبر اکرم صل الله علیه و آله امر فرمودند که آن را در زیر در ورودی باب بنی‌شیبه دفن کردند تا چون مردم داخل می‌شوند آن را در زیر قدم خود بگیرند. (برگرفته از امام شناسی، جلد ۶، صفحه ۲۷)

۶ـ عظمت کعبه به خاطر این سنگ‌ها نیست، بلکه به خاطر آن است که خداوند میل و اراده کرده است که این نقطه با ارزش باشد، یعنی میل و اراده پروردگار به این نقطه خاص تعلق گرفته است. (۱۴۲۵)

۷ـ لازم نیست پس از رسیدن به مکّه فوراً به مسجدالحرام رفته و اعمال را انجام دهید بلکه بهتر آن است که در صورت خستگی راه، چند ساعتی استراحت کرده و پس از آن اقدام به انجام اعمال نمایید، زیرا انجام اعمال نیاز به تمرکز دارد و خستگی با تمرکز منافات دارد. (۱۴۲۶)

۸ـ در هر دور طواف مستحب است رو به حجرالاسود کرده و تکبیر بگوید.

۹ـ شک در طواف اگر در کمتر از ۳/ ۵ دور با شد طواف باطل است (مثلاً شک در ۲ یا ۳) ولی اگر در بیشتر از ۳/ ۵ دور باشد باید بنا را بر اقل بگذارد. (۱۴۲۶)

۱۰ـ اگر در بین طواف حدثی از انسان سر بزند، اگر در کمتر از ۳/ ۵ دور باشد (مثلاً دور دوم باشد) طواف باطل است و اگر در بیشتر از ۳/ ۵ دور باشد (مثلاً دور پنجم باشد) باید همان‌جا طواف را قطع کند و طهارت حاصل کرده و سپس از همان‌جا که قطع کرده بود بقیّه طواف را ادامه دهد.

۱۱ـ اگر در بین طواف اذان گفته شود و شخص مجبور به توقف شود، اگر در کمتر از ۳/ ۵ دور است طواف باطل است و اگر در بیشتر از ۳/ ۵ دور باشد اشکالی پیدا نمی‌کند و بعد از نماز از همان‌جا طواف خود

را ادامه می‌دهد.

۱۲ـ فاصله انداختن بین اعمال (مثل طواف و نماز طواف و...) اشکال ندارد مثلاً یکی را امروز و دیگری را فردا انجام دهد.

۱۳ـ هنگام طواف همین که از مقابل حجرالاسود شروع به گردیدن کند کفایت می‌کند، اگرچه در هنگام طواف سهواً به دور خود بچرخد و پشت او به کعبه شود.

۱۴ـ اگر در حین طواف جمعیت به قدری باشد که انسان را حرکت دهد یا بلند کند و چند متر جلو ببرد طواف او صحیح است. (۱۴۲۴)

۱۵ـ در طواف‌های واجب در هر دور، ادعیه وارده برای هر دور را بخوانید و اگر وقت اضافه آمد الله اکبر و لا اله الا الله بگویید ولی در طواف‌های مستحبی در هر دور فقط لا اله الا الله و الله اکبر بگویید. (۱۴۲۲)

۱۶ـ زن‌ها به هر تعداد که بخواهند می‌توانند طواف مستحبی انجام دهند و ترک آن به خاطر پرهیز احتمالی از تماس با مردهای دیگر، لزومی ندارد. (۱۴۲۶)

۱۷ـ طواف همین عمل ظاهر نیست بلکه باید به باطن آن هم توجه نمود، باطن آن این است که هر دور طواف نشانه و حکایت از یکی از عوالم است: ۱ـ ماده ۲ـ مثال ۳ـ ملکوت سُفلی ۴ـ ملکوت عُلیا ۵ـ جبروت ۶ـ لاهوت ۷ـ اسماء کلیه (ذات) (۱۴۲۵ ـ ۱۴۲۲)

۱۸ـ طواف یعنی فدا کردن و خود را باختن و خود را تسلیم کردن و ناچیز شمردن. (۱۴۲۲)

۱۹ـ طواف کردن به دور کعبه یعنی: خدا و ذات او را محور قرار دادن و آن ذات را در تمام مراحل و مراتب وجودی مورد توجه قرار دادن و خود را فانی دانستن در تمام مراحل وجودی. (۱۴۲۲)

۲۰ـ طواف که می‌کند باید بداند که مسیر زندگی و حیات خودش را از این به بعد بر چه اصل و اساسی قرار بدهد. (۱۴۲۴)

۳ـ نماز طواف

پس از اتمام طواف باید نماز طواف را بجا آورد:

الف) دو رکعت است بدون اذان و اقامه.

ب) این نماز باید پشت مقام حضرت ابراهیم و به سمت کعبه باشد.

ج) باید با طهارت باشد.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون نماز طواف)

۱ـ نماز طواف مثل نماز صبح می‌باشد و اگر خدا نماز صبح را (از نظر صحت و درست تلفظ نمودن کلمات) قبول کند، آن را هم قبول می‌کند. و انسان باید نماز طواف را خودش بخواند و نیابت دادن مربوط به کسانی است که اصلاً نمی‌توانند نماز بخوانند. خداوند همین نماز را از ما قبول می‌کند. بله، بهتر است انسان نزد کسانی که تجوید خوبی دارند حمد و سوره خود را بخواند و حتی‌الامکان رفع اشکال نماید و این کار را برای همه نمازها بایستی انجام داد نه فقط برای نماز طواف. (۱۴۲۶، ۱۴۲۵، ۱۴۲۴)

۲ـ به شک بعد از نماز طواف نباید اعتنا کرد و این شک وسوسه شیطان است. (۱۴۲۶)

۳ـ درصورتی‌که نماز طواف در پشت مقام برای دیگران زحمتی ایجاد نمی‌کند می‌توان در آن سوره‌های بلند را قرائت نمود. (۱۴۲۶)

۴ـ علت اینکه پشت مقام حضرت ابراهیم باید نماز را به جا آورد آن است که: این قدم، محترم بوده و این مقام، جای پای کسی است که سازنده این بیت بوده و ما را به این مناسک دعوت کرده و در حق ما دعای خیر نموده و ما به احترام او و احترام قدم او و فعل او، پشت آن مقام به نماز می‌ایستیم.

گودی موجود بر روی مقام حضرت ابراهیم دست‌ساز نیست بلکه روایت داریم که این محلِ پای حضرت ابراهیم بوده که خداوند به اعجاز آن سنگ را نرم نمود تا جای پای حضرت در سنگ نقش بپذیرد. (۱۴۲۵)

۴ـ سعی بین صفا و مروه

پس از نماز طواف نوبت به سعی بین صفا و مروه می‌رسد.

۱ـ هفت مرتبه باید بین کوه صفا و مروه را طی کنیم.

۲ـ از کوه صفا شروع و به کوه مروه ختم می‌گردد به این شکل:

دور اول: از صفا به مروه

دور دوم: از مروه به صفا

دور سوم: از صفا به مروه

...

دور هفتم: از صفا به مروه

۳ـ سعی بین صفا و مروه وضو و طهارت نیاز ندارد و این مکان جزء مسجدالحرام نیست لذا خانم‌هایی که عذر دارند می‌توانند به آن مکان وارد شوند. (۱۴۲۲)

۴ـ بین صفا و مروه، و نزدیک به صفا بر روی سقف در دو جا چراغ‌های سبزی روشن شده که این دو چراغ محدوده مکانی را که باید هروله نمود (راه رفتن شبیه به دویدن) مشخص می‌سازد که برای مردها مستحب

است در هر دور به اولین چراغ که رسیدند شروع به هروله نمایند و به چراغ دوم خاتمه دهند و زن‌ها نبایستی هروله نمایند.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون سعی)

۱ـ سعی صفا و مروه را باید در طبقه پایین انجام داد و چنانچه ممکن نبود در طبقه فوقانی هم اشکال ندارد. (۱۴۲۲)

۲ـ در حین سعی صفا و مروه ادعیه وارد شده برای هر دور را بخوانید و اگر وقت اضافه آمد الله اکبر و لا اله الا الله بگویید. (۱۴۲۲)

۳ـ در سعی بین صفا و مروه ما به دنبال حضرت هاجر، دنبال آب حیات می‌گردیم. (۱۴۲۴)

۴ـ در سعی بین صفا و مروه به دنبال حضرت هاجر می‌دویم، چون ایشان برای خدا و برای رضای او و رفع تشنگی حضرت اسماعیل به دنبال آب حیات می‌دوید و در آن حال نفس او دیگر نفس الهی بود، نه نفس زنانه و غیر الهی. (۱۴۲۵)

۵ـ سعی صفا و مروه برای رسیدن به چشمه حیات و رسیدن به حقیقت توحید است که وقتی آن حقیقت بیاید و به انسان بخورد، انسان سیراب می‌گردد و ماسوی‌الله را کنار می‌گذارد. (۱۴۲۵)

۵ـ تقصیر

پس از اتمام سعی، (البتّه در عمره تمتّع) حجاج با چیدن مقداری از مو و یا ناخن خود، از احرام خارج گشته و کلیه محرمات احرام بر آنها حلال می‌گردد.

۱ـ چیدن مقداری از مو و یا ناخن. البتّه مستحب است هر دو انجام شود.

۲ـ کسی که خودش تقصیر نکرده نمی‌تواند برای دیگران تقصیر کند.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون تقصیر)

پس از اتمام عمره تمتّع تا زمانی که حجاج احرام برای حج تمتّع می‌بندند:

۱ـ حاجی نباید از شهر مکّه خارج گردد. (۱۴۲۵)

۲ـ نمی‌تواند عمره مفرده انجام دهد (حرام است). (۱٤۲۵)

۳ـ نمی‌تواند سر خود را بتراشد.

۴ـ مستحب است پس از خروج از احرام، لباس‌های احرام خود را هم‌چنان بپوشد تا زمانی که می‌خواهد برای حج تمتّع مجدداً مُحرم گردد، البتّه این به معنای مُحرم باقی ماندن نیست بلکه همه محرّمات احرام بر او

حلال است و فقط او لباس احرام خود را جهت رعایت استحباب تا احرام حج تمتّع خود می‌پوشد.

اعمال حج تمتّع

پس از پایان عمره تمتّع، حجاج در مکّه می‌مانند و معمولاً در روز هشتم ماه ذی‌الحجه، مُحرم شده و به‌سوی عرفات (صحرایی است در خارج از حرم) می‌روند که هم‌اکنون به ذکر کلیه اعمال می‌پردازیم:

۱ـ احرام

۱ـ احرام بستن در شهر مکّه در هر نقطه شهر که باشد چه جدید چه قدیم (۱٤۲٦) و بهتر است در مسجدالحرام احرام ببندد (۱٤۲۲) و بیرون آوردن کلیه لباس‌های دوخته (برای مردها).

۲ـ نیت کردن (نیت حج تمتّع)

۳ـ تلبیه (لبیک گفتن)

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون احرام حج تمتّع)

۱ـ مستحب است قبل از احرام غسل کند.

۲ـ بهترین مکان برای احرام بستن مسجدالحرام است. (۱۴۲۴)

۳ـ شروع تلبیه از هنگام احرام است تا ظهر روز عرفه، و از ظهر روز عرفه (روز نهم ذی‌الحجه) که آخرین فرصت است دیگر نباید تلبیه بگوید. (۱۴۲۲)

۴ـ آقایان اگر در روز به عرفات می‌روند نباید از ماشین سقف‌دار استفاده نمایند.

۲ـ وقوف در عرفات

وقتی حجاج محرم شدند برای وقوف (ماندن) در عرفات به این صحرا می‌آیند:

۱ـ مقدار واجب وقوف از ظهر روز نهم (روز عرفه) است تا اذان مغرب همان روز.

۲ـ آنچه واجب است تنها وقوف است، و عمل واجب دیگری ندارد لیکن برای این مکان اعمال مستحبه زیادی ذکر شده که در ذیل آمده است.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون وقوف در عرفات)

۱ـ در حدیث است که: «**الحجُّ عَرَفةٌ**؛ حج همان عرفه است.» و لذا در روایت است کسی که عرفه را درک کند حج خود را انجام داده و حجّش مقبول است. (۱۴۲۶)

۲ـ در روایت است کسی که عرفه را درک کند و متوجه باشد، خداوند تمام گناهان او را می‌آمرزد، همان‌طور که از مادر متولد شده است. (۱۴۲۵)

۳ـ در شب عرفه دعای «**یا شاهدَ کلِّ نجویٰ...**» را بخواند (در مفاتیح قسمت اعمال شب عرفه)

۴ـ خواندن زیارت امام حسین در شب و روز عرفه (۱۴۲۴)

۵ـ خواندن دعای عرفه بسیار سفارش شده است و در بعد از ظهر روز عرفه (هرچه به غروب نزدیک‌تر باشد بهتر است.

۶ـ بهتر است دعای عرفه را در سمت چپ پایین کوه جبل‌الرّحمة بخواند، همان مکانی که امام حسین علیه السّلام دعای عرفه را خوانده‌اند، ولی بالای کوه جبل‌الرّحمة در این روز نروید که کراهت دارد. (۱۴۲۴ و ۱۴۲۵)

۷ـ در عرفات نمازها شکسته است (۱۴۲۴) و فقط همان شبی که به عرفات می‌آیید نماز کامل است. (۱۴۲۵) و درصورتی در شب اول نماز کامل است که قبل از آن ۱۰ روز در مکّه اقامت داشته باشید. فلذا اگر کمتر از ۱۰ روز در مکّه اقامت داشته باشید می بایست نماز را در شب اول نیز شکسته بخوانید.

۸ـ غسل روز عرفه را فراموش نکنید که بسیار اثر دارد و افضل آن از صبح است تا ظهر، لیکن تا عصر هم می‌توان انجام داد. (۱۴۲۵)

۹ـ بهترین دعا در عرفات: پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده‌اند:

> بافضیلت‌ترین دعا در روز عرفه، که پیامبران قبل از من هم در روز عرفه آن را می‌خواندند این است: «لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، و هو علی کل شیء قدیر» (برگرفته از امام شناسی، ج ۶، ص ۱۳۷).

خواندن این دعا اشکالی ندارد. (۱۴۲۴)

۱۰ـ در روز عرفه و در عرفات کسی نمی‌تواند روزه بگیرد مگر آنکه قبلاً نذر کرده باشد و آن روزه مستحبی که برای این روز ذکر گردیده مربوط به کسانی است که در عرفات نیستند.

۱۱ـ هرچه مسکنت دارید در این روز به خدا عرضه کنید و بگویید خدایا هنر ما در ناسپاسی و معصیت است و هنر مولا رحمت و بخشش و مغفرت است. (۱۴۲۵)

۱۲ـ شب عرفه را قدر بدانید و روز عرفه که شد، بروید یک گوشه تنها برای خود و به گناهان و معاصی و ناچیزی خود و... فکر کنید و به خدا بگویید: خدایا، من از مکّه که برمی‌گردم می‌خواهم از این وضع بیرون بیایم و تغییر کلی کنم. و از همان صبح باید خود را برای بعد از ظهر روز عرفه آماده کنید. و نگذارید صحبت کردن با دیگران و... شما را محروم نماید، و به خود توجه داشته باشید. (۱۴۲۶)

۱۳ـ در عرفات باید احساس کنید اینجا خارج از حرم است و باید حال را برای ورود به حرم مساعد کرد. (۱۴۲۲)

۱۴ـ در روایات داریم که امام زمان علیه السّلام در عرفات خود را به همه نشان می‌دهند لیکن آن کسی

ایشان را می‌شناسد که خود ایشان صلاح بدانند. (۱۴۲۲ یا ۱۴۲۴)

۱۵ـ سفر به عرفات مقدمه و آماده کردن خود، برای سفر و ورود به حرم خداوند است. (۱۴۲۵)

۱۶ـ سعی کنید از عرفات تا مشعرالحرام را با پای پیاده بروید که حدوداً ۱۰ کیلومتر است و در راه هم همه‌گونه وسائل پذیرائی و استراحتی موجود است و آنها که با اتوبوس می‌روند ممکن است چندین ساعت در ترافیک بمانند و حتی ممکن است وقوف در مشعر را از دست بدهند. (۱۴۲۵)

۳ـ وقوف در مشعرالحرام (مُزدَلِفَه)

با غروب خورشید در روز عرفه (روز نهم) حجاج از عرفات بیرون آمده و به سمت مشعرالحرام حرکت می‌کنند. مشعر مکانی است بین صحرای عرفات و مِنا.

۱ـ مقدار واجب وقوف در مشعر از اذان صبح روز دهم است (عید قربان) تا طلوع آفتاب. (۱۴۲۲)

۲ـ مشعر به‌جز وقوف در آن، عمل واجب دیگری ندارد.

۳ـ بهتر است حاجی سنگ‌های خود را از مشعرالحرام جمع کند (سنگ‌هایی که نقطه‌نقطه است و خال‌های سیاه و سفید دارد). (۱٤۲۲، ۱٤۲٤، ۱٤۲۵)

تعداد سنگ‌های لازم حدّاقل ۴۹ عدد سنگ می‌باشد ولی سنگ بیشتری جمع کند تا در حین رمی احیاناً سنگ کم نیاورد:

۷ عدد برای رمی جمره عقبه در روز دهم.

۲۱ عدد برای رمی جمرات ثلاثه در روز یازدهم.

۲۱ عدد برای رمی جمرات ثلاثه در روز دوازدهم.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون وقوف در مشعر)

۱ـ جمع کردن سنگ از مشعر بسیار مستحب است. (۱۴۲۶)

۲ـ عده‌ای سنگ‌های خود را از شهر مکّه جمع کرده و با خود به عرفات می‌برند و سپس به مشعر می‌آیند که این کار جایز نیست، چون بردن اشیاء حرم به خارج آن حرام است (۱۴۲۶ـ ۱۴۲۵) و این عده چون سنگ‌ها را با خود به عرفات که خارج از حرم است می‌برند عمل حرام را مرتکب می‌شوند. (۱۴۲۶ ـ ۱۴۲۵)

۳ـ سنگ خود را از مشعر جمع کنید که مستحب مؤکد است، لیکن اگر نشد از مِنا هم می‌توان جمع کرد و اگر در حین اعمال سنگ کم آورد از دیگران هم می‌تواند بگیرد. (۱۴۲۴)

۴ـ شخصی که اولین بار است به حج آمده، مستحب است کمی در مشعر قدم بزند. (۱۴۲۴)

۵ـ در مشعرالحرام نماز شکسته است. (۱۴۲۴)

۶ـ نباید یک تکّه سنگ بزرگ را برداشته و خرد کند، بلکه باید سنگ‌های کوچک را جمع‌آوری کند، سنگ‌هایی که اندازه آن به قدر یک نخود یا کمی بزرگ‌تر باشد. (۱۴۲۴ و ۱۴۲۶)

۷ـ خانم‌ها و یا کسی که عذری دارد (ذوات الأعذار) مثل پیرمردها و افراد ناتوان، از ساعت ۱۲ شب به بعد می‌توانند برای رمی جمره عقبه از مشعر خارج شوند، اما قبل از آن باید وقوف در مشعر را درک کنند و وقوف به معنای بودن چند لحظه نیست بلکه به معنای درک کردن است. (۱۴۲۴)

۸ـ مشعر: یعنی محل شعور و فهمیدن، در این مکان انسان به شعور و درک می‌رسد و در مشعر که وارد می‌گردد دیگر وارد حرم شده است. (۱۴۲۵)

۴ـ اعمال مِنا (در روز دهم): رمی، قربانی، حلق

۴ـ۱ رمی جمره عقبه

پس از طلوع آفتاب در روز دهم (عید قربان) حجاج به سرزمین منا آمده و در چادرهای خویش مستقر می‌گردند و سپس برای رمی جمره عقبه (سنگ زدن به جمره عقبه) به سمت آن حرکت می‌کنند. جمره عقبه، از طرف محل استقرار حجاج به‌سوی آن، آخرین جمره است یعنی حجاج ابتدا به جمره اولی می‌رسند سپس به جمره وُسطیٰ و در نهایت به جمره عقبه (لازم به ذکر است که جمره اول و دوم در این روز سنگ زده نمی‌شود).

۱ـ هفت عدد سنگ باید به جمره بزند، به نیت قُربةً إلی الله.

۲ـ وقت رمی از طلوع آفتاب است تا غروب آن.

۳ـ سنگ‌ها باید بِکر باشد (یعنی کسی با آن سنگ، رمی نکرده باشد). (۱٤۲٦)

۴ـ مستحب است با پرتاب هر سنگ یک تکبیر بگوید.

۵ـ مستحب است هنگام رمی جمره عقبه پشت به قبله بایستد.

۶ـ مستحب است هنگام رمی با وضو باشد.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون رمی و سرزمین منا)

۱ـ منا یعنی آرزو و آرزوی انسان در این سرزمین برآورده می‌شود. (۱۴۲۲)

۲ـ در منا نمازها شکسته است. (۱۴۲۴)

۳ـ منا همان سرزمینی است که حضرت ابراهیم به دستور خداوند، مأمور به ذبح حضرت اسماعیل شدند. (۱۴۲۲)

۴ـ مسجدالخیف در منا قرار دارد (و به محل جمرات نزدیک است) سعی کنید در آن ۲ روزی که در منا هستید نماز ظهر و عصر را در این مسجد بخوانید چراکه محل تجلیات الهی بر حضرت ابراهیم و عده‌ای از پیامبران بوده است. (۱۴۲۲)

۵ـ غسل روز عید قربان و نماز روز عید را فراموش نکنید که بسیار مستحب است و بعد از غسل و نماز عید برای رمی جمره بروید. (۱۴۲۵)

٦ـ ترتیب در اعمال منا لازم و واجب است (یعنی اول رمی، بعد قربانی، بعد حلق).

۷ـ اگر رمی جمرات در طبقه همکف امکان نداشت (به علت ازدحام جمعیت) می‌توان از طبقه دوم رمی نمود.

۸ـ اگر کسی نمی‌تواند رمی کند می‌تواند نیابت بدهد. (۱۴۲۵)

۹ـ با توجه به وضعیت فعلی و ازدحام جمعیت در روز عید قربان، برای رمی جمره عقبه، همه خانم‌ها می‌توانند در شب عید قربان (البتّه پس از درک کردن وقوف به مشعر) برای رمی جمره از منا خارج شوند و رمی را انجام دهند. (۱۴۲۵)

۱۰ـ به جمره که سنگ می‌زند به این معنی است که دیگر در بازگشت، شیطان به او رجوع نکند. (۱۴۲۴)

۱۱ـ منا و رمی جمرات اینها مُمَثِّلِ دفعِ اعتباریات، نفسانیات و رفض و دور کردن ذات انسان است در وقتی که در حرم واقع شده است. با رمی شیطان و از بین بردن او گویا به کل، خود را از خود، تهی می‌کند و حق را به جای آن مستقر می‌کند. (۱۴۲۶)

۴ـ۲ قربانی (ذبح گوسفند یا گاو یا شتر)

بعد از رمی جمره عقبه در روز دهم حجاج باید عمل قربانی را انجام دهند:

الف) برای قربانی می‌تواند نائب بگیرد.

ب) بیان شرایط قربانی:

۱ـ نر باشد.

۲ـ از هر لحاظ سالم باشد (شاخ، گوش، پاها و...).

۳ـ پیر و مریض نباشد.

٤ـ نقص عضو نداشته باشد (کور نباشد، لنگ نباشد).

۵ـ کمتر از ۶ ماهه نباشد.

٦ـ خصیّ نباشد (بیضه‌هایش را نکشیده باشند).

ج) گوسفند رو به قبله ذبح گردد.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون قربانی)

۱ـ انتخاب بعضی از گوسفندان، که سرِ گوش آنها را برای علامت‌گذاری بریده‌اند، اشکالی ندارد.

۲ـ اگر به شخصی نیابت می‌دهد، باید مطمئن باشد که آن شخص کلیه شرائط را رعایت می‌کند، یعنی هم گوسفند دارای شرایط ذکر شده باشد و هم در ذبح آن دقت کامل را بکند. (۱۴۲۲ و ۱۴۲۴)

۳ـ می‌توان اجازه داد قربانی را به کشورهای فقیر صادر کنند، البتّه باید حاجی سهم خودش را برىء کند و ببخشد و در مورد سهم دوستانش هم از آنها وکالت و رضایت بگیرد که سهم خود را ببخشند، چراکه گوشت قربانی باید به سه سهم تقسیم گردد:

یک: ثلث آن سهم مؤمنین حاضر در منا است (سهم دوستانش).

دو: ثلث آن سهم قربانی کننده است (سهم خود حاجی).

سه: ثلث آن سهم فقراء مؤمنین است (همان سهمی که به کشورهای فقیر می‌برند). (۱٤۲۲)

۴ـ اگر قربانی در روز دهم تا غروب آفتاب انجام نشد هرگز در شب قربانی نکند، بلکه قربانی را بگذارد برای روز یازدهم و حتماً در روز، قربانی انجام شود. (۱۴۲۲ و ۱۴۲۴)

۴ـ۳ حَلق (تراشیدن سر)

پس از قربانی حجاج می‌باید حلق کنند:

۱ـ بر مردان واجب است که سر خود را بتراشند و خانم‌ها باید تقصیر کنند.

۲ـ محل حلق در منا است و در هر محل از منا باشد اشکالی ندارد. (۱۴۲۲)

۳ـ کسی که خودش حلق نکرده، نمی‌تواند برای دیگران حلق کند.

۴ـ هنگام حلق بخواند: اللَهمّ اعطِنی بِکُلِّ شَعرَةٍ نُوراً یَومَ القِیامَة.

۵ـ مستحب است از جلو سر و سمت راست آن شروع به حلق نماید.

۶ـ مستحب است موی سر خود را در منا دفن کند. (۱۴۲۶)

بعد از حلق حاجی می‌تواند از احرام خارج گردد و کلیه محرمات احرام بر او حلال می‌شود به‌جز:

۱ـ استعمال بوی خوش: که با سعی بین صفا و مروه حلال می‌گردد.

۲ـ حلال شدن همسر: که با اتمام طواف نساء و نماز طواف نساء حلال می‌گردد. (۱۴۲۵)

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون حلق)

۱ـ باید مطمئن شود که قربانی انجام شده، بعد سر خود را بتراشد و به صرف نیابت دادن نمی‌تواند حلق کند. (۱۴۲۲)

۲ـ بعد از حلق می‌تواند بعد از نیمه‌شب برای اعمال مکّه از منا خارج گردد، لیکن واجب است هنگام غروب به منا برگردد تا موفّق به بیتوته در منا گردد. (۱۴۲۵)

۳ـ زمان حلق کردن، پس از قربانی است تا هنگام غروب آفتاب و اگر فرصت نکرد باید صبر کند تا فردا و فردا انجام دهد و هرگز نباید سر خود را در شب حلق کند. (۱۴۲۵)

۴ـ کسانی که سفر اول آنها می‌باشد، واجب است سر خود را بتراشند و هم‌چنین مستحب مؤکد است برای کسانی که سفر مجدد آنها می‌باشد و هیچ چیز از حلق، کفایت نمی‌کند. (۱۴۲۴)

۵ـ اعمال بعد از حلق را (اعمال مکّه را) می‌توان تا پایان ماه ذی‌الحجه انجام داد.

۶ـ مرحوم آقا می‌فرمودند: کسی که به حج برود و حلق نکند گویا اصلاً حجی انجام نداده است (۱۴۲۴) و می‌فرمودند: گویا روحانیت حج در او ظهور نخواهد کرد. (۱۴۲۵)

۷ـ تقصیر کردن خانم‌ها مثل حلق کردن آقایان است و با هم فرقی ندارد، منتها: در مرد چون مو جنبه ظاهر دارد و موی او شکل ظاهری او را تشکیل می‌دهد خداوند می‌خواهد که او این شئونات ظاهری را کنار بگذارد ولی در زن چون تراشیدن مو برایش حرام است از این جهت از او خواسته شده که تقصیر کند و تقصیر برای زن حکم حلق کردن را دارد. (۱۴۲۶)

۵ـ بیتوته در منا در ۲ شب و رمی جمرات در ۲ روز

پس از حلق حجاج به دو جهت بایستی در منا بمانند:

۱ـ بیتوته در منا در دو شبِ یازدهم و دوازدهم.

۲ـ رمی جمرات ثلاثه در روز یازدهم و دوازدهم.

۱) شب یازدهم و دوازدهم حاجی باید در منا بیتوته کند (بیتوته: گذراندن شب را در محلی گویند) که مقدار واجب آن از غروب آفتاب است تا نیمه‌شب شرعی.

۲) روز یازدهم و دوازدهم نیز حجاج باید جمرات ثلاثه را رمی کنند به این صورت که به هر جمره در هر روز باید هفت سنگ بزنند به این ترتیب: اول جمره اولیٰ، دوم جمره وُسطیٰ، سوم جمره عَقَبه؛ و زمان رمی نیز از طلوع آفتاب است تا غروب آن.

۳ـ در شب یازدهم و دوازدهم بعد از نیمه شب حجاج می‌توانند از منا خارج و جهت انجام اعمال مکّه به مسجدالحرام بروند و برگردند.

۴ـ روز دوازدهم (پس از انجام رمی جمرات) حجاج می‌توانند بعد از اذان ظهر به‌طور کلی از منا خارج

گردند، لیکن اگر در این روز از منا خارج نشوند تا آفتاب غروب کند، بایستی آن شب را در منا بیتوته کنند و فردا دومرتبه جمرات ثلاثه را رمی نمایند (و هم‌چنین است هر چند روزی که تا غروب از منا خارج نگردند.)

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون بیتوته و رمی جمرات)

۱ـ خوابیدن در منا اثر بسیار زیادی دارد (در شب یازدهم و دوازدهم) اگرچه مردم از آن غفلت می‌کنند. و اگر شخصی در شب یازدهم و دوازدهم از منا خارج شود (البتّه پس از نیمه شب) باید در مسجدالحرام یا سایر مناطق مکّه باشد و به عبادت بپردازد و نمی‌تواند بخوابد، اما بهتر است که انسان اعمال مکّه را در روز انجام دهد و واجب است تا قبل از غروب (یعنی وقتی هوا تاریک می‌گردد) جهت بیتوته در منا، به منا باز گردد تا بهره کافی را از این سرزمین ببرد.

اعمال مکّه

۸ـ۹ـ۱۰ـ۱۱ـ۱۲ اعمال مکّه (طواف، نماز طواف، سعی، طواف نساء، نماز طواف نساء)

پس از خروج از منا، حجاج به انجام اعمال مسجدالحرام می‌پردازند. این اعمال شباهت زیادی با عمره تمتّع دارد و تنها طواف نساء و نماز آن را اضافه دارد، لیکن دیگر عمل تقصیر ندارد. مقایسه کنید:

طواف طواف

اعمال مکّه نماز طواف نماز طواف

حج تمتّع سعی صفا و مروه سعی صفا و مروه عمره تمتّع

طواف نساء تقصیر

نماز طواف نساء

تفاوت این اعمال با عمره تمتّع تنها در نیت آن است (که به قصد حج تمتّع نیت می‌گردد) و تمام مسائلی که در مورد عمره گفته شد (در مورد طواف و...) در اینجا هم صدق می‌کند لیکن در این اعمال حجاج دیگر در احرام نیستند.

در مورد طواف نساء هم دقیقاً مانند طواف می‌باشد و تفاوت آن تنها در نیت است و در مورد نماز طواف هم همین‌طور.

پس خلاصه‌اعمال مکّه به شرح زیر است:

اعمال مکّه

۸ـ طواف (۷ دور به دور خانه خدا)

۹ـ نماز طواف (۲ رکعت پشت مقام حضرت ابراهیم)

۱۰ـ سعی بین صفا و مروه (۷ مرتبه بین صفا و مروه): با اتمام سعی استعمال بوی خوش حلال می‌گردد.

۱۱ـ طواف نساء (که هم بر مرد و هم بر زن واجب است) هفت دور به دور خانه خدا

۱۲ـ نماز طواف نساء (۲ رکعت پشت مقام حضرت ابراهیم) که با اتمام نماز، همسر بر انسان حلال می‌گردد.

با انجام طواف نساء و نماز آن حاجی اعمال حجّی‌الاسلام خود را به پایان رسانیده است.

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون اعمال مکّه)

۱ـ بعد از انجام کلیه مناسک در کنار یا مقابل حجرالاسود بایستد و تمامی اعتقادات خود را نسبت به قرآن، کعبه، پیامبر، ائمه، قیامت، راه و مسیرش، ولایت و... به حجرالاسود عرضه بدارد و از او بخواهد که در روز قیامت حاضر شود و بر این اعتقادات شهادت بدهد و او هم می‌آید و شهادت می‌دهد. (۱۴۲۴)

۲ـ هم‌چنین از خداوند بخواهد که این اعمال را مقدمه برای معرفت امام علیه السّلام قرار بده. (۱۴۲۴)

۳ـ حجرالاسود سنگی است که فهم خاصی دارد و سعه وجودی او به حدی است که از زمان حضرت آدم علیه السّلام که در این مکان قرار گرفته تا روز قیامت، هر کس به زیارتش بیاید، تمام این افراد را در نفس خود می‌پذیرد و نگه می‌دارد و مطالب آنها را گرفته و اخذ می‌کند و در روز قیامت شهادت می‌دهد. (۱۴۲۴)

مدینه منوّره

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون مدینه)

۱ـ در بقیع که می‌روید بدانید همه آن پر است از قبرهای امامزاده‌ها و اهل بیت و اقوام و اصحاب پیامبر صل‌الله علیه و آله می‌باشد لذا هرگز با کفش وارد نگردید چون قدم به قدم آن ممکن است قبر محترمی باشد (۱۴۲۴ـ ۱۴۲۲) مرحوم آقا تمام بقیع را با پای برهنه می‌رفتند. نماز زیارت ائمه بقیع را بیرون بخوانید (۱۴۲۵) البتّه خواندن نماز زیارت در پشت دیوارهای قبرستان، صورت خوبی ندارد و بهتر است در مسجدالنبی بخواند (۱۴۲۶)

۲ـ زیارت قبر ائمه بقیع علیهم السّلام را استقلالاً انجام ندهید بلکه در تحتِ تبعیت زیارت پیغمبر، زیارت انجام شود. (۱۴۲۴ـ ۱۴۲۲)

۳ـ در مدینه عظمت و اشراف رسول خدا صل الله علیه و آله جایی برای کس دیگر باقی نمی‌گذارد، لذا در مدینه توجه و نظر در همه‌جا به پیغمبر صل الله علیه و آله باشد و سایر جوانب و مسائل را توجه نداشته باشید (نسبت به خلفائی که در آنجا دفن هستند اولی و دومی و...) (۱۴۲۲)

۴ـ در مدینه ذکر: صلوات، لا اله الا الله، لا حول و لا قوه الا بالله بگویید (۱۴۲۲)(۱۴۲۴)(۱۴۲۵)

۵ـ در اطراف مسجدالنبی زیاد قدم بزنید که محله بنی‌هاشم است چراکه پیامبر ۱۰ سال در این مکان رفت‌وآمد داشته‌اند و بدانید قطعاً پای شما در جای پای پیغمبر صل الله علیه و آله گذاشته می‌شود (۱۴۲۴ـ ۱۴۲۲) و هم‌چنین در جای پای ائمه معصوم علیهم السّلام.

۶ـ هم در مدینه و هم در مکّه صبح‌ها بعد از نماز صبح و اذکار خود، به جای سوره یس، دعای صباح را بخوانید و اذکار هر شخص به همان کیفیت باشد. (۱۴۲۲)

۷ـ قبر حضرت زهراء سلام‌الله علیها قطعاً در همان‌جایی است که پیغمبر خدا دفن گردیده‌اند، منتهی مابین قبر و منبر رسول خدا (روضه) خیلی سفارش گردیده است حتماً هر روز ۲ رکعت نماز در آن مکان بخوانید که ثواب بسیار دارد. (۱۴۲۴ـ ۱۴۲۲)

۸ـ در بین راه منزل و حرم و بالعکس، انسان به چیزی نگاه نکند (به مغازه‌ها، هتل‌ها و...) (۱۴۲۴)

۹ـ در مسجدالنبی که می‌روید مسجد را منزل خود بدانید، حرم پیغمبر، منزل واقعی ماست و ما همه فرزندان پیغمبریم و به این نیت به مسجد بروید که دارید به منزل خود می‌روید نه به نیت زیارت حضرت رسول اکرم صل الله علیه و آله (۱۴۲۴)

۱۰ـ در مدینه و در مسجدالنبی، فقط به رسول‌الله فکر کنید. (۱۴۲۴)

۱۱ـ خود را مقید به برنامه‌های کاروان نکنید (رفت‌وآمدها و...) بلکه انسان هر موقع حالش اقتضا دارد باید برای زیارت برود. (۱۴۲۴)

۱۲ـ بعد از زیارت رسول خدا صل الله علیه و آله حتماً به زیارت ائمه بقیع علیهم السّلام بروید ولی زیارت آنها را در تحتِ ولایت رسول خدا صل الله علیه و آله بدانید نه مستقلاً (۱۴۲۴)

۱۳ـ در کل مدینه نماز کامل است (۱۴۲۵ـ ۱۴۲۴ـ ۱۴۲۲) ولی روزه نمی‌تواند بگیرد مگر آنکه قصد ۱۰ روز داشته باشد. و یا اینکه قبلاً نذر کرده باشد (۱۴۲۶ـ ۱۴۲۴)

۱۴ـ نماز خواندن روی فرش در مسجدالنبی اشکالی ندارد و نمازهای واجب را هم می‌توانید همان‌جا بخوانید. (۱۴۲۴)

۱۵ـ برای زیارت ائمه بقیع علیهم السّلام هیچ فرقی نمی‌کند که وارد قبرستان بشوید یا نشوید و از نقطه‌نظر زیارت هیچ فرقی نمی‌کند. (۱۴۲۴)

۱۶ـ خواندن زیارت عاشورا در مدینه وارد نشده، در مدینه و مکّه و منا و مشعر و... صبح‌ها بین‌الطلوعین حتماً دعای صباح را بخوانید خواه به صورت تنهایی یا چند نفری. (۱۴۲۴)

۱۷ـ زیارت ائمه بقیع علیهم السّلام در مفاتیح آمده است. (۱۴۲۴)

۱۸ـ زیارت رسول خدا و حضرت زهرا علیهما السّلام در مسجدالنبی، در مفاتیح آمده است. (۱۴۲۴)

۲۰ـ با حجاج دیگر مهربان باشید چون همه آنها مهمان خدا هستند، هر چند از مذاهب دیگر باشند و همیشه خود را پایین‌تر از دیگران بدانید و حق تقدم را به دیگران بدهید و راه را برای دیگران باز کنید (چه در مدینه و چه در مکّه در کلیه اعمال) (۱۴۲۴)

۲۱ـ در مدینه، مکان‌هایی برای زیارت و... موجود است که کاروانها افراد را یکبار به آنجا می برند. وهمان یکبار هم کافی است لیکن به ۳ مسجد زیاد بروید: مسجد قبا: چند مرتبه بروید و هر بار ۲ الی ۳ ساعت بمانید.

مسجدالاجابه (مباهله): حدود ۱۰ دقیقه با حرم فاصله دارد. مسجد ردالشمس (فضیح) چند مرتبه بروید (که البتّه الآن تخریب شده است) و ۲ رکعت نماز بخوانید. (۱۴۲۵)

۱ـ مسجد قبا

در ۶ کیلومتری جنوب مسجدالنبی واقع شده است (سر راه مدینه به مکّه) هنگامی که پیامبر از مکّه به مدینه هجرت کردند چندین روز در این مسجد ماندند و منتظر آمدن حضرت علی علیه السّلام شدند و در همان زمان بود که دستور ساختن این مسجد را دادند و مسجدی با دیوار سنگی در این مکان بنا. روایتی است از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله که ۲ رکعت نماز در این مسجد ثواب یک عمره دارد.

در روایتی از امام صادق علیه السّلام که در زیارت مشاهد و مساجد اطراف مدینه اول به مسجد قبا بروید و در آنجا نماز بسیار بخوانید.

۲ـ مسجدالاجابه (مباهله)

این مسجد در شمال بقیع واقع شده و با مسجدالنبی ۵۰۰ متر فاصله دارد. در این مسجد بود که آیه مباهله نازل شده و نیز علت آنکه اجابه می‌گویند آن است که پیامبر اکرم سه چیز را از خداوند در این مسجد خواستند و خداوند ۲ چیز آن را اجابت فرمود. (کتاب مشاهد و مشاعر) این مسجد در خیابان ملک فیصل قرار دارد.

۳ـ مسجد ردالشمس (فضیخ)

در غزوه یهود بنی‌النظیر رسول خدا مدت ۶ روز در این مکان نماز خوانده‌اند و علت نام‌گذاری آن به ردالشمس آن است که در این مکان پیامبر اکرم صل الله علیه و آله به علی علیه السّلام تکیه کرده و خوابیده بودند و در همین حال نماز عصر حضرت علی علیه السّلام قضا گردید وقتی پیامبر صل الله علیه و آله بیدار شدند از حضرت پیرامون نماز عصر سؤال کردند و حضرت جواب گفتند که نخوانده‌اند. پیامبر فرمودند چون

تو وصی هستی، وصی نباید نمازش قضا شود، پیامبر صل الله علیه و آله دعا فرمودند و خورشید برای حضرت بازگشت تا حضرت نماز خود را بخوانند. (کتاب مشاهد و مشاعر حج نوشته آخوندی)

مکّه مکرّمه

توصیه‌ها و تذکرات (پیرامون مکّه)

۱ـ ذکر افراد در مکّه «لا اله الا الله» و «لا هو الا هو» باشد. (۱۴۲۴)

۲ـ سعی کنید بیشتر اوقات خود را در مسجدالحرام بگذرانید چه حال طواف داشته باشید یا نداشته باشید. (۱۴۲۲)

۳ـ نگاه کردن به کعبه عبادت است (۱۴۲۵ـ ۱۴۲۲) و اگر حال نماز و طواف ندارید به کعبه نگاه کنید که خودش عبادت است و موجب آثاری است. (۱۴۲۴)

۴ـ به جای نماز، طواف کنید بهتر است. (الطوافُ بِالبَیتِ صَلاةٌ) و هرچه بیشتر طواف بکنید اثر بیشتری دارد. (۱۴۲۴ـ ۱۴۲۲) بهتر است همه طواف‌ها به نیت رسول‌الله باشد و مرحوم علامه طهرانی می‌فرمودند طواف برای رسول خدا باشد و آن شخص را هم که در ذهن دارید به او هم می‌رسد و بیشتر هم می‌رسد. (۱۴۲۶)

۵ـ هر شب سعی کنید به حجر حضرت اسماعیل بروید و ۲ رکعت نماز بخوانید که خیلی مهم است مخصوصاً زیر ناودان (۱۴۲۲)

۶ـ دعا در حجر و زیر ناودان طلا مستجاب است. (۱۴۲۴ـ ۱۴۲۲)

۷ـ شبها روبه‌روی مستجار در مسجدالحرام بنشینید. (مستجار محلی از دیوار کعبه است که در فاصله ۵/ ۱ متری از رکن یمانی قرار دارد (درست در مقابل آن ضلعی که درب خانه خدا قرار گرفته است) که این مکان به اذن خدا شکافته شد و فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السّلام وارد کعبه شدند و حضرت را بدنیا آوردند) (۱۴۲۲)

۸ـ تنها مکانی که زن می‌تواند جلوی مرد یا در کنار مرد نماز بخواند، مسجدالحرام است. (۱۴۲۴ـ ۱۴۲۲)

۹ـ در مکّه به مسئله توحید فکر کنید و اینکه آمده‌ایم هر آنچه را غیر از توحید است دور کنیم، همان‌طور که ائمه و اولیاء و پیامبران هم که اینجا می‌آمده‌اند، به توحید فکر می‌کرده‌اند. (۱۴۲۵ـ ۱۴۲۲)

۱۰ـ در مکّه و مسجدالحرام فقط باید توجه به خدا داشت و شفیع قرار دادن و توسل را باید کنار گذاشت (حتی شفیع قرار دادن رسول خدا و ائمه را) چراکه نَفْس توحید، خودش توسل است (۱۴۲۲) و همه را باید فانی در خداوند ببیند. (۱۴۲۴)

۱۱ـ هنگامی که فرد خواست از مسجدالحرام بیرون بیاید بگوید السلام علیک یا رسول‌الله (۱۴۲۴)

۱۲ـ یک دوره ختم قرآن در مکّه فضیلت زیادی دارد مخصوصاً در مسجدالحرام (۱۴۲۲) و بهتر است به نیت رسول خدا قرائت شود (۱۴۲۴) و لازم نیست به معنی دقت شود و صرف خواندن مدّ نظر است. (۱۴۲۶)

۱۳ـ مستحب است نوشیدن آب زمزم و مرحوم علامه طهرانی می‌فرمودند هرچه می‌توانید از آن بخورید چه قبل از طواف و چه بعد از طواف و به نیت رسول خدا بنوشید (یعنی به همان نیتی که رسول خدا صل الله علیه و اله می‌نوشیدند)

۱۴ـ در کل شهر مکّه نماز کامل است (۱۴۲۵ـ ۱۴۲۲) ولی روزه نمی‌تواند بگیرد مگر آنکه قصد ۱۰ روزه کرده باشد و یا از قبل نذر کرده باشد. (۱۴۲۶ـ ۱۴۲۴)

۱۵ـ از خداوند حاجتی را بخواهید که اگر برآورده شود مغموم نباشید که چرا بهترش را نخواستم (۱۴۲۲)

۱۶ـ از خداوند بخواهید:

۱ـ عبودیت و معرفتش را

۲ـ عافیت دنیا و آخرت را (عافیت یعنی: تطبیق عمل و وجود انسان با آنچه که مورد رضای خداست)

۳ـ ما را آن‌چنان قرار بدهد که عبد او باشیم.

۴ـ که ما را عبد خود قرار بدهد به هر نحو که صلاح می‌داند و تحمل آن را هم بدهد تا مراحل عبودیت را طی کنیم.

۵ـ خواست و درخواست را از ما بگیرد. (۱۴۲۲)

۱۷ـ تکامل روحی انسان وابسته به این مناسک (مناسک حج) است. (۱۴۲۵)

۱۸ـ افراد به مکانی می روند که خداوند این مکان را برای پذیرائی افرادی که آنها را برای هدف خاصی به دنیا آورده، آماده کرده است. (۱۴۲۵)

۱۹ـ مسجدالحرام مکانی است که انبیاء بعد از به نبوت رسیدن احساس نیاز به آن پیدا می‌کرده‌اند و امام علیه السّلام بعد از به امامت رسیدن واقعیت آن را می یابند. (۱۴۲۵)

۲۰ـ امام زمان علیه السّلام در تمامی مناسک و اعمال حج حضور دارند و تمام فیوضاتی که به حجاج می‌رسد به واسطه حضرت است و بدانید موقعی که طواف می‌کنید یا در سایر مناسک، یکی از افراد، امام زمان علیه السّلام است. (۱۴۲۵)

۲۱ـ آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السّلام (در سوره بقره و ابراهیم) را در مسجدالحرام بخوانید و به آن دقت کنید و تأمل نمایید، و بدانید هر کس به مکّه می‌رود به دعوت حضرت ابراهیم علیه السّلام پاسخ مثبت داده و اجابت کرده است. (۱۴۲۵)

۲۲ـ انجام دوباره عمره مفرده، در کمتر از ۱۰ روز حرام است و تا یکماه کراهت شدید دارد. اما اگر در

۲ ماه واقع شود اشکالی ندارد حتی اگر فاصله آن ۲ عمره، یک روز باشد مثلاً یک عمره در ۲۹ رجب انجام دهد و یک عمره در ۱ شعبان (چون در ۲ ماه واقع شده اشکالی ندارد) (۱۴۲۶)

ملاک حساب کردن فاصله ۲ عمره به روز، پایان اعمال است یعنی اگر کسی در ۲۵ ذی‌القعده محرم شد و اعمالش را انجام داد و از احرام خارج گردید از این روز حساب نمی‌شود بلکه باید از پایان اعمال حج تمتع، روزها را حساب کند.

۲۳ـ شهر مکّه جای خاصی برای بازدید و توقف ندارد و غار حراء خوب است اگر مجالی پیدا کردید. (۱۴۲۲)

مسائل متفرقه

۱ـ استفاده از زیراندازهایی که به آن مقداری حصیر یا چوب دوخته شده جهت سجده، اشکالی ندارد ولی اگر به همان هم حساسیت نشان می‌دهند، از آن استفاده نکنید، در مسجدالنبی جاهایی هست که بین ستونها فرش نشده و سنگ است و می‌توانید در آنجا نماز بخوانید و درعین‌حال اگر نتوانستید جایی را پیدا کنید که سنگ باشد، لازم نیست خود را به زحمت بیندازید و می‌توانید روی فرش سجده کنید، من خودم هم روی فرش سجده کرده‌ام و در مسجدالحرام هم که همه‌اش سنگ است و مشکلی پیش نمی‌آید. (۱۴۲۲)

۲ـ خرید سوغات خوب است ولی انسان بگذارد برای روزهای آخر (۱۴۲۴)

۳ـ در کدام قانون و در کجا گفته شده که حاجی از مکّه که برمی‌گردد باید برای همه سوغاتی بیاورد؟ برای اهل منزل بیاورد آن هم به‌طور محدود و مشخص، ولی دیگر برای سایر افراد و... خارج از برنامه است و حاجی را از پرداختن به واقعیت و پرداختن به آنچه که برای آن حرکت کرده باز می‌دارد و این فرهنگی است که باید عوض شود (۱۴۲۴)

۴ـ طوافِ وداع کردن در مکّه، اشکال ندارد لیکن همان طواف نساء، طواف وداع هم هست در هر حال طواف وداع کردن مستحب است. (۱۴۲۴)

۵ـ چراغانی کردن هنگام بازگشت حجاج، اگر نشانه آمدن حاجی باشد اشکالی ندارد، لکن از روی چشم و هم‌چشمی نباید باشد. ما ندیدیم مرحوم علامه طهرانی در زمان خودشان توصیه‌ای به این عمل کرده باشند و ما هم بهتر است انجام ندهیم. (۱۴۲۶)

۶ـ کسی که مستطیع است و متمکن است که سریعاً به حج برود باید سریعاً برود و نباید صبر کند تا به صورت عادی برود حتی اگر لازم باشد میلیونها تومان خرج کند باید بکند. لیکن این سریع رفتن به این معنی نیست که حق دیگران را ضایع کند و نوبت دیگران را بگیرد که اگر کسی در این مورد باعث ظلم و گرفتن حق دیگران شود حج او باطل و عملش حرام است، ظلم به دیگران در هر شرایطی و به هر نحوی حرام است. این

شخص باید موجبات به حج رفتن خود را سریعاً فراهم کند و چون متمکن است هر هزینه‌ای را لازم باشد باید بپردازد. (۱۴۲۶)

مسائل مربوط به خانم‌ها

۱ـ خانم‌ها در مواردی می‌توانند نائب بگیرند:

الف) در مواردی که اگر بخواهند صبر کنند تا از عذر زنانه بیرون بیایند، فرصت و زمان اقامت آنها در مکّه می‌گذرد و به موقع موفّق به انجام اعمال نمی‌شوند که در این حالت باید نائب بگیرند (۱۴۲۲)

ب) رمی جمرات: که ممکن است ازدحام جمعیت به نحوی باشد که برای بعضی تحمل آن ممکن نباشد و باعث به وجود آمدن خطری برای آنها بشود که باید در این حال نائب بگیرند. (۱۴۲۲)

۲ـ زن هم می‌تواند نائب گردد. (۱۴۲۲)

۳ـ زنی که برای انجام اعمال (طواف و نماز آن) عذر دارد و باید چند روز صبر کند تا عذرش برطرف شود، نمی‌تواند برای‌اینکه زودتر از احرام خارج شود به دیگران نیابت دهد بلکه باید صبر کند و پس از رفع عذر، خودش مباشرتاً انجام دهد. (۱۴۲۶)

۴ـ عذرهایی که برای خانم‌ها پیش می‌آید ۲ حالت دارد:

الف) یا اینگونه است که وقتی برای عمره تمتّع احرام می‌بندد عذر دارد و وقتی که وارد مکّه می‌شود این عذر او باقی است تا زمانیکه می‌خواهد اعمال حج تمتّع را انجام دهد (زمانی که می‌خواهند به عرفات بروند) در این

حالت چون او هنوز در احرام است، نیازی به احرام مجدد ندارد و همان احرام عمره تمتّع او تبدیل می‌گردد به احرام حج تمتّع و با سایر حجاج به عرفات می‌رود و بعد از اعمال عرفات و مشعر و منا به مکّه برمی‌گردد و چنانچه پاک گردیده است ابتدا اعمال حج تمتّع خود را انجام می‌دهد (اعمال مکّه را) و بعد از اتمام آن اعمال، به مسجد تنعیم رفته و به نیت عمره مفرده محرم می‌شود و به مکّه آمده و اعمال عمره خود را انجام می‌دهد و اگر هنوز پاک نشده صبر می‌کند تا پاک شود و سپس اعمال را انجام می‌دهد.

ب) یا اینگونه است که در حال پاکی عمره تمتّع را انجام می‌دهد و هنگام رفتن به عرفات عذر پیدا می‌کند که در این‌صورت در همان حالت در مکّه احرام می‌بندد و به عرفات رفته و پس از انجام اعمال عرفات و مشعر و منا به مکّه آمده و اگر عذرش هم‌چنان باقی بود تا زمانی که کاروانها می‌خواهند به ایران بیایند در آنجا اعمالی که نیاز به طهارت ندارد (مثل سعی صفا و مروه) را خودش انجام می‌دهد و برای سایر اعمال که نیاز به طهارت دارد باید نائب بگیرد. ولی اگر فرصت دارد که صبر کند تا پاک گردد باید صبر کند و همه اعمال

مکّه را خودش انجام دهد (۱۴۲۲)

۵ـ خانم‌ها هنگامی که عذر دارند می‌توانند وارد در محل (مسعی) کوه صفا و مروه گردند چراکه این قسمت جزء مسجدالحرام نیست و سعی صفا و مروه را هم می‌توانند در حال عذر، خودشان انجام دهند. (۱۴۲۲)

۶ـ آیا زن می‌تواند قرصهایی مصرف کند که عادت ماهانه او قطع، یا به تأخیر افتد و اعمال را بدون عذر انجام دهد؟

نیازی به مصرف این قرصها نیست، بلکه بهتر است انسان همان‌طور که خداوند برای زن تقدیر کرده است، همان‌گونه عمل کند، بنده تضمین می‌کنم: اگر کسی این قرصها را نخورد، به اندازه سر سوزنی از ثواب او کاسته نخواهد شد!! چرا انسان از مسیر و مجرای طبیعی خود که خداوند تقدیر کرده بیرون بیاید و برای خود تقدیر جدیدی و تقدیر من‌درآوردی ایجاد کند؟ خداوند گفته است به زن به این شکل بیاید و اعمالش را انجام دهد و تنها عملی که نیاز به طهارت دارد طواف و نماز آن است و سایر اعمال را خودش در حال عذر می‌تواند انجام دهد. (۱۴۲۶)

۷ـ زنی که عذر دارد، رفتن به محوطه خارج از بناء مسجدالنبی و هم‌چنین رفتن به پشت دیوارهای بقیع برای وی بلااشکال است. (۱۴۲۴)

۸ـ زن مستحاضه می‌تواند قرآن بخواند و هم‌چنین وارد مسجدالحرام شده و طواف کند و هم‌چنین وارد مسجدالنبی گردد. (۱۴۲۴)

۹ـ زنی که عذر دارد می‌تواند وارد مسجد شجره شده و محرم گردد و از طرف دیگر خارج گردد و باید در مسجد محرم گردد (۱۴۲۴) آنچه بر وی حرام است وقوف در مساجد است.

احکام شیر خواران (نوزادان تا ۳ سالگی)

۱ـ آیا پوشک کردن شیرخواره‌ای که احرام بسته است، جایز است؟

بلی

۲ـ آیا لازم است هنگام طواف، پوشک شیرخوار را دائماً بازدید نمود که آیا طهارت آن توسط شیرخوار از بین رفته است یا نه؟

لازم نیست و طهارت به قوّت خود باقی است

۳ـ آیا لازم است قبل از طواف، پوشک بچه و قسمتی از بدن او که پوشک می‌شود، پاک و غیر نجس باشد؟

بهتر است پاک باشد

۴ـ اگر در حین طواف شیرخوارهٔمُحدث شد (حدثی از او سر زد) آیا طوافش باطل می‌گردد؟ و آیا در هنگام طواف و نماز آن طهارت بدن شیرخوار شرط است؟

خیر طواف باطل نمی‌شود و طهارت طفل شرط صحّت نماز نیست

۵ـ آیا لازم است هنگام انجام اعمال، شیرخواره‌بیدار باشد؟ و اگر در حین انجام عملی، یا مقداری از آن خوابید (مثل طواف، سعی بین صفا و مروه و) باید عمل او مجدّداً در حال بیداری انجام گردد؟

لازم نیست

۶ـ آیا لازم است جهت طواف، شیرخواره‌را وضو داد؟ یا وضوی نائب او کفایت می‌کند؟

نائب باید وضوء داشته باشد

۷ـ داخل کردن شیرخواره‌ای که پوشک خود را کثیف کرده، به مسجدالحرام و مسجدالنّبی جایز است؟ و آیا خارج کردن او (اگر در مسجد است) لازم است؟

اشکالی ندارد

۸ـ آیا لباس احرام شیرخواره پسر، بایستی مانند مردان دو تکّه باشد؟ و آیا باید کلّیه شرایط لباس احرام مردان را داشته باشد؟

خیر لازم نیست

احکام کودکان غیر بالغ (از سه ساله تا قبل از سنّ تکلیف)

۱ـ نائب کودکی که خودش هم قصد احرام بستن و انجام اعمال را دارد، آیا می‌تواند توأماً هم برای خودش نیّت کند و هم برای طفل (۲ نیّت همزمان)؟

اشکالی ندارد

۲ـ کودکی که نمازش را به صورت کامل و صحیح نمی‌تواند بخواند، آیا به‌طور کلّی نماز طواف از او ساقط است؟ یا باید در حدّ توان به او تلقین کرده تا بخواند و بعداً هم نائب او بخواند؟

به همان مقدار وسع کفایت می‌کند و نیابت لازم نیست

۳ـ کودکی که هنوز بالغ و مکلّف نشده، ولی می‌تواند نماز را به‌طور صحیح بخواند، آیا نمازش را خودش بخواند، یا نایبش یا هر دو؟

خودش بخواند و نیاز به نائب نیست

۴ـ جهت انجام اعمال آیا لازم است نیّت‌ها را به کودک یکی‌یکی تلقین نمود (یعنی خود او هم نیّت

کند) یا نیت نائب او کفایت می‌کند؟

اگر ممیّز باشد باید گفت و الاّ خیر

۵ـ اگر خودش بتواند نیّت را به زبان بگوید (مثلاً ما بگوئیم و او تکرار کند)، کفایت می‌کند یا باید نائب او هم نیّت کند؟

خودش کفایت می‌کند درصورتی‌که ممیّز باشد و الاّ باید نائب او هم انجام دهد

۶ـ آیا کودکی که می‌تواند وضو بگیرد یا می‌توان او را وضو داد، هنگام طواف و نماز آن (که نیاز به طهارت دارد) باید وضو بگیرد و هنگام طواف و نماز آن به حالت وضو باقی باشد، یا وضو و طهارت نائب کفایت می‌کند؟

چنانچه ممیّز باشد باید وضوء بگیرد و الاّ خیر

۷ـ آیا هنگام طواف و نماز آن طهارت نائب کفایت می‌کند، یا شیرخواره و کودک هم باید طهارت داشته باشند؟

طهارت نائب کافی است

۸ـ آیا تلبیه (لبیک گفتن) نائب، برای شیرخواره و کودک کفایت می‌کند؟ یا اگر کودک قادر به تلبیه است، باید خودش بگوید (اگرچه به واسطه تلقین باشد)؟

برای شیرخوار کفایت می‌کند و کودک در صورت تمیز باید بگوید

۹ـ اگر کودک هنگام طواف یا سعی، از راه رفتن خسته شد؛ آیا می‌تواند در آغوش نائب یا شخص دیگری به عمل خود ادامه دهد؟ یا صبر کند تا خستگی‌اش برطرف شده و خودش راه برود؟

اشکالی در حمل کردن آن نیست

۱۰ـ کودکان در مسجد النّبی بهتر است به چه اعمالی اشتغال داشته باشند؟

کار خاصّی نیست اگر می‌تواند قرآن بخوانند.

اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد